

تاریخ جهان آرا

مؤلف : قاضی احمد انور قزوینی

از روی نسخه شکستہ استانبول آن بہ دست و سعی استاد معتمد میرزا محمد قزوینی
دارالمعارف تہران آریہ شدہ

بامقابلہ چندین نسخہ معتبر قدیمی
ونسخہ معتمد علامہ قزوینی

الاشرات

کتابت نزدیکی



تہران ایستگاه سرچشمہ

تاریخ جهان آرا

مؤلف : قاضی احمد غفاری قزوینی

از روی نسخه عکسی استانبول که بهمت و سعی استاد مجتبی مینوی برای
دانشگاه تهران تهیه شده

بامقابل چندین نسخه معتبر قدیمی
و نسخه معشی علامه قزوینی

از نشرات

کتابشنوشتی



تهران : دانشگاه سرچشمه

کلام: ناشر کتاب

بر اثر تقاضائیکه در پایان مقدمه چاپ جدید (تاریخ نگارستان) از خوانندگان دانشمند شده بود که هر گونه نظریه و اطلاعی در موضوع شرح حال مؤلف دار: اعلام نمایند ، خوشبختانه :

آقای حسن نراقی کاشانی (ازاحفاد حکیم شهیر اخلاقی وعالم ربانی ملا مهدی بن ابی ذر نراقی) بخاطر احسانات بی ثائبه ودلبستگی کامل و بدون تظاهری که بآثار علمی و مسواریت ملی ایران عموماً و اطلاعات وسیع تاریخی که از دیار کهن سال کاشان خصوصاً دارند (همچنانکه مقالات و آثار سودمند زیادی، که به قلم ایشان نگاشته شده) با نگرش تحقیقات انتقادی و مسندل ذیل تقاضای ناشر کتاب را اجابت نموده اند که اینک با اظهار سپاسگزاری، توضیحات ایشان را در مقدمه کتاب تاریخ (سخ جهان آراء) که یکی دیگر از آثار علمی نفیس قاضی احمد غفاری مؤلف (تاریخ نگارستان) میباشد بنظر خوانندگان میرساند. و نیز برای نخستین بار ما خود راه بحث و انتقاد در مطبوعات خویش را به وسیله ناشر باز گذارده و استقبال می کنیم تا دیگران نیز از این رویه پیروی نمایند.

مدیر کتابفروشی حافظ تهران

سید ابوالقاسم مرعشی

بسمه تعالی

قاضی احمد غفاری مؤلف (نگارستان) و (جهان آراء)

در مقدمه جدید تاریخ نگارستان (که در چاپ اخیر کتاب فروشی حافظ برمتن قدیم کتاب الحاق گردیده) در موضوع هویت و اصل و نسب خانوادگی و شهر و دیار مؤلف کتاب های «تاریخ نگارستان» و نسخ «جهان آراء» و همچنین تطبیق تاریخ تألیف آن ابهام و اشتباهاتی پدید آمده که با اجازه نویسنده مقدمه و ناشر کتاب در مقام تذکر اصلاحی بر آمده و باستناد مأخذ موثق و معتبر زیر بدین تذکر مبادرت میورزد :

۱ - محقق فقید مرحوم عباس اقبال در یادداشتی که برای فهرست نسخه خطی

تاریخ نگارستان متعلق بکتابخانه سلطنتی تهیه کرده چنین مینویسد (۱)

تاریخ نگارستان (۸۶۲)

تألیف : قاضی احمد غفاری

ابتدا : ای طرازنده بهارستان وی نگارنده نگارستان

مؤلف کتاب قاضی احمد بن محمد غفاری قزوینی است از اعقاب عالم معروف عبدالغفار قزوینی مؤلف کتاب الحای الصغیر و متوفی سال ۶۶۵ . پدرش قاضی محمد در شهر ری سمت قضا داشته و با تخلص وصالی اشعاری میسروده و بسال ۹۳۳ فوت کرده است . قاضی احمد مؤلف تاریخ نگارستان مردی فاضل و منشی و شاعر و خوش خط و مؤرخ بوده و همواره در پیش امرا و شاهزادگان صفوی محترم و معزز میزیسته و مدتی نیز در دستگاه سام میرزا مؤلف تحفه سامی مقیم بوده در آخر کار بعزم حج عازم مکه معظمه شده ولی در مراجعت در بندر دیبال سند سال ۹۷۵ فوت کرده است . قاضی احمد غفاری در تاریخ، مؤلف دو کتاب نفیس و معتبر است یکی همین تاریخ نگارستان و دیگری نسخ جهان آراء .

تاریخ نگارستان مشتمل است بر ۳۳۰ حکایت تاریخی که مؤلف آنها را بترتیب وقوع آنها در زمان هر یک از سلسله های سلاطین عنوان کرده و آن کتاب که بشاه تهماسب اول تقدیم شده در سال ۹۵۹ با تمام رسیده است و نگارستان واقع، ماده تاریخ انجام آن است چنانکه خود گوید :

(۱) صفحه ۱۶۶ نشریه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (درباره نسخه های خطی)

دفتر نخستین .

در این روضه که از فرط نوادر
 پی تاریخ و نامش فکر کردم
 شود هر دم نگاری تازه لامع
 خرد گفتا که هست این نکته جامع
 چو در واقع نگارستان چین است
 از آن آمد د نگارستان واقع ،
تاریخ نگارستان بترکی ترجمه شده و دوبار یکی بسال ۱۸۲۹ میلادی و دیگری
 بسال ۱۲۷۵ هجری قمری در بمبئی بچاپ رسیده کاتب نسخه **شهاب الدین علی** و سال
 مقابله آن با نسخه دیگر در پنجشنبه ۲۵ جمادی الثانیه ۱۰۲۱ است در قمصر کاشان .

بنابر این حساب روشن است که ماده تاریخ د نگارستان واقع، برابر با سال ۹۵۹
 میگردد ، پس تصورات دور و دراز و تعبیرات غیرواردی که بواسطه اشتباه در حساب ابجدی
 ماده تاریخ در مقدمه نامبرده بدنبال (سال فرجام تاریخ نگارستان) پیش آمده چون
 موضوع آن بکلی منتفی است قهراً دیگر مورد بحث هم نیست .
 ۲ - آقای محمد تقی دانش پژوه دبیر فاضل دانشگاه تهران ، در صفحه ۵۲۳
 فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات در باره نسخه متعلق به آن کتابخانه
 چنین می نویسد :

نگارستان قزوینی

از قاضی احمد بن محمد بن نجم الدین عبدالغفار جعفری غفاری (فناری) قزوینی
 (م ۹۷۵) که در دیبول سند در ۹۵۹ بنام شاه تهماسب ساخته و آن در بمبئی به
 سال ۱۲۷۵ به چاپ رسیده است . پاره یی از آن هم در مطارح الانظار چاپ بمبئی بسال
 ۱۲۸۷ ص ۱۲۲ - ۱۸۸ دیده میشود (استوری ص ۱۱۴ و ۱۲۴۰ -

طوس ۳ : ۱۰۳ - آتش ۶۰۶

دیو ۱ : ۱۰۶ - مشار ۳۴۷

ذریعه ۳ : ۲۴۶ - ش ۷۲۴۸

سپهسالار ش ۴۷ - ج حقوق - وزرای اقبال ص ۳۳۷

آغاز :

ای طرازنده بهارستان وی نگارنده نگارستان

.... نصرت سلطان خبیر و مالک رقاب ممالك تقدیر .

انجام .

پی تاریخ و نامش فکر کردم
 چو در واقع نگارستان چین است
 خرد گفتا که هست این نکته جامع
 از آن آمد نگارستان واقع

۳- هرچندكه قاضی محمد غفاری قزوینی چون از مشاهیر گویندگان خوش ذوق عصر خویش و قاضی ری بوده، و همچنین فرزند وی قاضی احمد، علاوه بر دارا بودن اصل و نسب معروف خانوادگی بواسطه نزدیکی و مصاحبت با امرا و شاهزادگان صفوی در زمان حیات خویش با حسن شهرت سرشناس بودند، و سپس هم بواسطه آثار علمی و ادبی كه از آن ها باقی مانده بود بیشتر معروف شدند. و آوازه كتاب دلپذیر نگارستان قاضی احمد عالمگیر گردید. زیرا انشاء شیرین و روان آن با اسلوب پسندیده و ابتكاری كه برای تدوین وقایع تاریخی این كتاب بكاررفته، امتیاز خاصی بآن بخشیده بطوریکه یکباره مطبوع طبایع خاص و عامش ساخته. بدینجهت کسانی كه با كتب تاریخی سروکار داشته باشند ناگزیر تاریخ نگارستان و مؤلف خوش قریحه آنرا هم بخوبی میشناسند. با وجود این همه شواهد حال باز هم محض پیروی از سنت جاری استناد به مأخذ موثق و مدارك تاریخی از جمله منابع بیشماري كه شرح احوال این پدر و پسر را ضبط نموده و یا نامی از آن ها برده اند بدین يك اکتفا میکنیم:

معتبر ترین مأخذ شرح حال قاضی محمد و قاضی احمد ترجمه ایست كه **سام میرزای صفوی** فرزند شاه اسماعیل اول كه با آنها معاصر و بلکه معاشر هم بوده در **تحفه سامی** آورده است و در ضمن آن، عصر زندگی، شرایط و وضع اجتماعی پدر و پسر را هم بخوبی نشان میدهد و چون دیگران نیز آنچه درباره آن ها نوشته اند مأخوذ از این تذکره می باشد، چه بهتر از آن كه در این گفتار هم عین همان ترجمه را بیاوریم:

قاضی محمد - پسر خاله قاضی عیسی قاضی است و در خوش صحبتی و حرافتی و جذب خاطر یگانه و در ترتیب نثر و نظم و هزلیات بی بدل زمانه. در مدتی كه قاضی ری بود تخلص **وصالی** میکرد و با تمام ارکان دولت صاحبقران مصاحب بود و از شدت قرب مشرب با ایشان در غایت حصول مقاصد و مآرب چنانچه از این چند بیت **میرزا شاه حسین** كه در جواب پنج فصل او گفته مستفاد میگردد: (۱)

(۱) **میرزا شاه حسین** اصفهانی دارای منصب صدارت و وکیل السلطنه شاه اسماعیل بوده در سال ۹۲۵ هجری هنگام مسافرت شاه اسماعیل بولایت کاشان كه تیول **میرزا شاه حسین** بود در محل باغ و سرچشمه با صفای قصبه زیبای قین مجلس جشن مجلی باشكوه و تشریفات مفصلی آراست خشنودی خاطر شاه را از آن پذیرائی و بارعام نوعی فراهم ساخت كه در راه بازگشت شاه از كاشان علیرغم سعات بدخواهان بر شوكت و اقتدار او افزود و حتی (تاج و دستار و جامه شاهی كه دربر داشت بمیرزا شاه حسین فرستاد) ولی عاقبت بر اثر كید و خدعه رقیبان آن وزیر عالیقدر بدست مهتری ركابدار شاه كه مورد بازخواست او قرار گرفته بود كشته شد.

ای وصالی ز تو جدائی نیست	پیش ما رسم بیوفائی نیست
دیرگاهست تا آنیس منی	محرم و همدم و جلیس منی
گنه تست دور می گردی	دور از ما صبور می گردی
همچنان باز محرم رازی	محرم راز و یار دمسازی
طی کن افسانه منی و توئی	ای یگانه! مگرد گرد دوئی
از پی آن که یار فرخ پی	نشود خار نزد مردم ری
شفقت شد برو برسم عدو	نقره خنکی وزین نقره بدو
حالیا بهر خرجی ایشان	شد مقرر دوازده تومان
این مطلع مشهور ازوست	بیت:

چو من دیوانه ای هرگز قدم در دشت غم ننهاد

در آن وادی که من سر می نهم مجنون قدم ننهاد

در شهر سنه ۹۳۲ سجل حیاتش بتوقیع فنا مختوم شد. گویند که در هنگام جوانی صادق نامی او را در حوض آب انداخت و دستش را مجروح ساخت این قطعه را در آن باب گفته.

بمشق صادق اگر دست من شکست چه باک
هر آنکه عاشق صادق بود چنین باشد
پی ثبوت مرا احتیاج بینه نیست
گواه عاشق صادق در آستین باشد
قاضی احمد : - ولد رشید قاضی مذکور است و در حدت ذهن و سلیقه انشای شهر
بین الاقران مشهور چندگاهست که با من میباشد این بیت از اوست:

پس از عمری نشیند گردمی پیش من آن بدخو

ز بخت طالع برگشته من زود برخیزد (۱)

۴- جای دیگر که قاضی محمد پدر قاضی احمد با تمام القاب و عناوین معمولی آنصر خود را معرفی کرده است: پشت جلد دو نسخه خطی کتاب (مجمع التواریخ حافظ ابرو) یکی در کتابخانه ملی تهران و دیگر در کتابخانه ملک میباشد که در هر دو کتاب بخط شکسته تعلیق باین مضمون نوشته و مهر کرده است :

(من عواری الایام لمدی الفقیر الی الله الصمد الاعلام الباری ابن)
(حجة الاسلام جلال الاسلام المشتبه به محمد بن عبد الغفار الغفاری العلیشاهی)
(صاحبی ... عفا الله تعالی عنهما به محمد و آله اجمعین)

سجع مهر

(توکل کرده بر لطف عمیم و عفو غفاری جلال اسلام ابن حجة الاسلام غفاری)
تاریخ مهر ۹۰۳

نسخه مجمع التواریخ متعلق بکتابخانه ملی فرهنگ، نسخه معتبر است که برای کتابخانه شاهرخ بن امیر تیمور تحریر شده و هم اینکه مورد مطالعه شخص وی نیز بوده است.

* * *

تذکر این نکته نیز بی مورد نیست که: این دو نسخه کتاب مجمع التواریخ با مشخصاتی که از آنها ذکر شد در کتابخانه قاضی محمد بوده و برای تألیف کتابهای نگارستان و جهان آرا نیز طبعاً مورد استفاده قاضی احمد قرار گرفته و بلکه همین کتاب است که نویسنده مقدمه چاپ جدید نگارستان در صفحه (ه) در شماره بیست و دوم از مراجع و منابع قاضی احمد، آنها بنام (مجموعه اخبار تألیف رومی) معرفی نموده و سپس خود اضافه میکند که: (این کتاب و مؤلفش را نشناختم و شاید تصحیف شده مجموعه ورام باشد؟).

* * *

۵- و اما درباره قاضی احمد غفاری کاشانی که در صفحه (کد) مقدمه جدید تاریخ نگارستان سخن از او بمیان آمده، ناگفته نماند:

این قاضی احمد از دودمان بزرگ و اصیل غفاری (بکسر اول و تخفیف) های کاشان بوده که شجره او بفاصله چهار نسل به ابوذر غفاری (از اصحاب پیغمبر اسلام) میرسد. از جمله اجداد آنها عبد العزیز بن ابی الغنائم احمد بن ابی الفضائل غفاری کاشانی از دانشمندان قرن هفتم هجری و دارای تألیفاتی است مانند شرح المفصل و رساله القلم و غیره. شجره نامه خانواده غفاری را که قاضی علی بن ضیاء الدین در قرن دهم هجری در ظهر رساله شریفه (۱) نگاشته نسبت خود را باسی نسل متوالی به ابی ذر غفاری رسانیده نواده وی میرزا ضیاء الدین فرزند قاضی رفیع الدین حیدر غفاری کاشی بهندوستان مهاجرت نمود و پس از ۲۵ سال ملازمت دربار دهلی که جاه و منزلت شایانی بدست آورد در سال ۱۰۰۵ هجری از طرف سلطان جلال الدین محمد اکبر شاه بمقام و تشریفات سفارت در دربار شاه عباس کبیر بایران آمد (۲). از جمله دانشمندان دیگر این خاندان که آثار علمی آنها در دست می باشد: سعد الدین محمد غفاری است که تا اواخر قرن دهم قاضی کاشان بوده و فرزند وی حبیب الله بن سعد الدین که او نیز تا سال ۱۰۶۰ هجری بر مسند قضاوت کاشان متکی و در ادب و انشاء و حسن خط ممتاز بوده است.

همچنین از افراد دیگر این سلسله آثار علمی فراوانی باقی مانده که برخی از آنها

(۱) نسخه خطی شماره ۱۵۵۶ کتابخانه ملی فرهنگ.

(۲) صفحه ۵۲۸ تاریخ عالم آرای عباسی چاپ امیرکبیر.

را ملاحظه کرده و چند نسخه ای هم نزد نگارنده موجود است .

ولی از زمان نادر شاه که قاضی عبدالمطلب پدر قاضی احمد در شورای دشت مغان شرکت نمود اولاد او وارد کارهای دولتی شدند . معزالدين محمد فرزند قاضی احمد در دوره کریم خان زند تا پایان عمر حاکم کاشان بود و چنان با حسن سلوک و نکو کاری رفتار کرده که سال ها پس از فوتش آذر بیگدلی صاحب تذکره آتشکده گفته است :

بر زبان خلق کاشان از وضع و از شریف نام دوران معزالدين محمد میرود از اخلاف او نیز رجال بزرگی برخاسته اند که زمان قاجاریه در شئون مختلف کشور مؤثر و نام آواز بوده اند مانند فرخ خان امین الدوله غفاری کاشی، صنیع الملک نقاشباشی ، میرزا نظام الدین مهندس الممالک یا بزرگترین دانشمند قرن اخیر ایران در علوم ریاضیات عالی و کمال الملک غفاری هنرمند نامی و بی مانند ایران و بسیاری از هنرمندان دیگر این خاندان که برخی از آنها در مقاله (چند نسل هنرمند در يك دو دمان چند صد ساله کاشان) بقلم آقا سیده محمد تقی مصطفوی رئیس پیشین اداره کل باستان شناسی و موزه تهران در شماره (۷) مجله نقش و نگار منتشر گردیده است .

بنا بر توضیحاتیکه ذکر شد و تصور فاصله امتدی که میان عصر قاضی احمد قزوینی مؤلف کتاب نگارستان در سال ۹۵۹ و نسخ جهان آرا در سلطنت شاه تهماسب بازمان قاضی احمد غفاری کاشانی معاصر با نادر شاه (م ۱۱۶۰) محسوس میباشد و بالغ بر دو قرن میگردد ، در اینصورت مجال هیچگونه شک و شبهه ای برای تفکیک هویت و شخصیت و شناسایی تاریخی آنها باقی نماند.

۶- در پایان این گفتار در باره کتاب حاضر نیز که یکی دیگر از آثار قاضی احمد غفاری قزوینی است ، نخست تحقیقات علامه معاصر شیخ آقا بزرگ طهرانی را در کتاب نفیس (الذریعه) و سپس نتیجه و بررسی های نویسنده دانشمند (فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات تهران) را با نام و نشان نسخه های ده گانه این کتاب که تاکنون شناخته شده عیناً نقل میکنیم.

بدیهی است که نسخه های نامبرده در این فهرست متعلق است بکتابخانه کشورهای بیگانه است که فهرست کامل آن ها چاپ شده ، ولی نسخه های متعدد این کتاب که در کتابخانه های عمومی و خصوصی داخلی ایران موجود و پراکنده است مانند بسیاری از کتب نفیس دیگر بواسطه نداشتن فهرست صحیح همچنان گمنام و ناشناس مانده است.

صاحب‌الذیعه در جلد سوم صفحه ۲۴۷ نوشته است

(۹۱۴ - تاریخ جهان آراء)

فارسی مختصر جامع للقاضی احمد بن محمد الغفاری ، الفه لشاه طهماسب و انتهی
فیہ الی سنہ ۹۷۲ مرتب علی ثلاث نسخ ، النسخة الاولى فی الانبیاء ، الثانية فی الملوك ،
الثالثة فی الدولة الشاهیة ، و اسمه تاریخه وهو (نسخ جهان آراء) کذا وصفه فی کشف
الظنون و احتملنا اتحاد ما نقلناه عن مجالس المؤمنین مع هذا التاريخ .

و یأتی تاریخ (نگارستان) لاحمد بن محمد بن عبد الغفار القزوینی الغفاری المطبوع
سنه ۱۲۴۵ و المؤلف حدود سنه ۹۵۹

جهان آراء (نسخ ۱۰۰) (۱)

از قاضی احمد بن محمد بن عبدالغفور غفاری در گذشته ۹۷۵ که در نزدیکی های سال
۹۷۲ در زمان شاه تهماسب ساخته است چند نسخه از آن هست .

۱- موزه بریتانیا Add 76 4999 0r 141 ش

۲- دیوان هند ۱۰۶ ش

۳- دیوان هند ۱۰۷ ش

۴- دیوان هند ۱۰۸ ش

۵- کتابخانه برون Coll G0(13) ش

۶- بادلیان ۹۸ ش

۷- ولی‌الدین افندی در استانبول ۱۵۸ تاور ش

۸- وینه ۸۳۷ فهرست فوگل (۷۲:۲) ش

۹- برسلاو ۲۱ ش

۱۰- بایزید ۲۳۹۷ مورخ ۹۹۰ (۱۵۸ تاور) ش

گزیده ای از آن را اوزلی Ouseley بچاپ رسانده و پاره‌ای از آن هم با ترجمه
روسی چاپ شده است .

(یادداشت‌های قزوینی ۲ : ۱۴ و ۱۹۴ - چلبی ۱ : ۴۱۴ - استوری ۱ : ۱۱۴ و
۱۲۴۰ - دانشگاه ۱۷۵۸ - ریو : ۱۱۱) .

بنوشته قزوینی در منتخب التواریخ بداونی (چاپ ۱۸۶۹ کلکته ۳ : ۱۸۵) از این
تاریخ یاد شده است .

تهران - فروردین ۱۴۴۲ - حسن نراقی

(۱) صفحه ۶ - ۱۹۵ فهرست نسخه های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران

توضیح علاوه بر نسخه‌های اشاره شده نسخه‌ای نیز در کتابخانه‌ی ملک‌تهران به شماره ۳۸۸۹ موجود است که گرچه صفحاتی از آن مفقود شده لکن آن کتاب بر چند نسخه موجود زیادتى دارد که در این طبع با این‌علائم [] مشخص گردیده است و گویا بنظر نگارنده فهرست نرسیده .

ناشر کتاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شده نامور زنامش، نسخ جهان آرا
 آرایش دیباچه نسخ جهان آرای دین و دنیا وزینت افزای عنوان صحف مکرمه
 انبیا و اصفیا حمد و ثنای مالک الملوکیست عز و علا که بمقتضای حکمت کامله و رأفت شامله
 نضارت گلزار ملک و مات و طراوت ریاض دین و دولت را به میغ تیغ آبشار سلاطین
 جهاندار و غمام مصمص خواقین عالم مدار، منوط گردانید و بموجب حدیث مشهور **لولا**
السلطان لاکل الناس بعضهم بعضا شعر:

گر نبود سطوت سلطان روان خانۀ مظلوم بگیرد عوان

تأسیس قواعد الهی را بر حسن تدبیر جهان گیر شهنشاهی مربوط ساخت.

بی چشمه سار تیغ سلاطین کامکار سر سبزی ریاض شریعت طمع مدار

بی سایه سیاست شاهان فتنه سوز کس در سرای امن نیا بددمی قرار

و پیرایه صحایف مستجمع اللطایف مغازی و اخبار درود خجسته ورود سید اخیاری
 است که حضرت عزت جلت کلمته آینه خاطر اشرفش را بر صیقل آثار سلف از زنگه ملال
 زدوده و پایه قدر و منزلتش را از سایر مکتوبات افزوده **صلی اللہم علی سید الوری**
محمد المصطفی وعلی علی الامر ترضی که بمیان تیغ بیدریش بر طبق **لا اله الا الله انا**
محمد رسول الله ایدت بعلی آثار کفر و ظلام از صفحات ایام مرتفع گردید و سایر
 اوصیاء ائمۀ هدی مابرحمت الارض والسماء.

وبعد نموده می آید که فواید مواید فن سیر و آثار بسیار و منافع و محسنات آن
 بشمار است، از جمله چون ذوی النہی در بدایع وقایع آنها بدیده بصیرت نظر نمایند از امور
 منہیہ دینیہ و دنیویہ محترز بوده ابواب نیکنامی بروی خود گشایند. تجربه و تنبیه که از
 جلال فضایل نفاست نتیجه آن و تخلق و تہذیب که زیب و زینت آدمیست منہج از آن

ان فی ذلك لذكری لمن كان له قلب او ألقى السمع وهو شهید هر آینه دولتمندان از پرتو آن اخبار از تبه خونخوار جهل به شاهراه صلاح و سداد آیند و از رهگذر نصب امارت آن واقعات از حول غفول بشارع مستقیم تیقظ و جاده وصول گرایند. حزم و احتیاط که ضوابط و روابط سعادت اند در طی آن مندرج و عبرت و خبرت که مستحفظان محروسه دین و دولتند از آن مستخرج قبشر عبادی الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب. بالجملة غرض از عرض این مقدمات آنکه این بنده کمبینه ساکن زاویه خمول و خاکساری احمد بن محمد القاضی المنسوب بغفاری فی الجملة تتبع پیروی این فن نموده عمری در استقرا و استقضاء آن مصروف داشت تا آنکه بر خصوصیات احوال سلاطین روی زمین از قدماء و متأخرین بقدر اطلاعی یافته احوال بعضی دوز بعضی در کتب متداوله مذکور و ذکر دیگران در رسائل متفرقه ثبت و مسطور دید، خواست تا همه را در یک رساله جمع نموده خاتمه آن را مذیل به ختم دول اغنی حالات غرایب آیات این دولت روز افزون که بی شایبه اغراق خرق عادات بل محض کرامات است گرداند تا جمهور عالمیان و زمره آیندگان اولاً در بدایع سوانح آن بنظر امعان غور نموده بعین الیقین دانند که میانی کرباس این دولت ابد اساس منصوص کانهم بنیان مرصوص است دیگر در جمیع طبقات این خواقین عالی درجات، تفکر و تدبر فرمایند که هیچ یک از ایشان در نسب ظاهر و حسب طاهر صد یک بندگان نواب کامیاب اشرف اقدس اعلی بوده اند و عشر عشر آنحضرت گوی سعادت بچوگان شریعت ربوده اند ؟

بیت:

هزار نقد بیازار کاینات برند یکی بسکه صاحب عیار مانرسد

اغنی سید السلاطین فی الافاق مستخدم الخواقین بالعشی و الاشراف

شاه دین پناهی که از پرتو دولت ابدی انتهایش آوازه ندای حی علی خیر العمل بمسامع ممتکنان عالم بالا رسیده و خوان دعوت راه حقش از شرق بغرب کشیده، قاهری که ملک را از ید مدعی به یننه عدل انتزاع فرموده لهذا خصمش بحکم خدا بدرد رجوع نمود، موسی نسبتی که در ارتقای مدارج مذهب حق جعفری ید بیضا نموده، عیسی سطوتی که خلاق را از وراط تسویلات ارباب ضلال تبرا فرموده، تدبیر الهام نظیرش مرشد بخت جوان و دولت جواش چون فلک پیر بر تدبیر و صاحب قران.

بیت:

شاهی که عقل واله نطق و بیان اوست تدبیر پیر بنده کلک و بنان اوست

آن توتیا که چشم جهان روشن است ازو گردی ز آستان ظفر آشیان اوست

هلال اقبالش چون اقبال هلال روز افزون و آفتاب کمالش چون کمال آفتاب از وصمت نقصان مصون خاطر ملوک ناظرش دقیقه شناس انی اعلم ما لا تعلمون و ضمیر منیر

مهر تنویرش فیض پذیر نکتہ واعلم ماتبدون و ماکنتم تکتمون.

دلش بنور یقین از دریچہ امروز همه مشاهد احوال عالم فرداست

المستفیض من المبدأ الاعلی مظفراً بالرب منصوراً بالصامؤیداً بجنود
 لهم تروها آنکه از غایت بی تکلفی و کمال اخلاق منع و اصفان از شرا و صاف و بیث القاب
 فرموده و خود را بهمین صفات ستوده: خالك آستانه خیر البشر صلی الله علیه وآله، رواج دهنده
 مذهب حق ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم، غلام امیر المؤمنین حیدر علیه صلوات الله الملك
 الاکبر ابوالمظفر شاه طهماسب بهادر خان اللهم كما صیرت ذاته الا قدس
 حقیضاً للدين خلد ظلال معدنه فی الارضین و اجعل له لسان صدق فی
 الاخرین .

بیت :

می نگویم که این و آتش ده «گویم آتش بده که آتش به»

چون اصل این مختصر مبنی بر سه نسخه و ثالث آنها مزین است بزیب و زینت صادرات این
 دولت معجز نما اگر چنانچه از قرار واقع به نسخ جهان آرا که حروف آن بحسب تاریخ
 مطابق زمان تألیف است مسمی گردد رواست و پرتو قبول ذوی الهی بروجنات صفحاتش تابد
 بدان سزا و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء .

فهرست ماقی هذه الرساله

- عنوان مذکور در دو حرف .
حرف اول : در بیان کمیت زمان .
حرف ثانی : در تحقیق معنی بینمبری .
نسخه اول
در احوال انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم
مشمول بر دو آیت .
آیت اول : در ذکر انبیاء .
آیت ثانی : در خلاصه احوال حضرت
خاتم الانبیاء .
آیت اول : در دو نص .
نص اول : در حال بینمبری (ص) .
نص ثانی : در حال ائمه اثنتی عشر .
نسخه ثانی
در احوال سلاطین عالم مشتمل بر دو صفحه .
صفحه اول در فرق قبل از اسلام مرتب
در دو صفحه .
صفحه اول : در ملوک عجم مبنی بر
چهار سطر .
سطر اول : در پیشدادیان .
سطر ثانی : در ذکر کیانیان .
- سطر سوم : در ملوک الطوائف مبنی بر
دو حرف .
حرف اول : در سلاطین اشکانیان .
حرف ثانی : در سلاطین اشغانیان .
سطر چهارم : در ذکر آل ساسان .
صفحه ثانی در سلاطین غیر عجم
مبنی بر شش سطر .
سطر اول : در ملوک بابل .
سطر ثانی : در سلاطین سریانیان .
سطر سوم : در سلاطین یونان .
سطر چهارم : در سلاطین یمن مشروح بر
دو حرف .
حرف اول : در تبا بعه .
حرف ثانی : در اعاجم .
سطر پنجم : در ملوک بنی غسان .
سطر ششم : در خواقین ترک .
صفحه ثانی در ملوک بعد از اسلام
مشمول بر بیست صفحه .

صفحه اول در بنی امیه در دو حرف

حرف اول : در خلفائیکه بر تمامی بلاد اسلام
بتغلب استیلا یافتند.

حرف ثانی : آنانکه در اندلس حکومت
کردند.

صفحه ثانی در بنی عباس در دو سطر

سطر اول : در سنادید ایشان .

سطر ثانی : در نفری چند که بمصر
گریخته و در آنجا سمت خلافت یافته اند.

فروع عباسیه در پنج حرف .

حرف اول : در طاهریه .

حرف ثانی : در بنی اغلب .

حرف سوم : در طولونیه .

حرف چهارم : در اخشیدیه .

حرف پنجم : در آل حمدان .

صفحه سوم در حضرات سادات :

در شش سطر .

سطر اول : در سلاطین اندلس .

سطر ثانی : در سلاطین یمن .

سطر ثالث : در شرفاء مکه .

سطر رابع : در اسماعیلیه مصر .

فروع : مشتمل بر دو حرف .

حرف اول : در صنهاجیه .

حرف ثانی : در حمیریه .

سطر خامس : در سلاطین گیلان و مازندران

مشتمل بر دو فقره .

فقره اول : در قدمات ایشان مشتمل بر

سه حرف .

حرف اول : در آل زیار .

حرف ثانی : در آل بویه .

حرف سوم : در کاکویه .

فقره دوم : در حکام قوامیه .

فروع : در احوال روز افزونیه .

سطر سادس : در سادات مشرع .

فروع : در رعناشیه

صفحه چهارم در بنی لیت

صفحه پنجم در آل سامان

فروع آل سامان مشتمل بر چهار سطر .

سطر اول : در البتکینیه .

سطر ثانی : در سبکتکینیه .

سطر ثالث : در آل فریمون .

سطر رابع : در بنی الیاس .

صفحه هشتم : در سلجوقیه مشتمل بر

چهار سطر .

سطر اول : در حکام سلجوقی تمام ایران .

سطر ثانی : در سلاطین سلجوقیه روم

سطر ثالث : در سلاطین سلجوقیه شام .

سطر رابع : در سلاطین سلجوقیه کرمان .

فروع سلاجقه در چهار کلمه و دو حرف

کلمه اول : در موالی خوارزمشاه .

کلمه ثانی : در طغاتکینیه و ولایه شام .

کلمه سوم : در اتابکان آذربایجان .

کلمه چهارم : در اتابکان فارس و شبانکاره

مشتمل بر دو حرف

حرف اول : در اتابکان فارس .

حرف ثانی : در ملوک شبانکاره .

کلمه پنجم : در اتابکان شام .

کلمه ششم : در اتابکان موصل .

کلمه هفتم : در مؤیدیه .

حرف ثانی : در عالی مبنی بر چهار کلمه

کلمه اول : مشتمل بر دانشمندیه .

- کلمه ثانی : در ارتقیه .
 کلمه سوم : در سلبیه .
 کلمه چهارم : در منکوجیه .
- صفحه هفتم در آل ایوب** مشتمل بر دو سطر
 سطر اول : در ملوک مصر و شام .
 سطر ثانی : در سلاطین یمن .
 فرع : چرا که غلامان آل ایوب .
- صفحه هشتم در ملوک غوریه** در دو سطر
 سطر اول : در سلاطین غور و غزنین .
 سطر ثانی : در ملوک بامیان .
 ملوک غور : مشروح در دو حرف .
- حرف اول** : در غلامان سلطان شهاب الدین .
حرف ثانی : در اعلیٰ مندرج در دو کلمه .
کلمه اول : در امرای آن طبقه .
کلمه ثانی : در ملوک کرت .
- صفحه نهم در ملوک مغرب** مشتمل بر چهار سطر
 سطر اول : در بنی لخم .
 سطر ثانی : در ملثمین .
 سطر ثالث : در موحدین .
 سطر رابع : در ملوک بنی مرین .
- صفحه دهم در امرای عرب** مشتمل بر سه سطر
 سطر اول : در بنی کلاب .
 سطر ثانی : در بنی عقیل .
 سطر ثالث : در بنی اسد .
- صفحه یازدهم در قیاصرء روم**
صفحه دوازدهم در حکام ترکستان
 و ماوراء النهر مشتمل بر دو سطر .
 سطر اول : در خواقین ترک .
- سطر ثانی : در قرأ خطایان .
صفحه سیزدهم در حکام الوار و اکراد
 مشتمل بر دو سطر .
 سطر اول : در سلطنت اکراد مشروح در دو حرف
 حرف اول : در ذکر ولات دیار بکر .
 حرف ثانی : در حکام دینور .
 سطر ثانی : در حکومت الوار مشتمل بر دو حرف
 حرف اول : در لر بزرگ .
 حرف ثانی : در لر کوچک .
- صفحه چهاردهم در حکام طبرستان**
 و رستم دار مشروح در دو سطر .
 سطر اول : در ملوک مازندران که ایشانرا باوندیه خوانند متفرق بر سه فرقه .
 فرقه اول : چهارده نفر .
 فرقه ثانیه : هشت نفر .
 فرقه ثالثه : هفت نفر .
 سطر ثانی : در ملوک رستم دار و گاوپاره .
 فرع ایشان در دو حرف .
 حرف اول : در دابویه و اولاد او .
 حرف ثانی : در بادوستان .
- صفحه پانزدهم در سلاطین اطراف**
 مشتمل بر چهار سطر .
 سطر اول : در سلاطین لاردن .
 سطر ثانی : در سلاطین هرمز .
 سطر سوم : در سلاطین شیروان .
 سطر چهارم : در سلاطین قرامان .
- صفحه شانزدهم در سلاطین مغول**
 مشروح در چهار سطر .
 سطر اول : در اولاد اوکتای .

- سطر ثانی : در جفتای و فرزندان وی .
 سطر سوم : اولاد جوجی .
 وهریک در طی حرفی مذکور میگردد .
 حرف اول : در سلاطین کوك .
 حرف ثانی : در سلاطین آق آورده و ایشان دو
 شعبه اند : ماوراءالنهری و خوارزمی بنا برین
 در ضمن دو حرف مبین میشود .
 حرف اول : در سلاطین ماوراءالنهر .
 حرف ثانی : در سلاطین خوارزم .
 سطر چهارم : در ذریت تولی وهریک در حرفی
 مذکور می گردد .
 حرف اول : در قاقانیه .
 حرف ثانی : در ایلخانیه روم .
 و ملوک طوایف در شش حرف .
 حرف اول : در ایلکانیه .
 حرف ثانی : در چوپانیه .
 حرف ثالث : در طغای تیموریه .
 حرف چهارم : در سرحداریه .
 حرف پنجم : در سلاطین اینجو .
 حرف ششم : در سلاطین آل مظفر .
 صفحه هفدهم در گورکانیه مبسوط
 در مقدمه و اصلی در چهار سطر .
 مقدمه - در احوال امیر تیمور گورکان .
 سطر اول : در اولاد میرانشاه .
 سطر ثانی : در شاهرخ و ذریت وی .
 سطر سوم : در احوال عمر شیخ .
 سطر چهارم : در احوال شیرخان و افغان .
 صفحه هیجدهم در سلاطین آل عثمان
 صفحه نوزدهم در سلاطین قراقویینلو
 صفحه بیستم در سلاطین آق قویینلو
 نسخه ثالث :
 در سلاطین ابد قرین علیه علویه صفویه .



فہوان کتاب مشتمل بر دو حرف :

حرف اول: در بیان کمیت زمان

از ابن عباس رضی اللہ عنہ منقولست کہ از ہبوط آدم علیہ السلام تا ولادت حضرت پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پنج ہزار و ہفتصد و پنجاہ سالست بر این منوال: از ہبوط آدم تا نوح علیہ السلام دو ہزار و دوست سال و از نوح تا ابراہیم علیہ السلام ہزار صد و چہل و سہ سال و از ابراہیم تا موسی علیہما السلام پانصد و ہفتاد و پنج سال و از موسی تا داود علیہما السلام یکصد و ہفتاد و نہ سال و از داود تا عیسی علیہما السلام ہزار و پنجاہ و سہ سال و از عیسی تا ولادت پیغمبر ما صلوات اللہ علیہما ششصد سال و از ولادت تا ہجرت پنجاہ و سہ سال و از ہجرت تا حال نہصد و ہفتاد و یک سال چنانچہ از ہبوط ابوالبشرالی یومناہذا شہزاد و ہفتصد و ہفتاد و چہار سال باشد .

حرف ثانی : در تحقیق معنی پیغمبر

و او عبارتست از شخصی مبعوث من عند اللہ در ابصال نوامیس الہی بہ بندگان پس اگر مبعوث است بہ تبلیغ رسالت و دعوت خلق بالہام یا ہف یا منام یا تکلم از ورای حجاب اورا نبی خوانند و اگر با آنها مکرم است با رسال ملک و فرمان شریعتی و امتحان بشداید و عزم بقہر معاندان اورا مرسل گویند و اگر با این صفات واضع شریعتی و ناسخ ملت سابق است او را اولوالعزم دانند و اگر با منتهی جموع این صفات کمال دین او ہرگز منسوخ نشود وی را خاتم خوانند و رسل اولوالعزم ب مذهب آن ہا کہ آدم را بنا بر آیہ **و لم نجد لہ عزمًا** ناسخ دین سابق نمیدانند پنج اند و اسامی سامی ایشان در این نظم مندرج :

نظم

اولوالعزم خمس شرفوا ب محمد	علی کلہم صلی الالہ و سلم
ونوح بن لک والخلیل ابن تارح	وموسی بن عمران وعیسی بن مریم
مروست کہ ابوذر غفاری رضی اللہ عنہ از حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ	
سؤال از عدد انبیا کرد فرمودند کہ صد و بیست و چہار ہزار نفرند . پس از آن پرسید کہ	

مرسل چندند گفتند سیصد و سیزده از آن جمله چهار سریانی اند: آدم و شیث و ادریس و نوح علیهم السلام و چهار عربی اند: هود و صالح و یغبر و یغبر تو یا ابا ذر صلوات الله علیهم . بعد از آن برسد که چند کتاب بدیشان نازل شده فرمودند صد صحیفه پنجاه به شیث و سی به ادریس و ده بابراهم و ده بموسی قبل از توریة و چهار کتاب که همه در ماه رمضان شرف نزول یافته اند . توریة در ششم بموسی و زبور در دوازدهم بداود و انجیل در هیجدهم بمعی و فرقان در بیست و چهارم بمحمد صلوات الله علیهم اجمعین .

نسخة اول در احوال حضرات انبیاء و اوصیاء محتوی بر دو آیت

آیت اول : در ذکر انبیاء مرسلین علیهم السلام

ابوالبشر لقب شریفی صفی الله و چون طینت مبارکش ازادیم ارض است مسمی به آدم شده در ساعت یازدهم جمعه دهم محرم که هر روزش برابر هزار سال بود مخلوق شد و در آن وقت اول درجه جدی طالع بود زحل در آنجا و مشتری در حوت و مریخ در حمل و قمر در اسد و آفتاب و عطارد در سنبله و زهره در میزان و سه ساعت در بهشت متکین بوده از آنجا مخرج شد و موجب خروج اکل گندم و غیر آن گفته اند و در حین هبوط بسراندیب افتاد و حوا زوجه اش که در بهشت از بهلوی چپ او پیدا گشته بود به جده بعد از مدتی در عرفات مکه بیکدیگر رسیدند و هم را شناختند لاجرم آنجا بدین اسم مسمی شد آنحضرت گندم گون جعد موی ، اصلع و امرد بود و اول کسی که از اولادش ریش بر آورد شیث بود طول قامت آدم شصت ذرع شریعتش خدا پرستی و صلوة و صوم و قربان و احترام از خمور و لحوم خنزیر و چون از عمرش هزار سال بگذشت در روز جعه بمکه وفات یافت نخست در کوه بوقیس مکه مدفون گشت (۱) و حوا پس از او بیک سال و آنحضرت را چهل و یک فرزند صلیبی بوده است بیست دختر و بیست و یک پسر و چهل هزار اسباط و بعد از آدم بیت المعمور را که خانه بود یکپاره از یاقوت سرخ و بجهت استیناس او زمین فرستاده بودند و در موضعی که امر و زخانه کعبه است منصوب شده بود و آدم هر سال از سراندیب بطواف آنجا آمدی به آسمان برده در برابر کعبه نهادند و بصحت پیوسته که هر یک از انبیاء صاحب شریعت را دوازده وصی بوده اسامی اوصیاء ابوالبشر برین موجب است : اول شیث دوم هابیل سوم قینان چهارم میثم پنجم ششم ششم فاوس هفتم قندق هشتم املخ نهم ایتوخ دهم ادریس یازدهم ویتوخ دوازدهم ماحور

۱- تا زمان نوح محل دفن آدم در مکه بود لیک بوقت طوفان نوح آب استخوان ایشان بر گرفت و به نجف آورده مدفون ساخت .

شیت

بن آدم علیه السلام چون پنجسال بعد از واقعه هابیل متولد شد به شیت مسمی گردید یعنی هبة الله و ابوی شریک متولد گشت او را اوربای اول نیز گفته اند و محبوبترین اولاد نزد ابوبین بود. در اخلاق و شمایل به پدراشبه از دیگران بود و عبادات ساعات لیل و نهار از عادات آن صاحب سعادت است بلکه بدان ملهم شده شریعتش شریعت پدر و برابر ابوبین نماز کرده بامروصایت پدر قیام نموده و برجای بیت المعمور خانه کعبه بساخت و چون نهصد و دوازده سال از عمرش ریش بگذشت رحلت نموده در جنب والدین مدفون شد.

اخوخ

بن برد بن مهلیل بن قینان بن انوش بن شیت مولدش منیف است از دیار مصر بنا بر کثرت درس به ادریس اشتها ریافت و او را حکما هرمس الهرامسه و اوربای ثالث خوانند و چون جامع مرتبه نبوت و حکمت و سلطنت بود ملقب به مثالی بالنعمة و الریاسة گردید و دارالملکش هندوستان بود و چون عمر شریفش سیصد و شصت و پنج رسید بفحوا و رفهناه مکاناً علیاً او را با آسمان چهارم برده در آنجا قبض روح یافت و حشر واقع شد و تمامی ملائکه بروی نماز گزارده باز روح ببدنش متعلق شد و بهشت و دوزخ بدو نمودند و بی طوف بهشت رفت و نعلین در آنجا گذاشته بیرون آمد و نوبت دیگر به بهانه نعلین بدانجا رفته دیگر بیرون نیامد در آن وقت پدرش در حیات بود و چهار صد سال دیگر بزیست.

نوح

علیه السلام بن لملک بن متوشلخ بن ادریس بعد از وفات آدم بصدد بیست و شش سال متولد شد بطالع اسد و چون عمرش به چهار صد و هشتاد سال رسید مبعوث گشت قلیلی بملت او گرویده مدت یکصد و بیست سال به دعوت مشغول بود و آخر به تنگ آمده بر قوم بی دین نفرین کرد و چون ششصد سال از عمرش ریش بگذشت در بیستم رجب در کشتی بنشست و آن از چوب ساج بود و درازیش سیصد گز و پهنایش پنجاه و بلندیش سی ذرع بود و در آن از جانب عرض و مشتمل بود بر سه طبقه: طبقه ای جهت دواب و دیگری برای انسان و آن دیگر طیور را، و تمامی اهل کشتی هشتاد نفر بودند و یکصد و پنجاه روز در کشتی بماند و در روز عاشورا در سر کوه جودی که از جبال جزیره موصل است از کشتی بیرون آمد و در زیر آن کوه قریه ای بنا نهاد موسوم به ثمانین ساخت و اکثر ایشان فوت شد و بغیر از اولاد نوح از دیگری نسل نماند ازین جهت آن حضرت را آدم ثانی گفته اند حلیه آن حضرت گندم گون بغایت ضخیم، رقیق الساقین و الساعدین، عظیم العینین، طویل القامة بوده لحيه کشیده داشته و در غایت شدت غضب. اوصیاء نوح علیه السلام نیز دوازده است: اول سام دوم یافث سوم ارشخ چهارم فرشخ پنجم فاتوشم شالح هفتم هود هشتم صالح نهم وسیح دهم معدل یازدهم درنجا دوازدهم سحان.

سام

بن نوح اکثر انبیا و اهل ایران از عرب و عجم از نسل اویند و از جمله اولادش ارفخشذست جد چهارم عرب قحطان و فالغ .

حام

بن نوح تمامی بلاد سودان و هندوستان از ذریت اویند و گویند او در اوایل سفید رنگ و خوش شکل بود بواسطه دعای بد پدر

رسالت در نسل او نمانده او و اولاد وی سیاه چهره شدند .

یافث

بن نوح جد اتراک و اکبر اولاد نوح است و حال او بعد ازین خواهد آمد و جده تاش (۱) از معجزات اوست .

هود

بن عبدالله بن رماح بن حارث بن عاد بن عوص بن ارم بن ارفخشذ بن سام بن نوح بر قوم عاد مبعوث گشته اندکی بدو

گرویدند و آنحضرت دعای بد در حق ایشان کرده قومش بصرصر هلاک شدند و مقام آن قوم در میانه عمان و حضرموت بوده آخر او اتباعش بمکه رفته در آنجا ساکن شدند و او بعد از یکصد و پنجاه سال فوت شده در حضرموت دفن گشت .

صالح

بن عبید بن اسف بن ماسح بن عبید بن جابر بن ثمود بن ارم بن ثمود بن عابر بن سام بن نوح و او مبعوث بقوم ثمود شد و معجزه

وی نافه بود که بدعای او از سنگ حاصل شده و آن قوم بدو ایمان نیاورد. یکی از اشیای ایشان قدر نام که سرخ چهره و از رق چشم بود نافه ویرایی کرده عذاب بدیشان نازل شد یعنی روز اول رویشان زرد و دوم سرخ و سوم سیاه گشته آخر بصیحه ای همه هلاک شدند و آن طایفه در میان حجر و وادی القری شام مقام داشتند بعد از آن آنحضرت و اتباعش بمکه رفته پس از پنجاه و هشت سال فوت شد و قبرش میانه دارالندوه و حجر است .

ابراهیم

بن تارح بن ناحور بن ساروغ بن ارغو بن فالغ بن هود لقب همایونش

خلیل الله است و ولادت با سعادتش در عهد نمرود بن کمان بن کوش بن ارم

بن سام در ناحیه کوئی نزدیک بابل و در سن شصت سالگی نمرود او را با آتش افکند. بعد از آنکه

نجات یافت سیزده سال دیگر مجبوس بود و چون عمرش ریش به فتاد و سه برسد با برادرزاده اش لوط بن هارون و ساره دختر عم و زوجه اش به حران هجرت فرموده و تارح پدرش همراه او بود و در آنجا پنج سال مکث کرد پدرش در آنجا فوت شده از آنجا بشام عزیمت فرمودند و بواسطه غلامان و الکاب بصرف رفتند و در آن وقت پادشاه آنجاستان بن علوان بود و او ساره را نزد خود برده بعد از آثار معجزات هاجر را باو بخشید و بخدمت آن حضرت فرستاد و پس از توقف سه ماهه باز بولایت شام عود نموده در ناحیه فلسطین ساکن شد و لوط از آنحضرت مفارقت کرده بمؤتکات رفت و آنحضرت از آنجا کوچ فرموده میانه زمه و ایل یارحل اقامت انداخت و چون عمر همایونش به هشتاد و پنج سال رسید ساره هاجر را بدو بخشیده حضرت

(۱) سنگی بوده است که حضرت نوح اسم اعظم را بر آن نوشته برای آمدن باران

بیافث داده است .

اسماعیل علیه السلام متولد شدند پس از آن اسحاق از ساره در سن صد سالگی آنحضرت متولد گشته و یعقوب و عیص از اسحاق در وقتی که خلیل الله صد و شصت ساله بود تولد یافتند پس از آن ساره در سن صد و بیست و هفت سالگی پیش از آنحضرت فوت شد چون عمر شریف ابراهیم به صد و نود رسید به دارالسلام انتقال نمود اسامی اوصیاء آن حضرت برین موجب است: اول اسماعیل دوم اسحاق سوم لوط چهارم یعقوب پنجم یوسف ششم ایلون هفتم ایوب هشتم برسو نهم دانیال الا کبردهم اینوخ یازدهم اناخا دوازدهم سدع.

اوط

بن هادون بن تارح و او مبعوث بر اهل سدوم که آنرا مؤتفکات خوانند شده آن قوم با رجود اصرار بر کفر اقدام بفعل شنیع لواطه داشتند آنحضرت شب از میان ایشان بیرون آمده جبرئیل علیه السلام زمین شهرستانهای ایشان را بفلك برده سرنگون ساخت و همه را هلاک گردانید و آن واقعه درسالی بود که سن همایون ابراهیم علیه السلام به نود و نه رسیده بود.

اسماعیل

بن ابراهیم علیه السلام لقب خجسته اش ذبیح الله چون دوساله شد ساره را پرورشك آمده حضرت ابراهیم علیه السلام او و مادرش هاجر را بحکم یردانی بزمن مکه برده بگذاشت و مراجعت فرمود و بمن قدم اسماعیل علیه السلام که از کمال تشنگی اضطراب کرده پای مبارک بزمن میزد آب زمزم پیدا شد و قبیلۀ جرهم که بطنی بزرگ بود بدانجا آمده آغاز آبادانی کردند و چون حضرت خلیل صلوات الله علیه نذر کرده بود که اگر او را پسری آید در راه حق قربان کند در حین چهار سالگی اسماعیل مجدداً بیاد آن متذکر گشته و چون پدر و پسر در راه خدا صادق الولا بودند بموجب و فدیۀ ناه بذبح عظیم کبشی از بهشت جهت قربانی نزول یافته از آن باز در عید اضحی رسم قربانی پدید آمد و چون خانۀ کعبه که شیت علیه السلام ساخته خراب شده بود پدر و پسر بعمارت آن مأمور شده حج فرض گشت و اسماعیل در میانۀ قبیلۀ جرهم نشو و نما یافته متکلم بزبان عربی شد و او را فرزندان آمدند و آنحضرت مبعوث بمالئق و قبایل یمن بود و چون سن شریفش به صد و سی و هفت سالگی بر رسید برادر خود اسحاق را وصی گردانید و دختر خود را به پسرش عیص داد و در حجر کعبه در پهلوی مادرش مدفون شد.

اسحاق

بن ابراهیم علیهما السلام او مبعوث بود باهل شام و در اثنای عمر ضریر گشته او را دو پسر توانا آمد یکی عیص که زرد چهره بود و رومیان از نسل اویند بنا بر آن به بنو اصفراشتهار دادند و یعقوب که از عقب او آمد پدر عیص، و مادر یعقوب را دوست میداشت روزی پدر شکار بریان کرده از عیص خواست تا در حق او دعای خیر کند مادر یعقوب را خبردار ساخت وی بشکار رفته آه و بره ای را بریان کرده بخدمت پدر آورد و دعای برکت نسل پیغمبری دریافت و چون عیص واقف شد قاصد جان یعقوب

گشت وی از او گریزان بود تا آنکه شب گیر فرار کرده باراضی کنعان رفت و اسحاق بعد از صد و هشتاد سالگی در زمانی که حضرت یوسف عزیز مصر شد وفات کرده در جنب پدر مدفون گشت .

علیه السلام لقب هابونش اسرائیل چه در شب فرار کرده بود گویند
یعقوب
بیرکت دعای پدر بزرگوار تمامی انبیا الا دوازده نفر اول شیت دوم
ادریس سوم نوح چهارم هود پنجم صالح ششم ابراهیم هفتم اسماعیل هشتم لوط نهم ایوب
دهم شعیب یازدهم اسحاق دوازدهم محمد علیهم السلام از ذریت اویند و فاش در مصر درس
صد و چهل و هفت سالگی و یوسف علیه السلام او را فرستاد در پهلوی پدر دفن کردند .

بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیهم السلام که اجمل بشرو محبوب
یوسف
پدر بود در سن هفده سالگی خواب سجده کواکب دیده محسود
اخوان گردید و او را آن واقعه مشهوره پیش آمده به بندگی بمصر افتاد و سیزده سال در
آن حال بود در عهد ریان بن الولید فرعون آنجا و اوایمان به یوسف آورده خدمتش را
جملة الملك ساخت و در آن وقت سی ساله بود و بعد از نه سال بدیدار پدر فائز شد و ایام فراق ایشان
بیست و دو سال بود و بعد هفده سال در خدمت پدر بسر کرد و در روزی که یعقوب با اولاد بمصر
در آمدند هفتاد نفر بودند و پس از چهار صد و سی و شش سال در حینی که همراه موسی بیرون رفتند
شصدهزار مقاتل بودند یوسف در سن صد و ده سالگی ارتحال فرمود و آخر در پهلوی پدر
مدفون شد .

بن موس بن زارح بن رعویل بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم تولدش در روم
ایوب
و مادرش دختر لوط و خود داماد یعقوب بود در ولایت شام مسکن داشت
منعم و کثیر الاولاد صحیح البدن بود و بنا بر امتحان همه از او مسلوب شده در آن بلایا صابر بود
تا بر ملائکه غایت مصابرة بشر ظاهر شد پس از آن صحت یافته اموال و اولادش بسیار شدند
بعد از هفتاد و پنج سال ارتحال فرمود .

بن ثویب بن عتق بن ثابت بن مدین بن ابراهیم علیه السلام لقب
شعیب
مبارکش خطیب الانبیا و اعمی بود مادرش دختر لوط و او مبعوث
بدوامت شد یکی مدین و دیگری اصحاب ایکه و هر دو قوم بواسطه ضلالت بهلاکت رسیدند
و او بامؤمنان در مدین ساکن شد تا زمان موسی علیه السلام بزیست موسی دختر او را بخواست .
علیه السلام اسمش ایلای بن ملک کان بن فالخ بن عابر بن شالح
خضر
بن ارفحشد بن سام بن نوح است و چون در هر جانشستی سبزه رستی
موسوم بخضر شد و او بر مقدمه ذوالقرنین اکبر بر سر چشمة آب حیات رسید و از آن یاشامید
و زندگی جاوید یافت و صحبت او موسی بن عمران علیهما السلام نص قرآن است .

موسی و هارون

علیهما السلام ابنای عمران بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب
 علیه السلام لقب هایونش کلیم الله است در زمان قابوس بن مصعب
 فرعون مصر که بعد از ریان بن ولید در عهد حضرت یوسف بسلطنت رسید هر دو برادر
 بولادت رسیدند هارون در سالی که پسران بنی اسرائیل را میگذاشتند و موسی بعد از او
 سه سال در سالی که میکشند در بیست و هشتم تشرین الاول هزار و پانصد و بیست و پنجم
 طوفان بطالع جوزا بدینا آمد و مادرش بالهام ربانی او را در صندوقی نهاد و با آب انداخت کنیزان
 آسیه زن فرعون آنرا در پایان قصر گرفته فرعون و آسیه او را به پسر ی نگاه داشتند
 بر تبه ای که مردم او را پسر فرعون میدانستند تا آنکه در چهل و یک سالگی قبطی را بر سر
 بنی اسرائیل بمشتی بکشت پس از آن افراد نموده بمدین رفت و نزد شعب اجیر گشته بامر چوپانی
 اقدام نموده و صفورا دختر او را بخواست و پس از سی و نه سال با اهل بیت و مواشی متوجه
 مصر شده در مرحله طور سینا مبعوث گردید و صاحب ید بیضا و عصا گشت و نزد فرعون رفته
 او را دعوت نمود و آیات تسعه ظاهر ساخت که یکی ید بیضا و دوم عصا و سوم طوفان سی
 روزه و چهارم جراد و پنجم قمل و ششم ضفادع و هفتم خون که تمامی آبهای قبطیان
 خون بود و از بنی اسرائیل آب و هشتم طمس یعنی دراهم و دینار قبطیان بسنگ مبدل شدن و نهم واقعه
 غرق و گذشتن بنی اسرائیل از نیل . در آن روز بنی اسرائیل شصدهزار و قوم فرعون هزار
 هزار بودند. آخر بشامت نافرمانی بنی اسرائیل در تیه گرفتار شدند هارون پس از صد و هفده
 سال و موسی بعد از صد و بیست سال حیات فوت شده در آن تیه مدفون شدند اوصیاء آنحضرت
 نیز دوازده است یکم یوشع بن نون دوم عروف سوم قیدوف چهارم عزیر پنجم ارمیا
 ششم داود هفتم سلیمان هشتم آصف نهم اقراع دهم منقا یازدهم ارون دوازدهم واث.
 بن نون بن الیساناخ بن عمهور بن لعیدان بن شویلخ بن افراهم بن
 یوسف علیه السلام خواهرزاده موسی و وصی اوست .

یوشع

وی بجنگ جباران اریحا مأمور شده روز جمعه مقاتله واقع شد و شب شنبه نزدیک آمده
 بدعای او در شمس شد و مخالفان بهزیمت رفتند وی آنجا را عنوة بگرفت و پس از صد و ده
 سال ارتحال نمود مدت نبوتش بیست و هشت سال .

کالب

بن یوفنا وی وصی یوشع بود و بنی اسرائیل را او بمصر باز آورد
 و در آنجا وفات یافت .

حزقیل

بن بوزی از ذریه لاوی بن یعقوب و او ذوالکفل است که بر بنی
 مشهور چون بدعای والده اش که عجز بود متولد گردید با بن المجوز

اشتهار یافت و قومش از طاعون گریخته فوت شدند و آیت و هم الوف حذر الموت در شان
 ایشان است آخر بدعای او زنده شدند .

الیاس

بن یاسین بن فینحاص بن عیزار بن هارون بن عمران وی پس از حزیل باهالی بعلبک که بت پرست بودند مبعوث شده هر چند ازو معجزه میدیدند بدین اونیگرویدند بالضرورة ازیشان کناده کرده حق جل و علاویرا تا صور نخستین مهلت داد و در بیابانها موکل ساخت .

الیسع

بن اخطوت از ذریت افرهیم بن یوسف شاگرد الیاس ووصی او بود پس از فوت وی در میانه بنی اسرائیل فساد بیشتری دست داده جالوت پادشاه مغرب بجنگ ایشان آمد تابوت سکیه که اصلش از چوب شمشاد و مذهب بطلا و الواح زمرد و اسلحه حضرت موسی و طشتی از طلا و دیگر نفایس در آن بود و بسعادت آن بر اعداظر می یافتند بغارت برد و قریب چهارصد و شصت سال فترت در میانه بنی اسرائیل بود و پیغمبری مبعوث نمی شد تا آنکه :

اشمویل

بن هلقانا بن روحام بن الیهوبن لوجر بن صوف بن القانا بن ماحت بن عاشا بن القانا بن نوایل بن عزایا بن صفان بن محت بن اسیر بن ابی اساف بن قارون بن یصهر بن قاهت بن لاوی بن یعقوب علیه السلام مبعوث گردید گویند والدہ اش عقیق بود و از خدای تعالی فرزندی التماس کرد وی متولد شد و او را اشمویل نام نهاد یعنی بدعا متولد گشته و چون وی بیست و دو ساله شد حضرت داود علیه السلام بولادت رسید و چون چهل سال از عمر شریفش بگذشت مبعوث گردید و او طالوت را که سقایی بود در بنی اسرائیل بحکم الهی پادشاهی نصب فرمود و معجزه آن حضرت رد تابوت بود پس طالوت را با هفتاد هزار بجنگ جالوت فرستاد همه از آن جنگ تقاعد نموده سیصد و سیزده نفر که یکی از آن جمله داود بود بجنگ رفتند و زرهی که اشمویل بطالوت داده بود که بقدر هر کس راست آید جالوت بردست او کشته خواهد شد بر قامت داود علیه السلام راست آمده جالوت را بکشت طالوت دختر خود را بدو داد و آخر بر ورشك آورده در صد قصد او بود و داود پنهان شد و طالوت پشیمان گشته قبول توبه وی آن بود که وی با اولاد بغزای کفار رفته چندان جنگ کنند که تمامی کشته شوند مدت ملکش چهل سال و اشمویل بعد از پنجاه و دو سال زندگانی و دوازده سال نبوت وفات یافت .

داود

بن ایشان عوبید بن بو عز بن سلمون بن نحشون بن عی نادب بن رام بن حصرون بن فارص بن یهود بن یعقوب علیه السلام بعد از فتح جالوت مبعوث شده ویرا فتوحات بسیاری روی نمود صاحب معجزات باهرا ت بود بعد از چهل سال نبوت و صد سال زندگانی وفات یافت .

سلیمان

بن داود علیهما السلام جن وانس و وحش و طیر و باد در فرمان وی بودند و علوجاه و بسطت ملکش از دعای اجابت انتضای

رب هب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی توان دانست و چون چهار سال از ملکش بگذشت آغاز عمارت بیت المقدس کرد و در هفت سال بعضی از آن بانام رسانید و چون بیست و پنج سال از حکمش بر آمد ترویج بلقیس نموده و بعد از پنجاه و دو سال عمر و چهل سال نبوت و سلطنت ارتحال فرمود .

بن راموس از نسل سلیمان مبعوث گشت و بقدم همایون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داد و ازین جهت قوم یهود او را شهید کردند لهراسب پادشاه عجم رهام بن گودرز را که به بخت النصر شهرت یافته با انتقام فرستاد و قتل عام بنی اسرائیل نمود .

بعقیده بعضی عزیز است بعد از واقعه شعیا مبعوث شده بعد از قتل عام یهود بمصر شتافت و بعد از مدتی به بیت المقدس آمده در دهی نزول نمود و نظر با سبب ظاهری کرده آبادانی آن جا را دیگر باره مستبعد دانست و در آن اثنا قبض روح شریفش شده صد سال بی جان و از دیده هاپنهان بود پس از آن حیات یافته بیت المقدس را بحال اول دید و یهود در ماده او مفتون شده خیالات غلط کردند **تهالی** **شانه عما یقولون** ویرا برادری بود تو امان و هر دو در یک روز وفات یافتند او را صد سال عمر بود و برادرش را دو بیست سال.

از جمله کسانی بود که بخت النصر او را با سیری برده بود و علم رمل از معجزات اوست آخر بخوستان رفته در آنجا وفات یافت و مزار متبرک او در شوش مشهور است.

بن متی بوالده منسوب است و باهل نینوا که از توابع موصل است مبعوث شد و او را ماهی فرو برد و چهل روز در شکم آن جانور بود .

بن برخیا بن ليعازار بن الیهود بن احین بن صادق بن عازور بن الیقیم بن ایوذ بن زربا بن شالی تیل بن اشر بن نجبا [که آخر ملوک سلیمانیه بود] بن الیافتم بن اوهاشو بن اموی بن منشا بن حرقیا بن احاز بن یوتام بن عزایبن امصیا بن یهوش بن احزیا هو بن یورام بن بهوشافاط بن اسابن ایبر بن رحبعم بن سلیمان بن داود است شوهر خاله مریم بنت عمران و پسر عم عمران و چون بموجب نذر پدر و مادر مریم در مسجد اقصی محجر بود و در آن اثنا عمران وفات یافت زکریا کفیل مصالح او گشت قوم می شود یهود آن معصوم را بحضرت مریم متهم ساخته بکشتند .

بن زکریا علیهما السلام بعد از ویرانی بیت المقدس بچهار صد سال در عهدشاپور بن اردشیر پادشاه عجم متولد شده بموجب فرموده زنی یحیی

فاجر پادشاه بنی اسرائیل او را بکشت همواره خون مبارکش در جوش بود چون بفرموده حروس ملک بابل هفتاد هزار یهود را کشتند خونشان بر بالای خون او ریختند از جوش

باز نشست .

بن مریم بنت عمران در روز چهارشنبه بیست و پنجم کانون الاول بس
از خروج اسکندر رومی بسیصد و شصت و سه سال و بعد از ولادت

عیسی

یعنی سه سال متولد گشت ولادت همایونش در ده ناصرة الجلیل از توابع بیت المقدس بطالع
قوس و علوین و در آنجا و شمس و عطارد در زهره جدی و مریخ در عقرب و قمر در سرطان و رأس در
حوت و بعد از شش روز او را ختنه کرده موسوم به ایشوع شد و در آن وقت والدۀ اش سیزده
ساله بود و بدستور با کره چنانکه گفته اند بیت

آنکه نیل مادری بر چهره مریم کشید حفظ اوبی آنکه باطل شد جمال دختری

و حضرت عیسی در مهده نوبت متکلم گشته بمبودیت خود و با کی مادر و قدوم حضرت پیغمبر
ماگواهی داد بعد از آن مریم ازدست یهود او را برداشته بمصر برد و در آنجا یازده سال بماند از
جمله اعجاز او احیای اموات و شفای اکمه و ابرص و ایجاد خفاش است یهودان قصد قتل او
کردند حق تعالی او را از چشم ایشان پنهان ساخت و با آسمان برد و صورتش را بر ایشوع
مہتر یهود افکند تا او را گرفته صلب کردند هفت شبانروز آویخته بود هر شب مریم
بزیر دار آمده جزع میکرد حق سبحانه و تعالی عیسی را باز بر زمین فرستاده مادر بدیدار او خرم
شده و باز با آسمان رفت و در آن وقت سن مبارکش بسی و دو سال و یکماه رسیده بود اوصیاء
آن حضرت نیز دوازده اند یکم شمعون دوم عروف سوم قیدوف چهارم عزیر پنجم زکریا
ششم یحیی هفتم اهدی هشتم متیخا نهم طالوت دهم قس یازدهم سنین دوازدهم بحیراء رابع

آیت ثانیہ : در خلاصه احوال حضرت خاتم الانبیاء و حضرات اوصیاء

علیہم التحیة و الثنا مبنی بر دونص :

نص اول در شے از حالات سید کاینات صلوات الله علیه و آله اسم همایونش در توریة بشدند
و هو محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب
بن لؤی بن غالب بن فہر بن مالک بن نضر بن کنانہ بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر
بن نزار بن معد بن عدنان و ازینجا تا حضرت اسماعیل اختلافست و ثقات روایت از اسم سلمه زوجہ
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند کہ آن حضرت از معد تا اسماعیل برین
وجہ ذکر میفرموده اند کہ معد بن عدنان بن ادبن اددبن الیسع بن الہمیسع بن بنت بن سلامان
بن جمیل بن قیدار بن اسماعیل بن ابراہیم علیہم السلام است و ہم از وی منقولست کہ چون
بدینجا رسیدی خواندی « و عادی و ثمود و اصحاب الرس و قرونآیین ذلک کثیر آ
لا یعلمہم الا الله » میلاد کثیر الاسعاش در روز جمعه وقت طلوع آفتاب ہفدهم
ربیع الاول عام الفیل موافق بیست و ہشتم نisan و ہفدهم دیماہ مطابق ہشتصد و ہشتاد

و دوسال اسکندری و ششصد سال بعد از عیسی علیه السلام در وقت طلوع غفر که یکی از منازل قمر است طالع هما یون با استخراج ابو معشر بیستم درجه جدی بود و زحل و مشتری در عقرب و مریخ در حمل و شمس در حمل در درجه شرف و زهره در حوت و عطارد دینز در حوت و قمر در اول میزان و رأس بجوزا بشرف و ذنب در قوس و آنحضرت ختنه کرده و ناف بریده بوجود آمده اند در مکه در سرای محمد بن یوسف در کوچه ای که آن را ارقاق المولد گویند در شعب بنی هاشم در سال چهل و دو از سلطنت انوشروان پدرش در آن حین بتجارت شام رفته مریض برگشت و در مدینه طیبه در خانه احوال خود فوت شد و در شش سالگی مادرش آمنه بنت وهب آنحضرت را بمدینه بدیدن احوال عبدالله که از بنی عدی بن النجار بودند برد و در خانه ای که دارالنابغه گفتندی نزول فرمود. بعد از یکماه مراجعت کرد و در منزل ابوا بعالم بقا پیوست و جدش در هشت سالگی رحلت کرده عمش ابوطالب کفیل آن حضرت گردید و در دوازده سالگی او را بتجارت بشام برده در اثنای راه بر گردانید و در بیست و پنج سالگی جهت خدیجه بتجارت شام رفته وی بجباله آنحضرت در آمد و چون درسی و پنج سالگی در دوشنبه دهم ربیع الاول قریش آغاز عمارت خانه کعبه کردند آن حضرت بدست مبارک خود حجر الاسود را در محل خودش نصب فرموده و در چاشت دوشنبه بیست و هفتم رجب در سن چهل سالگی جبرئیل علیه السلام در غار حرا در مکه بدانحضرت نازل شده پنج آیه از سوره اقرار بر او خواند و بدعوت خلق مبعوث شد و آن امر در خیفه بود تا در سال چهارم بعثت چون آیه فاصدع بما تقرر و اعرض عن المشرکین نازل شد امر دعوت آشکارا شده کفر قریش در آزار آن حضرت اصرار داشتند اما بواسطه حمایت عمش ابوطالب محفوظ بودند تا آنکه در سال دهم ابوطالب و خدیجه وفات یافته آنحضرت آن سال را بنا بر کمال ملال عام الحزن نام نهادند و در سال دوازدهم قضیه مراجع واقع شد و نماز پنجگانه مفروض گشت و هم درین سال اسعد بن زراره و ذکوان بن عبد قیس از قبیله خزرج مدینه بمهمی بمکه آمده سعادت اسلام دریافتند چه خبر ظهور آنحضرت از یهود بنی نضیر و غیره شنیده بودند و حضرت مصعب بن عمیر را جهت تعلیم قرآن همراه ایشان بمدینه فرستاد و با امداد سعد بن معاذ که سید اوس بود اکثر آن قوم مسلمان شدند و در سال سیزدهم هفتاد نفر از اعیان اوس و خزرج بحج آمده با آنحضرت بیعت کردند و شیطان این خبر را بقریش رسانیده در قصد او یکجهت شدند و رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به هجرت مدینه مأمور شده در شب پنج شبه بیست و هشتم صفر امیر المؤمنین علی علیه السلام را بفراش خود خوابانیده متوجه غار ثور شد و در شب دوشنبه متوجه مدینه طیبه گشتند و در وقت چاشت دوشنبه دوازدهم ربیع الاول بدان جاد آمده بسجده قبا نزول اجلال فرمود پس از آن باصل مدینه توجه نموده در خانه ابویوب انصاری نزول فرمود و در سال اول هجرت نماز سفر و حضر مقرر گشت و مواخات میان اصحاب واقع شده حضرت

رسول با امیرالمؤمنین علی علیهما الصلوة والسلام عقد اخوت بست و در سال دوم در دوشنبه منتصف رجب در نماز ظهر قبله از بیت المقدس بمکه محول شد و هم در سال دوم از هجرت سیده النساء بلعی مرتضی بفرمان حق جل و علا عقد مناکحت فرمود و در شعبان این سال روزۀ ماه رمضان وز کوة فطر فرض گشت و هم درین سال امر بجهاد شد و عدد غزوات را از بیست و یک تا بیست و هفت گفته اند اما در نهمی که مضاف واقع شده و پنجاه و شش سربه یعنی لشکر فرستادن دست داد و هم در جمعه هفدهم رمضان غزای بدر واقع شده چهارده نفر از مسلمانان و از کفرۀ قریش هفتاد تن از عظماء چون ابوجهل و عتبه و شیبه و غیره کشته گشته و هفتاد نفر دیگر اسیر شدند و در سال سوم تحریم خبر واقع شد و واقعه احد در شبۀ هفتم شوال روی نمود و در آنجا دندان مبارک حضرت شکسته و فوجی از مسلمانان بتخصیم حمزه عم حضرت پیغمبر - صلی الله علیه و آله عز شهادت یافتند و در سال چهارم غزوۀ بنی نضیر در ربیع الاول دست داده همه ایشان جلا کرده اکثر بخیبر رفتند و در شوال سال پنجم غزوۀ خندق که آنرا احزاب نیز گویند واقع شد و عمرو بن عبدود که از شعبان عرب و از صنادید قریش بود بر دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شده کفار بفرار رفتند و چون حضرت از آن فارغ گشت در او اخر ذیقعدۀ یا اوایل ذیحجه بمحاصره قلمه بنی قریظه که یهودان حوالی مدینه بودند مأمور شد چه ایشان خلاف عهد پیغمبر کرده بودند و بعد از محاصره بزیر آمده رجال ایشان که قریب نهصد کس بودند کشته شدند و جهات ایشان را غنیمت ساختند و هم در این سال غزوۀ بنی المصطلق روی نمود و ده تن از مشرکان کشته گشته باقی اسیر شدند و در سال ششم حج مفروض گشت و در ذیقعدۀ همین سال غزوۀ حدیبیه واقع شد و آخر میانه حضرت و کفار قریش بصلح انجامید و سورۀ الافتحناک فتح ما بینا در آن و لا نازل شد و هم درین سال آن حضرت شش رسول بسلاطین اطراف روان داشته ایشان را باسلام دعوت فرمود از آن جمله عبدالله بن حذافه سهمی را بخسرو پرویز کسری عجم و دحیه بن خلیفه کلبی را بهرقل قیصر روم و عمرو بن امیه ضمری را به نجاشی پادشاه حبشه و حاطب بن ابی بلتعہ لخمی را بمقوقس والی اسکندریه و شجاع بن وهب اسدی را به حارث بن ابی شمر غسانی فرمان فرمای شام و سلیط بن عمرو عامری را به هودۀ حنفی حاکم یمامه فرستادند و در سال هفتم غزوۀ خیبر و آمدن مهاجران حبشه که از آنجمله جعفر طیار بود روی نمود و کندن در خیبر بر دست امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آن اشهر است که محتاج بایراد باشد و هم در آن سفر حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم در وقت و حی سرب کناز امیرالمؤمنین علی علیه السلام نهاد . آفتاب غروب کرد و چون حضرت امیر نماز نکرده بودند جهت ایشان در شمس شد و در سال هشتم سر به مؤله در جمادی الاولی و شهادت جعفر طیار سانج شد و هم در رمضان این سال فتح مکۀ و پاک شدن حرم از لوث اصنام و بای نهادن امیرالمؤمنین بر دوش پیغمبر صلوات الله علیه و آله و غزوۀ حنین و طایف در شوال واقع شد و در سال نهم در رجب غزوۀ تبوک که آخرین غزوات است دست داد و در سال دهم میان حضرت رسول علیه السلام و نصاری نجران قرار بر مباحله شده آیۀ مشهوره در باب آل عبا نازل

گشت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را بجانب یمن روانه ساخت و هم درین سال حجة الوداع و قصه غدیر خم واقع شده اصحاب و احباب به تهنیت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و آیه کریمه **الیوم اکملت لکم دینکم** در آن باب شرف نزول یافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر زبان معجز بیان آوردند که: **الحمد لله على اكمال الدين واتمام النعمة ورضاء الرب برساتي والولاية لعلي من بعدی ودر سال یازدهم در روز شنبه عشر اخیر صفر آن حضرت مریض شده در بیست و هشتم ماه مذکور بغلدر برین ارتحال فرمود صلوات الله و سلامه علیه و آله.**

ذیل در احوال فاطمه زهرا

بنت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و آله ولادت همایونش در بیستم جمادی الاخره سال پنجم از بعثت در مکه معظمه از خدیجه کبری علیها التحية و التنا و ولادت تمامی اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم پیش از مبعث واقع شده الاحضرت مقدسه زهرا و ابراهیم علیهما السلام و اسامی سامی آنحضرت نزد حق جل و علا فاطمه و صدیقه و مبارکه و طاهره و زکیه و راضیه و مرضیه و محدثه و زهرا است و بصحت پیوسته که حضرت رسول [ص] در حق آن واجب العصمة فرموده اند که: **انما سمیت ابنتی فاطمة لان الله سبحانه فطمها و فطم من احبها من النار و چون آنحضرت مقدس و منزّه بوده اند از حیض و نفاس حضرت رسول ایشان را بتول خواند و حضرت پیغمبر او را بحکم خداوند عز و علا در رجب سال دوم از هجرت بامیر المؤمنین علی علیه السلام عقد بسته با او گفتند: **زوجتك سيدا في الدنيا والآخرة** و فاتش در جمادی الاخره سال یازدهم از هجرت بعد از پدرش خیر البشر صلوات الله علیهما به نود و پنج روز و چون در شب سر آب موجب وصیت مدفون شدند موضع قبرش راسه جا گفته اند بقیع و حجره مبارکش و ما بین قبر و منبر رسول الله و مؤید قول اخیر حدیث هایین قبری و منبری روضه من ریاض الجنة است.**

در احوال قدسی آل ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم الی يوم المعشر

نص ثانی چون هر یک از اصحاب شرایع را چنانکه گذشت دوازده وصی بوده اوصیای حضرت خاتم النبیین نیز دوازده اند و قس بن ساعدة الایادی که بروایت بعضی یکی از اوصیای عیسی است چندیتی در این باب املا نموده که از خط سید رضی الدین محمد موسوی جامع نهج البلاغه رضی الله عنه منقولست:

والایات هذه

اقسم قس قساً ليس له مكتما
حتى يلاقى احمد والنقباء الحكماء
لوعاش الفی عصر لم يلق منها سأمأ
هم اوصیاء احمد افضل من تحت السماء

یعنی العباد عنهم وهم جلاء للعی

از بدایع اتفاقات آنکه چون پس از خاتم الانبیاء دیگر رسالت نیست بلکه وصایت و امامت است حروف لانی بعد احمد دوازده است و حروف اسامی سامی آنحضرات بعد از اسقاط مکرات نیز دوازده است و آن اینست ع ل ی ح س ن م و ج ف رد و همچنین هر یک از کلمات طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله که اساس بنیان ایمان از آنست دوازده است و این اشارت است خفی که ذکر ایشان را علیهم السلام مدخل تمام است در تکمیل ایمان و اسلام.

امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آله پسر عم مصطفی و سید اوصیاست اسم شریفش در توریة ایلیاست والدهاش فاطمه بنت اسد بن

هاشم بن عبد مناف برادرزاده عبدالمطلب و حضرت رسول بعد از والده در حجر تربیت او بزرگ شده ولادت همایونش در اندرون حرم کعبه در جمعه سیزدهم رجب و هفتم ایلول سنه ثلاثین ۳۰ ازعام الفیل و چون در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب سال چهل فیل، حضرت رسول به نزول جبرئیل مبعوث شد در روز سه شنبه که در آن وقت سن مبارک آن حضرت به ده رسیده برد. و چون آن واقعه غریب را از حضرت رسول اصفا نمود بی تأمل تصدیق فرمود و در شبی که کفره قریش بر قصد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق کرده بودند وی خود را و قائم حضرت ساخته بر فراش ایشان خوابید و جبرئیل و میکائیل حسب الامر الهی نزول نموده جبرئیل علیه السلام بر بالا و میکائیل علیه السلام در زیر پای آنحضرت نشسته جبرئیل گفت بخبر کیست مثل توای علی بن ابی طالب که حق تعالی مباهات کرده بتو بر ملائکه و این آیت کریمه من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله در آن باب نازل شده بعد از هجرت آن سرور سه روز در مکه جهت رد و دایع حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم توقف فرموده متعاقب بمدینه رفت و هنوز حضرت رسول در محله قبا بود که بخدمت آن حضرت رسید و پاهای مبارک کش آبله کرده بود و در جمیع مواضع و مشاهد علیه بغیر از تبوک همراه حضرت بوده مساعی جمیله او بر زبان مؤلف و مخالف جاریست و مناقب شهره او در شرق و غرب دایر و ساری در حجة الوداع در منزل غدیر خم که محل تفرق اصحاب بود و بر ابولایت و خلافت نصب فرموده بعضی از ازواج طاهرات و صنادید اصحاب را برسم تهنیت بمنزل آنحضرت فرستاد و بدیشان گفت که بامارت مؤمنین بروی سلام کنید و آنحضرت او را امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین و قائد الفرار المجتبین و سید الاوصیاء و سید العرب خواند و بعد از واقعه هایله پیغمبر آفتاب خلافت واسطه جلافت طالبان دنیا در حجاب کسافت مانده تا آنکه در جمعه بیست و پنجم ذی حجه سنه خمس و ثلاثین ۳۵ هجری اکابر مهاجر و انصار بروی بیعت کرده در او ان خلافت سه طایفه بر آن امام برحق خروج کردند اول اصحاب جمل و ایشان را ناکشین خوانند از آنجمله طلحه و زبیر با آنحضرت بیعت

کرده هریک آرزویی داشتند چون مدعای ایشان حاصل نشد رنجیده از مدینه بسکه رفتند و باتفاق عایشه بازار نفاق را گرم کرده از آنجا به بصره متوجه شدند و امیرالمؤمنین علیه السلام مکرر کسان بنصیحت ایشان فرستاد فایده نکرد و آخر با بیست هزار سوار بدر بصره رفته ایشان باسی هزار بقاتله شتافتند و در پنجشنبه دهم جمادی الاولی سنه ست و ثلاثین ۳۶ قتل واقع شده طلحه و زبیر با هشت هزار و بر و ابی هفده هزار از ارباب خلاف کشته گشته از اصحاب امیرالمؤمنین یک هزار بقتل آمدند و دوم قاسطین اند معاویه و عمرو عاص و اهل شام بنیاد بنی و طغیان کرده آنحضرت بکرات و مرآت مردم سخندان بدیشان فرستاده بطریق حق دعوت فرمود مفید نیفتاد. بالضرورة آنحضرت بانود هزار و قاسطین با صد و بیست هزار متوجه یکدیگر شده تلافی فریقین در صفین در سنه سیم و ثلاثین ۳۷ دست داده ایام قتل تا سه ماه و بیست روز در کشید از اهل حق عمار یاسر و اویس قرنی و بیست و پنج صحابه بدری رضی الله عنهم و بیست و پنج هزار مسلمان کشته شده از اهل بنی و عدوان چهل و پنج هزار از تیغ جهاد گذشتند و آخر بموجب خدعه عمرو عاص بی اخلاص بحکمین قرار گرفت و آن نیز اتمام نیافت سوم مارقین اند و ایشان جمعی بودند از اصحاب امیرالمؤمنین که از حکمین سر بیچیده با آنحضرت آغاز خلاف کردند و در حوالی کوفه بنیاد فساد و عناد نمودند و بدست و رسابق آن حضرت ایشان را از آن راه خلاف منع کردند بجایی نرسید تا آنکه حضرت متوجه مدافعه ایشان شده در سنه ثمان و ثلاثین ۳۸ در نهر وادیشان رسید و ایشان دوازده هزار نفر بودند مرتبه مرتبه مهتدی گشته امان یافتند و هزار و شصده کس بر ضلالت باقی مانده از اهل حق هفت نفر بقتل آمدند و از ایشان نه نفر باقی ماند و دو نفر بخراسان و دو کس بعمان و دو بیمن و دو شخص بجزیره و یک تن به تل و دژون گریخت و از ایشان نسلی نماند و حضرت از آنجا بکوفه نزول اجلال فرموده هر چند اهالی آنجا را بجنگ معاویه خواند نتیجه نداد و بآخر عبدالرحمن بن ملجم مرادی که از بقیه خوارج بود و بر فاجره ای قطامه نام که اقوامش در نهر واد کشته شده بودند عاشق شده بالتماس او قصد آنحضرت در سحر چهارشنبه نوزدهم رمضان سنه اربعین ۴۰ هجری نمود و تیغی بر فرقها بونش زده در شب جمعه بیست و یکم بهشت برین نزول فرمودند و این شب شبی است که حضرت عیسی علیه السلام با آسمان و یوشع بن نون به بهشت جاودان رفتند بموجب وصیت آن خیرالادویه در آنشب در نجف اقدس مدفون شده مدتها مزار کثیر الانوار از انظار اغیار مخفی بود تا در سالی که ابوجعفر و انیق حضرت ابوعبدالله جعفر صادق علیه السلام را به حیره طلب داشت چون ایشان آنجا از زیارت فرمودند مردم بر آن اطلاع یافتند.

کنیت همایونش ابوالحسن و ابوتراب و لقب مبارکش مرتضی و حیدر نقش نگینش
 حجیم الله در بانش سلمان فارسی مداحش حسان بن ثابت از آنجمله این قطعه در مدح آنحضرت
 بدو منسوب است :

قيل لي قل لعلی مدحا
 قلت لا اقدم فی مدح امرء
 و النبی المصطفى قال لنا
 وضع الله بظہری یدہ
 و علی واضع اقدامہ
 اولاد امجادش ذکر و آوانا ثانیست و هشت نفر یکم و دوم حضرات حسنین علیهما السلام سوم
 زینب کبری چهارم زینب صغری که مکنی است بام کلثوم از حضرت مقدسه سیده النساء بنت
 رسول الله پنجم محمد مکنی بابو القاسم از خوله بنت جعفر بن قیس حنفیه ششم و هفتم عمرو
 رقیه که هر دو توأمان بودند از ام حبیبه بنت ربیعہ هشم و نهم و دهم و یازدهم عباس و جعفر
 و عثمان و عبدالله شهداء کربلا از ام البنین بنت حزام بن خالد دوازدهم محمد اصغر که مکنی
 بود بابو بکر سیزدهم عبدالله از شهداء کربلا از لیلی بنت مسعود دارمه چهاردهم و پانزدهم
 یحیی و عون از اسماء بنت عیسی خثعمیه شانزده و هفده ام الحسن و رمله از ام مسعود بنت
 عروه ثقیه هیجدهم و نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و دوم و بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست
 و پنجم و بیست و ششم و بیست و هفتم و بیست و هشتم نفیسه و زینب صغری و رقیه و ام هانی و ام الکرام
 و جمانه و امامه و ام سلمه و میمونه و خدیجه و فاطمه از دیگر مادران .

امام حسن

علیه السلام امام دوم است از ائمه اثنی عشر و شبیه ترین خلق به
 پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود اسم مبارکش در توریة قیدار

ولادت خجسته اش در مدینه در شب پانزدهم رمضان سنه ثلاث ۳۰ هجرت . بعد از حضرت امیر المؤمنین
 با وی بیعت کردند . معاویه ملعون لشکر بقصد عراق کشید و آنحضرت با لشکرها
 از کوفه بیرون آمد و در آن اثنا چون یوفائی کوفیان برایشان ظاهر شد پس از شش ماه و سه روز
 ترك آن شغل شاغل نمود و در مدینه طیبه بر سر تربت جدش معتکف گردید و ده سال در آنجا
 بعبادت مشغول بوده در آخر بفرموده طلیق بن طلیق معاویه بن ابی سفیان علیهما اللعنة و النیران
 مسموم گشته در بیست و هشتم صفر سنه خمسین ۵۰ هجری در سن چهل و هفت سالگی به فردوس
 اعلی خرامید و چون خواستند که او را در جنب جدش رسول الله دفن کنند ارباب بغی و طغیان
 مانع آمدند آخر در بقیع در جوار جده اش فاطمه بنت اسد دفن گردید کنیت شریفش ابو محمد لقبش
 سبط و زکی و مجتبی نقش خاتمش **الهزلة و حده** در بانش سفینه مداحش ام سنان المدحجیه اولاد
 امجادش ذکر و آوانا ثانیست و ده تن اول زید و دو خواهر ام الحسن و ام الحسین مادرشان ام بشر دختر
 ابو مسعود انصاری خزر جی و چهارم حسن مثنی مادرش خوله بنت منظور فزاری که در کربلا مجروح
 گشته و در میان شهداء افتاده بود و یکی او را از آن معرکه بیرون برده در خدمت امام زین العابدین علیه السلام
 علیه السلام بکوفه رفت و بسلامت ماند و پنجم و ششم و هفتم عمرو عبدالله و قاسم مادرشان

ام ولد و دو اخیر در کربلا شهید شدند، و عبدالرحمن مادرش ام ولد و حسین ملقب باثرم، طلحه و فاطمه مادرشان ام اسحاق بنت طلحه بن عبیدالله (۱) تیمی و ابوبکر که در کربلا شهادت یافت. و ام عبدالله و فاطمه و ام سلمه و رقیه از مادران دیگر بودند.

حضرت امام حسین
 علیه السلام احد ریحانتی رسول و نانی اسباط و ثالث ائمه و رابع آل عبا و خامس اشباح است. اسم مبارکش در توریة اودیل (۲) ولادت همایونش در مدینه سه شنبه سیم شعبان سنه اربع هجری،

و آنحضرت شش ماهه متولد شده و این از خصایص او و یحیی معصوم علیهما السلام است، شهادتش در جمعه عاشورا سنه احدی و ستین ۶۱ هجری کنیت. مبارکش ابی عبدالله، لقب مشهورش شهید، نقش خاتم او **لکل اجل کتاب** مداحش یحیی بن الحکم. در باناش اسعد بحرینی، مرقد همایونش کربلا. اولاد امجدش شش نفر: علی زین العابدین علیه السلام از شاه زنان بنت یزدجرد شهریار عجم، و علی اصغر که در کربلا شهید شد از لیلی بنت ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی، و جعفر مادر اوقضایه او در حیات پدرش وفات کرد، و عبدالله که در حین رضاع در کربلا شهید گشت و سکینه، مادر هردو رباب بنت امرء القیس بن عدی بن اوس. و فاطمه از ام اسحاق بنت طلحه بن عبیدالله تیبیه.

حضرت زین العابدین
 بن امام حسین علیه السلام امام چهارم است، اسم شریفش در توریة معتام (۳) و پدر جمیع سادات حسینی. میلاد کثیر الاسعاده در مدینه طیبه روز جمعه منتصف جمادی الاخره

سنه ثمان و ثلاثین ۳۸ در عهد امیر المؤمنین علی علیه السلام شهادتش بفرموده ولید بن عبدالملک مروان در شنبه هجدهم محرم سنه خمس و تسعین ۹۵ کنیت شریفش ابو محمد، لقب منیفش سجاد، مداحش فرزدق مکنی بابونواس (۴) نقش خاتم او **ما توفیقی الا بالله** در باناش ابو حله. اولاد امجدش ذکورا و اناثا پانزده نفر: محمد باقر علیه السلام از ام عبدالله بنت امام حسن علیه السلام و ابوالحسن زید، و عمر از ام ولد، و عبدالله و حسن و حسین از ام اولاد مختلف، و حسین اصغر، و عبدالرحمن. و سلیمان از ام ولد، و علی که کوچکترین اولاد بود، و خدیجه از ام ولد، و فاطمه و علی و ام کلثوم.

امام محمد باقر
 بن امام زین العابدین علیه السلام امام پنجم است. آنحضرت در روز جمعه غرة رجب سنه سبع و خمسين ۵۷ در مدینه طیبه در زمان حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام متولد شده اند، چنانچه در واقعه کربلا سه سال و نیم بودند

۱ - د، ع: عبدالله. و چند سطر بعد در هردو نسخه «عبدالله» آمده است. ۲ - د، ع: ادنیل ۳ - ع: حصام، و قریب بآن است د ۴ - ابوفراس صحیح است.

شهادتش در ذی الحجه سنه اربع عشر و مائه ۱۱۴ بفرموده هشام بن عبدالملك، در مدینه (۱) در جنب پدرش مدفون شد. نام همایونش در توریة مساع (۲) کنیت شریفش ابوجعفر. لقب خجسته اش باشارت عالی پیغمبر صلی الله علیه و آله و روایت جابر انصاری باقر، و نقش خاتمش بر روایت ثعلبی **ظنی بالله حسن و بالنبی المؤمن و بالوصی ذوالمنن و بالحسین و الحسن** مداحش: کمیت و سید حمیری (۳) در باناش جابر جعفی، اولاد امجدش ذکورو اناث هفت نفر: امام جعفر علیه السلام و عبدالله از ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، و ابراهیم و عیدالله (۴) از حکیم بنت اسید (۵) بن مقیره ثقفی؛ و علی و زینب از ام ولد، و ام سلمه از ام ولد.

امام جعفر صادق

بن امام محمد باقر علیه السلام امام ششم است، ولادت باسعادتش در مدینه در هفدهم ربیع الاول سنه ثلاث و ثمانین ۸۳، در حیات جدش علیه السلام دوازده ساله بود، شهادتش به فرموده ابوجعفر و انبیا در منتصف رجب سنه ثمان و اربعین و مائه ۱۴۸ و در پهلوی پدر و جدش مدفون شده. اسم مبارکش در توریة دوما، کنیت شریفش ابوعبدالله لقب مبارکش صادق، مداحش سید محمد (۶) حمیری در باناش فضل بن عمر، نقش خاتمش **ما شاء الله و لا قوة الا بالله استغفر الله** اولاد امجدش از ذکورو اناث ده نفر: اسماعیل و عبدالله و ام فروه از فاطمه دختر حسین (۸) بن امام زین العابدین علیه السلام، و امام موسی علیه السلام و اسحاق و فاطمه و محمد از حمیده بر بریره، و عباس و علی و اسما از امهات ولد مختلف.

امام موسی کاظم

بن امام جعفر صادق علیه السلام امام هفتم است آنحضرت در منزل «ابوا» که مابین مکه و مدینه است در هفتم صفر سنه ثمان و عشرين و مائه ۱۲۸ متولد شده اند، در بغداد در حبس سندی بن شاهک بفرموده هارون عباسی در بیست پنجم رجب سنه ثلاث و ثمانین و مائه ۱۸۳ (۹) شهادت یافتند و در مقابر قریش مدفون شدند، اسم مبارکش در توریة میسا (۱۰) کنیت خجسته اش ابوالحسن لقب مشهورش کاظم مداحش سید حمیری در باناش محمد بن فضل نقش خاتمش **الملك لله و حده** اولاد امجدش ذکورا و اناث سی و هفت نفر: امام علی الرضا علیه السلام و ابراهیم و عباس و قاسم از امهات مختلف، و احمد و محمد و حمزه از ام ولد.

۱- د: در مدینه مسموم شد و در جنب الخ. ۲- د: سماع ۳- ع: مکنث و سید حمیری ۴- ع: عبدالله. ۵- ع: اسد. ۶- نام او اسماعیل است و محمد پدر او است، و از هاشمین نیست بلکه «سید» لقب او گردیده است ۷- ع: لاحول و لا قوة. ۸- مادر آنان دختر حسین الاثرم فرزند امام مجتبی است. قزوینی. ۹- د بعد از این: سرب گداخته در گلوی آنحضرت ریخته شهادت الخ. ۱۰- د: میل.

و اسماعیل و جعفر و هارون و حسن [از اموال ولد و عبد الله و اسحاق و عبد الله و زید و حسن و فضل (۱)] و سلیمان از اموال ولد، و فاطمه کبری و فاطمه صغری و رقیه و حکیم و ام اسما و رقیه و ام کلثوم و ام جعفر و لبابه و زینب و خدیجه و علی و آمنه و حسنه و بریه (۲) و عایشه و ام سلمه و میمون و ام کلثوم .

امام علی رضا بن امام موسی علیه السلام امام هشتم است ، ولادت همایونش در مدینه در جمعه حادی عشر ذی القعدة سنه ثمان و اربعین و ماه ۱۴۸ بعد از واقعه جدش صادق علیه السلام به سه ماه و کسری، شهادتش (۳) در سناباد طوس به فرموده مأمون عباسی در اوایل صفر سنه ثلاث و مائتین ۲۰۳ مشهد مقدسش در باغ حمید بن قحطبه طائی در قریه مذکور ، اسم همایونش در توریة هذاذ (۴) و کنیت شریفش ابو الحسن ، لقب مستطابش رضا ، مداحش دعبل بن علی خزاعی ، حاجش محمد بن فرات ، نقش نگینش **حسبی الله** اولاد کثیر الاسعاده چهار پسر : امام محمد جواد علیه السلام از خیزران نوییه و حسن و جعفر و حسن و یک دختر عایشه نام .

امام محمد تقی بن امام رضا علیه السلام امام نهم است ولادتش در مدینه شب جمعه یازدهم ماه رمضان خمس و تسعین و ماه ۱۹۵ شهادتش به فرموده معتصم عباسی در بغداد در اوایل شهر ذی القعدة سنه عشرين و مائتین ۲۱۰ و در بغداد در جنب جدش امام موسی کاظم علیه السلام مدفون گشت . اسم با احتشامش در توریة تیما ، کنیت مبارکش ابو جعفر ثانی ، لقب شریفش جواد ، مداحش حماد ، در بانث عمر بن فرات ، نقش خاتمش **نعم القائل الله** اولاد امجادش ذکوراً و انثاء چهار نفر : امام تقی علیه السلام و موسی مبرقع و امامه و فاطمه .

امام علی النقی بن امام محمد التقی علیه السلام امام دهم است ، ولادت خجسته اش در صربا مدینه منتصف ذی الحجه سنه اثنی عشر و مائتین ۲۱۲ [شهادتش در سامره دوشنبه سوم رجب سنه اربع و خمسين و مائتین ۲۵۴] به فرموده معتز عباسی ، اسم مقدسش در توریة بسطور (۵) و کنیت شریفش ابو الحسن ثالث ، لقب شریفش هادی مداحش عرفی و دیلمی در بانث عثمان بن سعید نقش خاتم همایونش **الله ربی (۶) و هو عصمتی من خلقة اولاد کثیر الاسعاده** ذکوراً و انثاء پنج : امام حسن علیه السلام و حسین و محمد و جعفر کذاب و عایشه .

امام حسن عسکری بن امام علی النقی علیه السلام امام یازدهم (۷) است ، میلاد کثیر الاسعاده در مدینه در شب جمعه هشتم ربیع الاخر سنه اثنی و ثلاثین و مائتین ۲۳۲ . شهادتش به فرموده معتصم عباسی در هشتم ربیع الاول (۸) سنه ستین

۱ - این قسمت در نسخه ع نیست . ۲ - ع : ربیع ۳ - د : بعد از این : زهر در انگور کرده ۴ - د : هذا . ۵ - د : بسطور ۶ - ع : ولی ۷ - ع : یازدهم ۸ - د : ربیع الاخر .

و مائتین ۲۶ (۱) در سامره در جنب پدرش دفین شد اسم مبارکش در توره یا قیش (۲) کنیت عزیزش ابو محمد ، لقب شریفش عسکری ، مداحش ابن الرومی ، حاجبش عثمان بن سعید نقش خاتمش سبحان من له مقالید السموات والارض خلف صالح آن حضرت منحصر است در صاحب الامر علیه السلام .

امام محمد مهدی بن امام حسن عسکری علیه السلام امام دوازدهم و خاتم اوصیاء است و ولادت همایونش در سامره در شب پانزدهم شعبان سنه خمس و خمسیں و مائتین ۲۵۵ امروز امام بحق و هادی مطلق اوست ، اسم همایونش در توره و اقیما کنیت اقدسش ابوالقاسم لقب همایون مقدسش حجة وقایم ، حاجبش محمد بن عثمان . بن سعید و آنحضرت را دو غیبت دست داده غیبت صغری در زمان معتمد عباسی در سنه ست و ستین و مائتین ۲۶۶ و غیبت کبری در عهد راضی بن مقتدر عباسی ، پس از ارتحال علی بن محمد (۳) السمری در شهر سنه ثمان و عشرین و ثلاثه ۳۲۸ و فرق بین الغیبتین آنکه در صغری سفرائی (۴) در میان آن حضرت و صلحای امت در ایصال توقیعات و اوامر واجب الاطاعه واسطه بودند و در کبری آمد شد ایشان منقطع شده احیاناً سعادتمندی بدیدار همایون آنحضرت مستعد گردیده است اللهم اوزقنا .

نسخه ثانی در احوال سلاطین عالم و حکام بنی آدم

مشمول بر دو صحیفه

صحیفه اول در فرقه قبل از اسلام مرتب در ضمن دو صفحه

صفحه اول در ملوک عجم مبنی بر چهار سطر

سطر اول در پیشدادیان

یازده تن ملکشان دوهزار و چهارصد و پنجاه سال

بن لاود (۵) بن امیم بن ارم بن ارفحشد بن سام بن نوح علیه السلام
کیو مرث الملقب بگلشاه یعنی والی خاک . سلطنت اوسی سال و اوسط خرفار

و دماوند و بلخ از منشآت (۶) اوست .

بن سیامک بن کیو مرث لقبش پیشداد شهر سوس و شوشتر خوزستان
و شش بدو منسوب است ، حکومتش چهل سال .

۱- د : بعد از این مسموم شد . ۲- ع : ناقیس . ۳- د : علی بن موسی .
۴- ع : سفیری . ۵- ع : دلداد . ۶- ع : نشأت .

- طهمورث** بن هوشنگ لقبش نجیب و بعضی دناوند (۱) یعنی تمام سلاح گفته اند امامشهور به دیوبنداست، آمل مازندران و اصفهان و بابل از آثار او اشتهاار دارد. زمان حکومتش سی سال.
- جم** بن طهمورث بن هوشنگ لقبش «شید» است یعنی نورانی. ایام اقتدارش هفتمد سال آثار او همدان و طوس و اتام اصطنخر است.
- بیوراسب** بن مرداس (۲) بن ریکاوند (۳) بن بادسره بن باح (۴) بن نروال بن سیامک بن کیومرث خواهرزاده جمشید لقبش ضحاک است معرب «ده آک» یعنی صاحب ده عیب. از آثار او کنگ (۵) بابل است، اوان استیلای او هزار سال.
- فریدون** بن آبتین (۶) بن اقیان (۷) بن جمشید لقبش مؤید (۸) و بعضی «کی» گفته اند یعنی منز از آرایش و متصل بروحانیات و اول کسی که ملقب شده بدین، فریدون است از آثار او بارو و خندق شهر هاست، ملکش پانصد سال.
- منوچهر** بن نیشور بن دیلوک بن سروسک بن اسرک بن سک بن رستک بن قرقورک بن ایرج بن فریدون لقبش فیروز، ملکش صد و بیست سال.
- نوذر** بن منوچهر لقبش آزاد، حکومتش هفت سال.
- افراسیاب** یعنی جناح الطاحونه بن بشنگ بن رادسم بن تور بن افریدون استیلایش به ایران دوازده سال.
- زو** بن طهماسب بن منوچهر آثار او دو رودخانه است در دیاربکر (۹) مشهور بآب ذاب ملکش پنج سال.
- گرشاسب** بن زو بعد از فوت پدرش سال بمرام سلطنت قیام نموده دولت پیشدادیان باو منتهی شد.

سطر ثانی در ذکر گبانیان

دەتن زمان تسلط ایشان هفتصد و سی و چهار سال.

کیقباد بن زاب بن زو بن طهماسب لقبش کی یعنی جبار (۱۰) در زمان او جیحون میان ایران و توران حد شد و رستم زال، جهان پهلوان گردید

- ۱- تاریخ گزیده ص ۷۹ زیاوند ۲ - ع : مرواس ۳- تاریخ گزیده : زینکاوند .
 ۴ - ع : یاح ۵۰ گزیده : تاج ۵۰ - نام دژی است ۶۰ - د : آستین ۷۰ - م : ایقان ،
 د : امعان ۸۰ - شاید مؤید صحیح باشد ۹۰ - د : از آثار او دیاربکر است ۱۰۰ - در فریدون
 «کی» به معنی منز از آرایش تفسیر شد ، و ممکن است که آن تفسیر مؤید بوده است .

دارالسلطنتش اصفهان ایام حکمش صد سال .

کیکائوس بن کیقباد لقبش نورد (۱) یعنی لم یمت ، و آن بکثرت استعمال نرود شد و از کمال ضلال در صندوقی در آمده بیال کر کسان سیر (۲) آسمان کرد و از این غافل مصراع « بر آسمان نپرد گرچه پر بر آرد مور » از آثار او عفر (۳) دیار بکراست ، مدت حکومتش صد و پنجاه سال .

کیخسرو بن سیاوش بن کیکائوس لقبش همایون ، مادرش فرنکیس دختر افراسیاب ، و آخر بامداد پیران و یسه بایران آمده بانتقام پدر افراسیاب را بکشت ، مدت ملکش شصت سال .

لهر اسف بن اروندستان بن (۴) کی پشن بن (۵) کیقباد چون در بلخ نشیمن داشت لقبش بلخی شد ، از مآثر او تعیین موجب لشکراست . مدت ملکش صد و بیست سال .

گشتاسف بن لهر اسف لقبش هر بد (۶) یعنی عابد النهار (۷) در زمان او زردشت که نام اصلی او « دعد » است و دعوی پیغمبری کرد خروج نمود از آثار او قلعه سرقتند است ، سلطنتش صد و بیست سال .

کی اردشیر المشهور به بهمن بن اسفندیار بن گشتاسف ، لقبش دراز دست است از آثار او بندگوار فارس است مدت حکمش صد و دوازده سال .

همای بنت بهمن لقبش آزادچهر از آثار او هزارستون اصطخر و شهر جربادقان است ، مدت ملکش سی و دو سال .

دارا پدرش بهمن ، و مادرش همای بنت بهمن ، از آثار او اسب یام و بریدست (۸) مدت ملکش دوازده سال لقبش اکبر است .
داراب بن داراب بن بهمن لقبش اصغر است آثار او شهر ابهر است ، مدت ملکش چهارده سال .

اسکندر بن داراب بن بهمن لقبش ذوالقرنین مادرش دختر فیلقوس پادشاه روم در حکمت شاگرد ارسطو از آثار او هرات و بردع آران و اسکندریه روم است . استیلایش بر ایران چهارده سال ، وفاتش در شهر زور ، مدفنش اسکندریه .

۱ - ع : نرود ۲ - د : میل ع : سهل ۳ - تاریخ گزیده : عرقوف ۴ - ع ، د : اورند ۵ - نسخ معشوش است ، از تاریخ گزیده اصلاح شد . ۶ - م : مرید ۷ - عابد النهار صحیح است ۸ - برید به معنی قاصد و پستیچی است و معنی درستی برای « اسب یام » نیافتم .

مطرنات در بیان ملوک الطوائف مبین درد و حرف

حرف اول در اشکانیان دوازده تن ملکشان صد و شصت و پنج سال

اشک بن دارالاصغر ، در واقعه پدر در دری طفل بود ، برابطحش (۱)
رومی خروج کرده اورا بعد از حرب بکشت و بر قسطنطین رومی
که به انتقام آمده بود بمددشاه دشت خرز و اتفاق سایر ملوک الطوائف فایق آمد ، ملکش
پانزده سال .

اشک بن اشک بیست سال .

شاپور بن اشک بن دارا در عهد او بنی اسرائیل ز کربای پیغمبر علیه السلام
را بکشتند و وی از ایشان انتقام کشید . ملکش شش سال .

بهرام بن شاپور یازده سال .

بلاش بن بهرام هم یازده سال .

هرمز بن بلاش دوازده سال (۲) .

نرسی بن بلاش چهارده سال .

فیروز بن هرمز هفده سال .

بلاش بن فیروز دوازده سال .

خسرو بن بلاش بن نرسی هشت سال .

نلاشان بن بلاش بن فیروز (۳) بیست و دو سال .

اردوان بن نلاشان سیزده سال .

حرف ثانی: در اشکانیان از ذریه فریبرز بن کاوس هشت نفر ملکشان

صد و پنجاه و سه سال (۴)

اردوان بن اشغ [در اشکانیان خروج کرده سلطنت از دست ایشان بیرون
برد ، و ملکش بیست و سه سال .

خسرو بن اشغ [شانزده سال .

بلاش بن اشغ دوازده سال ، حضرت عیسی علیه السلام در عهد او بوجود آمد

گودرز بن بلاش بن اشغ سی سال ، بعضی گویند که واقعه زکریا علیه السلام
در زمان او بوده .

۱ - گزیده : انطخس ، و شاید مراد انتیوخوس سلوکی باشد ۲ - گزیده : شانزده سال

۳ - گزیده : بلاش بن نرسی ۴ - گزیده : صد و پنجاه سال .

نرسی (۱)

بن گودرز بیست سال .

گودرز

بن نرسی (۲) ده سال .

نرسی

بن نرسی یازده سال (۳) .

اردوان

بن نرسی بعد از سی و یک سال سلطنت در جنگ اردشیر بابکان (۴)

کشته شد و آن طایفه بدو منقرض گشتند .

سطر چهارم درذکر آل ساسان

[که ایشان را اکاسره خوانند سی و یک تن . ملکشان پانصد و بیست و هفت سال (۵) ۱۰]

بابکان [بن ساسان بن ساسان بن ساسان (۶)] تا هفده تن همه

اردشیر

ساسان نام داشتند ، بن بهمن بن اسفندیار ، و او به بابکان جد

مادری که بانی شهر بابک کرمان است منسوب شد و چهل سال سلطنت کرد ، و از آثار او

اردشیر خوره (۷) فارس و گواشیر کرمان و اهواز و خوزستان (۸) است و نرد (۹) از مخترعات

اوست و لهنداعرب آنرا نردشیر (۱۰) گویند ،

بن اردشیر لقبش برده (۱۱) ملکش سی و یک سال از آثار او کوره

شاپور

شاپور فارس ، و نیشاپور خراسان ، و شاد شاپور قزوین ، و چند

شاپور خوزستان است .

بن شاپور لقبش بطل ، ملکش دوسال ، از آثار او را مهرمز

هرمز

خوزستان است .

بن اورمزد بن شاپور سیزده سال و سه ماه .

بهرام

بن بهرام لقبش شاهنده یعنی صالح ، ملکش بیست سال .

بهرام

بن بهرام بن بهرام لقبش سکان شاه (۱۲) ، ایامش سیزده سال و

بهرام

چهار ماه .

بن بهرام بن بهرام لقبش نخجیرکان ، نه سال .

نرسی

بن نرسی ، لقبش کوه بد یعنی صاحب جبل ، هم نه سال .

هرمز

بن هرمز بن نرسی لقبش هو به سنبا (۱۳) یعنی شانه سوراخ کن

شاپور

و عرب او را ذوالا کتاف گفتند چه شانه ایشان را سوراخ کردی

۱ - ع : بیری ۴۰ - ۲ - ع : بیری ، م : مری ۴ - ۳ - گزیده : دوازه سال .

۴ - د : اردوان بابکان ۵۰ ، ۶۰ - این دو قسمت را ع ندارد ۷ - د : حوره ، ع : حوزة .

۸ - ع : اهواز و خوزستان ۹۰ - ع : یزد ۱۰۰ - د : زده شیر ، ع : نشیر . و در تاریخ گزیده

آورده است که « اردشیر شهری ساخت بنام نه اردشیر » و ظاهراً نردشیر همان باشد اما

انتساب بازی معروف نرد ب اردشیر ضعیف است ۱۱ - م : نبرده ، د : سرده ۱۲ - د ،

م : سیستان شاه - ۱۳ - نسخ مغشوش است ، از کتاب حمزة اصفهانی اصلاح شد .

مانی نقاش درزمان او بود و او دعوی نبوت کرده تخته‌ای که آنرا ارژنك گفتندی و تمامی نقاشان روی زمین از تنبع آن عاجز بودند بی‌معجزه آورد ، و از بدایع صنایع او پیراهنی بود که چون پوشیدندی نمایان شدی (۱) و چون از تن بیرون آوردندی ناپید بودی ، (۲) آخر بردست شاپور مذکور کشته شد . از آثار شاپور اصل شهر قزوین است (۳) و تودوخ شاپور که آنرا عسکر مکرّم (۴) گویند در خوزستان . مدت سلطنت او هفتاد و دو سال .

اورد شیر برادر شاپور لقبش جمیل ملکش ده سال .
شاپور بن شاپور ذوالا کتاف لقبش شاپور الجنود ملکش پنج سال چهار ماه
بهرام بن شاپور (۵) مذکور ، لقبش کرمانشاه ، ملکش سیزده سال
یزد جرد بن شاپور [که بقول اکثر ادبای خبر پسر بهرام است] لقبش بفارسی زفت و بزرگوار و عبری انیم و مجرم . ملکش بیست و یک سال و نیم .
بهرام بن یزد جرد (۶) لقبش گورو بغایت پهلوان و عادل و عیش دوست بود . سلطنت او شصت و سه سال .

یزد گرد بن بهرام لقبش سپاه دوست ، هژده سال حکم راند .
هرمز بن یزد جرد بن بهرام [لقبش فرزانه] یکسال پادشاه شد .
فیروز بن یزد گرد لقبش مردانه ، از آثار او فیروز بهرام ری است ایامش ده سال شد .

بلاش بن فیروز لقبش گرانمایه ملک او پنجاه و پنج سال .
قباد بن فیروز لقبش نیکزای (۷) سلطنت او شصت و چهار سال ، مزدك پیشوای ملاحده در زمان او خروج کرد . از آثار او ارجان کوه کیلیویه و حلوان است .
جاماسب بن فیروز لقبش نگار بن .

کسری بن قباد لقبش انوشیروان و ملک العادل ، سلطنت او چهل و هشت سال .
 و ینبیر ما صلوات الله علیه و آله در عهد او متولد شد ، و او در سال هشتم از میلاد فوت شد .
 آثار او رومیة مداین است .

هرمز بن انوشیروان مادرش قاقم دختر خاقان است لاجرم لقبش ترکزاد گفته اند زیرا که و زورمند و سفاک بوده چنانکه در ایام حکومت او که دوازده سال [و کسری است سیزده هزار و شصت و کس از اشراف عجم بحکم او کشته گشتند ، قتلش در سال

۱- ع : نشدندی ۲۰ - ع : پیدا بودی ۳۰ - تاریخ گزیده ، شارستان قزوین که اکنون محلی است از آن ۴ - تاریخ گزیده : برج شاپور که آنرا عکبرا خوانند .
 ۵ - م : شاپور بن شاپور ذوالا کتاف ۶ - د : هرمز بن یزد جرد ۷ - ع : سبک دای .

بیستم از میلاد (۱) •

خسرو

بن هرمز لقبش پرویز یعنی مظفر، رسول صلی الله علیه و آله وسلم در زمان او مبعوث گشت آن حضرت او را بدین مبین دعوت فرمود و او نگروده مکتوب اعجاز اسلوب را دریده و به نفرین اجابت قرین گرفتار گردید عجم در عظم شان و کثرت اسباب او افراط کرده اند؛ از جمله گویند همواره پانزده هزار کنیز مطربه و شش هزار خواجه سرا و بیست هزار و پانصد اسب بارگیر و استر زینی (۲) و نهصد و شصت فیل در سرکار او حاضر بود، و چون سوار گشتی دو پست کس با مجمرها در حوالی او رفتندی و هزار سقا بر رهگذر او آب پاشیدندی و از طرایف که او داشت کاسه ای بود که هر چند آب آن خوردندی کم نشدی و پنجه ای از عاج که هر گاه او را فرزندنی شدی آن را در آب نهادندی مقارن ولادت آن پنجه درهم آمدی و طالع معلوم شدی، و پاره ای طلا داشت که به طریق موم نرم بودی، و دستمالی که چون چرکن شدی و بر آتش انداختی پاک شدی، و در عهد او فیل سفید در ایران بچه آورد، مثل باربد (۳) مطربی که سخن او در موسیقی سندا است، و محبوبه ای همچون شیرین که بخوبی مثل است (۴) آخر در هفتم ساعت شب سه شنبه دهم جمادی الاولی سال هفتم (۵) از هجرت بردست پسرش شیرویه کشته شد •

قباد

بن خسرو لقبش [شیرویه بعد از پدرش ماه زندگانی یافت •

اردشیر

بن شیرویه (۶) [لقبش کوچک ملکش یکسال و نیم •

کسری

بن قباد بن هرمز بن انوشروان لقبش کوتاه است (۷) •

یوزاندخت

دختر خسرو پرویز لقبش سمیده طعام بورانی بدو منسوب است، و حضرت رسول صلی علیه و آله در عهد او رحلت فرمودند، پادشاهی او شش ماه •

آزرمی دخت

خواهرش، لقب او عادل ملکش چهار ماه •

فرخزاد

[بن خسرو پرویز لقبش بختیار یکماه حکم کرد کشته شد •

یزدجرد

بن (۸) [شهریار بن خسرو پرویز لقبش ملک الاخیر در صفر سال

یازدهم هجری بر تخت اکسره نشسته، مبدأ تاریخ یزدجردی آن سال است، چون اسلام قوت گرفته بود مسلمانان مرتبه مرتبه الکلی او را مسخر ساخته وی از دست ایشان بمرور گریخت و در آنجا در سه و دسۀ آنی و ثلاثین ۳۲ [بردست آسیابانی] کشته شد (۹) و آن طبقۀ قدیم بدو انقراض یافت •

۱ - این قسمت در نسخه نیست. ۲ - د: اشترازی. ۳ - د: باربد، ع: باربط.

۴ - د: بخوبی بی مثل است. ۵ - ع: هشتم. ۶ و ۸ - قسمت بین دو قلاب را نسخه د ندارد. ۷ - در بعض تواریخ نام این پادشاه نیست. و شاید «کوتاه دست» صحیح باشد. ۹ - ع: گریخت کشته شد.

صفحه ثانی در سلاطین فیبرهجم مبنی شش سطر

سطراول درملوک بابل که ایشان را کلدانیان گویند

پنجاه نفر مدت ملکشان یک هزار و هفتصد و بیست و دو سال •

نمرود الجبار بن کوش بن حام بن نوح علیه السلام پس از طوفان به سیصد سال پادشاه شده قسمت زمین و تغییر زبان و تفرق مردم از یکدیگر در زمان اودستداد و چندین نهر از فرات برداشته در عراق جاری ساخت ملکش شصت سال •

انوس که بغایت متعجب بود و متهتک در عهد او قتال بسیار واقع شد هفتاد سال •

قیمو نوس که فساد بسیار از او در وجود آمد یکصد سال •

موسبوس نود سال کور دس پنجاه سال •

اوفر حوا بیست سال قوسمی هفتاد سال •

اسوس سی سال ارمونوس سی سال •

بالوس پانزده سال الحوس چهل سال •

سورس پنجاه سال اریونوس سی سال •

گاس سی سال ماریوس سی سال •

سورس چهل سال رسطالیم چهل سال •

اسطوس پنجاه سال اطروس شصت سال •

عداس چهل سال سادیوس پنجاه سال •

ساوسان بیست سال حارینوس پنجاه سال •

طاظاوس چهل سال افروس پنجاه سال •

لاوسین پنجاه سال افریطوس سی سال •

فروطاوس بیست سال ادیووس پنجاه سال •

مسیطو دوس بیست سال فولافما شصت سال •

میس سی و پنج سال باملوک صابئه قتالی چند است •

سمر خود سه سال مزدوج چهل سال •

سنجاریب سی سال واولشکر به بیت المقدس کشید •

هنوسا سی سال بخت النصر که لشکر به بیت المقدس برد

• ملکش چهل و پنج سال •

فومودوخ	يك سال	مصر	شصت سال .
سبوس	هشت سال	مفوسا	شانزده سال .
داریوش	سی و یکسال	کمرخوس	بیست سال .
موطیا	نه سال	مجهشمت	چهل و یک سال .
احرسب	سه سال	شوماس	یکسال .
داریوش	بیست سال	افطشحب	بیست و نه سال .
ذالیمع	پانزده سال (۱)		

مطرنانی در سلاطین سریانیین که ایشان را رانبطین نیز خوانند

- نه تن مدت ملکشان صدوده سال .
- شوستان اول کسی است که تاج بر سر نهاده دیگر ملوک تابع او شدند ملکش شانزده سال .
- بربر بن شوستان ده سال سیماسر (۲) بن اوتنه سال
- بربر (۳) بن سیماسر سیزده سال ، پادشاه هند او را قهر کرده یکی از ملوک مغاربه، ملک از هند گرفته به سریانیین رد کرد .
- سرا (۴) بن بربر هشت سال اهریمون دوازده سال .
- هورما بن اهریمون که عادل بود و عالم آبادان ساخت، بیست و دو سال .
- بادرث پانزده سال .
- اوزرخلنجان (۵) بقیده بعضی دو برادرند هر دو پادشاه و شراب انگوری در زمان ایشان پیدا شد .

مطرموم در سلاطین یونان که ایشان را بطالسه گویند

- و معنی بطلیموس بزبان یونان پادشاه است . بعد از اسکندر فیلقوس به سلطنت رسیده اند ، سیزده تن [مدت ملکشان سیصد و شصت سال] .
- بطلیموس بن اوعوس (۶) وی خلیفه اسکندر بوده چهل سال سلطنت کرد و دارالملک او مصر، چون حسن معاش با حکمت جمع کرده بود دیگر سلاطین را با وجود اسم دیگر، بطلیموس خواندند چون قیصر و کسری .

۱ - در نام پادشاهان این سلسله بین نسخ اختلاف است و ما بنسخه م که کامل تراست اعتماد کردیم. ۲ - ع : بسرا . ۳ - د : بسرا . ع : اهریمون . ۴ - این کلمه در نسخه ع افتاده است . ۵ - ع : ازورخلنجان . ۶ - م : ازو بن عوس ، د : ادس .

بن قیلاذ قوس اومتبحر (۱) بود وبغایت محبت علم چنانچه در علوم متنوعه پنجاه هزار کتاب بهم رسانیده و عبادت اصنام در ایام وی شایع شد سی و هشت سال .	ییلوس
شهر قرقیسا (۳) اوساخت بیست و شش سال .	هیقلوس (۴)
هفده سال، واورا با ملوک شام وانطاکیه محاربات افتاد .	محب الالب
صاحب کتاب مجسطی (۴) بیست و چهار سال .	بظلموس
سی و پنج سال صانع ثانی بیست و هفت سال .	محب (۵) الاقم
نوزده سال اسکندر ثانی دوازده سال .	مخلص
هشت سال حواله هشت سال (۷) .	حرری (۶)
سی سال .	حریت
دختر حریت بیست و دو سال . اعطیس (۹) بادشاه روم که اول قیاسره است ملک ازوانتراع نمود .	فلامصره (۸)

سطر چهارم درسلاطین یمن مشروح درسه حرف

حرف اول تبا به بیست و هفت نفر

بن یشجب بن (۱۰) یعرب بن قحطان که نخستین کسی است که به لغت عربی تکلم نمود . اسمش عبدالشمس است ملکش چهارصد	سبا
و هشتاد و چهار سال .	
بن سبا که جمع قبایل حمیر بدو منسوب اند پانصد سال .	حمیر
بن سبا سیصد سال .	کهلان
عرب بن سبا (۱۱) سیصد سال .	ابومالك
بن غالب بن یزید بن (۱۳) کهلان یکصد و بیست سال .	جبار (۱۴)
بن مالك بن افریقین بن (۱۴) صیفی بن یشجب بن سبا (۱۵) یکصد و چهار سال	حارث

- ۱ - ع : متبحر ۲۰ - ع ، د : هیلوس ۳۰ - م ، ع : قرقیسا ۴۰ - د : محیطی .
 ۵ - ع : محب الاقسام ۶ - ع : حریری ۷ - ع : سی سال ۸۰ - ع : این قسمت را ندارد ۹ - ع .
 و اعطیس . ۱۰ - هر سه نسخه نادرست است . ۱۱ - در نسخ ابومالك بن عرب است . و مسعودی (ج ۲ : ۷۴) ابومالك عمرو بن سبا نوشته ، و شاید صحیح عیكرب باشد که یعقوبی (ج ۱ : ۱۹۵) ذکر کرده است . ۱۲ - ع : خبار ۱۳ - ع : مرید . و مشهور زید است ۱۴۰ - مسعودی ، افریقش نوشته ۱۵ - نسخ مفشوش است ، از مروج الذهب اصلاح شد .

رایش	بن (۱) شداد بن بلطاط بن عمرو یکصد و بیست و پنج سال.
افریقین	بن ابرهه یکصد و شصت و چهار سال ، از آثار او افریقیه مغرب است.
[عبد]	(۲) بن ابرهه لقبش ذوالاذعار بیست و پنج سال .
هدهاد	بن شرحبیل بن (۳) عمرو بن رایش ده سال .
تبع اول	چهارصد سال و او بفرموده بلقیس گشته گشت .
بلقیس	بنت هدهاد با استقلال یکصد و بیست سال ، به نیابت حضرت سلیمان بیست و سه سال . بعد از آن سلطنت به آل حمیر رسید .
یاسر (۴)	بن منعم بن یعفر (۵) سی و پنج سال .
شمر	بن افریقین بن ابرهه پنجاه و سه سال .
اقرن	بن شمر شصت و شش سال .
ملکیکرب	بن (۶) تبع سیصد و بیست سال ، و لشکر او به ایران آمده بتوران رفت و از آنجا به چین .
حسان	بن تبع بیست و پنج سال .
عمرو	بن تبع و اوقاتل برادرش (۷) حسان است شصت (۸) و چهار سال .
تبع	بن حسان کنیتش ابو کرب (۹) و او بمدینه رسیده خواست تا مکه (۱۰) را خراب کند آخر حقیقت آنجا بروی مکشوف گشته
آنها جامه پوشانید و او نخستین کسی است که جامه برخانه کعبه پوشانید . (۱۱) ملکش یکصد سال .	
عمرو	بن تبع چهل سال و در وقت اوقفتن بسیار بود (۱۲) .
ولیع	بن مرثد سی و نه سال .
ابرهه	بن صباح بن ولیعه نود و دو سال .
عمرو	بن ذیقیمان نوزده سال .
لخیعه	(۱۳) لقبش ذوشناتر (۱۴) پادشاه زاده نبود بردست ذونواس گشته گشت ، ملکش سی سال .

۱ - بعضی وی را همان حادث دانسته اند ۲ - معروف در نام او عمرو است . و این قسمت در نسخه ع نیست ۳ و ۶ از مروج اصلاح شد ۴ - م : اشر بن در این اسامی اختلاف است . مروج الذهب (ج ۱ : ۱۸۷) مراجعه شود . ۵ - ع : بلقیس بن صنعم . د . یعصر . ۷ - د : پدرش ، و آن در «م» نیست . ۸ - م : ششصد ۹ - ع : حیان . ۱۰ - ع : مدینه . ۱۱ - م : نخستین کسی است در جامه پوشانیدن . ۱۲ - یعقوبی چنین نوشته ولی مسعودی (۲ : ۸۷) لخیعه گفته است . ۱۳ - ع : ستاتر .

واورا دوشناتر گفتند بواسطه آنکه انگشتان زاید داشت .

یوسف لقبش ذنوناس بن (۱) زرع بن تبع الاصفر بن حسان بن تبع بن کرب واداصحاب اخدوداست وجبشه بجهت آن امرشنع قصداو کردند واو خود را در دریا انداخت ملکش صدو شصت سال .

حرف ثانی در فرقه حبشه چهارتن ، ملکشان شصت و هشت سال .

ارباط بن اضخم (۲) بیست سال ، وی بر دست ابرهه بن صباح کشته شد .

ابرهه بن صباح لقبش اشرم (۳) که فیل بکعبه معظمه آورد واو واصحابش بطیرا با بیل هلاک شدند ملکش چهل و سه سال .

یکسوم بن ابرهه دوسال .

مسروق بن ابرهه سه سال ، واو بردست وهرز سر لشکر انوشروان که (۴) بسدد (۴) آل ذی یزن رفته بود کشته شد و آن طبقه حبشه بدومنتهی شدند .

سیف ذی یزن (۵) مادرش را ابرهه بعنف خواسته چون پدرش از خانواده سلطنت بود از بیم فرار نموده بدرگاه انوشروان رفت ، در آن غربت

فوت شده وی بالشکری از عجم از راه دریا بیمن آمده بعد از قتل مسروق بر تخت نشست ، وعبدال مطلب وصنادید قریش بحکم جوار در سال هفتم از ولادت پیغمبر صلی علیه و آله به تهنیت اورفته وی عبدال مطلب را بر سالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم بشارت داد و آخر در شکار بردست اهل حبشه (۶) کشته گشت ملکش یازده سال (۷) .

حرف سوم در اعاجم

پس از سیف چون در دودمان تبایه کسی نماند نوشیروان از قبل خود والی مقرر داشت . بن نه افرین بن ساسان بن (۸) بهمن واو پس از چند گاه در صنعا وفات یافت (۹) .

انوشجان بن وهرز فلسیجان از اهل فارس خوردا شهر بعد از وی انوشجان بن مرزبان پس از او مرزبان پسرش پس از او خسرو بن مرزبان .

باذان بن ساسان مولدش یمن اصلش از تحرو دقم ، بعضی نام و نسبش را چنین ذکر کرده اند : مهر بر خور زاد بن دادسان بن نرسی

۱ - ع : ذنوناش . ۲ - ع : اصیحم و مسعودی ارباط نوشته است ، ۳ - ع : اشرام : ۴ - ع ، بامداد . ۵ - ع : حرف دوم در احوال سیف ذی یزن ، ۶ - ع : بردست بقیه السیف حبشه ، ۷ - ع : پانزده سال ، ۸ - د : سه افرین . و شاید صحیح به آفرین باشد . ۹ - م ، ع : فرمان یافت .

بن جاماسب بن فیروزالملک، بهمه حال او مسلمان گشته مسلمانان بروی استیلا یافتند .

مطر پنجم درملوک بنی غسان که ایشانرا آل جفنه (۱) نیز خوانند

بعضی درین وپاره ای ازایشان درشام حکومت نموده اند

بن یعود، (۲) اول کسیست که درین والی شد

قالع

بن دراج نام اصلی اواین واحوال اودر کلام الله آمده .

یونان (۳)

بن عمرو بن ملک نعمان جراری بن نعمان، واین هرسه (۳) ازذريت

نعمان

تنوخ (۵) اندونسب او برایمنوجب است تنوخ بن مالک بن فهم

بن تیم الله بن الازد بن دیره بن حلوان بن عمران بن الحاف (۶) بن قضاعه بن مالک بن حمیر .

حارث

بن عمرو بن عامر بن حارث بن امری القیس بن ثعلبه بن غسان.

حارث

بن ثعلبه بن عمرو نعمان بن حارث بن جيله (۷) بن [حارث بن ثعلبه بن

ابوشمر

جفنه بن عمر بن حارث بن جيله .

بن ابوشمر بن (۸) ابوشمر و اودر عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله بود

عوف

آنحضرت اورا بدین مبین دعوت فرمود .

بن ابهم (۹) بن جيله بن حارث بن ثعلبه بن جفنه مندوح حسان بن

جيله

ثابت است وی بدینه آمده مسلمان شد آخر مرتد گشته از آنجا

بگریخت بروم رفته ترساشد و آن ملک برومیان افتاد ، و آن طبقه بدو منقرض شدند .

مطر ششم درذکر خواقین ترك

بن نوح نبی علیهما السلام که اول ملوک ترك و معاصر

یافت

کیومرث است .

پس از واقعه طوفان از پد رجداشده و بدشت رفت و موضعی که آنرا سلیمان (۱۰) گویند خوش

کرده یورت ساخت و خرگاه اختراع نمود و سنگ یدہ (۱۱) از معجزات اوست [آخر در

یکی از بحار غرق شد] .

الذبحه (۱۴) خان بن یافت بعد از پد رقایم مقام شد .

۱- د : حقبه ، ع خفیه ۲- ع : یغفور ۳- د : ندبیات ، ع : مونات ۴- نه د : هر دو -

م : بتوح د : قنوح ۶- ع : اسحاق ۷- د : حملة ، ع : خيله ۸- از نسخه د افتاده

است ۹- د : حيله ، ع : حارث بن ابهم ۱۰- د : سلکنان . ع : سینکان ، و علامه قزوینی

در حاشیه نسخه د نوشته است : سلنکای ۱۱- مقصود حجر المطر است ، قزوینی ۱۲- م-

ایلتجه ، د : المنجه .

دیباقوی خان (۱) بن النجه خان بجای پدر سلطنت یافت .

ترك خان پسرش سرور گشته همانا که ترکان بدو منسوبند .

النجه خان بن ترك بعد از پدر پادشاه شد و در عهد او همه آن قوم از دین برگشته کافر شدند و او را دویسر بيك شکم آمدیکی را تاتار و دیگری

را مغول نام نهاد و چون او را پیری (۲) دریافت ملک خود را بدو قسمت کرد از آن زمان دو گروهی در میان ایشان پیدا شد .

اویماق تاتار هشت تن اند :

تاتار خان و آن قوم بدو منسوبند .

آتو تو خان بن تاتار [قائم مقام پدر شد (۳)] .

ملنجه خان بن تاتو تو خان پادشاه شد .

انسی خان پسرش بجای او نشست .

آتور خان بعد از ووالی گشت .

اردو خان پس از وی بحکومت رسید .

بایدو خان از پدران درجهای زیاده شد .

سونج خان آخرین این طبقه است [و در زمان او بلاق بود] .

اویماق مغول نه نفرند :

بدان جهت ترکان عدد «تقوز» را معتبر دانند .

مغول خان پادشاه عالیجاهی بود و صاحب چهار پسر قرا خان ، اور خان کن خان ، کر خان

قرا خان که بزرگترین ایشان بود و در اوراق (۴) و کرتاق ییلاق و قشلاق مینمود در کفر بغایت صلب (۵) بود چنانکه از هر که بوی ایمان شنیدی (۶)

بدو ابقا نکردی ، و او را پسری از خاتون بزرگ آمده مسمی به اغوز گردید و آن

دولتمند مؤمن مادر زاد بود ، و این معنی بر پدر واضح شده قاصد جان او گشته در حینی که

او در شکار بود پدر بر سر او رفته بینهما قتال صعبی دست داده حق بر باطل غلبه کرد قرا خان کشته شده اتباعش بر زهار نزد او آمدند .

اغوز خان هفتاد و سه سال با اقوام و اعیان (۷) محاربه کرده همه را بدین در آورده و آنرا که اطاعت نکرد بر انداخت ، و قانون در باب ملک

۱- د مغشوش است . ۲- ع : پری ۳- این قسمت راع ندارد و بجای آن نوشته

است ، « و آن قوم بدو منسوب است » و از اینجا تا اویماق مغول نسخه ع بسیار مغشوش

است . ۴- د : ارتفاق ۵- د : حلب ۶- ع : شنیدندی ۷- ع : اغوام .

ومالك وسلوك بالشكرورعيت وضع نمود والقاب از برای طوایف اترک تعیین کرد وشش
پسرداشت روزی با پسران بشکاردرفته اولاد کمان‌زیرین و سه چوبه تیر یافته نزد پدر آوردند
وی کمانرا به سه پسر بزرگتر داد و ایشان آنرا به سه بخشی کردند لاجرم لقب بوزوق (۱)
ن اطلاق شد، و سه تیر با اولاد کوچکتر (۲) و ایشان را اوج اوق گفتند مرتبه بوزوقی از اوج
اوقی بالاتر است. دست راست را که ترکان برانقار (۳) گویند به بوزوق داد وجوانقار را
که دست چپ است به اوج اوق و بعد از آنکه بر اکثر ممالک سیما ایران استیلا یافته
بود بعالم جاودان شتافت

پسرش ولی عهد گشته قوانین و یاسای نیکونهاد .

کن‌خان

بن‌کن خان جانشین پدر شد .

آی خان

بن‌آی خان بعد از پدر سرور قوم شد .

یولدوز خان

بن یولدوز پس از پدر قایم مقام گردید .

منکلی خان

متصدی حکومت شده از قوانین آباء واجداد عدول نمود و صدوده

آسکرخان (۴)

سال در مغولستان حکومت نمود .

بعد از پدر فرمان فرما گشته و میانه او و تورین فریدون نزاع بالا
گرفت و تور بدید اویاق تاتار و ایغور با او جنگ کرده غالب

ایل خان

آمده آن قوم را قتل عام نمود ، و در آن واقعه بشیر « قیان » پسر ایل خان و « تکوز »
پسر خاله او و دو عورت که در بیرون اردو بودند احدی خلاص نشد، و آن قضیه پس از
اغوز بهزار سال بود و آن چهار تن خود را بدرون کوهی که راهی بغایت سخت داشت و آنرا
« ارنک قون » گفتندی انداخته سالهای دراز در آنجا ماندند (۶) و از ایشان اقوام بی‌نهایت
متولد گشتند آخر بواسطه تنگی چراگاه از آنجا بیرون آمده در منازل قدیمی که در
تصرف تاتار و غیره بود ، نزول نموده بضرپ شمشیر از تصرف ایشان بیرون آوردند ، و
در آن وقت یولدوز خان بن منکلی خواجه بن تیمورتاش از نسل قیان بن ایل خان (۷) سردار
ایشان بود .

دختر جوینه (۸) بن یولدوز سروری آن قوم رسیده (۹) کمال عقل و جمال

آلانقوا

داشت و شوهرش وفات یافته در ایام یوگی آبتستن شد و قوم زبان

طمن در دراز کردند وی گفت : نوری از کله (۱۰) خرگاه بخلق من رفته حامله شدم .
القصه سه سربیک شکم آورد بزرگتر ایشان :

خان و او معاصر ابو مسلم صاحب دعوت است و بوزنجر قوانین

بوزنجر

سلطنت و جهان‌داری وضع کرده احیای خاندان مغول که اندراس

یافته بود کرد .

- ۱- م : مروق ۲۰ - م : کوچکین ۳۰ - م : برانقار . د : برنقار . ۴- د :
شکرخان ، ع ندارد . گزیده : تنکره - ع : تنکرخان . ۶- د : سالهای دراز انجامید .
۷- د : قیان بن اسرائیل ۸- د : خومه ، ع : جوینه . ۹- د بعد از این : و پادشاه قوم
مغول شد . ۱۰- بکسکاف و تشدید لام بمعنی چادر خیمه است .

بوقاخان بن بوزنجریس از پدر مسند نشین شد و پس از او پسرش .
دو تومن به سلطنت رسید . در عهد او میانه جلایر و اهل خطا محاربات رفت .
قیدوخان بن دو تومن قایم مقام پدر شد و در زمان او میانه ایل مغول و خطایان کدورت واقع شد و در عهد [اوایل (۱)] جلایر، بواسطه خصومت جلا کردند .

بایسنقر (۲) خان بن قیدو چون اسن اولاد بود بر جای پدر نشست .
تومنه (۳) خان بن بایسنقر پس از پدر به سلطنت رسید اورا دوسر بود :
 قاجولی و قبل ، پدرش بی خواب عجیبی دیده پسران را طلب داشت و پادشاهی در حق قبل و اولاد، و سپهسالاری و نیابت سلطنت را درباره قاجولی و فرزندان وصیت نمود، و برادران را با یکدیگر معاهد فرمود . قبل جد چهارم چنگیز خان ، و قاجولی پدر (۴) هشتم امیر تیمور گورکان است .
قبل خان و مغول اورا السیجک (۵) گفتندی یعنی رعیت پرور .

قویله خان بن قبل خان بحکم وراثت پادشاه شد، و او بنایت قوی (۶) و شجاع بود و بلندی آوازش بشابه ای که از هفت پشته میگذشت و پنجه های او بشابه پنجه خرس (۷) و هر که از آن قوی تر نبودی بدو دست برگرفتی و بر مثال [تیر] چوبی خم کرده تابشش بشکستی (۸) و شبهای زمستان درختها بر آتش نهادی و برهنه بر کنار آن بختی و از آتش که میسوختی اخگرها بر اندام او افتادی و سوختی و او بدان التفات نکردی و چون بیدار شدی پنداشتی که شیش اورا گزیدی اندام خود را خاریدی و باز بغواب رفتی .

برتان بهادر بن قویله خان بعد از پدر سرور قوم مغول شد ، در زمان او قاجولی عم او فوت شد و پسرش ایرومچی (۹) که اورا برلاس گفتندی و آن قوم بدو منسوب است بجای او مقدم امرشد .

یسو کا بهادر بن برتان پس از او بحکومت اقوام خود رسید ، و او پدر چنگیز خان است و در ربیع الاول سنه اثنی [و ستین] و خمسائه ۵۶۲ مطابق پارس میل فوت شد و هم دران اوان سوغوجیچن بن ایرومچی که جداعلای امیر تیمور گورکان است وفات یافت .

۱ - بین دو قلاب از م و د است . ۲ - ع : قیدوخان . ۳ - ع : بایسنقر خان ۴ - د : پدر هشتم . ۵ - ع : الیفک . ۶ - ع : بنایت بقوت . ۷ - ع : پنجه خروس ۸ - ع : بر مثال چوبی پشش خم کردی و بشکستی . ۹ - ع اضافه کرده است : بلقب (بلفت ظ) ترك ابروم هنرا گویند ایرومچی یعنی هنرمند .

صفحه نانی در احوال ملوک که در اسلام اعلام استیلا بر افراسنه اند

محتوی بریست صفحه :

صفحه اول در بنی عبدالشمس که ایشان را بنی امیه نیز خوانند مبنی بر دو حرف

حرف اول در شجره خبیثه که بظلم و عدوان استیلا بر جمیع بلاد مسلمان یافتند
 معاویه بن ابی سفیان بن حرب بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف ، مادرش هند بنت
 عتبۀ بن شیبۀ (۱) فرو برنده جگر حمزه عم پیغمبر خدا صلوات الله علیه
 و علی آله در اوایل حال ، زن حص بن مغیره (۲) مخزومی بود روزی دید که او از مهمان خانه
 بیرون می آید و حال آنکه غریبی در آنجا خوابیده بود بنا بر این طلاقش داده ابو سفیان بخواست
 وی پیش از خلافت حض . میر المؤمنین علی علیه السلام حکومت شام داشت حضرت رقم عزل
 بر او کشید ، او اهالی شام را با خود متفق کرده راه عدوان پیش گرفت و پس از آن حضرت در
 ربیع الاول سنۀ احدى و اربعین ۴۱ بتقلب والی شده در رجب سنۀ ستین ۶۰ بسجین رفت . گویند
 بطیب نصرانی رسیده بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که «معاویه بر
 غیر دین من خواهد رفت» در حین مرض نژاد او رفته گفت نزد ما صلیبی هست که از عهد
 عیسی علیه السلام تا بحال بر گردن هیچ مریضی نیستند که شفا نیافت اگر صلاح باشد بر گردن
 تو بندیم وی آنرا اقبال کرده بستن همان و مردنش همان بود و طبیب این سخن را شهرت داده
 بمصدق قول خود ایمان آورد (۳) .

بن معاویه چون بعنق منکسر (۴) کفیل مهام انام شد ، در بدو حال
 یزد
 امام بحق و سبط نبی مطلق امام حسین علیه السلام را شهید کرد و
 در مدینه طیه قتل و غارت و سبی کرده سنگ منجنیق بر خانه کعبه انداخت آخر در چهاردهم
 ربیع الاخر سنۀ اربع و ستین ۶۴ بزبانی و اصل شد ، ایام حکمش سه سال و دو ماه بود . در تجارب
 السلف مذکور است که در عهد واثق عباسی اعراب بنی نمیر (۵) در بادیه آغاز فساد کرده
 لشکر و ائق بر سر ایشان رفته آن گروه را قتل و اسر نموده از آنجمله پیری به اسیری ببغداد
 آوردند سر در پیش ، با او گفتند [سخن بگوی گفت از این نوع حال چه مجال مقال است گفتند (۶)]
 شمری بخوان ، این دو بیت بر خواند :

لئن اخنی الزمان علی نمیر بسیف الترك و القتل الزجی

فقد نال (۶) الدعی و عبد کلب عظیم الذیل من آل النبی

گفتند دعی را میدانیم که ابن زیاد است عبد کلب کیست؟ گفت میسون دختر بجدل کلبی (۷)

۱- عتبۀ بن ربیعہ صحیح است . ۲- د : حوض بن مغیره . ۳- ع : منکر . ۴- م :

غیر . ۵- ع این قسمت را فاقد است ۶- م : بال ، ع : مال . ۷- ع : بجدل !

که اورا پیش معاویه بردند حامله بود از غلام پدر خود بزنا پیش معاویه وضع حمل یزید کرد .
 بن یزید گویند از ادیب خود محبت اهل البیت علیهم السلام
 کسب کرده پس از چهل روز حکومت [بر منبر رفت پدر و جده خود
 را لعنت نموده] خویش را خلع نمود و در همان ایام مسموم شد .

مروان بن حکم
 بن ابی العاص بن امیه بنی عبید زیاد لعنة الله علیهما در جمادی الاولی
 سنه اربع و ستین ۶۴ بحکومت رسیده در رمضان سنه خمس و ستین ۶۵
 بر دست زنش باسفل السافلین شتافت ، ملکش یکسال و چهار ماه از کوتاهی زمان او
 حضرت امیر المؤمنین خبر داده که (۱) **ان له امره کلعهة الکلب** .

عبد الملك
 بن مروان قایم مقام شده چون بر مسند شقاق باستحقاق نشست
 مصحفی که بدان تلاوت میکرد از دست نهاده گفت **هذا فراق یبني**
وینک و با سعید مسیب گفت چنان شده ام که اگر خیری کنم شاد نی شوم و اگر شری اندیشم غمگین
 نیگردم وی در جواب گفت **الآن تکامل فیک موت القلب** پس از بیست و یکسال در منتصف
 [شوال] سنه ست و ثمانین ۸۶ بدرک پیوست .

ولید
 بن عبد الملك بعد از او بحکومت رسید گویند عبد الملك در خواب
 دید که در محراب کعبه چهار بار بول میکند صباح این خواب را
 بسعید بن المسیب گفت ، وی گفت که چهار پسر تو بر تبه امارت مسلمانان (۲) میرسند **مصر اع**
ذهی مراتب خوابی که به زید اریست « ولید پس از نه سال و هشت ماه فوت شد .

سلیمان
 بن عبد الملك جوع الکلب داشت در صفر سنه تسع و تسعین ۹۹
 پس از دو سال و هشت ماه حکومت ببرد .

عمر بن عبد العزيز
 بن مروان رفع سب و رد فدک کرد ، لاجرم بفرموده هشام مسموم
 شده در رجب سنه احدى و ماه ۱۰۱ فوت شد .

یزید
 بن عبد الملك بن مروان وفاتش در بیست و یکم شعبان سنه خمس
 و ماه ۱۰۵ حکومتش چهار سال و یکماه .

هشام
 بن عبد الملك ، زید بن امام زین العابدین علیه السلام در ایام اودر
 کوفه شهادت یافت ، وفاتش در ربیع الاول سنه خمس و عشرين و
 ماه ۱۲۵ حکومتش نوزده سال و هشت ماه .

ولید
 بن یزید بن عبد الملك ، روزی تفأل بقرآن کرده این آیه بر آمد (۳)
وخاب کل جبار عنید مصحف را دریده این دو بیت بگفت (۴) :

اتوعد کل جبار عنید فها انا ذاك جبار عنید
 اذالاقیت ربك یوم حشر فقل یارب مرقتی الولید

۱- خطبه ۷۱ نهج البلاغه . و نسخ معشوش است ۲- ع : امارات مسلمان ۳- سوره
 ابراهیم ، آیه ۸۱ . ۴- د : « جای اود و سه بیت بگفت » و دو بیت را ذکر نکرده است .

در چهارشنبه بیست و یکم جمادی الاولی سنهٔ ست و عشرين و مائه ۱۲۶ به بش المصیر رفت مدتش یکسال و دوماه .

بن ولید بن عبدالملك در ذی الحجه سنهٔ ست و عشرين و مائه ۱۲۶ بمرد و ملكش شش ماه بود . **یزید**

بن ولید بن عبدالملك در صفر سنهٔ سبع و عشرين و مائه ۱۲۷ كشته گشت، مدتش دوماه و كسری . **ابراهيم**

بن محمد بن مروان لقبش جعدی، مادرش كنیزك ابراهيم بن مالك اشتراست كه كسب گرفته بود روزی از مكتب آمده انگشت **مروان**

در زلفین در كرده بازی میكرد انگشتش در آنجا بمانده آماس كرد لاجرم بالضروره قطع كردند ، نوبت دیگر انگشت در آنجا كرده گفت به بنیم كه این كوچكتر است یا آن دیگر باره بند شد پدرش اعراض نموده بدو گفت : یا مروان والله لانت الحمار ، لاجرم بمروان الحمار اشتها یافت . قتلش در شب يكشنبه بیست و هشتم ذی الحجه سنهٔ اثني و ثلاثين و مائه ۱۳۲ درده بوصیر ناحیهٔ فیوم مصر بردست لشكر عباسیه ، ملكش پنج سال ، پسرانش : عبدالله و عبیدالله فرار كردند عبیدالله بردست حبشه كشته شد ، و عبدالله با چند نفر خلاص شد عامل فلسطین او را گرفته بهمدی عباسی فرستاد و تازمان و شید در زندان (۱) بسر برده از آنجا كه بیرون آمد كور بود و در بغداد بمرد .

حرف ثانی در بنی امیه كه در اندلس مغرب حكومت كرده اند

شانزده نفر از ابتدای شهر ربیع الاول سنهٔ ثمان و ثلاثين و مائه ۱۳۸ تا صفر سنهٔ ثمان و عشرين و اربع مائه ۴۲۸ ، دوست و هشتاد و نه سال و یازده ماه .

بن معاویه بن هشام بن عبدالملك بن مروان ، چون عباسیه اقوامش را بكشتند وی فرار نموده به اندلس رفت و در ربیع الاول سنهٔ ثمان و ثلاثين و مائه ۱۳۸ بحكومت رسید و لادش در سنهٔ ثلاث عشر و مائه ۱۱۳ وفاتش در سنهٔ احدی و سبعین و مائه ۱۷۲ ، ملكش سی و سه سال و چند ماه .

بن عبدالرحمن كنیتش (۲) ابوالولید وفاتش در سنهٔ ثمانین و مائه ۱۸۰ هفت سال و دوماه . **هشام**

بن هشام لقبش منصور و او مجاهر الفسق بود لاجرم فقهای قرطبه بمعادات او برخاستند [و سنگ بر او انداختند] وی همه را بچنگ **حكم**

آورده در يك روز هفتاد و دو فقیه را از حلق كشید ، وفاتش در ذی الحجه سنهٔ ست و مائتین ۲۰۶ حكومتش بیست و هشت سال و ده ماه .

- عبدالرحمن
بن حکم ولادتش در سنهٔ ست و سبعین و ماه ۱۷۶ و فاش در ربیع الاخر
سنهٔ ثمان و ثلاثین و مائتین ۲۳۸، سی و یکسال و سه ماه .
- محمد
بن عبدالرحمن و او صد پسر داشت و پس از وی سی و سه تن در حیات
(۱) بودند و فاش سنهٔ ثلاث و سبعین و مائتین ۲۷۳، از سی و چهار سال
و یازده ماه .
- منذر
بن محمد [و فاش در محرم سنهٔ خمس و سبعین و مائتین ۲۷۵ از
یکسال و یازده ماه و ده روز .
- عبدالله (۲)
بن محمد و فاش در ربیع الاول سنهٔ ثلاثمائة ۳۰۰ از بیست و پنج
سال و یازده ماه .
- عبدالرحمن
بن محمد بن عبیدالله الملقب بناصرو چون پدرش محمد در زمان جدش
عبیدالله کشته شده، در آن وقت عبدالرحمن بیست و نه روز بود بنا بر این
ولی العهدی بدو مفوض شد و اعمامش مضایقه نکردند [و او در سنهٔ خمس و عشرين ۲۵ شهری
در حوالی قرطبه موسوم بزهره باتمام رسانید و مال بسیار بر آن خرج کرد] (۳) و فاش
در رمضان سنهٔ خمسين و ثلاثمائة ۳۵۰ از پنجاه سال و شش ماه
- حکم
بن عبدالرحمن ناصر و فاش در شهرور سنهٔ ست و ستین و ثلاثمائة (۴)
۳۶۶ از پانزده سال و کسری .
- هشام
بن حکم بن عبدالرحمن در زمان اودولت امویه ضعیف شده مغلوع
گشت، و نویتی دیگر در نهم ذی الحجه سنهٔ اربعمائه ۴۰۰ بحکومت
رسید و در حدود سنهٔ سبع و اربعمائه ۴۰۷ در قصرش ناپدید گشت، قریب چهل و یکسال .
- سلیمان
بن حکم بن عبدالرحمن ناصر . با هشام در تنازع بوده با مداد
قبیلهٔ بربر در پانزدهم شوال سنهٔ اربعمائه ۴۰۰ بحکومت
رسید و در هفتم محرم سنهٔ سبع و اربعمائه ۴۰۷ در مصاف علی بن حمود علوی گرفتار شده بقتل
رسید، از هفت سال و ده ماه و هفت روز .
- عبدالرحمن
بن محمد بن عبدالملك بن عبدالرحمن ناصر در سنهٔ ثمان و اربعمائه
۴۰۸ در جنگ صنهاجیه کشته شد .
- عبدالرحمن
بن هشام بن عبدالجبار بن عبدالرحمن ناصر در سیزدهم رمضان
سنهٔ اربع عشر و اربعمائه ۴۱۴ بحکومت نشست بعد از یکماه و هفده
روز کشته شد .
- محمد
بن عبدالرحمن [بن عبدالله بن عبدالرحمن الناصر] در ذی القعدة سنهٔ
اربعمائه ۴۱۴ حاکم شده در ربیع الاول سنهٔ ست عشر و اربعمائه ۴۱۶

مزعول گشت بیع و در در الاخر بزه هلاک شد .

هشام بن محمد بن عبدالملک بن عبدالرحمن الناصر در ربیع الاول سنه ثمان عشر ۴۱۸ به حکومت رسید و در دوم ذی الحجه سنه اثنی و عشرين ۴۲۲ مغلول شد .

امیه بن عبدالرحمن بن هشام [بن عبدالجبار بن عبدالرحمن الناصر] دولتی متزلزل داشت در صفر سنه ثمان و عشرين و اربعمائه ۴۲۸ برد ، و آن طبقه بدو منقرض گشت .

صفحه ثانی

در آل عباس که ایشان راهاشمیه نیز خوانند اصول ایشان مشتمل بر دو سطر :

سطر اول در صنادید ایشان سی و هفت تنی

ملکشان از روز جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه اثنی و ثلاثین و مائه ۱۳۲ تا شب چهارشنبه چهاردهم صفر سنه ست و خمین و ستمائه ۶۵۶ بانصد و بیست و شش سال .

عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب ، کنیتش ابو العباس ، لقبش سفاح ، ولادتش سنه خمس و مائه ۱۰۵ بیعتش بمسی حسن بن قحطبه [بن شیب] طائی و نصرت ابو مسلم مروزی ، در آدینه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه اثنی و ثلاثین و مائه ۱۳۲ مادرش ریطه (۱) بنت عبیدالله بن عبدالمدان حارثی بود ، وفاتش در ذی الحجه سنه ست و ثلاثین و مائه ۱۳۶ از آثار او مدینه هاشمیه « انبار » است .

عبدالله برادر بزرگترش ، کنیت وی ابو جعفر و لقبش منصور (۲) چون بنا بر خست نادانگی مضایقه میکرد بدوانیق اشتها ریافت ، چون معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار در سنه خمس و مائه ۱۱۵ در عهد مروان حمار خروج نمود تمامی بلاد جبل (۳) را تحت تصرف در آورد و عمال بهرولایتی فرستاد از آن جمله ابو جعفر را به اینج (۴) به حکومت روان داشت و اومدنی عامل آنجا بود . ولادتش سنه خمس و تسعین ۹۵ در روزی که حجاج هلاک شد ، بیعتش در روز واقعه برادرش [مادر او سلامه بنت بشیر] وفاتش در شبیه ششم ذی الحجه سنه ثمان و خمسين و مائه ۱۵۸ در مکه ، از آثار او شهر بغداد است که در سنه خمس و اربعین و مائه ۱۴۵ بنیاد نهاد [و بروایت ابن جوزی در زمان ابو جعفر شصت هزار حرام در آنجا دایر شد] (۵) .

۱-ع: رهبطه د: رطبه . ۲-ع: بتصحیح بعدی: المنصور بالله ۳- منظور از بلاد جبل ناحیه ای است . ۴- نام شهری است در خوزستان . ۵- نسخه ع ندارد .

محمد بن عبیدالله دوانیق، کنیت او ابو عبدالله، لقبش مهدی (۱)، ولادتش درایذج خوزستان سنه سیم و عشرين و ماهه ۱۲۷ مادرش ام موسی بنت منصور حمیری، بیعتش روز وصول خبر پدرش بیغداد (۲) شانزدهم ذی الحجه (۳) سنه ثمان و خمسين و ماهه ۱۵۸ از آنرا و رصافه بغداد است که الحال بغداد عبارت از آن است، وفاتش در [بیست و دوم] محرم سنه تسع و ستين و ماهه ۱۶۹ در ماسبدان (۴).

بن محمد کنیتش ابو محمد، و لقبش هادی، مادرش خیزران، ولادتش سنه [سیع] و اربعین و ماهه ۱۴۷ بیعتش در روز وفات پدرش، وفاتش در شب جمعه چهاردهم ربیع الاول سنه سبعین و ماهه ۱۷۰.

هارون بن محمد کنیتش ابو جعفر، لقبش رشید، (۵) ولادتش درری بیست و هفتم ذی الحجه سنه خمسين و ماهه ۱۵۰ مادرش خیزران، بیعتش در روز فوت برادرش، وفاتش در دیه طوس در غره جمادی الاولی سنه ثلاث و تسعين و ماهه ۱۹۳.

محمد کنیتش ابو عبدالله، لقبش امین، پدرش رشید، مادرش زبیده بنت جعفر بن منصور دوانیق، ولادتش برصافه در شوال سنه سبعین و ماهه ۱۷۰ قتلش بر دست طاهرا و الیمینین در شب یکشنبه بیست و پنجم محرم سنه ثمان و تسعين و ماهه ۱۹۸ در بغداد.

عبدالله کنیت او ابو العباس، لقبش مأمون، پدرش رشید، و مادرش کنیز کی مر اجل نام، ولادتش در بارسره در شب فوت هادی، بیعتش یکشنبه بیست و پنجم محرم سنه ثمان و تسعين و ماهه ۱۹۸ وفاتش در کنار چشمه بدبدون حوالی طرسوس بیستم رجب (۶) سنه ثمان و عشرين و مائتین ۲۱۸ و در طرسوس مدفون گردید.

محمد بن رشید کنیتش ابو اسحاق، لقبش معتصم، (۷) مادرش کنیز کی مارده نام، بیعتش در روز فوت برادرش [ولادتش] شعبان سنه ثمانین و ماهه ۱۸۰ وفاتش در سامره در پنجشنبه هفتم ربیع الاول سنه سبع و عشرين و مائتین ۲۲۷ از آنرا و سامره است. و او در کمال قوت و مروت بود (۸).

هارون کنیتش ابو جعفر لقبش واثق (۹) پدرش معتصم مادرش کنیزک قراطین نام (۱۰) ولادتش سنه ست و تسعين و ماهه ۱۹۶ وفاتش در چهارشنبه بیست و سوم ذی الحجه سنه ثانی و ثلاثین و مائتین ۲۳۲ در سامره.

جعفر کنیتش ابو الفضل لقبش متوکل (۱۱) پدرش معتصم، مادرش ام ولد شجاع نام، بیعتش روز وفات (۱۲) برادرش، ولادتش سنه سبع و مائتین ۲۰۷ قتلش شب چهارشنبه سوم شوال سنه سبع و اربعین و مائتین ۲۴۷ و او

۱- ع بتصحیح بعدی : المهدی بالله ۲- ع : برادرش ۳- ع . بیغداد شتافته .

۴- نسخ مغشوش است ۵- ع : الرشید بالله ۶- ع بتصحیح بعدی : المعتصم بالله ۷- شعبان.

۸- ع : مروت ۹- ع : الواثق بالله ۱۰- ع : قراطیس ۱۱- ع : المتوکل علی الله ۱۲- ع از روز ولادت .

ناصبی است و معین عداوت اهل بیت .

کنیتش ابوالعباس لقبش المنتصر (۱) ، پدرش متوکل ، مادرش
کنیز کی حبشه (۲) نام ولادتش در سامره در ربیع الاخر سنه ۲۲۵
عشرین و مائتین ۲۲۵ بیعتش روز قتل پدرش ، وفاتش در یکشنبه پنجم ربیع الاخر سنه
ثمان واربعمین و مائتین ۲۴۸ .

محمد

کنیتش ابوالعباس لقبش مستعین (۳) پدرش محمد بن معتمد مادرش
ام ولد مخارق نام ، ولادتش بسامره در سه شنبه هفتم رجب سنه
احدی و عشرین و مائتین ۲۲۱ بیعتش روز وفات منتصر ، ویرادر [چهارم] محرم سنه اثنی و
خمسین و مائتین ۲۵۰ خلع نموده و در رمضان سنه مذکوره بقتل آوردند .

احمد

کنیتش ابو عبدالله و لقبش معتز است (۴) پدرش متوکل ، مادرش
قیبچه نام کنیز کی ولادتش پنجشنبه یازدهم ربیع الاخر سنه ثلاث و
ثلاثین و مائتین ۲۳۳ بسامره ، بیعتش روز خلع مستعین ، ویرادر دوشنبه بیست و هفتم رجب
سنه خمس و خمسین و مائتین ۲۵۵ حبس نموده و در سیم شعبان سنه مذکور فوت شد .

زبیر

کنیتش ابو عبدالله لقبش مهتدی (۵) پدرش واثق مادرش کنیز کی
رومی مرب (۶) نام ولادتش سنه ثمان عشر و مائتین ۲۱۸ بیعتش روز
خلع معتز هلاکش در سامره روز پنجشنبه دوازدهم رجب سنه ست و خمسین و مائتین ۲۵۶ .

محمد

کنیتش ابوالعباس لقبش معتمد (۷) پدرش متوکل ، مادرش قسان (۸)
ام ولد ولادتش سنه تسع و عشرین و مائتین ۲۲۹ بیعتش روز
خلع مهتدی ، وفاتش شب دوشنبه یازدهم رجب سنه تسع سبعین و مائتین ۲۷۹ در بغداد بمرک
مفاجا بود . در عهد او علوی برقی مشهور به صاحب زنج در بصره خروج کرده فتنه او بالا
گرفت و مدت چهارده سال امتداد یافت آخر هم در ایام او بردست برادرش موفق در شب
دوم صفر سنه سبعین و مائتین ۲۷۰ بقتل آمد .

احمد

کنیتش ابوالعباس لقبش المعتضد (۹) پدرش موفق بن متوکل
مادرش حضر ، ولادتش در ذی القعدة سنه اثنی واربعمین و مائتین ۲۴۲ بیعتش
در روز وفات عمش معتمد ، وفاتش بیست و دوم ربیع الاخر سنه تسع و ثمانین و مائتین ۲۸۹ .

احمد

- ۱ - ع بتصحیح بعدی : المنتصر بالله : ۲ - د : حبشه . ۳ - ع : المستعین بالله .
- ۴ - ع بتصحیح بعدی : المعتز بالله . ۵ - ع : المهتدی بالله . ۶ - ع ، د : مرت
- ۷ - ع : المعتمد علی الله . ۸ - غ قسان . ۹ - ع : المعتضد بالله .

علی

کنیش ابو محمد لقبش مکفی (۱) پدرش معتضد، مادرش خاضع، ولادتش سامره در رجب سنه اربع و ستین و مائتین ۲۶۴، بیعتش در رقه بعد از فوت پدرش، فوتش در شب شنبه هفدهم ذی القعدة سنه اربع و ستین و مائتین ۲۶۴ در بغداد و در زمان او قرامطه عروج تمام نمودند.

جعفر

کنیش ابو الفضل لقبش مقتدر (۲) پدرش معتضد، مادرش شعب ولادتش رمضان سنه اتنی و ثمانین و مائتین بیعتش روز فوت برادرش هلاکشی در جنگ مونس الاستاد در چهارشنبه بیست و هفتم شوال سنه عشرين و ثلاثمائة ۳۲۰ کنیش ابو منصور لقبش قاهر (۳)، پدرش معتضد، مادرش قبول ولادتش پنجم جمادی الاولی سنه سبع و ثمانین و مائتین بیعتش روز قتل برادرش چون اترک ازو امین نبودند و بعضی اعیان ایشان را کشته بود لاجرم در چهارشنبه ششم جمادی الاولی سنه اتنی و عشرين و ثلاثمائة ۳۲۲ او را خلع کردند و مدهمکھول در حیات بود و فاته شب جمعه سیم جمادی الاولی سنه تسع و ثلاثین و ثلاثمائة ۳۳۹.

محمد

کنیش ابو العباس لقبش راضی (۴) پدرش مقتدر (۵) مادرش ظالم، ولادتش سنه سبع و تسعين و مائتین ۲۹۷ بیعتش روز خلع عیش قاهر، و فاته شب شنبه شانزدهم ربیع الاول سنه تسع و عشرين و ثلاثمائة ۳۲۹ بحکم اودست ابن مقله واضع خط (۶) که نامش محمد بن علی بن حسن بن مقله است و وزیر او بود در سنه ست و عشرين و ثلاثمائة ۳۲۶ قطع کردند و او در سنه ثمان و عشرين و ثلاثمائة وفات یافت ۳۲۸.

ابراهیم

کنیش ابو اسحاق لقبش متقی (۷) پدرش مقتدر مادر طوب ولادتش شعبان سنه سبع و تسعين و مائتین بیعتش روز فوت برادرش راضی در عهد او توزون امیر الامر شده وی در ناحیه سعدیه (۸) در دهم صفر سنه ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة ۳۳۳ متقی را مکھول ساخت و در شعبان سنه سبع و خمسين و ثلاثمائة ۳۵۷ وفات یافت. کنیش ابو القاسم لقبش مستکفی (۹) پدرش مکفی [مادرش غرض] ولادتش سه شنبه چهاردهم صفر سنه اتنی و تسعين و مائتین،

عبدالله

۲۹۲ بیعتش در روز خلع پدرش و فاته در روز پنجشنبه ششم ربیع الاخر سنه ثمان و ثلاثین و ثلاثمائة و قبل از آن در جمادی الاخری سنه اربع و ثلاثین و ثلاثمائة بفرموده معز الدوله دیلمی مکھول شد و مغلول شده بود.

فضل

کنیش ابو القاسم لقبش مطیع (۱۰) پدرش مقتدر مادرش مشعله ولادتش [بقصر حسنی در بیست و چهارم محرم سنه احدى و ثلاثمائة ۳۰۱]

۱ - ع : المستکفی بالله ۲۰ - ع : المقتدر بالله ۳ - ع : القاهر بالله ۴۰ - ع : الراضی بالله ۵ - ع : معتد ۶ - ع : واضع خطوط اصل ۷ - ع : المتقی بالله ۸ - ع : مندیہ، د : سیدیہ ۹ - ع : المستکفی بالله ۱۰ - ع : بتصحیح بعدی : المطیع لله.

بیعتش در یازدهم جمادی الاخری سنه اربع و ثلاثین و ثلاثاوه ۳۳۴ وفاتش در محرم سنه اربع و ستین و ثلاثاوه ۳۶۴ .

عبدالکریم کنیتش ابوبکر ، لقبش طایع ، پدرش مطیع ، مادرش یمنی ولادتش [در سنه سبع عشر و ثلاثاوه ۳۱۷ بیعتش روز چهارشنبه دهم ذی القعدة سنه ثلاث و ستین و ثلاثاوه ۳۶۳ در حیات پدرش چه او رامرضی عارض شده خود را خلع کرده و خلع طایع بفرموده بهاءالدوله دیلمی در یکشنبه هشتم (۱) شعبان سنه احدى و ثمانین و ثلاثاوه ۳۸۱ .

احمد کنیتش ابوالعباس لقبش قادر (۲) پدرش ابواسحاق مقتدر مادرش کنیز کی رومی رقیه (۳) نام ولادتش صفر سنه ست و ثلاثین و ثلاثاوه ۳۳۶ بیعتش بیست و سوم شعبان (۴) سنه احدى و ثمانین و ثلاثاوه ۳۸۱ فوتش سنه اربع عشر و اربعمائه ۴۱۴] (۵) .

عبدالله کنیتش ابوجعفر لقبش قایم (۶) پدرش قادر مادرش بدرالدجی ام الولد ارمنیه (۷) ولادتش جمعه هفدهم ذی القعدة سنه احدى و تسعین و ثلاثاوه ۳۹۱ و در شب پنجشنبه سیزدهم شعبان سنه سبع و ستین و اربعمائه ۴۶۷ وفات یافت .

عبدالله کنیتش ابوالقاسم لقبش مقتدی (۸) پدرش ذخیره بن قایم ، مادرش کنیز ارمنی ارغوان نام ، (۹) ولادتش چهارشنبه هشتم (۱۰) جمادی الاولی سنه ثمان و اربعمون و اربعمائه ۴۴۸ در صبح پنج شنبه ای که جدش فوت شد، وفات مقتدی به فجاءه شب شنبه یازدهم محرم سنه سبع و ثمانین و اربعمائه ۴۸۷ .

احمد کنیتش ابوالعباس (۱۱) لقبش مستظهر (۱۲) پدرش مقتدی ، مادرش زن ترکی ، ولادتش شب شنبه هجدهم شوال سنه سبعین و اربعمائه ۴۷۰ بیعتش در روز فوت پدرش ، وفاتش شب پنجشنبه چهاردهم (۱۳) ربیع الاخر سنه اثنی عشر و خمسمائه ۵۱۲ .

فضل کنیتش ابو منصور لقبش مسترشد (۱۴) پدرش مستظهر مادرش طرقة ولادتش چهارشنبه چهارم ربیع الاول سنه خمس و ثمانین و اربعمائه ۴۸۵ بیعتش روز وفات پدرش وی با سلطان مسعود سلجوقی مصاف داده بردست او اخیر شد اما همچنان معزز بود تا آنکه در آن اثنا چندی (۱۵) ملاحده او را بر ظاهر مراغه بکشتند در روز پنجشنبه هفدهم ذی قعدة سنه تسع و عشرين و خمسمائه ۵۲۹ .

- ۱- ع : د ، بیستم . ۲- ع : القادر بالله . ۳- ع : رمنه ، د : دمنه . ۴- ع : رمضان . ۵- م این قسمت را فاقد است . ۶- ع : القایم بامرالله . ۷- ع : ارمنیه نام . ۸- ع : المقتدی بالله . ۹- ع : ارغون . ۱۰- د ، ع : بیستم . ۱۱- ع : ابوالقاسم . ۱۲- ع : المستظهر بالله . ۱۳- ع : چهارم . ۱۴- المسترشد بالله . ۱۵- ع . چندین .

منصور

کنیتش ابو جعفر لقبش راشد (۱) پدرش مستر شد مادرش ست الساده نام، ولادتش سنه اثنی وخمسایه ۵۰۲ بیعتش در دوشنبه بیست وهفتم ذی القعدة سنه تسع وعشرین ۵۲۹، قتلش بردست ملاحده برد اصفهان بیست و پنجم رمضان سنه اثنی وثلاثین وخمسایه ۵۳۲ .

محمد

کنیتش ابو عبدالله لقبش مقتفی (۲) پدرش مستظهر [مادرش باعی] ولادتش در ربیع الاخر سنه تسع وثمانین و اربعمائه ۴۸۹ بیعتش بفرموده سلطان مسعود سلجوقی روز چهارشنبه هجدهم ذی القعدة سنه ثلاثین وخمسایه ۵۳۰ وفاتش شب یکشنبه دوم شهر ربیع الاول سنه خمس وخمین وخمسایه ۵۵۵ کنیتش ابوالمظفر لقبش مستنجد (۴) پدرش مقتفی [مادرش

یوسف

طاوکه ولادتش ربیع الاول سنه ثمان عشر وخمسایه ۵۱۸ بیعتش روز وفات [(۵) پدرش، وفاتش روز شنبه نهم ربیع الاخر سنه ست وستین وخمسایه ۵۶۶ . کنیتش ابو محمد لقبش مستضی (۶) پدرش مستنجد مادرش]

حسن

غصه [(۷) ولادتش ششم شعبان سنه ست وثلاثین و خمسایه ۵۳۶ بیعتش روز واقعه پدرش وفاتش شنبه سلخ شوال سنه خمس وسبعین وخمسایه ۵۷۵ .

احمد (۸)

کنیتش ابوالعباس لقبش ناصر (۹) پدرش مستضی، مادرش زمرد نام، ولادتش شنبه دهم رجب سنه ثلاث وخمین وخمسایه ۵۵۳ بیعتش روز فوت پدرش وفاتش سلخ رمضان سنه اثنی وعشرین وستمائه ۶۲۲ .

محمد

کنیتش ابو نصر لقبش ظاهر (۱۰) پدرش ناصر مادرش الطون نام بیعتش در روز واقعه پدرش، وفاتش جمعه سیزدهم رجب سنه ثلاث وعشرین وستمائه ۶۲۳ .

منصور

کنیتش ابو جعفر، لقبش مستنصر . پدرش ظاهر ، مادرش . . . ولادتش سیم صفر سنه ثمان وثمانین وخمسایه ۵۸۸ بیعتش روز واقعه پدرش [وفاتش در صباح جمعه دهم جمادی الاخری سنه اربعین وستمائه ۶۴۰] (۱۱) .

عبدالله

کنیتش ابواحمد لقبش مستعصم (۱۲) پدرش مستنصر مادرش هاجر نام بیعتش روز فوت پدرش در عهد او مغول جهانرا مسخر ساخته هلاکوخان بن تولی بن چنگیزخان بغدادرا [محاصره کرد و بعد از (۱۳)] تسخیر قتل عام کرد مستعصم و اولاد را در شب چهارشنبه چهاردهم صفر سنه ست وخمین وستمائه ۶۵۶ با [هزارهزارو] (۱۴) شصدهزار [از اهالی آنجا] (۱۵) بعقیده یافعی بقتل آورد با قوت خطاط [که از جمله مشاهیر زمان است] (۱۶) از جمله مالیک اوست و در سنه سبع و ستین وستمائه ۶۶۷ وفات یافت .

- ۱- ع: الراشد بالله . ۲- ع: المقتفی بالله ۴، ۶- ع ندارد . ۳- ع: المستنجد بالله . ۵- ع: المستضی بنور الله . ۷- این قسمت در نسخه نیست . ۸- ع: عبدالله . ۹- ع: الناصر لدین الله . ۱۰- ع: الظاهر بالله . ۱۱- این قسمت از نسخه ع ساقط شده است . ۱۲- ع: المستعصم بالله . ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶- در نسخه ع نیست .

سطرنانی : در ذکر چند نفر از آل عباس که بمصر گریخته

حکام آنجا بنا بر مصلحتی ایشان را خلافت داده اند .

بن ظاهر بن مستنصر مشهور به اسود در واقعه برادر بمصر گریخته
احمد
 ملك طاهروالی آن جا بدو بیعت کرده ملقب به مستنصر کرده
 اسباب حکومتش ترتیب داده ویرا حسب الاستدعای او پنداد روان کرد وی در ناحیه
 انبار با فوجی از اتاتار دچار شدند در سنه ستین و ستمائه ۶۶۰ در آن مصاف مقود گشت و
 کسی از نشان ندید .

لقبش حاکم و کنیتش ابو العباس، بن حسن بن ابوبکر بن علی بن
 منصور بن فضل بن مسترشد در سنه احدى و ستین و ستمائه ۶۶۱
 ملك طاهر [والی آنجا (۱)] در مصر جهت او مجلس عظیمی منعقد ساخته بدو بیعت کرد تا چهل
 سال و چند ماه (۲) در آنجا مطاع بود و در سنه احدى و سیمائه ۷۰۱ وفات یافت .
 بالله بن الحاکم بعد از پدر مقتدا شده خطبه و سکه آن دیار باسم
المستکفی
 او بود .

بالله ابو بکر قایم مقام گشته در شهر سنه خمس و خمسين و سیمائه
المعتضد
 ۷۵۵ امیر مبارزالدین [مظفری با وکیل او بیعت نموده در
 قلمرو خود خطبه باسم او خواند] (۳) .

فروع عباسیه مشروح در پنج حرف

حرف اول : در ملوک طاهریه

بن حسین بن مصعب بن رزق (۴) بن اسعد بن اسد بن زبید بن باوان بن
طاهر
 مای خسرو بن بهرام بن اران بن موروث بن رستم بن سدید بن
 دوستان بن برسان بن حورک بن گر شاسب بن اسرط بن اسهم بن طورک بن الست بن سپندست
 بن اورست بن طلاح بن اوسند بن منوچهر الملك ، الملقب به ذوالیمنین از امراء عالیجاه
 مأمون بود چون بواسطه قتل برادرش محمد امین خاطر جمعی از مأمون نداشت بنا بر بن احمد
 بن ابو خالد احوال او را تمهیدی نمود تا ایالت خراسان جهت او از مأمون گرفته وی در

۱ - م ندارد ۲ - م : اند ماه ۳ - ع فاقد است ۴ - درین اسم و در اسمی
 دیگر نیز اختلاف اند کی دیده میشود و بنسخه ع اعتماد شد .

بن (۱) اغلب کنیتش ابو العباس از آثار او مدینه عباسیه است
 محمد که در سنه تسع و ثلاثین و مائتین در حوالی تلمرت (۲) ساخت و
 افلح بن عبدالوهاب اباضی آنرا بسوخت و قاتش در دوشنبه غره محرم سنه اتنی و اربعین و
 مائتین ۲۴۲ [ملکش یازده سال و هشت ماه و هفت روز.]

بن محمد کنیتش ابو ابراهیم بعد از حکومت هفت سال و ده ماه و
 احمد دوازده روز در سه شنبه هفدهم ذیقعد سنه تسع و اربعین و مائتین
 ۲۴۹ [(۳) فوت شد وی در ایام سلطنت هزار حصار ساخت و چندین هزار غلام خرید و
 خلق در زمان او در آسایش بودند .

بن احمد کنیتش ابو محمد بعد از پدر به حکومت نشست و در دوشنبه
 زیاده الله (۴) نوزدهم ذی القعد سنه خمسین و مائتین ۲۵۰ در گذشت مدت حکومتش
 یکسال و دودر روز .

بن احمد بن محمد پس از برادر قایم مقام شد کنیت وی ابو عبید الله
 محمد و قاتش در سنه احدی و ستین و مائتین ۲۶۱ .
 بن احمد برادرش والی شده در شب شنبه نوزدهم ذیقعد سنه تسع
 و ثمانین و مائتین ۲۸۹ متوفی شد (۵) [و او بغایت عادل و فاضل
 و زاهد بوده اکثر مجال جزیره سقلیه را برگرفت و اراده حج داشت اما توفیق نیافت .

بن ابراهیم المکنی بابو العباس بغایت عادل و متشرع بود چنانچه
 عبد الله علما را در دیوان حاضر ساخته بفتوای ایشان عمل کردی در زمان
 او ابو عبید الله شیمی دعوت اسماعیلیه کرده عروج تمام یافت و عبید الله در شب چهارشنبه آخر
 شعبان سنه تسعین و مائتین ۲۹۰ بردست غلامان کشته گشت .

بن عبد الله بن ابراهیم کنیتش ابو نصر پس از پدر پادشاه شد اسماعیلیه
 زیاده الله در شهر سنه ست و تسعین بر او غالب آمده وی بدیار مصر گریخت
 و آن دولت بدو منقرض شد .

حرف میم : در طولونیہ

ترکی بود از متجنده (۶) عباسیه .
 طولون
 پسر او کسب فضائل نموده اعتبار تمام یافت و در شهر سنه اربع
 احمد و خمسین و مائتین ۲۵۴ ایالت مصر بفرمان منتصر (۷) بدور جوع
 شده و آن جارا بواجبی ضبط نموده و در سنه سبع و ستین و مائتین ۲۶۷ [ولایت شام را نیز
 به حوزه تصرف در آورد و در هشتم ذی الحجه سنه ست و مائتین ۲۶۰] (۸) وفات یافت
 حکومتش با استقلال بیست و شش سال .

۱ - نسخه ع مشغوش و مکرر است ۲ - ع نامرت. ۳ ، ۵ ، ۸ - در نسخه ع : نیست . ۴ -
 ع : محمد. ۶ - ع : منجیده . ۷ - ع معتر .

خمارویه بن احمد طولون پس از پدر بحکومت رسید و در شهر سنه احدى و سبعین ۱۷۰ در موضع تواحیس فلسطین شام بامعتمد عباسی مصاف داده شکست یافت آخر مبدل بصلح شده معتمد دختر او قطر الندی را بخواست و در ذی الحجه سنه اثنی وثمانین و مائتین ۲۸۲ بردست بعضی غلامان کشته شد. ایام حکومتش دوازده سال .

حسن بن خمارویه [بجای پدر نشست و بعد از نه ماه در سنه ثلاث وثمانین مائتین ۲۸۳ کشته شد .

هارون بن خمارویه (۱) [پس از برادر (۲) بحکومت نشست آخر در یازدهم صفر سنه اثنی و سبعین و مائتین ۲۹۲ کشته گشت .

شیمان بن احمد بن طولون چند روز ایالت را پیش خود گذرانیده هم در آن چند روز گرفتار شد و این دولت بد و انقراض یافت .

حرف چهارم در اخشیدیه

محمد بن طغج و طغج از ملکزادهای فرغانه بمقداد افتاد محمد در بغداد در [دوشنبه] منصف رجب سنه ثمان و ستین و مائتین ۲۶۸ متولد گشت و مقتدر و اورادرسنه . . . ولایت شام داده، قاهر در رمضان سنه احدى و عشرين و ثلاثمائنه ۳۲۱ ولایت مصر را علاوه آن بدو مرجوع نموده و راضی او را ملقب باخشید گردانیده یعنی سلطان السلاطین باصطلاح اهل فرغانه، والکای جزیره و موصل راضیمه ولایت فرمود و اورا استیلای تمام دست داده صاحب چهار صد هزار کس شد و تختی از طلا ترتیب نمود و هشت هزار غلام داشت هر شب دوهزار بحر است اوقیام مینمودند آخر در جمعه بیست و دوم ذی الحجه سنه اربع و ثلاثین و ثلاثمائنه ۳۳۴ در دمشق فرمان یافت، نعمش اورا به بیت المقدس نقل کردند .

ابوالقسم بن اخشید مشهور بابو حور یعنی نیک بعد از پدر حاکم شده . کافور غلام پدرش کفیل مها و گشته وی در آخر سنه تسع و اربعین و ثلاثمائنه ۳۴۹ وفات یافت .

ابوالحسن علی بن اخشید بعد از برادر حاکم شده و بدستور کار در دست کافور بود آخر در سنه خمس و خمسين و ثلاثمائنه ۳۵۴ در گذشت .

ابوالمصک کافور خادم خصی بغایت شدید السواد بود مصراع «برعکس نهند نام زنگی کافور» واخشد او را به هجده دینار خریده بود در ضبط و سیاست عدیل نداشت و در مالک مصر و شام خطبه و سکه بنام او بود و متنبی قصاید غرا بنام او گفته. وفاتش در سنه شنبه هشتم (۱) جمادی الاولی سنه ست و خمسين و ثلاثه ۳۵۶ ع مرش شصت سال و اندی پس از او مالک [مصر] بدست اسماعیلیه افتاد.

حرف پنجم در احوال آل حمدان

و نسب ایشان برین موجب است :

ابوالهیجاء عبدالله بن حمدان بن حمدون بن حارثه نعمان بن راشد بن مسعود بن دلهم (۲) عطیف بن سراقه بن حارثه بن محرم بن مالک بن وعید بن حبیب بن عدی بن اسامه بن مالک بن بکر بن حبیب بن عمر بن ثعلبه بن وایل بن قاسط بن نبت بن قصی از بنی ربیعہ و بر امکتفی عباسی در سنه اثنی و تسعین و مائتین ۲۹۲ ایالت موصل و توابع داده بدفع فساد اگراد مأمور ساخت و چون تهاونی در ادای (۳) مال از آل حمدان واقع شد مونس خادم بھنگ ایشان رفته در سنه ثلاث و ثلاثه ۳۰۳ ابو الھبجا و برادران مقید ساخته ببغداد فرستاد و ایشان را در دار الخلافه محبوس ساختند و در سنه خمس و ثلاثه ۳۰۵ خلاص شده در سنه ثمان ۳۰۸ حا کم طریق خراسان و دینور گردید آخر در غوغای خلج مقتدر در سنه سبع عشر و ثلاثه ۳۱۷ کشته شد.

حسن بن عبدالله لقبش ناصر الدوله و کنیتش ابو محمد در محرم سنه ثمان عشر و ثلاثه ۳۱۸ ایالت دیار ربیعہ یافته اقتدار تمام پیدا کرد و میان او و معز الدوله دیلمی بر سر ایالت بغداد اکثر اوقات فتنه و فساد دست میداد و چون نسبت با ولاد سخت گیر و سبی الخلق (۴) بود مع هذا خبر فوت برادرش سیف الدوله که بدو رسید از کمال حزن و ملال دماغش مضطرب (۵) گردید لاجرم پسرش ابو ثعلب (۶) او را گرفته در یکی از قلاع نشانند و جمیع مایحتاج او را آماده و مهیا ساخته آخر در ربیع الاول سنه ثمان و خمسين و ثلاثه ۳۵۸ فرمان یافت.

غضنفر بن ناصر الدوله کنیتش ابو ثعلب و کنیتش عده الدوله (۷) بدرادرش شب شنبه بیست و چهارم جمادی الاول سنه ست و خمسين و ثلاثه

۱ - ع : بیستم . ۲ - ع : دلم . ۳ - ع : آزادی .

۴ - د : سوء الخلق بود . ۵ - ع : و ملاش مضطرب . ۶ - د : « ابو الغلب » همین طور

است در دو موضع دیگر که خواهد آمد . ۷ - د : عدو الدوله .

(۳۵۶) گرفته والی ولایت او گردید و دختر عزالدوله بختیار دیلمی را به مهر صد هزار دینار بخواست و چون عضدالدوله قصد بنی عم کرد وی بجهت آن وصلت او را بلشکر مدمد نمود و عضدالدوله قصد الکای او کرده ابو ثعلب ازییم وی پناه بمصریان برده در اثنای راه در سنه تسع وستین و ثلاثمائة بردست مرج بن دعل () کشته شد .

علی

بن عبدالله کنیتش ابوالحسن لقبش سیف الدوله پادشاه عالیجه شد و بعد از واقعه اشید بردمشق و حلب استیلا یافته اکثر اوقات بنزای روم مشغول بود و بنایت فاضل و فضیلت دوست لاجرم افاضل عالم نرداو رفته مراعات یافتند از جمله ابو نصر فارابی که او را معلم ثانی گفتند روزی که مجلس او مشحون بفضلا بود بصورت مجهول بدینجاد آمده در مباحثی که در خدمت او میگذشت تصرفات غریب نمود و چون کیفیت (۲) حالش بر سیف الدوله ظاهر گشت ویرا با خود بر تخت نشانده در تعظیم واجلال او میافیه نمود ابو نصر هم در آن ایام اراده حجاز (۳) کرده در عسلان در سنه ثلاث واربعمین و ثلاثمائة ۳۴۳ بردست قطاع الطریق کشته شد گویند سیف الدوله سی شتر کنار در سفرها همراه خود داشتی چون کتاب اغانی ابوالعراج اصفهانی (۴) را بدید بدان قناعت کرده از حمل آنها مستغنی شد و منتبهی قصاید غرا (۵) در مدح او دارد و فاتش در صفر سنه ست و خمسمین و ثلاثمائة ۳۵۶ ولادتش در ذی الحجه سنه ثلاث و ثلاثمائة ۳۰۳ .

ابوالمعالی

شریف سیف الدوله قایم مقام پدر شد ملقب بسعد الدوله گردید و فرغور (۶) مملوک پدرش در سنه ثمان و خمسمین بروی خروج نمود حلب را از وانتزاع کرد آخر در میانه ایشان در سنه تسع و خمسمین صلح شده بدستور خطبه باسم ابوالمعالی خواندند و فاتش در رمضان سنه احدى و ثمانین و ثلاثمائة ۳۸۱ .

ابوالفضائل (۷)

الملقب بسعد الدوله بن سعد الدوله قایم مقام پدر گشته چون کودک بود پدر او را بغلام خود لؤلؤ جراحی سفارش نمود عزیز اسماعیلی طمع در آن ملک کرده لشکر بر سر او فرستاد و لؤلؤ متوسل برومیة شده قیصر خود متوجه شده منجیق کمین (۸) قاید لشکر مصر بهزیمت رفت این خبر که بعزیز رسید خود نهضت نموده مهلت ساخت (۹) آخر ابو الفضائل سنه احدى و تسعین و ثلاثمائة

۱ - د : د بن معقل . ۲ - د : غریب نمود و ابو نصر هم چون کیفیت الخ . ۳ - ع : نجار .

۴ - د ، ع : ابو النصر اصفهانی . ۵ - د : مغشوش است . ۶ - د : فرمود ، ع : فرمود و در

۷ - د ، ع : ابو الفضل . ۸ - نسخه م نقطه ندارد ، و در نسخه د کلمه ساقط شده است

۹ - د : بهلت ساخت . ع : سهلت ساعدت .

مسموم گشته (۱) [وفات یافت] اولادش ابوالحسن علی و ابوالعالی شریف لؤلؤ را چند روزی عاقبت اخراج نموده بمصر رفتند و آن قوم بدیشان منتهی شدند .

فرع آل حمدان

اتابک لؤلؤ

دخترش در حباله سعد الدوله بود و برواسمی بیش نه ، و مع هذا قصد او کرده دخترش با جاریه اش زهری پوی داده او را بکشت و پس از اندک مدتی اولادش را اخراج نموده خود استقلال یافت تا آنکه در ذی الحجه سنه تسع و تسعين [و ثلاث مائه ۳۹۹ (۲)] وفات کرد .

ابوالنصر منصور

ولد لؤلؤ بحکومت نشسته لقب خود را مرتضی الدوله نهاد و در سنه خدمت و اربع مائه ۴۰۵ بجنگ بنی کلاب رفته فتح نام غلام پدرش را به نیابت در حلب گذاشته و در آن معرکه بردست بنی کلاب گرفتار شده خود را هم بمال خود و اخیرد و چون حلب آمد فتح او را راه نداد و ی بروم رفت و ملک به اسماعیلیه افتاد بعد از اندک وقتی بنی کلاب متصرف شدند .

صفحه ۴۴

در حضرات سادات که ولایت گشته اند بمین در شش سطر

سطر اول در سلاطین اندلس

ادریس

بن عبدالله محض بن حسن مثنی بن حسن مجتبی بن علی المرتضی علیه التحیه و الثنا کنیتش ابو عبدالله در واقعه فح (۳) در سنه تسع و مائه ۱۰۹ فرار نموده بمصر رفت و چون واضح مولی صالح (۴) بن منصور برید آنجا از قبل هادی [عباسی] (۵) شیعه مخلص بود او را مدد کرده باندلس روان داشت و او در اقصی مغرب (۶) در اراضی طنجه در مدینه و لیلہ آغاز [دعوت (۷)] کرده بدعوت جمعی از قوم بر برد و گرویده پادشاه شد ، هارون ازین خبر مضطرب گشته داود (۸) نام شخص که بشاخ اشتها داشت بدانجا فرستاد و او بخدمت ادریس رسیده از روی مکر و تبلیغ در ملک مخصوصان او را آمده تا آنکه او روزی از درد دندان شکایت کرد وی چیزی پاو داد که داروی دندان است و ادریس در سحر آن را بکار برده بدان در گذشت [وی را عاریه ای حامله بود اولیاء دولتش تاج خلافت بر شکم او نهادند (۹)] و او پس از چهار ماه پسری آورد او را . . .

۱ - ع : مسموم گشته . ۲ - مخصوص نسخه د .

۳ - م ، د ، فتح ، ع : فتح . ۴ - ع : صالی . ۵ - ع فاقد است . ۶ - د : جمریب

۷ - ع ندارد . ۸ - ع : واو نام . ۹ - ع فاقد است .

ادریس نام نهادند و در اسلام بغیر از او کسی را در شکم سلطنت (۱) موسوم نکرده اند و گویند (۲) حضرت رضاعلیه السلام در حق او فرموده: **علیکم بادریس بن ادریس بن عبد الله فانه یحب اهل البیت شجاعتهم.**

عمر بن ادریس در مدینه زیتون و تابع والی بود . پس از او...
ادریس بن عمر قایم مقام گردید . بعد از آن ...
عیسی (۳) بن ادریس حاکم گشته در مغرب مدینه ای موسوم بحبل الکوکب ساخت . همچنین سلطنت آنجا از سلف بخلاف میرسد تا:

علی بن احمد المشهور بعمود بن ابو القیس (۴) میمون بن احمد بن علی بن عبدالله بن عمر ، در او اخر سنه ست واربعمائه ۴۰۶ در ده فرسنگی قرطبه با سلیمان مروانی جنگ کرده او را بگرفت پس از آن او برادرش و ابو الحکم سلیمان بن عبد الرحمن ناصر را بکشت و در [مجرم (۵)] سنه سبع ۴۰۷ در قرطبه بسلطنت نشست و ملقب بناصر لدین الله گردید و در بیست و هشتم ذی القعدة [سنه ثمان (۶)] واربعمائه ۴۰۸ بمقام رفته بردست غلامان مقول شد .

قاسم بن حمود پس از واقعه برادر در قرطبه بدویعت کردند ملقب بأمون شد ، آخر یحیی و ادریس برادرزادها با او تنازع (۷) نموده وی در سنه اربع عشر واربعمائه ۴۱۴ بردست یحیی اسیر شده محبوس بود تا در سنه احدى و ثلاثین واربعمائه ۴۳۱ کشته شد .

یحیی بن علی در حینی که قاسم از قرطبه باشبلیه (۸) رفته بود و در سنه اثنی عشر واربعمائه ۴۱۲ از مالقه الفار کرده در قرطبه در مستهل جمادی الاولی بر تخت نشست و خود را ملقب بمعلی (۹) گردانید و در خلال آن احوال داعیان امویه بار دیگر خطبه باسم ایشان خواندند چون بنا براندها دولت یکچند کس ایشان هلاک شدند مجدداً خطبه بنام یحیی خواندند و او در وقت محاصره اشبیلیه در محرم سنه سبع و عشرين واربعمائه ۴۰۷ بردست اهالی آنجا کشته شد .

- ۱ - ع : بغیر از او کسی را دیگر سلطنت . ۲ - کلمه «وگویند» در نسخه ع نیست .
۳ - عیسی در نسخه ع نیست . ۴ - م : ابو العیس ، د : ابو الفتح . و حمود لقب احمد است . ۵ ، ۶ - ع ندارد . ۷ - ع ، د : شازع . ۸ - نسخه ها مفشوش اند .
۹ - م ، د مفهوم نیست

ادریس بن علی بن حمود در واقعهٔ برادر در طنجه بود و امراء علویہ اورا طلبیدہ پادشاهی برداشتند، و ملقب بمتأید بالله (۱) شد و در سنهٔ

احدی و ثلاثین ۴۳۱ وفات یافت .

حسن بن یحیی [بن علی (۲)] پس از عزم پادشاه شده ملقب بمستنصر (۳) گردید و در سنهٔ اربع و ثلاثین و اربعه ۴۳۴ هلاک گشت .

ادریس بن یحیی بعد از برادر اورا از زندان بیرون آوردند و بحکومت نشسته ملقب بعالی گردید، اما تدبیری نداشت دولتش متزلزل بود و در سنهٔ

ثمان و ثلاثین ۴۳۸ سلطنترا بینی اعام گذاشته بحکم ایشان در یکی از قلاع محبوس شد و نوبتی دیگر اورا بیرون آورده حاکم ساختند [آخر] در سنهٔ ست و اربعین ۴۴۶ فوت شد .

محمد بن ادریس [بن علی (۴)] سلطنت رسیده لقب مهدی یافت، و برادر خود حسن را ولیعهد ساخته ملقب بسامی گردانید، و پس از چند گاه

اورا از پیش خود رانده وی بجبال عمار رفته با او بیعت نمودند، و اھالی جزیرۂ خضرا (۵) محمد بن قاسم بن حمود (۶) را بخلاف برداشته ملقب بمهدی ساختند و در آن وقت چهار تن از علویہ بامر خلافت موسوم بودند و محمد بن ادریس در سنهٔ خمس و اربعین و اربعه ۴۴۵ وفات یافت، و بمقتدہ صاحب عید الطالب تازمان او سلطنت در آن دو مان بود، وفات [صاحب (۷)] عیدہ جمال احمد معروف بابن عتبہ در هفتم صفر سنهٔ ثمان و عشرين و ثمانه ۸۲۸

سطر ثانی در سلاطین یمن

یحیی بن حسین مادرش ام حسن بنت سید محمد بن حسن بن سلیمان بن داود بن حسن مثنی، الکنتی بابو عبد الله (۸) بن قاسم رسی بن ابراهیم

طباطبای بن اسماعیل دیاج بن ابراهیم بن عمر بن حسن مثنی، در زمان معتضد در سنهٔ ثمانین و مائتین ۲۸۰ در یمن ظهور کرده ملقب بهادی گردید، آخر در ذی الحجه سنهٔ ثمان و تسعین و مائتین ۲۹۸ [در سن] (۹) هفتاد و هشت سالگی وفات یافت، و اورا کنایست در فقه زیدیه موسوم باحکام، قریب هفت سال (۱۰) مکه معظمه غلبه بنام او خواندند .

محمد بن یحیی کنیش ابوالقاسم؛ و لقبش مرتضی؛ پس از پدر والی شد او فقیه و عالم بود باصول و فروع، و اورا تصانیف بسیار است .

۱ - ع؛ بتأید بالله . ۲ - مخصوص نسخهٔ د . ۳ - ع؛ بمستنصر .

۴ - م، ع ندارند . ۵ - ع؛ حضراء؛ ۶ - ع؛ محمود ۷، ۹، ع؛ ندارد . ۸ - د، ع

بمعد الله و در نسخهٔ م نسب مادرش را بعد از کنیه و نسب خودش ذکر کرده . ۱۰ - م . بیست و هفت سال .

ولادتش در سنه ثمان و سبعین (۱) و ماتین ، ۲۷۸ ، وفاتش در سنه خمس عشر و ثلاثا ۳۱۵

احمد بن یحیی که ملقب بناصر لدین الله بود قایم مقام گشت و در سنه اربع و عشرين و ثلاثا ۴۲۴ فوت شد .

حسن بن احمد الملقب به مستحب (۲) والی شد .

یحیی بن احمد ناصر بعد از قتل برادر ، بحکومت ناصر رسیده منصور لقب یافت و او معاصر معز الدوله (۳) بن بویه است .

یوسف بن یحیی بعد از او پسرش ابو محمد داعی امیر صنعا گردید .

ابو محمد عبدالله بن محمد بن قاسم بجای آباء نشست .

سطر ثالث در شرفا و حکام مکه معظمه

جعفر السکنی بابو محمد بن محمد الامیر بن حسن الامیر بن محمد الاکبر بن موسی بن عبدالله محض (۴) بن حسن منشی بن امام حسن علیه السلام

در عهد طبع عباسی بر آنکه حور ترکی گماشته عزیز اسماعیلی پادشاه مصر در سنه ستین و ثلاثا ۳۶۰ استیلا یافت بعد از قتل و فوجی از هدلیه و طلیحه و بکریه (۵) بحکومت نشست و در ذی الحجه سنه سبعین و ثلاثا ۳۷۰ ارتحال نمود .

عیسی بن جعفر بعد از پدر قایم مقام گردید .

حسن مکنی [بابو الفتوح بن جعفر (۶)] بعد از برادر والی گشته وزیر ابو القاسم مغربی از مصریان گریخته پیش او آمد و او را بغلافت آنجا

تعزیم نمود ، وی نیز در ذی القعدة سنه احدى واربعمائه ۴۰۱ لشکر بدانجا کشید اعراب بنی طی را (۷) با خود متفق ساخته و حاکم مضطر گشته مال بسیار بر قبایل عرب ایثار کرد و ابو الفتوح بتوهم آنکه میبادا او را بحاکم سپارند بی نیل مقصود برگشت ، وزیر مغربی در سنه اثنی ۴۰۲ از وی روگردان شده بیفاد رفت و حسن بحکومت حجاز قانع شده در شهر سنه ثلاثین واربعمائه ۴۳۰ فرمان یافت .

ابو عبدالله تاج المال شکر بن حسن قایم مقام پدر گشته بغایت کریم بود و حکایتی غریب در کرم از وی در نگارستان مسطور شده آنجا رجوع

نمایند وفاتش در سنه اربع و ستین واربعمائه ۴۶ و آن طبقه بلکه نسب آن حکام بدو منتهی شده .

د : ع ، د : تمین . ۲- شاید منتجب صحیح باشد . ۳- د : عز الدوله . ۴- م ، ع :

موسی بن عبدالله بن موسی چون عبدالله محض . ۵- هر سه نسخه مغشوش است . ۶- ع ندارد .

۷- د : اعراب ابن علی .

حمزه

بن وهاش بن داود [بن عبدالرحمن بن ابوالفاتک عبد الله بن داود بن سلیمان بن عبدالله بن موسی الحون بتغلب بر آنجا دست یافت و میان بنی سلیمان قتال بسیاری دست داد (۱)] و او قریب هفت سال حکومت کرد، و از بنی سلیمان بغیر از و کس حکومت نکرد و زمخشری کتاب «آشاف» را در مکه در چاشت دوشنبه بیست و سیم ربیع الاخر سنه ثمان و عشرين (۲) و خمسماه ۲۸ بنام حافداو علی [بضم العین و نصب اللام (۳)] بن عیسی بن حمزه که بغایت فاضل و شاعر و جواد بود تصنیف نمود [وفات محدود بن عمر بن محمد زمخشری در سحر جمعه یازدهم شوال سنه ثمان و ثلثین و خمسماه ۵۳۸] .

امیر محمد

الملقب بتاج المعالی بن جعفر بن ابو هاشم بن محمد بن عبدالله بن ابو هاشم بن حسین الامیر بن محمد الاکبر جد اعلی جعفر ، اولین حاکمی که مذکور شد بملک موروثی رسید چه پدر و جدش قبل از ابو المعالی شکر حکومت کرده بودند و او در بدایت حال خطبه بنام اسماعیلیه خوانده پس از آن حسب الاستدعاء قام (۴) عباسی بنام او کرد ، و الواحی که در حوالی کعبه و حجر و زمزم مکتب بالقاب مصریه بود بشکست و بغداد فرستاد و در سنه اثنی و ستین واربعمائه ۶۶۲ رسول او نزد سلطان البارسلان سلجوقی آمده چون خبر تغییر خطبه (۵) اسماعیلیه و تعیین خطبه بنام سلطان رسانید البارسلان سی هزار دینار و خلعت نفیسی (۶) جهت او روان داشت . وفاتش در سنه سبع و ثمانین واربعمائه ۴۸۷ و سنش از هفتاد متجاوز بود .

ابو فلیته

قاسم (۷) بن تاج المعالی بعد از پدر والی شد و اصهبید بن (۸) سازنکین در سنه سبع و ثمانین واربعمائه ۴۸۷ مکه را انتزاع نموده وی در شوال این سال با جمعی بر سر او آمده بر او غالب شد و اصهبید بشام گریخت .

امیر فلیته

بن ابو فلیته قاسم [بن تاج المعالی (۹)] پس از پدر بحکومت نشست در عشر اوسط صفر (۱۰) سنه سبع عشر و خمسماه ۵۲۷ وفات یافت .
عده الدین هاشم بن امیر فلیته دیگر اخوان را نمکین نداده بحکومت نشست و در سبع و عشرين ۵۲۷ وفات یافت (۱۱)] .

[امیر تاج المعالی

قاسم

بن هاشم بعد از پدر پادشاه شد ، امیر ارعش امیر حاج بغداد او را در سنه خمس و خمسين ۵۵۵ اخراج نمود و عمش عیسی را حاکم ساختند و او از بادیه بر سر رم آمده و پرا اخراج نموده باز عیسی لشکر بر سر او آورد و پرا در رمضان سنه ست و خمسين ۵۵۶ بشکست حکومتش بیست و نه سال .

۱ - د این قسمت را فاقد است ۲۰ - ع : ثمان عشر ۳۰ د ندارد ، ع : علی بن عیسی بن علی بقم العین و نصب اللام حمزه ۴۰ - ع : قاسم ۵۰ - ع : بغیر خطبه ۶۰ - د : خلع نفیس ، ع : خلع تعیین ۷۰ - م : قائم ۸۰ - ع : اسبیدی ۹۰ - م ، ع : ندارند ۱۰۰ - ع : اواسط .
۱۱ - ع ندارد .

امیر قطب الدین

عیسی بن فلیته پس از برادر زاده پادشاه شد .

امیر مکشر

بن عیسی پس از پدر والی گشت و در سنه احدی و سیمین از لشکر مستضی، عباسی گریخته برادرش داود بن عیسی بجای او منسوب شد

اما حکومت مکشر تا سنه ثلاث و تسعین و خسمائه ۵۹۳ مستمر بود (۱).

منصور

بن داود بن عیسی حاکم شد .

قتاده

بن (۲) ادریس بن مطاع بن عبدالکریم بن عیسی بن حسین بن سلیمان بن علی بن سلیم عبدالله بن محمد تغلب بن عبد الله الاکبر بن

محمد السایر بن موسی الحون امیر مکه بر وایت بعضی در سنه سبع و تسعین ۵۹۷ بر مکشر بن عیسی غالب آمده حکومت یافت ، او بغایت شجاع و متجبر و سخت دل بود ناصر عباسی او را فریب داده بمراق طلبید چون بحوالی کوفه رسید اکابر و اصاغر (۳) حتی شتر بانان با شترها در قلاعه باستقبال او رفتندی ، وی را چشم بر آن [جانور] افتاد گفت بلاد نذل بها الاسد (۴) لا ادخلها و از آنجا برگشت .

حسن

بن قتاده بعد از پدر قایم مقام شد [و در سنه عشرين و ستمائه ۶۲۰ بر

بن ملک کامل بن ملک عادل که در آنوقت صاحب یم بود بمکه

مغظمه آمده بر آنجا استیلا یافت] .

راجح

بن قتاده بعد از برادر حاکم گردید و در زمان او ملک مسعود بن ملک کامل از آل ایوب چند وقتی [بر آنجا] استیلا پیدا کرده باز راجح

فایق آمد .

ابوسعید

حسن (۵) بن علی بن قتاده باعم در آن امر شریک شد .

امیر نجم الدین

[محمد ابونمی (۶)] بن ابوسعید حسن بحکومت رسید و بغایت معمر شده سی پسر داشت از آنجمله سید عبدالله پیش (۷) سلطان غازان آمده رقیبات بسیاری در حله بدو داد .

ابوالفیث

بن ابونمی والی شد بردست برادرش حمضیه بقتل آمد .

حمضیه

بن ابونمی برادران باتفاق او را گرفته بمصر فرستادند و او از آنجا فرار کرده پیش سلطان محمد الحیاتو آمده و مدد گرفته چون بیصره رسید خبر فوت سلطان شنیده بنابرین لشکر او را وجدان شده وی بسرحد حجاز رفت و همواره بر آن دیار تاخت میکرد تا آنکه بقصد ملک ناصر پادشاه مصر گشته شد .

۱ - نسخه د مقدم و مؤخر شده ۲ - د ، ع : قتاده ۳ - د : اکابر و اصغرا ۴ - ع : بلاد بذل بهاء الدین اسد ۵ - ع : سعید بن حسن .
 ۶ ع ، ندارد ۷ - د : سعید عندیس .

سید ابوعزاده بن (۱) رمیثه بن ابونسی حاکم گردید و از اولاد او شهاب الدین احمد نزد سلطان ابوسعید [بمراق (۲)] آمد و محمل سلطان را بسکه برده مقدم بر محمل دیگر سلاطین داشت و وزری که باسم سلطان بود در آن دیار جاری ساخت و بنا بر این بعد از عود سلطان پیش از پیش در تعظیم و اجلال او کوشید اما مدت اعراب عراق بدو داد و بعد از سلطان بر حله استیلا یافت آخر (۳) شیخ حسن نویان او را محاصره کرده بعد از تسخیر بکشت، درین مدت پدرش در حیات بود.

سید عزالدین عجلان بن رمیثه (۴) حاکم حجاز شد و میان او و اخوان مغالفتی رفت. **سید شهاب الدین** بن سید عزالدین (۵) والی گشت و عادل و سایس بود بعد از احوال آنها مضطرب گردید.

سید بدرالدین بن عجلان پس از چند نفر از آل رمیثه که در تنازع حکومت میکردند والی گردید آخر برادرزاده اش (۶) [رمیثه بن محمد بن عجلان با عم نزاری چند کرده آخر بر او فراد گرفت.

سطر رابع در اسماعیلیه مصر که ایشانرا هیئیده نیز گویند

اصول ایشان چهارده تن ابتداء ملکشان از سنهٔ سبع و تسعین [و مائین ۲۹۷ تا سنهٔ سیم و ستین (۷)] و خمس و ۵۶۷.

عبیدالله کنیتش ابوعلی و قبل ابو محمد لقبش مهدی، نسبش بر روایت بعضی چنین است: عبیدالله بن محمد بن عبدالله بن میمون بن محمد بن اسماعیل بن حضرت صادق علیه السلام. ولادتش در قریهٔ سلیمیه (۸) خمس وقت اصفرار پنجشنبه ست و ستین و مائین ۲۶۶ خروجش در ساجلماسیه (۹) مغرب بتقویت [ابو عبدالله صوفی در یکشنبه هفتم ذیحجه سنهٔ ست و تسعین و مائین ۲۹۶ (۱۰)] اما در روز پنجشنبه هفتم ربیع الاخر سنهٔ سبع ۲۹۷ بروی بغلاف سلام کردند و وفاتش بعد از نماز شام یازدهم ربیع الاول سنهٔ اثنی عشرین و ثلاثه ۳۲۲ از آثار او شهر (۱۱) مهدیه مغرب است.

محمد لقبش قایم (۱۲) کنیتش ابو القاسم، پدرش مهدی [مادرش ست الدار دختر عم پدرش] (۱۳) ولادتش در محرم سنهٔ ثمانین و مائین ۲۸۰ بیعتش روز وفات پدرش و وفاتش در یکشنبه سیزدهم شوال سنهٔ اربع و ثلاثین و ثلاثه ۳۳۴

۱- ع: سید عزالدین عجلان. ۲- ع فاقد است. ۳- ع: امیر شیخ حسن. ۴- ع: سید شهاب الدین احمد بن سید. ۵- ع: سید بدرالدین حسن بن عجلان. ۶، ۷- ع ندارد. ۸- د: سلیمیه. ۹- ع، د مغشوش است. ۱۰- ع ندارد. ۱۱- د: نهر. ۱۲- ع: القام بامر الله. ۱۳- ع ندارد و ظاهر آد ست الدار مخفف سیده الدار است.

اسماعیل

[لقبش منصور و کنیتش ابوالطاهر، پدرش قایم، مولدش در شب اول جمادی الاخره سنه ثلاثه ۳۰۰ در مهدیه، بیعتش در سنه اربع و ثلاثین و ثلاثه ۳۳۴ و بعقیده بعضی چون پدرش در فتنه ابویزید زناتی در وقت محاصره مهدیه فوت شد و واقعه او را پنهان داشته بدستور خطبه و سکه بنام او بود تا آنکه در محرم سنه ست و ثلاثین ۳۳۶ بعد از یکسال و سه ماه چون منصور ابویزید را گرفته در قفس آهنی کرده مؤذنان اذان ظهر گفته بعد از نماز بر وی بخلافت سلام کردند (۱)] و فاتهش در شوال سنه احدی و اربعین و ثلاثه ۳۴۱ شهر منصوریه مغرب از آثار اوست

هدهد

لقبش معز (۲) و کنیتش ابوتیمم پدرش منصور، [والده اش کنیز کی غره نام (۳)] و لادتش در مهدیه روز و شبیه یازدهم رمضان سنه سبع عشر و ثلاثه ۳۱۷ بیعتش در جمعه نوزدهم شوال سنه احدی و اربعین و ثلاثه ۳۴۱ از آثار مصر جدید است که بقاهره مزیه (۴) اشتها ریافته، چه جوهر (۵) غلام معز [آنرا] در رمضان سنه ثمان و خمین ۳۵۸ بطاعی که صاحب آن مریم بود بنا نهاد، و چون مریم قاهره فلک است بدان موسوم گردید. بالجملة [معز] باخرازمین بیحد از مغرب بمصر نقل نمود در خلال آن ایام بمسجد جامع مصر عتیق رفته رقمه ای دید که بر منبر چسبانیده بود و این دو بیت بر آن مانوشته :

بیت

ان كنت فيما قلته صادقاً فاذا كراباً بعد الاب الرابع
او دفع الانساب مستورة و ادخل بنا في النسب الواسع (۶)
و اعلم كيميا و نجوم حظ (۷) اوفی داشت «و هیکل معزی (۸)» در کیمیا از مؤلفات اوست و فاتهش در قراهه مصر در جمعه نوزدهم ربیع الاخر سنه خمس و ستین و ثلاثه ۳۶۵.

نزار

لقبش عزیز (۹) کنیتش ابو منصور پدرش معز، مادرش فرید، مولدش [پنجشنبه چهاردهم محرم سنه اربع و اربعین و ثلاثه ۳۴۴ بیعتش روز جمعه نوزدهم ربیع الاخر سنه خمس و ستین و ثلاثه ۳۶۵ فوتش در سه شنبه بیست و هشتم رمضان سنه ست و ثمانین و ثلاثه ۳۸۶.

منصور

لقبش حاکم (۱۰) کنیتش ابوعلی پدرش عزیز، مادرش کنیزی «در» نام و لادتش بقاهره پنجشنبه نهم ربیع الاول (۱۱)] سنه خمس و سبعین و

۱ - ع تمام این قسمت را فاقد است و بعضی آنرا ۲۰ - ع : المعز لدین الله ۳ - ع ندارد ۴ - م، د : معز ۵ - د : جور ۶ - ع : و ادخل فی بنا البیت واسع ۷ - ع : حظ وافی ۸ - ع : د : شکل ۹ - ع - العزیر بالله ۱۰ - ع - العاکم بامر الله ۱۱ - این قسمت را نسخه د ندارد.

ثلاثا ماه ۳۷۵ بیعتش در صبح فوت پدرش در عهد او در موصل و مداین و انبار و قصر ابن هبیره (۱) خطبه باسم او خواندند، وفاتش در شب بیست و هفتم شوال سنه احدى عشر و اربعه ماه ۴۱۱.

لقبش ظاهر، کنیتش ابو الحسن، پدرش حاکم، [مادرش علی (۲) رصد (۳)] ولادتش بمصر در شب دوشنبه دهم رمضان سنه خمس و تسعین و ثلاثا ماه ۳۹۵ بیعتش پس از پدرش بچهل و سه روز در شب دوشنبه عید اضحی، وفاتش شب منتصف شعبان سنه سبع و عشرين و اربعه ماه ۴۲۷.

محمد

لقبش منصور، کنیتش ابو تمیم، پدرش ظاهر، [مادرش فرهمان (۴)] مولدش در صبح سه شنبه سیزدهم جمادی الاخری سنه عشرين و اربعه ماه

۴۲۰ بیعتش روز واقعه پدرش وفاتش هجدهم ذی الحجه سنه سبع و ثمانین و اربعه ماه ۴۸۷.

احمد

لقبش مستعلی (۵) کنیتش ابو القاسم پدرش مستنصر، ولادتش در بیستم محرم سنه سبع و ستین و اربعه ماه ۴۶۷ بیعتش روز عید

غدیر (۶) سنه سیم و ثمانین و اربعه ماه ۴۸۷ فوتش در [سه شنبه هفدهم صفر (۷)] سنه خمس و تسعین

و اربعه ماه ۴۹۵.

منصور

لقبش آمر (۸) کنیتش ابو علی پدرش مستعلی ولادتش سه شنبه سیزدهم محرم سنه تسعین و اربعه ماه ۴۹۰ بیعتش روز واقعه پدرش فونش

در ثلث آخر [شب یکشنبه (۹)] پنجم جمادی الاخر سنه اربع و عشرين و خمسمه ماه ۵۲۴ (۱۰)

عبد المجید

حافظ (۱۱)، کنیتش ابو المیمون پدرش محمد بن مستنصر ولادتش در بیست و سیم رمضان سنه ثمان و تسعین و اربعه ماه ۴۹۸ در عسقلان

بیعتش در شب واقعه آمر وفاتش در جمادی الاخری سنه ثلاث و اربعین و خمسمه ماه ۵۴۳.

اسماعیل

لقبش ظافر (۱۲) کنیتش ابو منصور، پدرش حافظ، مولدش پنجم ربیع الاخر سنه سبع و عشرين (۱۳) و خمسمه ماه ۵۲۷ بیعتش در یکشنبه

پنجم جمادی الاخری سنه اربع و اربعین و خمسمه ماه ۵۴۴ وفاتش در شب پنجشنبه (۱۴) سلخ محرم سنه تسع و اربعین و خمسمه ماه ۵۴۹.

۱ - ع : فقیران سبره ۲۰ - د : منصور ۳، ۴، ۷، ۹ - نسخه دندارد - ع : المستعلی

بالله ۶ - د : عبدغدر خم ۸۰ ع : الامر باحکام الله ۸۰۲ - ع : اربع عشر و خمسمه .

۱۱ - ع : الحافظ لدين الله . ع : الظافر بالله ۱۰۰ - ع : د : سبع عشر ۱۱ - د : درجمه .

عمیسی لقبش فایز (۱) کنیتش ابو القاسم، پدرش ظافر، مولدش سنهٔ اربع و اربعین و خمسائه ۵۴۴ [بیعتش در محرم سنهٔ تسع و اربعین و خمسائه ۵۴۹ و وفاتش در جمعه هفدهم رجب (۲)] سنهٔ خمس و خمسين و خمسائه ۵۵۵

عبدالله لقبش عاضد (۳) کنیتش ابو محمد، پدرش ابو الحجاج یوسف بن حافظ و ولدش شب بیستم محرم سنهٔ ست و اربعین و خمسائه ۵۴۶ بیعتش در و زفوت فایز قبل از پیشین جمعه هفدهم رجب، وفاتش در شب دوشنبه پانزدهم (۴) محرم سنهٔ سبع و ستین و خمسائه ۵۶۷ پیش از آن بچند روز تغییر خطبه از آن طائفه باسم عباسیه شده بود و اصول آن طبقه بدو منقرض شدند .
در خزانه اسماعیلیه (۵) از نفایس غریبه و اتمهٔ نفیسه چیزی چند بود که دیدهٔ روزگار قرینه آنها ندیده بود، از جمله کتب نفیسهٔ معدومهٔ المثل خارج از حد و شمار، از جمله جواهر یکدانهٔ یاقوت موسوم بجبل هفده مقال، و یکقطعهٔ زمرد طولش چهار انگشت [دو عرض انگشت] ابهام .

فروع مشتعل بود و حرف

حرف اول در عنهایجیه

امیر یوسف ملقب به ملکین (۶) مکنی بابو الفتح، بن بربری بن منار صنهاجی الحمیری چون معز از افریقیه، مغرب متوجه مصر بود و برادر سنهٔ احدى و ستین ۳۶۱ بنیابت خود در آنجا گذاشت. اورا سراری (۷) بسیار بود، اتفاقاً در یک روز هفده پسر از ایشان متولد شدند حکومتش سیزده سال، وفاتش در ذی الحجه سنهٔ ثلاث و سبعین و ثلاثائه ۳۷۳ .

منصور بن یوسف پس از پدر پادشاه شد [وفاتش در ... (۸)]
یادیس بن منصور بعد از پدر قایم مقام گشته، وفاتش در چهارشنبه غرهٔ ذی الحجه (۹) سنهٔ ست و اربعه ۴۰۶ .
معز بن یادیس (۱۰) پس از چهل و هفت سال حکومت در شهر سنهٔ ثلاث و خمسين و اربعه ۵۳ بضعف کبد وفات یافت .

- ۱ - ع الفائز بالله ۲ - د نداد ۳ - ع : العاضد لدین الله ۴ - د : یازدهم . ۵ - ع : د : در خزانه اسماعیل ۶ - ع : لقبش مه بلکین ۷ - جمع سربه بمعنی کنیز .
۸ - د نداد ۹ - د : ۱۰ - د : رجب بارویس .

- تمیم** بن معز ولادتش منتصف رجب سنۃ اثنی و عشرين واربعمائه ۴۲۲ بعد از چهل و شش سال و ده روز سلطنت در شہور سنۃ احدى و خمسمائه ۵۰۱ فرمان یافت .
- یحییٰ** بن تمیم ولادتش در مہدیہ بیست و ہشتم (۱) ذی الحجۃ سنۃ سیم و خمین واربعمائه ۴۵۷ و بعد از ہشت سال و پنجماہ [بیست (۲)] و پنج روز حکومت در عید اضحیٰ سنۃ تسع و خمسمائه ۵۰۹ وفات یافت .
- علی** بن یحییٰ و او در عشر آخر ربیع الاخر سنۃ خمس [عشر] و خمسمائه ۵۱۵ فوت شد .
- حسن** بن علی بعد از پدر پادشاہ شد در آخر ایام او (۳) فرنگ بر آن دیار استیلا یافتند ، و در سنۃ ثلاث واربعمین و خمسمائه ۵۴۳ مہدیہ را ازو انتزاع نمودند و او متوسل بعبد المؤمن شدہ سلطنت او در سنۃ اربع [و خمین (۴)] و خمسمائه ۵۵۴ بعبد المؤمن انتقال یافت .

حرف ثانی در حمیریہ کہ ایشانرا الموتیہ نیز گویند

- ملکشان از ثلاث وثمانین واربعمائه ۴۸۳ تا سنۃ اربع و خمین و ستمائه ۶۵۴ (۵).
- حسن** بن علی بن محمد بن جعفر بن حسین بن محمد صباح حمیری ، در سنۃ ثلاث وثمانین واربعمائه ۴۸۳ بر قلعۃ الموت (۶) استیلا یافت ، و دعوت بنام مستنصر اسماعیلی کرد و همچنین دعوات او قلۃ دزکوه اصفہان ، و حصار حاليجان (۷) کہ در پنج فرسنگی آنجا ست و قلعۃ طبس (۸) ، و قلعۃ وسمکوه ابھر ، و کردکوه دامغان ، و قلعہ باطر (۹) خوزستان ، و قلعۃ طنبور (۱۰) آنجا کہ در حوالی [ارجان واقع است] و حصار جلادجان کہ در واسط است میانہ فارس و خوزستان بچنگ آورده و آغاز سفر کردند آخر حسن در شب (۱۱) چہار شبہ ششم ربیع الاخر سنۃ ثمان عشر و خمسمائه ۵۱۲ وفات یافت و بزرگ امید رودباری را وصی خود ساخته ، الموتیان اورا سید ناگویند .
- بزرگ امید** رودباری پیشوای آن طایفہ شدہ در بیست و ششم جمادی الاخری سنۃ اثنی و ثلاثین و خمسمائه ۵۳۲ فوت شد .

۱ - د؛ ع: بیست و ششم ۲۰، ۴، ۱۱ - ع ندارد ۳ - ع: در آخر حال او ۵۰۰ - ع: سنۃ اربع و خمسمائه ۶ - در بستان السباحۃ الموت ذکر کردہ و آنرا بمعنی «آشیان عناق» تفسیر نمودہ است ۷ - علامۃ قزوینی خالینجا = (خان لنجان) ذکر کردہ ۸ - طبس خراسان نیست بلکہ ناحیہ ای بین نیشابور و اصفہان بودہ است ۹ - ع: ناظر ۱۰ - ع: طنبور ۱۱ - کلمۃ «شبہ» اندر «ع» د است .

- محمد** پسرش بجای او نشسته در سوم ربیع الاول سنه سبع و خمسمائه
۵۵۷ وفات یافت (۱)]
- حسن** و در نسب او خلاف است مشهور بین الجمهور آنکه پسر محمد بزرگ امید
است و بر روایت بعضی پسر مهدی بن هادی بن المصطفیٰ لدین الله نزار بن
مستنصر است، علی ای حال دعوی امامت کرد و لقب به علی ذکره السلام شده و دعوات او را بلفظ
«خداوند» که بکثرت استعمال «خند» (۲) شده خطاب کردند و آن طبقه بدو منسوب گشتند
و فاتش در ششم ربیع الاول (۳) سنه احدى و ستین و خمسمائه ۵۶۱ .
- محمد** بن حسن بعد از چهل و شش سال در دهم ربیع الاول سنه سبع و ستماه
۶۰۷ فوت شد .
- حسن** بن محمد الملقب بجلال الدین المعروف به «نو مسلمان» (۴)
در منصف رمضان سنه ثمان عشر و ستماه ۶۱۸ با سهال در گذشت .
- محمد** جلال الدین حسن الملقب بعلاء الدین، گویند بروش اسلاف بود،
بعد از سی و پنج سال و یکماه سلطنت در سلخ شوال سنه ثلاث و
خسین و ستماه ۶۵۳ فوت شد .
- خورشاه** بن علاء الدین محمد آخر آن طبقه است . هلاکوخان قصد قلاع او
کرده در سلخ شوال سنه اربع و خمسين اذ قلعه میمون دژیرون آمد
آن دولت بدو منتهی شد و «خند» که اقبایشان است مطابق تاریخ است (۶۵۴) .

سطر خامی

در سلاطین گیلان و مازندران محتوی بر دو فقره

فقره اول در قدما

- حسن** بن زید بن محمد بن اسماعیل «حالب الحجاره» بن حسن بن زید بن حسن
مجتبی علیه السلام چون اهالی طبرستان از سلوک گماشتگان طاهریه
سیما محمد بن اویس بسیار منزجر بودند کس بروی فرستاده سید را بسلطنت آن جادعوت کردند و در
سه شنبه بیست و پنجم (۵) رمضان سنه خمسين (۶) و مائتین ۲۰۵ با او بیعت نمودند و او را ملقب بداعی
۱ - در نسخه دایقمت افتاده است ۲ - علامه قزوینی احتمال داده است که کلمه
«آخوند» از این ریشه است ۳ - ع : ربیع الاخر ۴ - د : نو مسلمانان .
۵ - د : پنجم ۶ - ع : خمس

[الخلق الى (۱)] الحق گردانیدند و در آن ملک شاعر تشیع ساخته با مر معروف و نهی منکر پرداخت و پس از آنکه نوزده سال و هشت ماه و شش روز که فرما نفر ما بود دوشنبه بیست و دوم رجب سبعین و مائتین ۲۷۰ فرمان یافت .

[ابوالحسن] احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام که ام الحسین که دختر داعی در خانه او بود ، و با مداد پدرش محمد داعی بسلطنت رسیده در این یکسال که حسن بیمار بود وی را قایم مقام خود ساخته او با مورملکی قیام مینمود لاجرم بقایم اشتها ریافت و با وجود آنکه محمد بن زید ولی العهد برادر او در آن وقت در جرجان بود ، ابوالحسن بعد از حسن خزائن و امواز را با مر اعیان تقسیم نموده با بیعت کردند و محمد بمدافعه او شتافته بیکبار امر ایدلم از ورو گردان شده با ابوالحسن پیوستند ، آخر با مداد رافع بن هرثمه در چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی سنه احدی ، سبعین و مائتین ۲۷۱ بسیاری بر سر او ایلغار کرده وی بگریخت و در چالوس با مر ایدلم پیوست و محمد در چهارشنبه چهارم جمادی الاخری بر سر وی ریخته وی را بگرفت و روز جمعه ششم در آمل بر تخت نشست مدت حکومت ابوالحسن ده ماه]

[محمد] بن زید پس از ابوالحسن (۲) بحکومت نشسته اول کسی که قبه بر سر مرقد منور حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام ساخت او ست ، و همه ساله مبلغ سی و دو هزار دینار پنهان ببغداد پیش محمد بن ورد عطار ارسال می داشت تا در وجه سادات انفاق کند و در سنه اثنی و ثمانین و مائتین ۲۸۲ شهنه بغداد آنرا گرفته نزد معتضد عباسی برده کفایتی تصور نمود اما معتضد او را نهیب داده (۳) حکم کرد که آنرا بفرموده محمد در مبانیه علویه قسمت نمایند و محمد همواره همت بر انتزاع ملک داشت چون خبر (۴) اسر عمرو لیث بدور رسیده [بایست هزار سوار] متوجه تسخیر خراسان شده امیر اسماعیل سامانی محمد هارون سرخی را [بانه هزار سوار] بمدافعه او روان داشت و بینهما در ظواهر استرا باد در شوال سنه سبع و ثمانین و مائتین ۲۸۷ جنگ شده بقتل رسید و پسرش زید را اسیر بخارا بردند و قریب دو سال مقید بودند پس از آن خلاص شد و حمویه که از اعیان ملک بود دختر خود را بدو داده نسب سادات رفیع الدرجات شریفیه شیراز بزیدمند کور منتهی شد .

اما والد حسن مشهور به مهدی المکنی با بو محمد بن زید بن محمد دختر عمش حسن داعی کبیر است مسما با مر ابراهیم .

[حسن] بن قاسم بن حسن بن علی بن عبد الرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن امام حسن علیه السلام در سنه اربع و ثلاثه ۳۰۴ فرمانده شد ملقب بداعی صغیر گشت آخر در سه شنبه چهاردهم رمضان سنه ست و ثمانه ۳۱۶ بآمل

درآمده در وقت عصر سه شنبه بیست و هفتم (۱) ماه مذکور در ظاهر آمل میانه او و اسفار شیرویه قتل دست داده بردست مرداوینج (۲) بن زیار کشته شد.

محمد بن حسن که در اصول و فروع مفتی بود و ساکن بغداد، و از بیم (۳) ممر الدوله بیرون نمی توانست آمد چون ری بواسطه رفت متکروار بدیلم (۴) رفته بحکومت رسید و ملقب بمهتدی بالله شد. وفاتش در شهر سنه ۳۰۴ و ستین و ثلاثه ۳۶۹ [ولادتش سنه ۴ و ثلاثه ۳۰۴ (۵)]

حسین بن احمد (۶) بن اسماعیل بن محمد بن اسماعیل الارقط بن امام زین العابدین «ع» المشهور بکوکبی در شهر سنه احدی [و خمسین (۷)] و مائتین ۲۵۱ خروج نموده و قزوین و اهر و زنجان را از دست گماشتگان عباسیه بیرون برد و ملقب بداعی الی الحق گردید و در سنه ثلاث و خمسین ۵۳ در حوالی قزوین میان او و موسی بن بوغا جنگ شده وی منتهزم بدیلمان رفت و آنجا بحسن بن زید بر دو بنا بر سخن بی صرفه ای که ازو بحسن رسانیدند حسب الحکم او در برکه آبی غرقه شده شعله حیاتش فرو نشست.

حسن بن علی بن حسن بن علی بن عمر الاشرف بن امام زین العابدین علیه السلام در خدمت محمد بن زید می بود و در واقعه اوضربتی بر سر خورده کر شد و باطروش اشتها ریافت و در شهر احدی و ثلاثه ۳۰۱ در دیلمان خروج نموده اکثر طبرستان بحوزه تصرف او درآمد و ملقب بناصر الحق گردیده و اکثر اهالی آنجا که آن وقت بسعادت اسلام فایز نشده بودند اسلام بدولت او یافتند (۸) و چون ناصر الحق در فقه زیدیه تبحر تمام داشت در آن فن تصانیف نموده جمهور مردم گیلان بدان مذهب گرویدند تا درین ایام سادات آنجا بایمن توجه و شرع پروری پادشاه عالیجاه آنجا (۹) و ضعیف و شریف آن الکامهتدی گردیدند آخر ناصر الحق در بیست و سوم شعبان در سنه ۴ و ثلاثه ۳۰۴ در آمل بحق واصل شد (۱۰) ابو الحسن احمد و ابوالقاسم جعفر اولاد [امجاد] ناصر الحق با اتفاق والی ولایت طبرستان بوده اهالی آنجا از ایشان تعبیر به ناصران کردند و میانه ایشان داعی صغیر که بدختر داماد ابوالحسن است (۱۱) بعضی ایام تنازع بودی تا آنکه احمد در آمل رحل اقامت انداخته

۱ - ع : بیست و نهم . ۲ - ع : مراد اوینج . و چون هر سه نسخه در تمام موارد مراد اوینج است تغییر ندادیم با آنکه مشهور مراد اوینج است . ۳ - ع : و هم از بیم . ۴ - م : ■ بدیلمان ، و خواهد آمد . ۵ - م : ندارد . ۶ - ع : حسین بن حسن . ۷ - ع : ندارد . ۸ - د : بدولت آندو لشتند . ۹ - ع : آنجا خلد ملکه . ۱۰ - در حاشیه م نوشته است : او را نود و نه سال عمر بود و بعضی گفته اند نود و پنج سال . ۱۱ - گذشت که داعی صغیر حسن بن قاسم است و داماد ابوالحسن حسن بن زید بوده است .

در رجب سنهٔ احدى عشر و ثلاثمائة ۳۱۱ ارتحال نمود و ابو القاسم نیز در سنهٔ اثنی عشر (۱) و ثلاثمائة ۳۱۲ بعالم آخرت انتقال فرمود .

محمد بن ابوالحسن [احمد] المکنی بابوعلی بعد از پدر در آمل والی شده . ماکان بن کاکی که ازاعظم امرای اطروش بود دخترزادهٔ خود اسماعیل بن ابوالقاسم جعفر بن اطروش را بسلطنت برداشته بیخبر در آمل بر سر او تاخت و او را مقید ساخته پیش برادرزادهٔ خود علی بن حسین بن کاکی بچرجان فرستاد و در یکی از شبها علی مست شده خواست تا قصد وی کند قضیه برعکس نتیجه داده علی کشته شد و دیالمه محمد را بسلطنت داشته علی بن خورشید بسپهسالاری مقرر گردید و به امداد اسفار بن شیرویه بامکان چنگ کرده طبرستان را از او انتزاع نمود و در سنهٔ خمس عشر و ثلاثمائة ۳۱۵ در میدان گوی بازی از اسب افتاده وفات یافت (۲) و علی بن خورشید نیز فوت شده . ماکان عرد نموده طبرستان را از اسفار بگرفت .

حسن بن ابوالحسن [احمد] الملقب بابو جعفر صاحب قلنسوه (۳) پس از برادر بسلطنت نشسته در موضع ولاره و رود لارجان میان او و ماکان بن کاکی [قتالی] دست داده در شهور سنهٔ ... بقتل آمد اساعیل بن جعفر بن اطروش دخترزادهٔ ماکان بتخت موروث نشسته مدار بر ماکان بود تا مادر او جعفر قلنسوه کنیزانش را بفریفت و او را در طعام زهر داده در شهور سنهٔ ... هلاک ساخت و آن طبقه بدو ختم شد اما از بر تو آن دولت فوجی بر تبه بلند حکومت رسیدند .

فروع و آنهایی در صحنه حرف است

حرف اول در آل زیار [که بلغت طبری قاسوند نیز خوانند] مسبوق بمقدمه

ماکان بن کاکی مدتی بتقریب دخترزاده جمله الملك بود پس از او پناه بآل سامان برده امیر نصر نیشابور بدو داد آخر برایشان عاصی شد [امیر نصر ابوعلی محتاج را بدفع او فرستاد و بینهما درده مهر اور بریک منزلی ری در پنجشنبه دوازدهم ربیع الاول سنهٔ تسع و عشرين و ثلاثمائة ۳۲۹ چنگ شد (۴)] تیری بر خود ماکان خورده از پس سرش بدرفت ابوعلی بمنشی خود اسکاکی گفت که درین باب دو کلمه بخدمت امیرانها کن که **اما، ماکان صار کاسمه** اسفار بن شیرویه دلیلی مدتی ملازم ماکان بود و بجهت سوء خلقی از او تنفر نموده ماکان او را براند و او بخراسان (۵) رفته ملازم بکر بن محمد بن الیسع که از قبل سامانیان حاکم نیشابور بود شد (۶)

۱ - ع : احدى عشر . ۲ - م ، د : از اسب خطا شده وفات یافت .

۳ - ع : بتصحیح بعدی . المکنی بابو جعفر الملقب بصاحب قلنسوه . ۴ - د فاقد است .

۵ - ع : ماکان او را بر انداخت و بخراسان ، ۶ - کلمه «شد» فقط در نسخه «د» است .

و پس از فوت بکر بجای او نشست و چون اقتدار یافت مرداونج بن زیار را سپهسالاری داد و چون بر ماکان غالب شد از ری تازیانگان و تمامی طبرستان در حیز تسخیر (۱) در آورده هوای استقلال کرد و مقتدر عباسی ها رو بن غرب پسر خال خود را بدفع او فرستاد و اهالی قزوین با او اتفاق نمودند و اسفار بر هارون فایق آمده [بکافات در قزوین قتل و اسیر نمود و آثار کفر و الحاد ظاهر ساخت. در آن اثنا] (۲) مرداونج را بدعوت سالار صاحب طارم فرستاد و چون همکنان از ناهمواری اسفار به تنگ آمده بودند بایکدیگر در دفع او اتفاق نموده متوجه معسکراو که در حوالی قزوین بودند شدند و او واقف گردیده با چند نفر غلام فرار نموده امرایش با استقبال مرداونج رفتند.

مرداونج بن زیار از ذریه ارغش که در عهد کیخسرو والی گیلان بود در اوایل حال او نیز ملازمت ماکان میگرد چون اسفار از وی فرار کرد، بیسوق رفت و از آنجا اراده الموت داشت قضا را مرداونج در حوالی قزوین بشکار رفته ملاحظه نمود که جماعتی در وادی تند میرانند (۳) کس فرستاد که از ایشان استفسار احوال اسفار کند معلوم شد که آن خود اسفار است مرداونج برود و نایده او را [در شهر سنه ست و نولثامه ۳۱۶ (۴)] بقتل آورد یکبارگی بر عراق عجم استیلا یافت چون اهالی همدان فرمان نمی بردند آنجا را بقر و غلبه گرفته قتل عام فرمود و از آن بلند آوازه گشته بالشکر فروان باصفهان رفت و بر تخت نشست و تاج مرصع بر سر نهاده و لشکر باهواز (۵) و رامهرمز فرستاده مسخر ساخت چون با ترکان بدبود ایشان را شیاطین میخواند و فرجی از غلامان [چون تو زون و بحکم و بقرا (۶)] باهم اتفاق نموده و او را در سنه ثلاث و عشرين و نولثامه ۳۲۳ در حمام اصفهان بکشتند.

وشمگیر بن زیار برادرش در گیلان بود مرداونج او را در سنه ثلاث و عشرين و نولثامه (۷) ۳۲۳ بنزد خود آورده به حکومت ری فرستاد و پس از واقعه مرداونج اکثر اصحابش تا بوقت او را برداشته بری شدند و باو بیعت کردند و او استقلال یافته اکثر اوقات میانه او و رکن الدوله بن بویه تنازع بود تا آنکه در محرم سنه سبع و خمسين و نولثامه ۳۵۷ از اسب افتاده بدن در گذشت.

بمسفون بن (۸) وشمگیر در وقت واقعه پدر [در طبرستان بود علی رغم برادرش قابوس که باید (۹)] بود و خلاف لشکر خراسان بری رفته بارکن الدوله اتفاق نموده با ممداد او قایم مقام شده در شهر سنه ست و ستين و نولثامه ۳۶۶ فرمان یافت.

۱- م: بجیز، د: بجه تسخیر. ۲- ع: ندارد.

۳- ع: بتد. ۴، ۶، د: ندارد. ۵- ع: باسوار. ۷- د: سنه عشرين. ۸- ع: بیستون. ۹- ع: ندارد.

قابوس

بن وشمگیر الملقب بشمس المعالی [پس از پدر بامداد ابوالحسن
محمد بن ابراهیم سیمجور سر لشکر خراسان بجای پدر بحکومت

نشسته چون اصهبید رستم بن شروین بن شهریار باوند خال او بود بتقویت وی ملک برو قرار
گرفت (۱) [خاله فخرالدوله درخانه او بود ودختر (۲) قابوس درخانه فخرالدوله بنا براین
درحین قصد برادران پناه بدو برده قابوس درحمايت او اصلا تقصیری نکرد ومؤید الدوله لشکر
بجران کشیده قابوس وفخرالدوله منہزم ازوی به نیشابور رفتند او و هجده سال در آن غربت
بسر برده پس از فخرالدوله درشهور سنه ثمان و ثمانین و ثلاثا ۴۸۸ تا ۳۸۸ بدستور والی جرجان شده
بواسطه کج خلقی [طبقات حشم (۳)] ازوتنفر نمودند ویرا گرفته در قلعه حنا شک (۴) حوالی
کبودجامه محبوس ساختند و او را درشهور سنه ثلاث واربعمائه ۴۰۳ بکشند .

منوچهر

بن قابوس ملقب بفلک المعالی ازواقعه پدر بسیار متأثر شده چون
آرای اهل حل وعقد در آن امر متفق بود علاجی نداشت و از کمال خرد

باسلطان محمود غزنوی اظهار اخلاص نموده سکه و خطبه باسم او کرد ودختری ازو بخواست
و بآهستگی انتقام از قاصدان پدر کشید آخر درشهور سنه اربع و عشرين واربعمائه ۴۲۴
وفات یافت .

امیر کالنجار

نوشیروان

بن منوچهر ملقب بشرف المعالی قایم مقام شد [در عهد اسلطان
محمود غزنوی لشکر بجران کشیده روزی که در آنجا نزول
نموده خبر طغیان سلاجقه بدو رسید بعد از خرابی آن الکا برگشت (۵)]

در سنه احدى واربعين واربعمائه ۴۱۸ فوت شد .

کاوس

بن اسکندر بن قابوس استیلا یافته کاوس نامه از مؤلفات اوست
وفاتش در سنه اثني وستين واربعمائه ۴۶۲ .

فایان شاه

[بن کاوس] آخر این طبقه است و در سنه سبعین واربعمائه ۴۷۰
رحلت کرده قلاع او [عن قریب] (۶) بتصرف حن صباح آمد .

حرف ثانی در آل بویه که ایشانرا دیالمه نیز خوانند

ونسب ایشان بعقیده ابن ماکه و لاکه تقه بوده (۷) بدین موجب است (۸)

-
- ۱- این قسمت در نسخه نیست و بجای آن نوشته است: « بعد از برادر بحکومت نشست » .
۲- کلمه « دختر » در نسخه نیست . ۳- ع ندارد . ۴- م: خباشک ، د: جناشک . ۵- م ندارد .
۶- د ندارد . ۷- ع : بوده اند . ۸- نسخ در نسب دیالمه اندک اختلافی دارد
و آنچه ثبت شد از نسخه ع است .

بویه بن فنا خسرو بن همام بن کوهی بن شرذیل الاصفه بن شریکیده بن شرذیل الاکبر بن شیرانشاه بن فیروز بن شرذیل بن شبیان بن بهرام گور وی ساکن قریه کیا کالیس دیلمان بود در کمال هم (۱) معاش، امامه پسر دولتمند داشت :

عمادالدوله

علی در بدو حال در خیل مردانج بود وی کوهرود را (۲) بوی داده چند نفر دیگر از سرهنگان ولایت تفویض کرده بود ، چون علی بری نزد وشمگیر رفت استر سرخی داشت بنا بر ضرورت در معرض بیع آورده وحسین عمید وزیر وشمگیر پدر ابو الفضل بن العمید آنها بدو بیست دینار خریداری نموده قیمت بوی فرستاد و او از آن ده دینار برگرفته بقیه را با تحفه لایق بحسین روان داشت و قضا را مردانج از تفویض عمل علی و دیگران پیشمان شده دو کلمه بتوقیف ایشان برادر نوشت و نماز شام آن نوشته بنظر حسین رسیده کس نزد علی فرستاده و او را از آن خبر آگاه ساخت و در باب رفتن غدغن نمود صباح که وشمگیر مطالعه حکم برادر کرد رفقای او را نگاه داشته خواست تا کس از عقب او فرستد حسین مانع آمد علی چون بمقصد (۳) رسید حسن سلوک پیش گرفته اقارب و عشاير را تسخیر نمود و از آنجا در سنه اثنی (۴) و عشرین و ثلاثه ۳۲۲ قاصد اصفهان گردید مظفر بن یاقوت که غلام زاده عباسیان بود باده هزار (۵) کس با او مقابله کرده وی بانهد کس بروایق آمده اصفهان را تصرف نمود و این خبر بمردانج رسیده از بغایت در حساب شده قصد اصفهان کرد علی تاب مقاومت نیاورده باستصواب ابو طالب زید بن علی نوبندجانی بفارس نهضت نموده [نخست] بار جان رفت و از آنجا بشیراز و درهمه حال خود را از شر مردانج نگاه میداشت تا در سنه ثلاث و عشرین ۳۲۳ واقعه اوشنیده یکبارگی بلوازم سلطنت قیام نمود و حسن و احمد برادران خود را بجهان گیری روان داشت و خود شیراز را دارالملک ساخت تا آنکه در جمادی الاخری سنه ثمان و ثلاثین و ثلاثه ۳۳۸ فرمان یافت چون فرزندی نداشت عضدالدوله پسر رکنالدوله حسن را و الی عهد خود ساخت ،

رکنالدوله

حسن بن بویه بر اصفهان و قم و کاشان و قزوین وری استیلا یافته وشمگیر با او همواره منازعه داشت تا آنکه در آخر عمر لشکری عظیم بهم آورد ، رکنالدوله اندیشه مند بود بیکبار اسب وشمگیر از گرازی ریمیده او را بزمین زده بکشت و ابن العمید و زبر رکنالدوله که سرآمد فضلی دهر بود در صدر فتح نامه این عبارت نوشت الحمد لله الذی کفی بالوحوش عن الجیوش آخر [در شب شنبه بیست و پنجم] محرم سنه ست و ستین و ثلاثه ۳۶۶ فرمان یافت [گویند سنش از نود سال تجاوز کرده ملکش چهل سال و کسری] ویراسه پسر است: عضدالدوله و مؤیدالدوله و فخرالدوله .

۱ - د : تنگی معاش . ع : بیم معاش ۲ - ع ، د : کرهرود . ۳ - ع : بقصد ،

۴ - م : احدى . ۵ - د : بادو هزار . ع : یازده هزار .

معز الدوله احمد بن بویه در وقت تسخیر کرمان بك دستشرا انداختند لاجرم باقطع مشهور بود آخر تسخیر کرمان (۱) و خوزستان کرده بیفداد رفت ومنصب امیرالامرائی آنجا بدو تعلق گرفت وبفرموده او در ربیع الاخر سنه احدى وخمسين (۲) وثلاثمائه ۳۵۱ برکنار (۳) عمارات آنجا نوشتند: لعن الله معاویه بن ابی سفیان ومن غصب فاطمة فدكا ومن اخرج العباس من الشوری ومن نفی اباذر الغفاری ومن منع من دفن الحسن عند جدده [ودرسنه اثنی وخمسين ۳۵۲ بوغائف عید غدیر ومراعات تعزیه عاشورا قیام نمود] آخر در سیزدهم ربیع الاخر سنه ست وخمسين وثلاثمائه ۳۵۶ وفات یافت ولادتش درسنه ثلاث وثلاثمائه ۳۰۳ .

عز الدوله بختیار بن معز الدوله ویرا باعضد الدوله منازعات واقع شد در شوال سنه ست وستين وثلاثمائه ۳۶۶ در جنگ او اسیر شده بقتل آمد وآندو حه (۴) بدو منتهی شد .

مؤید الدوله بویه بن حسن بفرموده برادر بزرگتر ضد قهصد الكای برادرش فخر الدوله کرده او پناه بقابوس برد مؤید الدوله جرجانرا ازایشان گرفته دار السلطنه ساخت آخر در سیزدهم شعبان سنه ثلاث وسبعين وثلاثمائه ۳۷۳ بمرض خناق در آنجا فوت شده [عقیقش منقرض گردید] صاحب بن عباد پسرش (۵) نصرا بنا بر اصلاح ملكی چند روزی نامزد سلطنت کرده چون فخر الدوله نزدیک رسید اورا باستقبال عم الزام نموده اما علی گانه که رکن دكین آن دولت و پدر زن نصربود و اواده داشت که اورا پیادشاهی نشاند فخر الدوله علی رازهر داده در شب سه شنبه ششم ذی القعدة سنه اربع وسبعين ۳۷۴ بكشت .

فخر الدوله علی بن حسن در غربت نیشابور بود چون صاحب بن عباد بعد از مؤید الدوله دیگر برآ مستحق آن مهم (۶) نمی دید مسرعی بنیشابور فرستاده در سوم رمضان اورا بجرجان آورد و بر تخت نشاند آخر در قلعه طبرك ری در شعبان سنه سبع وثمانين وثلاثمائه ۳۸۷ وفات یافت ولادتش در رمضان سنه احدى واربعين وثلاثمائه ۳۴۱ بطالم قوس .

مجد الدوله ابوطالب رستم بن فخر الدوله مادرش سیده دختر شروین مرزبان والی مازندران صاحب اختیار بود [تا بود] و چون او درسنه تسع وعشر واربعمائه ۴۱۹ فوت شد و مجد الدوله را دماغ پریشان بود هر ج و مرج بحال اورا یافته امرا فرمان او نمی بردند بنا برین کس باستدعای سلطان محمود غزنوی فرستاده او در صباح دوشنبه

۱ - ع: تسخیر بغداد.

۲ - ع: ثلاثين ۳۰ - م: كتابه ۴۰ - د: دووجه .

۳ - ع: عبادش ۶۰ - د: آن فهم.

دوازدهم جمادی الاولی سنهٔ عشرين واربعمائه ۴۲۰ در قریهٔ دولاب (۱) ری نزول نموده اورا باپرش ابودلف گرفته بغراسان فرستاد و کس از ایشان اثری ندید و آن شعبه بدو منتهی شد .

عضدالدوله

ابوشجاع فنا خسرو بن حسن نخستین کسی است که اورا شهنشاه گفتند بقایت فاضل و فضیلت رور صاحب توفیق بود و در ایام پدر والی ولایت عم گردید و پس از عزالدوله کرمان و غوزستان بچنگ آورده امیرالامرای بغداد شد و در آنجا قبه حضرت امیر المؤمنین و امام حسین صلوات الله علیهما و بیمارستان بغداد بساخت و فاش در بغداد بمرض صرع در دوشنبه هشتم شوال سنهٔ اثنی و سعين و ثلاثمائه ۳۷۲ [ولادتش در یکشنبه بنجم ذی القعدة سنهٔ اربع و عشرين و ثلاثمائه ۳۲۴ در اصفهان] گویند روزی سیرستانی کرده اورا نواخت آنجا خوش افتاده آرزوی باران کرد مقارن حال باران آمد این دو بیت بگفت:

لیس شرب الراح الا فی المطر وغناء من جوار فی السحر
عضد الدوله من سطوته ملک الاملاک غلاب القدر

پس از آن گستاخی نادم شده بمرض الموت گرفتار شد و در حین (۲) نزع بیوسته این آیت بر زبان جاری بود: **ما اغنی عني ماله هلك عني سلطانیه** چند روزی که واقعهٔ او مخفی بود در دارالاماره مدفون شد بعد از آن در نجف اقدس .

صمصام الدوله

مرزبان بن عضدالدوله در بغداد بود پدرش فوت شد اورا بسلطنت برداشتند ، و پس از چهار سال و شش ماه برادرش شرف الدوله والی کرمان شد لشکر ببغداد کشیده اورا بگرفت و در قلعه ای بند کرد و بعد از آن خلاص شده نهماء و هشت روز حکومت فارس کرده در ذی الحجه سنهٔ ثمان و ثمانین و ثلاثمائه ۳۸۸ در ده دودمان شیراز گرفتار شده بردست ابوالنصر عزالدوله بختیار بقتل آمد .

شرف الدوله

ابوالفوارس شیرزیل بن عضدالدوله در زمان پدر و بعد از او والی کرمان بود تا آنکه طمع در بغداد کرده در سنهٔ ست و سبعین ۳۷۶ چون بحوالی آنجا رسید صمصام الدوله باستقبال آمده گرفتار شد و او بحکومت نرفته در عصر جمعه دوم جمادی الاخری سنهٔ تسع و سبعین و ثلاثمائه ۳۷۹ بمرض استسقا فوت شد .

بهاء الدوله

ابو النصر خسرو فیروز بن عضد الدوله بعد از برادر در بغداد فرمانفرما شده و پنجم جمادی الاخری سنهٔ ثلاث و اربعمائه ۴۰۳ در ارجان بمرض صرع دو گذشت جسدش را بنجف اقدس برده دفن کردند ملکش بیست و چهار سال عمرش چهل و دو سال و نه ماه و نیم .

سلطان الدوله

ابوشجاع بن بهاء الدوله بعد از پدر پادشاه شده برادرش ابوالفوارس را بکرمان و برادر دیگرش جلال الدوله را ببصره به حکومت فرستاد و آخر در شوال سنه خمس عشر و اربعه ماهه ۴۱۵ در شیراز وفات یافت عمرش بیست و دو سال و پنج ماه .

شرف الدوله

ابو علی حسن بن بهاء الدوله در بغداد استبداد یافت و پنج سال و بیست و پنج روز حکومت کرد و در ربیع الاول سنه ست عشر و اربعه ماهه ۴۱۶ در گذشت عمرش بیست و سه سال و سه ماه و ولادتش در ذی الحجه سنه ثلاث و تسعين و ثلاثه ماه ۳۹۳ .

قوام الدوله

بن بهاء الدوله صاحب کرمان بود و بعد از برادرش سلطان الدوله طبع در فارس کرده میانه او و برادر زاده اش ابوالنجار تنازع روی نموده تا آنکه در ذی القعدة سنه تسع عشر و اربعه ماهه ۴۱۹ فوت شد و اصحابش از کجی خلق او و ارستند .

جلال الدوله

ابوطاهر بن بهاء الدوله بعد از برادرش شرف الدوله در بغداد حکومت یافته در سنه تسع و عشرين و اربعه ماهه ۴۲۹ او را ملک الملوك (۱) لقب کردند آخر در شب جمعه پنجم شعبان سنه خمس و ثلاثین و اربعه ماهه ۴۳۵ وفات یافت عمرش پنجاه و یک و لایتش (۲) در بغداد شانزده سال و یازده ماه .

عز الملوك

ابو کالنجار مرزبان بن سلطان الدوله و بعضی لقبش را عماد الدین الله گفته اند در واقعه پدر در بصره بود و اکثر اوقات بر عمرش (۳) ابوالفوارس غالب آمده فارس را بحوزه تصرف در آورده بعد از عم کرمان را نیز ضمیمه ملک خود ساخته پس از عم دیگر جلال الدوله حکومت بغداد نیز اضافه کار و بار او شد آخر در چهار دهم جمادی الاولی سنه اربعین و اربعه ماهه ۴۴۰ در مدینه جنات (۴) کرمان در گذشت عمرش چهل سال و چند ماه، ملکش در بغداد چهار سال و اند ماه .

ابو منصور

فولادستون

بن ابوالنجار بعد از پدر در فارس میانه او و برادران سیما الملك الرحیم مخالفت بوده، اکثر اوقات مغلوب میبود و چون عادل بن مافیه را که وزیر پدرش بود بکشت فضلیه شبانکاره که دوست عادل بود بمعادات (۵) برخاسته او را در سنه ثمان و اربعین و اربعه ماهه ۴۴۸ گرفته در یکی از قلاع محبوبس ساخت و فارس بتصرف شبانکاره در آمد.

۱ - ع : ملک الموت . ۲ - م : ولادتش . ۳ - ع : اکثر اوقات پسر عمرش ، ۴ - مد : حباب ، م نقطه ندارد . ۵ - ع : بمعادات .

الملك المرحوم حیم خسرو فیروز (۱) بن ابوالنجر پدر اورا در حیات خود بنیابت در بغداد امارت داده بعد از پدر استقلال یافت و خوزستان و بصره

تحت تصرف در آورده آخر در بیست و دوم رمضان سنهٔ سبع و اربعین و اربعمائه ۴۴۷ بدست سلطان طغرل بیک سلجوقی گرفتار شده اورا بقلعهٔ طبرک بردند و حکومت آل بویه بدو ختم شد و برادرش ابوعلی کیخسرو اطاعت سلاجقه نموده نزد ایشان موقوف بود و نو بندگان فارس در وجه اقطاع او مقرر، آخر او در سنهٔ سبع و ثمانین ۴۸۷ و ملک رحیم در خمسین و اربعمائه ۴۵۰ فوت شده نام آن طبقه بالکلیه بر افتاد.

حرف سوم در کاکویه

اگر چه در نسب شریک آل بویه نیستند اما چون قرب قرابت داشته اند از آن جمله معدودند.

محمد بن دشمن زیار لقبش حسام الدین علاء الدوله کنیتش ابو جعفر کاکویه است و چون او بسر خال سیده والدہ مجد الدوله بن فخر الدوله

بود و «خال» بلفت دیالمه کاکویه است بناء علیه بدان اشتها داشت، و ابو جعفر در سنهٔ ثمان و تسعین و ثلاثمائه ۳۹۸ نزد سیده آمده تعظیم یافت و اصفهان در وجه اقطاع او مقرر شد و سالها آنجا مقرا بود و ابو جعفر فاضل و فضیلت دوست و عادل و سایس (۲) بود از جمله شیخ الرئیس ابوعلی سینا بواسطهٔ مناسبت بدو پیوسته [غایت] (۳) اجلال یافته و حسب الامر او (۴) لوحی در باب آب وادی ذحوار ترک (۵) قزوین در شهر رمضان سنهٔ اثنی عشرین و اربعمائه ۴۲۲ مؤکد بامنت نامه (۶) مرقوم گشته که تا حال مدار قزاونه بر آن است، سلطان مسعود غزنوی خواهر اورا خواسته چندین مرتبه میانهٔ او و علاء الدوله مخالفت افتاد آخر در محرم سنهٔ ثلاث و ثلاثین و اربعمائه ۴۳۳ باجل طبعی در گذشت.

ظهر الدین ابو منصور [فرامرز] (۷) که اسن اولاد بود قائم مقام شد اما برادرش کرشاف نهادند و توابع را صاحبی کرده برادر دیگرش

ابو حرب با ابو منصور میبود در حینی که بر سر قلعه نطنز رفت که جهات پدرش را بدست آورد ابو حرب خود را بقلعه انداخته اظهار عصبان نمود و گاهی بسلاجقه که درری بودند ملتجی میشد و نو بتی دیگر ابو حرب پناه با ابو النجر صاحب شیراز برده اورا باصفهان آورد آخر میان اخوان صلح شده، مکرر رکس بطغرل بیک فرستاده اظهار ایلی میکرد و در باطن

۱ - قزوینی: خره فیروز. و در ذکر اسامی دیلمیان و تقدیم و تاخیر لقبها و کنیه ها نسخ مغشوش بود و بیشتر مطابق نسخهٔ م آوردم.

۲ - م: آسایش طلب. ۷۳ - ع ندارد. ۴ - م. حسب الاستدعای او. ۵ - نسخ مغشوش است. ۶ - ع: لغت نامه.

باملك الرحيم درخلاف اومتفق بودواين معنی بر طغرل بيك ظاهر شده در سنهٔ اثنی واربعين ۴۴۲
اصفهان را معاصره کرده کار بر محصوران تنك ساخت تا آنكه محرم سنهٔ ثلاث واربعين ۴۴۳
طغرل بيك در عوض آنجا يز دو ابرقه و را بوی داده وی يزد انتقال نمود .

بن علاء الدوله در زمان پدر صاحب همدان و توابع بود تا آنكه
در سنهٔ سبع و ثلاثين واربعمائه ۳۷۰ سلاجقه آن ملك را ازو گرفته وی
پيش فولادستون بشير زارفت و او گر شاسف را به حکومت اهو از فرستاده
در آنجا در سنهٔ ثلاث واربعين واربعمائه ۴۴۳ وفات یافت امير علی بن امير فرامرز بن علاء الدوله
بعد از پدر به حکومت يز دو توابه اشتغال داشت و در سنهٔ تسع وستين واربعمائه ۶۹۰ ارسلان خاتون
دختر جغری بيك (۱) عمهٔ سلطان ملكشاه را كه سابق در جباله [قائم] با مرالله عباسی بود بخواست
و خاتون مذ كوره [در قزوین کاریزی كه مسلمانان از او محفوظند احداث كرده آخر امير علی
در جنگی كه در سنهٔ ثمان واربعمائه ۴۰۸ ميانه تنش و بر كيارق واقع شد همراه تنش بوده
بقتل آمد .

امير علاء الدوله
فرامرز
بن علی والدہ اش ارسلان خاتون مذ كوره (۲) [بغایت فاضله
وفيلسوف بوده [و چون > نتيجة التوحيد > وغيره مؤلفات نفيسه
دارد (۳)] و او را نزد سلاطين سلجوقي بتخصيص سلطان سنجر قرب
و منزلی تمام بود همراه سنجر در جنگ قراخطای بود و در آن معر كه در سنهٔ ست و ثلاثين
و خمس مائه ۵۳۶ كشته شده از آثار او سور مشهد مقدس منور رضويه علی ساكنها افضل التحية كه
در سنهٔ خمس عشر و خمس مائه ۵۱۵ ساخت. و از دو دختر ما ندو سلطان سنجر نظر بر مكافات خدمت
و ملاحظهٔ قرابت يز در ابدستور در وجه اقطاع ایشان مجری (۴) داشت و اتابکی ایشان را بسام
بن وردان و برادرش عز الدين لشكر كه از ملازمان كاكويه بودند رجوع نمود .

فرع كاكويه

اتابك سام
بنيابت بنات مذ كوره حاكم يز شد در در ب مهر نحر و (۵) مدرسه
عالی بساخت و چون حنم بسیار و سياست اندکی داشت در آن ملك
هرج و مرج شده امر حكومت را به برادرش عز الدين حواله كرده بعبادت مشغول شد و در سنهٔ تسعين
و خمس مائه ۵۹۰ وفات یافت.

عز الدين لشكر
سايس و بهادر بود و در زمان منكورس كار های نمایان كرده
در بعضی اوان از قبل سلاجقه حاكم بشير ازو اصفهان شد و در سنهٔ اربع

۱ - د: جغری بيك . ع - جغری بيك . ۲ ، ۳ - ع ندارد . ۴ - م: مقرر داشت .

۵ - م: مهز نحر و .

وستمائہ ۶۰۴ وفات یافتہ حکومتمش [دریزد] بیست سال و ازوچہار پسرماند : وردان زور ؛ محی الدین سام ، کیکائوس و قطب الدین اما کیکائوس درسئہ عشر و ستمائہ ۶۱۰ فوت شد .

وردان زور در سئہ ست عشر ۶۱۶ وفات یافت (۱) .

ابومنصور اسفہ سالار ملقب بسلطان قطب الدین خلج پس از برادر حکومت یافتہ در اثنا تارک الدنیا شدہ بمعیدہ صاحب تاریخ یزد برتبہ

ولایت رسید . و در عہد او براق حاجب در کرمان استیلا یافت و دختر او آدم یاقوت ترکان نام راجہت پسر خود محمود شاہ بخواست و ازیشان کرد و جین کہ زن ابقاخان و ہانی عمارات شیراز است حاصل شد . و سلاطین کرمان و اتابکان یزد در حمایت او بودند . وفات قطب الدین درسئہ ست و عشر و ستمائہ ۶۱۶ .

محمودشاہ بن قطب الدین پس از پدر بحکومت رسیدہ بعد از سیزدہ سال وفات یافت .

سلفرشاہ بن محمودشاہ والی شدہ سلفر آباد از منشآت اوست و ی پیش کش بہ قآن فرستادہ بموجب یرلیغ حکومت او رونق تمام یافت و او والدہ اش یاقوت ترکان در یکسال وفات یافتند .

طغاشاہ بن سلفرشاہ بعد از پدر قایم مقام شدہ پس از ہشت سال درسئہ سبعین و ستمائہ ۶۷۰ فرمان یافت ازودو پسرماند علاء الدولہ و یوسف شاہ

اتابک علاء الدولہ قایم مقام پدر شدہ در عہد او درسئہ ثلاث و سبعین ۶۷۳ سیلی عظیم یزد آمد و خرابی بی نہایت (۲) کرد و مردم منازل را گذاشتہ

بر سر تلی [جمع] شدند و راہ بہیج جانمی بردند آخر در آنجا منزل طرح انداختہ محلہ ای معتبر شد موسوم بمحلہ سرجمع و اکنون بسرجم مشہور است و اتابک از آن غصہ (۳) رنجور شدہ بعد از یکماہ فوت شد .

اتابک یوسف شاہ بجای برادر بنشت و خرابیہای سیل را تلافی کردہ باروی شہر بساخت اما چون بغایت عیاش بود دخل او بخرج وفا نمیکرد

شرف الدین مظفر [پدر مبارز الدین محمد (۴)] ملازم او بود و اتابک بنا بر افلاس در فرستادن خراج تہاون کردہ پس در نام مغولی بدار و غگی آنجا مقرر شد اتابک تاب حکومت او نیاوردہ

۱ - م این قسمت را ندارد .

۲ - ع : بی نہایتی ۳۰ - ع : قصہ . ۴ - مخصوص نسخہ « د » است ، و نسخہ م

منشوش است .

اور ابکشت و یاغی شد سلطان غازان لشکری بسررداری محمد انداجی و چریک اصفهان باسی هزار مرد بر سر یزد فرستاد یوسف شاه تاب نیاورده بصوب سیستان گریخت و امیر مظفر زن و بچہ یسودر را در انتای راه برداشته بگریخت و ایشان را باردور برده تربیت یافت و یزد بتصرف دیوان مغول درآمد .

فقیر خانانہ

در متاخرین مبنی بردو کلمہ

کلمہ اول در اساطین سلاطین گیلان رحم الله اسلافهم و ابدال اخلافهم

کہ بلسان تعظیم کار کیا خوانند

سید علی کیا

کہ نسب شریفش بدین منوال بدو حۃ طیبہ انتما می یابد: علی کیا
بن امیر [کیا] و او را دغدغہ سلطنت شدہ حکام گیلان (۱) در صدد

قصدهش بودند بنا برین وی با اهل بیت برستمدار رفته در شہور سنہ ثلاث و ستین و سبعمائہ ۷۶۳ در آنجا وفات یافت بن حسین کیا بن حسن کیا بن سید علی و او از قریہ فشم کوہ دم (۲) بقریہ ملاط نقل نموده ساکن گردید بن سید احمد بن سید علی الغزنوی و او بنا بر آنکہ چند گاہ در مدرسہ مولانا عبد الوہاب غزنوی بتحصیل اشتغال داشت بدین لقب موسوم گشت بن محمد بن ابو یزد (۳) کہ از ابہر بگیلان نقل نموده در قریہ فشم کوہ دم رحل اقامت انداخت بن ابو محمد حسن بن احمد الاکبر المشہور بہ عقیقی کوکبی بن عیسی الکوفی کہ بغایت فاضل و عقیف بودہ و از کوفہ بواسطہ خوف عباسیہ با بہر آمدہ آنجا در امسکن ساخت بن علی بن حسین الاصغر بن امام الہمام علی زین العابدین «ع» .

و سید علی کیا باتفاق اخوان بعد از پدر باز ندران رفته بصحبت سید قوام الدین والی آنجا رسیدہ اعزاز تمام یافت آخر در زمان امیر تیمور گورکان حسب الاستدعای اہالی گیلان بر سریر سلطنت نشستہ لشکر بگیلان پیہ پی کشیدہ باتفاق برادرش مہدی کیارشت را بگرفت و در وقت نماز جمعہ سنہ تسع و تسعین و سبعمائہ ۷۹۹ او و برادرش [بقصد مرداو نچ نام شخصی (۴)] شہادت یافتند و تمامی گیلان سوای تنکابن از تصرف بدررفت و در زمان او حکومت رانکو برادرش مہدی کیا متعلق بود .

کار کیا رضا کیا

بن علی کیا بعد از پدر بسلطنت رسیدہ الکافی کہ مردم رشت گرفته بودند باز گرفت آخر در روز شنبہ غرہ جمادی الاخری سنہ تسع

۱ - ع: حکام سلطان ۲۰ - م، دمنشوش است از نسخہ ع آوردم ۳۰ - ع: ابو یزید.

وعشرین وثماننامه ۸۲۹ موافق روز نوروز وفات یافت [و کلام صدق انجام رحمة الله علیه مطابق آن تاریخ بر خاطر تافت (۱)] چون اورا عقبی نبود امر سلطنت بر پسر عرش [میرسید] (۲) قرار یافت .

مشهور بمیرسید، بن مهدی کیا، برادرزاده سید علی کیا و ارث ملک شده وی الکای پشت کوه و گیلان را نوبتی دیگر بدست آورد تا آنکه پسرش امیراحمد و نیره اش امیرکیا بن رکابزن باتفاق اورا گرفته در قلعه الموت بی اختیار گردانیدند و فاتش در جمعه سوم جمادی الاخری (۳) سنه سبع و ثلاثین وثماننامه ۸۳۷ در الموت و اورا ببلاط نقل کردند .

بن میرسید پس از پدر بسلطنت نشسته جهان شاه میرزا الکای طالقان را نیز بدو داد و چهارده سال سلطنت کرد و فاتش در عصر جمعه دوازدهم ذی القعدة سنه احدی و خمسين وثماننامه ۸۵۱ .

بن کارکیا ناصر کیا پس از پدر برمسند حکومت نشسته بعد از واقعه سلطان ابوسعید چهار سال (۴) امیر عضد سیفی را ضبط نمود . و کتزل اللغة باسم شریف او موشح است و ولادتش در قلعه امرود بار در سنه خمس و عشرين وثماننامه ۸۲۵ و فاتش در سلخ ربیع الاول سنه ثلاث وثمانین وثماننامه ۸۸۳ .

بن کارکیا سلطان محمد بنایت فاضل و متقی و عادل بوده و فاضل قزوین و سادات و مالی از فواضل احسان او بهره مند بودند و حسن اخلاص و حراست او (۵) نسبت به حضرت شاه غفران پناه انار الله برهانه (۶) بر عالیشان ظاهر است و احتیاج بایراد ندارد .

بن کارکیا سلطان محمد در سنه عشر و تسمائه ۹۱۰ در نواحی (۷) دیلمان بابرادرش آغاز خلاف نموده کیا فریدون امیر الامرای اورا در سفیدرود (۸) دیلمان بکشت و کارکیا میرزا علی امرحکومت را بدو گذاشت و بعزلت و عبادت مشغول شد و سلطان حسن استقلال یافته فوجی از شیاطین انس و سوسه کار کیا کرده اورا برانکو بر سر برادر بردند . و در جامه خواب بر سر اورا ریخته بقتلش

۱ - مخصوص نسخه «د» است و تاریخ حروف این جمله ۸۹۹ است نه ۸۲۹ .

۲ - ع ندارد . ۳ - د : جمادی الاول . ۴ - م : پارسال . د : پارسال . ۵ - ع : جرات

۶ - منظور شاه اسماعیل صفوی است .

۷ - م : حوالی ۸ - ع : شلند رود .

اقدام نمودند (۱) در همین شب پنجشنبه پنجم رمضان سنه احدى عشر و تسعمائه ۹۱۱ [بود] که آن سید عالیشان [فاضل متقی] بقصد دشمنان متوجه روضه رضوان گردید [امرای سلطان حسن که از آن حادثه واقف شده از لاهیجان ایلغار برانکو آورده پادشاه مرحوم کار کیا میرزا علی را کارش اتمام یافته بود] ولادتش جمعه نوزدهم رمضان سنه سیم و اربعین و ثماننامه ۸۴۷ در رانکو و ازوی عقب نماند (۲) مدت حکومت سلطان حسن (۳) یکسال و نیم .

کار کیا سلطان احمد بن کار کیا سلطان حسن (۴) بعد از واقعه پدر و عم بسطنت نشسته بیمن توجه حضرت شاه غفران پناه اقتدار تمام یافت و در سنه ثلاث و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۳ که قشلاق هایون در قزوین واقع شد کار کیا تشریف بقزوین آورده مشمول عواطف بیدریغ گردید و پایه قدر و منزلت یکدی در صدا فرود و در هجدهم رجب مقضی المرام بگیلان عود نمود و رستر قاسم (۵) را که از مرتبه [سر تراشی برتبه (۶)] و کالت رسانیده جمله الملک ساخته بود چنانچه برخان از سلطنت چیزی بفر ازانام نمانده در یکشنبه چهاردهم ذی القعدة سنه ست و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۶ مغضوب ساخته او و اولادش را بقتل رسانید ، آخر خان در روز دوشنبه [دوم] شعبان سنه اربعین و تسعمائه ۹۴۰ بعالم جاودان شتافت ولادت با سعادتش در شهر سنه اربع و سبعین و ثماننامه ۸۷۴ سلطنتش بیست و هشت سال و ده ماه (۷) .

کار کیا سید علی بن کار کیا خان احمد بغایت سلیم القلب عافیت دوست بود بنا برین طبقات لشکر ازوی برگشته بحکومت برادر کوچکترش [کار کیا سلطان حسن که در سپاه گیری و بهادری مثل او کسی در این طبقه پیداننده بود (۸)] پیوستند و او با برادر در مقام خلاف شده مهم از قیل و قال بقتال رسیده و در اوایل سنه احدى و اربعین و تسعمائه ۹۴۱ سید علی کیا و چند برادر دیگر بدست افتاده در مقام متوجه دار السلام گردیدند .

کار کیا سلطان حسن بعد از برادر بحکومت نشسته از کمال شجاعت بر گیلان پیه پس نیز استیلا یافت و امیره دیباج حاکم آنجا را آواره ساخت آخر در شب جمعه پنجم جمادی الاخری سنه ثلاث و اربعین و تسعمائه ۳۳۹ بمرض طاعون بخلد برین شتافت .

- ۱- ع: بقتلش نمودند . د: بقتلش اقدام نمودند . ۲- ع: ملقب بماندند . ۳ ، ۴- ع: حسین . ۵- ع: نموده در سیزدهم . ۶- د: فاقد است . ۷- ع: دومه . ۸- ع: ندارد .

کار کیاخان

احمد

بن سلطان حسن که کامکار ترین آن طبقه علیه و افضل و اکرم
آن دوحه سامیه است و اکنون بزبان افتخار بخواند کار اشتیاق
یافته فرمان فرمای ملک موروثی شده بیمن اقبال و بخت از بسیاری
ورطات نجات یافته صاحب تاج و تخت گردید و در رواج مذهب حق (۱) غایت اهتمام بتقدیم رسانیده
این بیت که از نتایج طبع و فاد [ایشان] است نقش نگین آن [سرور (۲)] در باب سداد است .

بیت

تا شد سعادت ابدی راه بر مرا
شده نمون بذهب اثنی عشر مرا

ویکی از شعرادر وصف این بیت گوید :

تا شد این بیت ترانقش نگین خانه دین گشت معمود ازین بیت چوبیت المعمود (۳)
و تمامی الکای پیه پس و کسکر و فومن که همواره مستقر سلاطین صاحب تاج و تمکین که
ایشان را اسحق اوئند و امیره دیباج (۴) خواندندی و مولانا قطب الدین علامه شیرازی
«دره التاج» باسم یکی از ایشان نوشته بعضی موافقت دینی و دنیوی با این خاندان نشان ابدی بحوزه
دیوان ایشان در آمده و امیره مشهور به ظفر سلطان بشامت کفران نعمت و خلاف دین و دولت
این دودمان خلودارکان خانواده قدیم خود را بیاد فنا داده [مصدوفه فقطع دابر القوم
الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین گردید (۵)] و در برابر آنهمه الطاف که از پرتو
این دولت بی انتقال شامل حال او شده بود برعایان ظاهر است که از کجا بکجا رسیده و با مبالغان
دین و دولت همداستان شده، دید آنچه دید خلاصه حال کثیر الاختلاش آنکه حسب فرمان
قضا جریان حضرت کار کیا سلطان حسن و دیگر ولات از اطراف بر الکای او هجوم نموده وی
در کشتی نشسته مدتی در روی دریا آواره و سرگردان بود آخر سفینه دولتش در حوالی
بادکوبه در گرداب ادبار افتاده سلطان خلیل والی شروان که بهز مصاهرت همایون
سرافراز بود و پیرا بشماخی (۶) نزد خود برده در صدد اصلاح کار و بار وی و در سلطان خلیل
بشومی قدم او هم در آن چند روز بمرض صعب گرفتار شده وفات یافت و او با سوء حالی (۷)
بر دست فرستادگان پایه سر بر اعلی گرفتار شده در جمعه هجدهم (۸) شعبان سنه اثنی و اربعین
در میدان صاحب آباد تبریز بآتش غضب شاهنشاهی سوخته منشأ عبرت دیگران گردید و الحال
که سنه اثنی و سبعین و تسعمائه ۹۷۲ است تمامی گیلانات پیه پس و پیه پیش مستقر اقبال

۱ - ع بتصحیح بعدی : مذهب رؤف ۲۰ - ع ندارد ۳ - نسخه د ندارد .

۴ - ع : و بواج . و نسخه د «امیر» بدون هاء نوشته .

۵ - نسخه د فاقد است ۶ شماخی بمعنی شمع ریزی است . ۷ - م : بدو عالی .

۸ - د : هجدهم .

آن سلطان کثیر الافضال خلد ملکه است [ولادت خجسته اش در روز شنبه باریک الله فی سبتها رابع رجب المرجب سنة احدى واربعين وتسعمائه ٤١٠ بلفه الله الی مائة و عشرين سنة **قاله خیر حافظا** در مطلع السعدین مزبور است که خدمت سید رضا کیا که ثانی سلاطین ابن دودمان کثیر الاحسان است از دنیا و مافیها بمثابه ای معترض بود که مدة العمر دست مبارکش بموجب کلام معجز نظام **یا صفر ایا بیضاء غری غیر** مس زرو نقره نکرده کف خود را بلوث آنها نیالود لهذا در این اوان که یکی از اخوان زمان قصیده ای بخدمت نواب خان عالیجناب عایشان فرستاده بود آنحضرت در جواب آن قصیده ای غراء در سلك نظم کشیده این لؤلؤ اید از آن لجه اسرار با سحر اظهار رسید شعر :

بطور شرعی کی تواند اینک شود طلاق داده والد حلال فرزندان

کلمه ثانیه در حکام قوامیه

میر قوام الدین المشهور بمیر بزرگ از سادات سامیات مراعه است بر این موجب : سید قوام الدین بن سید صادق بن سید عبدالله بن سید محمد بن سید ابوهاشم بن سید علی بن سید حسن بن سید علی الرعش بن سید عبد الله بن سید محمد الاکبر بن حسن بن حسین الاصفهانی امام زین العابدین «ع» در آغاز خدمتش بخراسان رفته مرید سید عزالدین سوغندی شد و مدتی در آنجا بسلوک مشغول بوده بعد از آن بوطن اصلی که مازندران است مراجعت نموده در سنه ستین و سبعه ٦٧٠ بموجبی که در احوال افراسیاب جلای مذکور خواهد شد فرمانده مازندران گردید قریب بیست سال بدان امر خطیر پرداخت (١) آخر در محرم سنه احدى و ثمانین و سبعه ٧٨١ وفات یافت و در آمل مدفون گشت و او را چند پسر والا که بر بود از آنجمله سید رضی الدین والی آمل و سید فخر الدین سردار در سمت اروسید کمال الدین فرمانفرمای ساری، سید کمال الدین بن قوام الدین (٢) بموجب وصیت ولی العهد گردیده در شهر سنه اربع و تسعين و سبعه ٨٩٤ امیر تیمور گورکان متوجه تسخیر مازندران شده و سادات بقلعه ماهانه متحصن (٣) گشتند پس از محاصره دوماه و شش روز (٤) هشتم ذی الحجه نزد امیر آمده تیمور با سید کمال الدین باساعت مذهب خطاب فرموده وی جوابهای نیکو داد و با علما که در مجلس بودند بحثهای دلپذیر کرد آخر سادات را بیرون کرده (٥) اسکندر شیخی (٦) زانو زده قصاص خون پدر خواست امیر گفت تنها تو نیستی ملک سعد الدوله رستم داری نیز دعوی خون میکند و او را بمجلس طلبیده ملک گفت خونی نه اینها نیستند چه برادر من در جنگ کشته شده و قاتل معلوم

١- ع . گردید . ٢- ع : سید مرتضی بن سید علی . ٣- ع : محص . د :

مستحصن . ٤- ع : محاصره در دوازده . ٥- ع : بیرون برده . ٦- د : شیخی .

نیست و هر که در خون سادات سعی نماید فردا نزد جدشان مواخذ خواهد بود تیمور (۱) را آن سخن خوش افتاده سادات در کشتی نشاند و بخوارزم و از آنجا با قاصی ترکستان روان داشت و سید کمال الدین و اخوان و اقوام در آن غربت فرورفتند و امیر تیمور ساری را بجمشید قارن (۲) قایمی و آمل با سکندر شیخی و رستم دارا بملک سعدالدوله داد سید علی بن کمال الدین (۳) چون در آن واقعه عصیان اسکندر شیخی در خدمت امیر تیمور بوده مساعی جمیله بظهور رسانید حکومت آمل بدو مرجوع شده ساری همچنان در تصرف جمشید بود و جمشید در سنه خمس و ثمان ماهه ۸۰۵ فوت شد شمس الدین غوری قایم مقام او گردید و بقیه سادات از ترکستان به حکم میرزا شاهرخ باز ندران آمده پیش از آن عوام شمس الدین غوری را کشته بودند و سید علی در ساری والی شد و دیگر الکای را بر سادات قسمت فرمود اما اقوام با او منازعه بسیاری کردند تا آنکه در اواخر سنه عشرين و ثمان ماهه ۸۲۰ بمرض نفرس وفات یافت .

سید مرتضی بن سید علی (۴) بموجب ولی المهدی قایم مقام گشته از طایفه روز افزونی مازندران اسکندر نامی را جمله الملك ساخت و مدار خود بدو نهاد بنا بر این اقوام از وی رنجیده در صدد خلاف شدند و سید مرتضی در [چهارم (۵)] صفر سنه سیم و ثمان ماهه ۸۰۷ وفات یافت .

سید محمد بن سید مرتضی (۶) چون از پدر بغیر از و فرزندى نبود بنا بر [تعیین زیج عبد القادری در روز سه شنبه هفدهم ربیع الاول سنه مذکوره جلوس نموده] اهالی (۷) ساری با او بیعت کردند وى عادل و صاحب اخلاق بود و میرزا بابر [در سنه احدى و خمسين ۵۱ (۸)] طمع در ساری کرده لشکر بدانجا کشید اگر چه [لشکرش (۹)] بک مرتبه شکست یافت اما ساری را گرفته آخر جمعی وسیله شده دختر سید معبد را جهت میرزا خواستاری نموده میرزا در سنه احدى و خمسين ۵۱ آنجا را بدو باز گذاشت و در عهد او بهرام بن اسکندر اقتدار تمام یافت آخر سید محمد در سنه ست و خمسين و ثمان ماهه ۸۵۶ باجل طبعی در گذشت .

سید عبد الکرم بن سید محمد در واقعه پدر در اردوی جهان شاه پادشاه بود آن خبر شنیده بر جناح استعجال بساری آمده قایم مقام گردید در عهد

۱ - ع : میرزا را . ۲ - د : سارن را بجمشید قارون . ۳ - ع : سید معبد

بن مرتضی .

۴ - ع : سید عبد الکرم بن سید محمد . ۵ - ع ندارد . ۶ - سید

عبد الله بن سید عبد الکرم . ۷ - م این قسمت را ندارد و نوشته « بنا بر این اهالی ساری » و در نسخه دیگر نوشته : « یقین رنج عبد القادری » احتمالا تصحیح شد .

او بهرام روز افزون بواسطه خصومت سادات بابلکان بقتل آمده آخر میر عبدالکریم در روز چهارشنبه پنجم ربیع الاخر موافق دوم خرداد ماه قدیم [(۱) سنه خمس و ستین و ثمانماه ۸۶۵] وفات یافت .

سید عبدالله [بن سید عبدالکریم (۲)] بجای پدر نشست و در سرکار او علی بن بهرام روز افزون دشت تمام کرده مجسود اقران گردید و بی جهت سید شمس الدین بابلکانی را در سر دیوان بقتل رسانید . بنابراین در نیم فرسنگی ساری بردست سادات بابلکان کشته شد ، و از آن شکست تمام بسید عبدالله (۳) راه یافت باوجود آن اصل خود را از شر آنان باز نداشت لاجرم سید زین العابدین بن سید کمال الدین بن سید محمد [که پدرش را سید عبدالله بن زندان کرده در آنجا وفات یافته بود (۴)] در پنجم ربیع الاول سنه انتی و سبعین و ثمانمائه ۸۷۲ فرصت یافته ویراد رحمان بقتل آورد امیر زین العابدین بتقلب حکومت یافته مال آن کارا از دیوان حسن بیک بصد و بیست خروار بریشم مقطع نموده اما همیشه میان او و میر عبدالکریم منازعه بوده گاهی او برین و احیاناً این بر و غالب شد تا آنکه در شهر سنه خمس و سبعین و ثمانماه ۸۷۵ وفات یافت (۵).

میر شمس الدین برادر سید زین العابدین پس از او بحکومت رسیده میر عبدالکریم او را اخراج نموده و او پیش سلطان یعقوب آمده و از کار کیا میرزا علی که مدد میر عبدالکریم بود شکایت بسیار کرد بنابراین لشکر سرداری بکریک موصول صاحب دری بمدد او مقرر شده پس از عود ایشان نوبتی دیگر میر عبد الکرم بمدد کار کیا او را بیرون کرد و سید شمس الدین مجدداً شکایت گیلانیان (۶) بیهقوب بیک نوشت و اوسلیمان بیک بیون و لشکری بتاخت رودبار و طالقان مقرر کرده از اینجهت (۷) تشویش بسیاری بدیشان رسید و در سرکار سید شمس الدین آقا رستم روز افزون از حصبض مذلت باوج ایالت رسید آخر سید از را گرفته در قلعه بی محبوس ساخت سید (۸) [در شهر سنه ثمان

۱ - این قسمت را نسخه م ندارد ع : خرداده و قدیم . ۲ - ع ندارد .

۳ - ع : عباد الله . ۴ - م فاقد است .

۵ - م ؛ گاهی این و گاهی آن بر یکدیگر غالب میشوند تا آنکه وفات یافت .

۶ - د : گیلان . ۷ - ع : از توجه .

۸ - م بالاخره سید . د . آخر سید .

و ثمانماه ۸۸۰ (۱) [وفات یافت .

میر کمال الدین بن سید شمس الدین قایم مقام پدر شده [بردست آقا رستم کشته شد (۲) در سنه اثنی و ثمانماه وفات یافت] آقا رستم برالکای او مسئولی گردید .

میر عبدالکریم بن محمد بن عبدالله در واقعه پدر چهارساله بود در اردوی سلطان ابوسعید بود کار کیا سلطان محمد او را از آنجا طلب داشته بالشکری باز ندران فرستاد و چندین کثرت میانه او و سید زین العابدین رد و بدل شد آخر در سنه ثمانین و ثمانماه ۸۸۰ آن الکابرو قرار گرفت و سید زین العابدین بهزار جریب رفته در آنجا ساکن گردید آخر میانه او و سید شمس الدین آن ولایت سمت اشتراک پیدا کرد وفات میر عبدالکریم در سنه اثنی و ثلاثین و ثسمماه ۹۳۲ .

میر شاهی بن میر عبدالکریم در الکای [مذکور بجای (۳)] بدر حکومت رسیده آقا محمد روز افزون او را اخراج نموده [و او بدر گاه عالم پناه رفته با احکام حکومت معاودت نمود (۴)] و در دماوند بردست مظفر بیک ترکمان ملازم آقا محمد در سنه تسع و ثلاثین و ثسمماه ۹۳۹ بقتل رسید (۵) .

میر عبدالله بن میر سلطان محمود از برتو دولت روز افزون سمت خانی یافته والی آنجا شد بعد از فوت محمد استقلال تمام یافته چون سفاک بود از دیوان اعلی او را معزول گردانیدند .

سلطان مراد خان بن میر شاهی که بشیوه رضیه و اخلاق و انصاف آراسته [است و در آن طبقه علیه بس از حضرت میر بزرگ مقید بشرعی همچو او پیدا نشده] بجای او منسوب گشته این خبر که بوی رسید در شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه تسع و ستین و ثسمماه ۹۶۹ خود را بدر گاه معلائی جهان پناه رسانیده بمبلغی کلی از بقایای آنجا تعهد نمود که وجوه دهد بنا برین تحصیل وجه مذکور بعلیجان بیک نبیره بورون سلطان تکلو مرجوع شد میر عبدالله در رودخانه جاجرود ازو فرار نموده باز گرفته ارشد بالضروره در قلعه اولاد کلیش مقید ساختند در آن اثنا او را جمعی بقصاص خون خویشان خود بقتل آوردند و الحال آنجا

۳۰۱ - مخصوص ع است .

۲ - تا اینجا نسخه ع ندارد و از اینجا تا گروه مخصوص ع است .

۴ - دفاقد است ۵ - نسخه ع تا فرع خیلی مفشوش است از دو نسخه دیگر

آورده شد .

بدولت ابدی الاتصال استقلال تمام دارد. میر عبد الکرم يك دو سال با امیر مراد خان حسب الحکم همایون شریک شده چون اعمال او نه بر نهج صواب بود معزول گشته اورا بقزوین آوردند بیکبار تریاک خورده در شب جمعه سوم شوال سنه اثنی و سبعین و تسعمائه ۹۷۲ وفات یافت.

فرع در احوال روز افزونی

آقا رستم در امر حکومت بامیر عبد الکرم شریک شد در آن اوان شیبک ازبک بر خراسان استیلا یافته مگریکباری بر زمان او گذشته باشد که بعد ازین دست ما و دامن شیبک، بنا برین چون در سنه ست و عشر و تسعمائه ۹۱۶ حضرت شاه غفران پناه بر خیل ازبک ظفر یافته شیبک را بقتل آورد و دست اورا بیا زدن دران فرستاده غافل در دامن او انداختند و او از آن بکمال غضب شاهنشاهی انتقال کرده هم در آن دوسه روز (۱) فوت شد.

اقام محمد بن آقا رستم بعد از فوت پدر با اتفاق میر عبد الکرم همراه خواجه مظفر تپکچی متوجه اردوی حضرت شاه غفران پناه شده در حوالی سمنان بدر گاه عالم پناه رسید و در دیوان اعلی مال آن دوسر کار بمبلغ سی هزار تومان قرار یافت و ایشان با اتفاق عود نموده در مقام ادا شدند (۲) و مدتی حاکم حصه خود بوده در سنه ثمان و عشرين و تسعمائه ۹۲۸ حسب الحکم مؤاخذ گشته در قلعه لوری محبوس شد و در اول عهد [نواب] همایون خلاص گشته همچنان بامیر عبد الکرم مساهم و مشارک بود پس از اوقات در تمام یافته اگر چه مرتکب خونهای ناحق شد اما کریم و خیر بود از آن جمله در چشمه الهاک [که جایی مخوف است] باطلی و معنیه ای بجای خود بنانهاد با تمام رسانید و فاشش در سنه اربع و خمسين و تسعمائه ۹۵۴ فرزند زاده اش آقا سهراب اگر چه دست و پای زداما بجایی نرسید.

سطر سادس

در سادات مشعشع والی خوزستان

سید محمد بن سید فلاح بن هبت الله بن حسن بن [علم الدین بن (۲)] علی الموتضی بن سید عبد الحمید (۴) نسابه بن ابو علی فخار بن [معدن فخار بن]

۱ - م: سه چهار روز . ۲ - ع: در مقام او شدند.

۳ - ع: ندارد ۴ - ع: عبد المجید .

احمد بن ابوالفنائیم (۱) محمد بن ابوعبدالله الحسین [بن محمد] ابراهیم البجواب [۲] بن محمد البایند (۳) بن امام موسی کاظم «ع» است و مقصد الراس او بنفاد و در سلك تلامذۀ شیخ احمد بن فهد قدس سره منخرط (۴) بود گویند جناب شیخ کتابی در علوم غریبه جمع کرده و در حین احضار یکی از خدمه داده وصیت نموده که آنرا در فرات اندازد سید بحیله آنرا ازو گرفته از رهگذر امور غریبه اجلاف اعراب را مرید خود ساخته چنانچه در حق او اعتقاد غلطی کرده کیفیت تشمع آقو را دست میداد مرتکب امور خطیره (۵) چون شمشیر تیز بر شکم نهادن و آنرا خم کردن و دیگر اشیاء عجیبه (۶) میشدند روز بروز کار او بالا گرفته [و در سنۀ ثمان و خمسین و ثمان ماه ۸۵۸] ظهور کرد بر تمامی خوزستان چون حویزه و دزفول (۷) و شوشتر استیلا یافت .

مولی علی

بس از پدر سردار آن قوم شده اعتقاد او و آن قوم آنکه (۸) روح حضرت امیر المؤمنین «ع» در حلول کرده و آنحضرت در حیات است و لهذا تاخت بعراق عرب برده مشاهده مقدس را غارت کرده در آن عتبات عالیات نهایت بی ادبی بجای آورد آخر در حوالی کوه کیلویه بردست اترک کشته شد .

سید محسن

بن سید محمد بعد از برادر (۹) سلطنت کرده در زمان او کار آن طبقه بالا گرفت و ارباب ضلالت حاشی للسامعین (۱۰) اعتقاد الوهیت بدو داشته همواره در کوچه و بازار این الفاظ را تکرار (۱۱) میکردند که لا صوم ولا صلوة لاحج ولا زکات [ملکش سی و هفت سال .

سید فلاح

بن سید محسن قائم مقام پدر شده مدت هفت سال حکومت باستقلال کرده .

سید ماجد

بن فلاح بعد از پدر بر مسند حکومت نشسته سید علی بن محسن رسید ایوب بن سید محمد فلاح بر برادرزاده خروج نمود اورا مقید ساختند سید علی و ایوب بمحاصره شوشتر و سید بدران بن فلاح بحکومت دزفول اشتغال داشتند تا آنکه علی و ایوب بردست غازیان ظفر فرجام بقتل آمده سید بدران گریخته به نهر که الحال بزکیه

۱ - د: ابوالقاسم . ۲ - د: المحات . ع : الحاب .

۳ - ع: محمد صالح . ۴ - ع : مسخر .

۵ - : در غریبه . ۶ - د: استار . ۷ - «دزفول» در نسخه د

نیست . ۸ - م : اعتقاد آن آنکه . ۹ - م : بعد از پدر باصالت .

۱۰ - ۱ - د : ع : مفشوش اند . ۱۱ - ع : الفاظ اقرار .

اشتهار دارد رفت و برادرش ماجد از بند خلاص شده باتفاق قلعه نواب ۲ و دزفول را از غازیان گرفتند و سید بدران دزفول و او در حویزه حاکم بودند . بآخرین الاخوین نزاع شده وی در آن اثنا در حوالی حویزه درو جل فرورفت حکومتش هفت سال [.

اولاد محسن (۱) سرور آن قوم شده چون فساد اعتقاد و اقوال ایشان سید ایوب
بسماع جاء و جلال حضرت شاه غفران پناه رسیده پس از (۲) یورش بغداد بدان صوب نهضت نموده حویزه و سایر الکابحین تسخیر اولیاء دولت درآمده ایشان بالضرورة بخدمت پیوستند و چون آثار غدر و نفاق اخوان (۳) بظهور رسید هر دو با اعیان آن طایفه در سنه اربع عشر و تسعمائه ۹۱۴ مفضوب و مقتول شدند و مجدداً شعایر اسلام که در آن دیار مندرس شده بود اظهار فرمود .

بن سید فلاح (۴) پس از برادر قایم مقام او شد و امر و نواهی درگاه شاهی را مطیع و منقاد بود [وفاتش در شهر سنه ست و اربعین و تسعمائه ۹۴۶ .

بن بدران (۵) الحال حاکم عربستان است و از مخالفت فرمان همایون بغایت هراسان ، ولیکن مردمش بیپناه آن سلاطین حوالی دزفول شوشتر را بجاروب غارت رفته ضعف آنچه بدیوان اعلی میفرستند از عجزه آن جامی برند .

فرع در احوال رعناشیه

ولد مولانا قوام الدین رعناشی است و رعناش قریه ایست از دزفول و ملا درمبادی حال (۷) معلم اولاد سید محسن شده اولادش حاجی محمد ترقی کرده بحکومت شوشتر و شیخ محمد (۸) بامارت دزفول رسیدند آخر حاجی محمد بردست برادر زاده اش (۹) در شهر سنه . . کشته شد خلیل الله [بن شیخ محمد (۱۰)] بعد از قتل عم حکومت یافته میان او و سید بدران مکرراً منازعه دست داده چون در ارسال خراج (۱۱) بدرگاه جهان پناه تهاون نمود حضرت شاه غفران پناه امرای کوه کیلویه و سید بدران و لشکر فیلی را بدفع او نامزد فرموده ایشان مدتی دزفول را محاصره فرمودند و چون خبر واقعه آن پادشاه رضوان دست گاه شنیدند (۱۲) دست از محاصره آنجا بازداشته خلیل در سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۷ وفات یافت (۱۳) .

میر حاجی
محمد (۶)

- ۱- ع: سید علی ماجد بن محسن . ۲- ع: در وقت یورش . ۳- م: نفاق ایشان . ۴- ع: مغشوش است . ۵- ع: میزان . ۶- ع: شیخ محمد . ۷- ع: حال . ۸- ع: سلخ محمد . ۹- م: برادرش . ۱۰- ع: ندارد . ۱۱- م: پیشکش . ۱۲- ع: شنوند . ۱۳- ع: سنه خمس و خمسين و مائتين .

علاءالدوله

پس از بد حسب الحکم همایون بحکومت آنجا رسیده مدتی مستقل بود تا آنکه بموقف عرض رسید که با اعدای دین و دولت زبانی دارد بنابراین ریایات جلال بدان الکانهضت فرموده در روز پنجشنبه غره شهبان سنه تسم واربعمین و تسعمائه ۹۴۹ در ظاهر دزفول نزول نمودند و پیش از آن علاء الدوله از آن خبردار گشته بیفداد فرار کرده بود آن قوم بدو ختم شدند .

صفحه چهارم

در بنی لیث که ایشان را صفاریه نیز خوانند

یعقوب

بعقیده بعضی نسب (۱) او برین وجه است : یعقوب بن لیث بن شیبان بن ماهان بن کیخسرو بن اردشیر بن قباد بن خسرو پرویز بادشاه عجم لاجرم بدان کار محقر که روی گریست سرفرونی آورده طالب جاه گردید، و چون در آن زمان شخصی از قصبه (۲) بت صالح بن نصر کنانی نام بتغلب بر سیستان مستولی شد یعقوب در خدمت او بود [بعد از آن درهم بن حسین مطوعه بر آن الکا دست یافته سیاستی نداشت یعقوب که از امرای او بود (۳)] لشکرا ضبط نموده سرداری آن قوم بدو تعلق گرفت و در سنه سیم و ثلثین و مائتین ۲۳۷ آغاز نشو و نما کرد اکثر خراسان و سیستان و کرمان و فارس و خوزستان تحت تصرف در آورده قاصد معتمد عباسی گردید و او به وفق برادر خود را بجنگ افرستان شکست بر یعقوب افتاد و در جندی شاپور خوزستان در نهم شوال سنه خمس و ستین و مائتین ۲۷۵ بمرض قولنج در گذشت .

عمر و بن لیث

بجای برادر نشست و او اوعوری بغایت قاهر و ساس بود چنانچه یکبار لشکرش در علفزاری نزول نموده الاغان بعلف گذاشته بودند چارچی فریاد کرد که حکم امیر است که الاغان را از علف زار بازدارند شخصی بقیه علفی را که در دهان آن حیوان بود [بتعجیل تمام] بیرون انداخته لجام کرد ، و نوبتی دیگر منادی بانگ زد که لشکر سلاح بپوشند در آن حالی که یکی از امرایش غسل میکرد و از آب بیرون آمده بی آنکه لباس بپوشد زره در بر انداخت تا خلاف حکم نشود بعد از آنکه سلطنت بسزا کرد آخر طمع در ماوراء النهر نموده بجانب بلخ رفت و امیر اسماعیل سامانی بدفاعه شتافته در ربیع الاول سنه سبع و ثمانین و مائتین ۲۸۷ شکست یافته وقت فرار اسبش در وحلی فرو رفته اسیر شد و ناسع و ثمانین ۲۸۹ در زندان بغداد بماند ، گویند چون معتمد بحالت

نزاع افتاد و قدرت تکلم نداشت یک چشم بر هم نهاد دست بر حلق کشیده حضار بقرینه (۱) چنان یافتند که آن اشارتست بقصد عمرو بن ابی رین او را در همان روز بکشند .

بن محمد بن عمرو بن لیث امرای جدش او را بسلطنت برداشته وی
ظاهر در سفر سنه ۲۸۸ و ثمانین لشکر بفارس کشید و گماشتگان

معتضدا از آنجا براند آخر امیر اسماعیل کس نزد او فرستاد که خلیفه حکومت سیستان بتو داده بدانجا باید رفت ظاهر بدانجا شافت و در سنه ۲۹۰ مکتفی فارس را بدو داده مسجد را بحکومت نشست و در شهر سنه ۲۹۶ میان او و سنکری غلام جدش جنگ شده سنکری او را بگرفت و بیفداد فرستاد .

بن علی بن لیث برادر زاده عمرو بعد از عمزاده پادشاه شده و در سنه سبع
لیث و تسعین و مائین ۲۹۸ لشکر بفارس کشید و سنکری غلام ازو

گریخته بار جان رفت و مقتدر مونس خادم را بمرد سنکری فرستاد و حسین بن حمدان نیز از قم بکومک مقرر گشت و لیث ایلغار بر سر مونس برده بردست او گرفتار شد .

بن علی بن لیث در سیستان بیادشاهی نشست ، احمد بن اسماعیل در سنه
معدل ثمان و تسعین ۲۹۸ اعظم امر اچون احمد بن سهل و محمد بن مظفر

و سیمچوردوانی همراه حسین بن علی مرو رودی کرده بر سر او فرستاد و معدل واقف شده برادر خود محمد را جهت ذخیره بقندهار روان داشته او در آنجا بدست لشکر آل سامان گرفتار شد ، و چون معدل آن خبر شنید بامان نزد امرا آمده او را بیخارا برده و از آنجا بیفداد فرستادند .

بن یعقوب بن محمد بن عمرو بن لیث در سنه ثلاثه ۳۰۰ در سیستان
عمرو خروج کرده پادشاه شد و امیر احمد سامانی باز حسین بن علی

مرو رودی را بدان ولایت ارسال داشته بعد از نه ماه محاصره او بامان نزدی رفت و آن ولایت بدیوان سامانیان متعلق شد .

بن [محمد] (۲) خلف بن ابوجعفر بن لیث که در کمال پریشانی
احمد در هرات اوقات میگذراند منظور نظر امیر نصر بن احمد سامانی شده بحکومت آنجا رسید .

بن احمد پس از پدر قایم مقام شده بنایت فاضل و عاقل بود و بفرموده
خلف او علمای زمان تفسیری در صد مجلد با تمام رسانیده و بر یکصد هزار (۳)

دینار بر آن خرج رفت اما با وجود این فضایل قطع صلّه و رحم کرده دوسر خود را (۱) بکشت آخر سلطان محمود بیازخواست این فعل شنیع بر سر او رفته ویرا در سنّه ثلاث و تسعین و ثلاثه ۳۹۳ بگرفت و مدت چهار سال در حصار جوزجان و غیره محبوس بوده در آنجا در رجب سنّه تسع و تسعین وفات یافت و آن ملک مدتی در دست غزنویه ماند.

بن محمد بن طاهر بن خلف بن تقویت سلطان الب ارسلان و ملک شاه سلجوقی
بحکومت ملک موروثی رسیده سرای امارت سیستان موسوم پیرای

طاهر

طاهر بدو منسوب است.

ابوالفضل نصر پسرش در شهر سنّه ثمانین واربعمائه ۴۸۰ بحکومت
نشسته بغایت شجاع و عادل و کریم بود در دو کتخواهی سلطان سنجر

تاج الدین

مساعی جلیله بظهور میرسانید چنانچه در سنّه ست و ثلاثین و خمسائه ۵۳۶ [در جنگی که میان
سلطان و گورخان واقع شد آثار جلالت بتقدیم رسانیده گرفتار شد و پس از آن خلاص شده
در سنّه تسع و خمسين و خمسائه ۵۵۹] وفات یافت. عمرش زیاده بر صد سال و ملکش هشتاد
سال بود.

بجای پدر نشسته بغایت سفاک بود چنانچه در یک روز هجده برادر خود را
شمس الدین محمد بکشت و برادر دیگر عز الملوک را میل کشید آخر فوجی با خواهرش

اتفاق نموده ویرا بقتل آوردند.

حرب بن عز الملوک با وجود پدر کور او را بر تخت نشاندند و او بسیار
معرکشته آخر ضریر شده و در سنّه اثنی عشر و ستمائه ۶۱۲

ملک تاج الدین

در سن صدویست سالگی در گذشت پسرش ملک ناصر الدین بنیابت اومدنی والی بود
و هم در زمان او فوت شد.

بهرامشاه بن (۲) ناصر الدین هم در حیات جد بعد از پدر متصدی امر
حکومت گشته مکرر لشکر بر سر ملاحده بقاین کشید بنا برین

ملک یمین الدین

فدائیان در روز جمعه سنّه ثمان عشر و ستمائه ۶۱۸ او را بشکستند ابو نصر فراهی صاحب «نصاب»
قطعه ای در مدح او گفت که این بیت از آنست:

شہ نیمروزی و در روز ملک
خجسته هنوز اول بامداد است

بن بهرامشاه (۳) پس از پدر والی شده در آن وقت برادرش
رکن الدین در بند بود و از آنجا خلاص شده در جنگ برادر غالب آمد

نصره الدین

و باری دیگر ملک نصره با او معاربه نموده فایق گشته آخر در اوایل فترت (۴) مغول بردست

۱ - ع: دوسر خود را. ۲ - ع: شهرانشاه.

۳ - ع: نصیره الدین، د: نصر الدین [شاه]. ۴ - د: فطرت.

ایشان کشته گردید .

رکن الدین محمود [بن بهرامشاه (۱)] پس از غلبه بر برادر سرور آنجا شده او نیز در جنگ تاتار مقتول گردید، بنا بر هرج و مرج دیگر رونقی در امر حکومت نمانده چند روزی شهاب الدین محمود و لد ملک ناصر الدین و تاج الدین بنالتکین که از اقوام غوارزمشاه بود حاکم شده بردست مغول کشته میشوند ، اما بعد از آن حکومت بملک قطب الدین معاصر امیر تیمور و ملک شاه محمود بن یحیی معاصر سلطان ابو سعید و سلطان حسین میرزا [رسیده در این قرن (۲)] آن مملکت متعلق بدیوان اعلی گردید ، و ملک سلطان محمود آخرین ایشان بدرگاه کیتی پناه آمد و در شهر سنه احدی و خمین و تسعمانه ۹۵۱ وفات یافت و آن طبقه (۳) بدو منقرض شدند .

صفحه پنجم در بیان آل سامان

مقدمه

در معجم البلدان مذکور است که سامان قریه ایست از سمرقند و بقعده بعضی موضعی است از بهاریه بلخ جد این طایفه از آنجا بوده ولی مشهور بسامان خداده (۴) [یعنی صاحب سامان و او برین موجب بهرام چوبین میرسد : سامان خداده (۵)] بن حیا بن طعماث بن نوشروین بهرام چوبین بن بهرام بن حمیس بن گرگین بن میلاد ملک دی ؛ و سامان را پسری بود اسد نام و او چهار پسر داشت هر یک حاکم ولایتی از آنجمله احمد در سنه اربع و مائتین ۲۰۴ والی فرغانه شد و او را چند پسر بود، از ایشان ...

نصر

بحکومت ماوراء النهر رسید و برادر خود اسماعیل را ببخارا فرستاد بعد از چند گاه بینهما کدورت شده بقتال رسید و اسماعیل ظفر یافته برادر را بگرفت (۶) [و مکرمت کرده (۷)] باز بدستور بحکومت سمرقند روان داشته خود در مقام تابعیت (۸) بود تا آنکه نصر در سنه تسع و سبعین و مائتین ۲۷۹ فوت شده امر سلطنت بیکبارگی بامیر اسماعیل اختصاص یافت .

امیر اسماعیل

بن احمد بنایات عادل و سائیس و [بسیار] رحیم و صاحب انصاف بود چنانچه در وقت حصار بقروین رسیده (۹) لشکر یانش گاه را برز میخزیدند و مع هذا (۱۰) بحلی نیز میطلبیدند و چون بحوالی ری رسید اصحاب آنجا با استقبال آمده

- ۱- ع ندارد. ۲- ع ندارد. ۳- م: طائفه. ۴- ع: سامان بن خداده .
- ۵- ... این قسمت را نسخه ع ندارد. ۶- ع: و برادر دیگر را
- ۷- نسخه د ندارد. ۸- ع: مباحیت. ۹- د: در وقت حصار
- ۱۰- «مع هذا» در نسخه «د» نیست.

التاس قدوم وی کردند امیر گفت مشهدی که بواسطه آن جگر گوشه پیغمبر «ص» را قصد کرده باشند من (۱) نمیخواهم آخر در بخارا (۲) شب شنبه منتصف صفر سنه خمس و تسعين و مائتين ۲۹۵ فرمان یافت لقبش بعد از رحلت امیر ماضی شد.

امیر احمد بن اسماعیل بغایت فاضل و عالم پرور بود و اکثر صحبت با اهل فضل داشتی، بعد از پنج سال و چهار ماه چون اخبار شورش ملک از اطراف بدو رسید، گفت خدا یا اگر صلاح بندگان تو درین است که من نباشم مرا مرگ فرست، هم در آن ایام غلامانش در شکارگاه بر حوالی بخارا در شب پنجشنبه بیست و دوم (۳) جمادی الاخری سنه احدی و ثلاثه ۳۰۱ او را در خوابگاهش یکشتند و بعد از آن ملقب با امیر شهید گشت البتکین (۴) مالک سبکتکین از مالیک اوست.

امیر نصر بن احمد ملقب بسعید مدوح رودکی بعد از سی سال (۵) و یکماه و سه روز برضی که یکسال و یکماه عارض او شده بود و در رجب سنه احدی و ثلاثین و ثلاثه ۳۳۱ (۶) وفات یافت.

امیر نوح بن نصر ملقب بحمید در نوزدهم ربیع الاخر [سنه ثلاث و اربعین و ثلاثه ۳۴۳ (۷)] باجل طبعی درگذشت.

امیر عبدالمک بن نوح در محل گوی باختن (۸) در پنجشنبه حادی عشر شوال سنه خمسين و ثلاثه ۳۵۰ از اسب افتاده فرو رفت البتکین در عهد او امارت و تقدم جیوش خراسان یافت.

امیر منصور بن عبدالمک ملقب بسدید در یازدهم شوال سنه خمس و ستین و ثلاثه ۳۶۵ درگذشت و وزیرش ابوعلی محمد بلعمی مترجم تاریخ طبرستان، البتکین در اوایل او روگردان شده بغزنین (۹) رفت.

امیر نوح بن منصور ملقب برضی و زارن بابو الحسن عتبی که قدوة فضیله بود و محمد بن احمد بن یوسف کاتب خواندنی (کتاب «مفاتیح العلوم» را بنام او نوشته) داد و بترتیب وزیر امیرالامرای خراسان بابو العباس تاس (۱۰) که از بطلانه او بود متعلق گردید و نوح در سیزدهم رجب سنه سبع و ثمانین و ثلاثه ۳۸۷ نماند.

- ۱ - م: آنجارا نمیخواهم. ۲ - ع: در آنجارا. ۳ - م: بیست و سوم. ۴ - ع: البتکین. در تمام مواضع. ۵ - د: سه سال. ۶ - ع: ثمانه ۷۰ - ع: فاقد است. ۷ - د: گوی باخلق. ۸ - ع: بغزنین. ۹ - م: نامش.

امیر منصور بن نوح مکنی بابو الحارث در زمان او و ابوعلی سیمجور و فایق چون کلبه و دمنه آغاز فساد کرده اختلال تمام بآن خاندان راه یافت تا آنکه باغوای فایق بکتوزون [که منصور اورا امیر الامرای خراسان ساخته و ملقب بیستان الدوله گردانیده] منصور را در سرخس میل کشید و این واقعه در هجدهم صفر سنهٔ تسع و ثمانین و ثلاثه ۳۸۹ روی نمود، ملکش یکسال و هفت ماه .

عبد الملك بن نوح بن منصور پس از برادر بر تخت نشسته در عهد او ابلک خان طمع در ملک ایشان نموده تحریک فایق ضمیمهٔ آن کردید و باتفاق متوجه بخارا شدند در روز سه شنبه دهم ذی القعدة سنهٔ تسع و ثمانین و ثلاثه ۴۸۹ در آنجا نزول کردند و عبد الملك و برادران را که متواری شده بودند پیدا کرده محبوس ساخت. بن نوح المکنی بابو ابراهیم و ملقب بمنصر گریخته و بقایای سامان بروی جمع شدند چون اورا دو خصم قوی مانند سلطان محمود و ابلک خان در ماوراءالنهر و خراسان بودند کارش از پیش نرفته بعد از دزد و خورد بسیار [در حله] امراب بنی همیج (۱) به تهیج ماه روی غلام سلطان محمود که شهنشاه بود در ربیع الاول سنهٔ خمس و تسعین و ثلاثه ۳۹۵ [او را بقتل رسانیده و یکبارگی چراغ آندودمان فرو نشست (۲)] .

فرع [آل سامان]

مبین در چهار سطر

سطر اول در البتکینه

البتکین مملوک زر خرید آل سامان بود و بنا بر کمال قابلیت والی تمام خراسان شد ، آخر اورا از منصور شدید توهمی بخاطر رسیده بصوب غزنین رفت و در شنبه سیزدهم ذی الحجه سنهٔ احدى و خمسين و ثلاثه ۳۵۱ فرمان یافت .

اسحاق (۳) پسرش بعد از و سرور آن قوم شده ترکان چنانچه باید فرمانش نمی بردند از غزنین بیخارا رفت و سبکتکین در آنراه همراه بود پس از آن اسحاق حسب فرمان منصور سامانی متوجه غزنین شده در پنجشنبه بیست و هفتم شوال سنهٔ اربع و خمسين ۵۴ بابوعلی کومک که سابقا او پدرش حاکم غزنین بوده اند و در غیبت اسحاق مجددا

بر آنجا استیلا یافته بوده مصاف داده غالب گردید و وفاتش در بیست و پنجم ذی القعدة سنه
خمس و خمسين و ثلاثه ۳۵۵ .

بلکاتکین

که سرور حجاب و مقدم نواب (۱) بود. پیشوای آن طائفه شده
بعد از چند گاه چون متوجه تسخیر قلعه کردی (۲) شد در پایان حصار
تیری بر مقتل او آمده در شهر سنه اثنی و ستین ۳۶۲ فرمان یافت .

پیر

که غلام نامدار البتکین بود سرداری قرار یافته چون در لذات
منهك بود امور سرداری را بسبکتکین [واگذاشته در ایام
اوجیال (۳) باغواى ابوعلی کومك بمحاصره غزنین آمد و سبکتکین (۴)] در آن ماده
دادمردی داده چون تمامی جنود از روش او خوشنود و از آن پیر مفسد ملول بودند پیر خود را معزول
ساختم آن مهم را بدو گذاشت .

مطر ثانی در سبکتکینه

سبکتکین

صاحب طبقات ناصری از تاریخ محمد ابا القاسم حمادی نقل نموده که
چون یزدجرد شهریار در مرو کشته شد اولاد و اتباعش بترکستان
بناحیه سحنتان افتاده بآن قوم پیوند کردند و چون بطنی دوسه بگذشت ترک شدند و قصرهای
ایشان [در آندیار (۵)] هنوز برقرار است ، و سبکتکین برین موجب بوی میرسید :
سبکتکین بن جوقی (که او را از کمال بهادری قرا بحکم گفتندی) بن قرا ارسلان بن قرا الب (۶)
بن قرا نعمان بن ماریسجان بن فیروز بن یزدجرد [شهریار ، چون البتکین را دزدیده
باسیری فروختند (۷)] و در عهد عبدالملک بن نوح سامانی نصر حاجی نام تاجری او را
از ترکستان بیخارا آورده چون البتکین حاجب آثار عقل و خرد درو مشاهده نمود ویرا
خریده دختر خود را بداد و اسماعیل ازو پیدا شد و او را در جمعه بیست و هفتم شعبان سنه ست
و ستین و ثلاثه ۳۶۶ با جتر مرصع و اعلام بنماز [جمعه] (۸) آوردند و چون از حکومتش
قریب بیست سال بگذشت در بلخ بیمار گشته هوای غزنین کرد درده قدر داری در شعبان
سنه سیم و ثمانین و ثلاثه ۳۸۷ بمرد از بغداد او را ملقب بناصر الدین ساخته بودند .

سلطان محمود

بن سبکتکین الملقب ببین الدوله و امین الملة وی بجهت آنکه
مادرش دختر ملک زایل (۹) است بزایلی اشتها دارد و اول

۱- د: قوم . ۲- ع: گردیده ۳- پادشاه هند بوده است

۴- مخصوص ع . ۵، ۷، ۸- ع ندارد . ۶- د: قرا تلب .

۹- د: ملک زان .

کسی که از سلاطین ملقب بسلطان شد اوست مساعی جمیله او در شکست عبهده او ثاب بسیار است از آن جمله فتح سومات است که عنصری از آن یاد کرده شعر:

تاشاه خسروان سفر سومات کرد آثار خویش را علم معجزات کرد
شطرنج ملک باخت ملک با هزار شاه هر شاه را بنوع دگر شاه مات کرد

از جلال آثار او تعمیر روضه رضیه رضویه علی ساکنها الصلاة والتحیة است وصاحب کامل گوید که پدرش گنبد آنحضرت را خراب کرده اهالی طوس خلایق را از زیارت منع میکردند، وی شبی حضرت امیر المؤمنین علی «ع» را بخواب دید اشارت بگنبد [ویران (۱)] کرده فرمودند این [گنبد] (۲) تا کی چنین خواهد بود؟ بنا برین محمود آغاز عمارت این گنبدی که اکنون [هست] (۳) کرده و سرکاری آنرا بسودی بن معتز عمید خراسان فرمود، ملکش از عقبه حلوان بود تا اقصای هندوستان ایام حکمش سی و چهار سال ولادتش در شب عاشورانه ستین و ثلاثماه ۳۶۰ وفاتش بمرض سل در پنجشنبه بیست و سوم (۴) ربیع الاخر سنه احدی و عشرين واربعمائه ۴۲۱ و در شبی که باران می بارید اراد در قصر فیروزه غزنین (۵) دفن کرده عتبی تاریخ یعنی بنام او و در مآثر او نوشته.

سلطان محمود بن سلطان محمود الملقب بجلال الدوله ولی عهد پدر بود و از اقصای هند تا نیشابور خطبه بنام او خواندند برادرش مسعود در آن حین در اصفهان بود از وی بهمین راضی بود که در خطبه نام او مقدم باشد و مسعود از فرموده پدر درنگ نکرده محمد قبول نکرد و بنزاع انجامید اکثر امرا در خانه بواسطه مهتری و بهتری جانب مسعود گرفته محمد را که بنا بر کمال لهو و لعب بحال ملک و لشکری نمی برداخت [در شب شنبه (۶)] سیم شوال همین سال خلع کردند و مسعود هشتم جمادی الاخری سنه اثنی [و عشرين واربعمائه ۴۲۲ (۷)] بغزنه رسیده بر تخت موروثی نشست.

سلطان محمود بن محمود الملقب بنصیر الدوله برادر رامیل کشیده در قلعه مکناباد (۸) محبوس ساخت در زمان او کار سلاجقه بالا گرفته بود و در شوال سنه احدی و ثلاثین [واربعمائه ۴۳۱] از ایشان شکست یافته چون بغزنین رسید مودود پسر خود را بالشکرها در ربیع الاول سنه اثنی ۴۳۲ بمدافعه آنطایفه فرستاده خود بمزم قشلاق هند با برادر مکحول روان شد در حینی که از سیحون میگذشت غلامان بروی خروج نموده محمده مکحول را در سیزدهم ربیع الاخر بسلطنت برداشتند و در پانزدهم شهر مذکور میانه برادران جنگ شده

۱، ۲، ۳ - ع ندارد. ۴ - د، م: در شب بیست و سوم.

۵ - ع: نصر فیروزه. ۶، ۹ - دفاقد است.

۷ - م، ع ندارد. ۸ - م: بکشاباد.

مسعود اسیر شد و هم در آن چند روز بردست احمد ولد محمد بی‌رضای او مقتول گردید :

سلطان مودود (هائله) پدر شنید [این دو کلمه بمعنوی نوشت : اطل الله الامیر القسم و رزق ولد المعتوه احمد عقلا می‌ش به‌قدر کب امر اعظیماً و اقدم علی اراقة دم ملک مثل والدی الذی لقبه امیر المؤمنین بسید الملوك و السلاطین و ستعلمون ای حیف تورطیم و ای شر تا بطیم و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون (۱)] و از یورش خراسان که بدان مأمور بود برگشته در شعبان سنهٔ اثنی و ثلاثین ۴۳۲ برعم دست یافته و بعضی اولادش را بکشت و دختر جفر بیک سلجوقی را بخواست و در سنهٔ [احدى و (۲)] اربعین و اربعمائه ۴۴۱ بر مرض قولنج درگذشت عمرش بیست و نه سال و ملکش نه سال و دو ماه (۳) و پس از او پسرش طفلی ...

مسعود نام را نامزد آن کار کرده بعد از چند روز (۴) خلع کردند .
سلطان علی سلطان علی بن مسعود الملقب ببهاء الدوله بعقیده صاحب [تاریخ] گزیده دوسال پادشاهی کرد .

سلطان عبدالرشید بن محمود لقبش مجد الدوله (۵) بحکم مودود در قلمهٔ سدی (۶) واقع در راه بست محبوس بود در حینی که عبد الرزاق میبندی بالشکرها از سیستان برگشته بدان نزدیکی رسیده بود وی از قید خلاص شده آنلشکرا بخود دعوت کرد و ایشان او را بسلطنت برداشته طفل نام بزرگترین حجاب او را گرفته خود دعوی سلطنت نمود بحکومت عبد الرشید یکسال .

سلطان قرح زاد بن مسعود الملقب بجمال الدوله بعد از قتل عبد الرشید و طفلش کافر نعمت در شبیه نهم ذی القعدة سنهٔ اربع و اربعین و اربعمائه ۴۴۴ بحکومت نشست غلامی چند بر وعاصی شده در سنهٔ خسین ۴۵۰ در حمام قصد او کردند و او باشمشیر با ایشان چندان حرب و ضرب ایشان (۷) نمود که ملازمانش در رسیده دفع غلامان کردند و او پس از آن واقعه [از کار و یار (۸)] دلبرد شده همواره یاد مرک کردی تا آنکه در صفر سنهٔ احدى و خمسين ۴۵۱ بر مرض قولنج درگذشت .

سلطان ابراهیم بن مسعود الملقب بظهر الدوله و ولدش در شهر سنهٔ اربع و هشرین و اربعمائه ۴۲۴ بعد از برادر در روز دوشنبه بر تخت نشسته روز دوم بمعزم زیارت اجداد [سوار شده (۹)] تمامی امر او اعیان پیاده در رکابش رفتند و این معنی موجب

۱- د فاقد است . ۲- ع ندارد .

۳ - م : نه سال و ده ماه . ع : ده سال و نه ماه . ۴ - م ، د : چند روز .

۵ - د : سیف الدوله . ۶ - د : میبندی . ۷ - مخصوس د . ۸ - د : فاقد است .

از پادشاه او شد رجب و شعبان و رمضان روزه بودی [و هر روزه کتابت مصحف کردی (۱)]
 هر ساله مصحفی بخط خود که بسیار خوش بود نوشتی با اموال فراوان بسکه معظمه روان داشتی
 و از عمر توفیق یافت (۲) وفاتش در رجب سنه اثنی و تسعين و اربعه ماه ۴۹۲ هـ او را
 سید السلاطین نوشتندی

سلطان مسعود بن ابراهیم بن مسعود الملقب بعلاء الدوله بعد از پدر بسلطنت
 نشسته کریم و عادل و خلیق بود و بدعتها را برانداخت و خلائق
 در عهد او آسایش داشتند و ولادتش در غزنین در سنه ثلاث و خمسين و اربعه ماه ۴۵۳ هـ وفاتش
 در شوال سنه ثمان و خمسمائه ۵۰۸ هـ او بغواهر، داماد سلطان سنجر بود و آن خاتون را در غزنین
 مهد عراق گفتند (۳).

سلطان ارسلان شاه بن مسعود شاه بن مسعود لقبش سلطان الدوله مادرش خواهر
 سلطان سنجر قصد برادران کرده مقید ساخت از آنجمله بهرام شاه
 گریخته نزد خالشی سنجر رفت و او هر چند بهرامشاه را از وی شفاعت کرد نشنید تا آنکه
 سنجر با او در غزنین در بیستم (۴) شوال سنه عشر و خمسمائه ۵۱۰ هـ جنک کرده وی شکسته
 بیکی از قلاع رفت آخر بدست برادر افتاده در جمادی الاخری سنه اثنی عشر و خمسمائه ۵۱۲ هـ
 کشته گشت عمرش بیست و هفت سال.

سلطان بهرام شاه بن مسعود لقبش معز الدوله بعد از برادر یورش هندوستان کرده
 در بیست و هشتم رمضان سنه اثنی عشر و خمسمائه محمد ۵۱۲ هـ تاصلیم (۵) را
 بگرفت و بند کرد پس از آن خلاص نموده [دیگر باره] ایالت هند [را بدو] داد و باریگر
 عاصی شده بهرامشاه بجنک او رفت و او تاملتان ویرا استقبال نموده در روز مصاف زمین
 خسف شده او باده پسر تمام فرو رفتند آخر بهرامشاه بعد از سلطنت سی و یکسال (۶)
 در رجب سنه ثمان و اربعین و خمسمائه ۵۴۸ هـ وفات یافت [حکیم] سنایی شاعر این دوبیت
 در مدح او گفته:

عرش اگر بارگاه را زبید شاه بهرامشاه را زبید

سلطان خسرو شاه بن بهرامشاه الملقب بمبین الدوله در عهد او دولت آن طبقه بالکلیه
 ضعف تمام پیدا کرده غوری غزنین و بست و مکناباد از تصرف
 آل سبکتکین بدر برده و او بلهاور رفته (۷) در آنجا ساکن شد تا آنکه در رجب سنه

۱- مخصوص د. ۲- م: درازی عمر و توفیق، د: و از عمر و دولت توفیق. ۳- بعد از این

شیراز بن مسعود سلطان شد و یکسال حکومت کرد و بدست ارسلان شاه کشته شد.

۴- د: هشتم. ۵- م: یا حلیم. د: یا حلیم. ۶- م، د:

سی و شش سال. ۷- نسخه د تا سلطان خسرو و مغشوش است.

خمس وخمسین وخمسائه ۵۵۵ وفات یافت .

سلطان خسرو ملک بن خسرو شاه لقبش تاج الدوله درلهاور بر تخت نشسته چون بغایت عشرت دوست بود و با کار ملک کمتر میرداخت ملک شهاب الدین بن سام غوری مرتبه مرتبه ملک ازو انتزاع نموده درشهور سنه تسم وسبعین وخمسائه ۵۷۹ ویرا بمهد بدست آورده دیگر از آنطایفه کسی روی دولت ندیده ، واورا درقلعه بلروان غرچستان بند کرده درشهور سنه ثمان وثمانین وخمسائه ۵۸۸ او وپسرش بهرا شاه که درقلعه سنقرود غور مقید بود بقتل آوردند .

سطر ثالث در سلاطین آل فریمون

که ملقب بخوارزمشاه [ونسبت بآل سامان در مقام اطاعت] بوده اند

مامون بن احمد بن محمد خوارزمشاه مدتها بسلطنت جوزجانان اقدام نموده افاضل واکابر ازومرعی می بودند چون ابوعلی سیبچور منزه بمحوالی هزار اسب رسید ابو عبد الله که در آن ایام خوارزمشاه بود اورا گرفته محبوس ساخت این خبر که بمامون رسید لشکری ببخبر برسر ابو عبد الله فرستاده تادرماء رمضان سنه ست وثمانین ۳۸۶ اورا گرفته بکشت ویکبارگی تمام خوارزم بحوزه تصرف او درآمده آخر درسنه سبع وثمانین و ثلاثائه ۳۸۷ وفات یافت

امیر ابو نصر احمد بن مامون خوارزمشاه بعد از پدر بر تخت نشسته همچنان در تعظیم علما ومجالست ایشان مبالغه نموده ومیان او وسلطان محمود غزنوی صداقت شده همشیره اورا بحواست آخر درسنه احدى واربعائه ۴۰۱ باجل طبعی درگذشت .

امیر ابو العباس بن مامون بعد از برادر بحکومت نشسته خواهر [سلطان] محمود را بحواست حسب الاستدعای محمود خواست تا خطبه بنام او کند امرایش مانع آمده اورا درسنه سبع واربعائه ۴۰۷ قصد کردند ومحمود لشکر بدانجا کشیده قاصدان را بدست آورده نزدیک مقبره او از حلق کشیده (۱) حسب الفرموده سلطان این عبارت بر مقبره او نوشتند :

هذا قبر مأمون بغی علیه حشمه ، واجتری علی دمه خدمه فقیض الله یمین الدوله
وامین الملة حتی اقتص (۲) له فیهم وصلبهم علی الجذوع عبرة للعالمین
وآیه للنظرین وآن ملک بتصرف او در آمد .

سطر رابع در بنی الیاس

امیر ابوعلی محمد بن الیاس بن الیسع [الصندی] از جمله خدمت امیر نصر بن احمد سامانی و در اصل از سفند سمرقند که الحال آنرا کالی خوانند بود و بسببی مفضوب گشته محبوس شد، تا آنکه محمد بن علی بن عبیدالله [بلعمی (۱)] وزیر شفیع گردید او را خلاص ساخت و مصحوب امیر محمد بن مظفر بجران روان داشت و در حینی که یحیی برادر امیر نصر بر و خروج کردوی بدو پیوسته از نیشابور متوجه تسخیر کرمان شد و آنجا را در سنه سبع عشر و ثلاثمائة ۳۱۷ مصفی گردانیده امیر نصر چون از آن مهمات و پرداخت ماکان بن کاکی را بالشکری در سنه اثنی و عشرين و ثلاثمائة ۳۲۲ بکرمان روان ساخت و محمد آنجا را گذاشته بدین دررفت و چون ماکان از آنجا بیرون آمد محمد باردیگر آن ولایت را تسخیر نمود سال هادر آنجا متمکن بود اما افلاچی او را عارض شد پسرش الیسع بر و خروج کرده و بتغلب بر کرمان استیلا یافت و محمد بخارا رفته در سنه ست و خمسين و ثلاثمائة ۳۵۶ در گذشت.

الیسع

بن محمد او و عضدالدوله دیلمی را نزاع حادث شده (۲) بعضی اصحاب او نزد عضدالدوله رفته باجی مراعات یافتند و او را بر بقایا اعتماد نمود و یکبار هزار سوار از جو و ملازمانش رو گردان شده او ناچار با خواص ممالیک خود در سنه سیم و خمسين و ثلاثمائة ۳۵۷ راه بخارا پیش گرفته عضدالدوله بر آنجا استیلا یافت و الیسع از آنجا بخوارزم رفته و برادر دچشمی صعب روی نمود در آن اثنا از غایت شدت درد هر دو حقه را بیرون آورده بدان در گذشت :

سلیمان

بن ابوعلی بن الیاس در عهد پدر والی قلمه سیرجان بود الیسع بتحریر بن نوح سامانی در شهر سنه تسع و خمسين و ثلاثمائة ۳۵۹ بالشکری او را بتسخیر کرمان فرستاده لشکر عضدالدوله با او جنگ کرده در آن معرکه کشته شد و آل الیاس بدو ختم شدند .

صفحه ششم

در سلاطین آل سلجوق ایشان مبین در چهار سطر

مقدمه

در ولایت ترکستان شخصی دولت‌مندی بقاق نام یعنی کمان (۳) نشو و نما یافته او را

۱ - ع : عبدالله وزیر .

۲ - نسخ مفشوش است تلفیق شد . ۳ - ع : کمان قوی .

پسری بود سلجوق نام پنا بر حادثه از ترکستان باخیل وحشم بیرون آمده در متمزهات (۱) ماوراءالنهر رحل اقامت انداخت چنانچه زمستان بود [دردنوبخارا و تابستان در سفد سمرقند بسر میرید و چون مقدم قوم بود (۲)] بسو باشی اشتها ریافت و در اثنای عمر ایمان آورده عمرش بصدهفت سال رسیده فوت شد و در چند مدفون گشت و اورا چهار پسر بود اسرائیل و میکائیل و موسی و یغور و یونس اسرائیل را که جد سلاطین روم است سلطان محمود گرفته در قلعه کالنجار (۳) حوالی ملتان بند کرد قتلش پسرش باستخلاص بدر رفته چون خبر فوت او شنید از راه بیابان سرخ کلاهان با قوام [خود] پیوسته ایشان را بر انتقام تحریم نمود بنا برین آن قوم از جیحون گذشته بخراسان درآمدند و بررور سلطنت را از دست غزنویه بدر بردند.

مطر اول

قرقه که بر تمامی ایران استیلا یافته اند

ابتدای ملکشان از جمعه اول رمضان سنه [ثمان و عشرين واربعمائه ۴۲۸] تا روز پنجشنبه آخر ربیع الآخر (۴) تسعين و خمسمائه ۵۹۰.

محمد

بن میکائیل بن سلجوق کنیتش ابو طالب و لقبش طغرل بیک بر خراسان استیلا یافته در آدینه غره رمضان سنه ثمان و عشرين ۴۲۸ در نیشابور خطبه بنام او خواندند قضا را در همین روز شیخ ابوعلی سینا در همدان متوفی شده بود و در چند سال اکثر ایران را مفتوح ساخته حسب الاستعدادای قایم عباسی بیغداد رفت و در جمعه بیست و دوم رمضان سنه سبع (۵) و اربعین ۴۴۷ خطبه در آنجا باسم او خواندند آخر در ظاهر قریه طرشتری در هشتم رمضان سنه خمس و خمسين واربعمائه ۴۵۵ از غلبه رعاف و فات یافت [وازو عقب نمائند (۶)] طالعش اسد و شمس در طالع و راس در خانه دهم.

داود

کنیتش ابو سلیمان و لقبش جفر بیک (۷) و برادر بزرگ طغرل بیک است در وقت قسمت ممالک، خراسان بدو تعلق گرفته بلغ رادار الملک ساخت در برابر آل سبکتکین آخر در رجب سنه احدى و خمسين ۵۱ وفات یافت اولادش البارسلان و سلیمان و یاقوتی و قاورد که جد سلاطین کرمان است و چون طغرل بیک والده سلیمان را بخواست ولایت عهد بدو داد و عبدالملک کندری جمله الملک طغرل بیک بعد از وی اورا بسلطنت نشانیده چون دید که امرا بدان راضی نیستند اورا بر طرف کرده باسم البارسلان کرد.

۱ - ع : متمزهات . ۲ - ع ندارد . ۳ - م : کالبحر .
 ۴ ، ۶ - ع ندارد . ۵ - ع : اربع . ۷ - ع : جعفر بیک .

البارسلان

اسمش محمد کنیش ابو شجاع است ولادتش محرم سنه احدى وعشرين واربعمائه ۴۲۱ بطالع سنبله ورأس در آنجا پس از عم بر تخت نشسته از جیحون تا فرات ضبط نمود و در سنه ثلاث وستين واربعمائه ۴۶۳ با ارماتوس قیصر روم در ملاز گرد آذربایجان مضاف داده او را بگرفت و خراج برونهاد و در سنه ثمان وخمسين (۱) ۴۵۸ حسب الصلاح وزیر بی نظیر نظام الملك در النك زادگان پسر خود ملكشاه بولی العهد نشاند چند قدمی در جلوس (۲) رفت و برگشتوانش را بردوش گرفت آخر هوای تسخیر ماوراء النهر نموده در کنار آب قلعه بزرگ را فتح نموده یوسف خوارزمی کوتوال آنجا را بنظرش رسانیدند و او چون دست از جان بشت کاردی از موزه کشیده بر سلطان دوید او را يك دو زخم زد او در ششم ربیع الاول سنه خمس وستين واربعمائه ۴۶۵ بدان در گذشت و در مرو در پهلوی پدر مدفون گردید [و در آن باره سنائی راست :

سرالبارسلان دیدی ز رفعت رفته برگردون بمر و اما بیاك اندر سرالبارسلان بینی]

سلطان ملك شاه

بنالبارسلان کنیش ابوالفتح و لقبش جلال الدوله است ولادتش در جمادی الاولى سنه خمس واربعين واربعمائه ۴۴۵ بطالع اسد و شمس در آنجا و راس در دهم ازین تا چین در ضبط و بغایت عادل و منصف و شکار دوست بود و هر شکار که بدست خود انداختی يك سرخ تصدق نمودی و چون برادرش تكش در خراسان بروی خروج کرده سلطان بجانب وی نهضت نمود بزیارت حضرت امام رضا علیه التحية والثنا [باتفاق خواجه] رفت چون از روضه بیرون آمدند از خواجه پرسید که چه دعا کردی ؟ وی گفت نصرت ترا مسئلت نمودم سلطان گفت من این دعا کردم که اگر برادر من نسبت بمسلمانان اصلاح است او را ظفر ده اگر من اصلاح مرا > همین باشد کمال لطف و انصاف آخر تكش در سنه سیم وستين واربعمائه ۴۶۷ بردست او گرفتار شده مکحول گشت ، و تاریخ جلالی در سنه احدى وسبعين ۴۷۱ و ضم کرده ، امور ملكی و مال بخواجه نظام الملك مرجوع داشت تا آنکه خواجه را در شب رمضان سنه خمس و ثمانين ۴۸۵ ابو طاهر اوانی مرید حن صباح در نهانوند بکشت [ولادتش در سنه عشر واربعمائه ۴۱۰ بطالع میزان (۳)] و در شب یازدهم شوال همین سال سلطان در بغداد وفات یافت بی همتی گوید که خادمی او را شحم الارنب داده بدان در گذشت ، بارع شاعر هروی در آن واقعه گوید :

رباعی

رفت آنکه برین ملوك عالم شه بود و ز رفعت قدر او فلك آگه بود
باصدر جهان درین سفر همراه بود در داده که فراق هر دو شان ناگه بود
صورتی خوب و قدی با اعتدال و بالی افراخته و بازوی قوی و باضحی (۴) مایل

۱ - ع : ثلاث و خمسين . ۲ - ع : قومی . م : جلوش .

۳ - مخصوص نسخه ع . ۴ - م : و بضخی .

محاسنی کرد داشت ، چهره اش سرخ و سفید (۱) يك چشم را بر حسب عادت شكسته داشتی و تمام اسلحه خوب کار فرمودی و در سواری و گوی با ختن چالاک بود .

سلطان محمود بن الاملكشاه لقبش ناصر الدين ولدش در سنه ثمانين ۴۸۰ بعد از سلطان چون مادرش ترکان خاتون بر آن دولت استیلا داشت اموال بسیاری خرج کرد تا مقتدی عباسی با سلطنت او رضاداده و در جمعه بیست و دوم شوال در بغداد خطبه بنام او خواندند و همچنین در حریم شریفین ، آخر در سنه ثمان و ثمانين ۴۸۸ در اصفهان بمرض آبله فوت شد .

سلطان برکیارق ابوالظفر اصفهان بعد از غلامان خواجه [نظام] الملك بری رفته در آنجا بر تخت نشست و اعیان و اخوان و خال با او مخالفت ها کردند و مکرر میانه او و محمد برادرش معاویه دست داد اکثر [غلبه] او را بود ، آخر در وقت توجه بغداد در بر و جرد (۲) بمرض بواسیر در پنجشنبه دوم ربیع الاخر سنه (۳) ثمان و تسعين ۴۹۸ وفات یافت و ولدش باصفهان در محرّم سنه اربع و ستين بطالع قوس و راس در آنجا چهره خوب و قامت معتدل و ابرو گشاده و خط و شارب بهم پیوسته داشت .

سلطان محمد ابوشجاع الدين (۴) بعد از برادر ملکشاه [یسر] برکیارق را گرفته پادشاه با استقلال شد و ولدش در شعبان سنه اربع و سبعين و اربعه ماه ۴۷۴ بطالع دل و شمس و زحل و مریخ در آنجا آخر در پنجشنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه احدى عشر و خمسماه ۵۱۱ وفات یافت [وی] تمام قد و کشیده ابرو بود ، چهره اش اندک مایل بزردی و محاسن سیاه و انبوه بطول (۵) مایل داشت .

سلطان سنجر بن ملکشاه ابوالعازث معز الدين احمد است و چون در جمعه بیست و پنجم رجب سنه تسع و سبعين و اربعه ماه ۴۷۹ هم از مادر سلطان محمد که او را خاتون سنقریه (۶) گفتند در سنجار شام متولد شد بدین اسم مشهور گشت بفایت عادل و عابد و طویل العمر بود و او را با خصمان چندین مصافع عظیم دست داده در اکثر آنها ظفر او را بود .

۱ - بادلشاه والی بلخ که از بنی اعمامش بود در ربیع الاول سنه احدى و تسعين ۴۹۱ .

۲ - بابرادرش برکیارق در دشت تورکان در یازدهم شعبان سنه ثلاث و تسعين ۴۹۳ .

۳ - با قدرخان در ترمذ در شعبان سنه خمس و تسعين ۴۹۵ .

۱ - م : سرخی و سفیدی مایل . و در نسخه م تقدیم و تاخیری است .

۲ - ع : یزدجرد . ۳ - ع : ربیع الاول .

۴ - ع : غیاث الدین . ۵ - ع : بطغرل مایل . ۶ - م : سفریه .

۴ - بالارسلان شاه غزنوی در شاهاباد غزنین در بیست و دوم شوال سنه احدى عشر وخمسائه ۵۱۱ .

۵ - باسلطان محمود برادرزاده اش در نواحی ساوه در شهر سنه ثلاث عشر ۵۱۳ .

۶ - بامحمدخان والی سمرقند و فتح آنجا در سنه اربع و عشرين ۵۲۴ .

۷ - باسلطان مسعود برادرزاده اش در حوالی دینور در چهارم رجب سنه ست و عشرين ۵۲۶ .

۸ - با اتسز خوارزمشاه (۱) در هزار اسب در چهارم ربیع الاول سنه ثلاث و ثلاثین ۵۳۳ .

۹ - با علاء الدوله جهانسوز در حوالی اوبه در سنه اربع و اربعین و خمسائه ۵۴۴ .

اما در دو جنگ یکی در جنگ گورخان در سنه ست و ثلاثین ۵۳۶ در حوالی سمرقند شکست یافته جمعی کثیر از مسلمانان کشته شد و دیگری مصاف غز که در غره محرم سنه ثمان و اربعین ۵۴۸ دست داده دستگیر شد و ناکامی او بجایی رسید که اگر گاهی سوار شدی خود سلاح را در میان خود بستی و طعامی که یافتی باره خوردی و باره ذخیره کردی ، اکثر خراسان در آن واقعه خراب شد اگر چه آخر خلاص گشت اما چندان نزیست و در دو شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنه انبی و خمین و خمسائه ۵۵۲ وقت عصری وفات یافت و در مرو مدفون شد و در تاریخ [آن] گفته اند :

نظم

جهانگیر سنجر که در باغ ملک

چو در مرو بودی و آنجا ماند

بچهره گندمگون آبله روی مجاسن در طول و عرض مایل با اعتدال [بعضی از شارب

به آبله رفته] پشت و بالافراشته معتدل القامه بود و پسر از سلطان بیدتی در بعضی بلاد خراسان همچنان خطبه باسم او بود بدین عبارت میخواندند . اللهم اغفر للمسلمین السعید المبارک علی المسلمین سنجر

سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه الملقب بمغیث الدین بدو دختر به ملک خاتون و امیرستی خاتون مادر گوهر نسب داماد عمش سنجر بود ، و ولادتش

در بیست و یکم شوال سنه سبع و تسعین و اربعمائه ۴۹۷ بطالع حمل و قمر در آنجا و فاتش در پنجشنبه یازدهم شوال خمس و عشرين و خمسائه (۲) ۵۲۵ وی تتبع علم نحو و شعر و تاریخ کرده معتقد اهل فضل بودی و بشکار میل تمام داشتی از جمله در سرکار او چهار صد سک تازی با قلادهای مرصع و جلپهای [ذرفت بود و صورت و سیرتش نیکو بچهره سرخ و سفید چهارشانه قوی بازو مناسب] الاعضاء ، دار السلطنتش بیشتر اصفهان بود و خود بدقایق امور ملکی میرسید .

طغرل رکن الدین بن سلطان محمد اکثر اوقات با برادرش تنازع داشت و بعد از محمود برادر دیگرش مسعود با او خلاف ورزید و ولادتش در سنه ثلاث و خمسماه ۵۰۳ و فاتهش در چهارشنبه نسیم و محرم سنه تسع و عشرين و خمسماه ۵۲۹ وی سرخ چهره ، فراخ پیشانی کشیده محاسن بلند قامت بوده ، عمادی مداح اوست و در آن باب گفته :
نظم

کار خرد ساختنست کام هنر (۱) حاصل است هیچ بهانه نماند شاه جهان طغرل است
مسعود غیاث الدین بن سلطان محمد بعد از برادر استقلال یافت بچهره گندمگون خفیف العارض بود در کمال عدل و رافت و بهادری و در غایت کرم و رعیت پروری خوش طبع و هزل دوست خلایق در عهد او درمهد آسایش بودند و ولادتش در ذی القعدة سنه اثنی و خمسماه ۵۰۲ بطالم قوس و فاتهش در چهارشنبه سلخ جمادی الاخری سنه سبع و اربعین و خمسماه ۵۴۷ بر درمهدان [خاصیک بیک که جوان صاحب جمال بود بتربیت او جمله الملك گردید] .

ملکشاه بن محمود بن محمد بعد از عم چهار ماه پادشاه بود و بفرموده خاصیک (۲) مقید شده بتغوزستان گریخت و پس از [او] برادر او [را] بسلطنت طلب داشته چون باصفهان رسید کنیزی به انگیز ابن پسری (۳) وزیر مقتفی عباسی او را زهر داده بعد از شانزده روز سلطنت در یازدهم ربیع الاول سنه خمس و خمسین و خمسماه ۵۵۵ و فاتهش طالعش قوس و ذنب در [طالم] چهره اش بزرگی مایل روی آبله نشان محاسن گرد میانه بالا بود .

سلطان محمد بن محمود بسمی خاصیک بر تخت نشسته او را هم در آن ایام بکشت و استقلال یافت و خواست تا بر بغداد بدستور حکم کند مقتفی عباسی مانع بود سلطان محمد بغداد را محاصره کرده از آنجا بونیل مقصود (۴) برخاست و در ذی الحجه سنه اربع و خمسین ۵۵۴ درمهدان و فاتهش ، طالعش سلطان چهره اش سرخ و سفید خوب روی فراخ چشم دراز موی محاسن تنک متناسب قد لطیف اندام چابک سوار بود .

سلیمان شاه بن محمد بن ملک شاه المکنی بابو العثر دولتی متزلزل داشت و چند مرتبه او را امر بسلطنت برداشته بی جهت از ایشان بگریخت و در وقت فوت برادرزاده در موصل بود ، دوا سه از عقب او فرستاده در دوازدهم ربیع الاول او را بهمدان آورده بر تخت نشاندند اما در آخر رمضان سنه خمس و خمسین ۵۵۵ نوبتی دیگر

۱ - ع کار هنر . ۲ - ع : خاص ملک بلنکری .

۳ - هر سه نسخه مفشوش است . ۴ - م : مدعا .

گرفتار گشته در قلعه همدان در زندان رفت و در دوازدهم ربیع الاول سنه ۵۵۶ وفات یافت و ولادتش در رجب سنه احدى عشر و خمسمائه ۵۱۱ بطالع حمل بچهره کندمگون ته کلگون (۱) محاسن متوسط کوتاه کردن چهارشانه .

بن طغرل رکن الدین ابوالمظفر بعد از عم پادشاه شد و باعداد اتابک ایلدگز که شوهر مادرش بود و اولادش محمد و قزل ارسلان برادران مادری اقتدار تمام پیدا کرد و بر فتوحات گوناگون توفیق یافت و پید (۲) در خراسان در سنه ثمان و خمسین ۵۸ خطبه باسم او خواند [ایثار الدین اختکی مداح اوست چنانکه گوید :

شعر

بفراخت دین و رایت، بر تافت دست باطل
البارسلان ثانی شاه ارسلان طغرل]
و فاتش در یازدهم جمادی الاولی (۳) سنه احدى و سبعین و خمسمائه ۵۷۱ و طالع نحوت و مشتری در نحوت وی جامع سیرت و صورت است چهره اش سرخ و سفید، خوب روی، کشیده محاسن، تنک موی، چهارشانه فربه بود و کرم و مروت بر اخلاقش غالب، و از خرج (۴) و دخل خزانه بسیار بتغافل امدار پوشش [و خورش] بتکلف بودی .

بن ارسلان لقبش رکن الدین بعد از پدر پادشاه شد بغایت خوش شکل و انبوه محاسن پیوسته به آب به دانه برهم نشاندی و شارپ تابنا گوش کشیدی تمام قلوبال و سینه افراخته در کمال بهادری و خوش طبعی و شاعری تاجیهان پهلوان محمد بن ایلدگز در حیات بود کار او رونق تمام داشت و چون او در سنه احدى و ثمانین ۵۸۱ در گذشت و کار برادرش قزل ارسلان رسید و سلطان تاب نخوت او نیاورده بینهما نفاق تمام شده گاهی غالب و گاهی مغلوب میشد بعد از او قتلخ بن اینانچ بن جهان پهلوان نیز در مقام خلافت آمده سلطان تکش خوارزم شاه باغی او را بر سر سلطان آمده وی در پنجشنبه سلخ ربیع الاول سنه تسعین و خمسمائه ۵۹۰ بر درری در چنگ او کشته شد و آن دولت بدو انقراض یافت .

سطر ثانی در سلاجقه روم

مقدمه قتلش بن اسراعیل بن سلجوق درری بالبارسلان یاغی شده البارسلان در محرم سنه ست و خمسین و ادبعماه ۵۵۶ ازنیشابور بر سر او ایلفار کرده در حوالی دامغان در وادی الملح بهم رسیده چون قتلش نجوم میدانست خواست تا در آن روز چنگ نکند چه طالعش بدرجه نحس رسیده بود بنا برین آب در نمک زار انداخته تا عبور میسور نباشد البارسلان راهی پیدا کرده بسلامت بگذشت و بینهما چنگ شد بعد از آنکه غبار عمر که فرو نشست قتلش را مرده بر روی زمین افتاده دیدند و سبب معلوم نشد البارسلان خواست تا فرزندانش را قصد کند خواجه نظام الملک مانع آمد .

۱ - ع : به کلگون . ۲ - م : موید آینه

۳ - ع : جمادی الاخره . ۴ ع : خروج .

سليمان

بن قتلش را به شكنجى بعضى نواحى (۱) شام فرستاد سليمان
در شعبان سنه سبع و سبعين واربعمائه ۷۷۴ [بر انطاكيه كه در شهور سنه
ثمان و خمسين و ثلاثمائه ۳۵۸ كه تا آنوقت از تصرف مسلمانان بدرقعه بدست روميان افتاده بود
بحيله از دست فردوس رومى بدر آورد و از آن بلند آوازه گشت تنش بن الهارسلان پسر عرش را
بر آن رشك آمده بجنك او رفت و ميانه ايشان جنك شده وى در صفر سنه تسع و سبعين واربعمائه
۷۷۹ كشته شد .

قلج ارسلان

بن سليمان] چون خبر فتح انطاكيه بساططان ملك شاه رسيد بفايت
مرور شده پس از آن از واقعه سليمان نگران گرديده الكاى اورا
بقلج ارسلان داد و اورا روز بروز ملك و مال زياده شده در سنه تسع و ثمانين واربعمائه ۸۹۴ با فوجى
از فرنگ كه قصد تسخير انطاكيه داشتند قتالى صمب روى نموده ظفريافت و آوازه شجاعت
او منتشر گشت و در سنه تسع و سبعين واربعمائه ۹۰۴ رها و سروج و حران را از فرنگ بگرفت (۲)
و در سنه خمس و تسعين ۹۵۰ باندك مايه لشكرى با صدهزار فرنگ جنك کرده غالب آمد
آخر بنا بر استدعاء حاكم موصل هواى تسخير آنجا کرده و دريستم (۳) ذى القعدة سنه
سبع و ثلاثين و خمسمائه ۵۳۷ ميانه او و چاولى سفال (۴) كرد كه بتغلب بر آنجا استيلا يافته بود
در كنار نهر حانور جنك شده لشكر دروم شكست يافت قلج ارسلان خواست تا از آب بگذرد
و در آنجا غرق شد جسدش را در دشمنانيه يكي از مواضع حانور دفن كردند .

مسعود

بن قلج ارسلان والى ملك موروثى شده در سنه سبع و ثلاثين
و خمسمائه ۵۳۷ بعد از رحلت امير محمد بن دانشمند بلاطيه آلبستان
و توابعا تسخير نمود و اتابك نور الدين محمود صاحب شام داماد او بود آخر در شهور سنه ثمان
و خمسين و خمسمائه ۵۵۸ وفات يافت .

قلج ارسلان

بعد از پدر در قونيه بر تخت نشست ملكش اتساع [تمام] يافت و ناصر
عباسى دخترش سلجوق خاتون مشهور بغلاطيه را كه پيشتر در جباله
نور الدين محمد قرا ارسلان بود بخواست و مفتون او شد و قلج ارسلان ده پسر داشت هر يك حاكم
ناحيه يى از روم، آخر او لا د از طول مدت او بتلك آمده اختيار الدين حسن بن هفرا را كه ركن ركن
دولت او بود بگشتند و اورا مسلوب الاختيار گردانيدند و او هر چند گاه از اين پسر فرار نموده
نزد پسر ديگر رفتى تا آنكه پيش غياث الدين كيشرو [صاحب برغلو قرار گرفته او
در رضى پدر كوشيد و همراهش] بقونيه رفت و آنجا را بگرفت و در حينى كه بمعاصره
اقسام مشغول بودند پدرش در منتصف شعبان سنه ثمان و ثمانين و خمسمائه ۵۸۸ وفات يافت
ويرا بقونيه برده در تربت آباد دفن كردند .

۱ - ولايت شام .

۲ - ع : برگرفت . ۳ - م : هشتم . ۴ - ع : انتقال .

رکن الدین سلیمان بعد از پدر چون غیاث الدین کیخسرو بموجب ولی العہدی قایم مقام شد سلیمان که از بزرگتر بود تاج و تاجورده با اتفاق برادران بمحاصره قونیہ رفت و کیخسرو شهر را بدو گذاشته بفرنگ گریخت و سلیمان در سنہ ثمان و تسعین ارزنة الروم و قارس و تواب را مسخر ساخته در اوایل ذی القعدة سنہ مذکورہ در صحرای قلعه بسیج کرد با گرجیان مصاف دادہ در آن اثنا پای اسب علمدارش بسوراخ موشی رفته علم بیفتاد و لشکر بمجرد مشاہدہ آن بہزمت رفتند و سلیمان منہزم بروم بازگشت خواست تا بانقمام برود فرصت نیافت در ششم ذی القعدة سنہ ستمائہ ۶۰۰ بمرض قولنج در میانہ ملاطیہ و قونیہ در گذشت کرمش بمرتبہ پی بودہ کہ چون ظہیر فاریابی قصیدی کہ این مطملم از آنست شعر زلف سرمستش چو در مجلس پریشانی کند جان اگر جان در نیازد ہم گران جانی کند سرود ، جائزہ وی دو ہزار دینار سرخ و دہ راس اسب و پنج استر و دہ نفر کنیز و غلام خوش اندام و پنجاہ ثوب قباء اعلایہ و روان داشت ، عدلش بمثاہب پی کہ ایاز نام غلامی از خواص بندگانش کہ سلطان را بدو توجہ تامی بود بمجرد آنکہ کاسہ ماستی از پیرہ زنی گرفته بود بکشت . بغایت محب علما و شفیقہ حکما بود و لہذا بعضی اورا «فلسفہ طمن» کردہ اند .

قلج ارسلان بن سلیمان بعد از پدر بر تخت قونیہ نشستہ چون طفل بود کارش متمشی نشد و امرای اوزکریان نام شخصی را از عقب غیاث الدین بجزایر فرنگ فرستادہ اورا بسلطنت دعوت کردند و او در جمادی الاولیٰ سنہ احدی و ستمائہ ۶۰۱ بحوالی قونیہ رسید قلج ارسلان را بچنگ آوردہ در یکی از قلاع محبوس ساخت .

غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان بعد از برادر زادہ بحکومت نشستہ انطاکیہ را کہ در دست فرنگ بود در سیم شعبان سنہ ثلاث و ستمائہ ۶۰۳ بچنگ بگرفت و ارادہ غزای فرنگ کردہ بچنگ والی استانبول رفت و در آن اثنا ی جنک تیری انداختہ از کمال غرور رہا کرد آخر یکی از فرنگیان حربیہ بر سینه وی زدہ و را در شہور سنہ ثمان و ستمائہ ۶۰۸ بدرجہ شہادت رسانید از وی دو پسر ماند عزالدین کیکلاوس و علاء الدین کیقباد .

عزالدین کیکلاوس در واقعہ پدر در ملاطیہ بود اورا در عرض پنج روز از آنجا بقصریہ آوردہ بسلطنت نشانند ہم در آن اوان علاء الدین کیقباد از دنا مت بشری (۱) قصد برادر کردہ بقصریہ را محاصره نمودہ بواسطہ دہ و ہائی لشکر بی نیل مدعا از آنجا برخاست و قضیہ منعکس شدہ عزالدین اورا در انگو رییہ محصور ساختہ بامان بسامان (۲) آوردہ در قلعه منشار ملاطیہ بند کردہ آخر قصد حلب کہ در آنوقت صاحبش غاز

بن نعيم الدين ايوب فوت شده طفلى ازو ماند بود نموده خال (۱) آن كودك ملك اشرف برادرزاده صلاح الدين يوسف بكومك آمده عزالدين را كاردى ازپيشى زرفت بلكه فوجى از امرای خود را بيهت خلاف بكشت و در آن اثنا مريض گشته در چهارم شوال سنه سبع عشر و ستمائه ۶۱۷ وفات يافت [ابن ابیات در وقت وفات گفته:] نظم

ما جهان را گذاشتيم و شديم رنج بردل نگاشتيم و شديم
بعد از اين نوبت شماست كه ما نوبت خويش داشتيم و شديم

امرا بعد از قضيه برادر اورا [از قلع] بيرون آورده بر تخت نشاندند
علاء الدين كيقباد و او كاملا ترين آن طبقه است و در زمان اوسى از قلاع و بقاع مفتوح

شد در روز شنبه بيست و هفتم رمضان سنه سبع و عشرين ۶۲۷ در پاسى چمن ارزنجان با سلطان جلال الدين منكبرچك كرده ظفر يافت و ملك كامل بن عادل بن ايوب پادشاه مصر و شام بچك اورفته در سنه ثلاثين و ستمائه ۶۳۰ مغلوب گرديد او كتاى قاآن اورا بوسيله تاجر قزوينى پوسش كرده در يرليغ ستايش او نموده بود از بغداد اورا با سلطان اعظم و قسيم معظم خطاب كردند آخر در مرغ بريان اورا زهر داده در نيم شب دوشنبه چهارم شوال سنه اربع و ثلاثين و ستمائه ۶۳۴ وفات يافت و در قونيه مدفون گرديد .

غياث الدين بن علاء الدين كيقباد پس از پدر قايم مقام شده اول غلطى كه كرد اين بود كه قيرخان را كه از اعيان امرای سلطان جلال الدين بود بگرفت و خواهر زميه در روم دست بر آورده هرج و مرج شد و در جمعه ششم محرم سنه احدى و اربعين و ستمائه ۶۴۱ [با مانجو نوياں مغول در كوسه داغ چك كرده منزه م بتوقات رفت و جميع جهات خود را بتاراج داد اين اول وهنى بود كه در روم واقع شد آخر در سنه اتنى و اربعين و ستمائه ۶۴۲ وفات يافت اورا سه پسر بود، عزالدين كيكاس و ركن الدين قلع ارسلان و علاء الدين كيقباد .

عز الدين كيكاس بن كيخسرو با سلطنت نشسته ركن الدين را بخدمت قاآن روان داشت و او يرليغ سلطنت با اسم خود حاصل كرده بروم آمد و از آن فتنها تولد كرد و اخوان با يكديگر [آغاز] تنازع نموده علاء الدين كيقباد كه دخترزاده بهرام شاه والى ارزنجان بود در وقت توجه بار دوى قاآن مسموم شده وفات يافت .

ركن الدين بامداد مغول با سلطنت نشسته عز الدين كيكاس با ستانبول رفت و از آنجا بخدمت بر كه خان بدشت قباچاق رفت و در آن غر بت وفات يافت و ركن الدين بعد از چند روز حكومت در چهار شنبه دوم قلع ارسلان

جمادى الاولى سنه اربع و ستين و ستمائه ۶۶۴ اورا مغول بجهت آنكه با بنده قدار پادشاه مصر زبان دارد خفه كردند .

بن ركن الدين را كه دوساله از پدر یتیم مانده بود بسلطنت نشاندند اما مدار برمعین الدین پروانه کاشی که زوج والده کیخسرو بود و سلیمان بن علی دیلمی مشهور بیروانه بود و در عهد او بالکلیه احوال روم مضطرب شده فتنه بندقداری حادث شد (۱) و معین الدین پروانه بتمت آن در غرقه بیم الاول سنه ست و سبعین و ستمائه ۶۷۶ دراله داغ بقتل آمد ، و اولاد قرامان خروج کردند آخر غیاث الدین درشهور اثنی وثمانین و ستمائه ۶۸۲ درارزنجان بحکم احمد خان بن هلاکو گفته گشت .

غیاث الدین

کیخسرو

بن عزالدین کیکلوس [که از قزم آمده بود بفرمان ارغون خان پادشاه غیاث الدین مسعود شد کاردوم (۲) از آن گذشته بود که اوتلافی توانستی کرد چه اولاد منتشا و قرامان و غیرهما بتغلب بر اکثر ولایت مستولی شده بودند و درشهور سنه سبع و تسین و ستمائه ۶۹۷ وفات یافت .

بن فرامرز بعد از عم چند روزی بحکم غازان [خان] سمت سلطنت یافته پس از آن هم بفرمان او درشهور سنه... مأخوذ شد بالکلیه آنطایفه منقرض شدند .

کیقباد

سطر ثالث درملاجه شام

بن البارسلان بحکم ملک شاه درسنه سبعین و اربعمائه ۴۷۰ حاکم شامات شده دمشق را درسنه احدى و سبعین ۴۷۸ بگرفت چون واقعه برادر شنید سکه و خطبه باسم خود کرده بر حلب و دیار بکرو و آذربایجان استیلا یافت و درجمادی الاول سنه سبع وثمانین ۴۸۷ در بغداد خطبه باسم او خواندند ترکان خاتون بدو میل کرده در رمضان سنه سبع وثمانین ۸۷ ازصفهان بیرون آمده خواست بدو پیوند و بمرض الموت گرفتار شده فوت شد آخر درمیانه تشش و برکیادق در روز یکشنبه هفدهم صفر درسنه ثمان وثمانین ۴۸۸ در پلنگ آباد شهریار ری قتال دست داد تشش بقتل آمد .

تاج الدوله تشش

بن تشش حسب الامر متوجه بغداد بود چون واقعه پندر شنیده بحلب بازگشت و بسلطنت نشست اما میانه او و برادرش دقاق والی شام خلاف واقع شده او را در شام مدخل نداد و فواتش درشهور سنه سبع و خسمائه ۵۰۷ .

ملک رضوان

بن رضوان [مشهور باخرس] بعد از پدر والی حلب شده درشهور سنه ثمان و خسمائه ۵۰۸ کشته شد .

البارسلان

بن تشش بعد از پدر در شام بود آنجا و توابع را ضبط نموده درسنه ست و تسعین [رجه شام را بگرفت و حمص را مسخر ساخت آخر در رمضان سنه سبع و تسعین] و اربعمائه ۴۹۶ وفات یافت .

ملک دقاق

سلطان شاه بن رضوان بعد از برادرش البارسلان والی شده زمام حکمش در دست لؤلؤ خادم بود آخر قصد ولی نعمت کرده او را در سنه عشر و خمسمائه ۵۱۰ بکشت وایلغازی بر آنجا استیلا یافت .

ابراهیم بن رضوان بن تنش موصوف بشمس الملوك چند گاه حاکم حلب بود عمادالدین زنکی آنجا را ازو گرفته عوض نصیبین را داده او در سنه خمس و خمسمائه ۵۰۵ وفات یافت و آن فرقه بدو ختم شد .

صطر رابع در سلاجقه کرمان

قاورد بن قجربك كه نام اصلی او احمد است [و لقبش عماد الدوله] و از کمال بهادری او را قرا ارسلان نیز گفتندی و او در شعبان اثنی و اربعین و اربعمائه ۴۴۲ (۱) والی کرمان شده بعد از البارسلان طمع در سلطنت [ایران] کرده در چهارم شعبان در حوالی همدان با سلطان ملکشاه مصاف داده اسیر گشته و بزه کمان کشته گردید .

سلطان شاه [بن قاورد الملقب بر کن الدوله] در واقعه پدر گرفتار شده چشمش را میل کشیدند اما نور با صره ضایع نشد و یکی او را در لباس خفا بکرمان رسانیده بحکومت نشست و ملکشاه در سنه اثنی و سبعین ۷۲ لشکر بدانجا کشیده بلده کرمان را هفده روز محاصره کرد و بعد از آن به امان از آنجا برخاست و در آنجا والی بوده در سنه سبع و سبعین ۷۷ وفات یافت .

توران شاه بن قاورد الملقب به مادالدین و چون در میان زنان بزرگ شده بود و در لجه و ادا بایشان مشابتهی داشت ترکان خاتون زوجه ملکشاه امیر امرارابشخیر کرمان فرستاد در جنگ او تیری بر توران شاه خورده مغلوب شد با وجود آن لشکر بواسطه حسن معاش ازو برنگشته اما وی بهمان زخم در سنه سبع و ثمانین ۸۷ در گذشت .

ایران شاه بن توران شاه در بیست و هفتم ذی القعدة سنه سبع و ثمانین و اربعمائه ۸۷ سلطنت نشست و یکی از شعرا در مدح او گوید . بیت:

میر میرانته قاورد که در نسبت او پادشاهان زمین اند و امیران زمان
و در کودکی مصاحبان بد چون کاکا یتیمان و دیگر بی قیدان همدم محرم او شده ویرا
بفسق و فجور تحریر می نمودند و او به الحاد اشتها ریافت بنا برین علماء عصر باباحت خویش
فتوی دادند و او از شهر بیرون رفته فرخ چقماق از عقب شتافته ویرا در منزل کونک شیرویه
در سنه اربع و تسعین ۹۹۴ بقتل آورد (۲) .

۱ - ع: صفر سنه سبع و ستین و اربعمائه .

۲ - ع: آمد .

ارسلانشاه

بن کرمانشاه بن قاورد بحکومت نشست و بواسطه غلو در مباشرت و شرب مدام خرف شده و در سنه ست و ثلاثین و خسمائه ۵۳۶ در گذشت سنش از هفتاد متجاوز بود .

ابوالقوارس محمد بن ارسلان شاه بن قاورد قایم مقام شد چون فاضل و فضیلت دوست بود بازار هنر رواج یافته در کرمان کتابخانه ساخته پنجهزار کتاب در آنجا وقف نمود، دو نوبت سلجوق شاه لشکر بر سر او کشیده وی غالب آمد و وفاتش در ششم جمادی الاولی سنه احدی و خمسین و خسمائه ۵۵۱.

طغرلشاه

بن محمد بحکومت نشست خلاص در زمان او در کمال فراغت بودند از او و ارکان دولتش عبارات و آثار خیر بسیار بوده در سنه سیم و خمسین ۵۵۷ در اردیبهشت کسوف تامی در برج ثور بغایت هایل و سهنگ واقع شده ظلمت عالم را فرو گرفت و مرغان از درخت فرو افتادند، وی بعد از آن بیمار شده در سنه ثمان و خمسین ۵۵۸ در گذشت.

بهرامشاه

بن طغرلشاه (۱) قایم مقام شده برادر بزرگش تورانشاه و ارسلانشاه با آن درساخته میانه ایشان خلاصی عظیم واقع شد برادر کوچکترش ترکانشاه در سنه تسع و خمسین بفرموده او بناحق کشته شد آخر وی در تابستان سنه اربع و ستین ۶۴ بمرض استسقا در گذشت .

ارسلانشاه

بن طغرلشاه بعد از برادر استیلا یافته در اردیبهشت سنه ست و ستین و خسمائه ۵۶۶ در جنگ برادرش [توران شاه] بزخم تیر کشته شد .

توران شاه

بن طغرلشاه بامبد مدد بمراق رفته جهان بهلوان بن ایلدگز او را استقبال نموده جهت تعظیم او پیاده شد وی در بالای اسب او را دریافت بنا برین التفات چندانی ندیده یزد رفت و در آنجا ساکن بود تا آنکه اسب دراز دست از ارسلان رنجیده او را بکرمان طلبیده بعد از برادرش [ارسلانشاه] پادشاه گردید اگر چه اتابک قطب الدین پسر طفل ارسلانشاه برلق نام بسلطنت برداشت آخر هم در آن ایام بدست عم افتاده مکحول گشت در زمان او پنجهزار خانه از غز بولایت کرمان درآمد هفت سال چنان تحطی شد که آدمی چون بر سبک ظفر یافتی او را بخوردی و اگر سبک غالب می آمد همچین، آخر رفیع الدین محمد نامی اقتدار یافته تورانشاه را در شهر و سنه ثمان و ستین ۶۸ در وقتی که بیمار بود بکشت .

محمدشاه

بن بهرامشاه بعد از پدر بامداد قطب الدین محمد بسلطنت رسیده عمش ارسلان بر و ظفر یافته او را بقلعه فرستاده بود رفیع الدین درین وقت چون تورانشاه را بکشت او را از قلعه آورده بتخت نشاند و والده اش را بخواست وی از آن

غیرت کرده رفیع الدین را پاره پاره کرد و چون طایفه غر دست بر آورده بودند مهم او متشی نشده به شیراز رفت و مدد نیافت و از آنجا بمراق آمد و از آنجا به بم بازگشت و از آنجا به سیمقان شتافت و از آنجا بغور بخدمت سلطان شهاب الدین [سام] رسید و در آن غربت فوت شد و آن سلسله بالکلیه منقرض شدند .

ذیل

در احوال حکام متفرقه کرمان

ملك عمادالدین که از بقایای غزان سنجری بود و در سرخس توطن داشت آخر از سطوت سلطان شاه خوارزمشاه از آنجا جلا کرده با اتباع بکرمان آمد و بعد از محمد شاه استیلا یافته قریب هشت سال حکومت نمود .
دینار
اولاد او بحکم ارث [آنجا را] چند گاهی صاحبی نمودند جلال الوزرا (۲)
که از معارف خراسان بود بنیابت خوارزمشاه بدانجا [آمده] آثار
فرخ شاه
دختر (۱) خیر بیادگار گذاشت .

امیر مبارز الدین (۳) ملك شبانکاره بدر ملك مظفر مدد و کمال اسماعیل چنانچه گفته است نظم :
بحکمتی که خدای جهان مقدر کرد ملك مظفر دین را بحق مظفر کرد
محمد بن مبارز کریم دریا دل که کان زدست سخای تو خاک بر سر کرد
بر آنجا استیلا یافته برادر خود نظام الدین محمود را به نیابت در آنجا بگذاشت
بعد از یکسال اتابک سعد بن زنگی لشکر بدانجا کشیده در ظاهر شهر نزول نمود و ملك
عماد الدین محمد بن رندان را بحکومت آنجا بازداشت بغان تکیه و خواجه رضی الدین
نیشابوری از دیوان خوارزمشاهی به ایالت آنجا آمد و میانه ایشان و سلف بریه محاربات
رفته شیارزه را کاری از پیش نرفت .

بن ابوبکر بن اتسز بفرموده خوارزمشاه قطب الدین محمد بدانجا
اتابک نصره الدین آمده بعد از اندک وقتی فوت شد .

الملک بن علی مشهور بملک زوزن که از مقر بان سلطان قطب الدین
ملك قوام الدین محمد خوارزمشاه بود بدارائی آنجا نصب شده در تعمیر آنجا
کوشیده کتیج و مکران و سواحل را ضبط [فرمود] تا آنکه ملك وفات یافت .

بن ملك زوزن بحکم ارث ایالت رفته باغرای شجاع ابوالقاسم
اختیار الدین اعور که سه سالار پدرش بود مؤاخذ شده حکومت آنجا بسلطان
غیاث الدین بیرشاه بن قطب الدین محمد خوارزمشاه قرار گرفت و شمه بی از حال او مذکور
خواهد شد .

فرع صلاحقه مبین در ضمن دو حرف

حرف اول درموالی

بدانکه در عهد سلطان ملکشاه ملازمان اعتبار تمام یافته هربك فرمانفرمای ناحیه‌ای شده‌اند و اولاد ایشان مرتبه مرتبه برتبه سلطنت رسیدند مشروح در هفت کلمه .

کلمه اول درخوارزمشاهیه

بنابر آنکه در بدایت حال حکومت آنجا داشته‌اند بدان لقب (۱) اشتہار یافته‌اند .
قطب‌الدین محمد بن نوشتکین چون غلام طشت دار سلطان ملکشاه بلکاتکین نوشتکین را در غرجه سمرقند خریده بود لاجرم بنوشتکین غرجه اشتہار یافت و بمذاخداوند بمنصب او رسیده بعضی را عقیده آنست که وی از قوم سبکدلی زاد اغوز است (۲) بالجملة پسرا بمعلم داده فضایل کسب کرد و آداب خدمت ملوک بیاموخت و برتبه طشت‌داری که درین عهد عبارتست از رکابداری است رسید و آهسته آهسته بمذاالنجدی بن طغجار (۳) مہتر آن طبقه شد و چون خوارزم در وجه طشت خانه همچنانچه خوزستان در وجه جامه خانه مقرر بود امیرداد چیش بن التیاق که از قبل بر کبارق ایالت خراسان داشت قطب‌الدین را در سنه تسعین و اربعمائه ۱۹۰ بحکومت خوارزم تعیین نمود لقب خوارزم شاهی نهاد و از او بغیر دولت‌خواهی امری دیگر بظہور نرسید بکمال خود بدرگاہ رفتی و یکسال دیگر پسر خود اتسر را فرستادی تا آنکه در سنه احدی و عشرين و خمسمائه ۵۲۱ وفات یافت .

اتسر

بن قطب‌الدین قایم مقام شد در اوایل نسبت باسنجر در کمال اخلاص بود و سلطان نیز او را میخواست، مفسدان، ایشان بکدورت رسانیدند وی در مقام عصیان شده سلطان بکرات لشکر بخوارزم کشید چون دفع او نکرد آن موجب اشتہار و رشد او شده طمع در سلطنت کرد و از پیش برد آخر در نهم جمادی‌الآخر سنه احدی و خمسين و خمسمائه ۵۵۱ وفات یافت .

[و خاقانی راست در مدح شعر :

آراش بچار ارکان، ارکان جهان عز
 پیرایه هفت اقلیم اقلیم گشا اتسر
 ورشید و طواط مداح خاندان اوست]

بن اتسر قایم مقام گشته کما یذہبی بلوازم ان امر قیام نمود و بیچنگ
 ایل ارسلان
 قرا خطا رفته مریض گشت و در سنه ثمان و ستین و خمسمائه ۵۶۸

[باجل طبعی در گذشت] .

سلطان‌شاه محمود بن ایل ارسلان بتخت نشسته برادر بزرگترش در آن وقت درجند بود بینمها بکدورت رسیده اکثر اوقات غلبه تکش را بودی خوارزم را گذاشته بخراسان رفت و بر بعضی بلاد آنجا استیلا یافت تا آنکه در شهر سمنه ۵۸۹ وفات یافت .

علاءالدین تکش بعد از پدر قصد خوارزم کرده بضرب شه شیر ملک را از برادر بگرفت وزن پدر را که منشأ آن فتنه بود بکشت در دوازدهم ربیع الآخر سنه ۵۶۸ موافق لوی غیل به سلطنت نشست و برادرش سلطان‌شاه بر بعضی محال خراسان استیلا یافت و با او در صدد ستیز بود و تکش لشکر بمراق کشیده سلاجقه را برانداخت و آنجا را تا همدان ضبط فرمود و داعیه تسخیر ملاحده داشت مهلت نیافت و در یستم رمضان سنه ۵۹۶ در شهر ستانه میانه خوارزم و نیشابور وفات یافت. فخرالدین رازی حدائق الانوار در شصت و ششم و سید اسماعیل جرجانی ذخیره و حقی علای طبر را با اسم او نوشته اند و خاقانی و کمال اسماعیل تصاید غر را با اسم او گفته اند [والکمال فی مدحه حسن المعالی شعر :

بافلک گفتم کجاندانی بنای آنچنان بخت افتاده شود در سایه او منتعش
صبح صادق بالبخندان اشارت کرد و گفت در که سلطان علاءالدین والدینا تکش]
قطب‌الدین محمد بعد از پدرش تکش به سلطنت نشسته میان او و برادرش علی‌شاه خلافتی شده بدفع او منقطع گردید و ممالک بسیاری مثل ماوراءالنهر و زابلستان کرمان ضمیمه الکای موردنی گردانید و چون از ناصر عباسی رنجیده بود سید علاءالملک (۱) ترمدی را بخلافت برداشته متوجه بغداد شد در کربوه اسدآباد برف بی محل باریده اکثر اسبان لشکر تلف شده بهمدان عود نمود و از آنجا بواسطه دغدغه چنگیز خان بماوراءالنهر رفت و از پیش چنگیز خان فرار نموده به قزوین آمده از آنجا بجزیره بگیلان و مازندران و جرجان رفت و از آنجا بجزیره آبشگون و در آنجا در شهر سمنه سبع عشر و ستمائه ۶۱۷ با سوء حالی بمرد چنانچه کفن نیافت بهجامه بی که در برداشت مدفون گردید فاعتبروا یا اولی الابصار .

رکن‌الدین غورسانجی بن قطب‌الدین محمد در زمان پدر سلطنت عراق بدو متعلق بود و پس از پدر بدستور برمسند حکومت نشسته چون مغول استیلا یافته بودند از آنجمله فوجی قصد او کرده وی را بعد از محاصره شش ماه از قلعه فیروزکوه بزیر آوردند و در سنه ۶۱۹ بقتل رسانیدند ، و ولدش در سنه ۶۰۱ در شبی که صباحش سلطان شهاب‌الدین غوری منہزم از درخوارزم برخاست لهذا بغورسانجی یعنی غورگریخت مسمی گردید .

غیاث الدین

پیرشاد

بن قطب الدین محمد بحکم پدروالی کرمان بود و براق حاجب
از جمله ملازمان او بنا بر هرج و مرج بتغلب بر آنجا استیلا یافته مادر
او را بخواست آخرا ز توهمی کرده سلطان را در سنه سبع و عشرين
۶۲۷ بامادر هلاک ساخت .

سلطان جلال الدین بن قطب الدین محمد چون خالی بریننی داشت به منکبرنی اشتها
یافت و در شجاعت و فرزانیکی ثالث رستم و اسفندیار است از جمله
[در کنار آب سند با چنگیز خان جنگ روبرو کرده آخر که بی طاقت شد خود را بر آن نوع
دریازده سلامت بدر رفت و در عرض دو سال و کسری بعضی محال هند را بضرب شمشیر گرفته
پس از مراجعت چنگیز خان از راه کج و مکران بایران آمده براکثر ممالک آنجا] استیلا یافته
و چند نوبت دیگر بگرستان رفته قتل و غارت کرد اکثر ملوک آن زمان ازو در حساب شدند
چنانچه ملک معظم بن ملک عادل پادشاه شام خلعت او پوشیده هر گاه سوگند خوردی بسر سلطان
جلال الدین گفتی تا آنکه فوجی از مغول از در آمد دیار بکر در منتصف شوال سنه ثمان
و عشرين و ستمانه ۶۲۸ ایلغار بر سر او آورده اگر چه سلامت از مرگه بدر رفت اما مفقود الخبر
شده آن طبقه بدو منتهی شدند .

فرع خوارزمشاهی

که بر کرمان استیلا یافته اند و ایشان را قراخانیان گویند .

براق حاجب

چون تیمور (۱) بن کلدو مشهور به تانیکو طبر از امیر الامرای
گورخان بود براق و حمید بود برادران خود را با سماتی (۲) خوارزم
فرستاده بعد از چند گاه [بحکم] قطب الدین خوارزمشاهی مقید شده بعد از آن تربیت
یافت براق بر تبه حجابت رسیده پس از آن میردیوان گشته اتابکی غیاث الدین پیرشاه علاوه
آن شد و او در قدرت مغول از پیرشاه رنجید خواست تا از راه کج و مکران نزد سلطان
شمس الدین ایلتمش پادشاه دهلی که هم از قوم قرا خطای بود رود گذرش بکرمان افتاده
شجاع الدین ابوالقاسم عور زوزنی که از قبل پیرشاه والی آنجا بود و پیرشاه را در آنجا راه
نمیداد سر راه بر براق گرفته داعیه غارت داشت میانه ایشان در رود بارجیرفت جنگی شده
ابوالقاسم گرفتار گردید و آن ولایت در سنه احدى و عشرين ۶۲۹ بدست او افتاده با چنگیز
بکشتن پیرشاه تقرب جسته اظهار ایلی کرد و آخر در ذی الحجه سنه اثنی و ثلاثین و ستمانه
۶۳۲ در گذشت .

قطب الدین محمد

مکنی بابوالفتح برادرزاده و داماد براق حاجب بجای او نشسته
ترکان خاتون منکوحه عمرا نیز بخواست مبارکخواجه بن براق
مشهور بخواجه جق در آن محل از قبل پدر پیشکش به آن برده حاضر نبود چون خبر پدرش

شنیدریلیغ حکومت حاصل کرده عود نمود خبر وصول او که بکرمان [رسید قطب الدین از راه سیستان پیش قآن رفته تا شانزده سال در آنجا بود و بعضی اوقات در خطا در خدمت محمود بلواج بسر برده بعد از آن از منکوقاآن یرلیغ گرفته بکرمان] آمد و در اوایل و متنتف شوال سنه ۶۵۰ خسین و ستماه ۶۵۰ مجدداً بسلطنت نشست اما چون مبارک خواجه بدشت رفته بود بالفور و قطب الدین امیر حاجی داماد و ابن عم خود را بنیابت گذاشته بدشت رفت و در قآن سخن ایشان بر سیده مبارک خواجه را بعد از مواخذہ بدست آوردند و قطب الدین کرة بعداخری بسلطنت آنجا نشسته آخر در پانزدهم رمضان سنه ۶۵۰ خسین و ستماه ۶۵۰ در کرمان وفات یافت :

مبارک خواجه بن براق در دوشنبه بیست و هشتم شعبان سنه ثلاث و ثلاثین ۳۳ بر مسند بدر نشسته بعد از شانزده سال حکومت بدست قطب الدین افتاده در سنه احدی و خمین ۶۵۱ کشته شد .

سلطان حجاج بن قطب الدین بعد از پدر برزیلوچه حکومت نشسته چون کودک بود مادرش قتلغ ترکان کفیل مهام او شد و چون او بسن تمیز رسید میانه او و مادر مناقشه شده و والدہ باردو رفته بحایت دخترش پادشاه خاتون زوجه ابقا خان نشان حکومت کرمان حاصل نموده حجاج سلطان در [شهور] سنه تسم و ستین و ستماه ۶۶۹ بسپستان رفت و از آنجا بدلهلی و ده سال در آنجا بماند چون از آنجا مدد گرفته متوجه کرمان بود و در الکای بکر مریمش شده در شب پنجشنبه هفتم ذی الحجه سنه ثمانین و ستماه ۶۸۰ فوت شد .

سیور غتمش بن قطب الدین چون خبر فوت ابقا شنید باردو رفته بر لیلیق حکومت کرمان گرفت و در اثنای راه کوه به مادر دچار شده بعد از آنکه **جلال الدین** مضمون حکم خاطر نشان او شد از کمال اعراض از خود رفت و سیور غتمش در ربیع الاول سنه احدی و ثمانین و ستماه ۶۸۱ در کرمان بسلطنت نشست و میانه او و همسر پادشاه خاتون منازعه شده ، خاتون در پانزدهم ذی القعدة سنه احدی و تسعین و ستماه ۶۹۱ بسلطنت کرمان آمده برادر را حبس کرد و پس از چند گاه در شب بیست و هفتم رمضان سنه ثلاث و تسعین ۶۹۳ بکشت ، و در شعبان سنه اربع ۶۹۴ خاتون را بقصاص برادر بقتل آوردند .

محمد شاه بن حجاج در سنه اربع و تسعین ۶۹۴ والی کرمان شده در ششم جمادی الاولی سنه اثنی و سبعماه ۷۰۲ با فراط شراب در گذشت .

شاه جهان بن سیور غتمش بعد از عزاده قایم مقام گردید اما چون خبر فوت غازان خان شنید کم فرصتی کرده محصلان اموال کرمان را بگرفت و ازین جهت سلطان محمد (۱) او را باردو طلبیده بواسطه کودکی بجان امان یافت و در روز چهارشنبه بیست و پنجم رمضان سنه اربع و سبعماه ۷۰۴ (۲) حکومت کرمان را بملک

ناصر الدین غوری که از احفاد سلاطین غور بود تفویض کردند و آن طبقه دیگر روی حکومت ندادند .

کلمه ثانی در طفتکینیه و لاله شام

لقبش ظهیر الدین غلام تاج الدوله تتش (۱) بن البارسلا و اتابک
پسرش دقاق بود و بعد از دقاق پسر طفل او را به حکومت نشاند
پس از آن بشیمان شده بکتاش بن تتش را که در آن وقت دوازده ساله بود بسلطنت برداشت
و از آن نیز نام گشته همان پسر طفل را بسروری قبول کرد اما آن ناهمه بهانه بود خود بلوازم
سلطنت پرداخته در رجب سنه تسع و خمسمائه ۵۰۹ بیفداد رفت و دل سلطان محمد بن ملک شاه را
بدست آورده بعد از آن اقتدار تمام یافت آخر در هشتم صفر سنه اثنی و عشرين و خمسمائه ۵۲۲
وفات یافت .

طفتکین

بن طفتکین السلقب بتاج الملوك بموجب وصیت پدر و الی شده جمعی
از اسماعیلیه را بکشت بنابرین آن قوم قاصد جان او شده در سنه خمس
و عشرين ۵۲۵ او را زخمی زدند اگر چه در آن وقت نمر داما آن جراحت ناسور شده در بیست و یکم
رجب سنه ست و عشرين و خمسمائه ۵۲۶ در گذشت .

یوری

[تاج الملوك] حکومت یافته میانه او و برادرش شمس الدوله محمد
کدورت شده آخر بصلح مبدل گردید ، و در چهاردهم ربیع الاخر
سنه تسع و عشرين و خمسمائه ۵۲۹ بقصد مادرش زمر دخاتون کشته
شد . و لادتش شب پنجشنبه هفتم جمادی الاخری سنه ست و خمسمائه ۵۰۶ .
برادرش قایم مقام شد و حمص را فتح کرد آخر در شوال سنه ثلاث
و ثلاثین و خمسمائه ۵۳۳ در گذشت (۲) .

شمس الملوك

اسماعیل

شهاب الدین محمود

بعد از برادر و الی دمشق شده اتابک زنکی آنجا را (۳) محاصره
نمود و آخر در هشتم شعبان سنه اربع و ثلاثین ۵۳۴ وفات یافت .

کمال الدین محمد

بن کمال الدین محمد بعد از پدر حکومت یافته اما کار در دست اتابکش
معین الدین اتز بود و اتابک نور الدین محمود بن زنکی در [صفر] سنه
تسع و اربعین ۴۹ دمشق را ازو گرفته عوض حمص داد آخر حمص را نیز ازو گرفته تالش عوض
میدادوی قبول نکرده بیفداد رفت و در جوار مدرسه نظامیه وفات یافته آن فرقه بدو ختم شد .

مجیر الدین اتق

کلمه سوم در اتابکان آذربایجان

در اصل غلام ترکی کمال الدین علی سیمبر وزیر سلطان محمود
سلجوقی بود و او را در سه شنبه صبح سلخ صفر سنه ست عشر

ایلدگز

و خسمائه ۵۱۶ ملاحظه در بغداد بکشتند ، بعد از کشتن او ملازم سلطان محمد بن محمود (۱) شده در زمان سلطان مسعود بر تبة ارجمند رسید و سلطان زن برادر خود طغرل را که والده ارسلان بود بدوداد و ایالت اران و آذربایجان بدو تفویض نمود و او از روی خلق و دانش مطاع امر شده قول ارسلان بن طغرل را که پسر زنی بود بسلطنت نشاند و یکبارگی مدارالملك شده بر ارسلان بغیر از نام چیزی نبود آخر در شهر سنه ثمان و ستین و خسمائه ۵۶۸ در گذشت .

اتا بک محمد که مشهور بجهان پهلوان است و برادر مادری ارسلان ، طغرل بن ارسلان را که کودک بود نامزد پادشاهی کرده حل و عقد جمله با او بود تا او بود اصلا فتوری نبود آخر در ذی الحجه سنه اثنی و ثمانین ۵۸۲ در وی وفات یافت .

اتا بک قزل ارسلان بن ایلدگز که هم از والده سلطان بود خواست تا با طغرل روش برادر پیش گیرد چون او بسن رشد رسیده بود تا بنیاد برده بکدورت عظیم رسید و او طغرل و پسرش ملکشاه را گرفته در قلعه کهران قبان آذربایجان بند کرد و خود داعیه سلطنت کرده تا بید از بغداد یافته بود و در شبی که صباحش بسلطنت می نشست شب یکشنبه غره شعبان سنه سبع و ثمانین و خسمائه ۵۸۷ کشته شد و قاتل معلوم نگشت وی ممدوح شیخ نظامی کجهمی و ظهیر فاریابی بود .

بن محمد در آذربایجان بحکومت نشسته میانه او و برادرش قتلغ اینانج **اتا بک نصره الدین** مکرر قتال واقع شد و طغرل او را بود و در سنه سبع و ستماه ۶۰۷ وفات یافت .

اتا بک از بک برادرش بعد از او والی آذربایجان شده در سنه اثنی عشر و ستماه ۶۱۲ چون سلطان جلال الدین منکبرنی قصد تبریز کرد وی بقلعه النجف رفته زن خود ملکه خاتون دختر سلطان طغرل سلجوقی را در آنجا گذاشت تا شهر را ضبط کند و در حین محاصره سلطان جلال الدین بیک بنظر او در آمده دعوی کرد که مطلقه است و قاضی عزالدین کتان قزوینی حکم بدان کرده عقد بست چون این خبر بشوهرش رسید از کمال اعراض قولنج کرده در اتنای مذکور وفات یافت و دیگری از ایشان بدولت نرسید .

کلمه چهارم در اتا بکان فارسی و ملوک شعبانگاهه متضمن بر دو حرف

حرف اول در اتا بکان فارسی

اگرچه ایشان ملوک نیستند اما چون ملازم بوده اند در سلك اتا بکیه منتظم گشتند . گویند سلفر نامی از اترک از دشت باخیل و حشم بخراسان آمده ساکن شدند و در اوایل دولت آل سلجوق بدیشان پیوسته راه حجابت یافت و خیل خانه او بفارسی رفته در حوالی کوه کیلویه بیبلاق و قشلاق میگردید .

اتابك سنقر بن مودود بن سلجوق اتابك بزابه والی فارس باسلطان مسعود سلجوقی عصیان ورزیده در سنهٔ اثنی واربعم و خمسمائه ۵۴۲ در جنگ او کشته شد و فارس از حاکم ذی شان خالی ماند سنقر فرصت غنیمت دانسته و در سنهٔ ثلاث واربعم ۵۴۳ خروج نموده بواسطه حسن معاش اقتدار یافت .

اتابك تكله بن مودود از برادرش توهم کرده بمیان فضلو به رفت محمد و ابوطاهر احفاد ابوالحسن فضلو ی امرای آن قوم در صدد امداد او در آمده شبی بر سر سنقر ریخته او را بگیرفتند و در قلعهٔ سپید فرستادند و تكله بجای او پادشاه شد ، و دولت اتابکان لر کوچک از او ناشی شد آخر بعد از چهار سال ارتحال نموده کورت دیگر برادرش سنقر باسلطنت رسید تا آنکه در شهر سنهٔ ثلاث و خمسمین و خمسمائه ۵۵۳ وفات یافت .

اتابك زنگی [بن مودود] بعد از سنقر بحکومت رسید میانهٔ او و لشکر ارسلان بن طغرل در سنهٔ ست و خمسمین ۵۵۶ جنگ شده وی فایق آمد آخر در شهر و در سنهٔ سبعین و خمسمائه ۵۷۰ در گذشت .

اتابك تكله بن زنگی بعد از پدر پادشاه شد و در سنهٔ تسعمین ۵۹۰ وفات یافت .
طغرل بن سنقر بعد از بنی عم بحکومت رسیده میانهٔ او و سعد بن زنگی محاربات رفت و فارس در آن وقایع خرابی تمام یافت آخر طغرل در سنهٔ تسع و تسعمین ۵۹۹ وفات یافت .

اتابك سعد بن زنگی باسلطنت نشسته و شیخ سعدی رحمه الله خود را بدو منسوب ساخته و تعریف او همین بس ، و مولانا شرف تبریزی در تاریخ شیخ سعدی گوید :
نظم:

همای مرغ روح شیخ سعدی بهی الحجه زخا (۱) صاد الف سال
شب سه شنبه از مه کز آن روز بیفشاند از غبار تن پر و بال
و دیگری گفته : شعر :

گلستان عین تصنیفات او بود شده تاریخ هم «عین گلستان» (۲)

میانهٔ اتابك و سلطان قطب الدین خوارزمشاه در حدودری جنگ شده بدست او اسیر شد اما بشفاعت ملك زوزن خلاص گشته بر سریر پادشاهی خود رفت پسرش ابوبکر بقدم ممانعت پیش آمده بدست پدر گرفتار گردید آخر در سنهٔ ثمان و عشرین و ستمائه ۶۲۸ در گذشت .

اتابك ابوبكر بن سعد بن زنگی كتاب گلستان بنام او ست و كاملا ترین آن طبقه است و بغایت متشرع و فضیلت پرور بود ، بامداد سیف الدین ابونصر علی بن کیقباد صاحب هرموز بر جزیرهٔ قیس ملکان استیلا یافته ملك جمشید که از ملوك بنی قیصر

ووالی آنجا بود درسه شنبه سنه ست و عشرين و ستمائه ۶۲۶ بقتل آمده سيف الدين بعد از آنكه وقتي با اتابك ياغي شد آخر لشكر اتابك با مداد ناخدايان ملك جمشيد در شهر سنه ثمان و عشرين ۶۲۸ آنجا را مسخر ساخت اكثر سواحل چون قطيف و بحرین و عمان و لحصابجير تسخير اتابك در آمده وی حکومت آنجا را بنیابت خود بمصغور بن راشد داد او همه ساله تسوقات آن ولایت با پیشکش کتابت و بیان بول بخزانة او می آوردند وصیت او در بر و بحر منتشر شد ، و برادر خود تهمن را بدرگاه او کتای قاآن روان داشته اظهار اخلاص کرده لقب قتلغ خانی یافت و در بنجم جمادی الاولی بعالم بقا شتافت .

پسرش سعدا گرچه سمت سلطنت پیدا کرد اما بعد از دوازده روز نماند .

بن سعد بن ابوبکر پادشاه شد و در ذی الحجه سنه ستین و ستمائه ۶۶۰ در گذشت .

محمد

اتابك محمد شاه بن سلفر شاه بن سعد بن زنگی همشیره اتابك علاء الدین یزدی با او نزاع کرده و برادر جمعه دهم رمضان سنه احدی و ستین ۶۶۱ اسیر ساخت و قصد کرد .

بعد از برادر پادشاه شد در صدد انتقام بود ارباب صلاح در میان آمده و لشکر مغول بحکم هلاکو بر سر آورفته وی فرار کرد و مغولان او را تعاقب نموده در کازوون بدرون مزار شیخ ابواسحاق متحصن گردید و پس از دوازده روز در صفر سنه ثلاث و ستین ۶۶۳ اسیر شده بقتل رسید .

سلجوق شاه

دختر سعد بن ابوبکر والی شده روز گاری ملکه آن دیار بود تا آنكه اتابك آبش خاتون سید ابوالعلا را بقتل آورده بالضروره باردو رفت و در حدای عشر ذی القعدة سنه خمس و ثمانین و ستمائه ۶۸۵ در تبریز وفات یافت و در آنجا مدفون گردید و آن قوم بدو منقرض شدند .

حرف ثانی درملوك شيانكاره

بن حسن معروف بفضلولیه بن حسویه و نسب او باردشیر بابکان میرسد ، و اسلاف او اسفیدان فارس بودند چنانچه اسماعیل جدا علای او جمله الملك هرید که داماد یزدجرد شهریاری و والی آن دیار بوده گردید سالها مدار فارس برومیگشت و بدو فضل سپهسالار صاحب عادل بهرام بن مافیه (۱) گشته چون دولت آل بویه ضعیف شد [فضل در شهرورسنه ثمان و اربعمائه ۴۴۸] (۲) ابو منصور فولادستور که آخرین آن طبقه است گرفته در یکی از قلاع محبوس ساخت و بر تمامی فارس استیلا یافت تا آنکه قاورد بن جفربیک (۳) سلجوقی والی کرمان لشکر بدانجا کشیده ویرا چون مقاومت نبود بالضروره بدیوان [البارسلان رفته آن (۴)] الکابه بیست

نظام الدین

فضل الله

وهفت هزار درم برای مواجب لشکر و سایر اخراجات مقطع نمود و آخر راه عصیان پیش گرفته [در قلعہ حرسہ پنج فرسنگی جہرم متحصن گردید] سلطان در سنہٴ اربع و ستین واربعمائہ ۴۶۴ خواجه نظام الملک را بالشکری بر سر او فرستاد و چون خواجه بدانجا رسید بر حصانات آن حصار مطلق گردید نامد شده قضا را هم در آن روز تمامی آبگیرهای آنجا بزمین فرو رفته اهل قلعہ امان خواستند و فضل قلعہ کوه بناہ بردہ آخر بزر آمد و خواجه او را گرفته در یکی از قلاع بند کرد و در آنجا کار او انقضا یافت.

نظام الدین محمود بن یحیی بن حسنویه مشہور بقہویہ (۱) قائم مقام گشتہ مدتہا حکومت آن ولایت بدو تعلق داشت و در عہد او عرصہٴ دارا بجرد کورہ علیحدہ گردید چون رکن الدین چاولی شغالو (۲) اتابک قنقر (۳) بن سلطان محمد ملکشاہ ایالت فارس یافت خواست تا شبا نکارہ نیز بعجز تصرف در آوردی تمکین نداد بینہما در سنہٴ ثمان و خمسمائہ ۵۰۸ در مایلوہ (۴) سردستان مرئیہ اول جنگ شدہ قہویہ شکست یافته و نوبتی دیگر در سنہٴ عشر در پیشکانات مصاف دست دادہ قہویہ بہزیمت رفت اما راعفی بر چاولی استیلا یافتہ چون از جنگ گاہ بیرون رفت وفات یافت ، گویند قہویہ در وقت فرار چون بہ ایچ رسید رقعہٴ یافت آن بیت بر آن مرقوم بیت .

اتابک چاولی امروز بگذشت
و آنرا بفال نیک گرفته متعاقب خبر فوت خصم رسید و او آن زمین را بر خود مبارک دانستہ در آنجا طرح شہر و قلعہ انداختہ موسوم بدارالامان گردید .

امیر مبارز الدین بن حسنویه بعد از انقضای دولت چندی از آن خاندان بحکومت رسیدہ شہزادہای [قاوردی (۵)] از و استمداد کردند آخر بعد از انقراض ایشان کرمان را ضبط نمودہ برادر خود نظام الدین را بنیابت در آنجا گذاشت و قریب یکسال آن ملک در تصرف ایشان بود .

ملک مظفر الدین بن مبارز الدین حسنویہ بن ہزار اسف بن قہویہ بعد از برادر در شہر و سنہٴ اربع و عشرین و ستائہ ۶۲۴ بحکومت رسید بقایت محمد ہنرمند و فضیلت پرور بود کمال اسماعیل قصیدہیی کہ این دو بیت از آنجا ست در مدح او گفتہ است نظم :

ریاضتی کہ ملک در طریق نظم کشید چو آفتابش مشہور رفت کشور کرد
ز تاب خاطر اعلیٰ چراغ فضل افروخت ز نو ردانش او چشم جان منور کرد
وی این رباعی گفتہ بکمال ارسال داشت :

چون نیست بخدمت مرا روی وصال سر بر خط دیوان تو دارمہ و سال
گویم فلکا در تو چہ نقصان آید گر زانکہ رسانیم زمانی بکمال

۱- م: مہریہ . ۲- پیش از این «چاولی سفال» گذشت .
۳- م: جعفر . ۴- م: بایلوہ . ۵- م: ندارد .

و کمال در جواب او گوید : رباعی

آنی تو که خورشید، سرافکنده تست
هر کوست خداوند هنر بنده تست
جویای کمالند (۱) بجان اهل کمال
وانگاه بجان کمال جوینده تست

و همواره میان او و اقبالک او بیکر بن سعد بن زنگی بنا بر قرب جوار نزاع وجدال بود
آخر هلاکوخان به اغوای او در سنه ثمان و خمسين و ستمائه ۶۵۸ بشکر باشلامیشی نکوحه
بدر سکتور نویان جلایر بتسخیر قلاع فرستاده و برا درانیای محاصره قلعه ایج تیری بر چشم
آمده بدان در گذشت مغولان آخر تمامی قلاع ایشان بتخصیص قلعه ایج و دارالامان که هفده
هزار خانه در آنجا بود ویران کردند .

و لدملك مظفر را بجای پدر نصب نموده برادرانش اورا در شب عید
ملك قطب الدين

اضحی سنه تسع و خمسين ۵۹ بقتل آوردند ، ملك نظام الدين حسنویه
بن غیاث الدین بن مظفر بعد از غم قایم مقام گشته در واقعه کازرون که لشکر مغول بر سر سلجوق
سلفری رفته بودند در شهر سنه اثنی و ستین و ستمائه ۶۶۲ بردست سلجوق شاه کشته شد .

برادرش بجای او نشسته دختر سلجوق شاه را بدوداد آخر در ربیع الاخر
ملك نصره الدين
ابراهیم

سنه اربع و ستین و ستمائه وفات یافت ۶۶۴ .

بجای او سرور آن قوم شده در دهم جمادی الاولی سنه احدى و ثمانین
ملك جلال الدين
طبيب شاه

و ستمائه ۶۸۱ [بحکم احمد خان مقتول شد .

برادرش بجای او نشسته و در سنه ثمان و ثمانین (۲) و ستمائه ۶۸۸
دها غش مختل شده گوشه گرفت .
بهاء الدين
اسماعيل

اولاد آن دو برادر حکومت یافته شکوهی چنان نداشتند .
ملك غياث الدين
ونظام الدين

که از اخلاف آن اسلاف بود مدتی قایم مقام بوده آخر شاه محمود بحکم
پدرش امیر مبارز الدین محمد مظفری لشکر بر سر قلعه او کشیده
آن ملک را از او انتزاع نمود .
ملك اردشير

گلمه پنجم در انا بگان شام

قسیم الدوله
اول ایشان است که سلطان ملک شاه او را در سنه احدى
و ثمانین و اربعه ۴۸۱ والی حلب ساخت و باتش بن الب ارسلان
آق سنقر
در سنه سبع و ثمانین ۴۸۷ در ظاهر رویان که موضعیت از حلب بکشت .

عمادالدین زنکی بن آق سنقر در ربیع الاخر سنهٔ احدى و عشرين و خمسماية ۵۲۱ بحکم سلطان محمود بن سلطان محمد حاکم عراق عرب در محرم سنهٔ اثني و عشرين ۲۲ حلب را گرفت و در سنهٔ ثلاث ۲۳ حماه را بدست آورده در سنهٔ سبع و ثلاثين ۴۳۷ قلعهٔ اشب کردستان را گرفته بکند و قلعهٔ ای عوض آن ساخته با اسم خود موسوم ساخت و اکنون بمعادیه مشهور است و بر اکثر شامات و دیار بکر و جزیرهٔ موصل استیلا یافت در حینی که بمحاصرهٔ قلعهٔ جمبر مشغول بود در پنجم محرم سنهٔ احدى و اربعين ۵۴۱ بردست غلامان کشته شد و ارشاد اولادش سیف الدین غازی نورالدین محمود [ملک پدري را قسنت کرده سیف الدین کرمان، موصل و توابع را برداشت و نورالدین (۱)] الکاء شام را بتحت تصرف در آورد .

نورالدین محمود وی در صفر سنهٔ تسع و اربعين ۴۹ شهر دمشق را مسخر ساخته عظیم ایشان شد و مدتها در آنجا بامر سلطنت قیام نموده کمال اخلاق و حسن معاش او مردم را در گمان انداخته که او یکی از اولیاست و دعای در پیش قبر او مستجاب است آخر در چهارشنبه پانزدهم شوال سنهٔ تسع [و خمسماية ۵۰۹ بمرض فواق (۲) درگذشت .

ملک صالح اسماعیل بن نورالدین محمود بسلطنت نشست و در آن وقت یازده ساله بود و صلاح الدین یوسف در مصر بدستور سکه و خطبه با اسم او کرد و شمس الدین محمد ابن المقدم رائق و فاتق سرکار او بود اما او را کاری از پیش نرفته صلاح الدین یوسف دمشق را در سلخ ربیع الاول سنهٔ سبعين ۵۷۰ از دست او بدر برد و ملک صالح از آنجا بحلب رفته آخر در رجب سنهٔ سبع و سبعين ۵۷۷ در آنجا وفات یافت و آن شعبه بدو ختم شد .

کلمهٔ ششم در اتابکان موصل

سیف الدین غازی بن عمادالدین زنکی پس از پدر والی موصل و توابع شده در سنهٔ ثلاث و اربعين ۵۴۳ ملک آلمان که یکی از کبرای سلاطین فرنک بود به تسخیر دمشق آمده صاحب آنجا از سیف الدین غازی استمداد نموده و از کمال دین داری برادرش را با خود ملحق ساخته (۳) با کوبهٔ تمام و لشکر آراسته متوجه گردید کفار فرنک بمجرد استماع ایشان سراسیمه گشته از سر دمشق برخاسته تا بدیار خود عنان باز نکشیدند ، آخر سیف الدین غازی در جمادی الاخری سنهٔ اربع و اربعين وفات یافت و ولادتش سنهٔ خمسماية ۵۰۰ و ی را يك پسر بود در کودکی نماند .

قطب الدین مودود بن زنکی بعد از برادر قایم مقام گشته وفاتش در شوال سنهٔ خمس و ستين و خمسماية ۵۶۵

۱ - ع ندارد . ۲ - م : خناق .

۳ - از اینجا تا قطب الدین بین نسخهٔ ع و نسخهٔ م اندک اختلافی است .

سیف الدین غازي بن مودود بعد از پدر والي شد ، فخر الدین عبدالسیح جمله الملك بود و ابن معنی بر نور الدین محمود گران آمده متوجه موصل شد

و در سوم جمادی الاولی سنه ۵۶۶ ست و ستین ۵۶۶ آنجا را بگرفت و باز بسیف الدین داد (۱) و فاتش در سوم صفر سنه ۵۷۶ ست و سیمین و خسمائه ۵۷۶ می خواست که ولایت عهد خود بر سرش سنجر شاه دهد چون طفل بود بیم آن داشت که صلاح الدین یوسف بر ملک مودونی استیلا یابد بنا بر این به برادرش داد

عزالدین مسعود بن مودود بعد از برادر پادشاه شد و در بیست و نهم شعبان سنه ۵۸۹ در موصل رحلت کرد گویند در آن وقت تکلم بغیر از شهادتین و تلاوت بچیزی دیگر نبود و اگر احیاناً چیزی دیگر گفتی از آن استغفار کردی بن مسعود قایم مقام شده مکرراً با آل ایوب زد و خورد کرد و گاهی نصرت و گاهی هزیمت یافتی و در اواخر رجب سنه ۶۰۷ و ستمائه ۶۰۷ فرمان یافت .

عزالدین مسعود مشهور بملك قاهر بن ارسلان شاه بموجب ولی العهدی قایم مقام شد اما کار در دست بدر الدین لؤلؤ بود و فاتش در سنه ۶۱۵ و آن طبقه بدو منتهی شدند .

فرع اتابکيه

بدر الدین لؤلؤ غلام ارمنی بود ملوک نورالدین ارسلان شاه شده بعد از فوت مسعود به لوازم سلطنت قیام نموده باهلا کو خان اظهار ابلی کرد و دیار خود را از اضرار تاتار نگاه داشت و در سنه ۶۵۷ و ستمائه ۶۵۷ فوت شد .

ملك صالح بن بدر الدین لؤلؤ نزد هلاکو آمده تربیت یافت و خان دختر سلطان جلال الدین خوارزم شاه را بدوداد چون عود نمود با ملوک مصر در خلاف خان اتفاق نمود هلاکو سید ارغون تومن را بالشکری بر سر او فرستاده بعد از طول محاصره او را بچنگ آوردند و نزد خان به الاداغ رسانیدند تمامی اندام او را دردنبه گرفته در آفتاب بچهار میخش کردند تا کرم در اعضای ارافتاده ببیدترین حالی در سنه ۶۶۰ و ستمائه ۶۶۰ بر مرد بر سرش عماد الملك را نیز بکشتند و دیگری از ایشان نماند .

کلمه هفتم در مؤيديه

مؤيد الدین آينه از جمله غلامان سلطان سنجر بود و چون آينه سلطان پیش او میبود بمؤيد آينه اشتها را یافت القصه بعد از سلطان چند روزی اظهار اطاعت خاقان رکن الدین محمود خواهرزاده سلطان و وصی او نموده آخر او را گرفته خود بسلطنت نشست و از دهرات تا حوالی ری ضبط نمود آخر سنه ۶۹۹ و ستمائه ۶۹۹

به تسحیر ماژ ندران رفته قتل و غارت کرده در همین سال بیدد سلطان شاه حواریز شاه بچنگ تکش رفته در دست او اسیر شد و در عرفه سنه مذکور بقتل آمد.

طغان شاه بن مؤید آینه برجای پدر نشسته با تکش در مقام انتقام بود آخر خود را از کدورت گذرانیده بشراب افتاد ملازمانش بسطان پیوسته [وی] بعضی ولایت او را متصرف شد. ظهیر فاریابی قصیده غرامی در مدح او گفته این از آنجاست نظم:

طغان شاه ابن مؤید که گوید و سزدش که : هست منطقه چرخ حلقه کمر
آخر در شب دوشنبه دوازدهم محرم سنه احدى و ثمانین و خمسمائه ۵۸۱ در نیشابور وفات کرد و انارالله برهانه موافق تاریخ است (۱)

سنجر شاه بن طغان شاه برجای پدرش نشسته منکلی بیک غلام جدش بواسطه کودکی او استیلا یافت و تکش نیشابور را گرفته منکلی را بکشت و مادر سنجر را بخواست و دختر خود را بدو داد، و پس از دختر خواهر بعقد او در آورد اورا در سنه احدى و تسعین ۵۹۱ بتهمت عصیان میل کشید آخر در سنه خمس و تسعین و خمسمائه ۵۹۵ فوت شد و ملک بخواریز مشایه رسید.

حرف ثانی در اهالی

باید دانست که البارسلان سلجوقی در سنه ثلاث و ستین [و اربعمائه] ۴۶۳ ارمانوس قیصر را بچنگ گرفته وی ملتزم باج و خراج گشته در ارسال آن تهاون نمود سلطان الکاء دیار بکر و روم را در سنه اربع و ستین و اربعمائه ۴۶۴ بچهار میر بزرگ داد که آن قدر از ولایات یاغی که بگیرند برایشان و اولاد ایشان مؤکد به لعنت نامه مسلم باشد و آن امرا و اولاد مدتها در آن الکاء فرمان فرما بودند مبنی بر چهار کلمه :

کلمه اول در امرای دانشمندیه

امیر دانشمند اسم وی کمشتکین بن طابلو است از اعیان سرهنگان سلاجقه و چون پدرش معام اطفال اترک بود بدانشمند موسوم گردید. سلطان قیصریه و اماسیه و سیواس و دولو و تقات و نیکسار در سنه مذکوره بدو داده بود و در ذی القعدة سنه ثلاث و تسعین ۴۵۳ سمند فرنگی در حوالی ملاطیه با او جنگ کرده گرفتار شد و او را در سنه خمس و تسعین ۴۹۵ اطلاق کرد و پس از آن لشگری عظیم از فرنگ بر سر الکای او آمده و انگوریه را مسخر ساخته قتل عام کردند مکرراً بین الفریقین جنگ شد و اکثر اوقات امیر دانشمند بریشان ظفر یافت و در سنه ثمان و عشرين و خمسمائه ۵۲۸ کرت دیگر میانه او و فرنگ جنگ شده فتح نمود [وفاتش در سنه ...]

یاغی باسان بن دانشمند که ارشد و اشجع اولادش و صاحب انطاکیه بود در حینی که فرنگ آن جا را محاصره کرده بودند در جمادی الاولی سنه احدى و تسعین و اربعمائه ۴۹۱ قلعه آن جا را ازودزیده وی با سی غلام بدر رفت و در آن اثنا از

فرزندان و سایر مسلمانان یاد آورده [از کمال حیرت و ملال وی را غش عارض گشته] بی شعور بر زمین افتاد و غلامان او را مرده تصور کردند پراهِ خود در رفتند و شخصی ارمنی که در آن صحرا هیبه میکرد سرش را بریده بشهر برد.

امیر محمد
بن دانشمند در سنهٔ سبع و ثلاثین ۵۳۷ به اجل طبیعی در گذشت
بعضی از الکاء او را [ملک] مسعود بن قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی
[بعوضهٔ تصرف در آورد.

یاغی ارسلان
بن دانشمند چون قلج ارسلان بن مسعود سلجوقی [در سنهٔ ستین و
خمسماه ۵۶۰ دختر ملک سلیق صاحب ارزن روم را خواسته ملازمانش
عروس نزد او میبردند وی دختر را گرفته او را نخست مرتد ساخت و بعد از تجدید ایمان
جهت برادرزادهٔ خود ذوالنون بن محمد (۱) خواست و هم در آن نزدیکی پسر.

ابراهیم
بن محمد بن دانشمند قایم مقام شده [بعضی بلادش را قلج ارسلان
و پاره‌یی را برادرش شهنشاه متصرف شدند] وفاتش در سنهٔ ستین
و خمسماه ۵۶۰.

کلمهٔ ثانی در ارتقیه

سلطان الب ارسلان ماردین و نخیکرد و خرپرت و توابع را به ...

امیر ارتق
بن راکب که از اعظم امرای سلجوقیه بود تفویض نمود او مدتها
والی الکای خود بوده آخر در شهر محرم سنهٔ ۴۶۵ وفات یافت.

امیر سقمان
بن ارتق والی حصن کیف، و در حینی که متوجه دقم فرنگ بود در
صفر سنهٔ ثمان و تسعین و اربعماه ۴۹۸ در گذشت.

نجم الدین ایلغازی
بن ارتق سالها والی حلب و شحنه بغداد و دیگر بلاد بود و در رمضان
سنهٔ عشر و خمسماه ۵۱۰ فوت شد.

حسام الدین
بن ایلغازی قایم مقام شده و در سنهٔ مذکور (۲) فوت شد.

تیمور تاش
شمس الدوله
بن ایلغازی در سنهٔ ثمان عشر و خمسماه ۵۱۸ ارتحال نمود
بن ارتق در سنهٔ ثمان عشر و خمسماه فوت شد.

ملک بهرام
فخر الدین
بن داود بن سقمان بن ارتق صاحب حصن کیف در سنهٔ اثنی و ستین
و خمسماه ۵۶۲ وفات یافت.

قزل ارسلان
قطب الدین
بن ایلغازی بن تیمور تاش بن ایلغازی در سنهٔ ثمانین و خمسماه ۵۸۰
وفات یافت.

نورالدین محمد بن قرا ارسلان بن داود در سنهٔ احدى و ثمانین و خسمائ ۵۸۱ فوت شد. عمش عمادالدین بن قرا ارسلان خواست تا بر الکای برادرش دست یابد و میسرش نشد بجزیره رفت و آنجا را بگرفت و حکومت آن الکا در خانوادهٔ او تا سنهٔ [ست] (۱) و عشرين و ستمائ ۶۲۶ بماند.

بن نورالدین محمد بن قرا ارسلان در سنهٔ تسع عشر و ستمائ ۶۱۹ قطب الدین سقمان وفات یافت و مدتها حکومت درخاندان ایشان بود تا اوایل ابوالنصر [سلطان] حسن بیک آق قوینلو آن طایفه بالکلیه بقتل ملک ایوب آخرین ایشان انقراض یافت.

گلمه میوم صلیقه

امیر سلیق بن علی بن ابوالقاسم بموجب تفویض الب ابرارسلان صاحب ارزن الروم و توابع بود [در شهر و رسته ست و خسمین و خسمائ ۵۵۶ میان او و گرگیان قتالی صعب دست داده او و معارف لشکرش گرفتار شدند و چون خواهرش شاه بانوان زوجهٔ سلیمان بن ابراهیم بن سلیمان صاحب اخلاط معروف بشاه ارمن از آن واقف شده هدیه چند جهت ملک گرج فرستاد او را خلاص ساخت (۲)] آخر حکومت آن الکا ازو منتقل به پسرش ملک محمد، و پس از وی متعلق به حافدش ملک شاه بن ملک محمد بن ملک گشته آخر رکن الدین سلیمان بن قلچ ارسلان سلجوقی تسخیر آنجا کرده در روز سه شنبه دوم شوال سنهٔ ثمان و تسعین و خسمائ ۵۹۸ ملک شاه پیش او آمده گرفتار گردید و احدی از ایشان دیگر روی حکومت ندید.

گلمه چهارم در منکوچک

سلطان آبا ارسلان ارزنجان و کاخ و کوغوسه و توابع را بدو تفویض نمود مدتها او و اولاد در امر ایالت آنجا اقتدار داشتند، از ایشان فخرالدین بهرام شاه بن داود بن منکوچک غازی دختر قلچ ارسلان سلجوقی را بمقدور آورده بغایت کریم و عالی همت بود چنانچه در تمامی ارزنجان عزا و عروسی واقع نشدی که ازو بدیشان صنوف عطیه و صلوات نرسیدی و شیخ نظامی مغزن الاسرا بدنام او کرده وی در برابر پنج هزار دینار سرخ و پنج اسیر را هوار بجائزه فرستاده وفات شیخ نظامی گنجه بی صاحب خمسده در سنهٔ سبع و تسعین و خسمائ ۵۹۷ بود. و در موسم دی که برف روی زمین پوشانیدی بحکم او [مقدار] معین از حبوبات بر پشت بامها ریختندی تا طیور از آن بهره مند گشتندی پسرش ملک داود قائم مقام پدر شد.

صفحه هفتم در آل ایوب

محتوی برد وسط

سطر اول در ملوک مهر و شام و توابع

بوشیده نماند که نجم الدین ایوب و اسد الدین شیرکوه پسران شادی بن مروان از

اکراد رادویه ساکن دوین آذربایجان که اکنون ویران گشته بکوتی اشتهار دارد براق عرب شتافته ملازم بهروز شهنه بغداد و کوتوال قلعه تکریت شدند و درحینی که عمادالدین زنگی درسنه ست و عشرين و خمسائه ۵۲۶ بمدد سلطان مسعود آمده به ابلغار سلجوق شاه برادر مسعود و قراچه ساقی اتابکش منهزم شد از حوالی قلعه تکریت میگذشت برادران همراهی نموده او را [بخدمت لایق (۱)] منون ساختند تا آنکه اسدالدین شخصی را کشته، بهروز برادرانرا از قلعه عذر خواست و ایشان بموصل رفته نزد عماد الدین زنگی قرب تمام یافتند و در زمان نورالدین محمود همچنان صاحب اعتبار بوده اسدالدین حاکم حمص شد و عاضد اسماعیلی والی مصر در دفع فرنک بمحمود متوسل گشته وی سه نوبت اسدالدین را بالشکری بمدد فرستاد و در کت اخیر اسدالدین شاپور وزیر عاضد را حسب الرضای او بقتل آورده بجای او وزیر شد اما بعد از دو ماه و پنج روز شنبه در بیست و دوم جمادی الاخری سنه اربع و ستین و خمسائه ۵۶۴ وفات یافت .

صلاح الدین یوسف

بن نجم الدین ایوب قائم مقام عم گردید گویند شی پیشتر از آنکه بمصر رود در واقعه دید که جمعی او را طناب در حلق کرده از کنگره دارالاماره مصر از حلق کشیدند اتفاقاً در کت اخیر که اسدالدین متوجه آن جا بود در بردن او مبالغه داشت و صلاح الدین در رفتن مضایقه مینمود، وی صورت واقعه را بمبری بیان کرد معبر او را بحکومت و استیلا بر مصر بشارت داد ، بالجمله بعد از یکسال و هفت ماه که استقلال تمام یافته بود تغییر خطبه و سکه کرده در جمعه دوم محرم سنه سیم و ستین ۵۶۷ باسم مستضی عباسی نمود و عاضد پیش از استماع [آن] بمرض اسهال گرفتار شده هم در آن هفته قبل از اطلاع بر آن حادثه در گذشت و کارو بار صلاح الدین روز بروز بالا گرفته نورالدین ازو در حساب شد و اراده عزلش داشت در آن اثنا فوت شد پس ازو شام واکتدیار بکر بتصرف صلاح الدین در آمده بیت المقدس و اکثر سواحل (۲) شام که فرنگان گرفته بودند بمخر ساخت و چون بیت المقدس را در جمعه بیست و هفتم رجب سنه ثلاث و ثمانین و خمسائه ۵۸۳ بدرفت حسب الفرموده او بر یکی از ابواب آنجا نوشتند که **«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»** آخر در صباح شنبه بیست و هفتم صفر سنه تسع و ثمانین و خمسائه ۵۸۹ در دمشق وفات یافت .

ملک عزیز عثمان

بن صلاح الدین بعد از پدر عزیز مصر شده میانه او و برادرش ملک افضل تنازع بود آخر در یکشنبه هشتم محرم سنه خمس و تسعین و خمسائه ۵۹۵ در گذشت .

ملک منصور محمد

بن ملک عزیز در مصر بر تخت نشسته کارش متزلزل بود همش ملک افضل از مصاصات که الکای او بود ابلغار آورده در مصر بسلطنت نشست .

ملک افضل
نورالدین علی
 بن صلاح الدین در واقعه پدر حاضر بود بعد از و در دمشق بسلطنت
 نشسته برادرش عزیز باهتمام عمش عادل او را از آنجا اخراج نموده
 در صمصات بسر میبرد تا آنکه مصر را مسخر ساخته لشکر
 بسرعم (۱) بر دمشق کشید و او را در محاصره بقتل آورده و یکبار و ملک کامل بن عادل از جانب مشرق
 رسیده بدرو بسر و غالب آمدند و مصر را نیز از دست او بیرون بردند و بی بالضروره بصمصات قناعت
 کرده در سنه اثنی و عشرين و ستمائه ۳۲۲ در گذشت بطلاقت لسان و فصاحت بیان بین الاقران
 امتیاز داشت از جمله [این] قطعه آبدار در باب شکایت عمش ابوبکر و برادرش عثمان بن ناصر
 عباسی نوشت :

شمر

مولای ان ابابکر و صاحبه
 و هو الذی ولا والده
 مخالفان فعلا عقد بیعت
 من الاواخر مالا قی من الاول
 عثمان قد غصبا بالسيف حق علی
 فاستقام الامر حین ولی (۲)
 والامر بینهما والنصر فیه جلی
 فانظر الی حظ هذا الاسم حین لقی

بن نجم الدین ایوب در بیست و سوم ربیع الاخر سنه ۹۶
ملک عادل ابوبکر
 بمصر در آمده و لا اظهار اطاعت ملک منصور بن عزیز کرد آخر او را
 پیش عمش ملک طاهر غازی بجلب روان داشت خود باستقلال صاحب ملک و مال گردیده و فاش
 در سنه خمس عشر و ستمائه ۶۱۵ .

بن ملک عادل بعد از پدر در مصر بر تخت نشست آخر بعد از عصر
ملک کامل محمد
 چهارشنبه بیست و یکم رجب سنه خمس و ثلاثین و ستمائه ۶۳۵
 وفات یافت

بن ملک کامل بعد از پدر پادشاه شد و در جمعه نهم شوال سنه سبع و ثلاثین
ملک عادل
 و ستمائه ۶۳۷ او را خلع کرده در قلعه جبل مجبوس کردند و در سنه
 اربع و اربعین و ستمائه ۶۴۴ باجل طبیعی در گذشت .

بن ملک کامل بعد از حادثه برادر بمصر آمده بحکومت رسید و در شب
ملک صالح
نجم الدین
 دوشنبه منتصف شعبان سنه سبع و اربعین ۶۴۷ در گذشت .

بن ملک صالح در حدوث واقعه پدر در حصن کیف بود مسرعان از عقب
ملک معظم
 اورفته در نهم ذی القعدة سنه سبع رسیده بسلطنت نشست اما باغلامان
تورانشاه
 پدر که در کمال استیلا بودند در صدد ناهمواری شده بعضی را عزل
 و بعضی را بقتل تهدید نموده ایشان که باعث مهم او بودند بایکدیگر در دفع او اتفاق کرده
 خدمتش را در دوشنبه بیست و ششم محرم سنه ثمان و اربعین و ستمائه ۶۴۸ بکشند و سلاطین
 آل ایوب در مصر بدو منتهی شد .

صطرنانی در سلاطین یمن

شمس الدوايه
توران شاه
 بن نجم الدین ایوب در سنه تسع و ستین و خمسائه ۵۶۹ لشکر بیدار
 یمن برده بر همه بلاد آنجا بتخصیص زبید و قروعدن (۱) و غیر ذلک
 استیلا یافت و بنیابت خود قتلغرا در آنجا بحکومت گذاشته پیش
 برادرش صلاح الدین یوسف آمد برضای خود بحکومت اسکندریه رفته در آنجا در شهور سنه
 ست و سبعین و خمسائه ۵۷۶ وفات یافت با وجود آنکه خزاین یمن را نوابش سال بسالی بدو
 میرسانیدند و مالیه اسکندریه در وجه او مقرر بود آنها بکرم او وفانکرده دو بیست هزار دینار
 قرض داشت و صلاح الدین ادا نمود.

سیف الاسلام
طغتكین
 بن نجم الدین ایوب بهای برادر در سنه سبع و سبعین و خمسائه ۵۷۷ بسلطنت
 پشت معاش پسندیده نمود آخر در شهور سنه ثلاث و تسعین و خمسائه
 ۵۹۳ وفات یافته در مدینه منصور که از مستحذات او بود مدفون شد
 بن سیف الاسلام سفاک و ظالم بود و نسبت خود را بپنی امیه درست میکرد
 آخر بر دست پسرش ابوالفدا اسماعیل در رجب سنه ثمان و تسعین ۵۹۸
 کشته شد.

ملك معز فتح الدين
اسماعيل
 بن سیف الاسلام قایم مقام برادرش شده در شهور سنه اثنی عشر و ستماه
 ۶۱۲ وفات یافت.

ملك ناصر ايوب
ملك مسعود
 بن ملك کامل بن عادل بفرموده جدش پادشاه شد در مصر بسلطنت آنجا
 رفته بر حجاز [نیز] استیلا یافت و در سنه ست و عشرين و ستماه ۶۲۶
 در مکه شریفه فرمان یافته در آن ارض مقدس دفن گردید.

فرع آل یوب

بعد از قتل ملك معظم غلامان مستولی شده سلطنت میان خود قرار دادند.

معز الدين بيك
 واوغلامی رومی بود ملوك ملك صالح و در ایام حکومت بمعز ملقب
 گردید اگر چه چند روزی جهت مصلحت نام بر ملك اشرف بن مسعود بن
 کامل نهاد اما در همان ایام او را بند کرده خود مستقل شد و زن ملك صالح شجرالددر را که
 چند روزی خطبه باسم او خوانده بودند بخواست آخر چون دختر بدر الدین لؤلؤ را در
 موصل جهت او آوردند شجرالددر غیرت کرده او را به امداد بعضی غلامان محرم در شب
 چهارشنبه بیست و پنجم ربیع الاول سنه خمس و ستماه ۶۵۵ در حمام بکشت.

ملك منصور
 بن ملك معز که اسمش نورالدین علی بود پس از پدر پادشاه شد
 زن پدر را بقصاص صلب کرد و بلهو و لوب مشغول گشته مادرش
 تدبیر امور میکرد آخر قدر روز غلام پدرش که اتابك او بود خروج کرده در دوشنبه بیست و
 هشتم ذی القعدة سنه سبع و خمسين و ستماه ۶۵۷ او را و برادرش را بگرفت و در قلعه جبل
 محبوس ساخت.

بعد از مخدوم زاده (۱) به سلطنت نشسته با کیتو قانونیان که از عظمای
ملک مظفر
سیف الدین قدروز امرای مغول بود در عین جالوت در همین سال در جمعه بیست و پنجم
 رمضان جنگ کرده کیتو قرا را بکشت و داغ جانسوزی بر دل هلاکو
 نهاد و از آن بلند آوازه گشت آخر در وقتی که از شکار می آمد برای (۲) دولتش قصد
 کرده در روز شنبه بیست و پنجم ذی القعدة سنه ثمان و خمسين و ستمائه ۶۵۷ گشته گشت .

مشهور به بند قدار در اصل نامش بیبرس (۲) است غلام امیر علاء
ملک ظاهر
 الدین صالح و چون ملک صالح علاء الدین را بگرفت او را تصرف
 نموده خدمت نزدیک خود فرمود و او در شجاعت و مردانگی یگانه آن زمان بل اعجوبه
 دوران بود چنانچه با پادشاهان مغول معارضه غالبانه کرده یورش روم نمود و فوجی از
 امرای مغول را که به ضبط آن سرحد مشغول بودند بکشت و در جمعه یازدهم ذی القعدة سنه خمس
 و سبعین و ستمائه ۶۷۵ در قیصریه بتخت سلطنت نشست و در آنجا خطبه باسم او خواندند
 از آنجا عود نموده در قصر ابلق شام نزول کرد و در محرم سنه ست و سبعین ۶۷۶ باجل مقرر
 در گذشت .

ابن خلکان و هو احمد بن محمد بن ابراهیم اربلی موصلی تاریخ مشهور را بنام او نوشته
 وفات ابن خلکان در رجب سنه احدى و ثمانین و ستمائه ۶۸۱ .

بن ظاهر به اتفاق امرا بر مسند حکومت نشسته در شهر سنه ثمان
ملک سعید محمد
 و سبعین ۶۷۸ میان او و امرا مکرراً نزاع شده ملک تقود و جواهر
 برداشته بقلعه کرک رفت و هم درین سال در آن قلعه وفات یافت .

بن ظاهر را بعد از خلع برادر به سلطنت نشاندند و او در آن وقت
سلامش
 هفت ساله بود و اتابکی او متعلق به سیف الدین قلاون شد و
 حکومت شام مرجوع به سنقر اشقر آخر بعد از سه ماه در بیست و یکم رجب سنه ثمان
 و سبعین ۶۷۸ او را هم خلع کردند .

از روی استحقاق به سلطنت نشسته چون سنقر اشقر این خبر شنید
ملک منصور
سیف الدین قلاون وی نیز در آخر ذی الحجه همین سال [اسم] سلطنت بر خود نهاده
 ملقب به سلطان شمس الدین ملک کامل شده و حسام الدین لاجین
 کو توال قلعه را محبوس ساخت آخر سیف الدین دوسنه ثمان [و ثمانین] و ستمائه ۶۸۸
 متوجه تسخیر دمشق شد و سنقر با او صلح کرده امر سلطنت مخصوص سیف الدین گردید
 و در رجب همین سال در حوالی حمص با منکو تیمور بن هلاکو مصاف داده اهل اسلام پنجاه هزار
 و کفار تاتار صد هزار بودند مسلمانان ظفر یافته منکو تیمور و منزه باز گشته از آن غصه

بمرد ، آخر سیف الدین در ششم ذی القعدة سنه تسع و ثمانین ۶۸۹ در ظاهر قاهره وفات یافت .

ملک اشرف صلاح الدین خلیل بن سیف الدین بعد از پدر به سلطنت نشسته بسیاری از قلاع فتح نمود آخر دو غلامش بیدرا و لاجین در شکار او را در نهم محرم سنه ثلاث و تسعین و ستمائه ۶۹۳ کشتند .

ملک قاهر بیدرا را بحکومت نشسته وی و کیل اشرف بود و در وقت حکومت خود را بحسب ظاهر نایب (۱) ملک ناصر بن سیف الدین قلاون مینمود و او در آن وقت نه ساله بود و کتوبا نایب قاهره شده آخر او را در اواخر سنه ثلاث و تسعین و ستمائه ۶۹۳ بکشت .

ملک عادل کتوبا وی در واقعه کتوبا نویان بردست ملک سیف الدین اسیر شده روز بروز در مقام ترقی بود تا آنکه در محرم سنه اربع و تسعین ۶۹۴ اسم سلطنت بر خود نهاده و در سنه ست و تسعین ۶۹۶ در حینی که متوجه مصر بود حسام الدین لاجین مکدر مر (۲) او را بکشت و او توهم بخود راه داده با چهار غلام بدمشق گریخت .

به سلطنت نشست عادل را بچنگ آورده بکشت و در شبی از شبهای **ملک منصور حسام الدین لاجین** سنه ثمان و تسعین ۶۹۸ در وقتی که به لعب شطرنج مشغول بود هفت نفر برودست یافته او را بقتل آوردند .

ملک ناصر محمد بن منصور در آن وقت در قلعه کرک بود امر او را بقاهره آورده همکنان بطوع و رغبت سر بر خط فرمان او نهادند و او را با غازان خان در روز [چهار] شنبه چهارم ربیع الثانی سنه تسع و تسعین ۶۹۹ در حوالی حمص چنگ شده شکست یافت و در شهر سنه ثمان و سبعمائه ۷۰۸ سالار که نایب السلطنه بود با جمعی فصد سلطان داشتند وی آنرا دریافته به قلعه کرک رفت و ایشان مدرس چاشنی گیر راست سلطنت داده و ملقب بملک مظفر ساختند و در سنه تسع و سبعمائه ۹۰۷ امر او بملک مظفر خروج کرده باز ملک ناصر را از قلعه کرک آورده به سلطنت نشاندند [و او در شهر سنه اثنی عشر ۷۱۲ بشرف حج رسید] و در سنه ثمان و عشرين و سبعمائه ۷۲۸ تیمور تاش بن امیر چوپان که والی روم بود در واقعه پدرش از سلطان ابوسعید روگردان شد نزد ملک ناصر رفته وی او را بکشت و سرش نزد سلطان فرستاد [و در شهر سنه احدى و اربعین و سبعمائه ۷۴۱ در موصل و دیار بکر خطبه باسم او خواندند آخر در بیست چهارم ذی حجه همین سال ارتحال نمود] .

ملک طاهر برقوق بعد از چند نفر دیگر بر تبه سلطنت رسیده اتلمش ایلچی امیر تیمور را در بند کرد آخر در سنه اثنی و ثمانماه ۸۰۲ وفات یافت .

ملک اشرف فرخ

ولد ملک طاهر با وجود طفولیت امرا اورا به سلطنت برداشته در عهد او امیر تیمور لشکر بدیار شام کشیده وی منہزم بدیار مصر رفت وفاتش در ذی الحجہ سنہ اثنی واربعین وثمانیہ ۸۴۲ .

ملک طاهر
چقماق (۱)

میراخور ملک اشرف بود امرا اورا به سلطنت برداشته قودخس امیر الامرای شام به مصر رفته نخست با او بیعت کرد بعد از آن خلاف آن نموده بر دست او گرفتار شد میانه او و میرزا شاهرخ موالات دست داده ایلمچیان بیکدیگر میفرستادند .

بعد از چند نفر بر تہ سلطنت رسیدہ در زمان او بیشک (۳) دوانداری سلطان قایتبا (۲) هوای تسخیر ایران کرده خود را ملقب به پاش ساخت و چون

بالکای دیار بکر در آمد خبر به سلطان یعقوب رسیدہ بایندربیک را با فوجی از امرا بمدافعہ فرستادہ در رها تلاقی فریقین شدہ و برا در شہور سنہ [خمس وثمانین وثمانیہ ۸۸۵ منہزم ساختہ بقتل آوردند. آخر سلطان در سنہ] احدی و تسعمائہ ۹۰۱ وفات یافت .

که امیر الامرا بود بغایت فاضل و عالم برور چون ہموارہ میانہ سلطان قانصو چرا کہ و آل عثمان مخالفت بود بنابراین سلطان سلیم بن سلطان

بایزید لشکر بدیار عربستان کشیدہ در سنہ ثلاث و عشرين و تسعمائہ ۹۲۳ اورا بہ قتل آوودہ بر آن دیار استیلا یافت و آن طبقہ بدو ختم گشتند .

صفحہ ہشتم درملوک غوریہ

مقدمہ

آوردہ اند کہ سظام نامی از اولاد ضحاک گریختہ بناہ بکوهیابہای غور برد و در آن جا توالد و تناسل میکرد تا آنکہ نوبت بہ شنسب (۴) رسیدہ او در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ و آلہ و آلہ بلکہ بر دست آن حضرت ایمان آورد و سلسلہ نسبش را برین موجب ذکر کردہ اند: شنسب بن حریق بن تئیق بن نیستی بن وزن بن سین بن بہرام بن حشش بن ابراہیم بن سعد بن اسد بن شداد بن ضحاک و هو بسظام بن مہ شاد بن نریمان بن افریدون بن سامند بن سفید اسب بن ضحاک بن شہران بن سند اسب بن سیامک بن مرتباش بن ضحاک الملک است لاجرم آن طبقہ بہ شنسبی منسوب بودہ اند، و اولاد شنسبی در عهد ابو مسلم بود، سنجی (۵) بن نہادان بن ورمش بن ورتشان (۶) پرویز بن شنسب معاصر ہارون الوشید بود، سوری بن محمد فرزند

۱ - ع - سلطان قایتبای .

۲ - ع - سلطان قانصو .

۳ - در نسخ مختلف آمدہ است .

۴ - نسخ شدیدا اختلاف دارند و حتی در یک نسخہ ہم در تمام موارد یکسان نیست .

۵ - م - ندارد و دوسطر بعد «سنجی» ذکر شدہ است .

۶ - م - در میشیان .

زاده امیرسنجی در زمان صفاریه بود محمد بن سوری معاصر سلطان محمود سبکتگین است، ابوعلی بن محمد سوری با سلطان محمود اظهار ایل کرد عباس (۱) بن سنس بن محمد برادر زاده ابوعلی به غصب حکومت یافت و با سلطان ابراهیم غزنوی جنگ کرد ... و محمد (۲) بن عباس قائم مقام شد، قطب الدین حسن بن محمد بن عباس جد سلاطین غوریه است، عزالدین حسن بن قطب الدین را ورا هفت پسر فرخته اثر بود وی از معاصران و تابعان سلطان سنجر سلجوقی بود و اولادش بدو فرقه شدند مبین در دو سطر :

خط اول در سلاطین غور و غزنین

قطب الدین محمد بن عزالدین حسین که بملك الجبال اشتها دارد و داماد بهرامشاه غزنوی است و از غور بخد مت او پیوسته بواسطه تهی مسموم شد و این اولین عداوتست میانه غور و غزنویه .

سیف الدین غوری برادر دیگرش به انتقام به غزنه رفته چون بهرامشاه در آن جانبوده و در جمادی الاولی سنه ثلاث و اربعین و خمسماه ۵۴۳ آن ملك را مسخر ساخته بر تخت محمودی نشست و بهرامشاه از هند عود نموده او را درسنه اربع و اربعین ۵۴۴ بگرفت و بر سوابی تمام بکشت و عداوتی که تا آن وقت مستور بود ظاهر شد

بهاء الدین سام بن حسین وی پدر سلطان غیاث الدین و شهاب الدین است چون بانتقام اخوان چریک جمع نمود در آن اثنا آبله بر آورده فوت شد.

ملك علاء الدین حسین بن عزالدین [حسین] و او اولین پادشاهی است که استقلال یافته آن قوم بدو بلند آوازه گشتند چون بانتقام برادران بغزنین رفته آن جا را بسوخت بجهان سوز موسوم گردید، به سلطنت غزنین و بعضی معال خراسان رسید با سلطان سنجر مصاف داده اگرچه مغلوب شد اما مردم ازو حساب گرفتند و فاتش در ربیع الاخر سنه ست و خمسين و خمسماه ۵۵۶

ملك سیف الدین محمد بن علاء الدین حسین بعد از پدر پادشاه شد بچنگ غزرت و در روز مصاف بردست یکی از مردم خود در رجب سنه ثمان و خمسين ۵۵۸ کشته شد .

ملك غیاث الدین محمد بن سام بعد از عمزاده بسلطنت نشسته خراسان بتحت تصرف در آورد بنایت عظیم الشان شد و در چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی سنه تسع و سبعین و خمسماه ۵۷۹ وفات یافت [در هرات در جنب مسجد

جامع مدفون شد].

ملك شهاب الدين**ابوالمظفر**

بن سام برادر کوچکتر غیاث الدین که پدر اورا حبشی (۱) گفته در عهد برادر در شهر سنهٔ سبعین و خمسماه ۵۷۰ والی غزنین و بلاد سند بود و بعد از برادر غور و خراسان را ضبط نمود و چند کرت میان او و قطب الدین خوارزم شاه محاربات رفت آخر بتسخیر هندی توجه نموده بعد از ضبط بغلامان معتمد [خود] سپرد در وقت مراجعت از لهاور در منزل و میک اول شعبان سنهٔ اثنی و ستمائه ۶۰۲ بردست فدائیان کوکری کشته شده و بعضی از ارباب فساد بواسطهٔ صداقتی که میان خوارزم شاه و فرارازی بود نسبت قصد سلطان بدو کرده غلامانش در صدد انتقام شدند مولانا مدتی متواری بود.

سلطان غیاث الدین**محمود**

بن غیاث الدین محمد پس از عم [خود] به سلطنت موروثی نشسته علی شاه بن تکش خوارزم شاه از برادرش قطب الدین توهم کرده پناه بدو آورد وی بنا بر صلاح (۲) ملکی اورا گرفته بند کرد، ملازمان علی شاه شب دزدیده بر قصر آورفته در شب شنبه هفتم صفر سنهٔ ۶۰۷ اورا بکشتند اول در فیروز کوه آخر در هرات مزارکازر گاه مدفون گردید در مدح او گفته اند: بیت سلطان مغربین و شهنشاه مشرقین محمود بن محمد بن سام بن حسین

بهاء الدین سام

بن غیاث الدین محمود با اتفاق امرا بسلطنت نشسته علاء الدین اتغر بن علاء الدین حسین جهانسوز بمدد سلطان محمد خوارزم شاه لشکر بغور کشیده فیروز کوه را محاصره نمود و در منتصف جمادی الاولی سنهٔ سبع و ستمائه ۶۰۷ شهر را گرفته او و شمس الدین محمد برادرش را اسیر کرده بخوارزم فرستاد و در فترت مغول مادر سلطان (۳) هر دورا بجیحون انداخت.

علاء الدین اتغر

بن علاء الدین [حسین] جهانسوز بعد از حکومت چهار ساله در شهرور سنهٔ احدی عشر و ستمائه ۶۱۱ در جنگ ملک نصیر الدین حسین امیر شکار بقتل آمد.

علاء الدین محمد

بن ابوعلی پسر عم غیاث الدین محمد در حصار استارمقید بود و اورا امرا بیرون آورده بطرف غزنین بردند و تاج الدین یلدوز اورا تربیت کرد چتر سلطان شهاب الدین که تا آنوقت در سر مقبره اش نهاده بودند بدو حواله داشت و اورا بسلطنت فیروز کوه روانه داشت پس از یکسال و کسری خود ترک حکومت نموده نزد سلطان محمد خوارزم شاه رفت: سلطان سلطنت بدو واگذاشت چه با او عهد کرده بود که تیغ در روی او نکشد آخر در خوارزم فوت شده موجب وصیت او جسدش را بیستام نقل کرده در حوالی شیخ یازید دفن کردند و آن طبقه بدو با تهناسید.

نظر ثاني در ملوك باميان

[كه آنرا طغادرستان وملك هياطله گویند و قصبه آنجا « ارضف » است و حدود الكای ملوك باميان از شرق بكشیر و غرب بترمذ و شمال بكاشغر و جنوب بنور و غرجستان میبویست. بن عزالدین حسین بن قطب الدین غوری چون اولاد عزالدین حسین ملك مورثی را قسمت کرده اند ، بامیان را [وی برداشت و در اول حکومت غیاث الدین لشکر بجنک برادرزاده ها کشید بیکبار بردست ایشان اسیر شد برادران همچنان در مقام استرضای خاطر عم در آمده اورا [باعزاز تمام بیامیان] گسیل کردند .

شمس الدین محمد (۱) بن فخرالدین مسعود بجای پدر نشست و خیمه اهر سلطان غیاث الدین را بخواست و از وی پیری سام نام متولد شد .

بهاء الدین سام بهاء الدین (۲) قایم مقام شده فاضل و فضیلت دوست بود چنانچه [امام] فخر رازی را نزد خود برده اصناف مراعات بجای آورده (۳)

رساله بهائیه باسم او نوشت بعد از شهاب الدین اورا بسلطنت غزنین دعوت کردند در اثناء راه بمارضه اسهال مبتلا شده در شعبان سنه اثنی و ستمائه ۶۰۲ وفات یافت .

علاء الدین و اولاد بهاء الدین (۴) پس از پدر بفرزیه رفته میان ایشان وایلدوز ملوك شهاب الدین محاربات رفته ظفر و هزیمت دست میداد تا آنكه

جلال الدین یکباري چون خبر سرعت ایشان بیامیان رسید عباس بن (۵) شمس الدین محمد عم ایشان كه از كنیز متولد شده بود حكومت پیش خود گذرانیده آخر چون برادرزاده ها بسلامت بیامیان رسیدند حكومت را بدیشان وا گذاشت آخر جلال الدین بردست خوارزمشاه گرفتار شد دیگر از آن طبقه روی دولت ندیدند.

فریخ ملوك في رهبری و ح در د و حرف
حرف اول در غلامان

سلطان شهاب الدین عقب نداشت و همت بر جمع غلامان ترك گماشته هریك را چون فرزندان تربیت نموده ایالت ناحیه بی داده بود .

تاج الدین ایلدوز از جمله ممالیک ، ایلدوز بود معتبر و معتمد سلطان ، اورا خدمت کرده در جلوش رفتند و در زمان سلطان والی کرمان بود از غایت شجاعت و شهامت بفرزیه كه دار السلطنه بود استیلا یافت آخر در روز دوشنبه سوم شوال سنه اثنی عشر و ستمائه ۶۱۲ در جنك سلطان شمس الدین ایلتش گرفتار شد و بقتل رسید .

ناصر الدین قباچه فرمان سلطان صاحب او چوننان (۶) بود و از کمال رشد بر دیگر بلاد (۷) چون قصبات سند و غیره دست یافت و باملك خلجی مصاف داده

۱- ع: ملك مسعود. ۲- ع: بهاء الدین سام، راندارد و بجای آن نوشته :

شمس الدین محمد بن فخرالدین . ۳- ع : بجای داد.

۴- ع : بهاء الدین اولاد بهاء الدین سام ۵- ع: علاء الدین . ۶- م: چو لنان . ۷- م: ندارد .

از ایشان قومی بنام شمس‌الدین ابلمتش برده‌وی بر سر قباچه رفت و او شکسته به بکر گریخت و نوبتی دیگر وزیر شمس‌الدین نظام‌الملک که نورالدین عوفی جامع الحکایات بنام او جمع کرده لشکر بر سر او کشیده بعد از دو ماه محاصره چون قلعه اوج را بگرفت وی در بیست و دوم جمادی الاخری سنه اربع و عشرين و ستمائه ۹۲۴ خود را در آب دریا انداخته شعله حیاتش فرو نشست.

قطب‌الدین اسک در خدمت سلطان اعتبار تمام داشت تا بر تبه امرای غوری رسید بعد از آن ایالت دهلی که دارالملک آنجاست بدو قرا یافت و در آنجا آثار بزرگ از او بظهور رسید و سلطان غیاث‌الدین محمود بن غیاث‌الدین محمد لقب سلطانی و چتر بدو ازانی داشت آخر در شهر سنه سبع و ستمائه ۶۰۷ وقت گوی بازی در میدان لهور از اسب افتاده هلاک شد.

ارآم شاه بن قطب‌الدین بعد از پدر بر تخت نشسته چون قابلیت نداشت معزول شد.

سلطان شمس‌الدین محمد مشهور به ابلمتش را که از اعیان غلامان قطب‌الدین بود از بدو ان طلب داشته بتخت نشاندند وی از بزرگ زادگان قرا خطای است با سیری بهند افتاده از او فور قابلیت منظور صاحبش قطب‌الدین گشته از بر تو تربیت او بمراتب ارجمند رسید و اعظم آن ملوک ممالک گردید آخر در سنه ثلاث و ثلاثین و ستمائه ۶۳۳ وفات یافت.

فیروز شاه بن شمس‌الدین بتخت نشسته بواسطه ناهمواری مادرش ترکان که در زمان شوهرش ملکه شده بود تمامی امرای سرحد و نچیده لشکر بدهلی کشیدند و فیروز شاه بعد از حکومت هفتماه گرفتار شده [در حبس] فوت شد.

سلطان رضیه دختر شمس‌الدین حسب‌الصلاح امرای سلطنت نشست و او ترک‌روش مخدرات کرده لباس رجال پوشیده بر تخت برآمد آخر در رمضان سنه سیم و ثلاثین و ستمائه ۶۳۷ در جنگ النونیه (۱) که از جانب او والی شیرهند بود گرفتار شده در قلعه شیرهند محبوس گردید بالاخره النونیه او را طوعاً او کرهاً بعباله خود در آورد.

سلطان معز‌الدین بهرام شاه در غایت خواهرش رضیه برضای امرادر روز دوشنبه بیست و هشتم رمضان سنه سیم و ثلاثین ۶۳۷ پادشاه شد خواهر و النونیه بر سر او آمدند و مغلوب شدند بعد از آن هر دو در بیست و پنجم ربیع الاول

سنه ثمان و ثلاثین و ستمائه ۶۳۸ هر دو بردست هندیان بقتل رسیدند بهرام شاه چون شنید که مغول‌لهاور را محاصره کرده [مذهب‌الدین نظام‌الملک و وزیرا بالشکری بمدافعه فرستاد مغولان خود رفته بودند و وزیر و امرا با سلطان‌یاعی شده بر سر او آمده او را محاصره کردند] در اوایل ذی‌القعدة سنه تسع و ثلاثین ۶۳۹ بقتلش رسانیدند.

علاءالدین

مسعود شاه

بن فیروز شاه بعد از غم بادشاه شد و بلو نندی افتاد (۱) امرا کس به بهرانج نزد پسر عرش فرستاده او را سلطنت دعوت کردند و بعد از وصول او بدلهی علاءالدین داد در یکشنبه بیست و سوم محرم سنه اربع واربعمین ۶۴۴ م قید ساختند و در آنجا فرمان یافت .

بن شمس الدین بعد از واقعه عمزاده روز بروز اقتدار یافته در دولت او بالغ خان امیر الامر الاستقلال تمام یافته در سنه سبع واربعمین ۶۴۷ سلطان دختر له او را بخواست و مدد از ملک برونماده و تاسنه ثمان و خمین و ستمائ ۶۵۸ که منهاج بن سراج جوزجانی طبقات ناصری باسم او پرداخته بر سر سلطنت دیار هند متمکن بوده اما از «خضر خانی و دلرانی (۲)» امیر خسرو معلوم میشود که وی قریب بیست سال سلطنت دیار هند کرده [چنانچه گوید] .

بسال بیست ز اوج بایه خویش جهان میداشت زیر سایه خویش
عجب عهدی همه در کمرانی بهر خانه نشاط و شادمانی
ولادتش در قصر باغ دلهی در سنه ست و عشرين و ستمائ ۶۲۶ .

الغ خان

که در زمان حکومت ملقب بقیات الدین شد قصد سلطان ناصر الدین کرده خود بتخت نشسته و صاحب طبقات او را از خدمه خانان البری ترکستان میداند که با سیری به بغداد افتاده و خواجه جلال الدین نامی او را خرید به بند آورد و به سلطان شمس الدین فروخت آخر بتقلب حکومت یافته در سنه ست و ثمانین ۶۸۶ فوت شد .

معزالدین کیقباد

بن ناصر الدین بن الغ خان که از جانب مادر دخترزاده ناصر الدین محمود است چنانچه امیر خسرو گوید : نظم

شمس جهانگیر جد مادرش اظهر من شمس (۳) جد دیگرش
ناصر حق شاه فرشته سرشت خوی خوشش نسخه باغ بهشت
جد سوم شاه غیاث امم حاکم فرمان زعرب ناعجم
هر سه جدش کعبه (۴) ارکان جود کرده دو عالم به سه جدش سجود
چون در پایتخت حاضر بود بسلطنت نشسته امیر خسرو در آن باب گوید : بیت
ماند چو در شه و هشتاد و شیش بر سر خود تاج سر جد خویش
پدرش ناصر الدین از لنکوئی لشکر بر سر او کشیده قران سعدین امیر خسرو مشتمل
است بر آن ماجرای ، آخر قضیه به صلح تبدیل گشته هر یک از ایشان بولایت خود درفته کیقباد
سه سال حکومت نموده ارتحال کرد چنانچه امیر خسرو گوید : بیت
سه الهی همچنان او نیز در حرب رواجی داشت اندر شرق و در غرب

۱ - یعنی بیست و عشرت مشغول گردید . ۲ - ع : دولرانی .

۳ - ع : اظهر بن شمس . ۴ - ع : گفته .

و پسرش شمس الدین چند گاهی در دهلی والی گشته بردست ملک فیروز بقتل آمد
چنانچه امیر خسرو گوید : شعر
دوماهی داد پس چون صورت خواب چراغ کیقبادی شمس دین تاب
هنوز آن مهر بود اندر تباشیر که شیرین وا گرفت این دایه پیر
و آن طبقه بدو انقراض یافت .

حرف ثانی در اعالی مندرج در دو کلمه

کلمه اول در امرای آن طبقه که بسو سلطنت رسیده اند و ایشان موسومند بملوک خلیج و فوجی از اخلاص غور بهندرفته ملازم سلطان شهاب الدین شده اند.

محمد بختیار بغایت قوی همکل و زورمند بوده و درازی دستش بمشابه بی که از سرزانو میگذشته و در عهد سلطان شهاب الدین بولایت اوده رفته آنجا را بضرب شمشیر فتح نموده و مکرراً بولایت بهار تاخت وایلغار برده غنائیم بیش از پیش بگرفت و از آنجمله حملی گران بسلطان قطب الدین ایبک بدلهلی برد و محسود اقران گردید و او را در آنجا بافیل بکشد انداخته فیل از او بگریخت و از آن بلند آوازه گشت آخر بر [سریر] مملکت رای لکبر و ولایت لنکوئی استیلا یافته خطبه باسم خود خواند و چون بتسخیر ولایت تبت رفت شکسته برگشت و از غیرت آن واقعه وفات یافت .

از اقوام محمد بختیار صاحب اختیار آن دیار شده [در یکی از معارک کشته گشت .

علاء الدین مردان بعد از او قائم مقام شده [چون بغایت قلیل العقل و صاحب ادراک و سفاک بود بعد از اندک زمانی او را از میان برداشتند :

سلطان حسام الدین بعد از و سردار گشته آن قوم از وراضی بودند آخر در شهر سنه رابع و عشرين و ستمائه ۶۲۴ در جنگ امیر ناصر الدین محمود پسر **عوض خلیج** سلطان شمس الدین ایبک مشر و السلطان ناصر الدین آخرین بقتل آمد .

ملک فیروز الملقب بجلال الدوله (۱) هم از آن طبقه خروج کرده چون نبیره الخغان را بکشت و بر دهلی متولی گردید و امیر خسرو [در تهنیت جلوس او] گوید :

منت ایزد را که نو شد باز کار مملکت دولت سلطان عالم شد مدار مملکت
شه جلال الدین و دنیا تاجدار تخت گیر آنکه شد بر تخت والا تاجدار مملکت
بوالمظفر پادشاه تیغ بافیروز شاه آنکه فیروزی ز نامش گشت یار مملکت
و هم در مفتاح الفتوح تاریخ جلوس او را چنین گفته : نظم
سه شنبه کافتاب از مهد شب جست (۲) بتخت آسمان فیروز بنشست
جمادی دومین را سومین روز سوم ساعت زرو ز عالم افروز

بگام چاشت بافیروزی فال (۱) ز هجرت ششصد و هشتاد و نه سال
و پس از ضبط برادرزاده خود علاء الدین را بولایت عوض دیدون فرستاد و او در آنجا
لشکری در هم آورده متوجه دهلی گردید و عمده مدافعه شتافت آب چون در میان هر دو گروه
واسطه بود بیکبار فیروز اعتماد بر برادرزاده کرده بامعدودی بیش او [بطریق] نصیحت رفت
رسیدن همان بود و کشته شدن همان ملکش هفت سال در یکسال چهار فتح نامی کرده .
شعر :

[ذهی فیروز سلطانی که در حال
و خسرو مفتاح الفتوح بنام او گفته .
علاء الدین محمد بن شهاب الدین مسعود تاریخی که خسرو گفته جلوس نموده :
شعر

زروزه رفته نصفی بامهین فال ز هجرت ششصد و پنج و نود سال
که در دولت شد از عون الهی بماسک و در (۶) تخت آرای شاهی
در سلطنت استقلال یافته عدد لشکر او بچهارصد و هفتاد و پنج هزار رسید و فتوحات کلی
نموده از جمله میانه او و مغولان تگوردی قتال فاحشی دست داده شصت هزار مغول بقتل آمدند
[و از سرهای ایشان منارها بر افراشتند] و در سنهٔ سبعهٔ ۷۰۰ خادمان هزار دیناری مشهور
بملك بنود (۲) بعضی امرارا بایک لشکر بالکای الواد روان داشته فتح نمودند و سی هزار باره
ولایت بتصرف گرفته و شش هزار خروار زر بقتل دهلی کردند [در سنهٔ ثمان و سبعهٔ ۷۰۸
هم ملک سیوماه شتاد هزار سوار بمداغهٔ علی ملک گورکان که از جانب دواخان بتسخیر عوض
دیدون مشغول بود شبی خون برده بسیاری از ایشان کشته علی ملک را اسیر کرده بدلی آورد
آخر در شهر [سنهٔ خمس عشر و سبعهٔ ۷۱۵ و وفات یافت چنانچه خسرو گوید شعر :
ز سوال آمده هفتم پیاپی سنهٔ هفتصد و پنجمی بسروی

شیخ نظام اولیا و امیر خسرو شاعر در زمان او بوده اند ، وفات خسرو در سنهٔ خمس
و عشرين و سبعهٔ ۷۲۵ چنانچه در آن تاریخ گفته اند شعر :
شد «عديم المثل» يك تاريخ او و آن دگر شد «طوطی شکر مقال (۳)»
ولادتش بوجبی که خود در دیباجة غرة الکمال ذکر کرده سنهٔ احدى و خمسين
و ستماه ۶۵۱ .

[بن علاء الدین] نام اصلی او مبارک شاه است و ترکان بلقب (۴) خود
سلطان تغلق شاه قتل شاه گفته بکثرت استعمال تغلق شاه شد، بعد از وی بسلطنت نشسته
امیر خسرو «در نه سپهر» در باب جلوس او گوید شعر :

شش روز یکشنبه این اختیار زماه معزم شده بیست و چار
سنه شانزده بعد هفتصد شده بشارت ده ملک سرمد شده

۱- ع: جال. ۲- شاید «هنود» صحیح باشد ۳- کلمه «عديم المثل» برابر
۱۸۲۱ است و با وفات خسرو موافق نیست ولی «طوطی شکر مقال» تطبیق میکند .
۴- شاید «بلنت» درست باشد .

واو در مبادی حال برادرش خضر خان را که پدرش [علاء الدین محمد (۱)] در یکی از قلاع محبوس ساخت و خسرو «خضر خانی و دل رانی» را در باب عاشقی او بنظم آورده مکتول بلکه مقتول گردانید آخر قصد پسرش محمد شاه داشت بعد از آنکه از یورش بنگاله برگشت پسر او را برادر خود خسرو در کوشک فرود آورده در سنهٔ عشرين و سبعمائه ۷۲۰ آن عمارت را منهدم ساخته هر دورا بکشت .

غیاث الدین محمد شاه
بن تفلق شاه بسلطنت نشسته در کرمانی نداشت و او را سلطان چونه گفتندی [خسرو قصیده‌یی که این دو بیت از آنجاست در مدح او گفته .
شعر

جهان ازین دو محمد گرفت حشمت جاه یکی محمد مرسل دگر محمد شاه
نرفته لا بزبان مبارکش هرگز مدر در اشهد ان لا اله الا الله
وی دو سال در بنگال کجرات گذرانیده آن حدود را ضبط نمود آخر در ذی الحجه سنهٔ احدی و خمسين و خمسمائه ۷۵۹ فوت شد .

سلطان فیروز شاه
بن رجب بن تفلق شاه بموجب ولی المهدی در بیست و چهارم محرم سنهٔ اننی و خمسين ۷۵۲ بسلطنت نشسته هم در آن اوان بر فوجی مغولان [که برسم مدد بر درگاه محمد شاه آمده و] مقدم ایشان نوروز گورگان داماد اباء شیرین خاتون بود و [سرفتنه داشتند] غالب آمده آخر جمادی الاخری بدلهلی درآمد [و حوض خاص و جهان از آثار او است ، و او پادشاه مؤید کامکار بوده] و در سنهٔ سبع و ثمانین ۷۸۷ وفات یافت .
سلطان محمود
نیرهٔ سلطان فیروز شاه مدتها فرمای فرمان مالک هند بود تا آنکه امیر تیمور متوجه تسخیر آن الکاشده در هفتم ربیع الثانی سنهٔ احدی و ثمانمائه ۸۰۱ در حوالی دهلی با او جنگ سلطانی کرده سلطان محمود هزیمت نمود .

کلمهٔ ثانی در ملوک کُرت

که بعضی ایشان را از بنی اعمام السلاطین غور و فوجی آن فرقه را منسوب بسلطان سنجر میدانند دختر زادهٔ ملک رکن الدین مرغی است و او خویش و نایب سلطان **ملک شمس الدین** غیاث الدین محمد سام (۲) است و در قدرت مغول با آن طایفه سلوک پسندیده کرد چنگیز به استمات او و ریلغی ارسال داشت و غور را در وجه او مقرر کرد و ملک باردوی منکوقا آن رفته در جنگ او با اعدا غایت شجاعت و بهادری بتقدیم رسانیده منظور نظر اعتبار گردید ، و بعد از فتح حکومت هرات و سیستان و غور بدو مفوض گشت ملک در آن ممالک از ابتدای سنهٔ اربع و اربعین و ستمائه ۶۴۴ که مبدأ وصول او بهرات است فتوحات کلی دست داد و مهمات از پیش رفت و او را شأن عظیمی روی نمود در زمان او ابقاخا بن تبریز رفته در آنجا در شعبان سنهٔ ست و سبعین و ستمائه ۶۷۶ وفات یافت ، خوش طبع و عالی همت بوده

این رباعی بدو منسوب است شعر

گرد خورجود خویش زرداشتمی تنگی زمین خلق برداشتمی
 بیخ شجر امید بی سیمان را از ابر عطا همیشه برداشتمی

مشهور به کهن دراصل نامش رکن الدین است درشهرسنة سیم و
ملك شمس الدين

سبعین ۶۷۷ بفرمان ابقاخان انکای پدرش متعلق بدو شده حسب
 محمد الفرمان بملك شمس الدين مسمی گردید، آخر در قلعه خیزار غور

در سنة خمس وسبعمائه ۷۰۵ وفات یافت .

بن شمس الدين کهن قایم مقام شده امیر دانشمند که از امرای معتبر
ملك فخر الدين

سلطان محمد خدا بنده بود در صفر سنة ست وسبعمائه ۷۰۶ بردست
 ملازمان او در قلعه اختیارالدین کشته شد و امیر نوروز که او را از زندان پدرش خلاص کرده
 انواع حق بر او داشت پناه بدو برده با او غدر نموده بردست خصم سپرد و نام گذاری بر خود
 نهاد و فاتش درشهر سنة سبع وسبعمائه ۷۰۷ بوده .

بن ملك شمس الدين کهن در حین واقعه برادر (۱) در اردوی
ملك غیاث الدين

سلطان محمد بود ارکان دولت درشهرسنة سبع ۷۰۷ بدستور
 حکومت الکای پدر بدو دادند و او اقتدار تمام یافته در آن اثنا غیبت او پیش سلطان محمد
 گذاشته وی بالضرورة به اردو رفت و چهار سال در آن جا بماند و در سنة خمس
 عشر ۷۱۵ بتوجه امیر چوپان مجدداً حکومت یافته بشکوه تمام بهرات عود نمود و در
 سنة احدى وعشرين ۷۲۱ سعادت حج دریافت اما بواسطه آنکه امیر چوپان بر حقوق
 بسیار داشت و او را کاری افتاده بپناه بملك برد و او وی را بخشم سپرد بد نام شد
 و از آن رهگذر در ایام بغداد خاتون دختر امیر چوپان که منکوحه سلطان ابوسعید
 بود به اردو رفته اصلاً اعتبار نیافت و هم در آنجا درشهر سنة تسع وعشرين وسبعمائه ۷۲۹ فوت شد
 بن ملك غیاث الدين وارث ملك شد دو ماه پیش نزیست با

ملك شمس الدين آنکه تاریخ جلوش خلد ملکه بود

بن ملك غیاث الدين بعد از برادر بر مستحکم نشسته درشهر
ملك حافظ

سنة اتنی وثلاثین ۷۳۲ در ممر حصار اختیارالدین کشته شد
 بن ملك غیاث الدين بعد از واقعه برادر بر اورنگ سروری
ملك معز الدين

نشسته در سیزدهم صفر سنة ثلاث واربعین ۷۴۳ میان او و [امیر]
حسین

وجیه الدین مسعود سربدار جنگ شده ملك ظفر یافت و در
 سنة ثلاث وخمسين ۷۵۳ با وراه النهر بموجب وعده بدیدن امیر غرقن رفته به سلامت باز

آمد و در سنة تسع وخمسين [با وراه النهر (۲)] با امیر ستلمش حاکم قهستان و محمد
 خواجه ابردی مصاف داده هر دو را بکشت آخر در سوم ذی القعدة سنة احدى و

سبعین ۷۸ نهانند ، و مولانا سعد الدین تفتازانی مطول در معانی بیان به اسم او نوشته کامکار ترین آن طبقه بود. وفات مولانا در سمرقند روز دوشنبه بیست و دوم محرم سنه اثنی و تسعین و سبعمائه ۷۹۲ و حسب الوصیت در سرخس مدفون شد و ولادتش در صفر سنه اثنی و عشرين و سبعمائه ۷۲۲

ملک پیر علی بن معزالدین حسین ولی العهد بود در زمان اوکار امیر تیمور عروج تمام یافته در روز جمعه دوازدهم محرم سنه ثلاث و ثمانین و سبعمائه ۷۸۳ هرات مسخر امیر تیمور شد و ملک در سنه اربع و ثمانین ۷۸۴ بعد از آنکه او و پسرش را بماوراء النهر نقل کرده بودند کشته شد و انقراض آن طایفه بدو شد

صفحه نهم

در سلاطین مغرب محتوی بر چهار سطر

سطر اول در بنی لخم

که از اولاد نعمان بن منذر پادشاه عرب بودند

قاضی ابوالقاسم محمد بن اسماعیل بن عباد در دولت علویه بنی الادریس استیلا یافته بعد از ضعف ایشان بر اشبیلیه (۱) مستولی شده به حکومت نشست و در سنه ثلاث و ثلاثین و اربعمائه ۴۳۳ در یکی از معمارك کشته گشت

معتضد بالله ابو عمر و عباد بن ابوالقاسم جای پدر نشست تا آنکه بمرض رنجه و در شب دوم جمادی الاخری سنه احدى و ستین و اربعمائه ۴۶۱ در گذشت

معتمد علی بالله ابو القاسم محمد بن عباد ملکش وسعت پیدا کرده [موازی یکصد و سی حصار که از آنجمله یکی قرطبه بود (۲)] مسخر ساخت و به پسر خود ظافر بالله (۳) داد آخر در سنه اربع و ثمانین ۴۸۴ در جنگ یوسف تاشقین گرفتار شد. در اعماد (۴) مجبوس گشت و سالها در زندان بود تا آنکه در سنه ثمان و ثمانین و اربعمائه ۴۸۸ فوت شد [گویند در آن حین در یکی از اعیاد انشا کرد :

۱ - ع : اسماعیل

۲ - م : پیدا کرد قرطبه را

۳ - ع : طاهر تابعه

۴ - ع : عمارت

شعر

فیما مضی کنت بالاعیاد مسروراً
فصرت کالعبد فی الاعداد مسوراً (۱)

و آن ملک به ملثمین منتقل شد

صطر ثانی در طبقه ملثمین

در صدر اسلام قبیله یی از حیرین بمصر آمده از آنجا همراه موسی بن نصیر به نیت غزا یغریب رفته در صحاری طنجیه قرار گرفتند و بسببی از اسباب مردان ایشان نقاب (که ایشان آن را الثام می گفتند) فرو گذاشته بنابراین ملقب به ملثمین شدند

یوسف بن تاشقین که بغایت متدین و عاقل و صاحب تدبیر و خرم بود در شهر سنه ۶۰ و ۷۰ مقتدای آن طبقه شده ملقب بامیر المسلمین گردید و او بضرب شمشیر ملک را از بازده حاکم که چون ملوک الطوائف بعد از بنی امیه متصرف ولایت اندلس شده بودند بتخصیص از جماعت زمانه گرفته چون بدترین اقوام آنجا خیل مصامده بودند در حوالی آنجا بلده ساخت و نام آن مراکش نهاد تا آن قوم پیرامون فضولی نتوانند گشت و در رجب سنه ۸۴ و ۸۵ بر بلاد اندلس نیز اشتیلا یافت آخر در شهر سنه ۵۰۰ خسمه فوت شد

ابوالحسن علی بن یوسف قایم مقام شده بغایت عادل و صالح و متدین بود و در سنه ۵۰۵ و خسمه ۵۰۵ فوجی از فرنک طمع ملک او کرده وی بر آن طایفه ظفر یافت و در عهد او عبدالمؤمن خروج نموده کار او بالا گرفت اما یکمرتبه از جنود علی شکست یافت آخر وی در سنه ۵۳۵ و ثلاثین و خسمه ۵۳۵ [باجل طبیعت] درگذشت

تاشقین بن علی قایم مقام شده ملکش بواسطه خروج عبدالمؤمن متزلزل بود تا آنکه در شب بیست و هفتم رمضان سنه ۵۳۹ و ثلاثین خسمه ۵۳۹ بردست لشکر عبدالمؤمن بقتل آمد.

اسحاق بن علی فوجی از ملثمین او را بعد از برادر سلطنت برداشتند و او در سنه ۵۴۲ و ثنی و اربعین ۵۴۲ کشته شد واقعه او خاتمه آن طبقه بود

ثالث در موحدین

و ایشان بنابر کمال تمعبد بدین ملقب گشتند

از قبیله مصامده مغرب آغاز سیاحت کرده در بغداد بصحبت غزالی سید محمد تومرت و کیا هرای رسید و علم جفر ورزیده، گویند از آنجا برو ظاهر شد که عبدالمؤمن نامی بصفات کذا بامداد او بسلطنت خواهد رسید بنابراین

طالب او بوده در قریه ملاله مغرب بدو واخورده باتفاق بکوهستان سبیل که معلی حصین بود رفته اهالی آنجا را بواسطه کمال زهد و تقید با خود متفق ساختند و درسنه خمس عشر و خمسائه ۵۱۵ آغازخروج کرده درشهر سنه اربع و ثلاثین (۱) درمعلی که درمرض الموت بود خبرشکست عهدالمؤمن شنید وفات یافت

عبدالمؤمن

بن علی کاسه گر که از قبیله قیس بن عیلان (۲) بود بموجب ولی العهدی بحکومت رسیده ملک را بمرور از ملشین انتزاع نمود تا آنکه بعد از فوت ابوالحسن علی یکبارگی استیلا یافته درسنه اثنی و اربعین ۵۴۲ که مراکش را بگرفت پادشاه عظیم الشان شده دیگراورا منازعی نماند واورا مددالعیات فتوحات دست داده درجما دی الاخری سنه ثمان و خمسین و خمسائه ۵۵۸ درمان یافت و او بغایت سایی و عادل و متشرع بود و اگر دیدی که کسی نماز نمیگذارد اورا بکشتی روز دوشنبه و پنجشنبه (۳) روزروزه بودی .

یوسف

الکنتی بابو یعقوب بن عبدالمؤمن بموجب وصیت پدر پادشاه شد و او نیز بغایت فاضل و عادل بوده و از فنون علم چون حدیث و فقه و سیرو قرائت بهره مند بود در ربیع الاول سنه ثمانین و خمسائه ۵۸۰ وفات یافت

یعقوب

بن یوسف کنیتش ابو یوسف بعد از پدر باتفاق امرا بر تخت نشسته درمبادی حال در شعبان سنه ثمانین ۵۸۰ وفات یافت بن اسحاق بن ابوالحسن علی بن یوسف تاشقین بافوجی از ملشین خروج نموده وی آن جماعت را بضرب شمشیر قهر کرد بافرنگان مصاف داده غالب آمد و از جمله غنائم ایشان شصت هزار زره بود و شوکت و عظمت او زیاده از اجداد بود و ملکش اتساع یافت آخر درسنه خمس و تسمین و خمسائه ۵۹۵ وفات یافت

محمد

الکنتی بابو عبدالله بن یعقوب [ملقب بناصر پس از پدر پادشاه شده در شهرورسنه ست و عشر و ستمائه ۶۱۶ وفات یافت . بن محمد پس از پدر صاحب افرس شده در شهرورسنه هشرین و ستمائه ۶۲۰ وفات یافت و از او عقب نماند (۴) .

ابو یعقوب یوسف

- ۱ - م : اربع و عشرین .
- ۲ - نسخها : قیس بن عیلان .
- ۳ - م : و درشنبه و پنجشنبه
- ۴ - م : این قسمت را ندارد و بجای آن چند سطر تکراری نوشته شده است .

- عبدالواحد** بن یوسف بن عبدالؤمن در سنهٔ احدى و عشرين ۶۲۱ بعد از حکومت نه ماه مخلوع و مقتول شد
- عبدالله** بن یعقوب بن یوسف بر اندلس استیلا یافته ملقب به عادل شد در آن اثنا میانهٔ او و فرنگ جنگ دست داده وی منهزم بهر اکرش رفت و در آنجا گرفتار گردید
- ادریس** برادرش براندلس مستولی شد بعد از اندک وقتی محمد بن یوسف بن سودا نجدامی بر او خروج کرده مردم را بخلاف آت عباس دعوت نمود اندلس را از دست او بدر برد و ادریس بهر اکرش رفته با یحیی بن محمد بن یعقوب بن یوسف بن عبدالؤمن مصاف داده بر آنجا استیلا یافت و ملقب بمأمون شد و چون در خطبه تا آنوقت اسم محمد تومرت میبردند او بر طرف کرد وفاتش در سنهٔ ثلاثین و ستمائه ۶۳۰.
- ابو محمد** الملقب برشید بن ادریس بعد از پدر پادشاه شد در سنهٔ اربعین ۶۴۰ وفات یافت.
- علی** بن مأمون بعد از برادر صاحب اختیار شده در سنهٔ ست و اربعین و ستمائه ۴۴۶ در حین محاصرهٔ قلعهٔ ملمسان (۱) کشته شد و او ملقب به معتضد بود
- ابو حفص عمر** بن ابراهیم بن مأمون بعد از عم پادشاه و ملقب به مرتضی گردید
- ادریس** الملقب بالوائق ابن عم مرتضی در سنهٔ خمس و ستین و ستمائه ۶۶۵ بروی خروج نموده مرتضی هم در آن ایام کشته شد و دولت از ادریس بعد از سه سال بدیگران انتقال یافت و دیگر از آل عبدالؤمن حکومت نکردند
- سطر رابع درملوک بنی مرین**
- سلطان یعقوب** بن عبدالحق مرینی بعد از فوت وائق که آخر [بن آل] عبدالؤمن است در شهر سنهٔ ثمان و ستین و ستمائه ۶۶۸ به حکومت رسیده استقلال تمام یافت
- یوسف** بن یعقوب بن عبدالحق پس از پدر بر مسند حکومت نشست و مدتها متصدی امر مذکور بوده تا آنکه در شهر سنهٔ خمس و سیمائه ۷۰۵ [باجل طیبی] درگذشت
- ابوسعید عثمان** بن یعقوب پس از برادر صاحب تخت وافر شده در شهر سنهٔ احدى و ثلاثین و سیمائه ۷۳۱ وفات یافت.

ابوالحسن علی

بن ابو سعید بجای آباء صاحب حل و عقد برایشان وی بفاصل و فاضل بود و در عهد او در شهر سنه [سیع] و ثلاثین ۷۳۷ ابوتاشقین عبدالرحمن بن موسی که صاحب مغرب و در ظل حمایت ابوالحسن بود بنا بر کمال اسامت اعمال بردست پدرش کشته شد

صنعه دهم

در امرای عرب که بپایه سلطنت رسیده اند منظوی بر سه سطر

سطر اول در بنی کلاب

که ایشان را آل مرداس نیز خوانند و آن قوم در حوالی حلب مقام داشتند و در آن ایام آن ولایت در تصرف اسماعیل بن مصر بود و امرای مصر بایکدیگر در مقام قصد بوده اضطراب تمام بحال اهالی آنجا راه یافت و این معنی بر صالح بن مرداس بن [ابی (۱)] ادریس بن نصر بن جمیل مقدم بنی کلاب ظاهر شده در سنه اربع عشر و اربعمائه ۴۱۴ با جمعی کثیر متوجه محاصره حلب گشته کار بر محصوران تنگ ساخت بنا بر این در ذی القعدة سنه خمس [عشر] ۴۱۵ شهر را فتح ننوده ببلک درانیز تسخیر نمود

صالح

مذکور اول حاکی است از آن طبقه و چون خبر استیلاء او رسید ظاهر بن حاکم اسماعیلی نوشتن در بری را بدفع او فرستاد در کناره رود خانه اردن مصاف شده صالح و پسر کوچکش در سنه عشرين و اربعمائه ۴۲۰ بقتل آمدند شبل الدوله و معز الدوله اولاد صالح قرار نموده خود را در حلب انداختند بعد از آن

شبل الدوله

برادر را اخراج نموده خود مستقل گردید و باز میانه او و نوشتن در بری در کنار آب عاصی جنگ شده وی در سنه تسع و عشرين ۴۲۹ کشته شد

معز الدوله

خود را بحلب رسانیده نایب خود رادر آنجا گذاشت و بطلب مدد بقبیله خود رفت نوشتن در بری را در رمضان سنه تسع و عشرين ۴۲۹ گرفته چون در سنه ثلاث و ثلاثین ۴۳۳ وفات یافت معز الدوله بار دیگر آنجا را متصرف شده استقلال یافت و در اثنای بنا بر عجز که او را روی نمود حلب رادر ذی القعدة سنه تسع و اربعین ۴۴۷ تسلیم گماشتگان اسماعیلیه کرد

بن نصر بن صالح چون اهالی حلب تاب تحکیمات مصریان نداشتند در اوایل جمادی الاخری سنه اثني و خمسين ۵۲ از عقب

او فرستاده شهر را تسلیم او کردند بعد از آن اگر چه در سنهٔ ثلاث و خمسين ۴۵۳ معزالدوله عمش بار دیگر بر آن جا استیلا یافت اما در بیست و چهارم ذی القعدة فوت شد، رشیدالدوله برادرش چند روز بحکومت رسید آخر عزالدوله آنجا را درسنهٔ خمس و خمسين ۴۵۵ کرت اخیری بتصرف در آورد و درسنهٔ اثنی و ستین ۴۶۲ سلطان البارسلان [سلجوقی] متوجه آنجا شده عزالدوله اظهار ایلی کرد بنابر این سلطان آنجا را بدو اوزانی داشت آخر وی در سنهٔ سبع و ستین و اربعمائه ۴۶۷ وفات یافت

بن معزالدوله بعد از پدر والی شد درسوم شوال در ظاهر حلب
بر دست لشکرش کشته گشت

نصر

بعد از برادر بحکومت نشسته درسنهٔ ثلاث و سبعین ۴۷۳ شرف الدوله
عقیلی حلب را از دست او بدر برده حکومت ایشان بدو تمام شد

امیر سابق

ثانی در حکام بنی عقیل

بن مسیب بن مقلد بن جعفر بن عمرو بن مهنا که او را اعور
گفتند مدتها حاکم بعضی الکاء عرب بود در سنهٔ احدى و تسعين
و ثلاثمائه ۳۹۱ بر دست غلامانش کشته گشت

حسام الدوله

مقلد

بن مقلد قایم مقام شده درسنهٔ احدى و اربعمائه ۴۰۱ در دعوت
اسماعیلیه در آمده در ولایت خود چون موصل و انبار مداین و
ابو الفتوح قراوش کوف و غیر ذلک خطبه باسم حاکم لدین الله اسماعیلی مصدر به
این عبادت خواند که الحمد لله الذی انجلت بنوره غمرات الغصب، و انهدمت
بقدرته ارکان النصب، و طلع بنوره شمس الحق من الغرب، آخر بواسطهٔ
سرزنش مردم و استدعای قادر در تنفیر آن شدو او عاقبت بر دست برادرش زعیم الدوله
گرفتار شده در قلعهٔ حراصه موصل مقید بود تادر مستهل رجب سنهٔ اربع و اربعین
و اربعمائه ۴۴۴ فوت شدو [در] تل بوته تنبوی (۱) مدفون گشت وی دو خواهر
در یک نکاح جمع کرده بود

زعیم الدوله

ابو کامل برکه

بن مقلد در سنهٔ اربعین و اربعمائه ۴۴۰ میانهٔ او و برادرش
قراوش نزاعی شده در سنهٔ احدى ۴۴۱ بصلح تبدیل یافت اما بار
دیگر خلاف روی نموده در سنهٔ اثنی ۴۴۲ او را بگرفت و در رمضان

سنهٔ ثلاث و اربعین و اربعمائه ۴۴۳ خودش وفات یافت
بن مقلد مدتی متقلد امر حکومت بود و در احدى و عشرين (۲)
و اربعمائه ۴۲۱ نصیبین را بعوزهٔ تصرف در آورد .

بدران

علم‌الدین

قریش

بن‌بدران بعد از عیش زعیم الدوله حکومت یافته در واقعهٔ باسیری همراه بود و رئیس الرؤسا وزیر قائم عباسی بدو پناه برده با او گذر کرد آخر در ثلاث و خمسين ۴۵۳ از بسیاری خونی که

از دهان و بینی و گوشش می‌آمد در نصیبین وفات یافت

بن‌قریش بجای پدر حکومت یافته در سنهٔ ثمان و خمسين ۴۵۸ بر بت شرف الدوله مسلم

و انبار مستولی گردیده و در سنهٔ اثني وستين و اربعه ماه ۴۶۲ خواهر سلطان اب اسلان صفیه نام بخواست و در سنهٔ ثلاث و سبعين ۴۷۳ حلب را از دست بنی مرداس بیرون آورد آخر در جنگ سلیمان بن قتلمش سلجوقی در جمعه بیست و چهارم صفر سنهٔ ثمان و سبعين و اربعه ماه ۴۷۸ بقتل رسید

بن قریش اعیان بنی عقیل او را از زندان بیرون آورده بر مسند حکومت نشاندند اما از بس که در زندان نشسته بود

ابراهیم

قدرت بر رفتار بداشت اما صفیه خاتون بنت (۱) جگر بیک زوجهٔ برادرش را خواسته کارش استقامتی پیدا کرد تا در سنهٔ اثني و ثمانين ۴۸۲ سلطان ملک‌شاه او را بجهت محاسبه بدیوان طلبیده مقید ساخت و در یورش سمرقند همراه سلطان بود بعد از سلطان ترکان خاتون او را رها کرد و او بموصل رفته بحکومت نشست تا آنکه تنش بن اب اسلان قصد عراق [عرب] کرده اول آهنگ موصل کرد و بینهما در ریم الاول سنهٔ ست و ثمانين ۴۸۶ در موضع مصنع جنگ شده ابراهیم کشته شد

بن شرف الدوله سلطان ملک‌شاه او را تربیت نموده خواهر محمد

پدرش داشت بدو مکرمت کرد او برادری علی نام داشت پسر صفیه خاتون مذکور بعد از سلطان بین الاخوان (۲) جنگ شد علی غالب آمد و چون ابراهیم از قید خلاص شد علی ملک را بدو تسلیم نمود آخر محمد در جنگ کربوقا در سنهٔ تسع و ثمانين و اربعه ماه ۴۸۹ کشته شد

بن شرف الدوله بعد از عم بتفویض سر خیالش (۳) تنشی والی موصل گردید تا آنکه کربوقا پس از محاصره نهمه در ذی القعدة

علی

سنهٔ تسع و ثمانين و اربعه ماه ۴۸۹ آن جا را گرفته علی نزد امیر صدقه اسدی رفت آخر در جمادی الاولی سنهٔ خمس و تسعين و اربعه ماه ۴۹۵ در حوالی هیت بردست اعراب بنی نمیر کشته گردید و آن قوم بدو منتهی شد

صطر ثالث در بنی اسد

که ایشان را مرندی نیز خوانند

ابوالحسن علی بن مرندی اسدی در سنه ثلاث و اربعه ماه ۴۰۳ سلطان الدوله دیلمی او را خلعت داده امارت آن قوم باو تفویض فرمود و او در ذی القعدة سنه ثمان و اربعه ماه ۴۰۸ فوت شد

ابوالاغر دبیس بن علی ملقب بنور الدوله قایم مقام پدر گردید و مقلد برادرش با او در مقام خلاف شده دبیس غالب آمد بعد از امارت پنجاه و هفت سال در سن هشتاد در شوال سنه اربع و سبعین و اربعه ماه ۴۷۴ در قطار آباد وفات یافت

ابو کامل منصور بن دبیس الملقب بهاء الدوله در ذی القعدة سنه مذکور بخدمت سلطان ملک شاه رفته منصب پدر بدو متعلق گشت و او فاضل و شاعر بود آن طبقه از او مراعات یافتندی آخر در ربیع الاول سنه تسع و سبعین و اربعه ماه ۴۷۹ در گذشت.

سیف الدوله صدقه بن نور الدوله بحکومت نشسته منزل او دار الامان خائفین (۱) بود و شهر حله را در محرم سنه خمس و تسعین و اربعه ماه ۴۹۵ بساخت لهذا حله بسفیه اشتهاار یافت و او بقایت فاضل و عفیف و فسانه عرب بوده سرخاب بن کیخسرو دیلمی (۲) صاحب او ده در خدمت سلطان محمد ملک شاه گناهی (۳) کرده بنا بر مشارکت در تشیم (۴) پناه بدو آورده هر چند سلطان او را طلب داشت وی نداده مهم بقتال رسید و صدقه با پنجاه هزار سوار و پیاده در برابر آمده در جمعه نوزدهم (۵) رجب سنه احدى و خمسمه ماه ۵۰۱ در آن معرکه کشته گردید [در حائر کربلا علی شرفها السلام مدفون شد]

دبیس بن صدقه قایم مقام پدر شد مسترشد عباسی از او رنجیده میان ایشان بکدورت عظیم رسید مکرر بقتال انجامید آخر وی مسترشد را بکام خود دیده هم در آن ایام بحکم سلطان مسعود سلجوقی در بیست و یکم ذی الحجه سنه تسع و عشرين و خمسمه ماه ۵۲۹ در ظاهر خوی بواسطه فتنه انگیزی کشته شد

صدقه بن دبیس را آن طبقه بجای پدر نشانده در سنه احدى و ثلاثین ۵۳۱ که سلطان مسعود ببغداد رفت وی بخدمت آمده در سنه اثنی ۵۴۲ بعداوت سلطان باداود بن محمود اتفاق نموده و در شعبان سنه مذکور در آن مصاف کشته شد

علی بن دبیس برادرش سرور آن قوم کشته آخر در اسد آباد همدان در شهور سنه خمس و اربعین و خمسمه ماه ۵۴۵ وفات یافته اصحابش

۱- خانقین؟ ۲- ع: دهلی. ۳- ع: کنایتی.

۴- ع: در تشیم. ۵- ع: در نهم رجب.

محمد بن صالح را بقصد او متهم ساختند و او از بیم فوت شد و آن طبقه بدو بانتهای رسیدند

صفحه یازدهم

در قیاصره روم که ایشان را بنی الاصفه نیز خوانند و در زمان اسلام و الی قسطنطنیه و سایر ممالک روم بوده اند.

وی در ربیع الاخر سال دوم از هشت خاتم الانبیاء صلوات الله علیه و آله پادشاه و در سال بیستم از هجرت فوت شد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم او را بدین مبین دعوت نموده و در اسلام او اختلافت

هرقل

بن هرقل در سنهٔ خمس و ثلاثین ۳۵، هزار گشتی از لشکر مملو ساخته قصد مسلمانان داشت بادهمه را غرق گردانیده وی بجزیرهٔ

قسطنطین

مقلبیه افتاد رومیان بقصاص مغروقان او را در حمام آنجا بکشتند بن قسطنطین بن هرقل پادشاه شد در زمان او چون مصر و شام و اسکندریه را مسلمانان فتح نمودند و او را برخود شوم دانسته خلع کردند

هرقل

بن قسطنطین بن هرقل پادشاه شده در سنهٔ سبع و ثلاثین ۳۷ فوت شد

قسطوس

پادشاه گشته در سنهٔ ثمان و اربعین ۴۸ نماند

بوسطابوس

پسرش والی شده در سنهٔ خمسين ۵۰ او هم در گذشت

لادن

بعد از او بسلطنت رسیده در زمان او کسوف تامی شده ستاره ها پدید گردید و او در سنهٔ ثمان و خمسين ۵۸ فوت شد بعد از او بحکومت نشسته ملازمانش او را ذبح کردند

طباریوس

اوغسطس

پسرش قایم مقام گشته بعد از مدتی مخلوع گردید

استیاوس

ولد او بجایش نشسته سه بار زهرش دادند در مرتبهٔ چهارم چون روزه بود بمرد و ساحری را که آن کرده بود سوختند پس از او بسلطنت نشست در سنهٔ ثمان و سبعین ۷۸ وفات یافت

لیطالوس

لاون

طباریوس	بعد از او پادشاه شد در سنه ست و نمان ۸۶ درگذشت
لیطایوس	را بجای او نشانند
ندارس	پس از او در سنه احدی و ماه ۱۰۱ والی شد بکسال و نیم حکومت کرد بعد از او [بحکومت (۱)] تعیین یافته ملکش بیست و چهار سال
جورجس	از مرعش بود و نسبتی بسلطین نداشت در عهد سفاع و دوانیق متصدی امر حکومت گردید
لاون	بن لاون پادشاه شد در زمان خود چندین شهر بساخت و مردم نشین کرد و در سنه نمان و ثلاثین و ماه ۱۳۸ ملاطیه را به عنوه (۲)
قسطنطین	بگرفت و حصار آنرا ویران ساخت
لاون	بن قسطنطین بعد از پدر به سلطنت نشست
اعطه	زوجه لاون که نام اصلی آن رهی (۳) است از قبل پسر صغیرش قسطنطین نام فرما ن فرما بوده و در سنه خمس و ستین و ماه ۱۶۵ با هارون الرشید که بحکم پدرش بتسخیر روم رفته بود صلح نمود و در زمان رشید فوت شد
یعفور	[بن استرا (۴)] پادشاه شد و در سنه احدی و ثمانین و ماه ۱۸۱ که رشید لشکر بروم فرستاده بود با ایشان صلح کرد و در سنه اتنی و ثمانین ۱۸۲ چشمهای قسطنطین و لد لاون را کنده رهی مادرش استقلال یافت و او در مبادی از جانب آن زن نایب بود آخر در سنه تسع و ثمانین ۱۸۹ او را خلع کرده آن عورت بعد از پنج ماه ببرد او اقتدار یافت و در سنه تسعین و ماه ۱۹۰ نویتی دیگر رشید لشکر بر سر او کشید بسیاری از دیار روم بگرفت آخر در ثلاث و تسعین ۱۹۳ در جنگ ترخان کشته گشت
استیراق	پسرش [بوجوب ولایت عهد که در آن وقت رسم نبود] قایم مقام شده و چون مجروح بود بعد از دوماه ببرد
میخائیل	بن جورجس که بخواهر داماد او بود [بوجوب ولایت عهد که در آن وقت رسم نبود] پیادشاهی منسوب شده [بزعم بعضی «جورجس» اسم اصلی یعقوب است و بعقیده فرقه ای نام استیراق آخر (۵)] در سنه اربع و تسعین ۱۹۴ اهالی روم بر سر او ریخته بگریخت الیون بعد از میخائیل بحکومت رسیده آخر او را در شهر سنه مائتین ۲۰۰ بکشتند بار دیگر میخائیل را بسلطنت برداشتند و او در سنه تسع و مائتین ۲۰۹ وفات یافت .

توفیل

بن میخائیل بسلطنت نشست و در عهد او معتصم لشکر بروم کشید
در سنه ثلاث [و عشرين ۲۲۳ فتح عموریه نمود و او در سنه ثمان (۱)]
و عشرين و مائتین ۲۲۸ در گذشت

بدو ده

زوجه توفیل بعد از حکومت شش سال مغلوع شد

میخائیل

بن توفیل در سنه ثلاث و ثلاثین و مائتین ۲۳۳ مادر را بدیر فرستاد
خود بسلطنت نشست و در زمان متوکل بمرد

توفیل

بن میخائیل قایم مقام پدر شد و در [سنه] تسع و خمسين و مائتین
۲۵۹ بردست بسیل که یکی از امرایش بود کشته گشت
و اود را صل صقلی (۳) است بتغلب بروم استیلا یافت و در
سنه ثمان و ستین ۱۶۸ بر سر ماطیه آمده منهزم باز گشت و در شهرور

بسیل (۲)

سنه سبعین و مائتین ۲۰۷ فوت شد

لاون

بن بسیل بعد از پدر وارث شد در سنه احدى و ثمانین و مائتین ۲۸۱
زوجه اش مرده خواست زن دیگری کند بطرک استنبول نگذاشت
آخر بقوای دیگر بطار که زنی دیگر خواست و قسطنطین متولد شد و در سنه تسع و
ثلاثه ۳۰۹ مرض صعبی پیدا کرده خلاص شد، اما بعد از آن بدو سال دیگر فوت شد
برادرش بسلطنت نشسته و در سنه تسع و ثلاثه ۳۱۹ [بمرض دیبله]
وفات یافت

اسکندروس

قسطنطین

بن لاون بعد از عم پادشاه شد و در سنه ثلاث و ثلاثین [و ثلاثه
۳۳۳ دستق او] و برادرش اصطفان را گرفته بیکى از جزائر فرستاد

دستق

و او در زمان حکومت بقسطنطین مسمی شد (۴) و در سنه ثمان

و اربعین و ثلاثه ۳۴۸ بمرد

رومانس

بن قسطنطین قایم مقام پدر شد [در شانزدهم آزار] سنه احدى
و خمسين و ثلاثه ۳۵۱ وفات یافت عمرش بیست و پنج سال ملکش سه
سال از اولاد رومانس دو آن وقت بسیل هفت ساله بود و قسطنطین پنج ساله اولیاء
دولت صلاح دیدند که یعفور رائق و فاتق باشد بعفور در اصل پسر مسلمانست از
طرسوس مشهور باین معاس نصرانی شد مرتبه مرتبه در ملازمت سلاطین ترقی کرد، دستق
گردید و دستق عبارت از امیرالامرائی ممالك شرقی خلیج استنبول که امروز اورا
بیکلر بیکى آنا دولی (۵) گویند بعد از پنج ماه سلطنت ایتم فرمان فرما شده مادر ایشان

۱ - دفاقت است . ۲ - ع ندارد و در این نام بین نسخ اختلاف است .

۳ - از مروج الذهب اصلاح شد . ۴ - : در زمان قسطنطین بیمار شد . ۵ - نسخ

اختلاف دارد .

بقا تو را با کراه بخواست و تاج بر سر نهاد برادرش در محرم سنه تسع و خمسين ۳۵۹ با چهل هزار پياده بتسخير انطاكيه آمده آن جا را بگرفت و شهر حلب و حمص حماة و كوطاب و اقاميه و ملاذگرد را نيز تسخير ساخت آخر پسران مذکور را ميخواست خصمي كند مادر واقف شد اين سقين را با خود در دفع او متفق ساخت و او را در محل خواب در شهر سنه تسع و خمسين و ثلاثا ۳۵۹ بكشتند

ابن سقمين بنيات پادشاه شده در [شهور] سنه اربع و ستين ۳۶۴ لشكر به بلاد اسلام كشيد حمص و بعلبك و صيدا را بگرفت و در حين محاصره طرابلس بسيل بن رومانس در شراب او را زهر داد و ي از آن (۱) مريض شده به استنبول رفت و در [روز نهم جمادي الاول (۲)] سنه خمس و ستين و ثلاثا ۳۶۵ در گذشت كه در آن زمان بسن رشد رسيده بود پادشاه شد بسياري از **بسيل بن رومانس** بلاد و بقاع (۳) بتخصيص الكاء روس و بلغار مسخر ساخت و طول مدت يافته هفتاد سال و كسري حكومت كرد آخر در شهر سنه ست عشر و اربعه ۴۱۶ وفات يافت

برادرش قايم مقام شد و فانش در سنه تسع عشر و اربعه ۴۱۹ از او سه دختر ماند ملك بدختر بزرگتر رسيد شوهرش ارمانوس كه پسر خالش بود بتدبير ملك قيام نمود

قسطنطين پادشاه شد و فانش در شهر سنه خمس و عشرين و اربعه ۴۲۵ [گويند] زن او را در حمام خبه كرد

و او پسر صرافي بود ملازم ارمانوس زوجه اش طمع در وي كرده بعد از دفع شوهر در عقد او در آمد و به نيابت زن پادشاه شد و ميخائيل را مرض صرع عارض شده خواهر زاده خود را پادشاه ساخت و در سنه ثلاث و ثلاثين و اربعه ۴۳۳ وفات يافت

قسطنطين خواهر زاده ميخائيل زن خال را بخواست و او را الزام كرد تا خود را خلع كند نكرد آخر او را گرفته بيكي از جزاير فرستاد و روميان بروي خروج كرده، او را در سنه اربع و ثلاثين ۴۳۴ از سلطنت خلع كردند و چون محتاج پيادشاه بودند قرعه انداختند بنام قسطنطين بر آمد قسطنطين باتفاق اعيان بر تخت بر آمد زوجه ميخائيل را بخواست و شخصي بروي خروج كرده بيست هزار كس بروي جمع شدند آخر بدست قسطنطين افتاده كشته شد و او در سنه خمس و ثلاثين ۴۳۵ مسلمانان و نصارا قريبا صد هزار كس از قسطنطينه اخراج نموده آخر در شوال سنه ست [و اربعين] و اربعه ۴۴۶

ارمانوس

بادشاه گشته در سنه اثنی وستین واربمائه ۴۶۲ بالشکر عظیم قصد شام کرده در فتح (۱) نزول نموده و قتل و غارت کرده در سنه ثلاث وستین با ۴۶۳ بادوست هزار کس بحوالی اخلاط آمده سلطان الب ارسلان سلجوقی در روز چهارشنبه بیستم ذی القعدة سنه مذکور بایست هزار سوار بمقابل رفته تلافی عسکرین در رهوه دست داد در میان هزیمت یافتند ارمانوس گرفتار گردید و بعد از چند گاه بسلطان گفت «اگر قصابی بکش و اگر دلالی بفروش و اگر پادشاهی ببخش» و سلطان باج و خراج برونهاده اطلاق کرد.

میخائیل

رومیان چون خبر اسیری ارمانوس شنیدند او را بسلطنت برداشتند و ارمانوس درویش شد (۲) و در گوشه بی بنشست و اموال خود را فروخته بسلطان الب ارسلان فرستاد و سوگند خورد که زیاده از آن ندارم و در عهد او امرای سلجوقی بر بعضی ممالک آنجا استیلا یافتند و سلطنت ایشان ضعیف شد

چند گاهی سلطنت آنجا کرده در سنه احدی عشر و خیمائیه ۵۱۱ بمرد

کیرانکس

یوحنا برش بعد از او بسلطنت نشست

صفحه دوازدهم

در حکام ترکستان و ماوراء النهر مندرج در دوسطر

دو خواصین ترک

از احفاد افراسیاب اندو پدر بر پدر والی و حاکم

بقر اخان

لقبش شهاب الدوله و اسمش هارون بن سلیمان بن ایلک است نخستین کسی که از آن دودمان هوای سلطنت ماوراء النهر کرد اوست سبیش آنکه ابوعلی سیمجور و فایق، کفران نعمت امیر نوح سامانی کرده خان را بر سلطنت اغرا کردند و یزید بالشکر هادرشور سنه ثمانین و ثلاثمائیه ۳۸۰ حرکت کرده یکمرتبه برانج سرور حجاب امیر نوح در حوالی سمرقند غالب آمده نوبتی دیگر که بر فایق استیلا یافت جلوه زیر به بخارا شتافت امیر نوح فرار نموده به ایل شط (۳) رفت آخر خان را مرض صعبی عارض شده علاجش درهوائی ترکستان دانسته در راه فوت شد.

ایلک خان شمس

الدوله

ابو نصر بن احمد علی بن موسی بن ستق قوجه و این ستق قوجه کافر بود شیی در خواب دید که شخصی از آسمان فرود آمده بدو میگوید اسلم تسلم فی الدنيا والاخره صباح مسلمان شده قومش به تبعیت

او شرف اسلام در یافتند

موسی

پسرش بجای [او پادشاه گشت تا آنکه او وفات یافته

نصر بن علی

که به ایلک اشتیهار یافت (۱) [بحکومت نشسته روز سه شنبه دهم
ذی القعدة سنه تسع و ثمانین و ثلاثمائة ۳۸۹ بخارا در آمد عبدالملك

سامانی را بدست آورده باوز كند فرستاد و تمامی ماوراءالنهر را ضبط نموده در سنه سبع و تسعين
و ثلاثمائة ۳۹۷ با سلطان محمود سبكتكين در دو فرسخی بلخ مصاف داده شكست یافت و داعیه
انتقام داشت مهلت نیافت در سنه ثلاث واربعمائه ۴۰۳ فرمان یافت .

طغاخان

بعد از برادر پادشاه گشته در آن اثنا بمرض صعبی گرفتار شد
در زمان او قریب سیصد هزار خرگاه از اترك متوجه الكای او

گشته وی با وجود ضعف در سنه ثمان واربعمائه ۴۰۸ بمدافعه شتافته برایشان ظفر یافت و در همان
سال فوت شد (۲)

ابوالمنظر

برادر دیگرش بجای او نشست و در سنه عشر و اربعمائه ۴۱۰
باسلطان محمود جنگ کرده مغلوب گردید و در حین هزیمت اکثر
الشكرش در چيچون غرق شدند .

ارسلان خان

قدرخان

بن يوسف خان بن بقرخان از بنی اعمام ايلك خان که بنیابت او در
سمرقند والی بود بسیار عادل و نيك سیرت بسلطنت رسید در سنه
ثلاث و عشرين واربعمائه ۴۲۳ فرمان یافت .

ارسلان خان

بن قدرخان صاحب کاشغر [و خجند] (۳) و ختن و بلا سوغون مدته العمر
شراب نخورده میانه او و برادرش بقرخان جنگ واقع شده بدست
او اسیر گردید .

بقرخان

بن قدرخان که صاحب نیکی و طراز و استعجاب (۴) بود پس از
برادر استقلال یافت و ولایت عهد به پسر خود جعفر تکین داد
خاتونش که از وی پسری کوچک موسوم بابراهيم داشت (۵) رنجیده خاتون و جعفر تکین
و بعضی امرا بزه ربکشت و ارسلان را در بند بود بنبخه [در شهر سنه تسع و اربعین و
اربعمائه ۴۴۹] هلاک ساخت .

ابراهيم

بن بقرخان بعد از پدر و آن همه فتنه بحکومت رسیده والده
او را بر سر بنالتکین که عصیان می ورزید فرستاده اودران [جنگ]

کشته شده نسل بقرخان برافتاد

۱- ع ندارد ۲- د: در همان ساعت فوت شد ۳- مخصوص نسخه د .

۴- د: اسمجال . ۵- ع: موسوم است بابراهيم ۶- دفاقد است .

ابوالمظفر
طمغاج خان (۱) ابراهیم بن نصر که هم از آن دودمان و پدرش ترک دنیا کرده در زاویه بی معتكف شده بود و خودش حاکم سمرقند، پادشاه گشته در سنهٔ ستین و اربعه ماهه ۴۶۰۴ بمرض افلاج فرمان یافت پس از او

پسرش

شمس الملك خان (۲) که اسمش نصر بود بموجب ولی‌العهدی بجای او نشست و در زمان ابوالارسلان سلجوقی لشکر بماوراءالنهر کشیده گشته شد و او بدختر، داماد ابوالارسلان و دختر عیسی‌خان برادرش در [خانهٔ سلطان ملک‌شاه بود و خاقان بغایت فاضل و شجاع و سبایس بوده یکبارگی در (۳) سمرقند بمنبر رفته و خطبه‌یی در غایت بلاغت بخواند خط نیکو نوشتی و حدیث خوانده بود، آخر در ذی‌القعدة سنهٔ اثنی و سبعین و اربعه ماهه ۴۷۲ وفات یافت.

خضر خان برادرش بحکومت رسیده و بیش از اندک وقتی نماند

احمد خان بن خضر خان ولی‌العهد [پدر] بود و بامر دم سلوک ناهموار میگرد از آن جهت سلطان ملک شاه در سنهٔ اثنی و ثمانین ۴۸۲ بماوراءالنهر رفته او را بچنگ آورد و مقید به اصفهان نزد عیش ترکان خاتون روان داشت و بار دیگر ملک‌شاه او را به سلطنت آنجا فرستاد آخر در شهرور سنهٔ ثمان و ثمانین و اربعه ماهه ۴۸۸ بتهمت الحاد کشته شد.

[محمود خان] پسر عمه‌اش بعد از او بتخت نشسته کوشش گزافی داشت و در شهرور سنهٔ تسعین و اربعه ماهه ۴۹۰ قدر و بروایتی طوقان خان بن قراخان صاحب طراز لشکر بر سر او کشیده ویرا بکشت.

قدر خان بن عمر خان بن احمد خان در سنهٔ تسعین و اربعه ماهه ۴۹۰ به سلطنت نشست و در سنهٔ خمس و تسعین ۴۹۵ طمع در خراسان کرد و در ترمذ در شعبان با سلطان سنجر مصاف داده در آن معرکه اسیر شده بقتل رسید

محمد خان بن سیلمان خان بن داود بن بقراخان که سمت خواهر زادگی سنجر داشت و مدت‌ها از ماوراءالنهر جلا کرده در مرو (۴) پیش سلطان سنجر بود در سنهٔ خمس و تسعین ۴۹۵ به سلطنت شسته ویرا ملقب با رسلان خان ساختند و سرش نصر را که ولی‌العهد بود در شهرور سنهٔ ثلاث و عشرين ۵۲۳ سید اشرف‌الملوی و کیلانر سمرقند بقتل آورده یاغی شدند و از سنجر استمداد نموده بالاسکرها بصوب سمرقند توجه نمود و بیش از رسیدن سلطان سمرقند مفتوح شده بود و ارسلان کس

بسلطان فرستاده عذر خواست سلطان را آن حرکت خوش نیامد و متوجه سمرقند شده و در آن ایام سلطان بشکار رفته دوازده کس را دید که در مفاصل ایستاده اند و ملازمان سلطان ایشان را گرفته چنان ظاهر شد که ایشان بفرموده [محمد (۱)] خان قاصدجان سلطان بوده اند بنابرین در تضییق محصوران کوشیده در ربع الاول سنهٔ اربع و عشرين و خمسماه ۵۲۴ آنجا را برگرفت و خان را مقید ساخته نزد دخترش تالک خانم سمرقند فرستاد.
 تنبیه بعقیده صاحب کامل وی خواهر زادهٔ سلطان و بدختر نامد اوست و هر دو بادشاه مقید بشرع اند چگونه خال دختر زادهٔ خواهر را تواند خواست ؟ چون عایشه خاتون عمهٔ سلطان در حبالهٔ شمس الملک خان بوده بعد از و می‌تواند بود که در عقد سلیمان پدر ارسلان در آمده باشد والله اعلم (۲)

حسن تکین

بن علی بن عبدالمؤمن که هم از آن خاندان بود بحکم سلطان سنجر بسلطنت رسید او اندک وقتی حکومت کرده وفات یافت .

محمودخان

بن محمدخان [مذکور] را سلطان سنجر تربیت نموده و در سنهٔ ست و عشرين و خمسماه بسلطنت آنجا روان داشت و در رمضان

سنهٔ احدی و ثلاثین و خمسماه ۵۳۱ در حدود خجند با کورخان جنگ کرده منهزم ب سمرقند باز گشت و سلطان سنجر بحمایت آمده وی نیز چنانچه در احوال او بگذاشت مغلوب شده محمودخان ترک خانمان گفته در خدمت سلطان می‌بود و بعد از آن بسلطنت خراسان رسید آخر در ماه رمضان سنهٔ ست و خمسين و خمسماه ۵۵۶ بر دست مؤید آینه مکحول شده هم در آن اوان بمرد بن محمدخان در ماوراءالنهر والی بود چون شکوهی نداشت حکومتش در تنزاول بود آخر قارلقان او را کشته در صحرا بی انداختند و آن واقعه سنهٔ خمسين و خمسماه ۵۵۰ بوده.

طمغاج خان (۳)

القلب بجنری خان بن (۴) حسن تکین بعد از واقعه ققطان به تربیت کورخان والی ماوراءالنهر شده بیغوخان سرور قرقلقان را بخطایی و که از سر زده [در سنهٔ ثلاث و خمسين و خمسماه ۵۵۳ (۵)] بکشت و دیگر امرا چون لاجین نیک و پسران بیغو مقتول بایل ارسلان خوارزمشاه

جلال الدین

علی

متوسل شده (۶) وی لشکری ب ماوراءالنهر برده چون [در جمادی الاخری سنهٔ مذکور (۷)] غیر بخان سمرقند رسید تمامی صحرا نشینان آنجا را بحوالی سمرقند برده بدان جا محصر نمود در

۱- مخصوص نسخهٔ د. ۲- نسخهٔ د د از تنبیه تا اینجا را فاقد است

۳- د: طغاج ۴- م، ع مفشوش است. ۵- ع، د فاقد است.

۶، ۷- م ندارد

آن ائنا ايلك تر كان باده هزار جوان بمدد خان رسیده آخر بين الفریقین مصالحه دست داد

سلطان عثمان بن علی بن حسن از نواد (۱) بقراخان بواسطه قدمت دودمان بسلطان السلاطین اشتہار داشت چون دختری از کورخان خطبه کرده بدو نداد سلطان قطب الدین خوارزمشاه علی رغم کورخان دختر بدو داد و میان ایشان الفتی اتفاق نیفتاد بکدورت عظیم رسید لاجرم از دوستی سلطان گذشته به کورخان متوسل گردید بنا بر این سلطان بقصد اولشکر کشیده سمرقند بگرفت و او را بچنگ آورد خواست که عفو کند دختر راضی نشده وی را در شہورسنه تسع و ستمائه ۶۰۹ بخنجه هلاک کرد و آن دودمان بدو ختم شد

سطرثانی در قراخانیان

که ایشان را کورخان نیز گویند یعنی خان خانان وی از معتبران خطای بود قوشقین طایفونام در وقت خروج پادشاه کورخان جورجہ پیش از ولادت چنگیزخان به سببی از آنجا باهشتاد نفر از اقوام بیرون آمده در حدود قرقرمزل گرفتند و چون وی بسیار عادل و کافی و خوش خلق بود خوش خوش قبایل نزد وی جمع شده در آن وقت صاحب بلا ساغان که از نژاد افراسیاب بود ضعیفی تمام داشت کورخان در شہور سنه اثنی عشرین و خمسسمائه ۵۲۲ بر ولایت اودست یافته نام سلطنت بر خود نهاد و چون [در روز پنجشنبه پنجم شہر صفر سنه ست و ثلاثین و خمسسمائه ۵۳۶ موافق ایت تیل در قطوان در حدود سمرقند (۲)] بر سلطان سنجر غالب آمده کار او بالا گرفته بر تمامی ماوراءالنہر فرمان فرما شد خوارزمیہ مال بدو میدادند آخر در ماه رجب سنه سیم و ثلاثین و خمسسمائه ۵۳۷ وفات کرد مذهب مانی نقاش داشت.

زوجه اش لقب کورخاننی یافته بر قاعده شہر عمل میکرد بعد از اندک وقتی توپان برادر کورخان او را به تهمت بد معاشی از میان برداشت

کورخان ثانی بسلطنت نشسته کوشک [پسر طامابک خان (۳)] حاکم انجان از دست چنگیزخان پناه بدو آورده و سلطان محمد خوارزمشاه از دست محصلان کورخان که بتحصیل وجه مقرری می آمدند به تنگ آمده باتفاق سلطان عثمان پادشاه سمرقند بچنگ او رفت و در [روز جمعه ربیع الاول (۴)] سنه سیم و ستمائه ۶۰۷ با لشکر تانیکو طراز برادر بزرگ براق حاجب چنگ کرده قراخانیان شکست فاحش

یافتند و تا نیکواسیر شد و از آن وهنی بحال کورخان راه یافته در آن اثنا کوشلک یا او یاغی شده بود تاخت بر سر او آورده در سنه [ست (۱)] عشر و ستمائه ۶۱۶ مردست کوشلک اسیر شد بعد از دو سال بمرد و دیگر کسی از ایشان بدولت نرسید.

صحفه سیزدهم

در حکام اکراد والوار مبین در دوسطر

سطر اول در اکراد مشروح در دو حرف

حرف اول در ذکرولات دیاربکر

احمد بن مروان، قادر عباسی او را ملقب بنصیرالدوله (۲) گردانیده مدت هشتاد و نه سال زندگی کرد، از آنجمله پنجاه و دو سال بسلطنت بلاد جزیره و دیاربکر در کمال تنعم و کامکاری اقدام نمود ایلچی بسلطان طغرل بیک سلجوقی روان داشته از آنجمله تنسوقاتی که (۳) بدو فرستاده قطعه یا قوتی بود که از سلاطین دیالعه ببلخ کلی خریده بود و فخرالدوله بن جبیر که آخر وزیر عباسیه شد و ابوالقاسم مغربی از جمله وزرای او بودند، آخر در سنه ثلاث و خمین و اربعمائه ۴۵۳ وفات یافت

نصر بن نصیرالدوله به اهتمام ابن جبیر وزیر بسلطنت رسیده میان او و برادرش سعید محاربات واقع شده وی درمیا فاروقین بجای پدر و سعید در آمد و بحکومت نشسته آخر در ذی الحجه سنه اثنی و سبعین و اربعمائه ۴۷۲ وفات یافت

سعید بن نصیرالدوله قایم مقام شده مدت ها والی آمد بود آخر در سنه خمس و خمین و اربعمائه ۴۵۵ فوت شد

منصور بن نصر بن نصیرالدوله قایم مقام پدر شده آخر در جنگ فخرالدوله بن جبیر شکست یافته بعد از آن بر دست حکومش صاحب موصل گرفتار گردید و او را در جزیره در خانه یهودی مقید داشته و در محرم سنه تسع و ثمانین و اربعمائه ۴۸۹ وفات یافت و آن دولت بدو منقرض گردید

حرف ثانی در حکام دینورو و شهر زور و توابع

حسنویه بن حسین در زمان رکن الدوله بن بویه کار او عروج تمام یافته بارکن الدوله در مقام عصیان بود بنابر این وی وزیر خود

ابوالفضل بن عمید (۱) را با لشکری [بیحد (۲)] در شهر در سنه تسع و خمسين و ثلاثمائة (۳) ۳۵۹ بر سر او فرستاد حسنویه کسان در میان انداخته آن لشکر را به صلح باز گردانید و او را جهات بسیاری بود و از جمله هر ساله مبلغی در راه خدا تصدق نمودی وفاتش در سه شنبه سوم ربیع الاول سنه تسع و ستين (۴) و ثلاثمائة ۳۶۹

بن حسنویه بعد از پدر به حکومت رسید و در سنه ثمان و ثمانين

بدر

و ثلاثمائة ۳۸۸ عظیم ایشان شده از دیوان بغداد او را ناصر الدوله

لقب نهادند [و او دینور تا اهواز خوزستان و بروجرد و اسدآباد و نهاوند (۵)] قلاع آنجا در تصرف داشت آخر در سنه خمس و اربعمائه ۴۰۵ بمحاصره قلعه کوسجد رفته حسین بن مسعود را محصور گردانید و چون زمستان صعب بود لشکرش هر چند خواستند که برگردند تمکین نداد آخر بی تاب شده طایفه جورقان قصد او کرده فرار نمودند [و امر اتابو تش را بنجف اشرف حمل نمودند، او نیز همچو پدر کثیر الصدقت بود هر سال بعد از وضع اخراج آن و مواجب لشکر بیست هزار هزار درهم بخزانة او واصل میشد و هر سال مبلغی خالص مال خود در وجه جماعت حجاج مصر و فیداشت].

بن بدر میانه او و پدر صفایی نبود هم در سنه خمس و اربعمائه

هلال

۴۰۵ بینهما چنگ شده آخر هلال در چنگ فخرالملک وزیر بغداد

گرفتار شده محبوس گردید و چون جلال الدوله شنید که [شمس الدوله بن] فخرالدوله صاحب همدان طمع در الکای پدر کرده هلال را بیرون آورده بلشکر مدد نموده و او متوجه الکای موروثی شده میانه او و شمس الدوله در ذی الحجه سنه خمس و اربعمائه ۴۰۵ چنگ شده هلال کشته شد

بن هلال هنوز پدرش خلاص نشده بود از شهرزور که از دست جد بداندچاپناه

طاهر

برده بود بر سر الکای جد آمده بر دست شمس الدوله گرفتار

گشته در سنه ست و اربعمائه ۴۰۶ خلاص شده هم در آن سال بر دست ابوشوک (۶)

بقتل آمد

بن طاهر بن هلال در سنه ثمان و ثلاثين و اربعمائه ۴۳۸ به حکم ابراهیم نبال

بدر

(۷) حاکم قرمسين و دینور گردید

بن عیار مدت بیست سال حکومت کرده در حلوان در شهر سنه

ابوالفتح محمد

احدی و اربعمائه ۴۰۹ وفات یافت [و او از قبیله دیگر اکراد است و

دارالملکش قرمسين و شهرزور]

۱- ع عمیدالدوله ۲- مخصوص د ۳- ع: اربعمائه ۴- ع: سبعین وین

نسخ دوسطر اخیر اختلاف است ۵- م ندارد ۶- نسخ اختلاف دارد ۷- م:

سمال د: بن هنال

ابوالشوك

بن محمد بن عيار لقبش حسام الدوله در سنه احدى و عشرين و اربعمائه ۴۲۱ (۱) [بر الكاى قوقا استيلا يافته و پيوسته ميانه او و برادران نزاع بود ، آخر درسنه سيم و ثلاثين ۴۳۷ در گذشت

مهمل

برادرش المكنى به ابوالماجد درسنه اثنى و اربعين ۴۲ بخدمت طفلر بيك رسیده خلاصی برادر خود سرخاب (۲) را كه محبوس بود در خواست نموده درجه قبول یافت.

سرخاب

بن محمد عيار بعد از خلاصی از قید طفلر بيك بحكومت قلعه ما بكنى رفته بقیه اوقات در انجا بسر میبرد و قبل از این بنا برفته انگیزی قومش او را درسنه تسع و ثلاثين و اربعمائه ۴۳۹ گرفته پیش ابراهیم نبال بردند او يك چشمش را بکند.

سعدی

بن ابوالشوك بدست عیش سرخاب نام گرفتار شده و در قلعه او محبوس بود تا آنكه ابوالهــسـكر ولد سرخاب او را بعد از واقعه بدر خلاص کرده او در سنه اربع و اربعين و اربعمائه ۴۴۴ با لشکری از جانب طفلر بيك بمراق رفته عم خود مهمل را برگرفت .

سرخاب

بن بدر بن مهمل [المكنى به ابوالفوارس المعروف به ابن ابی الشوك] مدتی [والی] شهر زور و قوقا بود و در شهر سنه خمس و تسمین و اربعمائه ۴۹۵ بر قلعه حقیق دكان كه مدتی از تصرف ایشان بدر رفته بود دست یافت و او را جهت بیشمارى بود و فاش در سوال سنه خمس مائه ۵۰۰

ابومنصور

بن بدر بعد از برادر بحكومت رسیده مدت صد و سی سال امارت در دودمان او بود .

سطر ثانی**در الوار مشتمل بر دو حرف****حرف اول در لر بزرگ**

مقدمه فتح الدین فضلویه كه جد بانزدهم اتابك يوسف شاه است از نسل كیخسرو ساكن غربی شام بود و او را طغرا «ملك المغربی» نامند يكصد و بیست سال بزیست علی پسرش در زمان پدریشوای قوم شده ميانه او و سلاطین [شام (۳)] نزاع بود ابراهیم بن علی سه سال ازو بازماند و شامیان شی بر سر آن قوم شبیخون آورده جمعی را بکشتند و ابراهیم چون بدن تمیز رسید با اقوام بحوالی میافارقین آمد و مدت شصت سال حكومت كرد .

کینویه بن ابراهیم فرصت یافته با انتقام والی شام را در شکار ماهی بکشت و بالکلیه از آن الکاجلا نمود با اصحاب به اذربایجان آمد و چهل و پنج سال سرداری کرد و میانه او و امیر دباغ گیلان وصلت شد .

مکی بن ابوالحسن پسر عم کینویه سرور شده قوم خود را بلرستان آورد و دربر که دشت شمال اشتران کوه منزل گرفته و ناگاه شبی لشکر بر سر آن قوم ریخته اکثر ایشان بقتل آمدند .

ابوالحسن بن مکی بعد از پدر تا چهل [و سه سال پیشوا بود]

ابوالحسن بن کینویه [بن ابوالحسن پنجاه و پنجسال حکم راند

محمد بن ابوالحسن بن کینویه (۱) بعد از جد قایم مقام شده چهل سال در حکومت بماند .

علی بن محمد پس از او بحکومت رسید و [چهل] پنج سال سرداری، و او را دوبر دولت مند بود محمد و ابوطاهر چون بعد برادران اتابک تکه بن مودود بر برادرش سنقر غالب آمده بود اخوان را تربیت کرده در سنه خمس و خمسمائه ۵۰۵ [ولایت] کوه کیلویه با توابع را بدیشان داد و برادران پدر و الوس را بدان ولایت برده باز چون فرصت بدست (۲) اتابک زندگی افتاد ایشان را از آنجا اخراج نموده و علی در سنه اربع و ثمانین و خمسمائه ۵۸۴ بر دست شولان کشته شد .

محمد ولدا شدش حاکم شده (۳) ده سال سرداری کرد .

ابوطاهر در ایام برادر در خدمت دارالخلافه بود اکثر املاک لرستان باقطاع او مقرر شد و پس از برادر میانه قوم آمده حاکم باستقلال شد و سی و چهار سال در حکومت بماند .

ملک هزار اسف بن ابوطاهر قایم مقام شد صاحب قران آن طایفه است و بکرات میانه او و دشمن معارک دست داده در اغلب آنها او غالب بود آخر در شهر سنه ست و عشرين و ستمائه ۶۲۶ وفات یافت .

عمادالدین بن هزار اسف بغایت عظیم الشأن شده در اصفهان موضع زرده را از قضات آنجا ببلخ بیست و چهار هزار خانی خریده وقف کرد و مزار خود را آنجا تمین نمود در سنه ست و اربعین

پهلوان

۶۴۶ وفات یافت .

بن هزار اسف بحکومت [رسیده دو سال و نیم بدان قیام نمود
و در غره ذی الحجّه سنّه تسع و اربعین ۴۴۹ فرمان یافت و
درده زرده در گور برادرخان مدفون شد .

نصره

تکله بن هزار اسف پس از برادر بحکومت (۱) نشست در واقعه
بغداد در اردوی هلاکو بود و از آن حادثه عظمی متأثر گشته
چون بلرستان رسید یاغی شد. امرای مغول بگرفتن وی رفته او را بچنگ آوردند و در
پانزدهم [رمضان (۲)] سنّه ست و خمسين و ستمائه ۶۵۶ [در تبریز] بقتل رسید .

مظفرالدین

بن هزار اسف بعد از برادر بحکم هلاکو خان [حاکم (۳)] شده
در جمعه هشتم جمادی الاخری سنّه اثنی و سبعین و ستمائه ۶۷۲
فرمان یافت

شمس الدین

الب ارغون

بن الب ارغون فرمان فرمای آن قوم شد اکثر اوقات [در
خدمت (۴)] ابقاخان بودی و در پیش او آثار شجاعت بظهور
رسانیده به بهادر ملقب گردیده و کار او عروج تمام یافت .

اتابك يوسف شاه

بن يوسف شاه والی شده با مغول سلوک ناپسندیده میکرد تا
آنکه سلطان غازان به یارگوی او وارد شده در روز جمعه بیستم
ذی الحجّه سنّه خمس و تسعين و ستمائه ۶۹۵ در قریه مهاوند [فراهان] بیاسارسانید
بن يوسف شاه پس از برادر سرور آن طایفه شد. بر خلاف
اوسلوک مستحسن نمود فضل الله قزوینی تاریخ معجم و هند و
شاه بن سنجر کرانی تجارب السلف باسم او نوشته اند و فاته در سنّه ثلاثین و سبعمائیه ۷۳۰
سرور آن قوم شده بعد از بیست ساله حکومت در شهر سنّه ست
و خمسين و سبعمائیه ۷۵۶ بواسطه حمایت شیخ ابواسحاق اینجو
در قلعه سوس خوزستان بردست محمد مظفر گرفتار شده مکحول گردید

اتابك افراسياب

نصر الدین احمد

نور الدین احمد

بعد از عم حاکم شده چون سی و پنج سال از حکومت او در
گذشت وفات یافت

اتابك پشنگ (۵)

بن پشنگ بحکومت رسیده در عهد او لرستان خراب گشت .

اتابك احمد

بن احمد چند گاهی بعد از پدر حکومت کرد .

ابوسعید

بن ابوسعید مدتی سروری کرده در سنهٔ سبع و عشرين و سبعمائه
۷۲۷ بدست غیاث الدین بن کاووس بن هوشنگ بن پشنگ کشته شد و

شاه حسین

میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ لشکری بر سر غیاث الدین فرستاد و او را آواره
ساخت و دیگر آن طبقه روی حکومت ندیدند.

حرف ثانی در لر کوچک

ایشان احشام متفرق بودند و حقوق دیوانی بدار الخلافه میدادند و چون بدیوان

سلاطین عراق متعلق شدند بی سویی بر ایشان واقع میشد بنابراین

بن ابوبکر محمد خورشید را از قوم جنگروی (۱) که بغایت عادل و

شجاع الدین

فاضل بود و منصف در شهرو سنهٔ ثمانین و خمسمائه ۵۸۰ باتفاق برخود
حاکم ساختند و او بحسن سلوک تمامی اقوام لر را تسخیر نموده

خورشید

در سنهٔ احدى و عشرين و ستمائه ۶۲۱ وفات یافت .

بن محمد برادر زادهٔ وی بعد از وفات کفیل مهمان آن قوم گردید عادل
و عاقل و ساقی بود آخر بر دست برادرش شرف الدین ابوبکر

سیف الدین رستم

کشته شد .

شرف الدین ابوبکر بعد از برادر حاکم شده بعد از مدتی باجل مقرر در گذشت

برادرش بعد از حکومت یافته بر دست خلیل بن بدر بن
[شجاع الدین] خورشید مقتول گردید .

عز الدین گرشاسف

والی شده در سنهٔ اربعین و ستمائه ۶۰۴ بدست سلیمان شاه ایوه کشته
شد .

حسام الدین خلیل

پس از برادر حاکم شده در سنهٔ ثمان و خمین و ستمائه ۶۵۸
فرمان یافت .

بدر الدین مسعود

پس حسام الدین خلیل بحکومت نشست در سنهٔ سیم و سبعین و سبعمائه
۷۷۷ بفرمان ابقاخان کشته شد [اولاد بدر الدین مسعود

تاج الدین شاه

حاکم و عزالدین حسین ولی العهد شده ملک ایشان رونق تمام
داشت قضا را هر دو برادر در شهر سنهٔ اثنی و تسعین و ستمائه

فلک الدین حسن

۶۹۲ نماندند.

جمال الدین خضر پسر تاج الدین شاه بحکومت رسیده در ثلاث و تسعین و ستمائه ۶۹۳
کشته شد (۱)]

حسام الدین که از احفاد شجاع الدین خورشید بود بتغلب والی گردید بعد
عمر بک از اندک وقتی از حکومت عزلت یافت .

صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد بن عزالدین گرشاسف بنا بر کمال شجاعت
سروری یافته بعد از چند گاه قصد بنی اعمام کرده غازان خان
او و حسام الدین عمر را بدست وارثان داده در سنه خمس و
تسعين و ستمائه ۶۹۵ قصاص کردند .

عزالدین محمد بن امیر عزالدین حسین بن بدرالدین مسعود بعد از او بحکومت
نشست و در سنه ست عشر و سبعمائه ۷۱۶ وفات یافت .

دولت خاتون زوجه او ملکه آن قوم شد و بواسطه کمال عفت که روی از همه
پوشید کارش از پیش نرفت .

عزالدین حسین برادر دولت خاتون مرتکب امارت شده چهارده سال ایالت آن
دیار از رهگذار او مرفه (۲) بودند .

ملک شجاع الدین محمود پسرش بجای او نشسته خلائق از سلوک او تنگ آمده در
شهور سنه خمسین و سبعمائه ۷۵۰ او را بکشتند .

عزالدین پسرش قايم مقام شده سلاطین عراق با او پیوند کردند و عالیجاه
شد آخر امیر تیمور او را از قلعه و امیان که نیم فرسنگی بر وجود

است در سنه تسعین و سبعمائه ۷۹۰ بعد از محاصره بیرون آورده به سمرقند فرستاد و سید
احمد پسر او را باندگان بعد از سه سال ایشان را تربیت کرده بحکومت لرستان فرستاد
و باردیگر بحکومت رسید آخر بشومی جلافت (۳) پسرش سید احمد بر دست محصلان
منقول گرفتار گشته بتهمت عصیان در سنه اربع و ثمانماه ۸۰۴ او را پست کنند و
یکهفته در بازار سلطانیه آویخته بود سیدی احمد در زمان امیر تیمور به بدترین
صورتی در کوهستان لرستان سرگردان میگشت بعد از واقعه امیر تیمور تا سنه خمس
عشر و ثمانماه ۸۱۵ [بحکومت (۴)] اشتغال داشت

شاه حسین ملک عزالدین عباسی وی حا کم آن قوم شده همواره بر الکی همدان
و چربادقان و نواحی اصفهان تاخت میکرد و آخر در فترت سلطان

ابوسعید همدان را

گرفته قشلاق شهر زور رفت و الوس بهارلورا بتاخت، کور پیر علی ولدعلی شکرکه صاحب آن الوس بود سر راه بر وی گرفته اورا در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائیه ۸۷۳ بقتل آورد.

شاه رستم

اغور سلطان

بن شاه حسین مدتها بحکومت آن طائفه اقدام نموده بملازمت حضرت شاه غفران پناه سرفراز شد [بعد از مدتی فوت شد (۱)] پسر ارشد شاه رستم بود قایم مقام پدر گشت و در سنه اربعین و ستمائیه ۹۴ که بندگان نواب اعلی یورش خراسان فرمودند در رکاب همایون بودند برادر کوچکتر خود جهانگیر را به نیابت خود در میان قوم گذاشته (۲) بعد از غیبت برادر سرداران الوس را دلداری داده عصیان برادر اظهار نمود چون این خبر ناخوش به اغور رسید در حین معاونت موکب همایون بعد از رخصت از اردوی اعلی یشی گرفته چون بحوالی نهاوند رسید بعضی از مردم بی سر و پا و بی نام و نشان بدو پیوستند و بزرگان و پیشوایان قوم در دوستی جهانگیر راسخ بود و جانب او را فرو گذاشتند بعد از مقابله و مقاتله اغور گرفتار شده بقتل رسید.

جهانگیر سلطان

شاه رستم

بعد از برادرش قایم مقام بود در شهر سنه تسع و اربعین و تسعمائیه ۹۴۹ حسب فرمان قضا جریان بقتل آمد.

بن جهانگیر حاکم آن قوم است با بندگان درگاه جهان پناه در کمال انقیاد [و برادرش محمدی که جوان کریم و همواره زوار در آن سر راه از او مدد می یافتند چون با وی در مقام خلاف بود در سنه احدى و سبعین ۹۷۱ بردست امراء همدان گرفتار گشته الحال در قلمه الموت ساکن است]

صفحه چهاردهم

در ملوک طبرستان ورستمدار مشروح در دو سطر

سطر اول در ملوک مازندران

که ایشان را باو ندیده خوانند و متفرق به سه فرقه اند.

فرقه اول چهارده نفر

مقدمه: گموس بن کیقباد برادر بزرگتر انوشیروان بحکم پدر که پادشاه عجم بود والی مازندران شده بعد از حکومت هفت ساله با برادر خلاف کرده بردست او بقتل رسید ایالت آن ملک بسوخرامفوض شده قریب صدوده سال او و اولاد والی آن جابودند، شاپور بن

کيوس بعد از پدر ملازمت عیش انوشیروان میکرد تا آنکه در عهد هرمز وفات یافت.

بن شاپور که این قوم بدو منسوب اند ملازمت پرویز (۱) را اختیار کرده [با او بروم رفت و در جنگ بهرام چوبینه (۲)] مساعی جمیله

یابوند

ب تقدیم رسانید .

آخر (۳) وی حکومت اصطخر و عراق و آذربایجان بدو داد و او تا زمان آذر می دخت والی آن ولایت بود آخر از ملازمت او عار کرده در یکی از آتشکده های طبرستان (۴) معتکف بود بعد از قتل یزدجرد در سنه خمس و اربعین ۴۵ هجری اعیان طبرستان او را از آنجا بیرون آورده به سلطنت برداشتند و پس از پانزده سال حکومت در شهر سنه ۶۰ سنه ۶۰ و لا ش نامی [در قصبه شادنام (۵)] خشتی بر پشتش زده بدان درگذشت ، و ازو کودکی سرخاب نام مانده او را بخانه یکی از باغبانان گریزانیدند و بعد از هشت سال [که از آن گذشت (۶)] یکی او را شناخته به کولا بردوسکان جبال قادن بر سر او جمع شده [پنجاه هزار کس با او شبیخون بر سر و لا ش زده (۷)] او را بکشتند

سرخاب

بعد از وی پادشاه شد بعد از سی سال وفات یافت

[مهر مردان] بن سرخاب چهل سال سلطنت کرد

سرخاب

بن مهر مردان بیست سال آخر چون در سنه اتی و اربعین و ماهه ۱۴۲ تقضی عهد مسلمان کرده فوجی ازیشان را بکشت ابو جعفر

دوانیق لشکری بسرداری ابوالحصب و دیگر امرابر سر او فرستاده وی بیکي از قلاع متحصن شد و ابوالحصب حصار را بجیله از او گرفته وی خود را در سنه ثلاث بزهر بکشت

بن سرخاب بیست و پنج سال [او بملک الجبال اشتها داشت (۸)] اصبهید شروین مهدی عباسی پسرش هادی را بالشکری آراسته در شهرور سنه

سبع و ستین و ماهه ۱۶۷ بر سر او فرستاد .

شهریار

بن قادن بن شروین بیست و هشت سال و او معاصر هارون الرشید بود در عهد مأمون در [شهور سنه عشر و مائتین ۲۱۰] درگذشت بن شهریار والی موالی موروثی گشته چون بدخو بود اتباعش از او رنجیده مارین و موسی بن حفص بحکم مأمون بر سر او آمده وی

شاپور

۱- ع : ملازمت ویرا ۲- کلمه «چوبینه» در نسخه «د» است

۳- ۵- ۶- م ندارد ۴- ع : آتشکده اهالی طبرستان ۷- از

۸- ع : ندارد . سه نسخه تلفیق شد

را بچنگ آورده مارین اورا بقتل آورد]

بن شهریار بن قارون دوازده سال و در زمان او حسن بن زید داعی
جعفر کبیر ظهور فرمود [و جعفر هم در اوایل خروج داعی وفات یافت] اگر

چه بعضی اوقات دشت مازندران از دست ایشان بیرون میرفت اما جبال [که اکنون بهزار
جریب اشتها دارد] در تصرف آل باوند بود و لهذا ایشان بملوک جبال اشتها
دارند .

بن شهریار پس از برادرسی سال به اقبال گذار نید و او نخستین مسلمان نیست
قارن از آن طبقه و او را دو پسر بود سرخاب و مازیار

بن سرخاب بن قارن پس از جد بیست و نه سال حاکم بوده در زمان
رستم او رافع بن هرثمه به استصواب اولشکر بمازندران آورده
در آن اثنا او را [بر سرخون ۹۱] گرفته یکی از قلاع فرستاد [و در آنجا در رمضان
سنه انتی و ثمانین و مائتین وفات یافت (۲)] .

بن رستم بعد از قید پدر به امداد سامانیان والی مازندران شده
شروین پس از سی و پنج سال حکومت فوت شد شیخ الرئیس و ابوریحان
[بیرونی (۳)] با او صحبت داشته و در « آثار الباقیه » از و روایات نقل میکنند و در
معجم یاقوت حموی مذکور است که وی عروج کرده بر تمامی طبرستان و دیلمان و قومش
استیلا یافت و در زمانی او امیر نصر بن احمد (۴) سامانی بقصد ری توجه نموده بهزار جریب
رسید و خواست تا آن جا را از او مستخلص کند اصبه طریق را بر بسته تاسی هزار دنیا
بدو نداد راه نیافت .

بن شروین معاصر رکن الدوله بویه سی و هفت [سال وی خال قابوس
اصبهید شهریار بن وشمگیر ، وسیده] زوجه فخرالدین بن رکن الدوله خواهر
اوست (۵)

بن رستم والی شده بعد از هشت سال ارتحال نمود دارا

بن دارا سی و پنج سال حکم رانده قابوس بن وشمگیر به امداد او
اصبهید شهریار بملک خود رسید آخرینهما خلاف شده در شهر سنه سبع و

۱- ع: ندارد ۲- ۳ ندارد ۴- ع: امیر نصرالدین احمد

۵- ع، د: بن رکن الدوله دختر شروین بن مرزبان بن رستم بن شروین که

مرزبان نامه از تألیفات جدش مرزبان مذکور است از بنی اعمام اوست

تسعين وثلاثمائة ۳۹۷ بحکم او کشته شد و قابوس بر آن جا استیلا یافت [گویند فردوسی
 شہ نامہ را خواست تا بہ اسم او کند بنا براین بہ مازندران رفتہ ابیات ہجو سلطان
 محمود بروخواند وی تجویز آن نکردہ فردوسی راساکن ساخت (۱)]

اصبہید رستم بن شہر یار در سنہ ثمان عشر و اربعمائه ۴۱۸ باعلاء الدلہ
 جنگ کردہ گرفتار شد و در جہ سنہ تسع عشر ۴۱۹ در مازندران وفات
 یافت و آن فرقہ بدو منقرض شد

فرقہ ثانیہ از باوندیہ ہشت نفر

اصبہید حسام بن [قارن بن (۲)] سرخاب شہریار بن دارا [پدرش قارن
 بواسطہ استیلاء آل زیار بدحار بودہ در اواخر بر بعضی قلاع
 الدولہ شہریار دست یافته گاہی تاخت بالکای دشمنان میبرد تا آنکہ درسنہ ست
 و ثمانین و اربعمائه ۴۸۶ بمرد اما خودش (۳) [در اوایل سلطان [ملکشاه] در شہور سنہ
 ست و ستین و اربعمائه ۴۶۶ خروج نمودہ ملک موروثی را بدست آوردہ بعد از واقعہ آن
 بادشاہ عالیچاہ شد سلطان محمد بن ملک شاہ (۴) [درسنہ خمسّمائه ۵۰۰ سنقر بخاری
 را با پنج ہزار سوار بجنگ افرستادہ شکست برسلاجقہ افتاد سلطان محمد با او در صدد
 اصلاح شدہ دختر خود را بہ نجم الدولہ قارن کہ ولی عہد پدر بود داد و اصبہید بس از سی و
 ہفت سال حکومت و ہشتاد سال حیات وفات یافت .

نجم الدولہ قارن بن شہریار بموجب ولی العہدی بحکومت رسیدہ بعد از ہشت
 سال در گذشت

رستم بن قارن بعد از پدر قائم مقام شدہ میانہ او و عیش علاء الدولہ
 علی کہ در زمان پدر اذدست برادر بہ سلطان سنجر پناہ بردہ از
 آن جا بخدمت سلطان محمد آمدہ مدد گرفته بود قتال شدہ علاء الدولہ غالب
 آمد و رستم بردست خواہر سلطان محمد زوجہ پدرش مسموم گردیدہ مدت ملکش
 چہار سال

علاء الدولہ علی بن شہریار منکوحہ برادر را خواستہ در شہور سنہ اثنی عشر و
 خمسّمائه ۵۱۲ بحکم سلطان محمود بن محمد بمازندران رفتہ
 مالک الملک موروث شد و بیست و یکسال حکم راند آخر بواسطہ استیلاء نقرس
 ترک حکومت نمودہ بعبادت مشغول گردید.

بن علی بحکم ارث والی آن جا گشته درشهور سنه اثنی و خمسين
 شاه غازي رستم وخمسائه ۵۵۲ بالشکری به تحریر الکای الموت تاخته ملاحظه راقطو
 غارت کرده اولاد ایشان را به بندگی بفروخت و چندان خرابی کرد که بساها تلافی
 نتوانستند کرد و هم در آن اوقات امیر ایناق بعتبه سنجر پناه باز ندران برده علی برادر شاه
 غازي که همواره بابر در خلاف ورزی بدست ایناق افتاده ویرا بکشت و سرش بدو فرستاد
 و آن حرکت بر شاه غازي بغایت شاق افتاد اما در سنه خمس و خمسين ۵۵۵ بواسطه حمایت [امیر (۱)]
 ایناق باغزان جنگ کرده پنج نوبت برایشان غالب آمد مرتبه آخر امیر ایناق بموجب
 القرار ممالا یطاق چون نطاق فرار بر میان بست شکست بروی افتاده قریب هفت
 هزار کس از شاه غازي کشته شدند پس از بیست و چهار سال [دولت] و شصت سال حیات در سنه
 ثمان و خمسين و حسمائه ۵۵۸ وفات یافت [اما در تاریخ کامل وفاتش در هشتم ربیع الاول
 سنه ستین ۵۶۰ مذکور است علی ای حال (۲)] این دو بیت در مرثیه او گفته اند (۳)
 شعر

ای برده دار برده فروهل که بار نیست بر تخت رستم این علی شهر یار نیست
 ایضاً شعر

دیوسفید! سر ز دماوند کن برون کاندز زمانه رستم مازندران نماند
 بن رستم قایم مقام پدر شده جبار و سفاک بود و سیصد و چهار (۴)
 غلام جمیل داشت هر کدام که بگوشه چشم بدیگری نگریستی
 حسین سرباد دادی آخر پس از نه سال [حکومت (۵)] در قلعه برزم در وقت
 مستی بردست غلامان کشته شد

بن حسن معاش پس ندیده داشت و قاتلان پدر را بلطایف الحیل
 شاه اردشیر بکشت و پس از سی و چهار سال و هشت ماه حکومت در سنه اثنی
 و ستمائه ۶۰۲ نماند وی بنا بر سببی به اصفهان رسیده کمال اسماعیل در مدح او گوید :

شعر

سپاهان را بهر یکچند دولتها جوان گردد هوایش عنبر افشانند زمینش گلستان گردد
 بگویم گرچه میخیزد سپاهان را چنین دولت از آن کارامگاه بخت شاه نوجوان گردد
 ملک اصهبید عادل که هر جایی که روآرد سعادت هم رکاب اود واسبه هم عنان گردد
 و ظاهراً ظهیر [در این دوبیت] ایما می بدو کرده .

شعر

شاید که بعد خدمت سی ساله در عراق (۶) نام هنوز خسرو مازندران دهد (۷)

۱- مخصوص نسخه د ۲- فقط ع اینقسمت را دارد ۳- نسخه د علاءالدین ندارد
 ۴- چهارصد ۵- مخصوص د ۶- ع: صدساله ۷- تاشمس الملوك در نسخه د نیست

و هم از کمال ظهیر کمال تشیع شاه اردشیر توضیح پذیر است

شعر

عزم آن کرده ام که بر قابم سوی مازندران عتاب سفر

گر بوجه معاش نه نشیند مهر بوبکرو دوستی عمر

شمس الملوك بن شاه اردشیر بحکم پدر در قلعه دارا در بند بود بعد از واقعه

پدر با اتفاق ارکان دولت بحکومت نشسته بعد از چهار سال در

شوال سنه ست و ستمائه ۶۰۶ بمروموده سید ابودضا حین بن محمد بن ابو رضا الاسطری

الملوی کشته شد و از و فرزند نماند و یکی از اولاد شاه اردشیر بخوارزم شاه

بنام برده وی برادر خود علی شاه والی جرجان را همراه او بمازندران فرستاده تا خطبه

باسم خوارزمشاه خوانند و سر کوچک شاه اردشیر در یکی از قلاع متحصن بود آخر

سید علوی بردست زوجه خود که خواهر شمس الملوك بود بقصاص برادر کشته شد

فرقه سوم از باوندیه هفت نفر

که اورا ابوالملوك گفتندی بدین موجب بها کم سابق می بینند:

حسام الدوله

کند خوار بن شهریار کند خوار بن رستم بن دارا [بن شهریار بن

قارن (۱)] سرخاب [که بنی عم و خواهرزاده شمس الملوك بود (۲)]

اردشیر

در شهر سنه خمس و ثلاثین و ستمائه در مازندران خروج نموده آمل را پایتخت ساخت و خرابی

که از ترک تازار واقع شده بود تلافی کرد و در سنه سبع و اربعین و ستمائه ۶۴۷

فوت شد

بن حسام الدوله بعد از پدر والی گشته در زمانی که هلاکو بایران

شمس الملوك

آمد او و شهر اکیم حاکم رستم دار را بمحاصره کرد کوه باز

محمد

گذاشت و ایشان فتح ناکرده بیرخصت از آنجا برخاسته برالکای

او رفتند بنابراین مفضوب شده در سنه خمس و ستین و ستمائه ۶۶۵ بحکم ابقاخان

کشته شد.

علی بن حسام الدوله پس از برادر به اتفاق امرای مغول بحکومت

علاء الدوله

رسیده در سنه خمس و سبعین و ستمائه ۶۷۵ وفات یافت.

بن شهریار بن اردشیر قایم مقام عم شده مازنداران در زمان

تاج الدوله

حکومت او چنان آبادان گشت که هفتاد مدرسه در آمل معمور گردید

یزدجرد

وفاتش در سنه ثمان و سبعین و ستمائه ۶۷۸.

نصیر الدوله شهریار

بن یزدجرد والی گشته و فاش در سنهٔ اربع عشر و سبعمائه ۷۱۴
در زمان الجایتو.

رکن الدوله شاه کیخسرو

بن تاج الدوله یزدجرد قائم مقام گشته در سنهٔ ثمان و عشرين و
سبعمائه ۷۲۸ فوت شد.

شرف الملوک

ابن رکن الدوله بحکومت رسیده در سنهٔ اربع و ثلاثین و سبعمائه
۷۳۴ در گذشت.

فخر الدوله حسن

بن رکن الدوله والی شده واقعهٔ امیر و جیه الدین مسعود سربدار
در ایام اوروی نمود و در زمان او طاعونی در آن ملک شده
اکثر آل باوند هلاک شدند و بغیر از او و بعضی اطفالش کسی دیگر نماند و او خواهر
افراسیاب جلای را خواسته بود لاجرم افراسیاب در ملک و مال استقلال یافته طمع در
سلطنت کرد چون خواهر او را دختر دیگر از شوهر بود و افراسیاب باتفاق، خواهر
فخر الدوله را بدان دختر که [بروی (۱)] حرام مؤبد بود متهم ساخته از علما فتوی
خون او حاصل کرده تا در شنبه بیست و هفتم محرم سنهٔ خمسين و سبعمائه ۷۵۰
فخر الدوله بحمام رفته چون بیرون آمد کیا علی و کیا محمد فرزندان افراسیاب را
که دو جوان خوش آواز بودند در مسلخ طلبیده ایشان شاه نامه را باز کرده با آواز
میخواندند و فخر الدوله خنجر خود را [بیرون آورد (۲)] بر بالای کتاب نهاده بود و
یکی از ایشان خنجر برداشته به عزیمت آنکه ورق میگرداند در شکم فخر الدوله زد
و فی الفور تسلیم شد و آن دودمان قدیم بدو منقرض گردید.

فرع: در وظایف جلایویه

افراسیاب پس از فخر الدوله بحکومت نشسته دیگر خاندنهای قدیم را برانداخت
و فسق و فجور پیش گرفت در آن اثنا کیا حسن ضمان دار که از جانب فخر الدوله
کوتوال قلعهٔ لارجان (۳) و بخواهر داماد افراسیاب بود او را از آن قبایح سر
زنش کرده بنا بر انتباه باشید و ذرق بخدمت سید قوام الدین مرعشی که در آن وقت بر
مسند ارشاد نشسته بود رفته مرید شده و چندان در آن باب غلو کرد که بشیخی موسوم
گردید و آخر از او [بو] برده سید را بدست فقهای آن جا آزار کرده مجبوس ساخت
اتفاقا در همان شب بسرش کیاسیف الدین بقولنج در گذشت سید را رها کرد و این
معنی موجب زیادتى اعتقاد مردم شده جمعی کثیر بحلقهٔ [ارادت (۴)] سید در آمدند و

۱- مخصوص د
۲- م: ندارد
۳- ع: کوتوال آن که لارجان باشد
۴- د: فاقد است

افراسیاب بغیر از دفع وی علاج ندیده با فوجی بر سر صومعه او که در قریه دابویه بود رفت و از طرفین جنگ شده در سنه ستین و شصتمائه ۷۶۰ تیری بر مقتل افراسیاب آمده از پای درآمد .

کیا فخر الدین جلاوی مدتها حاکم ساری بود بجهتی قصد عبدالله پسر بزرگ سید قوام الدین که در زهد و گوشه گیری نظیر نداشت کرده عنقریب او و چهار پسرش در جنگ میر قوام الدین بقصاص رسیدند .

کیا و شتاسف که بخواهر، داماد فخرالدوله حسن حاکم مازندران بود در خون سید عبدالله اتفاق کرده آخر در قلعه لوحی با هفت پسر بقتل رسید .

اسکندر شیخی بن افراسیاب در واقعه پدر جان پدر برده مدتی ملازم ملک هرات بود بعد از آن خدمت امیر تیمور اختیار کرده صاحب آمل و ناحیه جلاو شده در سنه ست و ثمانمائ ۸۰۶ اظهار عصیان نموده تیمور لشکر بدانجا کشیده او را بر انداخت .

میر حسین کیا در اواخر (۱) ترکمان طغیان تمام کرده با بندگان حضرت شاه غفران پناه عصیان ورزیده و در سنه تس و شصتمائه ۹۰۹ بعد از فتح حصار بدست افتاده به اقبج وجهی کشته شد و آن طایفه بدو منقرض شدند .

سطر ثانی

در ملوک رستم دار که بملوک گاو باره اشتها دارند

مقدمه اول ایشان جاماسب بن فیروز عم انوشیروان است و او بحکم برادرش قباد والی شد و در بند شروان تازی بود چون او نماند از او سه پسر ماند نرسی و بهواط و سرخاب سرخاب بولایت شروان اکتفا نمود و بر وایتی جد ملوک آنجا است .
نرسی قایم مقام پدر شد چون در کمال رشد و شجاعت بود انوشیروان او را تربیت نموده در بند شروان در زمان او واقع شد **فیروز** پسرش قایم مقام شده مکررا لشکر به کیلان برد و آنجا را مسخر ساخت و یکی از دختران ملوک آن جا را بخواست و پسرى از او آورده جیلانشاه نام نهاد و در آن اثنا فیروز رحلت کرده جیلانشاه قایم مقام پدر گشته .

بعد از فوت او جیل والد اکبرش متصدی امر حکومت گردید و او هوای تسخیر طبرستان نموده بصورت مجهول چند گاو باره کرده بنظرارة الملك رفت بنابراین بگاو باره اشتها یافت حاکم آن جا آذر و لاش او را ملازم خود ساخته وی بعد از

بصیرت (۱) بر مداخل و مدارج آنجا بگیلان رفته با لشکرها متوجه آن دیار گشت و آذر و لاش متوسل به یزدجرد شهریاد شده چون بر یزدجرد واضح شد که او یکی از بنی اعیان اوست و معینا با اهل اسلام درمانده بود حقیقت به آذر و لاش نوشته او را به تابعیت او مأمور ساخت و آذرو لاش حسبالحکم رویان را بدو باز گذاشت و هم در آن ایام در حین گوی بازی افتاده فوت شد و تمام الکاء طبرستان بدست جیل درآمده اما بدستودارالملکش گیلان بود و کار او ارتفاع تمام یافته بعد از پانزده سال حکومت در [شهور سنه (۲)] اربعین هجری وفات یافت و او را دو پسر بود : دابویه و با دو سبان

حرف اول در دابویه و اولاد

دابویه بن جیل بحکومت نشسته سلوک ناهموار داشت بعد از شانزده سال ارتحال نمود .

فرخان بزرگ که او را ذوالمناقب و اصفهید گفتندی بجای پدر نشست و در عدل و داد کوشید و مصلحه بن هبیره شبانی از اهل اسلام در عهد او لشکر بطبرستان کشید. فرخان بعد از هفده سال رحلت کرد .

دازمهیر بن فرخان قائم مقام شده بعد از چندگاه وفات یافت

سارویه بن فرخان بعد از برادر بحکومت رسید و عمش که وی بنام اوست شهر ساری را بساخت وی بعد از بیست سال ایالت ملک

را برادرزاده سپرد

اصبهید خورشید بن مهرداد چون در وقت فوت پدر نابالغ بود عم بعد از بلوغ ملک را بدو تسلیم نموده حکومتش پناه و یکسال و سنباد مجوس که در شهور سنه سبع و ثلاثین و ماه ۱۳۷ خروج نموده از دست ابوجعفر دوانیق بدوالتجا آورده و عمر بن علاکه از امرای مهدی بود بر عباسی مازندران استیلا یافته فرزندان اصبهید را اسیر و خزاین او به غنیمت گرفت و خورشید که از دست لشکر اسلام به گیلان رفته بود در سنه احدى و اربعین ماه ۱۴۱ از غصه بمرد و آن دوحه (۳) بدو بانتهای رسید

حرف ثانی در بادوسبان

بادوسبان بن جیل از حرکت ناهموار برادرش دابویه تنفر نموده برویان رفته ساکن شد و در سنه اربعین ۴۰ هجری والی آنجا گردید و آغاز عدالت کرده اهالی آنجا با او در مقام اخلاص شدند و او قریب سی و پنج

حکم نمود .

خوزداد

بن با دوسبان سی سال درستمدا ر سرور بود

بادوسبان

بن خوزداد (۱) چهل سال و او اهل اسلام را بیرون کرده ملک مودوثی را بالتام تصرف نمود

شهریار

بن با دوسبان سی سال

دنداامید

بن شهریار سی و دو سال

عبدالله

پسرش والی گشته در عهد او حسن داعی در طبرستان استیلا یافت و عبدالله به بیعت اودر آمد ، ملکش سی و چهارسال ، و

در مبادی داعی وفات یافت .

افریدون

بن قارن بن سهراب بن نامور بن بادوسبان بن خوزداد حاکم گشته بعد از او پسرش ...

بادوسبان

بحکومت نشسته مدت حکومت پدر و پسرش هیجده سال و در زمان او محمد بن زید برادر داعی فوت شد

شهریار

بن بادوسبان حاکم شده پانزده سال حکومت کرد ناصرالحق در زمان او خروج نموده .

هروستندان

بن بندار بن شیرزاد بن افریدون پس از عم زاده والی شده مدت ملکش دوازده سال در عهد او ناصرالحق بطبرستان

لشکر کشیده [و هروستندان باتفاق اولاد ناصرالحق لشکر بر سر داعی صغیر حسن بن قاسم بحر جان کشیده (۲)] داعی شیخون بر ایشان زده هروستندان در آن میان کشته شده چون خال مردا و نچ زیار بودی داعی صغیر را بقصاص او بکشت .

شهریار

بن جمشید بن دیو بنده بن شیرزاد بن افریدون در زمان هروستندان بحکومت رسیده و دوازده سال والی بوده فوت شد

ابو الفضل محمد

بن شهریار بن جمشید [بن دیو بنده شیرزاد بن افریدون بن قارن بن سهراب بن نام آور بن بادوسبان بن خوزداد (۳)] چون میانۀ او و تاثیر

بالله ابو الفضل سید جعفر بن محمد مخالفت واقع شده سید بر گیلان رفت وی استقلال یافت

اصبهید حمام الدوله	زرین کمر بن فرامرزین شریار بن جمشید پس از عم بحکومت نشست ملکش سی و پنج سال
سیف الدوله	بن ماجوب حسام الدوله قایم مقام شده ملکش بیست و هفت سال (۱)
حسام الدوله اردشیر	بن سیف الدوله سرور شده ایام حکومتش بیست و پنج سال
فخر الدین نامور	بن نصیر الدوله بن سیف الدوله بعد از عم والی گشته سی و دو سال حکم راند
عز الدوله هزاراسب	بن فخر الدوله قایم مقام شد چهل سال حکومت نمود
شهرنوش	بن هزار اسب بن فخر الدوله و او عاقل و عادل و عالی همت بود و خواهر شاه غازی والی مازندران در نکاح داشت و میانۀ ایشان
در کمال اتحاد ، و مظفری شاعر در حق او گفته : شعر	در حریم حرمت اصبهید اصبهیدان
ملکش سیزده سال	جنت عدن است گویی کشور مازندران
استندار کیکاوس	بن هزار اسب پس از برادر والی شده میانۀ او و شاه غازی مخالفت بود و او پسر خود جستان نام را ولی عهد ساخت که در زمان پدر فوت گشته از و پری یکساله زرین کمر نام ماند و کیکاوس در سنۀ ستین و خمسائۀ ۵۶۰ وفات یافت و سی و هشت سال حکومت راند .
استندار هزاراسب	بن شهرنوش بن هزار اسب بعد از عم حاکم شده میانۀ او و شاه اردشیر والی جبال مازندران جنگ و جدال بتطویل انجامید آخر از روی تنزل نزد اردشیر رفت و بی جهت خیال فرار کرده بردست هزارالدین خورشید یکی از بنی اعمام او گشته شد ملکش بیست و شش سال
زرین کمر	خسان چون اردشیر بعد از قتل هزاراسب با شاه علی نامی را (۲) بحکومت رستماد فرستاده بود و چون شنید که زرین کمر بسن رشد رسیده خواست

تادختر خود را بدو داده اورا والی سازد اهالی رستم دار از آن سرباز زده بیستون نامی را والی ساختند و علی پاشا را بکشتند و زرین کمر متواری گشته اردشیر لشکر بدانجا کشیده و بیستون به قلاع رود بارگریخت و اردشیر زرین کمر را حاکم ساخته حکومتش بیست و چهار سال درکشید و درسنهٔ عروسمائه ۶۱۰ درگذشت .

بن زرین کمر پس از پدر قایم مقام شده بعد از ده سال درسنهٔ عشرين و ستمائه ۶۲۰ وفات یافت .

بن بیستون بر تخت موروثی نشست و بعد از حکومت بیست سال **فخرالدوله نامور** ارتحال نمود .

بن بیستون در حدود گیلان حکومت میکرد و برادر کوچکترش **حسام الدوله** اسکندر که از طرف مادر بخوارزم شاهی می پیوست در ناقل (۱) والی بود .

برادر دیگر اردشیر پس از واقعهٔ او قایم مقام شد و در سال استندادشهر اکیم (۲) حکومتش منکوقا آن بر تخت سلطنت نشست و شهر اکیم درسنهٔ احدى و سبعین و ستمائه ۶۷۱ فوت شد .

بن شهر اکیم الملقب بشاه غازی و او عادل و شرع پرور بود **استنداد فخرالدوله** بعد از سی سال حکومت درسنهٔ احدى و سبعمائه ۷۰۱ وفات یافت نام آور

بن شهر اکیم بعد از برادر یازده (۳) سال حکومت رانده در سنهٔ احدى عشر و سبعمائه ۷۱۱ درگذشت .

بن کیخسرو پس از برادر حاکم شده [بنج سال و کسری حکومت کرده] درسنهٔ سبع عشر و سبعمائه ۷۱۷ درگذشت . **شمس الملوک** محمدشهریار

بن کیخسرو بعد از برادر حکومت یافته درسنهٔ [سبع عشر (۴)] و سبعمائه ۷۱۷ بر دست اسکندر برادر زاده کشته شد [۵] **نصیرالدوله** شهریار

بن تاج الدوله زیار بن کیخسرو بعد از برادر حاکم شده در ایام او امیر **جلال الدوله اسکندر** مسعود سربدار در آن دیار کشته شد مردم آنجا که تا آن غایت سرنمی تراشیدند سر تراشیده دستار بر سر بستند و جلال الدوله در صبح شنبه بیست و یکم ذی الحجه سنهٔ ست و اربعین و سبعمائه ۷۴۶ قلع و شهر کجور را طرح انداخته بساخت و بعد از بیست و

هفت سال حکومت در سنه احدى و ستين و سيمائه ۷۶۱ گشته شد صورت حال آنکه اورا ندیمی بود قزوینی و شبی در اثناء صحبت میانه ندیم و یکی از اهل مجلس نزاعی شده ندیم کار در بر آنکس کشیده صحبت از هم بر آمد و چراغ فرو نشست ملک خواست تا بیرون رود سر کار بدستش رسید و این معنی بر یکی ظاهر شده فریاد کرد که ملک را زخم زدند و مقارن آن وقت ملک سر بیرون کرده یساول [بیرون] بقصور آنکه وی ضارب ملک است خنجری بر پهلوی وی فرو برد بهمان از پا در آمد .

فخرالدوله بن زیار بعد از برادر بحکومت رسیده در سنه ثمانین و سیمائه ۷۸۰ وفات یافت
شاهغازی

عضدالدوله قباد بن فخرالدوله پس از پدر بیست و یکسال حکومت کرد در محاربه لشکور بر دست سید فخرالدین ابن قوام الدین گشته شد .
سعدالدوله طوس بن تاجالدوله زیار بعد از قتل قباد حاکم شده در مازندران بخدمت امیر تیمور رسید .

ملک کیومرث بن بیستون بن گسته بن تاجالدوله زیار پدرش ملک بیستون در سنه سبع و ثمانین و سیمائه ۷۸۷ در طالقان بردست ملاحظه گشته شد و خودش بحکم امیر تیمور کوتوال قلعه نور بود و چون او با اسکندر شیخی عداوتی داشت در واقعه عصیان اسکندر میرزا رستم بن عمر شیخ ملک را گرفته نزد وی فرستاد اسکندر اورا اسب و خرجی داده گفت هر جا خواهی برو و او بشیراز نزد پیر محمد عمر شیخ رفته مدتی در آنجا در بند بود آخر خلاص شده در زی قلندران [بولایت] رستمدار (۱) آمده از روی تهور بر قلعه نور دست یافت و ملک در زندان شیراز عهد کرده بود که اگر باردیگر بحکومت رسد در رواج مذهب ائمه اثنی عشر سعی نماید لاجرم اهالی رستمدار را که تا آن وقت سنی بودند بذهب حق دعوت نموده از آن زمان تشیع در آن دیار اشتها یافت و ملک در ماه رجب سنه سبع و خمسين و ثمانمائ ۸۵۷ وفات یافت بعد از وی ملک در میان دو پسر وی منقسم شده الی الان که سنه اثنی و سبعین و تسعمائه ۹۷۲ است آن قسمت معتبر است، یک حصه قلعه نور و توابع است و یک بخش قلعه کجور و مضافات

ملوک نور

و ایشان هشت نفر تا غایت برمسند سروری نشسته اند

ملک کاوس بن ملک کیومرث قائم مقام پدر و وصی او بود بحکم پدر، برادران که هفت نفر دیگر بودند محکوم او اما بواسطه سفک دماء و سوء

خلق اخوان از و تنفر نموده بملک اسکندر برادرش پیوستند وفاتش درسنة احدى و سبعین و ثمانمائه ۸۷۹

ملک جهانگیر بن ملک کاوس در قلعه نور بجای پدر مغفور نشسته میانه او و عمش اسکندر نزاعی بود و کار کیا سلطان محمد طاب ثراه درسنة احدى و ثمانین و ثمانمائه ۸۸۱ یکمرتبه اصلاح فرمودند آخر درشهور سنة اربع و تسعمائه ۹۰۴ وفات یافت .

ملک کاوس (۱) بن جهانگیر بموجب ولی العہدی قایم مقام شده آخر درجنگ برادرش بیستون کشته شد

ملک کیومرث (۲) بن جهانگیر بعد از حادثه برادر قلعه نور را ضبط نموده برادرش ملک بیستون را در آنجا راه نداد اما آخر میانه او و برادرش بیستون جنگ شده بردست او کشته گردید .

ملک بیستون (۳) بن جهانگیر بعد از قتل برادران و اعمام بحکومت رسیده خواست تا تمام رستم دار را بتصرف درآورد بنابراین درسنة عشر و تسعمائه ۹۱۰ لشکر بر سر کجور برده بغیر از قلعه تمامی آن الکارا مسخر گردانید آخر در بیست و ششم صفر سنة ثلاث عشر و تسعمائه ۹۱۳ در وقت مستی بردست عورتی که قسای (۴) او بوده واقوامش بردست ملک کشته شده بودند بقتل رسید .

ملک بهمن [بن بیستون] بعد از پدر وارث ملک موروثی شده با حکام اطراف سلوک پسندیده نموده و همشیره بادشاه عالیجاه سلطان احمدخان و خواهر میر عبدالکریم مازندرانی را بنکاح درآورد و چهل [و سه] سال حکومت کرده درشهور سنة سبع و خمین و تسعمائه ۹۵۷ وفات کرده [این مصرع موافق تاریخ است : مزید بقای کیومرث باد (۴)]

ملک کیومرث بن بهمن بجای پدر حاکم شده مکرراً بدرگاه عالم پناه آمده مشمول عواطف بی دریغ گردید و الحال والی نوراست و از جانب مادر خواهر زاده میر عبدالکریم

ملک اوئیس بن ملک گسته بن ملک بیستون [مدظله فی القرون که بی تکلف در شاه و اراصداف ملوک گاو باره استندار است (۵)] اکنون در

بعضی از نواحی آنجا برزیلوچه داری متمکن و در ظلال عاطفت نواب خانی [عظیم الشانی (۶)] که بشرف مصاهرت آنحضرت مشرف است متوطن .

۱- ع : کیومرث ۲- ع : بیستون ۳- ع : بهمن ۴ ، ۵- این دو قسمت رانسخه «د» ندارد ۶- مخصوص نسخه د .

ملوک کجور

واذايشان شش نفر تاحال بحکومت رسیده اند :

ملک اسکندر بن ملک کیومرث بردست برادرش ملک کاوس گرفتار شده سلامت خلاص شد و بعد از چند گاه (۱) وفات یافت .

ملک تاج الدوله بن اسکندر قایم مقام [بدر] شده مدتی آن جا بحکومت مستقل بود .

ملک اشرف بن تاج الدوله پس از پدر بحکومت رسیده در حینی که ملک بیستون لشکر به الکای او کشید چون در خود قوت مقاومت ننمیدید پسر ارشد

خود ملک کاوس را در قلعه گذاشته خود بگیلان رفت و بعد از واقعه ملک بیستون عود نموده ملک کاوس او را تمکین نداده وی نیز بایسر مضایقه نکرد آخر در شهر سنه احدی و عشرين و تسعمائه ۶۲۱ وفات یافت .

ملک کاوس بن ملک اشرف از روی فهم و ادراک و اطلاع بر احوال سلاطین وقت و مراعات اهل فضل نسبتی بدیگران نداشت و در زمان خود

ستون دارالمرز (۲) بود آخر در شهر سنه خمسين و تسعمائه ۹۵۰ بقصد ملک جهانگیر پسرش ارتحال نموده و بیشتر ملک اسکندر برادر خود را که دختر زاده سلطان احمدخان بود در زمان پدر قصد کرده بود اهالی آن دیار بالکلیه از او ریمیده ملک کیومرث را بحکومت برداشتند .

ملک کیومرث بن ملک کاوس قریب هجده سال بفرموده پدر در بند بود آخر بامداد آقامحمد روز افزون وارث ملک پدر شد آخر در پانزدهم (۳)

ذی القعدة سنه ثلاث و ستين و تسعمائه ۹۶۳ فوت شد .

ملک جهانگیر بن ملک کاوس بعد از برادر بحکومت رسیده [بزیارت روضه رضاعلیه التحیه و الثنا مشرف گشته (۴)] حالا حاکم کجور اوست

و ملک بهمن بن کیومرث حال حاکم لاریجان است .

صفحه پانزدهم

در سلاطین اطراف مشتمل بر چهار سطر

سطر اول در سلاطین لار

۱- د : بعد از حکومت چند گاه ۲- ع : بیستون دارالمرز ۳- د : پانزدهم

۴- م : ندارد

ونسبت ایشان برین موجب بگر کین میلاد میرسد :

[ابراهیم خان بن محمدیك بن میرعلاءالملک بن امیر جهانشاه بن امیر قطب‌الدین شیرین
امیرزاده حاجی مبارزالدین محمد بن حاجی علاءالملک گرکین‌شاه بن امیر حاجی سیف
الدین نصرت بن امیر مظفرالدین باکالتجار بن امیر قطب‌الدین مؤید باقوی بن امیر
وهب‌الدین زنگی بن امیر معزالدین حسین بن امیر اسدالدین (۱) وهب بن امیر بهاء
الدین ابوالقاسم لنگ بن وهب‌الدین زنگی بن امیر بدرالدین دزدان بن امیر شرف‌الدین
اسد بن امیر جلال‌الدین ایرج لاری که اول حکام اسلامت و در عهد عمر بن عبدالعزیز مسلمان
شد و ایرج پسر گرکین بن [قباد بی] لادین کرکین بن طهمورث بن قباد بن [بهمن بن
اردشیر بن] لاذین [فرور بن رام بن تهمتن بن نرسی بن قباد بن لادین کرکس] بن
[گرکین بن میلاد است (۲)] و چون از امیر قطب‌الدین مؤید باقوی (۳) تاحال تاریخ جلوس
و وفات ایشان معلوم شد مرقوم گشت .

الملقب باقوی در سنهٔ اربع و تسعين و خمسمائه ۵۹۴ بعد از پدر
جلوس نمود و در سوم جمادی الاخری سنهٔ ثمان و اربعین و ستمائه ۶۴۸
مؤید
وفات یافت .

پسرش بعد از پدر بحکومت رسیده در سنهٔ ثمانین و ستمائه ۶۸۰
عزلت یافت و هم در آن نزدیکی فوت شد
امیر کالتجار
بن کالتجار بعد از عزلت پدر والی شده در هفدهم جمادی الاولی
امیر قطب‌الدین (۴) سنهٔ تسع و تسعين ۶۹۹ در جنگ ایلود کشته شد .
مؤید ثانی

امیر علاءالملک (۵) بن قطب‌الدین مؤید قایم مقام شده وفاتش [جمادی الثانیه سنهٔ
احدی و ثلاثین و سبعمائه ۷۳۱ .

باکالتجار ثانی
بن علاءالملک و لادش هفتم (۶) جمادی الاولی سنهٔ تسع و تسعين
و ستمائه ۶۹۹ بعد از پدر جلوس کرده و در بیست و سیم رمضان سنهٔ

۱- ع : رشدالدین . ۲، ۶ این دو قسمت را نسخهٔ «د» فاقد است ۳- در
نسخهٔ ع چند نفر از آباء و اجداد مؤید باقوی را تکرار کرده است . ۴- ع :
امیر کالتجار . ۵- ع قطب‌الدین

ثلاث وخمسين وسبعمائە ۷۵۳ فوت شد .

بن کالنجار بعداز پدر بحکومت رسیده [ولادتش بیست و چهارم ربيع الاول سنه تسع وعشرين وسبعمائە ۷۲۹ (۱)] وفاتش بیست و ششم نصرت

شعبان سنه ست عشر و ثمانمائە ۸۱۶
بن سيف الدين نصرت در هشتم شعبان سنه خمس وسبعين وسبعمائە ۷۷۵
بتفویض پدرش جلوس نموده در هجدهم ذی الحجه سنه ثلاث وعشرين
و ثمانمائە ۸۲۳ وفات یافت [ولادتش در هفتم شعبان سنه تسع

واربعين وسبعمائە ۷۴۹ (۲)]

بن علاء الملك (۳) در غره رجب سنه تسع و ثمانين ۷۸۹ بتفویض پدر پادشاه شد ولادتش در ذی الحجه سنه تسع وستين وسبعمائە

۷۶۹ وفاتش در بیست و سوم رمضان سنه اربعين و ثمانمائە ۸۴۰

بن (۴) مبارز الدين محمد بعد از پدر قايم مقام شده ولادتش سنه سبع و تسعين وسبعمائە ۷۹۷ وفاتش [بیست و یکم رجب (۵)] سنه تسع وخمسين و ثمانمائە ۸۵۹ .

بن مبشر بعد از پدر قايم مقام گشته ولادتش در منتصف صفر سنه ثلاثين و ثمانمائە ۸۳۰ وفاتش سوم رجب سنه ثلاث و ثمانين و ثمانمائە ۸۸۳

بن جهان شاه بجای پدر نشسته [ولادتش عشرين صفر سنه خمس وخمسين و ثمانمائە ۸۵۵

بن علاء الملك پس از پدر بحکومت رسیده در سنه سبع وعشرين و تسعمائە ۹۲۷ وفات یافت .

بن مير علاء الملك پس از برادر ولايت یافته (۶) [در شوال سنه ثلاثين و تسعمائە ۹۳۰ کشته شد .

بن امير ابو سعید بن علاء الملك بعد از عم جلوس نموده ویرا اشعار و تصانیف در الحان بسیار است و بشاه عادل اشتهار دارد آخر در

روز جمعه بیست و نهم صفر سنه ثمان واربعين و تسعمائە ۹۴۸ در وقت خروج از مسجد جامع لار بردست مجهولي بقتل آمد و در آن باب بخاطر رسید :

شعر

چون سلخ صفر کشته گردید شه عادل از « قتل شه عادل » تاریخ شود حاصل (۷)

۱، ۲، ۳، ۶ این چند قسمت را نسخه د فاقد است ۳- ع : مير جهان شاه

۴- ع : امير علاء الملك ۷- ولی این سه کلمه مطابق ۹۳۰ است

ابراهیم خان بن محمد بیک بعد از عزمزاده بسلطنت نشست و الحال هذه حاکم مستقل آنجا [وخراج گزار دیوان اعلی شده (۱)]

صطر ثانی در ولات هرمز

مقدمه بعد از واقعه اتابک سلجوق شاه سلفری که حکومت آنجا موروثی او بود که قبل از اتابکان حاکم آنجا بود در شهر سنه احدى وسبعین وستمائه ۶۷۱ استیلا یافته دیگر اتابکان را تسکین نداد .

محمود قلهائی

نصرت پسرش بعد از پدر آن روش پیش گرفت .

رکن الدین برادرش از قلعات بروی خروج کرده و نصرت را بگرفت و بقلعه فرستاد و در آنجا قصد کرده استقلال یافت

مسعود

شهاب الدین ایاز غلام پدرش بروی خروج کرده او را بکینه نصرت گرفته قصد نمود و پسرش را از بام انداخت و رشد تمام کرده از ملک قیس (۲) جزیره جرون را بخریده در سنه احدى عشر و سبعمائه ۷۱۱ آغاز عمارت کرده شأن او بزرگ شد آخر در سنه ست عشر و سبعمائه ۷۱۶ وفات یافت .

ملک گردان شاه که سلاطین حال هرمز برین موجب بدو میرسند : بن توران شاه بن سلفر شاه بن شهاب الدین بن توران شاه بن فیروز شاه بن سلطان محمد شاه بن سلطان قطب الدین تهمتن بن گردان شاه ، و میگویند نسب او را از پدر بحضرت هود بیغمبر علیه السلام و از جانب مادر بگستهم بن اشک بن اشکان زرین کمر می پیوندند و بر هرمز استیلا یافت و مکرراً میان او و ملککان قیس جنک شده وی غالب آمد و بر هر مرز استیلا یافت و مکرراً میان او و ملککان قیس جنک شده وی غالب آمد

قطب الدین تهمتن پسرش بغایت دولتمند و رشید بود و در زمان او ملککان قیس بر افتادند و کار او بالا گرفته بسیاری از جزایر و ولایات بگشاد و عدل ورزیده و بلند آوازه گردید آخر در شهر سنه ثمان و خمسين و سبعمائه ۷۵۸ وفات یافت در مقام خضر نبی علیه السلام مدفون شد

توران شاه بن تهمتن بعد از پدر بحکومت نشسته تاج مرصع بر سر نهاده و چتر برداشت و با شاه شجاع دوستی کرد و بعد از حکومت سی ساله فرمان یافت و از او نسلی نماند .

محمد شاه بن امیر تیمور [گورکان] در شهر سنه تسع و تسعين و سبعمائه ۷۹۹ قلمه میناو دیگر بنادر را بگرفته آخر مال چهار ساله

تهمتن [

برگردن او نهاد .

پسرش بجای او نشسته بعد او مدتی اراده حج کرده و بعد از او در جزیره کشم فروکش کرده در سنه ۸۳ و ثلاثین و

ثما نما ۸۳۹ فوت شد.

سيف الدين بن فيروز شاه (۲) بموجب ولي العهدی بجای پدر والی شیرادرش تورانشاه بر وی خروج کرده چون اهالی جرون با سيف الدين بدل دگرگون داشتند وی نقود و جواهر بسیار برداشته بقلعه مینو خان رفت و در سنه ۸۳۹ بمخدمت میرزا شاهرخ آمد .

تورانشاه
برادرش بحکومت نشسته میرزا شاه رخ حسب الاستدعا ی ملک سیف الدین
لشکر فارس و کرمان را بدد او بحوالی جرون فرستاده بواسطه
کرانی (۳) باز گشتند و او در سلطنت استقلال یافت

شہاب الدین بن تورانشاہ بعد از پدر بہ سلطنت نشست

سلغرشاه بعد از پدر قایم مقام شد چون بغایت کریم بود یکی از شعرا در مدح او گفته: شعر
 بحر با کاسه چوینه بشید الله است کف بر آورده گدای در سلغرشاه است
توران شاه پسرش قایم مقام او گردید

سلغر شاه بن تورانشاه پس از پدر صاحب افسر شد و در عهد او فرنگ

توران شاه بن سلفرشاه بجای پدر نشسته چون فرنگان استیلاي تمام داشتند [از سلطنت] بغیر از اسم چیزی برو نمانده بود آخر در شنبه (۴) دهم ذی القعدة سنهٔ احدی و سبعین و تسعمائة ۹۷۱ باجل طبع در گذشت.

محمد شاه بن فیروز شاه که از بنی اعمام اوست بجای او منسوب شده در سنه اثنی و سبعین و تسعمائه ۹۷۲ از هم در گذشت .

فرخ شاہ بن محمد شاہ قایم مقام بدر گشتہ حالا والی انجا اوست

سبطر مسیم

در سلاطین شیروان

گو بند [نسب (۵)] ایشان بانوشیروان برین موجب میرسد: شاه رخ بن سلطان بن

۱- ع محمد شاه ۲- ع : فیروز شاه بن فیروز شاه ۳- ع : کرمانی
۴- م : روز شنبه ۵- م ندارد .

شیخ شاه بن فرخ یسار بن خلیل الله بن شیخ ابراهیم بن سلطان بن کیقباد بن فرخزاد بن فرامرز بن گشتاسب (که ملوک گشتاسبی سالیان بدو منسوب است) بن فرخزاد بن منوچهر (که ملقب بود بخاقان و خاقانی شاعر [شروانی] بدو منسوب است) بن کسران بن کاوس بن شهریار بن کرشاسف بن فریدون بن فرامرز بن سالار بن مزید بن (۱) جون بن مرزبان بن هرمز بن انوشیروان عادل از آنجمله بعضی که تاریخ جلوس و وفات معلوم بود مذکور میگردد :

بن کیقباد مدتها حکومت کرده در سنهٔ اربع و سبعین و سیمائه ۷۷۴ وفات یافت .

کاوس

بن کاوس بعد از پدر پادشاه شد [در سنهٔ (۲) اربع و ثمانین و سیمائه ۷۸۴ که سلطان احمد جلایر قصد برادرش سلطان حسین کرده بود از بیم عادل آقا به اران رفته اورا بدین طرف آب طلب داشت و هوشنگ واسطه صلح شده اصلاح ذات البین نمود (۳)] وفاتش در سنهٔ ...

بن سلطان محمد به حکومت نشسته با امیر تیمور گورکان دوستی کرد و در اکثر معارک همراه او بود و در سنهٔ عشرين و ثمانائه

شیخ ابراهیم

۸۲۰ وفات یافت .

بن شیخ ابراهیم بعد از پدر به سلطنت رسیده اتفاقا سلطان خلیل تاریخ جلوس اوست (۴) او نیز چون پدر با تیموریه صداقت می ورزید بنابر آن قرا اسکندر ترکمان در سنهٔ احدی و ثلاثین ۸۳۸ لشکر بشروان کشیده وی فرار نمود و شروانات تا دربند تاراج یافت و در سنهٔ ثمان و ثلاثین ۸۳۸ برادرش کیقباد و اسحاق و هاشم بروخروج نموده بمدد میرزا شاهرخ شرایشان متدفع گردید و وفاتش در سنهٔ سبع و ستین و ثمانائه ۸۶۷

المشهور فرخ یسار بن خلیل الله بعد از پدر وارث ملک شده در

شیرانشاه

عهد او سلطان ابوسعید در قرا با غشلاق گرفته مدار آذوقه [اردوی] او بر شروان بود تا آنکه اواز بیم حسن بیک با سلطان ابوسعید یاغی شده موجب ویرانی او شد چنانچه این مصراع تاریخ ابوسعید از آن اخبار می نماید (۵) «دارزون حسن زدو تاریخ شیرانشاه است» اتفاقا شیرانشاه (۶) تاریخ جلوس اوست و او چون پدر نسبت بخاندان هدایت و ولایت [قصیدی] اندیشیده بمکافات آن در سنهٔ ست و تسمائه ۹۰۶ درجانی (۷) شماخی بر دست غازیان نصرت شعار گشته شد .

۱- د: ترمذی : مریدون جون ۲- م: وفاتش در سنهٔ اربع الخ و با سیاق عبارت درست نیست ۳- این قسمت را نسخهٔ «د» فاقد است ۴- بنابر این تاریخ جلوس ۸۱۰ خواهد بود ۵- از این مصرع چیزی معلوم نشد ۶- د : «شیرانشاه» ولی شیرانشاه صحیح است ۷- د : حوالی

بن فرخ [یسار قایم مقام گردیده بعد از یکسال در سنه سبع و تسعمائه
۹۰۷ وفات کرد]

بهرام بیگ

بن فرخ یسار که زر غازی بیکی بدو منسوب است بعد از برادر والی
شده در سنه ثمان و تسعمائه ۹۰۸ در گذشت .

قاضی بیگ

مشهور بشیخ شاه بن فرخ یسار بحکومت رسیده حضرت اعلی شاه
غفران پناه انار الله برهانه زلات ایشان را به آب عفوشته وی

شیخ ابراهیم

در سنه سبع و عشرین و تسعمائه ۹۲۷ بعتبه بوسی رسیده بعنایت خسروانه سرافراز گردید
آخر در شنبه هفدهم رجب سنه ثلاثین ۹۳۰ وفات یافت .

بن شیخ شاه چون اسن اولاد و بعض مصاهرت نواب اعلی استعداد
داشت بر سایر اخوان فایق آمده والی باستقلال گشت و در جمعه

سلطان خلیل

نهم [جمادی الاولی سنه اثنی وادبعین و تسعمائه ۹۴۲ وفات یافت و از اونسلی نماند]

بن سلطان فرخ [یسار بعد از] عم به اتفاق امرا بحکومت نشست
و روز شنبه بیست و هفتم ربیع الاخر سنه خمس وادبعین ۹۴۵ نواب

شاهرخ

کامیاب اقدس اعلی همایون فتح قلعه بغر و شروان فرموده وی بچنگ درآمد و تمامی
شروانات مسخر و ارباب [دولت] قاهره گشته وی در سنه ست وادبعین و تسعمائه ۹۴۶ فرمان یافته
آن سلسله بدو منتهی شد .

سطر چهارم در حکام قرامان

مقدمه بدانکه فرمالدین پدر قرامان از ترا کمه وروم و بانگشت فروشی اوقات گذار نیدی
بسرش چون بسن در سید دروم بواسطه مخالفت اولاد غیاث الدین کیخسرو سلجوقی
هرج و مرج شده وی در سنه اربع و خمین و ستمائه ۶۵۴ آغاز قطع طریق کرده جمعی بدو
پیوستند و جهات بسیار بدست آوردند و چون سلطان رکن الدین (۱) مستقل گردید ویرا
بطاعت در آورده در خلال آن احوال بمرد برادرش :

ملازم بود چون هوای خلاف در سر داشت او و پسران قرامان در قلعه کاوله
مقید شدند و هر چند گاه بقلعه دیگر تحویل می یافتند تا آنکه

بونیز

معین الدین پروانه ایشان را خلاص ساخت و ایشان بمساکن خویش شتافته آغاز فساد کردند
و مکرراً پروانه جنود بدفع ایشان فرستاد بواسطه استحکام محل کاری از پیش نبردند تا
آنکه پروانه کشته شده در دروم فترات شد .

پسر بزرگترش چون صاحب داعیه بود شخصی مجهول بر تراشیده
غیاث الدین سیاوش بن عزالدین کیکاوس بن غیاث الدین کیخسرو

محمد بیگ

سلجوقی نام نهاده در روز پنجشنبه دهم ذی الحجه سنه ست و سبعین و ستمائه ۶۷۶ (۱) برقونیه استیلا یافت و خزاین و اموال بسیاری بدست آورده و این اول نشو و نمای آن طبقه است همواره میان محمد بیک و سلاجقه و مغولان که کومک سلجوقیان بودند جنگ شده در یکی از آن معارک محمد بیک از آمدن لشکر مغول [غافل بودی] بادر برادر و عیززاده و نفری چند که بر شجاعت ایشان اعتمادی داشت بزبان گیری آمده اتفاقاً فوجی از مغول بدیشان دچار گشته خواستند به نیزه دفع مغولان کنند ایشان از اسب بزیر آمده بنیاد شبیه کردند اول تیری که از شصت بیرون جست، بر مقتل محمد بیک آمده بیفتاد و برادرش رفت که او را بر دارد او نیز تیری خورده بروی افتاد اکثر اولاد و اقوام قرامان بقتل آمدند.

محمد بیک که از احفاد قرامان بود سالها فرمان فرمای آن الکا و با آل عثمان در صدد جنگ و جدال بود تا آنکه در زمان سلطان مراد بن محمد بن ایلدرم بایزید در چینی که بمداغه برادرش مصطفی مشغولی داشت لشکر بر سرانطاکیه کشیده شش ماه آن جا را محاصره کرده در آن اثنا توبی بروی آمده در سنه ست و عشرين و ثمانمائه ۸۲۶ کشته شد و پیرا دو بر بود علی بیک و ابراهیم بیک امرا او را با سلطنت برداشته علی بیک از بیم فرار نموده بدرون حصارانطاکیه رفت و ابراهیم بیک سالها با آل عثمان در مقام خلاف و عناد بود تا آنکه در سنه تسع و ثمانمائه ۸۶۹ فوت شد.

ابراهیم بیک بن ابراهیم پس از پدر حاکم ولایات قرامان شده بدستور میانۀ او و آل عثمان حرب و ضرب بود تا آنکه در اواسط محرم سنه سیم و ثمانین و ثمانمائه ۸۸۷ فرمان یافت والله اعلم بحقیقه الامور

صفحه شانزدهم در سلاطین مغول

که بلسان نبوت به بنو قنطور موسومند و شمی از نسبت ایشان در سلاطین [ترك] قبل از اسلام [مسطور شد]

چنگیز خان بن یسوکا بها درین برتان در هشتم ذی القعدة سنه تسع و اربعین و خسمائه ۵۴۰ مطابق تنگوز میل از الوان آنکه خاتون بزرگ در موضع اولیون یلدوق مغولستان بوجود آمد و کفش ملو از خون منجمد بود [چون] پدرش در انسال بر بلوچین حاکم تا تار غالب آمده او را تونچین نام نهاده او در سیزده سالگی

از پدرومانده اصحابش متفرق شدند ناچار به اونك خان پادشاه ايماق كرايت كه دوست پدرش بود پيوست و بينهما صداقت مؤكده بود تا دشمنان ميان ايشان بزيان آورده در شهر سنه ٨٩٨ هجری موافق ايت ميل خان قصد او كرده وي غالب آمد و در سال ديگر مطابق تنگوز ميل كرت آخري ميانه ايشان جنگ شد چون خان كشته گشت [وي در سنه ٩٠٠ هجری و ٩٠١ هجری و ٩٠٢ هجری در سن پنجاه سالگي به سلطنت نشست مقلب بچنگيز خان گرديد (١)] يعني خان خانان، در اندك وقتي بر تمامي قبايل مغول و تاتار [وصحرا نشينان (٢)] وايغور استيلا يافته بعضي از خطا و جورچه نيز بگرفت و چون ميان او و قطب الدين محمد خوارزمشاه بواسطه قتل و نهب تجار دشت كدورت ي شده بود در [توشقان (٣)] سنه ٩٠٥ هجری و ٩٠٦ هجری يورش بلاد تازيك كرده بود در عرض شش سال و اندي بر تمامي تركستان و ايران و قبايق و آلان غلبه كرده خوارزمشاهيه را قهر كرد و از غايت قتل عام نزديك شد كه ذريت آدم در آن بلاد برافتد و در سالي كه «معاودت چنگيز» از روي حساب منهي از آنست رجعت كرده (٤) هنوز بورت خود باستراحت گرم نكرده بود كه بعزم يورش بيكتاش (٥) كه آنرا قاشين نيز گويند به لشكر برنشست و پادشاه انجاشيد در قو خانرا با سيصد هزار سوار بقتل آورده و در همان سفر در رمضان سنه اربع و عشرين ٩٢٤ فرمان يافت و براچهار پسر نامدار بود هريك را جاه و جورچه و ايل و اويماق تعيين فرموده او كئای پسر ميانه خود را كه از روي عدالت و مكرمت براخوان را حج بود ولي العهد گردانيد و قانوني كه آنرا توره گويند و اولاد او الحال نيز مدار بر آن دارند در ميانه قوم بگذاشت .

يعني عروج بعد از واقعه پدر بدو سال در ربيع الاول او دمیل سنه
او كئای
 ست و عشرين و ستمائه ٩٢٦ جلوس نمود لقب قانی يافت بر جراحتهای
 پدر مرهم راحت نهاد واحدی را يارای خلاف او نبود و در پارس ميل سنه ٩٢٩ هجری و ٩٣٠ هجری يورش خطای كرده در احدى و ثلاثين ٩٣١ يونت ميل تمامي آن الكا مسخر مغول شد و لشكر او بايران آمده سلطان جلال الدين خوارزمي [منكبرني (٦)] را برانداختند آخر در پنجم جمادى الاخرى پارس ميل ٩٣٩ هجری و ستمائه ٩٨٩ فرمان يافت نسخه كرام و درين موجز نميگنجد گويند چون از روي دفتر عطای او را جمع كردند زياده از شصت هزار تومان بالش (٧) بود

-
- ١- از نسخه ها تلفيق شد ٢- مخصوص د ٣- د : فاقد است.
 ٤- تاريخ باز گشت چنگيز ٩٢١ است ولي «معاودت چنگيز» ٥١١ پيش نيست
 ٥- د : تنكياس ٦- مخصوص «د» است ٧- ع : «بايشت» و
 هر بالش . اختلاف اقوال با نصد مثقال طلا يا بيست دينار يا بيست درهم است

کیوک خان

بن او کتای قآن بعد از چهار سال به اتفاق اقا و ابنی در ربیع الاول سنه ثلاث و اربعین ۶۴۳ یونت میل قورلتای عظیم کرده اکثر حکام ایران و توران و روم و روس در آن جشن حاضر کردند و او را بر تخت سلطنت نشاندند و او چون پدر کریم و عادل بود اما ملت نصاری داشت و رهبانان در زمان او استیلا یافته تعدی بسیاری بر مسلمانان کردند و آخر بمرض سل مبتلا شده بواسطه تغییر آب و هوا متوجه سمرقند شد و در یک هفته براه پیش مالینگ در سنه اربع و اربعین و ستمامه ۶۴۴ در گذشت [مدت ملکش یکسال (۱)].

منکوقاآن

بن تولی بن چنگیز خان بعد از عزاده بحسن تدبیر مادرش و امداد باتوی بن چوچی که در آن وقت مقدم [آن دودمان بود در ربیع الاول ثمان و اربعین ۶۴۸ تنگوز میل بر تخت خانی نشسته بهمنی از (۲)] فرزندان و فرزندزادگان او کتای قآن آغاز خلاف کرده مقهور شدند دیگر کس را یاری خلاف نماند و اقتدار تمام یافت و قبایلیک برادر خود را لشکر داده بصوب شرق بالکای خطا فرستاده و برادر دیگر هلاکو را به طرف غرب ایران روان داشت و از هر ده کس [دوکس] نامزد آن یورش کرده صد و بیست هزار سوار همراه او از جیحون بگذشتند و قآن خودش در شهر سنه ثلاث و خمسین ۶۵۳ یورش بکتاش که ماچین است کرده و قبلا بالشکرها چنانچه سیصد هزار (۳) میشدند بدو پیوستند و اکثر قلاع و ولایات آنجا را مسخر ساخته در آن اثنا از عفونت هوای آن جایبار شده در پای قلعه دولی شامک (۴) در محرم [سنه ۵] خمس و خمسین [و ستمامه ۶۵۵ (۶) میلان میل] بسوء المزاج [فوت شد تا آنوقت] در میان مغول خلائی نبود بعد از آن اختلاف عظیمی پیدا شده متفرق بچند فرقه شدند و آن در طی چهار سطر مشروح میگردد .

سطر اول دراولاد او گتای

قیدو

بن قاشین بن او کتای در وقت بلقاق ارتق بوکا با او بود بتقریب آنکه الوس خود را جمع کنده از وی رخصت گرفت و اظهار باغی گری کرده به امداد بر که خان الوس جفتای را گردآوری کرد و اسم سلطنت بر خود نهاده و میانه قید و القو نبیره جفتای مکرر مضاف شده وی غالب [آمد] آخر در شهر

سنهٔ سبعه‌ماه ۷۰۰ تیمورقاآن فرزندزادهٔ قبلا صد تومان لشکر برسر او مرستاده ویرا در آن معرکه زخمی رسید و باوجود آن قولنج کرده به اسهال دموی منجر شد و در رجب سنهٔ اثنی و سبعه‌ماه ۷۰۲ وفات یافت و پسر خود ادسو (۱) را ولی‌المهد ساخت اما باوجود استیلای فرزندان جغتای کاری او را از پیش نرفت .

چپارخان (۲) بن قیدو قایم مقام پدر شد آخر میانهٔ او و دواخان بن براق خان جغتای کمال وفاق بنفاق تبدیل یافته در شهرور سنهٔ خمس و سبعه‌ماه ۷۰۵ لشکریان چریک طرفین مابین سمرقند و خجند بایکدیگر جنک کرده چریک اغول (۳) برادر چپارخان گرفتار شده ضعف تمام بحال او راه یافت بعد از آن لشکر تیمورقاآن و دواخان او را در میان گرفته نگذاشتند که چشم او کند چون مداوایی بغیر از التجا بدو ناندیده پناه بدو برده در ظل حمایت اومی بود آخر چون کبک بن دوا بالتقور (۴) را بکشت وی با کبک یاغی شده از وی بگریخت و در اثنای فرار بردست ملازمان او گرفتار گشته در سنهٔ ثمان ۷۰۸ بقتل رسید (۵)

علی سلطان بن ارکیمور بن بنه بن قیداق اغول بن اوکتا بعد از توران تیمور (۶) که از بنیره گان جغتای بود بقلب بر آن الوس مستولی شده چون اکثر امرا با او مخالف بودند [بنابرین] او را در سنهٔ اربع و ثلاثین و سبعه‌ماه ۷۳۴ از میان برداشتند .

دانشمندچه بن قید و بن تورخان بن [ملک بن] اوکتای قاآن را امیر قزقن در شهرور سنهٔ خمس و اربعین و سبعه‌ماه ۷۴۵ بسلطنت برداشته چون امرا بواسطهٔ آنکه او از نسل جغتای نیست از آن کاره بودند ویرا در سنهٔ ثمان و اربعین و سبعه‌ماه ۷۴۸ از هم گذرانیدند

سیور غتمش بن دانشمندچه را امیر تیمور گورکان در دوازدهم شهر رمضان سنهٔ احدی و سبعین و سبعه‌ماه ۷۷۸ [بسلطنت برداشت و در اواخر سنهٔ ثمان و سبعه‌ماه ۷۹۰ (۷) باجل معهود وفات یافت .

سلطان محمود بن سیور غتمش را امیر تیمور بدستور بجای پدر نشاند سکه و خطبه بنام او کرد و در منشیر طغرای او بر این وجه مسطور بود « سلطان محمود خان یرلیند بن تیمور گورکان سوزندن (۸) » آخر در یورش

- ۱- دارس: قزوینی: اوروس ۲- د: چاپار ۳- ع، د: ارغون
 ۴- د: مالتقو: قزوینی: نالیقو ۵- م: ندارد ۶- تاریخ
 گزیده: توفاتیمور ۷- ۸- ع: ندارد

روم سنهٔ خمس وثمانماه ۸۰۵ درگذشت از آن دوحه (۱) دیگری بدولت نرسید .

سطر ثانی در اولاد جفتای

جفتای پسر دوم چنگیز خان است و در اجرای بسای پدر اصرار (۲) داشتی و کمال اطاعت برادر کوچکترش او کنای بنا بر وصیت پدر بجای آوردی قآن نیز مراعات خاطر او کرده پسرش کیوک را ملازم او ساخت چنگیز خان ماوراءالنهر و ترکستان بدو داده بود آخر در ذی القعدة سنهٔ ثمان و ثلاثین و ستماه ۶۳۸ وفات کرد

یسو منکا بن جفتای [بتربیت کیوک خان قایم مقام پدر شده و بعد از چند گاه در سنهٔ ست و اربعین و ستماه ۶۴۶ درگذشت

قرا هلاکو بن ماتکان بن جفتای پس (۳) [از پدر] چند سال باستصواب قراچار نویان که امیرالامرای جفتای بود بسلطنت نشست و در شعبان

سنهٔ ثلاث و اربعین و ستماه ۶۴۷ معزول شد

میسو خان بن جفتای بحکم کیوک خان و مدد قراچار نویان بعد از برادرزاده به تخت نشست و پس از چند گاه بحکم متوقا آن مغضوب شده

باز قرا هلاکو پادشاه گردید و بعد از دو سال وفات یافت.

مبارک شاه بن قرا هلاکو بعد از پدر وارث ملک شده چون کودک بود مادرش مرغیه (۴) خاتون بنت ارتق بوکابن تولی صاحب اختیار بود.

الغو بن بایداد بن جفتای بحکم ارتق بوکا بحکومت آن الوس مقرر شده با [وی] خلاف ورزید و کس بقبلا قآن فرستاد اظهار

ایلی کرد لا جرم قآن مرغیه خاتون را که از دست الغو بشکایت نزد هم رفته بود بحکم زوجیت پیش او روان کرد و از آن کار الغو بالا گرفت آخر در شهور سنهٔ ثنی (و ستین) و ستماه ۶۶۲ بر دست مبارک شاه کشته شده وی کرت دیگر بسلطنت رسیده بشرف اسلام مشرف شد .

براق خان بن یسون قرابن ماتکان بن جفتای سالها در خدمت قبلا بود و چون قآن دفع برادرش ارتق بوکا کرد او را بواسطهٔ دفع

فتنهٔ [قید و بحکومت] الوس جفتای فرستاد و او در بارس میل ثلاث و ستین و ستماه ۶۶۳ بحکومت (۵) نشست و مبارک شاه را ملازم خود گردانید و کار او عروج یافته طمع در ایران کرد و از جیحون عبور نموده در غرهٔ ذی الحجه سنهٔ ثمان و ستین ۶۶۸ در حوالی هرات با ابقاخان مصاف داده منهزم بماوراءالنهر رفت و مسلمان شده سلطان غیاث الدین ملقب گشت بعد از آن افلاج پیدا کرده در قوی میل تسع و ستین و ستماه ۶۶۹ درگذشت .

نیکی خان بن بایدار بن جغتای بعد از براق بحکم قیدو فرمان فرما شد حقوق او را به حقوق مبدل ساخت آخر بدست لشکر او اسیر شده در سنه احدی و سیمین و ستمائه ۶۷۱ گذشت .

بوقا تیمور خان بن قداقی بن سیمعان بن نوری بن ماتکان (۱) بن جغتای پادشاه شد و در سنه خمس و سیمین ۶۷۵ نماند .

دواخان که ارشد اولاد براق خان و ملازم قیدو بود بحکم او بسلطنت رسیده و بعد از حکومت سی ساله در شهر در سنه ست (۲) و سیمه ۶۸۶ ۷۰ گذشت

کونجک خان بن دواخان وارث ملک گردید و چون قیدو در آن اوقات وفات کرده [پسرانش] از عهده آن کار بیرون نمی آمدند برالکای ایشان استیلای یافته ولایت را داخل دیوان خود ساخت آخر بعد از یکسال و نیم [در اواخر سنه سبع و سیمه ۷۰۷ در مصاف اغول میسور در موضع بوری باشی بقتل رسید (۳)] بن قداقی بن سیمعان بن نوری [که از جانب مادر نسیبش به ترکان نال بیغوخان

کرمانی می پیوند بنا بر این مقلد قلاده اسلام بود (۴)] بروری نشسته باوجود اولاد دوا مهم او نیک از پیش نمیرفت لاجرم در قصد ایشان بود کیک بن دوا پیش دستی کرده [در طوی که وی غافل بود و اکثر امرایش با کیک زبان (۵) یکی داشتند با سیصد سوار بر سر او در آمده در شهر سنه ثمان و سیمه ۷۰۶ (۶)] ویرا از میان برداشت و برادر بزرگ خود ایسنوقا را (۷) بسلطنت نشاند .

ایسنوقا خان بن دوا باتومانان نکودری در حدود هند (۸) بود برادر کس بدو دوانید ویرا بسلطنت بشارت داد و خود در سلك امر او لشکر کشان در آمده [در شهر سنه تسع و سیمه ۷۰۹ جلوس کرده (۹)] سالها در منصب حکومت مستقل بوده با آقان خطا العاجی تو سلطان (۱۰) در مقام تنازع بود آخر در سنه ثمان ۷۰۸ وفات یافت (۱۱)

کبک خان بعد از برادر سلطنت نشسته مآثر نیک او بر صحایف روزگار ماند آخر در شهر سنه احدی و عشرین و سیمه ۷۲۱ نماند

ایچکداخان [برادر] دیگرش پادشاه شد در اندک زمانی در گذشت

۱- ع : مدامی . د : قداقی بن ماتکان . گزیده : توقا تیمور بن قدامی بن بوری بن ماتکان ۲- م ، د : خمس و سیمه ۶۷۵ ، ۴ ، ۳ م ندارد . ۵- ع رنی یکی . ۷- م در یک موضع اتوفاد دارد . گزیده ایس بوقا . ۸- د : سند ۹- م ، د ندارد ۱۰- نسخ مغشوش است . ۱۱- م : « سنه ۷۰۰ » و باتوجه باینکه طبق نسخه « ع » جلوس او در سنه ۷۰۹ بوده این تاریخ وفات حتماً غلط است . و ممکن است سنه ثمان عشر بوده است

دوریا تیمور برادر دیگرش جلوس نموده هم در آن نزدیکی فوت شد.

ترمیشیرین خان بن دواخان بعد از برادر پادشاه زوجاه گردیده نوبتی لشکر بهند کشیده تادهلی مسخر کرد و در سنه ست و عشرين و سبعماه ۷۲۶ در نواحی غزنه با امیر حسن پسر بزرگ امیر چوپان مصاف داده منهزم شد آخر در سنه سیم و عشرين ۷۲۷ در ماوراءالنهر بمرك مفاجات در گذشت و او پادشاه مسلمان بود.

جنکس خان بن ابوکان بن دواخان بعد از عم پادشاه شده بت برستیدی بعد از دو سال کشته شد و قاتل معلوم نشد.

توران تیمور خان بعد از برادر زاده سه سال سلطنت کرده خالی از جنونی نبود در سنه انتی و ثلاثین ۷۳۲ بواسطه آن کشته شد.

علی سلطان نبیره او کتای چنانچه گذشت بعد از و سلطنت رسید.

فولاد خان [بن کونجک خان] بن دواخان و سلطنت نشسته در سنه خمس و ثلاثین ۷۳۵ وفات یافت.

محمد خان بن فولاد خان بن کونجک [بن دواخان] قایم مقام گردید.

غزان سلطان خان بن نسور بن ارتکیمور بن بوقا تیمور بن قداقی سبحان بن نوری بن مانکان بن جغتای و سلطنت نشست بغایت ظالم و سفاک بود آخر در شهر سنه سیم و اربعین ۷۴۷ در حوالی قرشی در جنگ امیر قزقن بقتل آمد.

بیان قلی خان (۱) بن سرغانو بن احمد بن ننوخی بن جغتای را امیر قزقن و سلطنت برداشته بعد از واقعه در سنه تسع و خمسين و سبعماه ۷۵۹ بر دست [امیر] عبدالله بن امیر قزغن که برجای پدر نشسته بواسطه نظری که با حرمش داشت کشته گشت.

تیمور شاه بن بیوقور بن (۲) ابوکان بن دواخان را امیر عبدالله مذکور پادشاهی نشانده و در سنه سیمین و سبعماه ۷۷۰ در جنگ امیر [بیان (۳)] سلدوز کشته شد.

کابلشاه بن دورچی بن ایلجیکدای بن دواخان را در سنه خمس و ستین و سبعماه ۷۶۵ امیر حسین نبیره امیر قزغن و سلطنت موسوم ساخت.

اورا در واقعهٔ امیر حسین درسنهٔ احدی و سبعین ۷۷۱ از میان برداشتند .
تقلق یمور خان بن ایمل (۱) خواجه بن دواپادشاه مغولستان قصد ماوراءالنهر کرده
 [نوبتی (۲)] درسنهٔ احدی و ستین ۷۶۱ [و پس از او کرتی دیگر (۳)]
 درسنهٔ اثنی و ستین ۷۶۲ (۴) لشکر بدانجا آورده و کاری از پیش نبرد آخر درسنهٔ خمس و ستین
 و سبعمائه ۷۶۵ نماند

بعد از پدر بسلطنت نشسته در عهد او امیر تیمور تاخت مکرر را بمغولستان
 برده آثار اقتدار بظهور آورده آخر وی در شهر سنهٔ اثنی و
 ثمانماه ۸۰۲ وفات یافت و پسرانش شمع جهان و محمد اغلان و شیر علی با یکدیگر در
 افتاده میرزا اسکندر بن عمر شیخ تاخت بمغولستان برد .

شمع جهان بن خضر خواجه [بسلطنت نشسته بعد از مدتی فوت شد پس از او:

شیر محمد خان بن شمع جهان (۵) [حاکم گشته بعد از وی:

بن شمع جهان والی گردیده درسنهٔ احدی و عشرين و ثمانماه ۸۲۱
 بردست او پس خان کشته شد .

شیر محمد خان بن خضر خواجه در سنهٔ اربع و عشرين و ثمانماه ۸۲۴ بسلطنت
 نشست.

او پس خان بن شیر علی سلطان و پادشاه شد.

بن او پس خان بعد از پدر پادشاه شد یونس برادرش با او در مقام
 تنازع بود آخر چون قوت مقاومت نداشت نزد الغ بیک میرزا
 رفت و در زمانی که میانهٔ الغ بیک و عبداللطیف مناظره بود استوقا فرصت یافته بر سر
 ماوراءالنهر تا کند بادام بتاخت و مردم آن جا را باسیری برد .

یونس خان بن او پس خان از الغ بیک التفات نیافته بهراق [و آذربایجان]
 نزد جهان شاه رفت و از آنجا بشیراز پیش [میرزا (۷)] [ابراهیم
 سلطان و پس از آن نزد پسرش امیرزاده (۸) عبدالله بود و مدت هجده سال در آن
 غربت بسر برد و چون سلطان ابوسعید سلطنت یافت، بانتقام ایسنوقا لشکر بمغولستان
 کشیده او را مغلوب ساخت مع هذا کس بطلب یونس خان روانه داشته او را با اسباب
 ملک گیری بمغولستان روان داشته در آنجا بسلطنت نشاند [و کرت دیگر از اعداء
 شکست یافته در شهر سنهٔ ثمان و ستین ۷۶۸ ده رات نزد سلطان ابوسعید آمده دیگر باره

۱- د : ایمل ۲، ۴، ۵- د فاقد است ۳- کلمه «دیگر» فقط در نسخه «د»
 است ۶- ع : یونس خان ۷- م : ندارد ۸- د : میرزا

ترتیب پیش از بیش دیده چند تومان لشکر از ماوراءالنهر بکومک او مقرر گردید [او دختر او قتلخ نگار خانم را جهت سرخود عمرشیخ بخواست و میرزا بابر از حاصل شد.

سلطان محمود خان بن یونس درتا شکند بجای پدرنشسته به حامیکه اشتها ریافت آخر او و برادرش احمدخان معروف به النجه خان در جنک شیک (۱) خان اسیرگشته خان ایشان دانگشت و رها کرد و برادران

بصوب حاجی ترخان رفته النجه خان در آن دیار بعد از دو سه ماه فوت شده محمود خان پس ازدو سه سال سرگردانی با امید عنایت [خان] شیبانی باز آمده بفرموده او کشته گردید بن النجه خان مدتها والی کاشغرو توابع بود و در شهر سنه احدى و سبعین و سبعمائه ۷۷۸ وفات یافت و این شعر بدو منسوب است.

بیت :

از آمدن یار شنیدم خبر امروز در شهر فنا دست عجب شور و شر امروز

صوفی سلطان پسرش قایم مقام اوست.

منصور خان بن سلطان سعید حاکم طرنان است (۲)

سطر ص ۳ در ذریعہ چوچی

چوچی اکبر اولاد چنگیز خان است و مادرش بوریه چوچین دختر پادشاه فقرات دراویل حال قوم مرکیت اردوی چنگیز خان را [غازیده

بود و او را (۳)] باسیری برده بودند و چون باز آوردند ویرا در اثنای راه بزد (۴) و چون چیزی نبود که کودک را در آن بیچند در خمیرش گرفته نزد چنگیز آوردند و چوچی نام نهادند یعنی مهمان نورسیده میانه او و او کتای و جغتای با آنکه از یک مادر بودند تقاری بود وطن در نسب او میکردند چنگیز خان در اثنای یورش تازی و دشت قبچاق و خوارزم، اقصای شمال بدو داده بود و فاش در ربیع الاول سیچقان گیل اربع و عشرين و ستمائه ۶۲۴ پیش از پدر بشل ماه.

باتو خان بن چوچی که نقیش صاین خان بود بحکم او کتای فا آن بجای پدر نشست با آنکه او را ده برادر بزرگتر بود، نام او در احکام مقدم نوشتند و در باب خانی با برادر مضایقه نکرد، و باتو در سنه تسع و ثلاثین ۶۳۹ استر خای اعضا پیدا کرده در سنه خمس و (اربعین) و ستمائه ۶۴۵ در کنار آب آتل فوت شد و لادتش سنه اثنی و ستمائه ۶۰۲.

سرتاق

بن باتو در خدمت منكو قآن بود او را اعزاز تمام کرده بجای پدر نصب فرموده به یورت اصلی روانه داشت و او در راه از هم گذشت

اولا عجبی (۱)

بن باتو بجای پدر منصوب گشته هم در آن ایام فرو رفت

بر که خان

بن چوچی بسلطنت نشسته بشرف اسلام رسید و میانه او و اباقا خان نزاعی شده با سیمصد هزار سوار برکنار رودخانه کرشیروان آمده و چون گذر نیافت رفت تا از تغلیس بگذرد در راه بمرض قولنج در سنه اربع و ستین و ستمائه ۶۶۴ در گذشت.

بعد از وی سلطنت بفرزندان اوردده رسیده متفرق بدو فرقه شدند هریک در طی حرفی مذکور میگردد.

حرف اول در سلاطین کوك اوردده

ولایات دست راست چون ارسن ولیقا و اولک و ماجر و بلغار و قران بدیشان (۲) تعلق گرفت بن قوبوقوی (۳) بن اوردده بن چوچی بسلطنت نشسته و در سنه اتنی و سیمائه ۷۰۲ موافق پارس میل میانه او و نوقای که الوس مذکور الحال بدو منسوبست در حوالی سقین (۴) و بلغار جنگ شده وی غالب آمد بنابرین نخوت بخود راه نداده ایلمچیان نزد غازان خان فرستاده از روی ستیزه طلب آذربایجان نموده.

طغرل

بن توقنا خان بعد از پدر هفده سال حکومت کرده در سنه سیم و عشرین ۷۲۷ در گذشت.

اوزبك خان

بن طغرل که الوس اوزبك بدو منسوب است پس از پدر بحکم ارث بجای او نشست و در سنه [خمس و ثلاثین و سیمائه ۷۳۵ آهنگ ایران کرده در سنه (۵)] ست بکنار کر رسید واریا خان گذارها فرو گرفته او را مجال گذشتن نداد آخر بعد از سی سال سلطنت فرمان یافت و در زمان او اسلام در آن دیار مشهور گشت.

جانی بیک خان

بن ازبك خان قائم مقام پدر شده بغایت عادل و خدا ترس و فضیلت دوست بوده چنانچه مولانا سعدالدین شرح مختصر تلخیص را در سنه ست و خمیس ۷۵۶ بنام او تالیف نموده [وی بوغظ قاضی محیی الدین بردعی حاضر شده بنابر استغاثه (۶)] در سنه ثمان و خمیس ۷۵۸ باذربایجان آمده دفع شراف خر در آن دیار مشهور گشت.

۱- د : اولا عجمی. ۲- ع : بدو. ۳- م : قریب قوی. ۴- د :

تبیین. ۵- ۶- ع : ندارد.

کرده در آن یورش آثار کمال عدالت و سطوت از او بظهور رسیده پسر خود بردی بیک را با پنجاه هزار سوار در آذربایجان گذاشته بدشت قبیاق بازگشت در آن اثنا مریض گشته طفلوکای امیر لشکرش کس باستعمال (۱) از پی بردی بیک فرستاده او چون بدانجا رسید پدر بهتر شده بود و از آمدن پسر بسی در هم شد بردی بیک باتفاق طفلوکای او را در [روز] پنجشنبه سوم شعبان سنه ثمان و خمسين ۷۵۸ هـ لاک کردند

در حکومت اکثر اقوام را برانداخت خود نیز بعد از سه سال نمانده و آن شعبه بدو انقراض یافت .

بردی بیک

عرف ثانی درخواقین آق اوردہ

که ولایات دست چپ از حدود الق تاق تا قراطال و سرحد لوس (۲) بدیشان متعلق بود بن بوقای بن قولی (۳) بن اوردہ موسوم بسلطنت شده مدتها در آن امر متمکن شد .

تودامنگا

بن بوقا بعد از برادر حکومت یافته در سنه عشرين و سبعمائه ۷۲۰ فوت شد

ایدزن

بن ساسی بوقا صاحب افسر گردیده بعد از بیست و پنج سال در سنه خمس و اربعین و سبعمائه ۷۴۵ در گذشت [و در اسحاق مدفون گشت (۴)]

ایرزن

[بن ایرزن بعد از ششماه حکومت که کرده بود در گذشت .

مبارکخواجه

بن ایدزن (۵) هفده سال حکومت نموده امرای کوک اوردہ او را بسلطنت [خود] ترغیب کردند او قبول نمود .

جبهای

بن جبهای خواست تا هر دو الوس را ضبط کند لولخواجه اغلان قوم او حاکم میان قشلاق با او متفق نبود و حسب الامر وی کشته شد ، پسرش تفتش . بامیر تیمور پناه برد . ارس خان نه سال سلطنت باستقلال کرده و در سنه ثمان و سبعین و سبعمائه ۷۷۸ وفات یافت .

ارس

بن ارس خان دو ماه حاکم بود پس از آن وفات یافت .

توقتا قیا

بن ارس خان بسلطنت نشسته در شراب افتاده آخر در قراطال در سنه ثمانین و سبعمائه ۷۸۰ بردست تفتش خان کشته شد

تیمور ملک

۱- ع : باستقبال ۲- ۴ : پوس ۳- ع : لولی ، و در این نسخه تقدیم و تأخیر زیادی در اسامی دیده میشود ۴- دفاقد است . ۵- ع : ندارد

ملك تقيتمش خان مادرش كوی كنهك: فقرات بیمن تقویت میر تیمور پادشاه شده بعد از تیمور ملك استقلال تمام یافت و مدت هفده سال حكم رانده و دو نوبت از امیر تیمور شکست یافته مرتبه آخر مستأصل شده در بیابانها سرگردان میگشت آخر در سنه سبع و ثمانمائه ۸۰۷ [در حدود الوس فوت شد (۱)]

قوری خان بن ارس خان در یورش ثانی دشت قبیچاق همراه میر تیمور بود بعد از شکست تقيتمش [تیمور او را سلطنت الوس چوچی داده در کنار آب آتل در سنه سبع و تسعین (۳) ۷۹۷ او را بدشت روان داشت

تیمور قتلغ خان بن تیمور ملك بنا بر خصومت تقيتمش در سنه تسع و سبعین ۷۷۹ پیش امیر تیمور آمده در یورش اول بدشت قبیچاق همراه بود و در سنه ثلاث و تسعین ۷۹۳ بعد از شکست تقيتمش (۴) [برخصت میر تیمور بمیان الوس خود رفته بخانی نشست و در سنه اثنی و ثمانمائه ۸۰۲ وفات یافت .

شادی بیك بحکومت نشسته و در سنه احدى عشر و ثمانمائه ۸۱۱ وفات یافت.

فولاد خان بن شادی بیك خان بسلطنت رسیده در سنه ثلاث عشر ۸۱۳ فوت شد

تیمور سلطان بن تیمور قتلغ خان پادشاه شد در سنه اربعم عشر و ثمانمائه ۸۱۴ جلال الدین سلطان تقيتمش بروی خروج کرده تیمور از وی منهزم بخوارزم آمد و بردست غازان خان که از امرای ازبك بود و بمحاصره خوارزم اشتغال داشت کشته شد .

جلال الدین سلطان وارث ملك گردید او و چند برادر او چون کریم بردی بن تقيتمش و كبك خان بن تقيتمش و دیگر اغلانان چون جبار بردی و درویش اغلان الی [و غیاث الدین] محمد خان بن شادی بیك خان در اندك وقت حكومت کردند .

براق خان بن ارس خان در سنه ثمان و عشرين ۸۲۸ بر محمد خان غالب آمده پادشاه شد و پیش از این در سنه ثلاث ۸۲۳ نزدالغ بیك میرزا [بسرقتند] آمده از او ترتیب یافته بود و چون استقلال تمام یافت کفران نعمت کرده در سنه ثلاثین و ثمانمائه ۸۳۰ در حوالی اسحاق با میرزا مضاف داده ظفر یافت و ماوراء النهر را تاخت کرده چون بدشت قبیچاق رسید امراتفاق کرده [محمود اغلان را بسلطنت برداشته

مهمه هردو بقتال رسیده آخر سلطان محمود غالب آمده (۱) او را در سنه احدى و ثلاثین ۸۳۱ بقتل آوردند

محمد سلطان بن تیمور خان بن قتلغ تیمور بعد از قتل براق باتفاق امرا بیادشاهی نشسته [سلطان محمود اعلان را ازدشت برگرفت آخر] در سنه اربع و ثلاثین ۸۳۴ لشکر ازدشت بخوارزم فرستاد مخرابی بسیار کردند و او قرم را پای تخت ساخت .
قاسم خان بن سیدک خان بن جانی بیک بن براق خان پادشاه دشت گشت میانه او و شیبک خان کدورت واقع شده در اواخر سنه خمس عشر و تسماعه ۹۱۵ [شیبک] لشکر بر سر او برده مفلوب شد و او در شهر سنه ثلاثین و تسماعه ۹۳۰ وفات یافت .

حق نظر خان بن قاسم خان بعد از پدر بسلطنت نشسته حالا فرمان فرمای دشت اوست چون دولت دودمان آورده بواسطه کثرت اختلاف فرزندان تقتمش ضعف تمام پیدا کرده بعضی از اولاد شیبان بن چوچی بن چنگیز خان فرصت یافته فوجی را با خود متفق ساخته خروج نمودند .
 و چون ایشان دو شعبه اند ماوراءالنهر و خوارزمی بنابراین در ضمن دو حرف مبین می شود .

حرف اول در سلاطین ماوراءالنهر

ابوالخیر خان بن دولت شیخ اعلان بن امینی اعلان بن پولاد اعلان بن ایبه خواجه بن توقنا بن یلغان بن شیبان بن چوچی در سنه تسع و ثلاثین و ثمانماه ۸۳۹ از دشت بخوارزم ایلفار کرده میرزا ابراهیم بن امیرشاه ملک را که از قبل شاه رخ میرزا والی آنجا بود اخراج نموده بسلطنت نشست و مدتها قآن دشت بوده سلطان ابوسعید بامداد او بر میرزا عبدالله غالب آمده پادشاه سمرقند شد آخر در سنه ثلاث و سبعین و ثمانماه ۸۷۳ بمرض افلاج وفات یافت .

شیخ حیدر خان بن ابوالخیر خان بعد از پدر بسلطنت رسیده مدتی فرمان فرما بود تا اینکه حاجی خان بن محمد خان با او عصیان ورزیده بکرات بینهما بقتال انجامیده وی غالب می آمد تا در آخر بامداد احمد خان با او جنگ کرده زخمی کاری چند خورده و منهزم ازمر که بدر رفت آخر بدان زخمها درگذشت بن بوداق سلطان بن ابوالخیر خان که شیبک اشتمار یافته درشهر **محمد خان** سنه خمس و [خمسین] ثمانماه ۸۵۵ از مادرش قوری بیکم متولد شده هنوز طفل بود که پدرش فوت شده قراجین بیک که از اعظام امرای ازبک بود کفیل او

و برادرش محمود شده تربیت نمودی از ابتدای نشو و نما وقتی که بسلطنت رسیده از بسی مخاطرات نجات یافت دوسه کرت بیخارا آمده و امیر عبدالملی ترخان حاکم آنجا اورا رعایتها کرده بخدمت سلطان احمد میرزا پادشاه سمرقند برد و او از آنجا فرار نموده بدشت رفت و جمعی را با خود متفق ساخته بر بعضی قلاع سرحد چون صبران و اسقناق و اتراد دست یافت تا آنکه میان اولاد سلطان محمود میرزا خلاف عظیم دست داد وی در زمان سلطان علی میرزا بالشکری گران در کان کل نزول نموده بتدبیر، سلطان علی میرزا را بچنگ آورده بکشت و در سنه ۹۰۶ [خطبه و سکه باسم او کردند و در سنه ثلاث عشر ۹۱۳] رخراسان استیلا یافته تمامی خراسان را ضبط نمود و کتابت گستاخانه بحضرت شاه نوشته لاف و گزافی چند دروخرج کرده بود لاجرم رایات جلال عزیمت استیصال او نموده در جمعه بیست و ششم شعبان سنه ست عشر ۹۱۶ در محمودی حوالی مرو بر دست غازیان نصرت شعار گشته شد.

بن ابوالخیر خان که او برادرش سونجک دخترزاده میرزا الغ بیک **کوجونجی خان** کورکان چون اسن اولاد بود پادشاه شد و در محرم سنه خمس و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۵ در جام اوو جمیع سلطانان ازیک بانواب اعلی مصاف داده منهزم بیاوراءالنهر رفته و او در سنه ست و ثلاثین ۹۳۶ فرمان یافت.

بن کوجونجی (۱) خان قایم مقام شده در سنه تسع و ثلاثین ۹۳۹ درگذشت. **ابوسعید خان**

بن محمود سلطان بن ابوالخیر خان بعد از عموزاده به پادشاهی نشسته در اوایل ذی القعدة سنه ست و اربعین و تسعمائه ۹۴۶ [در بخارا] فوت شد. **عبید خان**

خان بن کوجونجی پس از وی خان شد [در سنه سبع و اربعین ۹۴۷ درگذشت. **عبدالله (۲)**

بن کوجونجی پس از برادر بسلطنت رسیده در شهر (۳) سنه تسع و خمسين و تسعمائه ۹۵۹ رحلت کرد. **عبداللطیف**

بن سونجک خان بن ابوالخیر خان اسم اصلی وی نوروز احمد است صاحب تاشکند و توابع. پس از عبداللطیف، خان شده **براق خان**

بر سمرقند و بخارا استیلا یافت و در [شهور] سنه ثلاث و ستین و تسعمائه ۹۶۳ در سن پنجاه و شش سالگی توبه شکسته بشرب مشغول شد بعد از یک هفته در حین تجرع عرق در شب سیزدهم ذی الحجه از هم گذشت اولادش درویش سلطان و بابا سلطان صاحب

جلکه الکای پدر شدند .

اسکندر خان
بن جانی بیک سلطان بن خواجه محمد اعلان بن ابوالخیر خان بعد از
براق سکه و خطبه باسم پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان دران کردند
پس از آن اندک وقتی پسران اسکندر عبدالله سلطان و عبدالله رشد تمام کرده
پدر خود را که اسن از عم بود از گوشه انزوا بیرون آورده بخانی نشاندند پیر محمد
بالبضوره مهم بدو گذاشت والحوال او والی آجاست (۱).

عرف ثانی در سلاطین خوارزم

ایل بارس
خان بن بور آقرین یادگار بن تیمور شیخ اعلان بن حاجی تولی
اعلان بن عرب اعلان بن بولاد اعلان و درینجا نسب او ابوالخیر
خان بهم میبوندند ، شیبک خان بعد از تسخیر خراسان بر خوارزم نیز دست یافته
کبک بن قونچی را بداروغگی آن جا مقرر داشت و در محلی که حضرت غفران پناه
شیبک خان را قهر کرده امارت آنجا به اتمندی بیک تفویض فرمود در آن اثنا شریف
صوفی میر خضر ایللی الوس آنجا خوارزم را از وانتزاع نموده ایل بارس از دشت بر
سراو ایلغار آورده در قوی میل [ست] عشر و تسعماه ۹۱۶ آن ولایت را بگرفت
آخر در بارس میل سنه ثلاث و عشرین و تسعماه ۹۲۳ وفات یافت (۲)

حسن قلی خان
بن ایلک بن یادگار پس از و حکومت یافته در بیچی میل ثلاثین و
تسعماه ۹۳۰ فوت شد .

بوجه خان
بن محمد امین بن یادگار پنجسال حکومت آن دیار کرده در
سنه خمس و ثلاثین ۹۳۵ اودمیل در گذشت .

صوفیان خان
بن محمد امین بحکومت نشسته در قوی میل سنه احدی و اربعین
[و تسعماه ۹۴۱] عزلت یافت .

اونش خان
بن محمد امین پدر دین محمد امر حکومت از صوفیان خان گرفته
بامداد خوارزمیان بحکومت رسید و تا سه سال پادشاه بود و
درایت میل اربع و اربعین عبید خان بر سراو آمده وی بگریخت و در آن اثنا در جنگ
عمرغازی بن سلطان غازی بن ایل بارس کشته شد و عبید ایل آنجا به سر خود عبدالفریزداد
بن صوفیان در جنوق حکومت داشت تا آنکه در تنگوزمیل سنه
یوسف خان

خمس و اربعین ۹۴۵ با اتفاق دین محمد و او بایق صابین خان که به بچه
ترکان مشهورند با عبید در حدود هزار اسب مصاف داده و امرای عبید چون لطیف میرک و شیخ
نظر بیک و تاجی بهادر و اجی باشی و قراچه بهادر و کیل و حافظ قنقرات دستگیر شده چون

۱- از نسخه «ع» ثبت شد اگرچه اندکی بادو نسخه دیگر اختلاف دارد

۲- ع : ثلاث عشر

ابویوسف بن محمد امین دزدست عبید اسیر بودامرا را بدو باز داده وی را باز گرفتند .
مشهور بقهالی والی گشته یوسف خان نیز تا بم او شده تا ده سال
خان (۱) بود در تخاقوی میلست و خمیس ۹۵۶ وفات یافت .

ابویوسف

بن محمد امین خان «والی» شده و پنج سال میان او و یونس خان بن
صوفیان تنازع بود تا آنکه یونس خان در پارس میل احدی وستین
۹۶۱ براغطای دست یافته وی را بقتل آورد.

اغطای خان

بجای او نشست دوست خان بن بوجقه بن محمد امین بر یونس خان
غالب آمده بحکومت نشست و یونس و برادران بتخصیص
بهلوان قلی پناه بدرگاه سلطان عالم پناه آورده در روز شنبه پانزدهم رجب سنه اربع
و ستین ۹۶۴ میلان میل در دولتخانه مجدقزوین بعثه بوسی رسیدند اتفاقاً > آمدن
خوارزمیه موافق تاریخ است و چون رایات جلال عزیمت بیلاق خرقان فرمودند در آنجا
بی جهت توهمی کرده فرار نمودند .

یونس خان

در میلان میل سنه اربع و ستین ۹۶۴ بعد از پدر قایم مقام شده
حالا خان خوارزم اوست و سایر سلاطین او را تابع.

جاجم خان

صطر چهارم در ذریع تولی

از برادران کوچکتر و نزد پدر بغایت محبوب و با همه برادران
در مقام صداقت بود تولی یعنی آینه . وی در یورش خطا در
سنه ثمان و عشرین و ستمائ ۶۲۸ ناماند و آن واقعه براو کنای قآن بغایت صعب بود بجهت
همین قدغن شد که کسی دیگر آن لفظ را بر زبان نگذرانند بنا بر آن بعد از آن آینه
در عرف ایشان به کوتو اشتها یافت و اولادش بعد از منکوقاآن دو فرقه شدند و هر
یک دوحه در حرفی مذکور گردید .

تولی

حرف اول در دوحه قآآینه

بن تولی چون از یورش ماچین برگشت در شهر چکدوزی خطا
در سنه ثمان و خمیس و ستمائ ۶۵۸ موافق پیچی میل پیادشاهی
نشست و در بهلولی شهر مذکور شهری دیگر (۲) طرح کرده باتمام رسانیده و موسوم
بخان بالیغ گردانید دورش، بروایت اقل چهار فرسنگ و نهری عظیم از دریای زیتون
که بندر هندوستان است چهل روزه راه حفر کرده در میان شهر جاری ساخت چنانچه
[تجار] در آن شهر بکشتی تردد میکنند. در اوایل حال، برادرش ارتق بوکا در امر سلطنت
با او تنازع کرده آخر بدست او افتاد و در خریف سنه اربع و ستین و ستمائ ۶۶۴ از هم گذشت

قبلا قآن

و قبل از استقلال یافته مدت عمرش هفتاد و سه و ملکش سی و پنج سال و در سنه ثلاث و تسعين (۱) و ستاوه ۶۹۳ فوت شد .

[تيمورقاآن] بن جم کم بن قبل چون پدرش ولي عهد بود و در آن ايام قبل از فوت شد (۲) [بجای پدر بولايت عهد رسیده در زمان فوت جد در حدود ترکستان بود همین که خبر واقعه مذکور شنید بعد از سه ماه بدارالملک رسید در اواخر شهر سنه اربع و تسعين (۳) و ستاوه ۶۹۴ و موافق قوی قیل سلطنت نشست و شش سال با استقلال بگذرانیده بعد از آن مرض صرع و لغوه پیدا کرده شش سال دیگر بزیست پس از آن در شهر سنه ست و سبعمائه ۷۰۶ باجل طبعی در گذشت و او را الجایتو گفتندی گویند وی به مسلمانی راغب بود و بسیاری از مغولان به طفیل او اسلام پذیرفتند و مسلمانان را مکرم داشتندی .

چنان قاآن بن ترمه بلان بن جم کیم که او را بعد از جلوس به کلر خان مسمی گردانیدند یعنی دادگر نیک نام پس از عم به قاآنی نشست .
آخر در پانزدهم رمضان سنه ست عشر و سبعمائه ۷۱۶ بمرض دق در گذشت .
برادرش که ولي العهد بود پس از او در ماه ذی القعدة سنه مذکور قتلای کرده به سلطنت نشست گویند در آن جشن هر روز چهل سر اسب و چهار هزار گوسفند میرفت و او را در ايام سلطنت به لوما سوقاآن موسوم ساختند .

ایند بن متقلا بن قبل پس از عموزاده به قاآنی رسیده مسلمان شد و در زمان او اسلام انتشار یافت (۴)
قشلی قاآن بن ترمه بلان بن جم کیم پس از او پادشاه شده دین نصارا اختیار کرد .

خان تاپری بن بولک بقاآنی نشسته به بولک تو موسوم شد .

انوشیروان دارا پس از قاآن گردید .

ده قوتیمور بعد از و بخت قاآنی نشست .

یسودار قاآن شد

آنکه قاآن قائم مقام گردید .

النک قاتآن بر مسند قاتآنی قرار گرفت

تیمور قاتآن

بسلطنت نشست .

تایری

که در زمان امیر تیمور گورکان نزد او آمده سعادت اسلام دریافت بعد از او به قلماق رفت و بقاتآنی نشست و بعد از اندک وقتی او را از میان برداشتند چه قبل از این تیغورخان بر مملکت خطا استیلا یافته طائفه مغول را اخراج کرده بود و ایشان به یورت اصلی که قراقروم و قلماق است قناعت کرده بودند در زمان او امرای بزرگ قوت گرفته سلطنت از آن خاندان بدر بردند اما تیغورخان در رمضان سنه ۱ حدی و ثلاثین و ثمانمائه ۸۳۱ قصد مسلمانان ساکن خطا کرده ایشان را در دریا غرق کرده هم در آن اوقات صاعقه بروخورده او را با قصر و هر که در آنجا بود تمامی سوخته و خاکستر ساخت .

دیمه خان

بمدد وزیر خطابیادشاهی نشست و مسلمانان را گرامی داشت

حرف ثانی در اپلخانیه که صاحب ایران و روم بوده اند

هلاکوخان

بن تولی در ربیع الاول سنه ۱ حدی و خمسین و ستمائه ۶۵۱ بحکم برادرش منکوقاتآن متوجه ضبط ایران شده بمعاول بصر بزرگتر خود را بجای خود در دیورت اصلی بگذاشت و در سنه ثلاث و خمسین و ستمائه ۶۵۳ توشقان میل در کان کل سمرقند نزول نموده و در شوال آن سال (۱) از جیحون بگنشت و در قهستان ملاحده را قتل کرده و در سلخ شوال سنه اربع و خمسین و ستمائه ۶۵۴ خورشاه پادشاه ملاحده را بچنگ آورده طائفه خواندیه (۲) را برانداخت اتفاقا لفظ «خند» موافق تاریخست و در صفر سنه ست و خمسین ۶۵۶ بغداد را گرفته مستعصم و اولاد با هشتصد هزار آدمی بروایت اقل قتل عام کرده و از آثار او رصد مراغه است که بتوجه نحیر (۳) عدیم النظیر خواجه نصیر الدین طوسی صورتی پیدا کرده زیج خانی مرقوم شده و فات خواجه نصیر در عمید غدیر سنه اثنی و سبعین و ستمائه ۶۷۲ در بغداد «همچو او مادر زمانه نژاد» و لادتش شنبه یازدهم جمادی الاولی سنه سبع و تسعین و خسمائه (۴) ۵۹۷ آخر هلاکو در نهم ربیع الاخر سنه ثلاث و ستین ۶۶۳ [در مراغه (۵)] وفات یافت چه چون عنوان یرلیغها در ایام او بنام قاتآن و امور مال بارغون آقا متعلق بود بنابراین بایلخان یعنی حاکم الوس اشتهار یافت دارالسلطنه اش تبریز بود .

ابقاخان

بن هلاکو بفرمان عیش قبلا در محل چغان بادر (۶) فراهان قم در جمعه سوم رمضان سنه ثلاث و ستین ۶۶۳ بطالع سنبله جلوس نمود مدت هفده سال و سه ماه مستقل بوده در ششم محرم سنه ۱ حدی و ثمانین ۶۸۱ موافق قوی میل

۱- د : سنه اربع و خمسین ۲- م : خندیه ۳- ع : تحریر ۴- ع : سبع و اربعین ، د : اربع و اربعین ۵- مخصوص د ۶- د : سوهان از

در همدان در طوی وزیرش خواجه شمس الدین [محمد (۱)] جوینی مشهور بصاحب دیوان برك
مفاجات در گذشت *

نکودار اغول
بعد از واقعه برادر در یکشنبه سیزدهم ربیع الاول در دراله داغ
بسلطنت نشسته شرف اسلام دریافت و مسمی به احمدخان گردید
اما ارغون بن ابقا با یم تنازع نموده وی باهشتاد هزار سوار متوجه خراسان گردید
و او را بچنگ آورده نکشت تا قضیه منعکس گشته از پیش ارغون بگریخت و خود را
باردوی قوتی خاتون مادرش که در سراب بود انداخته مغولان قراوناس او را در آنجا
گرفته نزد ارغون آورده بقصاص (۲) برادرش قنقرایای در [شب دو (۳)] شنبه جمادی الاولی
سنه ثلاث و ثمانین و ستمائه ۶۸۳ بکشت .

ارغون خان
بن ابقا در هفتم جمادی الاخره بتخت نشسته بوقار که منتجان ازو
داشت امیرالامرا ساخت و در عصر دوشنبه چهارم شعبان صاحب
دیوان را در کنار رودخانه اهر (۴) بفرمان او بکشتند آخر در چاشت روز شنبه پنجم
ربیع الاول سنه تسعین و ستمائه ۶۹۰ در قرا باغ وفات یافت .

گیخاتو خان
در اصل عقبانوست (۵) یعنی در عجب انداز در واقعه برادر در روم
بود بعضی امرا او را بر جناح استعجال طلب داشته بسلطنت نشاندند
و او وزارت بصدر جهان خالدی [دادو] هر دو در کمال کرم بودند لاجرم [اصلا] دخل
بخرچ وفا نمیکرد تدبیر جاو کردند و آن مستلزم زوال ایشان شده بایدواغول برو
خروج کرد و اکثر امرا بجانب او رفتند وی بالضروره بگریخت پس از آن بچنگ افتاده
در صفر سنه اربع و تسعین ۶۹۴ کشته شد ؟

بایدو خان
بن طرغای بن هلاکود در هشتم جمادی الاولی سنه مذکوره در او جان
بر تخت نشست غازان خان برو خروج کرده و برادر آخر ذی القعدة
همین سال بقتل آورد .

غازان خان
بن ارغون در سن بیست و پنج سالگی در سلخ ذی الحجه سنه اربع
و تسعین ۶۹۴ بیچی میل بر تخت موروثی جلوس نموده قبل ازین
در شعبان این سال در مقام لاری بردست شیخ ابراهیم حموی اسلام آورده قریب هشتاد
[هزار (۶)] نفس از صغیر و کبیر مغول به بیعت او بدان سعادت رسیدند و غازان
مسمی بمحمود و برادرش به محمد گشته در سنه احدی و سبعمائه پارس میل وضع تاریخ
خانی کردند و در سنه تسع و تسعین و ستمائه ۶۹۷ طرح عمارت شب غازان انداخته در عرض
بنجبال آن نوع عمارتی با تمام رسیده و در همین سال با قوت خطاط وفات یافت آخر غازان مرض صعبی

۱- مخصوص د	۲- ع : او را بقصاص انداخت	۳- مخصوص د
۴- ع : اهر	۵- م عتاقو .	۶- ع : ندارد

پیدا کرده از راه ری چون به شکل دوه قزوین رسید در عصر یکشنبه یازدهم شوال سنه ثلاث و سبعمائه ۷۰۳ وفات یافت ولادتش در سحر جمعه سوم ربیع الاول سنه سبعمائه وستمائه ۶۷۰ در حدود مازندران بطالع عقرب

سلطان محمد الملقب به الجایتو یعنی فرخنده بموجب ولی المهدی برادرش غازان از خراسان آمده در روز شنبه (۱) دوم ذی الحجه در اوجان بارو رسید و در دوشنبه شانزدهم جلوس نمود و در سنه خمس و سبعمائه ۷۰۵ طرح شهر و قلعه سلطانیه انداخت و در سنه ست و سبعمائه ۷۰۶ یورش گیلان نموده و امیر قتلشاه که امیر الامرا بود کشته شد و امیر چوبان از آن وقت باز بنیاد ترقی کرده در سنه سبع ۷۰۷ میانه صدر جهان بخاری حنفی که عازم حج بود و خواجه عبدالملک شافعی قاضی القضاة ممالک سلطان در باب مذهب مباحثه دست داده تقبیح یکدیگر کردند و کار بجایی رسید که مدتی شمایل اسلام از ظاهر مرتفع بود تا آنکه در سنه ثمان ۷۰۸ در قشلاق بغداد ملک به طواف نجف اقدس رفتند خوابی دید و بسمی امیر ترمیاد (۲) و برکت صحبت شیخ علامه قدس سره مذهب حق امامیه اختیار کرده درین باب بتجسس ممالک احکام اصدار یافت و خطبه و سکه با سامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم السلام زینت و زیب یافت وفات شیخ جمال الدین حسن بن سدیدالدین یوسف بن مطهر حلی در روز شنبه بیست و یکم محرم سنه ست و عشرين و سبعمائه ۷۲۶ ولادتش در بیست و نهم رمضان سنه ثمان و اربعین و ستمائه ۶۴۸ و کتاب «منهاج الکرامه» بنام سلطان نوشته آخر سلطان در شب عید فطر سنه ست و عشر و سبعمائه ۷۱۶ فرمان یافت ولادتش در بیابان میان مرو و سرخس در دوازدهم محرم سنه ثمانین و ستمائه ۶۸۰ بطالع جوزا

سلطان ابوسعید بن سلطان محمد الجایتو بموجب ولی المهدی از خراسان آمده در اوایل صفر در سن دوازده سالگی در سلطانیه جلوس نمود و مدار ملک و مال در دست امیر چوبان بود و سلطان همین اسم سلطنت داشت و چون در ربیع الآخر سنه تسع عشر و سبعمائه بعضی امرا چون قورمش (۳) و غیره بقصد امیر چوبان در برابر سلطان آمده آغاز جنگ کردند سلطان خود در آن معرکه مباشر قتال شده بیهادر خان ملقب گردید آخر از استیلا چوبانیان رنجیده ایشان را در سنه ثمان و عشرين و سبعمائه ۷۲۸ بر انداخت و وزارت بحواجه غیاث الدین محمد رشیدی داد [و در حینی که بمداغه (۴) لشکری از ازبک بقراباغ رفته بود در سیزدهم ربیع الآخر سنه ست و ثلاثین ۷۳۶ در یلقان فرمان یافت و او را با سلطانیه آورده [مرتبه اولی (۵)] در گنبد قورق و در ثانی الحال که آن عمارت را میرزا میران شاه بن امیر تیمور گورکان ویران کرد در گنبد

ابواب البر در پهلوی پدرش دفن کردند ولادتش در اوچان در پنجم ساعت شب دوشنبه هشتم ذی القعدة سنهٔ اربع و سبعمائه ۷۰۴ میلان میل بطالع حوت مادرش حاجی خاتون خواهر علی پاشا (۱) اوریات. سلطان در خط، شاگرد صیر فی خطاط است.

اریاخان بن شعبان بن ملک تیمور بن ارتق بوکابن تولی در وقتی که سلطان ابوسعید در خراسان بود از توران زمین پیش وی آمده چون واقعهٔ سلطان دست داد از بک خان که قصد آذربایجان داشت نزدیک رسیده بود و ملک در صدد زوال بالضروره او را بسلطنت برداشتند و بشیر خواجه غیاث الدین محمد خصمی چنان مدفوع شد و اریاخان خون ناحق چند کرده اکثر اعیان از متفرگشته علی پاشا خان سلطان که والی دیار بکر بود بروی خروج کرده موسی بن علی بن بایدو را بیادشاهی برداشتند و در کنار آب چیتو (۲) بینهما جنگ شده در روز چهارشنبه هفدهم رمضان سنهٔ ست و ثلاثین ۷۳۶ در حالت احتراق مشتری شکست براربا افتاد و او وزیر اسیر شده بقتل رسیدند.

فرع چنگیزیه

ایشان را ملوک طوایف نیز گویند و چون پس از واقعهٔ اریا هرج و مرج شده امرا هر یک بقدر قوتی که داشتند سری از نسل هلاکو به سلطنت برداشتند چون شش طبقه اند درش حرف مذکور میگردد

حرف اول در ایلکانیه

امیر شیخ حسن بن امیر حسین بن امیراق بوقا بن امیر ایلکان چلایر که از جانب مادر خواهر زادهٔ سلطان محمد باغجی از اعظم امرای روم و والی بود خروج نموده امیر ارتقا (۳) را در روم به نیابت گذاشت و محمد بن تولقن بن تیمور بن انبارجی بن منکو تیمور بن هلاکو را نام سلطنت نهاده متوجه آذربایجان شد و در نوشهر آلا داغ میان او علی پاشا جنگ شده در چهاردهم ذی الحجه سنهٔ ست و ثلاثین و سبعمائه ۷۳۶ علی پاشا کشته گشته و شیخ حسن در امر حکومت مستقل گردید دلشاد خاتون بنت (۴) دمشق خواجه بن امیر چوبان را که محبوبهٔ سلطان ابوسعید بود بخواست و در آن اثنا شیخ حسن بن امیر تیمور تاش بن امیر چوبان بروی بیرون آمده بکر و حیل و جنگ و صلح اکثر ولایات از دست او همین عراق عرب ماند و مدتی والی آنجا بوده در سنهٔ سیم و خمسين و سبعمائه ۷۵۷ وفات یافت و در نجف اشرف مدفون شد. کوفه در عهد او ویران گردید.

شیخ اویس

بن شیخ حسن بعد از پدر بسلطنت نشست و آذربایجان و عراق را نیز در ضبط آورد و ملجا سلاطین ایران گردید و خواجه سلمان مداح خاندان ایشان است آخر در جمعه بیست و هفتم ربیع الآخر او را در تبریز صداعی عارض شده در سه شبه دوم جمادی الاولی سنه ست و سبعین و سبعمائه ۷۷۶ وفات کرد گویند سه ماه پیش از آن، مرک خود را گمان برده کفن و تابوت ترتیب داده بود.

سلطان حسین

بن شیخ اویس که در حسن شهره آفاق بود باتفاق اعیان بر تخت نشست و برادر فتن (۱) خود سلطان احمد را اردبیل داده خود بعیش مشغول شد و سلطان احمد در این ولا از برادر اظهار رنجشی کرده به اقطاع خود رفت و در حینی که لشکر سلطان بتسخیر قلعه شهریار رفته بودند و مردم در خانه بلوندی مشغول، وی از اردبیل ایلغار کرده در محرم سنه اربع و ثمانین ۷۸۴ برادر را بقتل آورد. در زمان او خواجه عبدالقادر مرغه ای که در فن موسیقی ثانی فیثاغورث است و دیگر کمالات دارد نتو و نما یافت.

سلطان احمد

پس از برادر بر تخت نشسته هر چند شاعر و فاضل بود و مستعد بود و خواجه عبدالقادر را بزبان اعزاز «یارعزیز» میخواند اما بغایت سفاک و نا اعتماد بود در زمان او لشکر تقتمش خان در سنه سبع و ثمانین ۷۸۷ از راه درپند شروان به تبریز آمده قتل و نهب و اسر کردند چنانچه کلمه «نازنین تبریز» تاریخ آن واقعه شنیعه (۲) است سالها است امیر تیمور در [اطراف] روم و شام سرگردان بود بعد از او مجدداً به سلطنت نشسته قرايوسف ترکمان که نوکر و نوکرزاده ایشان است قصد وی کرده بینهما در حوالی شنبغازان [تبریز] قتال واقع شده لشکرش شکست یافت وی بیباغی گریخت آخر بدست افتاده در شب شبه بیستم ربیع الآخر سنه ثلاث عشر و ثمانی ۸۱۳ کشته گشت و در دمشق تبریز در پهلوی برادر مدفون شد

[سلطان محمد]

بن شاه ولد والی بغداد بود پس از عم میانه او و اقربان اختلافی شده درین وقت شاه محمد ولد قرايوسف در اردبیل بود پس از اجتماع پریشانی بغداد بدانجا ایلغار کرده ناگاه در دروازه سوق السلطان فرود آمد قضای اتفاق امیر بخشایش که در عهد سلطان احمد بداد و غکی بغداد منسوب بود عبدالرحیم ملاح را که درین وقت از قبل سلطان محمد شهنه آنجا بود بقتل درآورده آشوبی در آنجا افتاد بنا برین سلطان محمد بشوشر گریخته در شهرور سنه اربع عشر و ثمانی ۸۱۴ بغداد به تصرف شاه محمد درآمد]

سلطان اوئیس

بن شاه ولد بن شیخ علی بن سلطان اوئیس بعد از سلطان دو شوشتر [به سلطنت نشست و خوزستان و بصره و واسط را ضبط نمود و شوشتر را] دارالملک ساخت و در سنه اربع و عشرين و ثمانمائه ۸۲۴ لشکر بیفداد کشیده چون جهان شاه از ترس میرزا شاهرخ فرار نموده پیش برادرش شاه محمد به بغداد رفته بود بمداغه اوستافته بینهما مجاربه عظیمی دست داد و اوئیس اسیر شده و بقتل رسید.

سلطان محمود

برادرش در شوشتر به سلطنت نشست میرزا سلطان ابراهیم بن شاهرخ تسخیر حویزه و دزفول نموده شوشتر را محاصره کرد و بواسطه قحطی از سر آنجا برخاست و در سنه خمس و عشرين ۸۲۵ چون اوازه توجه او مجدداً بمه محمود رسید آنجا را گذاشته بمراق عرب روت و حله و مشهدین و انبار و واسط و توابع بنصرف آورده در آن اثنا مرض صعبی پیدا کرده سلطان حسین بن علاء الدوله بن سلطان احمد را از قرا عثمان آق قویونلو طلبیده ولی العهد گردانید و در سنه سبع و عشرين و ثمانمائه ۸۲۷ درگذشت.

سلطان حسین

بعد از و بحکومت رسید با روی حله ساخت و شش هزار سوار علوفه داد آخر امیر اصفهان بن قرا یوسف والی بغداد حله را برو محاصره کرده بعد از آنکه در شهر قحطی دست داده بهمد و پیمان پیش اصفهان آمده برو گذر کرد و در سنه ست و ثلاثین و ثمانمائه ۸۳۶ بقتل او انقراض دو دمان واقع شد.

سرف تانی در چوبانیه

از اولاد امیر چوبان سلدوز که سالها جمله الملک ایران و روم بود

امیر تیمورتاش

بن امیر چوبان مدتی بحکم سلطان ابوسعید والی روم بود آخر دماغش خبط کرده در شهر سنه اثنی و عشرين و سبعمائه ۷۱۲ اظهار استبداد نموده این خبر که به پدرش رسید بروم رفته او را بگرفت و جماعت بد آموزان را سیاست کرد و او را مقید بخدمت سلطان آورد سلطان از سر جریه او گذشته مجدداً او را به سلطنت آنجا فرستاد و او بعد از سادته پدر و برادران پناه بملک ناصرالدین پادشاه مصر برده ناصر او را در شهر سنه ثمان و عشرين ۷۲۸ کشته سرش نزد سلطان ابوسعید فرستاد.

شیخ حسن

بن تیمورتاش در ازمن الروم خروج کرده باشیخ حسن بزرگ در حدود نخجوان در هشت ذی الحجه سنه ثمان و ثلاثین ۷۳۸

مضاف داده شکست بر ایلکانیه افتاد و محمد خانی که به سلطنت موسوم شده بود بقتل آمد و شیخ حسن کوچک ساتی (۱) بیک دختر سلطان محمد خدا بنده را پیادشاهی برداشته در حکومت اقتدار تمام یافت آخر زوجه اش که عزت ملک نام داشت در شب چهارشنبه بیست و هفتم رجب سنه اربع و اربعین و سبعمائه ۷۴۴ او را بخیه خصیه هلاک کرد

بن تیمورتاش بعد از برادر به حکومت نشسته نو شیروان نام قبچاقی

ملك اشرف را به سلطنت موسوم گردانیده آغاز ظلم و بیداد کرد و خزاین و

اموال بیش از پیش بهم آورد و اکابر از ظلم او جلای وطن کرده از جمله قاضی محی الدین بردعی بدشت قبچاق نزد جانی بیک خان رفته او را بدفع وی تحریم نمود و او در سنه ثمان و خسین و سبعمائه ۷۵۸ به آذربایجان آمده اشرف بگریخت و درخوی او را گرفته نزد بیک بتبریز آوردند و به اقباج و جبی بقتل آمده و هر چه بظلم انداخته بود نصیب خان شد چنانچه مثل است: «او مظلمه برد و جانی بیک زر»

حرف ثالث در طغای تیموریه

بن سوری بن بابا بهادر بن ابوکان بن الکان بن بوربن چوچی

طغای تیمورخان قسام برادر چنگیزخان (۲) جدش بابا در سنه خمس و عشرین و سبعمائه

۷۲۵ باده هزار سوار از قیدوبن و اسیق روگردان شده بایلی نزد سلطان محمد بایران آمد و بموجب فرمان [سلطان مقتول] شده تومانش با اولادش در نواحی جرجان یورت گرفتند و طغای تیمور نشو و نما یافته امرای عراق و خراسان که از شیخ حسن ایلکانی متهم بودند بتخصیص امیر علی جعفر و امیر شیخ علی قوشچی و امیر ارغون شاه جانی قربانی و برادر سنه سبع و ثلاثین و سبعمائه ۷۳۷ به سلطنت برداشته راه عراق پیش گرفتند و در شعبان این سال در سلطانیه نزول کردند و مهم سلطنت او در عراق پیش نرفته به حکومت بعضی از خراسان قناعت نمود و همواره میانه او و سر بداران منازعه بوده آخر در شهرور سنه ثلاث و خمسین ۷۵۳ در سلطان دوین استرآباد بردست خواجه بجبی کرابی سر بدار کشته شد.

بن طغای تیمور بعد از [واقعه] پدر در گوشه بی مختفی بود تا آنکه

لقمان امیر ولی پسر شیخ علی هندو که پدرش از امرای معتبر طغای

تیمور و خودش مربای تربیت او بود پسر از وی در سنه احدی و ستین ۷۶۱ بر سر بداران که در استرآباد بودند خروج کرد به سلطام و دامغان و سمنان و دستمدا در ضبط آورده لقمان را چند روزی سمت سلطنت داده بعد از آن از پیش خودش براند و چون امیر تیمور در سنه ست و ثمانین ۷۸۶ الکای جرجان را مسخر ساخت لقمان را سلطنت آنجا داده

ولی بتبریز فراد نموده و از آنجا بخلخال نزد کلانتر آنجا محمود نام رفته و بفرموده تیموریه در آنجا کشته شد.

برك پادشاه بن لقمان درسنه تسعين و سبعه ماه ۷۹۰ بتفویض امیر تیمور قایم مقام پدر شد تا با آن سلسله در مقام و داد بودند هیچ دغدغه نداشت آخر درسنه عشر و ثمانه ماه ۸۱۰ بامیرزا شاهرخ خلاف ورزیده میرزا لشکر بجران کشیده وی فرار نموده برستمدار رفت و در سنه ... برود

سلطان علی بن برک پادشاه بعد از عود میرزا شاهرخ وی بخدمتش شتافته ترتیب یافته و در یورش سیستان همراه بود ناگاه در راه توهمی بخود داده بگریخت و برستمدار رفت و بامداد ملک کیومرث لشکر بر سر استراباد برده میانه او و ابواللیث ملازم میرزا الغ بیک درسنه اثني عشر و ثمانه ماه ۸۱۲ چنگ شده زخمدار گردید و بدان درگذشت و آن سلسله بدو ختم شد.

حرف چهارم در ملوك سربدار

عبدالرزاق بن فضل الله پاشینی و او بواسطه وجاهت و شجاعت ملازم سلطان ابوسعید شده و در اواخر او را بتحصیل فرستاده بود وی چون عیاش و ولو ندم شرب بکرمان رفت اکثر آن وجه را تصرف نموده متوجه بیهق شد تا املاک موروثی فروخته تنخواه نمایند در انتهای راه خبر واقعه سلطان ابوسعید شنیده چون به پاشین رسید فوجی از متهوران (۱) گرد او درآمده محصلان خواجه علاءالدین [فرومدی را که در آن ده تشدد نموده طلب می و شاهد میکردند بقتل آورد و لشکر بر سر خواجه علاءالدین به (۲) فرومند برده و] او از وی گریخته در انتهای فرار بدو دچار شده درسنه سبع عشر و سبعه ماه ۷۱۷ خواجه را بکشت و کسب بسیار بدست آورده چون بزوار آمد اصحابش خود را سربدار نام نهادند کار ایشان بالا گرفت آخر بردست برادرش وجیه الدین مسعود در ذی الحجه سنه ثمان و ثلثین ۸۳۸ کشته شد.

امیر وجیه الدین بجای برادر سرور آن قوم شده صاحب قران آن طبقه است و بسیاری از خراسان چون طوس و نیشابور و نسا و ایبورد از تصرف مسعود امرای جانی قربانی بیرون برده در یک روز در نیشابور بادوسه هزار کس به سه دفعه بر هفتاد هزار سوار پیاده جانی قربانی فایق آمد و از آن بلند آواز شده آخر طمع در رستمدار کرده [آمل را در هجدهم ذی القعدة سنه ثلاث و اربعین و سبعه ماه ۷۴۳ بگرفت و نه روز در آنجا توقف نموده در سه روز حصاری در آنجا بساخت آخر اهالی مازندران و عساکر رستمدار بروی آغالیده شکست یافت و عاقبت اسیر شده پسر خواجه

۱ - م : مشهوران ۲ - ع : این قسمت را ندارد و بجای آن نوشته است : و در آنجا در اواخر ربیع الاخر سنه خمس و اربعین و سبعه ماه ۷۴۵ کشته شد

علاءالدین محمد بفرموده ملك جلال الدوله اسكندر اورا كشته درس راه كالنجرود
زیر آسیا از جانب شرقی جوی مدفون شد]

اقامحمد تیمور
كه از جمله خدم امیروجیهالدین مسعود بود رشد نموده برتبه
حكومت رسید و در سنه سبع و اربعین ۷۴۷ بردست خواجه علی شمس-
الدین بقتل آمد

كلو اسفندیار
پس ازو حاكم شده در چهاردهم جمادی الاخری سنه تسع و اربعین
وسبعه ماه ۷۴۹ مقتول گردید .

خواجه شمس الدین
برادر امیر مسعود بنیابت امیرزاده لطف الله برادر زاده هفت ماه
حكومت کرده بعد از آن چند خروار ابریشم از خزانه برداشته در
ذی الحجه سنه تسع و اربعین ۷۴۹ خود را خلع کرد خواجه علی شمس-
الدین دانا و فرزانه بود و باطنای تیمور خان طرح مصالحه انداخت و هجده هزار مرد
را موجب داده در امر معروف ونهی از منکر اصرار داشت آخر در قلعه سبزوار در شهر
سنه ثلاث و خمسين و سبعه ماه ۷۵۳ بردست حیدر قصاب كشته شد [چنانچه ابن یمن گوید:
شعر

چون هفتصد و پنجه و دورفت از سال بیش از دو نمائند بود ماه شوال
خورشید بقا ، علی شمس الدین را از خنجر حیدر اندر افتاد زوال]
زمان اختیار امور بچنگ آورده طوس را از تصرف جانی قربانی بدر
برد و با معدودی چند بار دوی طغای تیمور خان رفته چون در
خانه را خالی دید تهور ورزیده خانرا بكشت و كار بزرگی
چنان از پیش برد آخر علاءالدین برادر زنش در سنه تسع و خمسين ۷۵۹ قصدا و کرده
در وقتی كه خواجه سواره بدلهی خانه رسید او بكفل مرگیش نشسته خنجر برورزد
خواجه نیز ضربی برورزد هر دو خواجه وار بر زمین افتادند و جان بدادند (۱)

خواجه ظهیر کرابی
برادرش قائم مقام گشته چون او ند مشرب و كم آزار بود در
عهد او كار بار آن طبقه تنزل کرده وی در سیزدهم رجب سنه
ستین و سبعه ماه ۷۶۰ از آن مهم معزول شد .

حیدر قصاب
پس ازو بحكومت رسیده نصرالله تاشینی در اسفراین با او عصیان
ورزیده حیدر با پنجهزار كس بمحاصره او رفته سربداران او
را در ربیع ثانی سنه احدی و ستین ۷۶۱ بكشتند

خواجه لطف الله
بن [خواجه] مسعود مشهور بمیرزا بسمی خواجه حسن دامغانی
و نصرالله تاشینی در اسفراین بر مسند مودوثی نشسته روزی حسن

مذكور را دشنام داد و او كينه در دل گرفته ددشپ بر سرش رفت و او را گرفته بقلعه دست جردان فرستاد و در اواخر رجب سنهٔ اثنی و ستين ۷۶۲ او را قصد نمود پهلوان حسن دامغانی با شش هزار سوار بچنگ اميرولى رفت و شكست يافت در آن اثنا خواجه على مؤيد با او ياغى شده با هزار سوار بسبزوار رسيد و چون متعلقان و ملازمان خواجه حسن همگى در سبزوار بودند از آن جهت سر او را بریده در سنهٔ سبع ۷۶۷ پيش خواجه على مؤيد فرستادند .

خواجه على مؤيد بسلطنت نشسته اقتدار تمام يافت و بغايت مقلی و پرهيزكار و در مذهب، شيعهٔ اثنی عشر بود در میان او و شيخ شهيد قدس سره مكاتبه و مراسله بوده وى لعمره دمشقى را بنام او نوشته كرم او وفور تمام داشته چون امير تيمور در شهر سنهٔ اثنی و ثمانين ۷۸۲ بخراسان آمده خواجه بقدم اخلاص پيش او رفته ملازم شد و امير تيمور تمامی الكاى سر بدار را بدستور بدو گذاشته و در تمامی يورشها در خدمت بود تا در سنهٔ ثمان و ثمانين ۷۸۸ در خرم آباد لرستان زخمى خورده بدان در گذشت و آن فرقه بدو منتهى شدند

حرف پنجم درملوك اينجو

و اينجودر زبان مغول عبارت است از املاك خاصه پادشاه .

مير شرف الدين و نسب او بدین موجب بخواجه عبدالله انصاری ميرسد : محمود شاه بن محمد المروف به طمطاح بن فضل الله مشهور بآق بابا شاه محمود ساکن قرية سوسيقان قزوین بن عبدالله بن اسعد بن نصر الله (۱) بن محمد بن [عبدالله انصاری بن] ابو منصور بن محمد ابی معاذ بن علی بن محمد بن احمد بن علی بن جعفر بن منصور بن متومت (۲) از احفاد ابوایوب انصاری است صاحب رحل [رسول] صلوات الله عليه وآله وى متصدى املاك خاصه بوده از آن مراملاك و جهات بيقیاس برو جمع شدند و در عهد سلطان ابوسعید عروج تمام يافت چنانچه اكابر ايران در مشكلات امور بدو رجوع كردندى آخر وى در روز افتتاح سنهٔ ست و ثلاثين و سبعمائه ۷۳۶ بحكم ارباخان بقتل رسيد .

امير مسعود شاه در حین واقعه بدر در تبریز بود از انجا بروم رفته به شيخ حسن بزرگ بيوست و مقدم و دومان شده شيخ حسن سلطان بخت دختر امير دمشق خواجه خواهر دلشاد خاتون را بدو داده او را باتفاق ياغى باستى بسر امير چوبان بدارای شیراز فرستاد و شیرازيان باوجود اوجوع بياغى باستى نميگردند بنا بر اين عرق سبعت او بحرکت

درآمده و برادر سنه ثلاث و اربعین ۸۴۳ بقتل آورد .

امیر شیخ ابو اسحاق

بن محمود شاه بحکم برادرش مسعود شاه بالشکری متوجه تسخیر شبانکاره بود در آن اثنا خبر برادر شنیده بشیر از عود نمود و یاغی باستی را از آنجا اخراج نموده بر مسند حکومت نشست و سکه و خطبه بنام خود کرده و در ایام حکومت با امیر مبارزالدین محمد مظفر نزاع کرده آخر در جمعه بیست و یکم جمادی الاولی سنه ثمان و خمسين و سبعمائه ۷۵۸ در میدان سعادت شیراز که از منشآت خودش بود بحکم امیر مبارز الدین بقتل رسید و او بقایت عشرت دوست و کریم بود .

سزاف ششم در سلاطین آل مظفر

جدا علای ایشان خواجه غیاث الدین حاجی از سجاوند خواف به یزد آمده ساکن شده بواسطه عظم جثه و زورمندی مشارالیه ولد رشیدش امیر مظفر، ملازم اتابک یوسف شاه بودی. چنانچه مذکور شد در راه سیستان از و برگشته باردوی غازان خان رفته زینت یافته امارت هزاره و علم بدو حواله شد و سرحد میبد که محل عبور قطاع الطريق بود بدو سپردند و او در آن جا کارهای نمایان کرد آخر در شبانکاره مریض گشته در سیزدهم ذی القعدة سنه ثلاث عشر و سبعمائه ۷۱۲ فوت شد

امیر مبارزالدین

بن مظفر در واقعه بدر سیزده ساله بود و در شوال سنه ثمان عشر ۷۱۸ سلطان ابو سعید بفریت خواجه غیاث الدین [محمد] رشید حکومت یزد بدو داد و او از کمال شجاعت آن حدود را از آنکو دریان که قطاع الطريق بودند پاک کرده مساعی جمیله در باب ضبط آن ملک بظهور آورد و دختر شاه جهان بن سیور غتمش والی کرمان خواند مخدوم شاه نام را بخواست و از و پسران دولتمند چون شاه شجاع و شاه محمود و سلطان احمد بوجود آمدند و در محرم سنه احدی و اربعین و سبعمائه ۷۴۱ بر کرمان استیلا یافته بعد از شیخ ابواسحاق اینجو مالک فارس نیز ضمیمه الکای او شد و چون در بهار سنه ستین و سبعمائه ۷۶۰ در موضع ورزقان گرمرو بر اخی چوق که پس از رفتن بردی بیگ ولد جانی بیگ خان بدشت استیلا یافته بود مضاف داده غالب آمد در مالک آذربایجان خطبه بنام او خواندند و کار او عروج تمام یافت اما چون با فرزندان کج خلقی میکرد و ایشان را بقتل و قید تهدید میداد شاه شجاع و برادرش محمود شاه سلطان و دامادش اتفاق کرده او را در اصفهان ، بعد از مراجعت تبریز در صباح بیست و هفتم رمضان سنه ستین و سبعمائه ۷۶۰ گرفته اول در قلعه طبرک بند کرده میل کشیدند و ثانیاً او را به عصار بم برده در آخر ربیع الاول سنه [خمس و ستین ۷۶۵

وفات یافت. ولادتش در اواسط جمادی الاخری سنه [سیمماه ۷۰۰ احتراز (۱) او در باب امر معروف ونهی از منکر اشرار از آنست که احتیاج بتذکار باشد چنانچه ظرفا تعبیر (۲) ازو بهحسب کردندی چنانچه خواجه حافظ گوید: مصراع «ببأنك جنك مخور می که محتسب تیز است»

شاه شجاع

بن مبارزالدین محمد پس از پدر برچار بالش حکومت نشسته بازار فضل واستعداد رواج یافت چه او خودش نیز بغایت فاضل بود برادران و برادرزادهار هر يك ناحیهی از مملکت مورد داده آخر میانه ایشان بفساد انجامید وقاصدیکدیگر شده گاهی غالب و گاهی مغلوب می شدند شاه شجاع بعد از فوت سلطان او پس و برادرش شاه محمود قصد آذربایجان کرده در سنه سبع وسبعین وسیمماه ۷۷۷ با سلطان حسین بن سلطان او پس جنک کرده غالب آمده در تبریز بسلطنت نشسته بنا بر سببی چند که از آن جمله یکی طغیان شاه یحیی بود آنجا را گذاشته بفارس رفت وخوزستان نیز داخل ممالک او کردند آخر پسر خود زین العابدین را ولی عهد ساخته مکتوبی بر اتباع خود بامیر تیمور نوشت و او را سفارش فرمود و در شب یکشنبه بیست و دوم شعبان سنه ست وثمانین ۷۸۶ که حروف «حیف از شاه شجاع» بادی از آن تاریخ میدهد وفات یافت. ولادتش در صبح چهارشنبه بیست و دوم جمادی الاخری سنه ثلاث وثلاثین وسیمماه ۷۳۳ و این قطعه بدو منسوبست

قطعه :

منسوبست

گر پرسدت کسی که علی را نظیر هست [با او بگو که آب بیوی گلاب نیست
در حضرت خدا بجز از ختم انبیاء] کس را مقام و منزلت بوتراب نیست

شاه محمود

بن مبارزالدین محمد بحکم برادر والی اصفهان بود میانه او و برادر در اکثر کدورت عظمی روی نموده بممد شیخ او پس بشیراز استیلا یافت آخر در نهم شوال سنه ست وسبعین وسیمماه ۷۷۶ در اصفهان وفات کرد ولادتش در جمادی الاولی سنه سبع وثلاثین وسیمماه ۷۳۷ و شاه شجاع در باب واقعه برادر گفته :

رباعی :

محمود برادرم شه شیر کین میکرد خصومت از بی تاج و نگین
کردیم دو بخش تا بر آساید خلق اوزیر زمین گرفت و ماروی زمین

سلطان

زین العابدین

بن شاه شجاع والد شاه دختر سید لطیف بن رکن الدین محمد راوندی در حینی که امیر تیمور متوجه فارس بود وی توهمی کرده بشوشر رفت و شاه منصور پسر عمش با وی غدر کرده او را بگرفت در آن اثنا از بند گریخته در اصفهان بحکومت نشست و باتفاق عمش سلطان احمد بکرمان

رفت و فتوری بدوراء یافته بعزم خراسان بری آمد و موسی جوکار پسر حسین که در آن وقت در آن دیار صاحب اقتدار بود او را گرفته نزد شاه منصور فرستاده بحکم او مکحول شد آخر نزد امیر تیمور آمده میر تیمور او را باموراءالنهر فرستاد و در آنجا از عالم رفت [ولادتش یکشنبه چهارم محرم سنه اربع واربعم و سبعه ۷۴۴ (۱)]

سلطان احمد

بن مبارزالدین محمد بحکم شاه شجاع حاکم کرمان بود بعد از او استقلال در سلطنت آنجا یافت.

شاه یحیی

بن مظفر بن مبارزالدین محمد پیوسته بااعمام در مقام نزاع بود و مدار بر تزویر و حیلله نهادی و بوجوب فرموده شاه شجاع بحکومت یزد اشتغال داشت.

شاه منصور

برادر شاه یحیی در حکومت و شجاعت آیتی بود و شوشتر از راه اقطاع مخصوص او گشته در سنه تسعین و سبعه ۷۹۰ بر شیراز استیلا یافت برادرش شاه یحیی را اخراج نمود و در سنه خمس و تسعین ۷۹۵ که امیر تیمور از راه شوشتر بحوالی شیراز رسید وی با پنچ شش هزار سوار خود دراد کوه یاتیله بر قلب وی زده دونوبت بنا شناخت شمشیر بر خود میر تیمور رسانید آخر شکست یافته در آن معرکه کشته شد و این معنی موجب غضب [امیر تیمور] گشته آل مظفر را مثل سلطان احمد و شاه یحیی با فرزندان چون جهانگیر و سلطان محمد و ابواسحاق پسر اویس بن شاه شجاع و سلطان مهدی بن شاه شجاع و مظفر ولد شاه منصور که بهلازمت میر تیمور رسیدند همه (۲) را گرفته در وقت توجه اصفهان در منزل مهیار قوشه اصفهان روز شنبه [هشتم] رجب همه را از تیغ [تیر] گذرانیدند و در آن باب گفته اند

قطعه :

بعبرت (۳) نظر کن بآل مظفر شهابی که گوی از سلاطین ره بودند
که در هفصد و خمس و تسعین ز هجرت نهم شب ز ماه رجب چون غنودند

سلطان معتصم

بن زین العابدین بن شاه شجاع در محلی که پدرش را بسمر قند بردند وی بشام افتاده بعد از واقعه میر تیمور باذربایجان آمد و قرا یوسف اورانیک دیده وی باتفاق امیر بسطام جاگیر و ترغیب قاضی احمد صاعدی عازم اصفهان گشته در سنه اثنی عشر و ثمانه ۸۱۲ در موضع آتسگاه آنجا میانه او و میرزا اسکندر عمر شیخ جنگ صعبی دست داده معتصم در اثنای حرب و ضرب از اسب افتاده بر دست لشکر میرزا اسکندر عمر شیخ کشته شد و چراغ آل مظفر بیکبارگی فرو نشست

صفحه هفدهم در سلاطین گورکانیان

مبسوط در مقدمه و اصل در چهار سطر

مقدمه در امرای سلطان شان (۱) امیر غزن که از اعظم امرای چغتای بود بنابر کمال ظلم و سیاست غازان سلطان (۲) خان که در آن وقت قهرمان (۳) توران بود باتفاق امرایی که ازو متوهم بودند با او یابی شده یکمرتبه در سنه خمس و اربعین و سبعمائه ۷۴۵ جنگ کرده در آن معر که تیری بر چشم امیر غزن خورده از نور بی بهره ماند بار دیگر در سنه سبع و اربعین ۷۴۷ مصاف داده غازان سلطان بقتل آمد و دانشمند چه او کتای را بجای او بخانی نشاند بعد از چند گاه او را کشته بیان قلی را پادشاهی نسبت دادند امیر غزن لشکر بر سر هرات کشیده به استعانت ملک عزالدین حسین از سر آنجا برخاست آخر در سنه تسع و خمسين ۷۵۹ در شکارگاه بردست قتلغ تیمور نامی از اقوام خود مقتول گردید و امیر غزن در غایت عدالت خلق بوده و مروت داشت و دوازده سال در حکومت بسر کرد.

امیر عبدالله
بر جای پدر نشسته بیان قلی را بیجرم ظاهری بکشت و تیمور شاه بجای او نصب کرد و از آن رهگذار امر را ازو رمیده در قتلش اتفاق نمودند بعد از یکسال و هشت ماه حکومت در سنه ستین و سبعمائه ۷۶۰ بقصد امر از پا در آمد.

امیر حسین
بن امیر مبلان امیر غزن چون پس از عبدالله هرج و مرج شده هر کس بتمنای سرودی افتادوی نیز گرشه بی از آن ولایت فرو گرفت تا آنکه امیر تیمور در سن بیست و پنج سالگی همشیره او الجای ترکان خاتون را بخواست و میر حسین از پرتو اقبال او بر دیگر دشمنان غالب آمد بعد از رفتن تغلق تیمور خان پادشاه جته حکومت تمامی ماوراء النهر و توابع بدست آورده اما آخر میانه او و امیر تیمور مکرراً خلاف واقع شده اعیان امرای نیز از چپ و راست از نا اعتمادی او بتنگ آمده، هم در آن ایام همشیره اش که در حرم محترم میر بود فوت شد علاقه خویشی نیز از هم بگسسته بود میر باتفاق امرای لشکر بدر بلخ کشیده او را بعد از اندک وقتی از حصار هندوان، آنجا که متحصن شده بودند بدست آورد و در چهار شنبه دوازدهم رمضان سنه احدی و سبعین و سبعمائه ۷۷۱ با سران کشته و آن فرقه بالکلیه منقرض شدند والله اعلم.

اصل در خلاصه احوال امیر تیمور بر توالتی سنین

امیر تیمور
بن طراغا که در سنه احدی و ستین و سبعمائه ۷۶۱ فوت شد
بن امیر بر کل بن لشکر بهادر بن ابجل نویان بن قراجار نویان

که بموجب فرمان چنگیز خان امیر الامر او جمله الملك پسرش جغتای بود و در سنه اثنی و خمسين و ستمائه ۶۵۲ در سن هشتاد و نه فوت شد بن سوغوجین که در شهر سنه اثنی و ستین و خمسمائه ۵۶۲ مطابق بارس تیل در گذشت بن ایرومچی که لقبش برلاس بود و آن اویماق بدو منسوبست بن قاجولی بهادر که برادر بزرگتر قبل خان جد سوم چنگیز خان است [بن نومه خان که در آنجا نسب مذکور و نسب چنگیز خان بهم می پیوندد و اطلاق گور کانی بر وایتی بواسطه آنست که او داماد میر حسین است باطفا جار برادر قراجار. بدختر داماد چنگیز خان بود و مولودش در ظاهر کش ماوراء النهر در شب سه شنبه بیست و هفتم شعبان سنه ست و ثلاثین و سبعمائه ۷۳۶ مطابق سیچقان تیل و لفظ «مولد تیمور» موافق تاریخ بخاطر مکسور رسید مادرش تکیه خاتون برادرانش عالم شیخ و سیور غتمش و جوکی و خواهرانش قتلغ ترکان آغا و شیرین بك آغا در ایت تیل احدی و سبعین ۷۷۱ قهر دشمنی چون میر حسین کرده جلوس نمود و سیور غتمش بن دانشمند چه را بخانی برداشت و در وقتی که امیر تیمور لشکر گرد کرده بر سر میر حسین میرفت سید بر که از اعظام سادات صحیح النسب بود از حرمین شریفین رسیده طبل و علم بدو حواله نمود و نوید فتوحات داد و میر تیمور را قدم همایون و دم میمون آن بزرگوار خوش آمده بدو ارادتی عظیم آورد و مدت العمر در مقام اخلاس را سخ بود بعد از حلول اجل بموجب وصیت در زیر قدم او مدفون شده و در تنکوز تیل اثنی و سبعین ۷۷۲ امیر موسی یاغی شده نزد زنده حشم ایردی بشرعان رفت و صاحب قران بالشکری بدانجا رفته بامان از آنجا برخاست و هم در آن سال یورش جته نمود و در سیچقان تیل ثلاث و سبعین ۷۷۳ نوبت اول خوارزم و تاخت آنجا و فوت حسین صوفی قنقرات حاکم آن دیار روی نموده بصلح از آنجا برخاست و یورش ثانی جته نموده در وقت زنده حشم و امیر موسی و غیرهما قصد میر تیمور کرده رسوا شدند [و زنده مقید گشته و قید از هم گذشت و دیگران خلاص شدند] و در او تیل اربع و سبعین ۷۷۴ چون انار عصیان بوسف صوفی برادر حسین صوفی بوضوح پیوست و یورش ثانی خوارزم دست داده از آنجا بامان برخاست و در پارس تیل خمس و سبعین ۷۷۴ یورش جته کرده بامحقق لشکر باقر الدین دو غلات که گروه انبوه داشت جنگ کرده غالب آمد و در لوی تیل سیم و سبعین ۷۷۷ نوبت سوم خانزاد و دختران [صوفی] قنقرات را جهت پسر بزرگترش میرزا جهانگیر خواسته بود به سمرقند آورد و زفاف واقع شد و در توشقان تیل ست و سبعین ۷۷۶ نوبت سوم یورش خوارزم کرده بواسطه [عصیان] بعضی از امرا از راه برگشته [یورش چهارم جته و استیلای بر آن قوم واقع شد و نوبتی دیگر که یورش پنجم آنجا باشد دست داده در آن اثنا تقهش خان بخدتمش رسیده رعایتها یافت و او را تربیت فرموده به سقناق فرستاد و ارس خان بجنگ تقتمش آمده میر تیمور بجانب او نهضت نموده و بواسطه شدت زمستان برگشته [بسرقتند

آمد و باز تاخت بر الوس اوس خان برده و در میلان میل سنه ثمان و سبعین ۷۷۸ یوتی دیگر
تقتش را اسباب سلطنت داده و همراه او را امرای بزرگ کرده به سقناق فرستاد و او
را بخانی نشانند و در یونت میل تسع و سبعین ۷۷۹ میرزا شاهرخ بوجود آمده درزنچیر
سرای قلامش کرد و در قوی میل ثمانین و سبعه ۷۸۰ در ماه شوال یورش چهارم خوارزم
بود سه ماه و شانزده روز محاصره آنجا کرده در آن ایام یوسف صوفی مرده آنجا
در سنه احدى ۷۸۱ مسخر گردید و در بیچی میل احدى و ثمانین ۷۸۱ شهر کش را که مسقط
الرأس او بود عمارت نموده حاجی سیف الدین را بایلچی گری پیش ملک غیاث الدین
فرستاده و در تخاقوی میل اثنی و ثمانین ۷۸۲ یورش خراسان نموده و در سنه ثلاث و
ثمانین ۷۸۳ که بقیه تخاقوی میل اثنی و ثمانین ۷۸۲ هرات را با مضافات فتح فرموده و در
بخارا قشلاق کرد و در ایت میل اربعه و ثمانین ۷۸۴ هم یورش خراسان نموده قلعه
ترشیز (۱) و سایر بلاد آنجا مسخر گردید و در تنگوزیل خمس و ثمانین ۷۸۵
یورش سیستان کرده تمامی آن ولایت بعد از چندین مصاف با اهلالی آنجا مفتوح شده
بسمرقند مراجعت نمود و در سیچقان میل ست و ثمانین ۷۸۶ یورش جرجان و اسر آباد
کرده بامیر ولی حاکم آنجا قتال نموده بعد از تسخیر آن الکای رفت و قشلاق در آنجا
فرمود و در اودمیل سبع و ثمانین ۷۸۷ تا سلطانیه حرکت کرده بعد از تسخیر آنجا
بر سمتدار و آمل نهضت نمود و از آنجا بسمرقند رفت و در سالی سرای قشلاق نمود
و در یارس میل ثمان و ثمانین ۷۸۸ چو شنید لشکر تقتش در تبریز خرابی کرده اند
عزم یورش عراق و آذربایجان نموده ولایت ارکوچک را بتاخت و آذربایجان را
مفتوح ساخته اکثر قلاع آنجا و گرجستان مسخر کرده قشلاق در قراباغ نموده و در
توشقان میل تسع و ثمانین ۷۸۹ تسخیر اصفهان و شیراز نموده بایلی از سمرقند رسیده خبر
هجوم لشکر تقتش بعاوراء النهر رسانید و میر تیمور فارس را بآل مظفر داده
میر سید شریف علامه را کوچانیده بسمرقند برد و در لوی میل تسعین و سبعه ۷۹۰
یورش پنجم خوارزم نموده بار دیگر آنجا را مسخر ساخت و برج و بادوی آنجا را
خراب کرد و در میلان میل احدى و تسعین ۷۹۱ تقتش لشکر کشیده قصد امیر تیمور
داشت وی بصوب او حرکت کرده بی جنگ از راه برگشت و عنان بصوب مغولستان
تافته آنجا را بتاخت و میرزا میرانشاه را بدفع کسانی که در خراسان سر بر آورده چون
حاجی بیک جانی قربانی و ملوک سربدار روان ساخت و در یونت میل اثنی و تسعین (۲)
۷۹۲ در سمرقند بود و تریب لشکر اشتغال داشت و در قوی میل ثلاث و تسعین ۷۹۳
غزیمت یورش دشت قباچاق و در منتصف رمضان از تاشکند روان گشته و در
پانزدهم رجب در موضع قندزجه میان وی و تقتش جنگ شده میر غالب آمد و ایل والوس

از يك بغارت رفته در ذی القعدة بسر قند باز گشت و در بیچی میل اربع و تسعین ۷۹۴ یورش پنجساله ایران نموده فتح قلعه ماهانه سرماز ندران و قشلاق درحوالی استرآباد واقع شد و در تخاقوی میل خمس و تسعین ۷۹۵ لرستان را تاخت نموده بشوشر رفت و از آنجا بشیراز و در آنجا شاه منصور را مقهور ساخته باصفهان رفت و از آنجا بیفداد، و سلطان احمد جلالیر گریخته آن الکا مسخر شد و در ایت میل ست و تسعین ۷۹۶ قلعه تکریت را بچنگ گرفته لشکر بیصره و واسط فرستاد خود متوجه ماردین گردید و سلطان عیسی صاحب ایل گشته امیر ایلچی نزد برقوق پادشاه شام فرستاد و جزیره مفتوح شده قلعه اوئیک بدست آمده و تاخت بگرگستان و شکی برده در محمود آباد قشلاق نمود و در تنگوزیل سیم و تسعین ۷۹۷ یورش ثانی دشت قیچاق کرده از راه دربند شیروان بر سر تفتش رانده و اورا در چنگ مغلوب و مستمک ساخت و در سیچقان مین ثمان و تسعین ۷۹۸ تمامی بلاد شمال ارس را چون مسکا و چرکس و قق و فشاق (۱) تاخت نموده در اوایل تسم و تسعین ۷۹۹ از آن سفر عود نموده محمد سلطان نبیره اش را بضبط هرمز و سواحل عمان فرستاده و تمامی عراق و آذربایجان بمیرزا میرانشاه سپرد و همچنین میرزا شاهرخ را خراسان داده خود بسر قند باز گشت و قشلاق در حدود ترکستان فرمود و در حدود پارس میل ثمانمائه ۸۰۰ در سمرقند طرح باغ دل گشا انداخته عزیمت یورش هندوستان کرد و در راه سیاه، پوشان کمتور را برانداخت و در توشقان میل احدی و ثمانمائه ۸۰۱ در غره محرم از آب سند عبور نموده اکثر شهرها و قلعه ها و جزایر آنجا بتخصیص دهلی ولها و در راه مسخر کرده پادشاهان آنجا چون سلطان محمود و لومو خانرا بشکست [و کفار بسیاری بکشت در آن تاریخ گفته اند :

شعر

ز آبیاری حضرت بباغ دولت میر / بسان خار گل فتح دهند شدلوما]

و چون قبل از رفتن میر پسر زاده اش پیر محمود جهانگیر ملتانرا مسخر کرده در آن سال در آنجا بشه کانی (۲) عظیم دست داده تمامی الاغان و ملازمانش مرده بودند در وقتیکه میر بدانجا رسید بالضروره بعضی گاو سوار و بعضی پیاده باستقبال آمده میر در يك روز موازی سی هزار اسب بدو داده و لشکر یانش مکرمت فرمود و رجعت نموده در بیست و یکم شعبان همین سال بسر قند رسید و در چهارم رمضان طرح مسجد جمعه سمرقند کرده در اندک وقتی باتمام رسانید و در لوی میل اثنی و ثمان مائه ۸۰۲ یورش هفت ساله ایران نموده به تسخیر گرگستان رفته قتل و غارت نموده در قرا باغ قشلاق فرموده و در بهارش نوبتی دیگر تاخت گرگستان کرده آثار بسط (۳) ظاهر ساخت و فی الواقع بی شائبه تکلف این بیت سخت مناسب حال اوست :

بیت :

براق عزم تو گامی که بر گرفت از هند نهاد گام دگر بر اقصای ایران
 و در میان بیل ثلاث و ثمانماه ۸۰۳ ایلفار بسیواس برده تساخت ملاطبه و ائتلاف
 نموده لشکر بشام کشیده تمامی آن ولایت را منسخر ساخت و فرج پادشاه آنجا را بشکست
 و دمشق را گرفته آتش در آن جازد و از آنجا ببغداد آمده آنجا را محاصره کرد
 و بعد از تسخیر قتل عام نموده و در وقت محاصره بغداد موسی نام ملازمی از محمد سلطان
 جهانگیر حاکم سمرقند آمده یکقطعه لعل بوزن صد و بیست مثقال که در آن سال
 از کان بدخشان حاصل شده بود گذرانیده و در یونت بیل اربع و ثمانماه ۸۰۴ قشلاق
 در قرا باغ گرفته داعیه گرجستان داشت آخر چون باج و خراج آوردند نرفت و لشکر
 بتاخت بغداد و خوزستان فرستاده در آن قشلاق اسباب یورش روم ترتیب داد و در
 بهار متوجه آن صوب شده و قلعه کماخ را بچنگ بگرفت و در آدینه نوزدهم ذی الحجه
 در حوالی انگوریه با ایلدرم با یزید مصاف داده غالب آمده و او را اسیر کرده تمامی
 روم تا کنار دریای فرنک ترکناز او شده قشلاق در آنجا کرد و در قوی بیل خمس و
 ثمانماه ۸۰۵ فتوحات سایر بلاد روم کرده در بنجامن بوراست آیه کریمه **الم غلبت الروم**
فی ادنی الارض [دلالت بر مغلوبیت ایشان میکند در « ادنی الارض » که] آن ضاد است
 و «ضاد» ملفوظی هشتصد و پنج است ، و بالجمله صاحب قران از آنجا عود نموده
 میرزا بابکر بن میرانشاه را با لشکر ببغداد فرستاده آنجا را بدو داد و پدر را با او
 همراه کرد و در پیچی بیل ست و ثمانماه ۸۰۶ به تسخیر گرجستان رفته قلاع بسیاری
 فتح کرد و قشلاق را در قرا باغ نمود و در آن وقت بیلقانرا آبادان ساخته نه-ر
 برلاس اخراج نمود و جای میرزا میرانشاه را به پسرش عمر داده عازم سمرقند گردید
 و در آن اثنا شنید که اسکندر شیخی اظهار عصیان کرده با وجود پیری و لنگی
 عصا بدست گرفته اکثر اوقات پیاده در کوهها جلا و تردد کرده و او را تا برنیداخت
 آرام نگرفت و در تغاقوی بیل سبع و ثمانماه ۸۰۷ عزیمت ماوراء النهر نموده در
 محرم بسمرقند نزول نمود و در کان کل جهت ازدواج احفاد کوراً و اناطای عظیمی
 کرده اردوی او در آن وقت در ده فرسنگ نشسته بودند و دور سرا پرده میریک فرسنگ
 بود معمولا از خیام و خرگاههای پیش از پیش از و آنجمله خرگاه دوست سر و خیمه دوازده
 پای عالم آرای که بیرونش از سقر لاط هفت رنک و اندرونش از مخمل الوان و اطناش
 از ابریشم و ستونهایش منقش و قفیرهایش زرین بود و گروه انبوه از فراشان آنرا
 در عرض یک هفته بر پای کردند از اعجوبه روزگار بود و آن خیمه چنان وسیع بود
 که ده هزار کس در سایه آن میتوانستند نشست و در آن جشن عالی با اعیان امرا

جاقی فرموده قرار بر یورش خطا شد و از آن جا متوجه آن یورش گشته در اترار سرحد ترکستان قشلاق کرد در آن اثنا مریض شده در شب چهارشنبه هفدهم شعبان به اجل طبیعی درگذشت و یکی در آن تاریخ گفته شعر:

سلطان تیرانکه چرخ را در دل خون کرد و زخون عدو روی زمین گلگون کرد
در هفده شعبان سوی علین تاخت فی الحال زرضوان سر و پا بیرون کرد
و او را چهار پسر دولتمند و احوال ذریت هر یک در سطری مسطور میگرد

سطر اول در اولاد میرزا جهانگیر

و او اکبر فرزندان واعز ایشان بود در سنه سبع و سبعین و [سبعماه] ۷۷۷ وفات یافته پدر از کمال محبت او پسر بیهوش (۱) محمد سلطان را ولی عهد ساخته بود و او در هفدهم شعبان سنه خمس و ثمانماه ۸۰۵ در یورش روم فوت شد چنانچه «محمد سلطان نور قیبه» تاریخ وفات یافته اند آخر در حین وفات میر پسر دیگرش میرزا پیر محمد بن جهانگیر را ولی المهد نمود جهت او از امرا عهد بگرفت و او در آن حین در حدود هندوستان بود بنابر آن هر یک از فرزندان هوایی کرده مقید بوصیت نشدند و او نیز بهمان الکا که از زابلستان و هندداشت قناعت نموده بشراب مدام شره تمام داشت لاجرم پیرعلی تاز نام که از امرای عظمای او بود هوای سلطنت کرده و برا در چهاردهم رمضان سنه تسع و ثمانماه ۸۰۹ بکشت

بن پیرمحمد بقویت میرزا شاهرخ صاحب الکای پدر شده بواسطه
میرزا قیدو
عصیان پیرعلی تاز نام کارش قرار چنانچه باید نداشت تا آنکه پیر علی در سنه عشر ۸۱۰ بقتل رسید قیدو اقتدار تمام یافت آخر با عم عاصی شده میرزا شاهرخ فوجی بفرستاد که او را گرفته بهرات آوردند و اطلاق یافته بفراغت میبود یکبار فرار نموده راه قندهار پیش گرفته و میرزا بای سنقر بن میرزا شاهرخ او را تعاقب نموده بگرفت و در سنه احدی و عشرين و ثمانماه ۸۲۱ در حصار اختیارالدین مجبوس شد و آن دوحه بدو منتهی گردید

سطر ثانی در میرزا شاهرخ و اولاد و احفاد

میرزا شاهرخ
در واقعه بدر در هرات بود بموجب ارث و استحقاق بسلطنت نشسته مرتبه هر یک از برادرزادها را که زوال میرسید ملکش نصیب وی میشد چنانچه از دروم تا در خطا و از طبرستان تا هندوستان سکه و خطبه باسم او بود و او در آن وقت سلطان السلاطین شده فتوحات بسیار کرد از جمله [دوکرت] با اولاد قریبوسف ترکمان مصاف داده با وجود آنکه ایشان هر بار دوشبان روز تلاش

کردند مغلوب شدند چنانچه در احوال ایشان مذکور خواهد شد آخر در یورش آخری عراق و رشتا بویه ری قشلاق گرفته در صباح یکشنبه بیست و پنجم ذی الحجه مطابق نوزدهم خمسین و ثمانماه ۸۵۰ وفات یافته نعش او را بهرات نقل نمودند ولادتش روز پنجشنبه چهارم (۱) ربیع الاخر سنه تسع و سبعین و سبعمائه ۷۷۹ بطالع قوس

میرزا علاء الدوله بن میرزا بای سنقر بن میرزا شاهرخ بعد از جد در هرات بر تخت نشسته عمش میرزا الغ بیک لشکر بخراسان کشیده در شهور سنه اتنی و خمسین ۸۵۲ در موضع برباب که چهار (۲) فرسنگی هرات واقع است میانه ایشان جنک عظیمی دست داده شکست بر میرزا علاء الدوله افتاد و از آن معرکه فرار نموده نزد برادرش بابر رفت و دیگر [روی] دولت ندید اما بهر چند وقت فتنه می‌انگیخت و بعضی ایام بمراق آمده در ظل رأفت میرزا جهان‌شاه بزم میبرد و آخر بر ستمدار افتاده در خانه ملک بیستون در سنه خمس و ستین و ثمانماه ۸۶۵ در گذشت نقلش بهرات کردند ولادتش در شب شنبه غره جمادی الاولی سنه عشرين و ثمانماه ۸۲۰

میرزا سلطان محمد

بن بای سنقر بن میرزا شاهرخ در ایام جد اراده سلطنت کرده یورش آخرین [میرزا] جهت تنبیه او بود و او در آن وقت به تسخیر شیراز اشتغال داشت چون خبر نزول میرزا در کند مان (۳) شنید از سر آن جابر خاسته به کوه کیلویه رفت و از آنجا بلرستان و میرزا بعضی امرارابه آوردن او فرستاده در آن اثنا فوت شد و میرزا سلطان محمد عراق و فارس را ضبط نموده جداش گوهر شاد بیکم و بعضی امراروزراء از صدمه الغ بیک میرزا روی گردان شده به پیش وی آمدند و او خدمت بر اسلوب کمال ادب کرده در آن وقت میانه او و جهان‌شاه نزاع ملکی دست داده چون باعث تربیت او بیکم بود کس با صلاح نزد وی فرستاده آن هم با صلاح آمد و میرزا طمع در خراسان کرده سه کرت میانه او و برادرش میرزا بابر جنک شده در نوبت آخر در چناران اسفراین اسیر گشته در ذی الحجه سنه خمس و خمسین ۸۵۵ مقتول شد ولادتش سنه احدى و عشرين و ثمانماه ۸۲۶

میرزا بابر

بن میرزا بای سنقر در واقعه جد در اردو بود در آن روز اردو بازار را تاراج کردند و به استرآباد رفت و در سنه اتنی و خمسین ۸۵۲ که الغ بیک خراسان را گذاشته بسمقر قدرت وی متوجه هرات شده در ذی الحجه آن سال جلوس نموده استقلال تمام یافت آخر [در سنه ست و خمسین ۸۵۶ (۴)] طعم در فارس [عراق (۵)] کرده از راه یزد به شیراز آمده [اکثر ولایت عراق چون اصفهان و قم و کاشان و ساوه و جربادقان داروغه نشین او شد و با لفظ «بابرخان» مطابق (۶)] آخر بواسطه [خروج] میرزا علاء الدوله آنجا را بمیرزا سنجر سپرده بخراسان رفت و بنا بر خلاف اقوام فارس

وعراق اذ دستش رفته بعیش و لوندى افتاد و داد کرم داد آخر در بیست و ششم ربیع الآخر سنه
احدی و ستین ۸۶۱ در مشهد مقدس وفات یافت (۱) [ولادتش در هفدهم رجب سنه
خمس و عشرين و ثمانمائه ۸۵۲]

بن بابر به اتفاق امرا بر تخت نشست پسر عمش میرزا سلطان
میرزا شاه محمود ابراهیم بن علاء الدوله برو خروج کرده در رباط امیر شاه ملک
بینهما جنگ شده وی مغلوب گردیده به اسر آباد گریخت و دیگر روی دولت ندید
وفاتش در سنه ثلاث و ستین و ثمانمائه ۸۶۳ ولادتش در شب شانزدهم محرم سنه اثنی
و خمسين و ثمانمائه ۸۵۲

بن میرزا علاء الدوله در حینی که بسرعم را تعاقب مینمود ناگاه
میرزا ابراهیم بمقتلای جهان شاه که در آن وقت آهنگ خراسان کرده بجنگل
اسر آباد در آمده بود و خورد و در سه شنبه بیست و پنجم محرم سنه اثنی و ستین
۸۶۲ مهم بمقتله رسیده شکست عظیم یافت و اعیان امرا و امیرزادگان جفتای کشته
شده دیگر استقامت پیدا نکرد تا در ششم شوال سنه ثلاث و ستین ۸۶۳ وفات یافت
ولادتش سنه تسم و اربعین و ثمانمائه ۸۴۹ که این مصرع از آن اخبار مینماید (۲)
« تاریخ شود شب سوم شوال »

نام اصلی وی طرغای محمد است مسمی باسم بدر تیمور بن میرزا
میرزا الغ بیگ شاهرخ در سنه اثنی عشر و ثمانمائه ۸۱۲ بحکم پدر فرمان فرمای
ماوراء النهر و ترکستان شده فضلی کامل و عدلی شامل داشت و در سنه ثلاث عشر
۸۱۳ در سمرقند باتفاق صلاح الدین موسی المشهور بقاضی زاده رومی که استادش
بود و مولانا غیاث الدین جمشید کاشی صائب زیج خاقانی و رساله مفتاح الحساب و
آخرها بامداد ملاعلی قوشچی که میرزا او را نرزد خوانده بود رصد ترتیب داده
زیج جدید نوشت و تا آنکه خراسان را بگرفت و بی تقرب گذاشته بسمرقند رفت و
پسرش بروی عاق شد و در حوالی سمرقند با وی جنگ کرده بعد از انهزام به شاه خیمه
رفت و از آنجا برگشته نزد پسر آمد و بیشتر برادرش عبدالعزیز را کشته بود پدر
را نیز در رمضان سنه ثلاث و خمسين ۸۵۳ بدست عباس نامی داد تا بقصاص پدرش
بکشت این بیت موافق تاریخ است شعر :

چو عباس کشتش به تیغ جفا شود سال تاریخ « عباس کشت »

ولادتش روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاولی سنه ست و تسعين و سبعمائه ۷۹۶

[بطالم اسد] در قلمه سلطانیه

- ۱- ع. بعد از این جمله نوشته است: این مصراع موافق تاریخ است « سلطان مؤید بابر » ولی نظر باینکه موافق تاریخ نبود و از طرفی در نسخه « م » دیده نشد حذف گردید
- ۲- کذا ولی تطبیق نمیکند و جمله « شب سوم از شوال » ۷۵۳ است و اگر جمله « تاریخ شود » نیز ضمیمه گردد سر برقم ۲۲۷۴ خواهد زد.

میرزا عبداللطیف بن^۱ الغ بیک با وجود کمال فهم از جنون بی بهره نبوده لاجرم اقدام بر امر شنیع چنین نموده بعد از شش ماه در شب جمعه بیست و پنجم ربیع الاول (۸۵۴) بر دست بابا حسین ملازم میرزا عبدالعزیز کشته شده در آن تاریخ گفته اند
نظم :

بابا حسین کشته شب جمعه اش به تیر ناریخ قتل اوست که «بابا حسین کشت»
میرزا عبدالله بن میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ در زمان جد چون پدرش در چهارم شوال سنه ثمان و ثلاثین و ثمانه ۸۳۸ در شیراز وفات یافت میرزا شاهرخ آملک را بدستور بدو شفقت کرد و او بحکومت آنجا اشتغال داشته آخر از تسلط میرزا سلطان محمد پسر عیش بتک آمده و بهرات شتافت و در جنگ بر تاپ از میرزا علاء الدوله تغلف نموده به عم پیوست و در خدمت او بماداء النهر رفت بعد از عبداللطیف چون در آن دودمان کسی دیگر نمانده بود او را بسلطنت برداشتند در آن اثنا سلطان ابو سعید بروی خروج کرده در جنگ اول شکست یافته بمیان ایل ازغون رفت و در کرت اخیر به امداد ابو الخیرخان از بک درجمادی سنه خمس و خمیس ۸۵۵ در چهار فرسنگی سمرقند مصاف داده میرزا عبدالله کشته شد و ولادتش در بیست و هفتم رجب سنه ست و ثلاثین و ثمانه ۸۳۶ در شیراز

میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد بن میرزا بای سقر در حینی که حسن بیک آق قویونلو بر جهان شاه غالب شد می در اردوی جهان شاه بود بچنگ حسن بیک افتاد و اکرام مالا کلام یافت و چون بر سلطان

ابوسعید مظفر شد امرای جفتای را ملازم ساخته به لشکر هم مدد کرد و میان او و سلطان حسین میرزا بایقرا دو مرتبه جنگ شده در کرت اخیر چون لشکر کلی از حسن بیک ببرداری پسرانش سلطان خلیل و ذینل بیک به کومک او مقرر گردیدند اما از سلطان حسین میرزا برگشته بدو پیوستند بشارین وی فایق آمده بر تخت هرات نشست و سلطان حسین میرزا از میمه و قیصار باهشتصد و پنجاه سوار بر سر او ابله آوارده در شب چهار شنبه بیست و هفتم صفر سنه خمس و سبعین ۸۷۵ او را در باغ زاغان بکشت و آن دوحه بدوانتها یافت.

صوفی صوم در اولاد همی شیخ

وی در اوایل حال حاکم اندجان و سرحد ترکستان و در اواخر صاحب فارس بود در زمان پدر در بای قلعه خرما تو تیری بر مقتل او رسیده در ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعه ۷۹۶ کشته شد .

میرزا پیر محمد ولد رشیدش حسب الحکم جد والی فارس شده چون مادرش ملک آغا در خانه عمش میرزا شاهرخ بود بنابراین سکه و خطبه باسم عم کرد و در سنه اثنی عشر و ثمانماه ۸۱۲ هوای تسخیر کرمان نموده در منزل دو چاهه بردست خواجه حسینی شربت دار کشته شد ولادتش سنه احدی و ثمانین و سبعمائه ۷۸۱ .

میرزا اسکندر بن میرزا عمر شیخ بعد از برادر بحکومت رسیده در سنه ست عشر و ثمانماه ۸۱۶ با شاهرخ میرزا عاصی شده طغرای مناشیراو این بود «القائم بامور المسلمين و ولی المؤمنین السلطان اسکندر من امره المطاع» و میرزا شاهرخ در سنه سبع عشر ۸۱۷ لشکر بدر اصفهان کشیده وی را بعد از محاصره بگرفت و به برادرش میرزا رستم سپرد و او برادر را میل کشیده آخر در سنه ثمان عشر و ثمانماه ۸۱۸ هم بردست رستم بقتل آمد ولادتش سنه ست و ثمانین و سبعمائه ۷۸۶ میرزا احمد بن عمر شیخ در زمان [میرزا] بابر والی مرو و ماخان بود و بعد از شکست میرزا شاه محمود پسرش بعضی امرای معتبر او چون ابوسعید میرم و فرزندان شیخ ذوالنون و شیرازی و بولدی شیخ قزاق بدو پیوسته ویرا دعوت سلطنت کردند طوس و نیشابور و خیوشان را ضمیمه الکای خود ساخت آخر باتفاق میرزا علاءالدوله و میرزا ابراهیم بچنگ سلطان ابوسعید رفته در میان سرخس و مرو در اواسط جمادی الاولی سنه ثلاث و ستین و ثمانماه ۸۶۳ قتالی صعب دست داده و دیگران مغلوب و او مقتول گردید.

سلطان حسین میرزا بن منصور بن بایقرا بن عمر شیخ والده اش فیروزه بیگم دختر سلطان حسین دخترزاده امیر تیمور [گورکان] بدختر داماد سلطان سنجر مذکور است و در حین غیبت اواز مرو بر آن جا استیلا یافته در روزی که بشکار رفته امرای سنجر در مرو را بسته او را در آنجا نگهداشتند و او سالها در بیابانهای خوارزم و تجن و اداق سرگردان بود تا آنکه لشکری بهم رسانیده باتفاق امیر محمد خداداد و به استر آباد نهاده در صباح دوشنبه عشر اول ذی الحجه سنه اثنی وستین و ثمانماه ۸۶۲ با حسین بیگ سعدلو که از اعظام امراء جهان شاه پادشاه و بحکم او حاکم آنجا بود در سلطان دوین حوالی استر آباد قتال کرده او را بکشت و در استر آباد به تخت نشست اما بواسطه شوکت و سطوت سلطان ابوسعید کارش از پیش نیرفت تا آنکه بعد از قضیه وی بهرات آمده در جمعه دهم رمضان سنه ثلاث و سبعین و ثمانماه ۸۷۳ جلوس نموده

بعد از آن یادگار محمد باو تنازع کرده بعد از دفع وی از روی استقلال بر تخت نشست مدار بر عدل و داد نهاده خراسان بدولت اورنگ دوضه رضوان شده ارباب فضل واستعداد واصحاب صنایع از پرتو تربیت وتمیز او بدرجه کمال رسید هر يك در فن خود فرید دهر شدند و در زمان او یازده هزار طالب علم در هرات موظف بودند و امیر علی شیر کجکینه بهادر یمن تربیت او بدرجه پی رسید که امثال او بعشر عشر آن نرسیده اند و از و آثار مرغوب چون بقاع الخیر ومدارس و خوانق و رباط و کلیات اشعار و تصانیف نفیسه که اکابر بنام او نوشتند بر صفحه روزگار ماند آخر چون میرزا از استرآباد می آمد وی باستقبال رفته در وقتی که محفه پادشاه نزول نمود هنوز دوسه حرف نگفته بود که بیکبار حال بروی متغیر شده زبانش از کار ماند و او را با محفه بشهر آورده در صبح یکشنبه یازدهم جمادی - الاخری سنه ست و تسعمائه ۹۰۶ وفات یافت و در تاریخ او گفته اند

نظم

پنج حرفی نگفته شد تسلیم الف و با و تا و ثا و جیم

میرزا در اواخر مفلوج گشته اولادش کما یبغی اطاعت او نمیکردند و خلفاها از ایشان بظهور رسید آخر چون شنید که شیبک خان قصد خراسان دارد لشکر خود را جمع نموده بمدافعه شتافت در آن سفر بمنزل بابا اللہی از منازل بادغیس قریب بغروب شب شانزدهم ذی الحجه سنه احدى عشر و تسعمائه ۹۱۱ وفات یافت این مصراع در آن تاریخ یافته اند «روی امنیت از جهان برخاست» ولادتش در هرات در محله سرگیل توبکی در محرم سنه اتنی و اربعین و ثمانماه ۸۴۲

بدیع الزمان میرزا کج فتنها تولد نموده و خراسان پر آشوب شد و برادران مهتر از **ومظفر حسین میرزا** مظفر حسین از تابعیت او استنکاف نموده شیبک خان فرصت یافت و لشکر بخراسان کشید برادران لشکری که داشتند جمع نموده بمدافعه شتافتند و در بیلاق مرل بین الفریقین جنگ شده امیر ذوالنون [ارغون] کشته شده در محرم سنه ثلاث عشر ۸۱۳ به اقیح و ضمی و بوادی فرار آورده دیگر روی دولت ندیدند مظفر حسین به استرآباد افتاده هم درین سال وفات یافت و بدیع الزمان به امید حق گراری شجاع بیک ولد امیر ذوالنون ارغون والی قندهار بدان دیار رفته چون آثار بیوفایی از و دیده برگشته به استرآباد آمد و بعد از اندک وقتی بواسطه قرب وصول شیبک از آنجا بلازم حضرت شاه غفران پناه آمده حسب فرمان در شنب غازان تبریز ساکن گردید تا آنکه خواندگار دروم او را در سنه عشرين و تسعمائه ۹۲۰ بروم

برده در آنجا بعد چهار ماه بمرض طاعون وفات یافت .

محمدزمان میرزا بن بدیع الزمان میرزا همراه پدر بدرگاه عالم پناه آمده درحینی که ربابات ظفر شعار متوجه [جنک] خواندگار بود از اردو تغلف نموده به استرآباد رفت و بقایای جفتای بروی جمع شده خواجه مظفر تبکچی باتفاق امرای خراسان چون بوردون سلطان تكلو وغيره برسرآ آمده درصباح شنبه شانزدهم رمضان سنهٔ عشرين بروغالب آمده وی منهرم از راه بیابان ایبورد بفرجستان رفت و باتفاق امیر اردو شاه حاکم آنجا متوجه الکای بلخ گردید و درآن وقت دیوسلطان روملو امیر محمد بهادرلورادرآن الکابه نیابت خود گذاشته به اردوی اعلی رفته بود محمدزمان میرزا آنجا رادردوشنبه سیم ربیع الاخر سنهٔ اثنی وعشرين وتسعمائه ۹۲۲ تسخیر نموده درآن اثنامیانهٔ او واردو شاه که استیلای تمام یافته بود به نزاع انجامید و او میرزا را اخراج نموده آخر [از آن] پشیمان گردید و بینهما آشتی شده اردو شاه در وقتی که اورابه شهر میرد درچهار شنبه ربیع الاول سنهٔ ثلاث وعشرين ۸۲۳ بفرموده میرزا کشته و قوام بیک برادر اردو شاه آنجا را ضبط نمود و به بابریادشاه داد درآن اثنا میرزا بردست ابراهیم جابوق ملازم بابریکه شهنهٔ بلخ بود گرفتار شده وی رانزد بابریادشاه به کابل بردند و او آن شاه زاده را تربیت نموده دختر خود را باحکومت بلخ بدو داد و او تاسنهٔ تسم وعشرين ۸۲۹ والی آنجا بود آخر درزمان همایون پادشاه در شهر سنهٔ ... درمهرکه شیرخان افغان درآب گنک غرق شده مشعلهٔ آن دوحه بدو فرو بست [ولادتش درشوال سنهٔ اثنی وتسعمائه ۹۰۲ (۱)]

سطر چهارم درمیرزا میرانشاه واولاد

میرزا میرانشاه بحکم پدر والی تخت هلاکو بود درآن اثنا درشکار از اسب افتاده دماغش مشوش شد آخر بعد از پدر پسرش میرزا عمربدو عاصی شده چندگاهی سرگردان بود تا آنکه باتفاق پسرش ابابکر بجنک قرایوسف ترکمان رفته دربیست و چهارم ذی القعدة سنهٔ عشر وثمانمائه ۸۱۰ درسرد رود تبریز بقتل آمد مولانا سعدالله کرمانی فتوحات را باسم او نوشته .

میرزا اخیل سلطان بن میرزا میرانشاه درپورش خطا درخدمت جد بود بعد از وایلفار به صوب سمرقند برده بر آنجا دست یافت و تمامی خزاین روی زمین که صاحب قران درآن جاجم کرده بود تصرف نموده ماوراءالنهر را بدست فرو گرفت بعد ازچهار سال امیر خدا داد چینی که جملهٔ الملك او بود ویرا گرفته وشمس جهان پادشاه مغول را به سلطنت دعوت نمود و میرزا شاهرخ بعد از استماع آن اخبار ماوراءالنهر

رفته سرخدا داد رانزد او آوردند و میرزا خلیل نیز بخدمت عم آمده شاهرخ میرزا اورا بمراق روان داشت و او در شهر ری در شب چهارشنبه شانزدهم رمضان (۱) سنهٔ اربع عشر و ثمانمائه ۸۱۴ وفات یافت و ولادتش پنج شنبه بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ ست و ثمانین و سبعمائه ۷۸۶ در هرات .

میرزا عمر

بن میرزا میرانشاه بعد از واقعهٔ جد در مالکی که بدو متعلق بود سکه و خطبه باسم خود کرده برادر دیگرش ابابکر را که والی بغداد بود در فرمان طلب داشته وی بی اندیشه پیش او آمد و گرفتار شده در قلعهٔ سلطانیه محبوس شد و از آنجا خلاص گشته بر برادر غالب آمد و عمر گریخته نزد عمش میرزا شاهرخ بخراسان رفت و مازندران را در وجه اقطاع وی مقرر داشته در اندک وقتی کفران نعمت کرده لشکر بچنگ عم کشیده و بینهما در دوشنبه نهم ذی القعدة سنهٔ تسع و ثمانمائه ۹۰۸ در سردویه جام چنگ شده عمر زخم خورده بدان در گذشت و ولادتش سنهٔ خمس و ثمانین و سبعمائه ۷۸۵

میرزا ابابکر

بن میرزا میرانشاه بر برادر مستولی شد قرا یوسف قصد الکای او کرده میانهٔ ایشان دو نوبت چنگ شده در هر دو مرتبه شکست برو افتاده و آخر بکرمان رفته سلطان او پس برآمد کوبه برلاس حاکم آنجا با او نزاع کرده وی بسیستان رفت باز عود بکرمان نموده میانهٔ هر دو در جیرفت چنگ شده در شعبان سنهٔ احدى عشر و ثمانمائه ۸۱۱ در آن واقعه بقتل آمد و ولادتش در سنهٔ اربعم و ثمانین و سبعمائه ۷۸۴

سلطان ابوسعید

بن سلطان محمد بن میرزا میرانشاه در خدمت میرزا الغ بیک میبود در حینی که میرزا الغ بیک در کنار جیحون در برابر پسرش عبداللطیف نشسته بود گریخته بمیان ایل ارغون رفت دختری ازیشان بهم رسانیده بسمیرقند آمده الغ بیک دفع او را اهم دانسته بصوب سمرقند روان شد و او بمجرد این آوازه فراد نمود باز بمیان ایل مذکور رفت آخر چون عبداللطیف پادشاه شد ویرا سرگرفته میداشت و او در بخارا در شبی که عبداللطیف دوسر قند کشته شد خروج کرده شهنهٔ آنجا اورا بگرفت و بعد از خبر عبداللطیف خلاص شده بامیرزا عبدالله یاغی گری کرده و برادرفه نموده بر تخت نشست و ماوراءالنهر و ترکستان ضبط کرده خراسان را نیز بتدریج اذ دست فرزندانش میرزا شاهرخ بیرون برد و با میرزا جهانشاه که بر آنجا استیلا یافته بود اشتلم کرده ویرا از خراسان بدر کرد و چون در قشلاق مرو شنید که جهانشاه میرزای ترکمان کشته شد با لشکر فراوان متوجه عراق و آذربایجان گشته داروغگان بتسامی ولایات روان داشت تا در قرا باغ اردوی او بواسطهٔ فحط ویران گشته بر دست حسن بیک گرفتار شد و

چون او گوهر شاد بیگم زوجه شاهرخ میرزا را بناحق کشته بود او را بدست یادگار [محمد] میرزاوارث اوداده در بیست و دوم رجب سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه ۸۷۳ بقصاص او هلاک کردند و علامه دوانی در تاریخ او گوید : شعر :

سلطان ابوسعید که در فرخسروی چشم سپهر پیرو جوانی چو او ندید
الحق چگونه کشته نگشتی که کشته بود تاریخ فوت : مقتل سلطان ابوسعید

میرزا سلطان

احمد

پسر بزرگتر سلطان ابوسعید در سمرقند بعد از پدر پادشاه شد
قریب بیست و هفت سال سلطنت بعافیت کرد و آخر در یکشنبه
غره ذی القعدة سنه تسع و تسعین و ثمانمائه ۸۹۹ فرمان یافت

ولادتش سنه خمس و ثمانمائه ۸۰۵

میرزا سلطان

محمود

بن ابوسعید پس از برادر اکبر بسلطنت سمرقند نشست در محرم
سنه تسعمائه ۹۰۰ باجل طبیعی در گذشت ولادتش سنه سبع و
خمسین و ثمانمائه ۸۵۸

میرزا بای سنقر

بن سلطان محمود میرزا پس از پدر صاحب افسر گشته چون از
برادرش توهمی داشت او را میل کشید امانور باصره ضایع نشد
و اودر سنه احدی و تسعمائه ۹۰۱ از سمرقند گریخته به بخارا رفت و بالشکرهاى آنجا معاودت
نمود و بای سنقر تاب مقاومت نیاورده در شهر مخفی گردید و در آن اثنا بصورت مجهولی
بیرون رفته بحصار شادمان آمد و امیر خسرو شاه او را بسلطنت برداشت اما بعد از
واقعۀ میرزا مسعود او را در محرم سنه خمس و تسعمائه ۹۰۵ بکشت ولادتش در سنه
اثنی و ثمانین ۸۸۴ در حصار شادمان .

میرزا مسعود

بن میرزا سلطان محمود پس از پدر در حصار و قندریقلان پادشاه
شده و امیر خسرو شاه که در مبادی حال ملازم امیر مزید ارغون
بود و از پرتو تربیت میرزا سلطان محمود برتبه ایالت رسید ازو توهمی بخاطر آورد
و برادرش بای سنقر میرزا را سمت سلطنت داده مسعود در سنه ثلاث و تسعمائه ۹۰۳ با
پانصد سوار در آنک نشین محلی بخدمت سلطان حسین میرزا رسید که خبر ایلغار بدیع
الزمان میرزا شنیده آن مقدار کس بر سر او نبود که مقاومت توانستی کرد ، و میرزا
بعد از ظفر برپسر قدم او را همچو اسمش مبارک دانست و در تربیت او افزوده یکی از
بنات خود را با او عقد بست و امرا همراه او کرده مقضی الیرام گسیل فرمود و خسرو شاه
چون خبر هجوم او شنید آغاز تزویر کرده سخنان ملایم بدو پیغام دادوی بدان گول

خورده امرارا عذر خواسته خود بی اندیشه بخشرو شاه بیوست و او میرزاد را گرفته مکحول ساخت و بعد از آن قصه میرزا بای سنقر نیز نموده هوای سلطنت کرد.

میرزا سلطان علی بن میرزا سلطان محمود چون بتخت نشست خواجه یحیی ولد خواجه عبید را مقتدا و مطاع دانسته در ملک و مال از صوابدید او تجاوز نمیکرد آخر بتنگ آمده علاجی نداشت اگر چه تمامی اهالی آن دیار محکوم حکم او بودند و این معنی بر شیبک خان ظاهر شده بالشکر گران در کان کل نزول نمود و در خفیه رقعهای از روی شفقت و مهربانی بسلطان علی نوشته چنان نمود که غرض او منحصرست در دفع و منع خواجه یحیی و پیغامی بوالده سلطان علی که هم از او یماق از بک بود فرستاده او را بزوجیت خود دعوت نمود القصه هر دو بملاقات خان آرزومند گشته میرزا در حینی که خواجه و اهالی بنماز جمعه رفته بودند از دروازه بیرون آمده پیش خان رفت و چون سمرقند مسخر او گردید پسر و مادر در شهر سنه ست و تسعماه ۹۰۶ کشته شدند.

میرزا الغ بیک بن سلطان ابوسعید بفرموده پدر بحکومت کابل مشغول بود و بعد از او بسلطنت نشسته در سنه سبع و تسعماه ۹۰۷ وفات یافت.

عبدالرزاق پسرش بحکومت رسید بنابر کودکگی او امرا بایکدیگر در مقام نزاع شده محمد مقیم پسر کوچک امیر ذوالنون ارغون لشکر بدانجا کشیده عبدالرزاق در اواخر سنه ثمان ۹۰۸ فرار نموده آنجا بتصرف ارغونیه درآمد.

میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید در زمان پدر و والی فرغانه که اندجان یکی از قصبات آن جاست بود پس از وی بلوازم سلطنت پرداخته همواره به الکای یونس خان مغول که پدرنش بود و ولایات متعلقه به برادران خود سلطان احمد و سلطان محمود تاخت میکرد و آثار شجاعت ظاهر میساخت تا آنکه در دوشنبه چهارم رمضان سنه تسع و تسعین و ثمانماه ۸۹۹ از بام کبوتر خانه اخسی افتاده وفات یافت و ولادتش در شهر سنه ستین و ثمانماه ۸۶۰ در سمرقند اولاد ذکورش ظهیرالدین محمد بابر و میرزا جهانگیر و میرزا ناصر ظهیرالدین.

محمد بابر پادشاه وی از جانب مادر پسر قتلغ نگار خانم دختر یونس خان مغول است که شرح حال و نسبش در ذکر اولاد جفتای گذشته بعد از پدر قایم مقام شده بعضی قلاع سرحدتر کستان مسخر ساخت و در سنه اثنی و تسعماه ۹۰۲ مرتبه اول سمرقند را از بای سنقر میرزا بگرفت و بای سنقر آنجا را باز ستاده او در اندجان

بسر میرد تا آنکه شیبک، سلطان علی میرزا را بازی داده آنجا را مسخر ساخت و از بکان در آنجا دست تعدی بر آورده خواجه ابوالمکارم فرزند زاده صاحب هدایت کس به میرزا فرستاده شبی او را بدرون شهر آورد شیبک در آن وقت در انک کان کتل بود بالضروره چون قدرت گرفتن نداشت به ترکستان رفت و چون در سمرقند قحط و غلا بواسطه چوانیدن غلات آنجا دست داده بود شیبک عود نموده بابر صلاح توقف ندیده بصوب تاشکند رفت و آن مملکت به شومی (۱) مخالفت سلطان احمد تبسل که بامیرزا عاصی شده بدست از بکان افتاده وی بحضار شادمان و از آنجا بترمد رفته در شهر سنه عشر و تسعمائه ۹۱۰ متوجه تسخیر کابل شده و آنجا را ازدست ارغونیه بدر برده و نوبتی دیگر در زمان حضرت شاه غفران پناه در سنه سبع عشر ۹۱۷ که شیبک از میان رفته بود عزیمت تسخیر ماوراءالنهر نموده خان میرزا پسر عمش [نیز بالشکر بدخشان بدویوست و بین الفریقین در کنار آب وحش چنگ شده] وی بر از بکان ظفر یافته حمزه سلطان [ومهدی سلطان] کشته شدند و حصار و قندریقلان بتصرفش درآمد و چون شاهرخ خان افشار و احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو حسبالحکم حضرت شاه غفران پناه بمدد او رسیدند سمرقند و بخارا بگرفت از بکان بدست رفتند و چون امرای شاهی [از آنجا] عود نمودند سلاطین از بک برگشته در ثمان عشر ۹۱۸ در حوالی بخارا بار دیگر میانه ایشان چنگ کشیده محمد بابر میرزا شکست یافته مجدداً ماوراءالنهر بتصرف از بکان درآمد و دیگر او را فرصت گرفتن آنجا نشد و در جمادی الاخری سنه ثمان و عشرين ۹۲۸ قندهار را از شجاع بیک ارغون بگرفت [آخر قندهار] و زمین داور نیز مسخر او شده همواره لشکر بولایت هند میکشید تا آنکه آن ولایت بی نهایت را بتدریج مسخر فرموده از در قندهار تالکای بهار بحوزه تصرف در آورد و مدتها بسطنت در آنجا اشتغال داشت تا در شهر سنه سبع و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۷ بهالم بقا پیوست و ولادتش در شهر سنه ثمان [و ثمانین] و ثماننامه ۸۸۸ بن بابر میرزا در عهد پدر در شهر سنه ست و عشرين ۹۲۶ بعد از فوت خان میرزا والی بدخشان شده بعد از پدر به تخت نشست برادرانش بتخصیص کامران میرزا با او منازعه کرد و آن مستلزم آن شد که شیرخان افغان استیلا یافته دو نوبت با پادشاه قتال نمود و در کورت آخر شکست فاحش بر لشکر جغتای رسیده هندوستان بالکلیه از تصرف او بیرون رفت و او در سنه احدى و خمسين ۹۵۱ پناه بدرگاه جهان پناه آورده بندگان نواب کامیاب اقدس اعلی او را تقویت و تربیت فرموده با لشکرها بصوب قندهار فرستاده و مکرراً میانه او و کامران و عسکری برادرانش جدال افتاد اگر چه یکی دو سه مرتبه غلبه

همایون محمد

پادشاه

خصما را بود آخر پادشاه در شهر سنه اثنی و خمسين و تسعمائه ۹۵۲ که بحسب نوادر اتفاقات حروف کریمه **فهرزموا باذن الله** مطابق تاریخ است (۱) بر ایشان ظفر یافت و ایشان را بچنک آورده خاطر بالکلیه جمع ساخت و اشکر بهند کشیده در چهارشنبه ششم شعبان سنه اثنی و ستین ۹۶۲ دهلی را که دارالملک آنجا بود مسخر کرده استقلال تمام یافت قضا را هم در آن اوقات درشهر مذکور از بام قصر افتاده در گذشت این قطعه در آن تاریخ گفته اند شعر :

همایون پادشاه ملک معنی	ندارد کس چو او شاهنشهی یاد
ز بام قصر خود افتاد ناکام	وز آن شد خرمن هستیش بر باد
چو تاریخی بستم از خرد گفتم	همایون پادشاه از بام افتاد

بن بابر میرزا بعد از شکست برادر چندگاهی اسم سلطنت بامر خود نهاد مکررا بردست همایون پادشاه گرفتار شده بنا بر ملاحظه سلمه رحم خلاص شد آخر چون غدر و نفاق او تکرار یافت و دیگر هیچ وجه بروا اعتماد نماند بفرمان برادر مکحول شده بمکه رفت و در آنجا مجاور شده دزدی الحجه سنه اربع و ستین و تسعمائه ۹۶۴ فوت شد.

کامران

جلال الدین محمد بن همایون پادشاه مالک ممالک موروثی شده هونام کافری پادشاه منداب (۲) قصد او کرده اکثر الکای چون لهور و غیره را بگرفت آخر در روز جمعه دوم محرم سنه اربع و ستین ۹۶۴

اکبر پادشاه

بینهما قتال صعبی دست داده او و جهات بی نهایت او به چنک جفتای افتاده پادشاه او را بدست خود گردن زده در القابش غازی افزودند و در جمادی الاخری سنه ست و ستین ۹۶۶ بیرام خان بهار او که فرزند زاده علی شکرت کمان است جمله الملک دولت جفتای و چنانچه از سلطنت بغیر از نام بر پادشاه چیزی دیگر نبود از منصب افتاد بعد از چندگاه عزیمت حج نموده در کجرات بدست کفار بقتل رسید و پادشاه بعد از او اقتدار تمام یافته حالا پادشاه مستقل انجامست .

میرزا سلیمان

بن یادگار بن ناصر میرزا عمر بن شیخ مدتهاست بفرمان عیش بابر پادشاه و همایون پادشاه والی بدخشان است و بغایت صوفی مشرب و صاحب اخلاق. میانه او و سلاطین از بک سیمایر محمد سلطان بن جانی بیک سلطان والی بلخ در درگز آنجا در شهر سنه ست و سبعین (۳) و تسعمائه ۹۷۶ جنگی شده بر رشیدش محمد ابراهیم که بغایت بهادر و مستعد بود بر دست یکی از رجاله بلخ کل کافر نام اسیر شده او را نزد پیر محمد برده بسی جان چهره فرقه در بیست دو

سالکی کشته گشت گویند در وقتی چنان این رباعی بر بدیهه گفت :

شعر :

ای لعل بدخشان زبد خشان رفتی مانند خورشید در خشان رفتی
در دهر چو خاتم سلیمان بودی افسوس که از دست سلیمان رفتی
و در سنه احدی و سبعین ۸۷۱ لشکر به کابل برده بر آنجا استیلا یافت اما
همچنان به محمد حکیم میرزا ولده مایون میرزا گذاشت .

صحنه هجدهم در سلاطین آل عثمان

ونسبت او برین وجه ذکر کرده اند عثمان بن ارطغرل بن سلیمان بن قیا الب
بن قزل بوغا بن بایندر بن اوی حولج آقا بن طغان بن دسون بن بایسنقر بن باقی آقا
بن سونجاق آقا بن توقتمور بن نصاح بن کوک الب بن اغورخان .
مقدمه سلیمان شاه در فترت چنگیز از حوالی مروخان باخیل خانه خود متوجه
روم شده در آن حدود بمحاربه کفار اشتغال داشت پس از چند گاه از اماسیه رجعت
کرده بحوالی حلب آمد و در پیش قلعه جمعی خواست تاخیل خود را از فرات گذرانیده
در آب غرق شد و برا در ظاهر قلعه دفن کردند و او را سه سر بود سنقرو کوندغدی
و ارطغرل ، اولاد و اتباعی بهمان راهی که آمده بود عود نموده ارطغرل از برادران
تخلف نموده در روم ماند برادران دیگر بمجم رفتند و ارطغرل مدتی بچنگ کفار
اقدام نموده وی را سه سر رشید کوندروساروبند عثمان ، ارطغرل ساروبند را که
بر وجهی اشتها داشت بیش سلطان علاءالدین کیقباد سلجوقی روان داشته بواسطه
رشد قبول تمام یافت و سلطان قرا حصار و بلجیک و طومالاج داغی را بدیشان قشلاق
و بیلاق داد و سلطان بدفع کفار تنقار گرفتار شده سفارش آن حدود به اولاد ارطغرل کرد
و ایشان در آن سرحد زد و برد مردانه کرده در آن اثنا در سنه سبع و ثمانین
و ستمانه ۶۸۷ ارطغرل فوت شد گویند عمرش بنود و سه سال رسیده

عثمان

بجای پدر سرور قوم شد در بعضی نسخ مذکور است که او یکبار

در دیهی در خانه بی نزول نموده صاحب منزل گفت مصحف در

پس پشت تو نهاده است وی فی الفور بر جسته رو بدانجا نپاشت و آن شب بنماز
و ذکر گذرانیده ناگاه در میانه خواب و بیداری شنید کسی میگوید که چون این ادب از
تو بظهور رسیده سلطنت به اولاد تو ارزانی شد عثمان بن ارطغرل که این طبقه
بدو منسوب اند در سنه ثمان و ثمانین و ستمانه ۶۸۸ بوقرا حصار دست یافت و ابتدای
این دولت از آن سال گیرند قضا را «بدو عثمان» موافق تاریخ است (۸) و در جمعه بی

از جمعات سنهٔ ۶۸۹ قمری طورسون نام خطبه باسم عثمان خوانده اطلاق سلطنت بر و کردند و کار او روز بروز بالا گرفته و برا فتوحات بسیار دست داد و بر بعضی از ولایات استیلا یافت و بعد از سی و هشت سال حکومت در سنهٔ سیم و عشرين و سبعمائه ۷۲۷ در گذشت حسب الوصیه در کومش قبهٔ بروسا مدفون گردید .

بن عثمان بر مسند پدر نشسته در اتساع ملک کوشیده شهر از نیک اورخان را که از معظّمات مداین روم است در سنهٔ احدى و ثلاثین ۷۳۱ بگرفت

و باهتمام سلیمان پاشا ولد رشیدش در سنهٔ احدى و ثلاثین ۷۳۱ کلی بولی مسخر ساخت و سلیمان پاشا در سنهٔ تسع و خمسين ۷۵۹ در حین فتح بلاد بردست کفار بقتل آمده اورخان بعد از و بدوماه در گذشت .

بن اورخان بحکم وراثت بر تخت نشسته بسعی لاشاهین در هنمونى مرادغازی از مونس بیک [ادرنه] را در سنهٔ احدى و ستین و سبعمائه ۷۶۱

بگرفت و بفرمودهٔ قرارستم قرامانی خمس کیب باریافت نموده بصوابدید قراخلیل چند را و غلامان کیب را ملازم ساخته یکی چری نام نهاد و چون در حصار انجو کر که به شکری مقدوعی مشهور است کلاه طلا دوزی چند یافتند آنرا بر سر غلامان نهاده از آن زمان اسکوف در میان ایشان پیدا شد و در حدود سنهٔ ثلاث و ثمانین و سبعمائه ۷۸۳ کوتاهیه و بلاد کر میان و ولایت حمید و بیک شهری واق شهرالکانه ایللی را مفتوح ساخته و در سنهٔ احدى و تسعين و سبعمائه ۷۹۱ بچنگ لازفر نیک رفته غالب آمد و بر سر تلی ستاده نظارهٔ اطراف میکرد، ناگاه یکی از کفار که مجروح و ضعیف بود افغان و خیزان متوجه آن طرف شد و چنان مینمود که میخواهد خود را در میان کشتکان پنهان سازد یا واجب العرضی دارد نزدیکان خواستند تا او را منم کنند سلطان ایشانرا نگذاشت ناگاه خود را بوی رسانیده بیکضرب پادشاه را بکشت ویرا دو پسر بود یکی یعقوب دیگری بایزید .

بن مراد را بسلطنت بر داشته یعقوب چلبی را هلاک کردند اما ایلدزم بایزید سلطان بایزید بغایت غیور و قهار و جبار بوده و تا آن (زمان)

آل عثمان بنا بر ملاحظهٔ علما بر ظاهر شراب نخوردندی وی مجلس بزم آراست و دفتر و دیوان که تا آن زمان در میان ایشان نبود حسب الارشاد قراخلیل و قرارستم پیدا شده مدار بر حساب و کتاب نهاد و در عهد او از باب دولت پسران امر در بر علانیه نگه داشتی وی در سنهٔ اثنی و تسعين ۷۹۲ به محاصرهٔ استنبول رفته در آن اثنا شنید که سلاطین فرنگ بدفع او می آیند از سر آنجا برخاسته با ده هزار سوار که همراه داشت از کمال غیرت

به استقبال رفت شیخ محمد جزری در جهادیه آورده که: «من در آن وقت بدو ملحق شدم و از اولاد کسی که خود را بدو رسانیده ارطغرل صاحب ایاسلیق بود با هشت هزار کس بدو پیوست و آوازه کفار چهارصد هزار کس بود و اقل روایت دویست هزار بالجمله تلافی فریقین دست داده من در آن وقت باحادیث و روایات دل او را امید میدادم خود با فوجی در کمین شده در حینی که کفسار قلب او را شکسته لشکرش را میدوانیدند بیکجا. همچو برق خود را بریشان زد همانا که لفظ ایلدرم در آنجا بروی اطلاق شده در اندک وقتی اهل اسلام غالب آمده قتل و اسیر بی نهایت شد و از آنجمله سلطان چهارغلام بمن بخشید من نیز اسیری گرفته بودم هیچ کدام زبان یکدیگر نمیدانستند و این دلالت بر بعد بلاد ایشان میکند» و هم او از شیخ رمضان وزیر سلطان نقل میکند که یکی از مسلمانان هشتاد نفر [از فرنگ اسیر کرده بود ایلدرم بایزید از آن فتح بلند آوازه شده فتوحات گوناگون نمود و ملکش اتساع تمام یافت آخر از کمال غرور و بامیر تیور تنازع کرده حمایت سلطان احمد جلایر و قرا یوسف ترکمان نمود آخر چنانچه مذکور شد بدست او گرفتار گشته میر تیمور میخواست که باز مملکت روم بدو دهد در آن اثنادر آق شهر در پنجشنبه چهاردهم شعبان سنه خمس و ثمانمائ ۸۰۵ بمرض خناق و ضیق النفس وفات یافت قضا را «فوت ایلدرم بایزید» موافق تاریخ است و برایش پسر بود ارطغرل که در جنگ مذکور نابدید شد و همانا که نام اصلی او مصطفی است و سلیمان سلطان محمد موسی و عیسی و قاسم.

امیر سلیمان
امرای پدرش چون علی پادشاه آینه یک سوباشی و حسن آقا و غیره او را برداشته بروم ایلی برده بسلطنت نشانند و سلطان محمد باماسیه رفت و عیسی بایل قرایسی و موسی در خدمت پدر بود بموجب فرموده میر تیمور نعمش پدر را به بروسا برده بسلطنت نشست سلیمان قصد اوداشت اما بواسطه اذمان شراب کاری ساخت و موسی به بلاد فرنگ رفته لشکری در اردنه بر سر او آورد و سلیمان در آن وقت در حمام بود فی الفور بیرون آمده بگریخت و در آن اثنا گذرش بر دیهی افتاده او را در سنه ثلاث عشر و ثمانمائ ۸۱۳ اهل آن موضع بکشند.

موسی چلبی
قایم مقام پدر بود بعد از برادرش سلیمان اقتدار تمام یافته مردم آن ده را که جرأت نموده بودند بالتمام بسوخت و چون در بند قصد امرای پدر بود و در صدد تربیت غلامان، همه از و برگشته به برادرش سلطان محمد پیوستند و او را در دفع برادر محرض گشتند و میانه ایشان بقتال رسیده شکست بر موسی افتاد و یکی از ملازمانش در حین گریز اسب او را پی کرده گرفتار گردید و در همان شب

اول سنهٔ اربع عشر و ثمانمائه ۸۱۴ بخیه هلاک شده نعش اورا بیرو سار کردند .

سلطان محمد

بن ایلدرم بایزید بعد از برادر بر سریر اقتدار نشسته در حینی که بدفع برادر اشغال داشت محمد بیگ قرامان اوغلی لشکر به بروسا کشیده بمحاصره مشغول بود همین که نعش موسی را دید که بدان نزدیک آوردند بگریخت ندیمی که داشت بدو گفت ما که از مردهٔ آل عثمان چنین میگریزیم اگر زندهٔ ایشان می آمد حال ما چگونه خواست شد ؟ آخر سلطان محمد در سنهٔ اربع و عشرين و ثمانمائه ۸۲۴ در ادرنه وفات یافت .

سلطان مراد

بن سلطان محمد بموجب ولی المهدی و اهتمام امرا چون عوض پاشا و بایزید پاشا و ابراهیم پاشا بسلطنت رسیده در مبادی حال او شخصی ظهور کرده دعوی نمود که مصطفی پسر ایلدرم بایزیدم ورومیان اورا دوزمه مصطفی نام نهادند و مدتی فتنهٔ او در کشید و دولت سلطان مراد متزلزل بود تا دوزمه را در سنهٔ خمس و عشرين ۸۲۵ اسیر کرده پیش او آوردند و سلطان اورا دفع کرده سلطنت برقرار گرفت برادرانش نیز با او تنازع نموده آخر همه به قوت دولت مقهور شدند تا آنکه در شهر سنهٔ ثمان و اربعین و ثمانمائه ۸۴۸ دلش از سلطنت صوری گرفته هوای عزت کرد و تخت را به پسرش سلطان محمد وا گذاشت آخر در چهارشنبه اول محرم سنهٔ اربع و خمسين ۸۵۴ باجل طبیعی در گذشت .

سلطان محمد

بن سلطان مراد در ششم محرم مذکور بی مزاحمت غیر بر تخت نشست پادشاه کامکار توفیق آثار است بقایت فاضل و فضیلت پرور جامی قصاید غراب اسم او گفته در یکی از آنها ایمانی بدین معنی کرده .
شعر :

کم کسی بر سریر جاه و جلال چون تو کرد اکتساب فضل و کمال
از جمله تائیداتش آنکه همت بر تسخیر استنبول گماشته نخست خواست تا مدد فرنگ از آنجا قطع
کرد و بنا برین دو قلعه برد و کفر گاه آنجا که آنجمله یکی موسوم است به بغاز کسن در سنهٔ
ست و خمسين ۸۵۶ بنا کرد یکی از شعرا در آن تاریخ گفته : نظم

حصن حرس الدنیا عن حادثه الدوران قد برز افلاکا فی الرفعة والاتقان
للدین به عز للکفر به نقصان تاریخ میانیه : بنیان محمد خان

و در سنهٔ سبع و خمسين ۸۵۷ متوجه تسخیر آنجا که دست تسلط هیچ پادشاهی بدو نرسیده بود شده بتدبیر غراب و تصانیف بدیمه آجارا در سه شنبه بیستم ربیع الاول سنهٔ مذکوره جبراً و قهر آ بگرفت یکی از فضلا «بلده طلیه» موافق تاریخ یافته (۱) میانهٔ او و حسن پادشاه

کدورتی حادث شده مهم بقتال رسیده در مرتبه اول اغور لومعهده پسر حسن بیک خود را بر مقلای اوزده خاص مراد امیرالامرای او را بکشت اما چون در چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول سنه ثمان و سبعین و ثمانامه ۸۷۸ در حدود دزدنجان تلافی فریقین دست داد شکست بر حسن بیک افتاده زینل بیک پسرش بقتل آمد و **وینصرک الله نصرأ عزیزا** تاریخ آن فتح یافته اند (۱) آخر در عصر پنجشنبه سیم ربیع الاول سنه ست و ثمانین [و ثمانامه] در حوالی کلی دبزی فرمان یافت ولادتش در سنه ثلاث و ثلاثین و ثمانامه ۸۳۳

در روز شنبه نوزدهم شهر مذکور بر تخت نشسته برادرش جم
سلطان بایزید سلطان از قرامان که الکای او بود متوجه بروسا گشت سلطان

از آن واقف شده بالشکرها نهضت کرد و در راه احمد پاشا ملحق شد و تلافی اخوین در ینکی شهر دست داد شکست بر جم سلطان افتاد و عاقبت شرا و کفایت شده وی در سلطنت اقتدار تمام یافت و لایات بیش از پیش مفتوح ساخت بخصیص در بیستم محرم سنه خمس و تسعمائه ۹۰۵ [قلعه اسه تخی (۲) که معظم الکای فرنک است بگرفت و در سنه ست و تسعمائه] ۹۰۶ ولایت بی نهایت قرون و متون و قلاع و بقاع آنجا را مسخر گردانید آخر باغواي پسرش سلیم جماعت یکچیری از او برگشته پدر و پسر را در اغرش کوی میانه ادرنه و استنبول در شهر سنه ست عشر و تسعمائه ۹۱۶ قتالی صعب دست داده بردست پسر گرفتار شده در یکی از قلاع محبوس گردید و در آخر صفر سنه ثمان عشر و تسعمائه ۹۱۸ در گذشت ولادتش سنه خمین و ثمانامه ۸۵۰ جامی دفتر عدل سلسله الذهب را باسم او کرده چنانچه ازین چند بیت ظاهر است نظم :

کاش نوشیروان کون بودی	عدالش از بیشتر فزون بودی
تاز دعوی عدل شرمند	خسرو روم را شدی بنده
مہبط العز والعلی سلطان	بایزید ایلدزم شه دوران

واز بدایع آنکه این مصراع از روی حساب موافق حوالی [سال] جلوس اوست کمالایخی

سلطان سلیم بن سلطان بایزید در سنه ست عشر پادشاه شد برادران خود سلطان احمد و سلطان غور قوت با اکثر اولاد واقربا بکشت و بر بلاد ذوالقدر قرامان استیلا یافت و در سنه احدى و عشرين ۹۲۱ قلعه کماخ از مستحفظان حضرت شاه غفران پناه گرفته هم درین سال لشکر به الکای ذوالقدر کشید علاءالدوله را قهر نمود و قشلاق در بروسا کرد و در سنه اثنی و عشرين ۹۲۲ از آنجا بملاطیه آمده

۱- با احتساب الف «الله» و «نصرأ» و «عزیزأ» و لام مکرر «الله» ۸۷۹ است .

مصطفی نامی که در اصل ترکمان بود و به بقلوچاوش اشتها داشت بیدار بکر فرستاد آنجا را بگرفت و قراخان استاجلو برادر خان محمد را بکشت و خود لشکر بیدار عرب کشیده در حوالی مرج نزدیک حلب با قانصو غوری پادشاه مصر و شام جنگ کرده اورا بکشت و در سنه ثلاث و عشرين [و تسعمائه ۹۲۳] در حوالی مصر بار دیگر با غلامان چرکس مصاف داده غالب آمد و قشلاق در مصر کرد و در حرمین شریفین زاده الله شرفاً خطبه باسم او خواندند و در سنه ست و عشرين در حوالی اغرش کوی مرضی پیدا کرده تمامی اطبا از علاج عاجز گشتند [قضادار دهم آنجا که پدر را اسیر کرده بود خود نیز مغلوب سر پنجه تقدیر گردید (۱)]

سلطان سلیمان بن سلیم خان در وقت فوت پدر در اماسیه بود بقدرغ تمام اورا باستنبول برده بر تخت نشاندند امینی شاعر قصیده بی که هر مصراعش تاریخ جلوس است در سلك نظم کشیده این بیت از آنجاست

بیت :

بداده زمان ملکت کامرانی بکاس عهد و سلیمان ثانی
و او ولایت بی نهایت بر الکای موردی افزود از جمله در شهر سنه سبع و عشرين
۹۲۷ قلمه بلغراد و در هفتم صفر سنه تسع و عشرين و تسعمائه ۹۲۹ قلمه رودس را فتح نمود اگرچه بتحریر فوجی کافر نعمت چون الامه تکلو و غیره با بندگان نواب اشرف اعلی خلد منکه در صدد خلاف شده [چهار کت لشکر به آذر بایجان کشیده اما بموجب الامور بخواتیمها] آخر در مقام تلافی و رضاجویی کوشیده در سنه تسع و ستین و تسعمائه ۹۶۹ قواعد صلح استحکام پذیرفت مبانی و داد چون بنیان سبع شداد تمهید گردید و عالیان از طرفین بدان مبنهج و مسرور گشتند این قطعه از اهلائی وقت در آن باب وارد شده

شعر :

شکر خدا کز کرم کردگار قاید اقبال درین کهنه دیر
مشتلق صلح شهان جهان داد و فکند آتش حسرت بغیر
ضابط ایام چو تاریخ صلح جست خرد گفت که الصلح خیر
و یومنا هذا بر اورنک خسروی روم و فرنک و سایر امصار و اقطار برأ و بعراً
متنکن است

صفحه نوزدهم در سلاطین قراقونلو

که ایشان را بارانی نیز خوانند
بن قرامعدو او از امرای سلطان محمد جلایر است و دخترش در خانه
سلطان و او را در سنه اثنی و تسعین و سبعمائه ۷۹۲ در شام بکشتند

قرا یوسف

بن تورمش بن بیرام خواجه و او ملازم سلطان اویس ایلکانیست و پس از واقعه او مقدم اویماق اولاد خود شده دیگر بواسطه اقوام در حمایت خیل او در آمده خود را برو نسبت کردند و برالکای سنجار و موصل و ارجیش استیلا یافت و نشو و نما ی آن فرقه ازوست و در سنه اثنی و ثمانین و سیمعانه ۷۸۲ وفات یافت ، اما قرایوسف بغایت دلیر و مردانه و بهادر بوده چنانچه با امیر تیمور مکرراً مخالفت نموده و به اتفاق سلطان احمد جلایر بروم رفت و از آنجا بشام آمد و پادشاه آنجا [ملك اشرف] بنا بر تدارک خاطر امیر تیمور هر دورا در بند کرده ویرادر آن وقت پسری متولد شد مسمی به پیربوداق گردید و سلطان احمد او را به پسری قبول کرده پس از واقعه میر تیمور از قید خلاص شده هزار سوار که با او بدان ولایت آمده بودند و پراکنده شده مجتمع شدند و از آنجا فرار کرده تاکنار آب فرات یکصد و هشتاد جنگ با سر نشینان و مستحفظان کرده همه وقت غالب آمده و اویماقش بدو پیوسته قلمه اونیک را متصرف شده و در غره جمادی الاولی سنه سبع و ثماننامه ۸۰۷ در حوالی نخجوان بامیرزا بابکر جنگ کرده ظفر یافت و چون نوبتی دیگر با او مصاف داده میرزا میرانشاه را بکشت و بالکلیه بر آذربایجان و عراق عرب و بعضی از عراق عجم استیلا یافت و میرزا شاهرخ بادویست هزار سوار بعزم دفع اوبه ری رسیده و حفاظ پایتخت بجهت استیصال خصم دوازده هزار نوبت سوره انا فتحنا ختم کردند قرایوسف با وجود شدت مرض از کمال غیرت از تبریز به او جانان آمده در آنجا در روز پنجشنبه هفتم ذی القعدة سنه ثلاث و عشرين ۸۲۳ وفات یافت و در آن وقت از فرزنداناش کسی حاضر نبود اردویش چنان بهم بر آمد که هیچ کس بکسی نپرداخت او را بر فراش خوابیده گذاشته متفرق شدند و خیل و الواسات بدانجا رسیده رخوت او را ببرند و طمع در گوشوارهای مرصع او کرده فرصت بدر کردن نیافته با گوش ببریدند و او را شش پسر بود اول پیربوداق که او را پادشاه کرده در برابر او خود چماق زرین بدست گرفته بر سر پاستادی بدین بهانه که او پسر سلطان احمد است او در عهد پدر فوت شد و بعد از آن قرایوسف سلطنت باسم خود کرده دیگر شاه محمد است و او بیست و سه سال حاکم بغداد بوده در هجدهم ذی الحجه سنه ست و ثلاثین و ثماننامه ۸۳۶ بردست بابا حاجی همدانی کشته شد . و دیگر امیر اصفهان است که بعضی او را اسبان و اسبند خوانند و او بغداد را از برادرش بقلب گرفته بعد از حکومت دوازده سال در سه شنبه بیست و هشتم ذی القعدة سنه ثمان و اربعین ۸۴۸ فرمان یافت . و پسر دیگر ابوسعید است که او در سنه ثمان و ثلاثین ۸۳۸ بردست برادرش اسکندر بقتل آمد .

پسران خود را بجانب روم فرستاده و خود در رکاب ظفر انتساب باشند التماس ایشان درجه قبول یافته دو کلمه بسلطان بایزید قلمی فرمودند و بعد از اجتماع اهل ایقان خبر جهان گشایی، بصوب شروان روان کردند .

ست و تسعمائه ۹۰۶ نوروز قوی ثیل پنجشنبه بیست و یکم شعبان اعلام ظفر اعلام از قویون اولومی از آب کر گذشته در بالای قلعه گلستان در موضع چنانی با هفت هزار از غازیان نصرت فرجام با مخالفان که بیست هزار سوار و شش هزار پیاده بودند ملاقات فرموده بعد از کشش و کوشش سیار فرخ یسار و اکثر اعیان و اهل اعتبار [او از تیغ انتقام گذشتند و] اردوی معلی سه روز در حوالی چنک گاه نشسته به شماخی تشریف بردند و از آنجا خلفایک را با فوجی بدفع شیخ شاه ولد شروانشاه که از چنک گاه بدررفته در کنار دریا جمعیتی از اجامه ساخته بود روان ساخت .

شهرت تمام دارد که روزی که چنک می شد چون اکثر لشکریان ظفر بیکر سپاهی و هر کدام را خورجینی بود که بعضی اسباب ضروری خود بار کرده بودند جمیع آنها را در پای درختی بر سرهم ریخته متوجه قتل گشتند بعد از شکست اعدا امانت و دیانت غازیان بمر تبه بی بود هر کدام متاع خود را صاحبی کردند و هیچ چیز از هیچکس فوت نشد مخالفان بمجرد استماع آن خبر مضطر و متفرق شده شیخ شاه بکشتی نشسته متوجه کیلان شد و قشلاق همایون در محمود آباد مقرر گشته در آنجا امیر زکریا فرزند زاده شیخ محمد کججی که سالها وزیر ترکمان بود بسعادت ملازمت رسیده قدم او موافق طبع شریف افتاد او را کلید آذر بایجان خواندند و از آنجا فرمان بمحاصره قلعه باکو فرموده در اندک وقتی آن حصار بحیز تسخیر درآمد و از آنجا به تسخیر قلعه گلستان فرموده در آنجا خبر هجوم الوند بیک بسامع جلال رسیده رأی صواب نمای دهم او را اهم دانسته از سر قلعه بر خاستند درین سال مذهب حق امامیه انتشار یافت و کلمه صادقه «مذهبنا حق» (۱) مبنی بر تاریخ آن زمان است و مبده این سلطنت ابدی الاتصال این سال و درین وقت آن حضرت صبی بود .

نکته و درینجا اشارت خفی بظهور آن سرور در کلام اعجاز انجام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله واقع است چه چند بیتی در باب علامات ظهور صاحب الزمان علیه صلوات الله الملك المنان بر سبیل اخبار از مقیبات از آن حضرت منقولست و در دیوان شریف ایشان مسطور و این شاه بیت از آنجاست شعر:

صبی من الصبیان لارای عنده ولا عنده جد ولا هو یفعل

از بدایع اسرار غیبی آنکه کلمات معجز آیات این بیت مطابق و موافق عدد کلام

صدق انجام ماهو الاشاه اسماعیل بن حیدر بن الجنید الموسوی است و ظاهر از لجه الاسرار نامتناهی حضرت ولایت پناهی لؤلؤ دوشیزه که درخور آویزه گوشوار شهنشاهی بوده باشد به ساحل شهود رسیده و این برهانیت ساطع که میانه این دولت ابدانجام ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام واسطه نخواهد بود بیت :

دیده میباید و گرنه هر چه ظاهر میشود سر عالم سربرد روی هویدا کرده اند
سبع و تسعمائه ۹۰۷ نوروزایت ثیل شنبه دوم رمضان آن حضرت از آب کربور فرموده بصوب نخجوان نهضت نموده و پیری بیک قاچار که اورا از کمال بهادری توزقیرن گفتندی بمنقلاروان شده از آن طرف حسن آغا و شکر اغلی که اورا قرینه اسفندیار ورسم میدانستند بقراولی آمدند در کرماوز تومان پیشکش خبر پیری بیک شنیده رو بوادی فرار نهاد القصة تلاقی عسکرین در موضع سرور روی نموده حربی عظیم دست داد و اعظم امرای بایندری چون قارچقای محمد و لطیف بیک و سیدغازی بیک احفاد ییلن بیک باهشت هزار نفر دیگر بقتل آمده الوندخان به تک پایرون برده بدیار بکر گریخت و رایات جلال بدار السلطنه تبریز بساعات و اقبال نزول فرموده منصب امیر الامرائی به حسین بیک لل شاملو و صدارت بقاضی شمس الدین جیلانی که معلم آن حضرت بود و مهم وزارت بامیرز کربامفوض داشتند و در آن زمستان قشلاق در آنجا واقع شده رؤس منابر و وجوه دنا نیر با سامی سامی حضرات ائمه هدی علیهم افضل الصلوة و نام نامی آن حضرت مزین گشت و همچنین خطبای اسلام و سایر فرق انام زبان بطمن و لعن مخالفان دین و معاندان اهل بیت طاهرین گشادند **فقط دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین**

تغیبه بر منحصران فن سیر و اخبار پوشیده نخواهد بود که عظمای سلاطین سلف که مدت ها قواعد حشمت ایشان مشید و مبانی شو کتشان مهمل گشته بود هر چند خواستند که کلمه چند که کنایه از ستم ملاعین باشد بر زبان گذرانند مقدورشان نشد چون معتضد عباسی که حکم او بر شرق و غرب عالم جاری بود در سته اربع و ثمانین و مائتین ۲۸۴ خواست تا بر منابر لعن معاویه کند و صحیفه بی که مخبر بود از مناقب اهل بیت علیهم السلام و مثالب اعدای ایشان بخواند میسر نشد و همچنین ممزالدوله احمد بن بویه که هریک از برادرانش پادشاه فارس و عراق بودند و خودش فرمان فرمای عراق عرب و در کمال شجاعت و دلاوری در ربیع الثانی سته احدی و خمسین و ثلاثاء ۳۵۱ خواست تا کلماتی که بطریق کنایه لعن ملاعین لازم آید بر در مساجد نقش کند مقدورش نبود و حسب الصلاح بعضی بر آن قرائات که بجای آنها این کلام قلمی نمایند که **لعن الله الظالمین من آل محمد من الاولین و الاخرین** اما این قدر شد که ذکر اسم معاویه را بصریح ذکر نکنند و بدستور سلطان محمد خدا بنده که قدمت دودمان او و قهر و غلبه لشکر مآلش

مخفی و مستور نیست در شهر سنه تسع و سبعمائه ۷۰۹ از صمیم قلب فرمان داد تا در سکه و خطبه اسامی حضرات ائمه هدی ذکر کنند بعضی از بیم قبول نموده اهالی اصفهان بقدم ممانعت پیش آمدند و قبول نمی کردند تا در سنه ۷۱۰ قریب بیست هزار سوار مقرر شد که بدانجا روند و متمردان را تادیب کنند بعد از زحمت بسیار مقدم سنیان ملا با واسحاق نامی را گرفته به اردو آوردند و آن مدعا بواسطه حلول اجل سلطان بیک از پیش نرفت و همچنین سلطان حسین میرزا با بقرا در سنه ثلاث و سبعین و ثمانمائه ۸۷۳ در بدو دولتش خواست که در خطبه نام همایون حضرات ائمه هدی علیهم التحية والتناذکر کنند از پیش نرفت هجوم عام بمرتبه رسید که میرسید علی قاینی واعظ میرزا را از منبر بزرگ کشیده انواع اهانت کردند و هیچ یات از سلاطین صاحب بصیرت و تعین بر اجرای چنین حقی توفیق نیافتند و این معنی در خاطر خطیرشان گره شد به علین شتافتند تا آنکه حضرت شاه غفران پناه بمحض تایید الهی و توفیقات نامتناهی [با وجود صفر سن (۱)] برد و امر غریب و دو مدعای عجیب که یکی از آن دیگری اغریبست موفق گشتند اول مهم سلطنت صوری که از عهد حضرت امیر المؤمنین هیچ کس از حضرات علویه در ایران بدان فائز نشده بودند دیگر در بدو دولت مذهب حقی را که درین نهصد سال در پیش پرده حجاب مانده بود به احسن وجهی تقویت و تثبیت نموده احدی را حد و یارای آن نبوده که در مقام ممانعت آید اللهم كما جعلت ذاته الاقدس واسطة لاعلاء كلمة الحق اجعله محشورا فی زمره آباءه المعصومین .

و رایات جلال در بین بهار بواسطه گوشمال علاء الدوله ذوالقدر متوجه آذربایجان گشته از راه النداغ بترجان فرمودند و الوند در غیبت آن حضرت به تبریز آمد و از آنجا باوجان رفت این خبر بپایه سریر اعلی رسید عنان یکران کشور گشایی به آذربایجان معطوف ساخته در حوالی قلعه باکو با فوجی از بهادران ایلات فرمودند الوند که در اجلش بحسب تقدیر تأخیری بود از آن حادثه واقف شده از اوجان بهمدان از آنجا به بغداد گریخت و دیگر روی دولت ندید .

ثمان و تسعمائه ۹۰۸ نوروز تنگ و زمیل یکشنبه سیزدهم رمضان مجدداً بر سریر سلطنت تبریز نشسته این سال قشلاق در آنجا نمودند و در اوایل بهار متوجه تسخیر عراق گشته سلطان مراد بن یعقوب بیک در آن زمستان در دیلکان قشلاقی نشیمن نموده بود از قشلاق بیرون آمده با هفتاد هزار سوار داعیه مصاف داشت آخر در صبح دو شنبه بیست و چهارم ذی الحجه سنه مذکور در مرحله ایله قولاغی همدان قتال صعبی دست داده کوزل احمد پابندر که امیر الامرا بود باده هزار کس از مخالفان بقتل رسیدند و اسباب و جهات

بیحساب نصیب غازیان گردید [و دیگری از آن طبقه روی دولت ندید .

الحمد لله الذی صدق وعده ونصر عبده واعز جنده وهزم الاحزاب وحده ولاشیئ بعده (۱)

تاریخ این فتح نامدار که بمحض توجه حضرت حیدر کرار روی نموده بود این مصراع مشهور شد «امیرالمؤمنین حیدر علی بن ابی طالب» و سلطان مراد که بزبان الهام بیان آن حضرت بنامراد موسوم شد شکسته وعنان گسته به شیراز رفت و رایات نصرت آیات متعاقب او حرکت کرده [و هم درین سال حضرت شاه غفران پناه الکی کرمانرا بخان محمد استاجلو حواله فرموده او باشخصد جوان متوجه آنجا گشته محمود بیک ترکمان والی آن الکیا آنکه دوهزار جوان سوار داشت بااهل وحشم متوجه خراسان شده آنجا بتحت تصرف اولیای دولت قاهره درآمد جمیع توابع ولواحق آن ولایت مسخر گردید (۲)]

تسع وتسعمائه ۹۰۹ نوروز سیچقان میل دوشنبه بیست چهارم رمضان [آنحضرت] لوای عالم گشای بصوب فارس برافراخته درشنبه دوم ربیع الثانی درشیراز نزول اجل فرموده خطبای کازرو را که بسیاری صاحب مکننت و ثروت بودند بعلت تسنن بقتل آوردند و ایالت آنجا به الیاس بیک مشهور به کچل بیک از قوم ذوالقدر عنایت نموده از آن تاریخ الی الان همچنان بقبول آن اویماقی مقرر است و درغرّه جمادی الثانی از آنجا اتفاق مراجعت افتاده قشلاقی درقم واقع شده و چون از میرحسین کیاچلاوی حاکم خوار و سمنان و دماوند کوه و فیروز کوه عصیان عظیمی دست داده الیاس [بیک] ایفوت اغلی حاکم ری را بقتل آورده بود رایات جلال در دوازدهم رمضان که آفتاب درهیچده درجه حوت بود از راه دیروکاج بصوب ری فرموده از آنجا بقلمه گلخندان که در تصرف جلاویان بود تشریف بردند در دو روز آن قلعه جبراً و قهراً مفتوح شده آنجا و دماوند قتل و غارت (۳) یافتند و در آن ایام قاضی محمد کاشی در امر صدارت باقاضی شمس الدین شریک شده و در یازدهم (۴) شوال قلعه فیروز کوه را محاصره نمود بعد از [یازده روز] علی کیا ضامن دار کو توال آنجا بدرگاه فلک اشتباه آمد کلید قلعه را بسپرد واردوی کیهان پوی از راه هیلرود بیای قلعه استا که حسین کیا و مرادی بیک جهان شاه در آنجا بودند رفته بامر محاصره مشغول گشتند و بعد از یکماه آب قلعه را انداخته بالضروره در غره ذی الحجه حسین کیا و رفقا بیرون آمده غازیان مرادی بیک را بواسطه عبرت کباب کردند و حسین کیا را در قفس کرده بعد از تعذیب بسیار خود را بکشت جسد او را در قومه ری بسوختند و در پای قلعه محمد حسین میرزا [ولد حسن میرزا] از پدر رنجشی کرده

التجادرگاه جهان پناه آورده کار کیا سلطان حسین برادر کار کیا میرزا علی بیلازمت رسیده مقضی المرام بالکاه خود رفتند .

عشر و تسعمائه ۹۱۰ نوروز اودئیل سه شنبه پنجم شوال چون نامراد شکست یافته پیغام رفت مراد بیك بایندر حاکم یزد آنجا را بوزیر خود سلطان احمد سپرده با کوچ و متعلقان بهرات رفت و از دیوان اعلی یزد بتیول حسین بیك لل مقرر گشته وی چوقه بیك نام ملازمی را بداروغگی روان داشته سلطان احمد او را استقبال نموده بعد از چند روز درحمام بکشت و پیاده چند پیدا کرد آنجا را ضبط نموده و رئیس محمد کره که در ایام فترت بر ابرقوه دست یافته بود محاصره آنجا رفت و بعد از ایامی بر آنجا دستولی شده سلطان احمد و ملازمانش را بکشت و اقتدار یافت و رایات جلال بعد از رفع حسین کیا به ییلاق تخت سلیمان فرموده برات قشلاق در اصفهان گرفتند و در آن قشلاق استیصال میر میرانیه و اقوام شده در بیست و هشتم جمادی الثانیه بمحاصره یزد حرکت نمود اصل شهر را بعد از بیست روز فتح نمودند و قلعه را پس از بیست روز دیگر مسخر ساخته قتل عام نمودند کره را گرفته در قفس کردند و چون در آن ایام میر کمال الدین حسین صدر از جانب سلطان حسین میرزا بر سالت آمده خاطر اقدس انور را از آن مرغباری حاصل شده بود از آنجا ابلاغ به طیس برده در چهارشنبه دوم شعبان [آنجا را] قتل کرده هفت هشت هزار کسی از تیغ گذرانیدند و مراجعت به تبریز فرموده الیاس بیك میر ذوالقدر [بنا بر هفوه که از او سر زده بود (۱)] به یاسار سید و ایالت یزد بحسین بیك لل بدستور عنایت شده در چهارشنبه بیست و ششم شعبان باصفهان عود فرموده و در راه کره خود را بکشت و جسد او را باصفهان برده باتمامی متعلقان از ذکور و اناث در شوال این سال با آتش غضب بسوختند و هم در آن و لاغازیان ذوالقدر ابرقوه را که در تصرف رئیس عینی عمزاده کره بوده گرفتند و او را در شیراز بقتل آوردند و قاضی میر حسین میبیدی در یزد مقتول شده و درین قشلاق سلطان بایزید والی روم بدرگاه فلك اشتباه آمد بمز بساط بوس سرافراز شد .

احدی عشر و تسعمائه ۹۱۱ نوروز پارسئیل پنجشنبه هفدهم شوال اردوی معلی به ییلاق سرلق و تخت سلیمان فرموده درین سال پرسش حضار آن معرکه به ده بیك ذوالقدر قورچی باشی مرجوع شد جمعی کثیر بقتل آمدند و ایالت شیراز چند روزه بنصواریک افشار حواله شد چون سلیمان بیك ذوالقدر مغضوب گشته بیاسار رسید قشون ذوالقدر را به امت بیك نامی از او یمات سار و شیخو ذوالقدر را بایالت شیراز مرحمت فرموده او را بسلطان خلیل ملقب گردانیدند و قشلاق همایون در طارم قزوین مقرر شد

ورایات ظفر آیات یورش گیلان بیه بسی که در آن وقت در تصرف امیر حسام الدین پدر مظفر سلطان بود فرموده آخر بشفاعت شیخ نجم زرگر که از درگاه فلک اشتباه بود از سرقصد آنجا در گذشته بموضع زرگر ذوالنون کش که معسکر همایون بود مراجعت واقع شد و چلبان بیک خلخالی حاکم طارم بیاسار سید

اثنی عشر و تسعمائه ۹۱۲ نوروز توشقان نیل بیست و هشتم شوال اردوی معلی به ییلاق سلطانیه و قیدار فرموده شکار کنند به آذربایجان رفت و قشلاق درخوی واقع شد و عساکر منصور بدفع صارم کرد که بقطم طریق و فساد اشتغال داشت مأمور شده اکراد خود را بجبال بلند و عقبات سخت کشیده در آن ممر که عبیدی بیک شاملو و سارو علی مهرداد مقتول شدند .

ثلاث عشر و تسعمائه ۹۱۳ نوروز لوی نیل شنبه نهم ذی القعدة چون بمسامع عزو جلال رسیده بود که علاءالدوله پسر ناصرالدوله سردار اویماق ذوالقدر نسبت باولیاء دولت قاهره در مقام اساتذت ادبست بنابراین یورش الکاء او منظور نظر کیمیا اثر گشته نخست اغلان امت چاوشلو والد بابا سلیمان استاجلو را بطریق رسالت نزد علاءالدوله فرستاد از توجه رایت فتح آیت بدان صوب اعلام داد و مشاوریه بعد از آنکه در دریاچه کور کولی نام در آن دیار دوسال محبوس بود شبی حضرت شاه غفران پناه در واقعه بشارت استخلاص از آن بلیه داده در یکشنبه روز به شنا از آن دریاچه بیرون آمده بعد از مشقت بسیار بعتبه بوسی درگاه فلک اشتباه سرافرار گشته به انعام واحسان بیکران و سیورغال موضع نزدکان من اعمال خوی مخصوص گشت والی یومنا که تاریخ سنه ثلاث و سبعین و تسعمائه ۹۷۳ است آن موضع همچنان سیورغال اولاد او مقرر است. بالجملة رایات جلال از حدود قیسریه روم عبور فرموده د ده بیک که منقلای لشکر ظفر اثر بود از نهر جهان بخلاف حکم عبور نموده نزول کرد و چون غفلت ورزید ترا کمه ذوالقدر شب بتحریر برسر اورینخته ویرا از آب گذرانیدند و چون رایت جلال بممر که جدال رسید يك دومنزل پیش رفته در پای کوه آق چاقشاق نزول اجلال فرموده چون عقبات سخت و بیشه پردخت بود بعضی الکای او را نهب و غارت فرموده قلعه خرپرت را که در تصرف ذوالقدر بود جبراً و قهراً گرفته معاودت فرمودند در آن ایام امیرخان موصول که اباعنجد میرو میرزاده آن طبقه است و بعد از واقعه الوند بدیار بکراستیلا یافته بود با ایل والوس خود بدرگاه فلک اشتباه آمده بمراحم خسروانه سر افراز شد و در جرگه امراء عظام درآمد و از جمله تنبوقاتی که پیشکش نمود لعل دوه کوزی بود و ایالت دیار بکر به خان محمد ولد میرزا بیک استاجلو که پدر بر پدر میران آن طبقه اند مفوض شد و او را در آنجا فتوحات گوناگون دست داده آن ولایت را بضرب شمشیر مصفا ساخت از جمله علاءالدوله

لشکری بسرداری پسرش قاسم بیك که او را از کمال بهادری ساو قبلان گفتند بر سر وی روان داشته در وقتی که او در هر زین قشلاق کرده بود مخالفان بایراق و طمطراق تمام با او چنگ کرده با وجود غایت قلت به نیروی دولت قاهره برو غالب آمده قاسم و سایر اقوام واعیان ذوالقدر در آن معرکه با سر و قتل رسیدند و سرهای اعدا را [در قشلاق خوی بدرگاه معلی آوردند و نویی دیگر علاءالدوله پسران خود کو در شاهرخ و احمد بیك] با چهارده هزار سوار بدفع محمدخان نامزد نموده در آمد تلاقی فریقین دست داده پیش از آنکه بهادران طرفین درهم آو یزند سگان هر دو اردو متوجه یکدیگر شده درهم آویختند سگان موافق کلاب مخالف را شکسته همکنان دل در ظفر بستند و از طرفین تسویه صفوف شده خان با قوچی در کین رفته لشکر ذوالقدر [قلب را شکسته] بی محابا آغاز کسب کردند یکبارخان از کین تدبیر بیرون آمده شمشیر در ایشان نهادند و در یک نفس لشکری چنانرا زیر و زبر گردانیده اولاد علاءالدوله با سرداران او بماقش بقتل رسیده سرهای ایشان بدرگاه عالم پناه فرستادند قشلاق همایون در خوی [وسلما س] اتفاق افتاد.

اربع عشر و تسعمائه ۹۱۴ نوروز تیلان تیل یکشنبه نوزدهم ذی القعدة حضرت شاه غفران پناه عزیمت تسخیر عراق عرب فرموده به بیلاق همدان معسکر همایون گردید و در آنجا سرهای [مخالفان] ذوالقدر بیایه سریر اعلی رسید و در آنجا منصب عالی و کالت بامیر نجم زرگر که در اصل از رشت بود مفوض شد و در پشت احکام مهر بر بالای امرا زده مدار بر حساب نهاد و ترکان را دیگر در امور ملک و مال مدخل نداد و هم در آنجا حسب الحکم جهان مطاع خلیل نام بساؤلی خلعتهای خاص جهت باریک بیك بر ناک والی بغداد (۱) برده او را به ایلی دعوت نمود و باریک او را تعظیم تمام کرده ابو اسحاق شیرمچی خود را همراه او بدرگاه فرستاد و خود و لشکرش پیشین تاج سرافراز شدند و ابو اسحاق بیایه سریر اعلی آمده صورت احوال باریک بیك و شرح اطاعت و اخلاص او معروض داشته حضرت شاه غفران پناه فرمودند وقتی او را مخلص میدانیم که بی اندیشه بخدمت آید و ابو اسحاق عود نموده باریک بیك از آن پیغام برایشان شده اندیشه عصیان بخاطر آورده نخست تاج انداخت و خیال حصار داری بخاطر گذرانیده سید محمد کمونه را که از اکابر سادات آنجا بود گرفته در سیاه چاه کرد و آنوقت به حصار کشید چون این خبر بمسامع عزو جلال رسید حسین بیك الله را متقلای ساخته لوای کشورستان بدان صوب معطوف داشت چون باریک میدانست که اکثر اهالی آنجا شیعه اند و در مخالفت با او اتفاق نخواهند کرد بالضروره فرار نموده بغدادیان سید محمد را بیرون آورده خطبه و سکه باسم همایون کردند و رایات نصرت آیات در بیستم جمادی الثانیه بغداد در آمده در چهارباغ میرزا پیر بوداق نزول فرمودند و هم در آن ایام متوجه زیارت عتبات عالیات شده در آن اثنا بتاخت اعراب

غزنه که همواره اهالی آن دیار از ایشان اضرار میدیدند نهضت نموده و آن جماعت را سیاست کرده در آن بادیه بنفس نفیس شکار شیر فرمودند بعداً شکار آن جانور قرق شد و هر که خبر آن بسمع آوردی اسبی بازین گرفتی و چون از آنجا بیفتاد تشریف آوردند دارایی آنجا را بخادم بیک طالش امیر دیوان عنایت فرموده ملقب بخلیفۃ الخلفا ساختند و سید محمد را بتولیت عتبات سدره مرتبات باخیل و حشم و طبل و علم سرافراز گردانیدند و از آنجا متوجه تسخیر خوزستان و قلع و قمع مشعش شدند در اثنای راه میر نجم والله بیک و بیرام بیک بتاخت الوس شاه رستم عباسی مأمور شده لوای کشور گشای بصوب حویزه نهضت نموده بک مرتبه استیصال طایفه مشعش کردند و تمامی آن الکارا بحیز تصرف در آورده از راه کوه کیلویه بشیراز فرمودند و قشلات در آنجا واقع شد و در آن وقت اخی بیک که بر سالت لار رفته بود با پیشکش میر علاءالملک حاکم آنجا بدرگاه آمده و هم در آنجا حسب الصلاح میر نجم امیر یار احمد خوزانی وزیر و ملا شمس اصفهانی مستوفی دیوان اعلی شدند .

خمس عشر و تسعمائه ۹۱۵ نوروز یونتیل دوشنبه سلخ ذی القعدة در بهار این سال از شیراز متوجه عراق شده در آن اثنا چون قبايج اعمال قاضی محمد کاشی که صدارت را با ایالت جمع کرده حکومت یزد و کاشان و شیراز بدو متعلق بود ظاهر شد و عداوت امیر نجم علاوه آن گردید در شهر صفر [در کوشک] بقتل رسید و هم در این چند روز ابدال بیک ده بیک ذوالقدر را که حاکم قزوین و ساوجبلاغ وری و خوار بود از امارت انداخته لشکر و الکای او به زینل خان شاملو شفقت فرمودند و منصب صدارت من حیث الاستقلال به مقدم سادات عالی درجات و افضل علمای وافی کمالات میرسید شریف بن تاج الدین بن میر مرتضی بن میر تاج الدین علمی استرآبادی الاصل شیرازی المحتدوالنشا که از جانب پدر درسلك احقاد داعی صغیر محمد بن زیدوالی مازندران و از نیایر امیر سید شریف جرجانی علامه بود تفویض رفت از آن زمان امر جلیل القدر صدارت بغیر از سادات بدیگران نرسید و اردوی کیهان پوی باذربایجان در آمده چند روز در تبریز توقف فرموده در آنجا حسین بیک الله شاملو که مقدم امرای دیوان بود از امارت افتاده قشون او بمحمد بیک سفره چی استاجلو که بجایان سلطان ملقب است مرجوع شد و هم در آن اوقات میر نجم وکیل در موضع خسته شبستر بمرض ذات العجب در گذشت منصب او بمیر یار احمد خوزانی قرار یافت و بمیر نجم ثانی ملقب گشت و قشلات درخوی واقع شد در اثنای زمستان یورش شروان روی نمود و رایات اقبال آیات کوچ بر کوچ متوجه شروانات شده شیخ شاه والی آنجا پناه بقلعه بقره برده باقی کوتوالان قلاع چون ماکویه و ثنباران بر آن بدرگاه خلائق پناه آمده منظور نظر مکرمت شدند بغیر از دزداران در بند کوه

که از ایشان آثار مخالفتی بظهور رسید بنابراین لوی جهان گشایان صوب حرکت کرده بار احمد و آقا محمد بیگ کوتوالان آنجا در صدد ممانعت درآمدند بعد از چند روز که آثار ضعف و انکسار برایشان واضح شد، بیایه سریر خلافت مصیر آمده آن قلمه نیز ضمیمه سایر فتوحات شد و حکومت آنجا بمنصور بیگ و امارات سایر الکای مقبوضه آنجا به حسین بیگ الله مرجوع شد و هم در آن اوقات حسب فرمان قضا جربان نمش غفران پناه ابوالولایه سلطان حیدر را از تبرستان نقل دارالارشاد اردبیل کردند و از آنجا بقرباغ فرمود بقیه زمستان در آنجا بپایان آمد.

ست عشر و تسعمائله ۹۱۶ نوروز قوی ثیل چهار شنبه دوازدهم ذی الحجه در بین بهار متوجه ییلاق خرقان گشته مسموع حضرت شاه غفران پناه شد که لشکر از بک بمضمی الکاء کرمان را تاخت کرده اند بنابراین قاضی نورالله انسی برادر زاده قاضی عیسی صدر و کرتی دیگر شیخ محی الدین احمد مشهور به شیخ زاده لامجی را نزد شیبک فرستاده او را از آن حرکات شنیع منع فرمودند و او در دفعه آخر امیر کمال الدین حسین ابوردی را بدرگاه فرستاده در صیقه خود اظهار غرور کرده بود و این معنی برخاطر اقدس گران آمده از آن ییلاق متوجه خراسان شده چون بدامغان رسیدند احمد سلطان داماد شیبک از آنجا و خواجه احمد قنقرات حاکم استرآباد فرار کردند و همچنین اکثر ولایات خراسان از ازبکان خالی گشته داروغگان از دیوان اعلی مقرر گشتند و حضرت شاه غفران پناه بعد از [سعادت] زیارت سنیه رضویه علی ساکنها الصلوات والتحیه بسرخس متوجه شدند شیبک در اواخر رجب در عین طریقه محترقه از هرات متوجه حصار مرو شده و دانامحمد افشار بالشکر جرار، منقلای روان گشته در نواحی موضع طاهر آباد با فوجی از ازبکان دچار شده با آنکه دانامحمد کشته شد غازیان ظفر شعار از بکانشکسته تادر حصار مرو دوانیدند و متعاقب اردوی اعلی رسیده شهر را محاصره کردند چون در جنگ حصار فائده معتدبه نبود رایات جلال آخر روز چهارشنبه بیست و هشتم شعبان عود نموده و از نهر محمودی تاشب جمعه در آنجا توقف واقع شده مصحوب قورچی متمد کتابتی که مشتمل بر تو بیخ و سر زنی بود به شیبک ارسال داشتند و صباح بجانب تلخستان کوچ فرموده امیرخان موصول را در دهانه آن پل بگذاشتند مقرر بر آنکه هرگاه سپاهی مخالفان نمایان گردد مقید بجنک نشده خود را بجانب اردو کشد و شیبک از آن اوضاع گول خودده بپایانزده هزار ازبک از حصار بیرون تاخته فرار میرخان را حمل بر ضعف نمود از نهر محمودی بگذشت و رایات جلال عود نموده از صباح تا وقت زوال قتالی صعب دست داده چون شیبک مضطر شد با پانصد سوار خود را باندرون خرابه بی انداخته آنجا راه بیرون شدن نداشت و برون سلطان تکلود دیگر غازیان برایشان هجوم

نموده بهادران از يك از غایت دهشت بر سرهم افتاده شیبك، پایمال گشته نفس منقطع شد و سر او را بریده بخدمت حضرت شاه غفران پناه آوردند و اکثر سرداران خیل از يك چون جان وفا میرزا و قنبر بی گرفتار شده بقتل رسیدند و خواجه محمود ساغرچی وزیر شیبك که در اصل شیعه بود کلید شهر را بدرگاه فرستاده بعزایت و مرحمت شاهانه سرافراز شده در جرگه وزرا معظم شد و تاریخ آن واقعه غریبه را «فتح شاه دین پناه» یافته اند و رایات ظفر آیات بصوب هرات حرکت نموده در بیستم رمضان بشهر درآمدند و قشلاق در آنجا مقرر شد و حکومت آنجا به لله بیک از مرو بدده بیک قرار گرفت و در بورت قشلاق شیخ الاسلام خراسان سیف الدین احمد بن یحیی بن سعد الدین التفتازانی بواسطه مخالفت مذهب کشته شد و هم در آنجا میرزا سلطان اویس بن میرزا سلطان محمود ابو سعیدی مشهور بخان میرزا بخدمت آمده نوازش تمام یافت و بالکای خود حصار شادمان بازگشت .

سمع عشر و تسعمائة ۹۱۷ بعضها قوی ثیل و بعضها بیچی ثیل رایات جلال عازم تسخیر ماوراءالنهر شده میمند و فاریاب مضرب خیام نصرت گردید و خواقین از يك از در شفاعت در آمده ارکان الدوله را شفیع ساختند و خواجه محمود واسطه بود مهم ایشان را فیصل داد و ایالت بلخ و اوند خود و شیرغان و حبجکتو و میمند و فاریاب و مرغاب و غرستان به بیرام بیک قرامانلو مفوض شده و اردوی معلی عود نموده متوجه عراق شدند و چون در آن ایام قریب با نزدیکه هزار تنگلو در روم خروج نموده با امرای روم مکرراً جنگ کرده در حدود ارز بجان قافله ای را نالان کرده اهل آنرا که قریب پانصد کس بودند بقتل آورده دیگر حرکات باهناچار ایشان بندوة عرض رسید بود در شهر یاردی فرمان قضا جریان سیاست سرداران ایشان واقع شده سایر را بر اسرا قسمت فرمودند و قشلاق در قم اتفاق افتاد و امیر عبدالکریم و آقا محمد روز افزون حاکم مازندران بدرگاه گیتی پناه آمد مقرر آنجا بمبلغ سی هزار تومان مقطع شد بعضی نقد و پاره یی بوعده معین مقرر گردید و خدمت میرسید شریف صدر از آن مهم استعفا فرموده بزیارت عتبات عالیات سدره مرتبات رفت و آن منصب عالی در اوایل ذی الحجه بمرتضی ممالک الاسلام اسوة الاولاد سید الانام میرعبد الباقی مفوض گردید بواسطه ادای تهنیت این فتح نامدار رسولان اطراف چون ابلیجی قانصو پادشاه مصر و شام و بایزید فرمان فرمای روم بدرگاه آمدند و چون سلطان سلیم درین سال بر پدر و برادران بسط یافته بعضی را از میان برداشت سلطان مراد از غم فراز نموده پناه بدین درگاه آورد و چون پادشاه بامداد بندگان شاهی بر ماوراءالنهر استیلا یافته بود در بورت قشلاق خبر انحراف او از این دولت بمسامع عز و جلال رسیده میرانجم ثانی به تنبیه او مأمور گردید و امرای جمیع خراسان به بیعت او مقرر

گردید در عشر اخیر ذی الحجه از قم متوجه آن صوب شد .

ثمان عشر و تسعمائه ۱۱۸ بیچی میل [روز پنجشنبه بیست و دوم ذی الحجه (۱)] در بهار این سال اردوی اعلی به ییلاق سراق و تخت سلیمان فرمودند و اوقات شریف بکامرانی گذشته قشلاق در اصفهان مقرر شد اما میرنجم که متوجه شرق گشته بود کوچ بر کوچ بر ظاهر بلخ رسیده بیست روز در آنجا توقف نمود و در آنجا [امیر محمد] امیر یوسف را که از خراسان همراه آورده بود بطلب میرزا بابر بحصار فرستاد و در رجب از ممبرترمد گذاشته در تنکک حکجک که آنرا در بند آهنین خوانند میان او و بابر پادشاه ملاقات دست داد باتفاق بجانب خزانه رفتند آق پولاد سلطان حاکم آنجا چون قدرت مقاومت نداشت بامان بیرون آمده گرفتار شد و هلقو و توبهادر یوزپلنگی در آن بنیاد مدافعه کرده جماعتی از ازبکان کشته شده از آنجا بقرشی رفتند و شیخ میرزا حاکم آنجا در مقام مخالفت آمده آنجا را بعد از دوسه روز جبراً و قهراً گرفته خرد و بزرگ و تاجیک و ترک آنجا را ابقان کردند قریب پانزده هزار که از آن جمله مولانا شاعر بود از تیغ بگذشتند و از آنجا کوچ کرده در دوفر سنگی بخارا نزول کرده در آنجا مسموع شد که تیمور بن شیبک و ابوسعید پسر گوجونچی بامداد جانی بیک و عبید به بخارا می آیند بنا برین بیرام بیک قرامانلورا با فوجی از لشکر بدفع ایشان فرستاده چون از بکان قدرت مقاومت نداشتند خود را در حصار غنجدان انداختند و میرنجم آنرا شنیده باقیه عساکر ظفر اثر بمحاصره آنجا رفت و چند روز در پای آن قلعه نشسته هر چند بابر پادشاه و خواجه محمود که از خصوصیات آنجا صاحب وقوف بودند میرنجم را گفتند که بودن اینجا صلاح نیست قبول نکرده در صباح روز سه شنبه سوم رمضان جانی بیک و عبید از آنجا ایصال کرده امرای اندرون بدیشان پیوستند و آغاز جنگ شده اول کسی که در آن معرکه کشته بودند بیرام بیک بود و سایر امرای که تابعیت میرنجم (کرده بودند) و میرزین العابدین صفوی و بسیاری از غازیان صفوی اسیر و دست گیر شدند و قتل گشتند و جانی بیک در اوایل ذی القعدة بمحاصره هرات آمده در آنک کهدستان نزول نموده و متعاقب او عبیدخان نیز رسیده در ساق سلمان فرود آمد و قریب دو ماه امر بمحاصره امتداد یافته از بکان را کاری از پیش نرفت و آن اخبار موخش در اصفهان بیایه سر بر اعلی رسیده عزیمت یورش خراسان مجدداً قرار یافت .

تسع عشر و تسعمائه ۹۱۹ نوروز تخاقوی میل [روز جمعه (۱)] سوم محرم اتفاق افتاده در صباح این روز از بکان از دهرات خاسته جانی از جیجون عبور نموده بالکای خود رفته اما محمد تیمور که در آن نزدیکی از آب گذشته بود بمبید در حدود مرغاب

پیوسته با اتفاق بصوب مشهد مقدس رفتند و از مرو تا اسفر این بتحت تصرف درآوردند و چون درهرات آذوقه کم شده بود امرای آنجا چون حسین بیک لاله و احمد سلطان مستوفی اعلى صلاح در اقامت ندیده از راه طبرستان و سیستان بعراق آمدند و این خبر را متعصبان هرات چون خواجه ابرار الوفا و غیره به تیمور سلطان فرستاده او را بدانجا دعوت کردند و وی نیز بدانجا شتافته در باغ جهان آرا فرود آمد و خوارج هرات دست برآورده جمع کثیری را بملت تشیع بکشتند آخر بتدبیر امیر محمد یوسف یک مرتبه آن فتنه تسکین یافت اردوی کیهان شکوه بعزم یورش خراسان بری رسیده در موضع ساروق مش منصب عالی و کالت و امیرالامرای بخدام میر عبدالباقی شفقت فرمودند و چون خدمت علامه العلماء میرسید شریف از زیارت عتبات سامیات عود نمود بفارس رفته بودند خلعت فاخره جهت او ارسال داشته صدارت را حواله بدو نمودند بواسطه رفیع غباری که میانه این دو بزرگ عالی جاه بود یکی از بنات مکرمات میر عبدالباقی بعباله میرسید شریف قرار گرفت و حال میرسید شریف خلد ظله المنیف از امتزاج این دو نیر عالی حرکت آمده [در ذی القعدة سنه عشر و تسعمائه ۹۱۰] حاصل شد با اجماع چون اعلام نصرت بصوب خراسان در حرکت آمده [بیلاق کابوش معسکر همایون شد از آنجا سلطان خلیل حاکم شیراز را بمنقلای روان داشته بمجرد آوازه زیارت فتح بزرگ بموجب نصرت بالربع مسیره شهر عبید از یک از مشهد مقدس فرار نموده از راه شیرشراز معبر چارجوی گذشته به بخارا رفت و بعضی از اکابر خراسان را همراه برده بود و همچنین تیمور سلطان نیز اکابر هرات را سیما میر محمد یوسف را کوچانیده بمرقند گریخت و در آن ایام چون حاکمی صاحب شکوه در آن دیار نمانده بود ابوالقاسم بخشی که در زمان سلطان حسین میرزا بقدر اعتباری داشت و در ایام شبیک بقدر رشدی کرده بود در فترت محمد تیمور پسر اومشیر و مشارالیه شده بود خواست تادین هرچ و مرج حاکم مطلق العنان گردد بنابراین جمعی را بخود متفق ساخته آغاز فتنه و فساد کرد و چند روزی هرات را محاصره کرده چون بیری سلطان که حکومت فوشنج در آن ولا نامزد او شده بود بدان نواحی رسیده فتنه او فرو نشست و رایات اقبال از کله پوش به النک زادگان فرموده چون دده بیک مرو را انداخته گریخته بود بواسطه عبرت دیگران لباس زنان درو پوشانیده بر خری سوار کردند و در گرداردو گردانیدند و دارائی هرات بزیل خان شاملو و بلخ و توابع بدیو سلطان رجوع شد و امیر سلطان موصول حکومت قاین یافت و اردوی اعلى به بیلاق باباخاکی توجه نموده شاهرخ خان افشار را بتسخیر کرمان و قندهار و گرمسیر ارسال داشتند و او با شجاع بیک ارغون حاکم آنجا صلح نموده پیشکش او بدرگاه آورد اردو از آنجا بکهدستان هرات آمده از آنجا متوجه عراق گردید و قشلاق در اصفهان دست داد و حضرت شاه غفران

پناه میرعبدالباقی و چایان سلطان را در انتهای رام خراسان بدفع فوجی که سلطان محمد باقر ابن ابوالحسن میرزا بن سلطان حسین میرزا به سلطنت برداشته و در سناباد داعیه فتنه داشتند فرستاده و ایشان این مهم را کفایت کرده در اصفهان بدرگاه عالم پناه رسیدند [و میلاد این حقیر کمترین عباد در ذی الحجّه این سال بطالع قوس در تهران ری اتفاق افتاد ختم بالحسن] .

عشرین و تسعمائیه ۹۲۰ نوروزایت میل یکشنبه پانزدهم (۱) محرم سلطان سلیم پادشاه روم بحدود آذربایجان هجوم آورده چون در اصفهان این خبر بموقف عرض رسید رایات اقبال آیات باعسا کر تاییدات متوجه آذربایجان شده در حوالی جوردس لشکریهای دیاربکر باخان محمد حاکم آنجا ضمیمه سپاه ظفر پناه شد و تلافی و تئین در صحرای چلدران در چهارشنبه دوم رجب داد و محمدخان بر عرض رسانید که صلاح درین است که خود را در سرک کوچ بردشمنان زنیم دورمش خان شاملو از روی جد یا هزل گفت و کالات تودر دیاربکر میگذرد نه اینجا حضرت شاه غفران پناه میرعبدالباقی و کیل میرسید شریف صدر را در قلب گذاشته میمنه و میسره را بامرای نامدار سپرد و خود بنفس نفیس بشکار بلد رجین رفته و نیران قتال اشتغال یافته از عسکرین قریب پنج هزار کس بعالم فنا رفتند و از امرا و ارکان دولت روز افزون میرعبدالباقی و میرسید شریف و [میر] سید محمد کمونه و خان محمد سادو و پیره قورچی باشی استاجلو برادر بزرگ منتشا سلطان و حسین لله و سلطان علی میرزا افشار و پیره عمر بیک شیره چی باشی و چاوشلو برادر بابا سلیمان استاجلو شهادت یافتند حضرت شاه غفران پناه از کمار غیرت و حمیت متوجه اربابه مخالفان شده در آن اثنا ملقوج اغلی که از اعیان دشمنان و شجمنان بود دچار شده شمشیری چنان برفرق اوزدند که تاسینه اش بشکافت باوجود که زره پوشیده بود بزخم شمشیر [زنجر] اربابه مخالف را بدو نیم کرد و فوج کثیر از لشکر نیکچری را در حوالی اربابه پاره پاره کردند چون میمنه و میسره و قلب بواسطه توب و تفنک از هم برآمده بودند بعضی از دولتخواهان عنان یکران آن پادشاه حیدر نشان را گرفته خواهی نخواهی از لجه هولناک بیرون آورده بصوب عزیز کندی نهضت فرمودند و از آنجا تادرگزین رفته پادشاه روم چند روزی در تبریز توقف کرده بروم مراجعت نمود و در اماسیه قشلاق گرفت و رایات جلال به تبریز آمده در آنجا اتفاق قشلاق افتاد و امیرالامرائی بچایان سلطان و نظارت دیوان اعلا بمیرزا شاه حسین اصفهانی و صدارت به سید عبدالله ولد سید احمد لاله مفوض گشت و بعد از اندک وقتی صدارت او تغییر یافته آن منصب از روی استحقاق و استقلال و استعمال بمیر جمال الدین محمد شبرنگی استرابادی حواله شده

این هرسه ذات مستجمع الصفات در مهمات دین و دنیوی مساعی جمیله بظهور آورده در زمان ایشان بندگان خدای درمهد آسایش بودند و درین سال بواسطه کثرت آفات و قلت مزروعات قحط و غلا درهرات شده تاخت ازبکان نیز علاوه آن مکروهات بود .

احدی عشرین و تسعمائه ۹۲۱ نوروز تنگوزئیل دوشنبه بیست و پنجم محرم رایات جلار به اوجان آمده از آنجا بطواف حظیره مقدسه صفویه فرمود پس از آن به بیلاق سپهند آمد امیرسلطان صاحب قاین بنایه سریراعلی آمده شمیایی از خرابی خراسان معروض داشت و دیو سلطان نیز از بلخ رسیده مؤید آن سخنان گفت بنابرین سلطنت خراسان از [کنار] آب آمویه تاسمان به بندگان نواب کامیاب اقدس اعلی شاه دین پناه مؤید من غنڈالله که بعد ازین بنابر اختصار کلام بنواب اعلی تعبیر (۱) خواهد شد مفوض گشت و امیر سلطان را منصب للگی و لقب خانی داده با امرای قاین بخراسان روان فرمودند و منصب صدارت و لوازم آن بسید دانشمند بنی مانده یرغیاث الدین محمد بن امیریوسف که دراصل از سادات توابع دی بود و درهرات نشو نما یافته و از کمال سلوک مرغوب جذب قلوب فرموده مرجوع شد و قشلاق همایون در تبریز واقع گشت .

اثنی عشرین و تسعمائه ۹۲۲ نوروز سیچقان تیل روز سه شنبه هفتم صفر در سپهند بیلاق و در تبریز قشلاق واقم شد .

ثلاث و عشرین تسعمائه ۹۹۳ نوروز اودئیل چهار شنبه هفتم (۲) صفر متوجه بیلاق سراق شده یراق قشلاق در نخجوان گرفتند و چون شیخ شاه والی شروان از مخالفت بانابت و استغفار بمنمود بنابرین میر جمال الدین محمد صدر و میرزا شاه حسین جهت اطمینان او بشروان فرموده بالکلیه هراسی که در خاطر او بود با ایمان مغلظه رفع گردانیده بودند و هم دیورت قشلاق [بملازمت آمدند .

اربع عشرین و تسعمائه ۹۲۴ نوروز یارس تیل پنجشنبه بیست و ششم صفر از یورت قشلاق [به بیلاق ای قار] و از آنجا شکار کنان به [سراق و از آنجا برو دخانه تلوار فرموده قریب یکماه در آنجا بشکار ماهی مشغول بوده و از آنجا اعرق را همراه میرزا شاه حسین بقم فرستاده رایات جلال برسبیل شکار بحوالی بیستون و جمجال فرموده از آنجا بمزم قشلاق قم در ماه رمضان آنجا نزول اجلال واقع شده چون حکام مازندران در ادای مال تهاونی مینمودند و دورمش خان و زینل خان شاملو بواسطه تنبیه ایشان توجه نموده در هفتم ذی الحجه [حصار] اولاد کلیس را محاصره نمودند و در یازدهم قلمه کلیس مفتوح شده آقا محمد قلمه اولاد را خودش تسلیم نموده القه مازندران مسخر و الیا عدولت گشته حکام مازندران ورستمدار و هزار جریب را در حوالی اصفهان بدرگاه معلی رسانیدند و تصصیرات ایشان معفو گردید.

خمس وعشرین و تسعمائیه ۹۲۵ نوروز توشقان بیل شنبه دهم ربیع الاول قشلاق در تبریز واقع شده کار کیا سلطان احمد طاب مضجع از گیلان لاهیجان بدرگاه ملک اشتباه آمده مشمول عواطف بیکران گردید در آن اثنا منہیان مجملی از عصیان امیرہ دباح معروض داشته مقرر شد کہ دورمش خان وزینل خان سرداران رستمدر و مازندران بہ اتفاق کار کیا بر سر الکای اوروند و آن خبر بدورسیدہ در کمال عجز وانکسار توسل بکار کیا نموده عبدالله دیوانہ و خلیفہ سیدعلی را بدرگاه فرستادند و خدمت کار کیا در خواہ گناہ او کردہ درجہ قبول یافت و کار کیا بدو نوشت کہ «علاجی بغیر از آمدن نیست بنابراین امیرہ حسب الصلاح کار کیا درالذک ہمدان بعتبہ بوسی آمدہ بنمایات نامتناہی مفتخر و مباهی گردید و از کمال لطف بمظفر سلطان ملقب گشت و بمزمصاہرت بندگان اعلی سرافراز شد .

ست و عشرین و تسعمائیه ۹۲۶ نوروز لوی بیل یکشنبہ بیست و یکم ربیع الاول قشلاق در تبریز شدہ درحینی کہ رایات جلال از کاشان بدانجا میفرمودند مولانا علاءالدین احمد بن مولانا صدرالدین علی شیرازی کہ در فن طب بی بدل بود و در خدمت بندگان اعلی در کمال تقرب در منزل برخوار بمرض ذات الصدر فوت شد و سلطان خلیل حاکم شیراز حسب الحکم جهان مطاع بہ ارسال کور سلیمان بقتل آمد از اتفاقات «حیف از سلطان خلیل» موافق تاریخ است و ایات شیراز و قشون اورا بہ علی سلطان حنچکلو کہ نام اصلی او عزالدین و قبل ازین قورچی باشی بود تفویض فرمودند و در بورت قشلاق خبر فوت خواندگار روم رسید و بحسب اتفاق «زوال خواندگار» مطابق آن زمان است و حضرت شاہ غفران پناہ دورمش خان وزینل خان را بقشلاق فیروزکوه مقرر داشت کہ اگر در خراسان دغدغہ باشد ایشان بمدد امیر خان روند و رایات حشمت آیات حوالی سلطانیہ و گوزل درہ را بیلاشی کردہ .

سبع عشرین و تسعمائیه ۹۲۷ نوروز میلان بیل دوشنبہ دوم ربیع الاول قشلاق درنجوان شد دیو سلطان لشکر بگرستان کشیدہ سرداران آنجا چون لوئند و غرغہ و داود را بایلیکات بدرگاہ عالم پناہ آوردہ دیو سلطان در آن سفر چرکین حسن تکلو را کہ یکی از امرا بود جهت ضبط و بساق بسبب جریمہ بی کہ ازو واقع شدہ بود بکشت و حکام مازندران و رستمدر و هزار جریب مقطع مقرری خود دادہ بغیر از آقا محمد دیگران ببلاد رفتند و آقا محمد فرار نمودہ خود را بمازندران انداخت و چوہہ سلطان بگرفتن او حسب الحکم مأمور شدہ و برا درمازندران بچنک آوردہ بہ اردو بردند و در این سال عید در یکشنبہ نوزدہم جمادی الثانی بمحاصرہ ہرات آمدہ در جمعہ دوم رجب بماوراءالنہر رفت و امیر خان بنابر کدورتی کہ از میرمحمد یوسف دردل داشت ویرا بہ

تهمت موافقت بابر میرزا در روز سه شنبه ششم رجب مقید ساخت و بقاعه اختیارالدین فرستاده در روز دیگر قصد آن سید فاضل واقع شد و در اوایل شعبان شاه قلی نام ملازم امیرخان از هرات آمده این اخبار شنید را رسانیده و منشأ غضب حضرت [نواب (۱)] اعلی شد و اردوی معلی در اول بهار متوجه بیلاق اوجان و سپهند و مراغه شده و شیخ شاه پادشاه شروان در سلخ رمضان در منزل بنات بتمبه بوسی رسیده ملحوظ انظار کیمیا آتار گردید [در خدمت نواب اعلی بعیش و حضور گذرانید] و رخصت انصراف حاصل نموده بولایت خود رفت و دارایی خراسان از امیرخان تغییر یافته بدورمشخان مفوض شد.

ثمان و عشرين و تسعمائة ۹۲۸ نوروز ایت میل سه شنبه دوازدهم ربیع الثانی درین زمستان قشلاق همایون در تبریز واقع شده در یورت قشلاق امیرزاف امیره دباچ باتمام رسید سلطان خلیل ولد شیخ شاه پادشاه بدرگاه آمد اعزاز تمام یافت و اردوی کیهان بوی به بیلاق سپهند و اوجان فرموده امیرخان در رکاب نواب کامیاب اقدس اعلی در جمادی الاخری باردوی معلی تشریف آورده حضرت شاه غفران پناه بدیدار همایون مسرور گردید و امیرخان برضی صعب گرفتار شده در شب یکشنبه دوازدهم شعبان بمالم جاودان رفت.

تسع وعشرين و تسعمائة ۹۲۹ نوروز قوی میل پنجشنبه بیست و چهارم ربیع الثانی [درین سال قشلاق در تبریز شده در آخر روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخری] مهترشاه قلی عربگرا و که بعد از سرداری رکابداران بمرتبه امارت رسیده بود میرزا شاه حسین اصفهانی را که جمله الملك و مختارالدوله بود بنابر عداوتی که بینهما بوده بخنجر زدو دیگر قورچیان کشیک بصورت آنکه مگر امر اعلی است او را پاره پاره کردند و بعد از اندک وقتی بدست افتاده به یاسار سید و از نوادر اتفاقات «میرزا شاه حسین اصفهانی» تاریخ آن قضیه است و نعش او را بمشهد مقدس کاظمیه علی ساکنها الصلوات والتحیه نقل نمودند و درین سال شیراز از علی سلطان تغییر یافته باقشون میرزا شاه حسین بنواب اعلی اختصاص یافت و چابان سلطان اشرار و استاجلو که وکیل السلطنه بود باجل طبیعی در گذشت و نعش او را نیز ببغداد بردند و رایات جلال به بیلاق اوجان و سپهند فرمودند و منصب او را بنایب اوجالالدین محمد تبریزی عنایت فرمودند.

ثلاثین و تسعمائة ۹۳۰ نوروز بچی میل [جمعه] پنججم جمادی الاولی قشلاق در نجوان شد و در یورت قشلاق بشکار اسب به الکای شکلی نهضت فرموده پس از معاودت در کوک تبه و سولان میلایشی فرموده شیخ شاه سراپی در آنجا بار دیگر بخدمت آمده مقضی المرام گشت و رایات جلال به نیت زیارت بدارالارشاد اردبیل فرموده برکات زیارات در یافتند

وا از آنجا متوجه سراب گشته در کریمه صابین معسکر همایون شد و در آنجا بایزید سلطان ولد چایان سلطان که برجای پدر متمکن بود درگذشت و دیو سلطان در آن منصب عالی مستقر گردید مقدار حال مزاج همایون انحراف پیدا کرده دست تدای مهره اطبا از دامن استعلاج کوتاه گردید و در صبح دوشنبه نوزدهم رجب همای روح همایون پادشاه ربع مسکون بر اوج شرفات فی جنات عدن تجری من تحتها الانهار نشسته بارواح [مقدسه] آب و ائمه اطهار پیوست اسکنه الله فی غرفات الجنات و افاض علیه رشحات الفجران و قرینه اجابت دعای صدق قرین آنکه « طاب مضجعه » مطابق تاریخی که از غیب وارد شده اما یکی از شعرا تاریخی دیگر بنظم آورده نظم :

شاهی که چو خورشید جهان گشت کمین بزود غبار ظلم از روی زمین
تاریخ وفات آن شه شیر کمین از خسرو دین طلب که شد خسرو دین

حضرت شاه دین پناه مؤید من الله طهماسب شاه

ولادت همایونش در شهاباد اصفهان در صبح چهارشنبه بیست و ششم ذی الحجه سنه تسع عشر و تسعمائه ۹۱۹ بطالع (۲) حمل « بطالعی که تولا کند بدان تقویم » و در آن وارد است شعر :

چو در ملک وجود آمد برآمد بتاریخ آفتاب عالم افروز
و جلوس ابد مقرونش در دوشنبه نوزدهم رجب ثلاثین و تسعمائه ۹۳۰ پیچی میل نظم :

طهماسب شاه عالم کز نصرت الهی جابعد شاه غازی بر تخت زر گرفت

نکته و در اینجا از لطایف غیبی که از آن استدلال به الطاف لاریبی میتوان کرد و واقفان اسرار کلام معجز نظام مرتضوی صلوات الله علیه و آله بدان پی برده اند آنست که فرموده اند **لکل قوم دولة و دوامنا فی آخر الزمان** ظاهر این عبارت وافی بشارت مصرح است که این دولت که صاحبش خلد ملکه از روی نسبت بدان حضرت اعتماد طریق راه حق بدیشان اقتدا دارد آخر دول سلاطین صوری است که منتهی میشود بظهور صاحب الامر صلوات الله و سلام علیه بلافاصله اجنبی و مؤید این مدعا آنکه چون کلام آن حضرت مرموز و مکنون است و لنظ « آخر الزمان » بحسب عدد ابجد نهصد و سی مطابق سال جلوس همایون لاشك که زبان حال مصدق مقال است یعنی هر قومی را دولت است و ابتدای دولت مادر جلوس ابد ما نوس است . شعر :

در آخر احکام زمان عهد تو تاریخ در اول منشور جهان نام تو طغرا

شاهد دیگر بر سعود این جلوس مسمود آنکه بعضی از ملهمان طریق صواب تاریخ آنرا از روی حساب « ظل » یافته اند و سلاطین یقین ظل الله اند بیت :

تاجداران مسند تمکین جمله ظل الله اند فی الارضین

لیک ظل مطابق شامل نیست جز شاه مرشد کامل

ولفظ «الله» شصت و شش است امیدواری بقدرت باری عزاسمه چنان است که بمیان این اسم همایون که اعظم اسمای ایزد بیچون است و ظروف حروفش وعاء دولت را بمقتضای آن فی ایام دهر کم نفحات بروایح ظهور صاحب العصر والادان علیه صلوات الله المنان مقرون گرداند و این ذات اقدس حارس بیضه دین را در ظل ظلیل آن حضرت بهرموعود وظل ممدود رساند بمنه وجوده.

القصة اردوی سپهر مانند از کریوه صاین کوچ کرده متوجه بیلاق سپند شده در آنجا خواجه جلال الدین محمد و مولانا ادهم منشی را بیاسا رسانیدند دیو سلطان و مصطفی سلطان برادر چایان سلطان بشرکت درامر و کالت دخل نموده امر نظارت دیوان اعلی بر بقاوه آل قاضی جهان حسنی سیفی قزوینی استقرار یافت و حسب الصلاح اودر شعبان میر قوام الدین حسین نقیب اصفهانی در امر صدارت بامیر جمال الدین محمد شریک و سپیم گردید و قشلاق همایون در تبریز واقع شد.

احدی و ثلاثین تسعمائة ۹۳۱ نوروز تخاقوی نیل شنبه شانزدهم جمادی الاولی رایات

جلال به بیلاق سپند و اوجان فرموده بعیش و کامرانی گذرانیدند

نکته چون این سال نخستین سالیست که تبا شیر مناشیر دیوان اعلی از پرتو مهر مهر آساز مظلم تنفیذ و امضا دمیده اشعه فیض آن بعالمیان رسیده منشیان قضا و قدر نقش تویع همایون این کلام موزون که نظم عالمی بدان منوط و مقرون «بنده شاه ولایت طهماسب» و بحسب اتفاق عدد آن سال مزبور است بی سابقه ادا مقرر داشتند و این حسن اتفاق مؤیدی است به استدامت حکم جهان مطاع آفتاب اشراق «نشان روشن است اینک همایون نقش تویعش» درین سال خیل از بک برالکای خراسان هجوم آورده رایات جلال بعزیمت خراسان تاباغ علی خان فرموده آخر فتح آن یورش شده دیو سلطان که رکن رکین این دولت ابد پیوند بود بواسطه سوء ظنی که از امرای استاجلو داشت ببهانه رفع تعالول از بک از درگاه گیتی بناه جدا شده به بیلاق لادرفت و در آنجا اعظم امرا چون چوهه سلطان تکلو صاحب اصفهان و علی سلطان والی شیراز و قراجا سلطان تکلو [تیولدار همدان و برون سلطان] حاکم مشهد پیش او مجتمع گشته متوجه درگاه معلی شدند و آغاز فتنه کردند و عم و پدر این بیبقدار در آن آشوب و فتن گرفتار معن شده بحکم **ان اجل الله لات شربت هلاک** و فوات چشیدند مصطفی سلطان که مشهور به بک سلطان بود بنا بر سلامت نفس و ملاحظه صیانت دولت بقدم عزت و اجلال امرارا تاتر کمان کنبدی استقبال نموده باتفاق متوجه درگاه عالم پناه شد در چرنداب بشرف پای بوس رسیدند و هم در آن روز به بهانه می افتان قارنجه بیک استاجلو و نارین بیک قاجار را بقتل آوردند قاضی جهانرا گرفته بقلعه نوری فرستادند و منصب او بمیرجعفر

ساوجی حواله شده کبک سلطان بنابر صلاح وقت متوجه الکای خود واز آنجا بفزای گرجستان شده چوه سلطان بجای او مهرزد و قشلاق در تبریز مقرر شده صدارت پناه میرجمال‌الدین محمد و نقابت و افاضت دست‌گاه میرمحسن رضوی قمی بخلدبرین بشتافتند و تاریخ واقعه آن دوبرگوار آیت کریمه ادخلوها بسلام آمین بر خاطر فائز تافت و هم درین سال دورمش‌خان بن عبدی بیک شاملو والی خراسان بعالم جاودان رفت و علی سلطان حاکم شیراز در تبریز فوت شد و جای‌اورا اول بمراد سلطان برادرزاده‌اش بعد از آن به حمزه سلطان جامسلو ذوالقدر تفویض فرمودند .

اثنی و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۲ نوروز ایت‌ئیل یکشنبه بیست و یکم (۱) جمادی الاولی کبک سلطان که بعد از غیبت او از درگاه معلی الکای اورا بریده بودند به نیت مقاتله تکلودر اوایل رجب از طریق خلخال به سلطانیه آمده [بعضی از امرای استاجلو همچون (۲) قلاچ‌خان ولدخان محمد و منتشایک شیخلو و بدریک و کردبیک بدویوسه متوجه اردو شدند و درجاشت شنبه چهاردهم شعبان در مقام سینجک حربی عظیم واقع شده برون سلطان و قراجه سلطان تکلو کشته شدند و امرای استاجلو پشت کرده به [حدود] ابرر آمدند و در آنجا ایلغار تکلو بدینان رسیده بالضروره از آنجا بطارم رفته پناه بحاکم رشت بردند اما عبدالله خان استاجلو و قاضی جهان در قزوین اظهار مخالفت تکلو کرده احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو والی کرمان بدیشان پیوست آخر عقد جمعیت ایشان از هم گسسته قاضی جهان که بقاضی بیک اشتهار داشت بگیلان رفت و عبدالله خان و احمد سلطان بری و خوار فرمودند و بار دیگر میان استاجلو و تکلو در الکای خرز دیل جنک شده استاجلو شکست یافته به رشت رفتند و رایات بقشلاق قزوین فرموده [قشلاق در آنجا واقع شد و این اولین قشلاق جلال است در آنجا

ثلاث و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۳ نوروز تنگوزئیل سه شنبه نهم جمادی الثانیه در جمعه بیست و چهارم رایات جلال از بورت قشلاق بعزم یورش خراسان تا ساوجبلاغ فرموده [امرای استاجلو که در رشت بودند از راه خلخال باردیبل رفته بادنجا سلطان روملو حاکم آنجا بعد از مقاتله بردست احمد بیک آقاچاوشلو قواچی کبک سلطان کشته شده از آنجا متوجه خجورسعد که اردوی دیو سلطان در آنجا بود شدند دیو سلطان و جوه سلطان که این خبر شنیدند در جمعه هفتم رمضان [درار به چاهی نخجوان بدیشان رسیده جنک در پیوست قضا را تفنگی بر کبک سلطان خورده کشته شد درویش بیک اینک آقاسی ترکمان و محمدی بیک ولد بیرام بیک قرامانلو گرفتار شده بقتل رسیدند و رایات جلال [از ساوجبلاغ (۳)] بسلطانیه رفته آن قدر توقف فرمودند که امرای باز

گشته به بیلاق گزل دره رفتند و در آنجا در روز پنجشنبه بیست و پنجم شوال بانگیز چوه سلطان دیو سلطان [که خیر این همه فتنه و فساد بود (۱)] کشته شده قشون او را بسلیمان بیك روملو که هم یکی از ملازمان او بود دادند و چوه سلطان در امر کالت استقلال تمام یافته اتفاق قشلاق همایون در قزوین واقع شده در روز چهارشنبه بیست و چهارم اخی سلطان تكلو و دهری سلطان شاملو در جنگ عبیدخان از يك بظاهر بسطام کشته گشتند و قشون والکای اخی سلطان که حاکم قزوین بود بمحمد بیك شرف الدین اغلی [تكلو که یکی از ملازمان چوه سلطان بود (۲)] مفوض شده لقب سلطانی یافت .

اربع و ثلاثین و تسعمائیه ۹۳۴ نوروز سیچقان میل چهارشنبه نوزدهم جمادی الاخری [در رجب] اردوی معلی به بیلاق خرقان رفته زینل خان شاملو که حکومت هرات و قزوین و استرآباد کرده [باچکر که سلطان شاملو حاکم سبزوار و مصطفی سلطان تیولدار ساوه (۳) در روز یکشنبه بیست و یکم شعبان در جنگ زینش بهادر در فرورد کوه کشته شد چون این خبر بمسامع عز و جلال رسید کوچ بر کوچ متوجه خراسان شده چوه سلطان از سلطان میدان ایلغار بدامغان برده قلعۀ آنجا بگرفت و زینش را کشته سرش بدرگاه فرستاد و رایات جلال بعزم خراسان روان شده حدود جام معسکر همایون شد و هم در چهارم رمضان این سال ذوالفقار بن علی بیك مشهور به نخود سلطان که در آن حین در بیلاق مابین دشت بود ایلغار کرد غافل او را به قتل آورد و از آنجا بدر بغداد رفته بر آنجا استیلا یافت و بسیاری از بنی اعمام بتخصیص مرجومك سلطان بن امیرخان را بکشت و والی تمام عراق عرب گردید .

خمس و ثلاثین و تسعمائیه ۹۳۵ نوروز اودیل پنجشنبه سلخ جمادی الثانی در روز شنبه پانزدهم (۴) محرم تمامی سلاطین از بکیه بابتدگان نواب اعلی مصاف داده در مرتبۀ اول بعضی از امرا چون چوه سلطان و غیره شکست یافته اوزبکان بکسیب مشغول شدند و از تیب فوجی از قورچیان عظام رو بمعلم عبید نهادند جمعی از مردم او را بکشتند قورچی بدور رسید شش بری بر شانه وی زده نادانسته از در گذشت این قاج بهادر و دیگر ملازمان او ویرا از معرکه بدر برده چون خبر شکست او بکوچد کچی و جانی بیك خان رسیده هزیمت کرده تاورونه ایستادند و چوه سلطان عصر آن روز برگشته رایات جلال از آنجا به نیشابور آمدند چند روزی توقف نموده از آنجا بقشلاق قم فرمودند و میرنمت حلی را در منصب صدارت با امیر قوام الدین حسین شریك ساختند و در اول بهار رایات جلال عریضت بغداد نموده و در شعبان بدانجا نهضت واقع شد و بعد از چند روز محاصره علی بیك نیبرۀ صوفی خلیل موصول و برادرش احمد بیك بر ذوالفقار دست

یافته و سرش را بریده در پنجشنبه سوم شوال بیایه سریر اعلی آوردند و بغداد مفتوح شده ایالت آنجا بالقب خانی به محمد سلطان شرف الدین اعلی مفوض شده و در حین معاودت ولد ملک خوی شاطر علی را که قدمت خدمت داشت در چمن فارسچین ابهر بکشت و قشلاق در قزوین واقع شد .

ست و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۶ نوروز پارس نیل یازدهم رجب سه شنبه یازدهم محرم تمامی سلاطین از بکیه (۴) بایندگان نواب بعزم بیلاق بیرون رفته در منزل شرف آباد امرای استاجلو چون بدرخان و منتشا سلطان و حمزه سلطان مشهور بقارون که قبل از چوه سلطان استماله یافته بودند بهز بساط بوسی رسیده الکا و تبول جهت هر یک مقرر شده در محرم این سال میر قوام الدین حسین صدر در حوالی فارسچین وفات یافته میرغیاث الدین منصور مشهور در امر صدارت بامیر نعمت الله شریک شده رایات جلال بدفع اوزبک متوجه خراسان گشته سلاطین از بک جمعیتی که در مرو نموده بودند بیکبار ویران شده بمادراء النهر رفتند حکومت هرات بمغفرت پناه بهرام میرزا ولنگی اوبغازی خان تکلو مرجوع شده واردوی معلی از راه بیابان طبس به یزد و از آنجا باصفهان آمده قشلاق در آنجا شد و درین مساق مبارک مجتهد زمان شیخ [علی بن] عبدالعالی قدس سره اکثر اوقات همراه بودند .

سبع و ثلاثین و تسعمائه ۹۳۷ نوروز توشقان نیل یکشنبه بیست و دوم رجب رایات جلال عزیمت بیلاق کندمان فرموده چون در سال گذشته امرای شاملو مقدمهم حسین خان [وعییدیک] برادر [کوچکتر] دورمیش خان هرات گذاشته از راه سیستان و کج و مکران بفارس آمده در شیراز قشلاق کرده بودند درین وقت بهز بساط بوسی رسیده چون چوه سلطان را نسبت بخود در مقام قصد و مکر (۱) می یافت بالضروره در شب دوشنبه سوم ذی القعدة بر سر او شبیخون آورده وی خود را بدو لتخانه انداخت و حسین خان او را تعاقب نمود و جنگ در گرفت چون قورچیان ذوالقدر که در کشیک بودند باشاملو متفق بودند مصر نام قورچی غورغلو زخم نیزه کاری بر چوه سلطان زده بدان در گذشت اما ملازمانش واقعه او را مخفی داشته مقارن آن جوق جوق امرای تکلو قشون ملازمان از یورت خود حرکت کرده [سحرگاه رسیدند (۲)] شاملو تاب مقاومت نیاورده بهزیمت رفتند صباح بعضی از آن قوم که گرفتار شده بودند از تیغ گذشتند امرای تکلو شاه قباد پسر بزرگتر چوه سلطان را بجای او نشانده دیگر اویماق چون استاجلو و ذوالقدر و افشار با ایشان آغاز خلاف کرده بعد از چند روز در حوالی امام سهل علی میانه تکلو و ایشان جنگ شده چون نظرها میاون از ایشان منصرف بود شکست فاحشی یافته

جمعی از معتبران [ایشان چون در بیک قورچی باشی و بعد خلیفه مهرداد بقتل آمده بقیه السیف بیفداد] گریختند «آفت نکلو» موافق تاریخ است بعد از آن نواب اعلی خلعت در عقب حسین خان [بگرمسیر فارس] فرستاده او را بار دو آوردند و منصب امیرالامرائی بدو و عبدالله خان که هر دو خواهر زاده (۱) شاه غفران پناه بودند حواله رفت و الامه تکلو که از پرتو مرحمت شاهنشاه از پایه حقارت باوج امارت رسیده بود باراده آنکه بجای چوهره سلطان رسد موازی هفت هزار کس از آذربایجان بهم رسانیده عزیمت اردو نمود و چون شهبی از آن کفر و عصیان او بمسامع عزو جلال رسیده بود درحوالی [قیدار پیغمبر] مذکور بر سر او ایلغار کرده وی فرار نمود [به وان] و از آنجا بروم برفت و در مقام فساد شد و قشلاق عمایون در تبریز مقرر گشت و از کمز سلطان ذوالقدر بنابر نسبت و اتحاد الامه که در فتنه مذکور در آن چند روز (۲) از پیش الامه از قلعه وان آمده بوده بیاسا رسید.

ثمان و ثلاثین و تسعمائیه نوروز ۹۳۸ لوی نیل دوشنبه سوم شعبان میرجعفر ساوجبی که نظارت دیوان اعلی داشت بسعایت (۳) اصحاب نکایت در غره محرم بناحق مقتول شده احمد بیک نوری کمال وزیر دورمیش خان [وحسین خان] بمنصب او رسید و هم چنین میرمیرور میرغیاث الدین منصور از صدارت معزول شده خدمت [میر] معزالدین محمد نقیب اصفهانی که در فضیلت و تقوی درجه علیا داشت منصوب گردید و چون الامه بروم رفته او را امارت بدلیس داده بودند او باتفاق بیل باشا بککربکی دیاربکر بر [سر] شرف خان حاکم بدلیس و عادیه که باج گزار دیوان اعلی بود آمده او را اخراج نمودند وی النجا بدرگاه عالم پناه آورد رایات ظفر آیات از تبریز مقوجه خوی شده چون بقرا مقودره رسیدند دلو یا گار روز کی خبر رسانید که رومیان تو بهار گذاشته گریختند اردوی معلی تاجخور سعد رفته از آنجا به قشلاق تبریز آمدند و امرا چون حسین خان و عبدالله خان و منتشا سلطان هریک رخصت الکای خود حاصل نموده مقوجه اقطاعات خود شدند و درین سال عبید اوزبک هرات را محاصره تنگی کرده کار بر محصوران بغایت دشوار میگذاشت.

تسع و ثلاثین و تسعمائیه ۹۳۹ نوروز نیلان نیل سه شنبه چهاردهم شعبان اوایل بهار قمش اغلان ازبک بطریق یورت تا ولی تاخت بری آورده بر سر اردوی محمدخان ذوالقدر اغلی پسر کور شاه رخ بن علاءالدوله والی استراباد که در آن وقت در چمن

۱- ع: که امیر مرو و فارس و خواهر زاده . ۲- ع: الامه در اعمال سنه و هم در آن چند روز . و ظاهراً «اعمال سیئه» بوده است . ۳- ع: بسعادت .

محو ساوجبلاغ نشسته بود بیخبر ریخته احوال و اقبال او را بفات برد و نواب اعلیٰ برادر خود القاس میرزا را تربیت نموده صاحب طبل و علم و خیل و حشم ساخت و بدرخان به الملکی او منصوب گردید و محمود بیک ذوالقدر مهر دار خاصه شریفه در میدان صاحب آباد در وقت تبق انداختن از اسب افتاده وفات یافت و منصب او بشاه قلی خلیفه قاقور اغلو که ایشک آقاسی باشی بود و مورچه او بقراولی اوجی باشی عربگرلو مفوض شده و رایات جلال در عشر آخر ذی الحجه متوجه یورش خراسان شده موسی بیک بن عیسی بیک موصلو را سمت سلطنت داده امارت آذربایجان بدو تفویض فرمودند و از بکان از آن خبردار شده بموارد النهر فرار کردند و قشلاق همایون در هرات واقم شده و در یورت قشلاق خبر آمدن الامه بر سر بدلیس و قتل شرف خان حاکم آنجا بمسامع جاه و جلال رسید در اوایل بهار حسب الحکم القاس میرزا بطرف مرو رفته حسین خان و منتشا سلطان و امیری بیک روملو به تسخیر عربستان مأمور گشتند و نواب اعلیٰ بسای بطرف (۱) مشهد مقدس رفته و زیارت کرده باز بهرات معاودت نمودند میرزا و امرا فتح الکای مرجوعه نموده و شاه محمد سیف الملوک را که بر عربستان تغلب و استیلا یافته بود دفع کرده و بنایه سر بر اعلیٰ آمدند و ایالت شیراز از حمزه سلطان بغازی خان برادر سلطان خلیل محول گردید و رایات نصرت آیات بعزم یورش بلخ و از طرف آب دریا زده ذی الحجه از هرات بیرون آمده قریب چهل روز در آنک نشین توقف فرمودند و در آنجا خبر آمدن الامه به تبریز بذروه عرض رسیده سام میرزا ایالت هرات داده اغرلوار جان ولد دهری سلطان شاملو را برسم الملکی پیش او گذاشتند و درین سال نواب اعلیٰ از جمیع مناهای توبه نصوح فرموده در باب منع شراب قدغن تمام فرمودند چنانچه شاه قلی وزیر قورچیان که از غلامان قدیم این آستان فلک آشیان بود بواسطه ارتکاب آن مغضوب شده بقتل رسید و مبلغ کلی از قمار خانه اش و شراب خانه و معجون خانه و بیت الطف ممالک معروسه از دفتر اخراج شد آنها بالکلیه مسدود الا بواب شده از آن زمان تا حال که درست سی دو سال است هیچکس را یارای هوای می و شاهد نبوده و نیست بیت :

چنان منع می شد که در روضه حور فراموش کرد از شراب طهور

لا شک که بیمن این حسنه عظمی که کف نفس نفیس است از آلائش تلفذهوی بموجب

وعدۀ کریم نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی اعلیٰ غرات جنان

و بدل آنها اقتداح راح شراب طهور از کف ساقیان حور و غلمان مهیا و منتهی خواهد بود .

اربعین و تسعمائه ۹۴۰ نوروز یونت ایل چهارشنبه بیست و پنجم شعبان رایات جلال

از ظاهر هرات بهزم دفع مخالفان کوچ فرموده محمد خلیفه قورچی باشی شاملو مشهور باغلان خلیفه را با فوجی از قورچیان منتشا سلطان را بیشتر روانه عراق فرمودند و به بیست و یک کوچ بکبود گنبد ری آمدند واسب و استرو و شتر بسیاری در آن یورش تلف شده بقیه (۱) الاغان در غایت لاغری بودند و از منزل کره القاس میرزا و بهرام میرزا و غازی خان و امیر سلطان و سلیمان سلطان و ملک بیک خوی را بر سیل منقلای روانه تبریز گردانیدند و اردوی اعلا بقزوین آمده از آنجا با بهر نزول فرمودند و در آنجا خبر از امرای منقلای رسید که خواند کار بتحقیق آمده متوجه است بنابراین اغرق بطرف اصفهان رفته از ابهر بمنزل قرا آغا ج فرمودند و در آنجا نزول خواند کار به سلطانیه بتحقیق پیوست و در آن وقت زیاده از هفت هزار کس دریایه سریر اعلی نبودند مع هذا اکثر ایشان چون حسین خان و غازی خان و محمد خان و غیر هم دل دگرگون کرده در مقام نفاق بودند و در تمام اردو از سرکار خاصه شریفه و امرا و قورچیان اسبی که بکار می آمد زیاده از سه هزار نبود درین اثنا بیکبار محمد خان ذوالقدر با هزار سوار و قیاس سلطان ذوالقدر و حسین سلطان [تکلو] ولد برون سلطان تکلواد بار آسا ازین دولت روگردان شده بمخالفان پیوستند و دل دولتمخواهان را بخار نفاق خستند بیکبار بموجب وعده صادقه **اناعند المنکسرة قلوبهم** غیرت (۲) الهی و کمال اقبال شاهنشاهی بحرکت در آمده با وجود هجوم رجوم جنود روم که نمونه بی بود از واقعه و **حشر لسلیمان من الجن** و قلت بندگان صادق الوفاق و کثرت از باب نفاق [حق جل و علا بمحض لطف و کرامت و بین توجه و معاونت حضرات ائمه هدی علیهم التحية و الثنا بیضا این دولت بی انتها از شر اعدای قاهره جابر بمقتضای **وان چند نالهم الغالبون** محروس و مصون داشت

یریدون لیطفک و انور الله باقوا هم **والله متم نوره** و لو کره الکافرون [هجوم صرصر عا د اگر چه کنند بنیان و بنیاد است چراغ عالم افروز خورشید را نشاند و سنک فرنگی و توب هر چند برج کوب کاخ سپهر را گزند نرساند شعر :

ز سنک حادثه برج سپهر را چه خلل ز باد بادیه شمع ستاره را چه زبان [و با وجود اوایل عقرب خیل سرما را برایشان گماشت که دست و پا و تمامی جوارح و اعضا ایشان از کار بازمانده جمله ایشان از پادشاه و درویش راه سلامت پیش گرفته سرخویش بدر بردند و نه دیده فلک مثل این واقعه دیده بود و نه گوش زمانه افسانه بی چنین شنیده بود سبحان الله

بیت :

بس روشنت معجزه سروری تو وین کوردل حسود نمیکرد اعتبار
القصة اردوی اعلی از قرا آغا ج کوچ کرده بر باطاناتک و از آنجا بدر جزین نهضت

کردند و در آنجا الوندخان افشار والی کوه کیلویه رسیده بایک هزار سوار ملحق شده دو طویله اسب تازه زور گذرانید نواب اعلی محمود آقاراجی باشی عربگرو را یکی از آن اسبان داده بانجهاف نفر از غازیان را بزبان گیری فرستاده و ایشان در کلنگی ، خرقان بقشونی از مخالفان من باز خورده پنجنفر از ایشان گرفته [بظرف اشرف رسانیدند (۱)] و از ایشان بوضوح پیوست که خواندگار خود متوجه بغدادست والامه ذوالقدر اعلی را به تبریز فرستاده و چون از حسین خان آثار نفاق ظاهر شده بود قهرمان [قهر به] قتل او نافذ (۲) شده غازی خان [تکلو] بگریخت و رایات جلال بر سرالامه بتبریز ایلفار فرموده باندک وقتی خان غازی او را خبردار کرده باتفاق بیرون بسته الامه بقلعه وان تحصن جست و نواب اعلی بعد از بیست روز توقف در تبریز بمحاصره آنجا فرموده قتلاق همایون در آنجا بیایان رسید و خواندگار بغداد رفته محمدمحمد خان حاکم آنجا حسب الحکم همایون و نفاق بقیة السیف تکلو بغداد را گذاشته بیرون آمده خواندگار آنجا را گرفته قتلاق کرده در [سحر پنجشنبه] هجدهم ذی الحجه مجتهدالایام و مبین الحلال والحرام شیخ زین الدین علی بن عبدالعالی قدس سره در نجف اقدس بفرادیس (۳) جان رفت «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است .

احدی و اربعین و تسعمائه ۹۴۲ نوروز قوی قیل جمعه هفتم رمضان خواندگار از بغداد بیرون آمده از راه التون [کبری] کویرک متوجه آذربایجان شده اردوی [نواب] اعلی از پای قلعه برخاسته متوجه تبریز گردید و در آنجا ملک بیک خوی که از جوکاری بمرتبه امارت رسیده و بقیة اهل نفاق بود بسیاست رسید واحمد بیک نورکمال و برادران مواخذ شده در قلعه الفتح مجبوس گشتند و منصب ایشان را بمیرزا عنایت خوزانی (۴) و خواجه معین یزدی ولد قاضی میرحسین عبیدی تفویض فرمودند و رایات جلال از تبریز متوجه عراق شده چون سلطانیه معسکر همایون شد خدمت قاضی جهان حسنی که مدت ها در گیلان و رشت مقید بود بپایه سریر اعلی رسیده بمراحم خسروانه سرافراز شده در ماه صفر بوزارت دیوان اعلی اختصاص یافت و خواندگار باز بسلطانیه آمده تا در کرین رسیده و از آنجا عود نموده بروم رفت مصراع «بگذشت چنانکه بگذرد باد بدشت» و نواب اعلی او را تعاقب نموده چون خواندگار بتبریز رفت نواب اعلی بواسطه خوابی که یکی از صلحا دیده بود از او جان بطواف حظیره مقدسه رفتند و از آنجا در سراب باغرق ملحق گشته خبر رسید که خواندگار از تبریز کوچ کرده اردوی اعلی بهرند و از آنجا بخوی رفت در آنجا معلوم شد که خواندگار باخلاط رفته بنا برین

۱- م : ندارد . ۲- ظاهر هم «فرمان قهر به قتل او» صحیح باشد .

۳- ع : بقراولین ۴- ع : یار احمد خوزانی .

منتشا سلطان و امیر بیک روملو ایناق شاه قلی خلیفه مهرداد و بوداق خان قاجار و صدرالدین خان استاجلو و امین بیک سفرهچی و جماعت یساول و یکاول و قاپوچی و قباچیان بسرداری [باشلامیشی] بهرام میرزا از عقب مخالفان روان فرمودند و از آنجا بقرانقودره رفته بشکار ماهی مشغول فرمودند در آن روز خبر رسید که الامه دروانست لاجرم ایلغار شده در آن اثنا اندک حرارتی عارض ذات همایون شده درحوالی زاویه ملاحسن بواسطه استراحت اندک توقفی نمودند اما قاپابیک قورچی قاجار و شیر حسن ایمر را باسی سوار بخبر گیری فرستاده از ایشان خبر آمد که الامه و ان را انداخته گریخته است روز دیگر کوچ شده بر ظاهر و ان نزول فرمودند و در آنجا غازی خان حاکم شیراز و یعقوب سلطان قاجار و ششصد قورچی بسر کودکی کبک قرن و حسن بیک یوزباشی با چهار پنج هزار کس از ملازمان امرا بتاخت الکا و احشام زاهد محمد روان داشته ، مقارن حال خبر رسید که امرای متقلای با حاجی بیک که چند اهل مخالفان بوده دچار شده دو بست و پنجاه کس اورا سر بریده او تنها گریخته سرها و اخترها بدرگاه آوردند و در عصر همان روز سلیمان سلطان روملو بکنار دریا بجهت نماز رفته ملاحظه کرد که سی هزار سوار تخمینا که میانه عادلخوا و ادرحبیس می نمود و ابن معنی را بذروه عرض رسانیده حسب الحکم شاه قلی خلیفه سوکتی اعلی را به بهرام میرزا فرستادند که باخبر باشید و اگر احتیاج بمدد بوده باشد عرض نمایند بعد از آن نواب اعلی اراده و سلطان فرموده بواسطه تحقیق خبر از جانب بهرام میرزا در آن منزل توقف فرمودند پیشین همان روز هلهل بهادر عربگرلو و کورشخی قورچی چمش کرکی (۱) که بگشت کنار دریا رفته بودند رومی را که گریخته می آمد آوردند از تقدیر او معلوم شد که الامه و بکربکی دیار بکر بهزم آنکه بقلعه وان درآیند بوسطان رسیده یکی از یساوان القاس میرزا را گرفته تحقیق کرده اند که بندگان نواب اعلی دروان تشریف آوردند از همانجا باز گشتند [بندگان] نواب اعلی هشتاد نفر از قورچیان ترکمان را بخبر گیری بدان صوب فرستادند در خلال آن حال قرا اسماعیل و کورشاه سوار رسیده سری و دیگری زنده از مخالفان آوردند از آن شخص معلوم شد که خواند کار در اخلاطست و الامه را روانه وان گردانیده بنا برین حکم ایلغار شده مشعل همت روشن کردند مقارن این حال قورچیانی که بوسطان رفته بودند هفده رومی گرفته آوردند و نواب اعلی سیصد نفر از قورچیان ذوالقدر و ترکمان را غجرچی ساخته بدان صوب بسمادت روان گشت و چون رودخانه بامین وان و و سلطان همه جا گذر نمیدهد پلی از درخت بر آن بسته اند اعلام نصرت فرجام از آنجا گذشته قریب پانصد نفر از قورچیان عظام بعضی از پل و بعضی از آب

بموکب اعلی پمسته ایلغار کردند و امرا که بتاخت کردستان رفته بودند رسیده از پل گذشتند و چون در آن طرف روشنی آتش دیدند بتصور آنکه نواب اعلی جهت جو دادن اسبان نزول کرده بودند ایشان بواسطه همین امر فرود آمدند و هر که میرسید در پهلوی ایشان فرود می آمد، چون الامه کهنه سپاهی بود از روشنی مشاعل توجه را پات جلال استدلال کرده با پاشای رفیق خود را قرار بر فرار میدهند و شب بندگان اعلی ایلغار کرده سحر بادو هزار سوار از مخصوصان در کریوه کودش بدیشان رسیده فوجی از مخالفان بقتل آمدند و دیو پروانه و محی چلی الای بیکی زنده گرفتار شده از ایشان معلوم شد که ابراهیم پاشا بر سر بهرام میرزا ایلغار کرده بیکیار مخالفان چون سیماب در آن صحرا نایاب شده چتر فاک سای عزم معاودت فرمودند مقارن این عرضه بهرام میرزا رسیده خلاصه آنکه ابراهیم پاشا که بر سر پام آمده بود چون هفت نفر از ایشان کشته شدند پشت بهزیمت داده و بیکیار ابراهیم پاشا از آنجانب والا مه و محمد پاشا از آن جانب شکسته و گسته عنان باردوی خواند کار میرزند و لشکر او از هم برآمده در زمان که چ کرده متوجه الکای خود آمدند دولت قائم و اعدا مسکوب و الکای ارجبیش و وارمفوح شده ایالت آنجا با لوبوالی رباحه [سلطان صوفی اوغلی] خان استاجلو مفوض شد [و آذوقه و ضروریات قلمه را سامان داده (۱) و بندگان نواب اعلی عقب خواند کار تا اخلاط و عادلخواه گامش فرموده از طرف جنوبی دریاچه بیان کردستان درآمده متمردان اگراد را گوشمال بسزا داده از راه کوالش و وسطان متوجه وان گردیدند و در کوالش الوند خان افشار را که [مکرر آثار ترمز و تقصیرات از و سرزده بود پرتو آن بر ضمیر منیر افتاده شهنه به سیاست او مأمور گشته الکا و قشون او بمحمدی بیک پسر حسن سلطان فرزند زاده افشار منصور تفویض یافته [ملقب بشاهرخ خان گردانیدند (۲)] و از آنجا کامران و کامیاب بتهریز عود فرمودند و قشلاق در آنجا اتفاق افتاد .

اثنی و اربعین و تسعمائه ۹۴۲ نوروز بیجی ثیل روز هفدهم (۳) رمضان: ربن قشلاق در دارالسلطنه تهریز بعیش و طرب گذرانیدند و جهت آوردن امیره دباچ از شران شهر آرای عظیمی شده او را بعد آنکه مغلخ بخلمتهای حرمین ساختند در قفس کرده تشهر و تعذیر تمام فرمودند و سیاست کردند [و او را بجزا و سزای خود رسانیدند (۴)]

ثلاث و اربعین و تسعمائه ۹۴۳ نوروز تخاقوی ثیل یکشنبه بیست و هفتم

۱- تا اینجا نسخه «ع» فاقد است و بقیه را «م» ندارد. ۲- م ندارد.

۳- م: شنبه هیجدهم . ۴- م: ششم .

رمضان در آخر روز سه شنبه هشتم محرم ملائکن الدین کازرونی حکیم خاصه شریفه مؤاخذ و منضوب گشته در آخر تابستان به ییلاق اوجان فرموده از آنجا بزیارت حظیره مقدسه حفت بالانوار القدره فرمودند و درین سال ابتدای نشو و نمای سادات اسکویه است و در آمد غمش خانی میر معزالدین محمد صدر را ممدور داشته آن منصب جلیل را بمیر شمس الدین اسدالله مرعشی که از سادات عظمی شوشتر است تفویض فرمودند کوچ بر کوچ بعزم یورش خراسان بقزوین آمده چند روز توقف فرمودند و در صبح سه شنبه دهم ربیع الثانی از آنجا بری رفته در آنجا [خواجه] میرک شرف الدین کرمانی که سالها منشی دیوان اعلی بوده وفات یافت مهم او بمحمدی بیک برادر امیرزکریا مفوض گشت و چون در آن اوقات پادشاه گیلان وفات یافته بود حکومت آنجا به بهرام میرزا مروجع گردیده در قزوین قشلاق نموده در بهار که متوجه لاهیجان گشت و اکثر الکا بحیز تصرف او درآمد در آن اثنا خورکیا که نواب اعلی را اورا بمظفر سلطان ملقب گردانیده بودند و در نظر آن طایفه اعتبار تمام داشت حسب الصلاح حسن آقای شاملو وکیل و خواجه عنایت وزیر مقید شده این موجب نا اعتمادی سایر امرا گردیده بیکبار در عاشر سنه اربع اظهار عصیان نمودند میرزا اصلاح، در بودن آنجا ندیده به ییلاق دریواک فرمودند و درین سال چون عبید از بک باصوفیان خلیفه حاکم هرات جنک کرده او را در قلعه عبدالاباد نیشابور محصور گردانیده بگرفت و بقتل آورد بنا بر این متوجه تسخیر هرات گردیده بمحاصره پرداخت تا آنکه در سحر سه شنبه بیست و هفتم صفر محمد طاهر پسر سلطان ابراهیم امینی در حوالی دروازه خوش سوراخی کرده از بکان و ابدرون بر دویدن و سیله شهر بدست ایشان افتاد و ریایات جلال از وی متوجه دامغان و بسطام شده و از آنجا به نسا و ایورد فرموده درین اثنا امرایی که بطلب سام میرزا به طیس فرموده بودند همراه او بدرگاه فلک اشتباه آمده بعضی از ملازمانش که ماده فتنه و فساد بودند به یاسا رسیدند و چون آوازه موکب همایون به عبید رسید هرات را انداخته بماوراءالنهر گریخت و بندگان اعلی در آن زمستان پیوسته یورش نموده اهل اردو از کمال برودت هوا و کثرت برف و سرما تعب بسیار کشیدند و از نسا بمرو رفته بعد از تسخیر آن جا به هرات عود فرمودند و بعد از چند گاه بصوب قندهار نهضت نموده تمامی آن الکا و اور زمین و توابع ضمیمه ممالک محروسه شده ایالت آنجا به بدایخان قاجار مفوض شد و از آنجا بهرات تشریف آورده حکومت آنجا بشاهزاده عالیخان ابوالقالب سلطان محمد میرزا و الکی او بمحمد خان شرف الدین اغلی مرحمت فرمودند و از آنجا کوچ بر کوچ متوجه عراق شدند.

اربع و اربعین و تسعمائه ۹۴۴ نوروز ایتیل دوشنبه نهم شوال در جمادی -
الآخر ظاهر طهران مسکرم همایون گردید و در آنروز حکم مطاع بگرفتن میرقوام

الدین نوربخش شده در اوایل رجب هوای قزوین از غبار سمند پادشاه دنیا و دین [بنا] عبیر آمیز گشت و چند روز در آنجا بکامرانی گذرانیده در روزی که آفتاب به برج دلو تعویل نمود عازم تبریز گشتند و در منتصف شوال نزول اجلال در آنجا واقع شده بقیه زمستان در آنجا بیابان رسید و چون خواجه کلان ملک زاده خوف که پرورده این دولت و جوان سپاهی جلد بود باغواي شیطان راه گم کرده با اولیای دولت دل دگرگون نموده و قلعه استاه خوف را مضبوط ساخته آغاز طغیان کرد و حسب الامر بعضی امرا بدفع او مأمور گشته استاد شیخی توبچی را به نصیحت او بدانجا فرستادند و او آن بیچاره را بیک [زخم] تیر هلاک کرده آخر آن قلعه که در تمامی ایران و توران بحصانت اشتہار دارد بروجویی که در ضمیر هیچکس نمیکندشت [بنیروی دولت قاهره] بدست درآمده او را در اواخر زمستان بدرگاه اعلی آورده حسب فرمان قضا جریان از مناره نصریه تبریز بیک پای برگشیده بیدترین صورتی هلاک گردید.

خمس و اربعین و تسعمائیه ۹۴۵ نوروز تنگوزیل چهار شنبه بیست و یکم شوال و درین سال حسب فرمان قضا جریان القاس میرزا با دیگر امرا به تسخیر الکای شروان رفته شاهرخ بن سلطان فرخ والی آنجا متحصن بقلعه بقرکه در حصانت و استحکام شهره ایام بود شده سخن شروانیان آنکه این قلعه را بغیر از نواب اعلی بدیگری نمیدهیم بنا بر این رایات نصرت شمار بدانجا [نب پنجشنبه نوزدهم ربیع الاخر از مرند] ایلتار کرده در [عصر] روز دوشنبه بیست و هفتم ربیع الثانی آنجا مفتوح شد و یکی از شعرا قصیده‌یی که هر مصرعش تاریخ این فتح نامدارست گفته و این دوبیت از آنجاست بیت :

بادب سدره نشینان فلک از پی هم فوج فوج آمده وصف زده در صف نمال

با چنین عسکرو این جمیع کجا روی نه گر نه اقبال کند جانب او استقبال

[و در جمعه سوم جمادی الاولی قلعه گلستان و دیگر قلاع فتح شده در جمعه دهم حسین بیک الله و جمعی از عساکر شیروان بقتل رسیدند و روز شنبه بیست و پنجم حکم بتخریب آن قلعه واقع شد تا غایت ویران است و در روز دوشنبه هیجدهم جمادی الاخری از ششاخی عنان عزیمت منصرف داشتند. در پنجشنبه بیست و یکم از جسر عبور فرمودند و در اثنای یورش در چهارشنبه بیست و هفتم امرای عظام را که در فتح اهتمام نمود خلعت فاخره داده در یکشنبه بیست و دوم در دولتخانه تبریز نزول اجلال واقع شد] و هم درین سال محمد صالح فرزند زاده خواجه مظفر تبکی که اباعن جد از بندگان خاص این درگاه عالمیان پناه بود و او [چون] پس از جد مشمول مراحم خسروانه گشته صاحب طبل و علم شده سمت سلطانی یافت بیکبار سر رشته دولت از دست داده صدرالدین

خان والی استراباد را اخراج نموده آغاز فساد کرده خان مذکور از بسطام برسر او ایلفار کرده شاه وردی بیک کنگرلو او را گرفته بدرگاه آورد و قهرمان قهر بقتل آن کافر نعمت نافذ شده او را نیزاز مناره نصریه تبریز انداختند و بشأمت او نسل خواجه مظفر منقطم کردند درین سال قشلاق در تبریز بود.

ست و اربعین و تسعمائیه ۹۴۶ نوروز سیچقان بیل پنجشنبه دوم ذی القعدة درین سال خبر دوت عبید اربک بمسامم جاه و جلال رسید و چون مکرراً آثار عقوق کفران نعمت از حسن سلطان ریشهری که او و برادرش شاه علی [و پدرش میرابواسحاق که از پرتو این دولت روز افزون] از مرتبه پیشوایی (۱) ده برتبه ارجمند ایالت و فرماندهی رسیده بودند بظهور رسید فرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت که تمامی امرای فارس از ذوالقدر و افشار به محاصره [قلعه] ریشهر رفته او را بدرگاه خلایق پناه آوردند بنابراین غازی خان [والی شیراز] و سایر امرای چندگاه او را محاصره نموده خدمت میرسید شریف که [حسب الحکم مطاع او بضبط جهات او مأمور بود (۲)] ویرا بمواعید بدر آورده غازی خان در اوایل شوال در میانه [مریض شده] وفات یافت آیالت و قشون او را بابراهیم خان ولد کچل بیک حاجیلر تقویض فرموده حسن سلطان در تبریز بیاسا رسید و آیالت و قشون او به ابراهیم خان ولد کچل بیک حاجیلر عزایت فرمودند و چون مهدیقلی سلطان ولد چولی بیک افشار که به فقره اشتها یافته بود از پرتو تربیت شاهنشاهی برتبه عالی سلطان رسیده چندین سال حاکم باستقلال شوشتر بود غرور بخود راه داده بخلاف شرع و فرمان همایون یکدم از شوب غافل نبود بنابراین چند سلطان پسر عیش بدفع او مأمور گشته آن بلده را محصور گردانیده آخر سونذک برادر مهدی قلی او را در روز سه شنبه بیست و ششم ذی الحجه این سال کشته سرش را بدرگاه فرستاد و چون در تبریز بعضی اوقات طاعون بود و اردوی اعلمی به ذر جرود رفته آخر قشلاق در تبریز انفاق افتاد.

سبع و اربعین و تسعمائیه ۹۴۷ نوروز اودتیل جمعه دوازدهم ذی القعدة درین بهار به بیلاق سراق فرموده غازی خان تکلو از رومیه روگردان شده پناه بدرگاه جهان پناه آورده والکای سالیان و محمود آباد و غیر ذالک از اعمال شروان به تیول او مقرر شد و ریایات فتح آیات متوجه تغلیس شده آنجا و توابع مفتوح گشت و قشلاق در تبریز دست داد.

ثمان و اربعین و تسعمائیه ۹۴۸ نوروز پارسئیل شنبه چهارم ذی القعدة اردوی کیهان روی به اوجان واز آنجا بسپند رفته القاس میرزا و درویش محمد خان شکمی

بدرگاه عالم پناه آمده باز بالکای خود رفتند و قشلاق در تبریز واقع شد
تسع و اربعین و تسعمائه ۹۴۹ نوروز توشقان میل پنجم نى الحجه درین سال
 ایلچیان از يك چون خان چهره از جانب كسكن قرابن جانی بيك سلطان حاكم بلخ و
 خدا پیردی از قبل عبدالعزیز ولد [عبید] صاحب بخارا بكریاس فلك اساس آمده
 بیلاکات گذرانیدند و رخصت انصراف یافته حاجی آقا مهماندار کرد همراه ایشان بایلچی
 گری رفت و رایات جلال ییلاق فرموده فصل باغیز متوجه خوزستان شده در پنجشنبه غره
 شعبان نزول اجلال در ظاهر دزفول واقع شده حکومت آنجا بابوالفتح سلطان افشار
 مرجوع شده و قشلاق در قم قرار یافت .

خمسین و تسعمائه ۹۵۰ نوروز لوی میل سه شنبه هفدهم نى الحجه بهار به ییلاق
 سر شد و كزارو خان كورمز (۱) فرموده در حوالی نهند همدان مزاج اشرف اقدس اعلى
 انحرافی پیدا کرده عالیان درجه اضطراب افتاد تا آنكه آثار صحت ظاهر شده مؤمنان
 را حیات تازه و سرور بی اندازه دست داد مصراع «شكر خداوند را اذهب عنا الحزن»
 در آن باب این دو سه بیت ییكى از احباب مرقوم شده بود نظم :

امروز تابش بر برابنای روزگار شكرانه واجبست بروزی هزار بار

زیرا كه عین باصره افرینش است در عین صحت از اثر لطف كردگار

تو جان روزگاری و جانها بجان تو وابسته اند جان تو و جان روزگار

در آن اوقات امرای عظام و غازیان کرام به باشلامیشی عبدالله خان و شاه علی
 سلطان بتاخت الوس کله که همواره آثار عصیان و فساد از آن گروه مکروه به سامم
 جاه و جلال میرسید مقرر گشته امرای ایشان را قتل و غارت نموده سالما و غانما بدرگاه
 عالیپناه آمدند در روز سه شنبه دوازدهم رجب بعزم قشلاق نزول اجلال بقزوین واقع شد
 و چون مکرراً از غازی خان تكلو شیوه غدرو کفران بظهور رسیده بود قهرمان قهر
 سیاست او نافذ شده حسب فرمان قضا مضالفا س میرزا در اواخر این سال او و برادرش
 مصطفی بيك و ملازمانش را در محمود آباد شروان بقتل آورد و برادر كوچكش كش بيك
 در قزوین مقتول گردید .

احدی و خمسین تسعمائه ۹۵۱ نوروز میلان میل چهارشنبه بیست و هفتم نى الحجه

و اکثرها فی سنة الثانیه در صبح پنجشنبه چهاردهم ربیع الثانی بعزم ییلاق از قزوین بیرون
 فرموده در همان اوقات همایون پادشاه كه التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده بود در چمن
 ابر بشف ملازمت رسیده مقدمش بتعظیم و تبجیل مقرون کردند و از جمله بیلاکات
 او یكقطمه الداس بود بوزن چهار مثقال و چهار دانك و در آن تابستان در ییلاق سراق
 و تخت سلیمان گذرانیده مكرر شكاجر كه دست درهم داده ابوالقاسم خلفای قاجار

علم دارخاصه شریفه در یکی از آن شکارها تیر خورده فوت شد و هم درین ایام قران علوبین واقع شد و قشلاق در قزوین اتفاق افتاد.

اثنی و خمسين و تسعمائه ۹۵۲ در روز سه شنبه بیست و دوم ربیع الاول بصوب بله گنبد بیرون فرمودند و تا سلاطینیه نهضت کردند چون در تبریز طاعون بود از آنجا بطواف امامزاده عبدالعظیم علیه السلام تشریف برده تا دامغان و چشمه علی فرموده عود نمودند و قشلاق در قزوین واقع شد و در روز شنبه غره رمضان آن بلده بقدم همایون تشریف یافت و در یورت قشلاق خبر عصیان القاس میرزا رسید. مرتبه مرتبه بتواتر رسیده و بطریق رجفه بر السنه و افواه مذکور بود که بهرام میرزا که والی ولایت همدان و خوزستان بود هوای سرکشی دارد و محمدخان حاکم هرات نیز دلدگرگون کرده از آنجا که کمال اقبال اولیاء دولت ابدی الاتصال است هر دو متعاقب یکدیگر بدرگاه فلک اشتباه آمده دفع دغدغه خواطر کردند و هم در این سال منتشا سلطان استاجلو وفات یافت.

ثلاث و خمسين و تسعمائه ۹۵۳ نوروز یونئیل پنجشنبه نوزدهم ربیع الاول اتفاق افتاد. رایات جلال از قزوین بیرون فرموده عزم خرقان کردند و در شنبه بیست و دوم از موضع رودک ویرکان بزارات امامزاده واجب التعمیم عبد العظیم علیه و آباءه و الصلوة و السلام رفته از آنجا باوجان توجه واقع شد و از آنجا در تبریز نزول اجلال فرمودند و چند روز توقف کردند در آن اثنا خاقان بکی خاتم والده القاس میرزا و پسر بزرگش سلطان احمد میرزا باستشفاع آمده نواب اعلی نیز از تقصیرات او گذشته امراء عالی مقدار چون سید بیک کمونه و بدرخان شاملو و شاه قلی خلیفه مهرداد و سوندک بیک قورچی باشی و معصوم بیک صفوی متولی خطیره مقدسه و میر ابراهیم صفوی و قاضی معسکر را باوالده اوروان داشتند و ایشان در جواد با او ملاقات کرده او را سوگند دادند که دیگر قدم از جاده ادب بیرون نه نهد و نواب اعلی چون امرا را [بجانب او] روان فرموده رایات کشورستان با الکا بصوب گرجستان برافراشت و از شوره کل و چنک عبور فرموده بگرجستان در آمد و اکثر آن زمستان بتسخیر آن دیار و دفع شر کفار بسر برده از آنجا بقرا باغ تشریف آوردند و در یازدهم (۱) ذی الحجه از قیون الومی از رودخانه کر گذشته بالکاء شروان در آمدند و از ارس عبور فرموده علی چوپان معسکرهایون شد.

اربع و خمسين و تسعمائه ۹۵۴ نوروز قویئیل جمعه هجدهم محرم در خلال آن احوال خبر رسید که القاس میرزا در جنک چرکس شکست یافته شاه نظر برادر درویش محمد خان شکلی و اعیان و ملازمان میرزا مثل احمد بیک قورچی باشی استاجلو و غیره بقتل رسیده اند خود بالشکر شکسته بحوالی طرقوا دارالاماره [قرم] شمشان قیتاق آمده از

آنجا عزیمت در بند نمودند در آنجا زر بنام خودزد و والده و ملازمان اعتمادی خود چون کهنه شاه و یردی و تنبل لو احمد و غیره راقله دار آنجا گذاشته خود به نیت مواضع حصین چون حبالق و غیره توجه نمود و ملازمانش فوج فوج فرار نموده بدرگاه خلائیق پناه آمدند، و هم در آن ایام چوپان بیک ایچک اغلی استاجلو و کور سهراب ذوالقدر که از معتمدان و معتبران او بودند بدست افتاده در دولخانه همایون بیاراستند و القاس میرزا در حبالق عزیمت قمق و فیتاق نموده امرای منقلای چون شاه قلی خلیفه و شاه وردی و سلطان زیاد اغلی و محمدی بیک موصلو در قریه مسکین احنی از اعمال قهپایه شروان ایلغار بر سر او برده اکثر ملازمان او را بقتل آوردند و او بامعدودی فرار نموده پیش قوم شمشال رفت و از آنجا براه ازو در دریا نشسته به کفه و از آنجا باستانبول رفت و روایات جلال در آن تابستان دریلاق جانی بالای شماخی بیلامشی کرده قلعه گلستان فتح شده دولتیار غلام خواجه و میر محمد ولد خواجه میربجان تمناچی و فوجی از مفسدان بیاسا رسیده حکم بتخریب آن واقع شد و همچنین قلعه در بند مسخر کردند ایالت دارایی آنجا بشاهزادگی اسماعیل میرزا ولله گی او بکو کچه سلطان قاجار تفویض فرمودند و دیگر الکابرا مرا قسمت نموده زرشاهلق که مبلغ [یکهزار و هفتصد تومان] میشد بجزه آنجا تصدق فرمودند و در اوایل پائیز از آب کر عبور فرموده در سه شنبه بیست و ششم شعبان در دولخانه تبریز اجلال واقع شد و در آنجا غوررسی [ملازمان] القاس میرزا کرده ازهر که آثار عقوق و عصیان ظاهر شده بود به سیاست رسیدند و آن قشلاق دست داد.

خمس و خمسين و تسعمائة نوروز پیچی میل یکشنبه سلخ محرم در چهارم جمادی الثانی اردوی معلی از تبریز کوچ نموده و در حوالی شنب غازان بدولت نزول نمودند از آنجا بدره انا خاتون و از آنجا به کمر دره و از آنجا به بیلاق اشکنبر فرمودند در آن اوقات فتنه القاس نا حق شناس بالا گرفته خواندکار بجهت امداد او به آذربایجان آمد و امرای منقلای چون عبدالله و غیره که در مرنند بودند با قراولان خواندکار بقدر دست بردی نموده و چون مدد ایشان متعاقب میر رسید امر اصلاح در جنگ ندیده در اشکنبر بار دو ملحق شدند و چون امراء خوزستان و کوه کیلویه و فارس و کرمان و عراق نرسیده (۱) بودند بمصلحت آنکه ایشان جمع شوند از اشکنبر برودخانه امر فرمودند و خواندکار در پنجشنبه بیستم جمادی الثانی به تبریز آمد و بعد از چهار روز در شب سه شنبه بیست و پنجم رجوع القهقری کرده بصوب وان روان شد و هم در آن اوقات مولود ظفر و رودنواب مستطاب علیه عالیه پریخان خانم که در ظل ظلیل ابن دولت ابدی التظلیل بسعادات جاوید و عمر مستطیل بهره مند گردند هم در کنار رودخانه مذکور روی نموده مقارن حال خبر رجعت مخالفان

بد سگال رسیده مبارکی قدوم سعادت لزوم شاهزاده دنیا ر دین برنامیان یقین گردید و امراء گرام چون ابراهیم خان و غیره بتعاقب خصما مأمور شده رایات ظفر نشان بالنک چالداران فرمودند و در آنجا اسماعیل میرزا و بعضی امرا بر سر جمعی مخالفان که جهت تعمیر قلعه قارس آمده و در آنجا بودند روان داشته خود بنفس نفیس اقدس اشرف متوجه الکای اعدا شده تمامی پاسبین و سوار و سوزخوس و اخلاط و ارزن الروم و ترجان و پای برد و ارزنجان تا حوالی خربرت و طرابزون لگد کوب عسا کر نصرت مآثر شده آثار تسلط اقتدار ظاهر ساختند [درحینی که نزول همایون بیاسین واقع شد اسماعیل میرزا و امرایی که بموافقت او بر سر مخالفان جمعیت قارس رفته بودند رسیده موازی دو هزار سرو اخترمه جماعت مذکور که قریب هفت هشت هزار برداری علی بیک برادر اصغر محمد خان ذوالقدر اغلی بود شکسته و کشته بودند بدرگاه معلی آوردند و همچنین در آن منزل اسکندر آقا نام علمدار شاه علی سلطان استاجلوحا کم استر آباد رسیده یکقطار استر سرو و طبل علم علی سلطان از بک را که در حوالی گنبد قابوس با وجود آنکه مخالفان هفت هزار و شاه علی سلطان بایکمز اروپانصد کس بود چنگ کرده و او را شکسته بود بپایه سر بر اغلی آوردند (۱)] و در وقت نزول همایون باز در نجان یوزباشیان ذوالقدر که هر یک با تانین خود بقراولی رفته در وقتی که بخواب استراحت بودند عثمان پاشا که از امرای معتبر خواندگار [بود] باشخصد کس از راه غیر معهود بر سر آنجماعت ریخته ایشان به نیروی دولت قاهره بر اعدا غالب آمده سرو اخترمه و اسپان تازی با زینهای زر و نقره بدرگاه عالم پناه آوردند تا آن که در روز چهار شنبه چهارم رمضان از شهر ارزنجان عزیمت آذربایجان نموده در اوایل شهر شوال حوالی اوج کلیسای جنجور سعد نزول اجلال واقع شد در آنجا اسماعیل میرزا و عبدالله خان و کوکجه سلطان را بتسخیر شروان روان داشته اردوی معلی بعزم تسخیر [الکای] شکی متوجه کنار آب کر گردید چون القاس میرزا در سوم شوال از راه بغداد بهمدان آمده اردوی بهرام میرزا و چراغ سلطان را غارتیده بود و از آنجا متوجه قم و کاشان [و اصفهان] شده اراده تسخیر آنجا که تمامی اغرق اهل اردو در آن شهر بود داشت این اخبار در قرا باغ بمسامع عزو جلال رسیده اسماعیل میرزا و امراء دیگر را باز گردانیده [حکومت شیروان را بعبدالله خان شفقت فرموده خود بسعادت و اقبال] در آن زمستان از راه خلخال و اردبیل بقزوین نزول فرموده چون پیشتر خبر توجه رایات بدو رسید از در اصفهان کوچ نموده آهنگ فارس کرد و قلعه ایزد خواست را گرفته قتل عام نمود و در آنجا هم توقف نکرده بشوشر رفت و در ماه ذی الحجه آغاز محاصره آنجا کرده یورش نموده نزدیک بدان رسیده بود که آنجا را بقهر و غلبه بگرد آخر

بیمن توجه و اهتمام اولیاء دولت ابد انجام و کمال [اخلاص] مخدومزاده ها صدارت پناه میر شمس الدین اسد الله بتخصیص میر زین الدین سیدعلی و میروجیه الدین عبدالوهاب که مرجع و مآب اهالی آن دیارند بهرجا که رجاء روم هجومی آوردند ایشان فدائی وار بمدافعه شتافته دفع صدمه ایشان میفرمودند تا آنکه خایب و خاسر از سر آنجا برخاستند و در دزفول هم کاری نساخته از راه قلعه سیاب بحدود بغداد رفت .

ست و خمسين و تسعمائه ۹۵۶ نوروز تخاقوی میل دوشنبه یازدهم صفر رایات جلال در نهم ربیع الثانی از قزوین بیرون فرموده عزیمت ییلاق خرقان نمودند و از آن جا کوچ بر کوچ متوجه کردستان گشتند چون القاس میرزا از رومیه روگردان شده در حوالی شهر زور اقامت داشت نواب اعلی یکدم مرتبه بعضی از سادات بزرگ چون میر عبدالعظیم بایلکانی خادم آستانه مقدسه رضیه رضویه علی ساکنها الصلوات والتحیه با نوازشات و تفقدات خسروانه ارسال گردانیده وی در آمدن و نیامدن تردید داشت یکبار لشکر روم شبیخون بر سراو برده سلك جمعیتش را از هم فرو ریختند بالضروره پناه بکوه [الکای (۱)] سرخاب بر اریکه اردلان برده آخر بتوسط مرتضی ممالک اسلام شاه نور الدین نعمت الله در روز سه شنبه نهم رمضان بایست و یک نفر از اتباع بدرگساه فلک اشتباه آمده بعد از دوروز مصحوب ابراهیم خان و حسین بیک یوزباشی بقلعه قهقبر رفت و آن فتنه عظیم بمیان این دولت ابدی به نیکوتر وجهی و بهترین صورتی فرو نشست لاجرم [وضع نیک] موافق تاریخ گردید و هم در تضاعیف آن اوقات شاهزادگی، بهرام میرزا طاب الله ثراه مریض شده در شب جمعه نوزدهم رمضان بخلد برین رفته جنازه محفوف برحمت بی اندازه ایشانرا بمشهد مقدسه برده در آن جادفن کردند و لدش درسنه ...

ثلاث و عشرين و تسعمائه ۹۲۳ در روز جمعه هفدهم شوال رایات عزو اقبال بقتلاق قزوین نزول اجلال فرمودند در اواخر پاییز این سال الکای شروان را که بعد از فترت القاس میرزا و آمدن خواندکار به تبریز برهان نامی از احفاد سلاطین شروان بر آن جا استیلا یافته بود به عبدالله خان شفقت فرموده امرای آذربایجان بمدد او تعیین فرموده روانه ساختند عبدالله خان از جواد با کشتی از آب کر عبور نموده در پایین علی چوپان فرود آمد و برهان لشکر شروان را جمع ساخته بدره بقره در آمد چون آنجا بفایت سخت بود و جمعیت بیشتری داشت بر سر او رفتن خالی از تعذری نبود عبدالله خان بانزده روز در علی چوپان نشسته انتظار لطیفه غیبی داشت که ناگاه بیک اقبال نامتناهی شاهی کار خود کرده برهان باجل طبعی در گذشت شروانیان محراب نام پیری را از خویشان او بسلطنت برداشته جای خود را بحفر خندق مستحکم ساختند چون این خبر بخان رسید بسفناق ایستان یورش کرد و جبراً قهرماً آنجا را بگرفت و محراب جان برده

مردم بسیاری از لشکریان او کشته شدند خان بعد ازین فتح بر در او که جزیره ایست بر لب دریا و آب کر از دو طرف آن بدریا میریزد قربان علی نام یکی از اقوام برهان با جمعی کثیر از رجاله شروان بدانجا در آمده بحفر خندق دور آنجا را مستحکم ساخته بودند خان در عین زمستان بدانجا شتافته از جوانب غازیان بکشتی در آمده یورش کردند بعد از جد و جهد بسیار فتح آن قلعه نموده قربان علی را با بسیاری از تابان بقتل آورده بعد از آن شروان بیکبارگی از وجود معاندان پاک شده در ذی القعدة این سال ناموس العالمین طاب الله مضجعها اراده روضه رضا ساکنها التحية والثنا نموده از قزوین متوجه گشتند و از اعیان شاه قلی خلیفه مهرداد و فوجی از قورچیان عظام همراه محفه علیا بودند.

سبع و خمسين و تسعمائة ۹۵۷ نوروز ایتیل سه شنبه بیست و دو صفر و در پنجشنبه نوزدهم جمادی الاولی اردوی اعلا [از قزوین] متوجه بیلاق سلطانیه شدند و از آنجا بآذربایجان رفتند و خانه کوچ را بقزوین فرستادند بایندر بیک ملکن اغلی بر سر اردو بود و هم در ربیع الاول این سال واقعه القاس بیک میرزا واقع شد و لادتش در جمعه دهم صفر اثنی و عشرين و تسعمائة ۹۲۲ قشلاق همایون در قرا باغ بود.

ثمان و خمسين و تسعمائة ۹۵۸ نوروز تنگو ذیل پنجشنبه چهارم ربیع الاول چون مکرراً از درویش محمد ولد حسن بیک شکمی که از بر تو دولت روز افزون اقتدار تمام یافت و لقب خانی یافته آثار خلاف به ظهور رسیده بود و تبیه او بر ذمت (۱) همت لازم آمده بنابراین رایات جلال بتسخیر الکای او نهضت نموده در روز شنبه نهم جمادی الاولی قلعه کیش بقهر و غلبه مفتوح شده وی در حین فرار بردست کوسه بیرقلی چریده که کمینه ملازم چرنداب سلطان شاملو بود بقتل رسید **جز اعدما کانوا یعملون و** هم درین سال ایلچی فرنک که از راه هرمز آمده تحف و هدایای نفیس آورده بود در محض شده از همان راه معاونت نمود و هم درین سال شاه قلی سلطان استاجلو از مشهد مقدسه آمده بحکومت چغور سعد مقرر شد و الکای او را به علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر مرحمت فرمودند و هم در این سال خواجه امیر بیک که در دیوان اعلی راه وزارت داشت مؤاخذه شد و اردوی اعلی از آنجا بگریستان رفته قلعه تموک مسخر گردید در آن اثنا بعضی از مردم اردو طاعون پیدا کرده حسب فرمان ایشان را اخراج کردند قشلاق همایون در قره آغاج قرا باغ دست داد و درین سال دین محمد از بیک قلی محمد را که یکی از بهادران نامی آن طایفه است همراه قاضی عطاء الله برادر قاضی شمس الدین محمد رازی حسنی بدرگاه گیتی پناه فرستاد که بعد از نوازش بیکرانه خسروانه رخصت

انصراف یافته در سبزوار خبر بدو رسید که دین محمد در مرو فوت شده بنا برین توهم بخود راه داده از آنجا فرار کرده چریده بیرون رفت.

تسع و خمسین و تسعمائیه ۹۵۹ نوروز سیچقان میل جمعه یازدهم ربیع الاول درین سال بنا بر سببی چند ریایات جلال بالکای مخالفان توجه فرموده در شهر رمضان اخلاط معسکر همایون شد و فتح قلعه دست داده اهالی آنجا به جان و مال امان یافتند و از آنجا بمحاصره قلعه ارجیش فرمودند.

ستین و تسعمائیه ۹۶۰ نوروز اوایل شنبه بیست و پنجم ربیع الاول بعد از چند گاه میانه نیکچرو کردان یغتی که سردار ایشان ابراهیم نامی بود خصوصی شده نیکچریان غازیان را از باره بالا کشیده قلعه مسخر و کردان مقتول شدند و بدیع الزمان پسر علی بیک موصلو پسر خال قورچی باشی القاس میرزا در آنجا بقتل آمد و در آن یورش بعضی از امرای عظام سرداری اسماعیل میرزا بر سر اسکندر پاشا به ارض الروم رفته بروظفر یافتند و بعضی از لشکراوراکشته بعضی از معتبر رومیه چون کسرعیسی صاحب سنجق ذوالقدر گرفتار شده در اردوی معلی بیاسا رسید و هم درین سفر قلعه بارگیری که کوتوالی محمد بیک دکر اغلی بسود بامان مفتوح شد و از آنجا لشکر بغارت کردستان رفته سالماً غانماً باز آمدند و تمامی زمستان در آن یورش مبارک بسر رفته در عشر اول ربیع الثانی نخجوان محل نزول همایون گردید و در آنجا سید شمس الدین دیلجانی بسفارت روم رفت و اردوی معلی متوجه ییلاق شده الکای ارومی معسکر میمون گشت و از آنجا به ساماس و خوی واقع شده در آن سفر بعضی قلاع کردستان مفتوح گردید و از آنجا معاودت نموده متوجه نخجوان شدند و قاضی جهان که سالها اعتماد الدوله بود از آن امر عالی استعفا نموده در قزوین معتکف گشته بود بنابر عرض حاجات بدرگاه آمده در حین معاودت در زنجان وقت غروب جمعه هفدهم ذی الحجه وفات یافت قاضی جهان موافق تاریخ است ولادتش در (۱) در صبح پنجشنبه دوازدهم محرم سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه ۸۸۸ و چون رستم پاشا وزیر اعظم سلطان مصطفی ولد ارشد خواند کار خائف بود از کمال مکر و تزویر کدورت او را در ضمیر پدر جای گیر ساخته در این سال در حین توجه خواند کار بمجم پسر را بقتل آورد و تاریخ آن واقعه « مکرر ستم » یافته اند و چون معاقب آن سلطان محمد پسرش هم مقتول شد « ستم مکرر » تاریخ آن گردید.

احدی و ستین و تسعمائیه ۹۶۱ نوروز پارس میل یکشنبه هفتم ربیع الاخر اتفاق افتاد و بشلاق نخجوان در آمده خبر توجه خواند کار و قشلاق او در حلب شایع شد و خاطر از اینجا قسمتی از نسخه «ع» افتاده بود و از نسخه «م» تکمیل شد.

اشرف متوجه انتظام حال عساکر شده در اندیشه مدافعه خصمی چنان بود تا در پنجشنبه ششم رجب اردوی معلی بجانب بازار چای نهضت نموده در اواخر شعبان خواند کار به نخجوان آمد و بعد از دوازده روز بیست و هفتم شهر مذکور مراجعت کرد و رایات جلال بگرستان فرموده قریب یکماه در الکای شرشاد و قرقره نشسته به نهب و تاراج کفار اشتغال داشتند تا رمضان گذشت و در این وقت خواند کار در ارزن الروم بود و فوجی از امرا که بر سر قلعه ده الطی میرفتند صلاح در آن ندیده بقانلو چمن عود نموده و سنان بیک که یکی از مقربان خواند کار بود گرفته بدرگاه فرستادند موکب همایون نیز سپاهی به قانلو چمن فرمودند چون اعیان اروام با اصلاح ذات البین در ایام سلسله جنبانی کرده بودند بنا بر این نواب اعلی از سرخون سنان بیک گذشته او را همراه شاه قلی بیک قاجار نزد خواند کار فرستاد و از آنجا بصوب الکای لواصان توجه فرموده قریب سی هزار اسیر از صغیر و کبیر بهم رسید و زمستان در آنجا بسر رفت و از آنجا عود فرموده در بردع نزول اجلال واقع شد و فرخ زاد بیک ایشک اقا سی را با بلچی گری روان داشتند.

اثنی و ستمین و تسعمائیه ۹۶۲ نوروز توشقان بیل دوشنبه هفدهم ربیع الاخر موکب همایون متوجه تبریز شده جهت اسماعیل میرزا طوی نمودند و بعزم قشلاق قزوین متوجه آنجا گردیدند و هم در چهاردهم ربیع الاول آنسال ابراهیم، سلطان شیراز مغضوب بل ماسخوذ شد ایالت فارس معلی سلطان تساتی اغلی ذوالقدر مفوض شده و شاهرخ بیک ولد ادهم به داروغگی و هم بتحصیل داری وجه ترجمان ابراهیم خان مقرر گردید.

ثلاث و ستمین و تسعمائیه ۹۶۳ نوروز لوی میل چهارشنبه بیست و هشتم ربیع الثانی در این سال دارائی هرات بشاهزادگی اسماعیل میرزا مرحمت فرموده وی در سه شنبه ششم ربیع الثانی باتفاق علی سلطان تکلواز قزوین توجه بدانصوب فرموده در سه شنبه بیست و سوم جمادی الاولی در هرات نزول نمود و شهزاده عالمیان سلطان محمد میرزا مصحوب علی سلطان در جمعه چهارم شعبان از آنجا بیرون آمده در اواخر شوال بدرگاه عالمپناه رسیدند و رایات جلال به بیلاق درپاوک واز آنجا به جخور و از آنجا بساوجبلاغ فرمودند و در آنجا علی سلطان تکلو مغضوب شده بضرب لگد قورچیان از هم گذشت و هم در این سال سلطان ابراهیم میرزا مخدومزاده بهرام میرزا منظور نظر سیما آتار شده ایالت مشهد مقدس مملی بدو شفقت فرمودند در پنجشنبه غره ربیع الثانی متوجه آنجا شد و در این سال امرا و اعیان حسب فرمان قضا جریان از کل مناهی توبه کرده این قطعه در آن تاریخ وارد گشته

قطعه:

سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل سو گند داد و توبه خیل سپاه دین را
تاریخ توبه دادن شد «توبه نصوحا» سر الهی است این منکر مباحش این را

و چون صدارت پناه میر شمس الدین اسدالله صدر از کمال ضعف مزاج و پیری در تبریز رحل اقامت انداخته خدمت میرزین الدین علی خلف صدق ایشان به نیابت بامر صدارت اشتغال داشتند در این سال بجئات عدن انتقال نموده در مشهد اعلیٰ مزکی رضیه رضویه علی ساکنها التحیه مدفون شد و ولادتش سنه ثمان و ثمانین و ثمانمائه ۸۸۸

اربع و ستین و تسعمائه ۹۶۴ نوروز میل در این سال بدستور حکومت هرات به سلطان محمد مهرزا مرحمت شد و قورچی باشی در خدمت ایشان، روز شنبه نهم صفر بدانصوب توجه نموده در سه شنبه نهم ربیع الثانی بهرات رسیدند و قورچی باشی در دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی اسماعیل میرزا را از هرات بیرون آورده در مصلاهی آنجا نزول نموده و در دوشنبه پنجم جمادی الثانی از آنجا کوچ بر کوچ از راه طبس یزد و از آنجا بساوه آمده اعتماد الدوله معصوم بیک امیر دیوان صفوی او را بقلعه قهقهه برد هم در این سال رایات جلال به بیلاق سپهند و از آنجا به تبریز فرموده قاضی محمد ولد قاضی سافر و حیدر بیک ولد استاد شیخ توسخی منکوب شده گرفتار گشتند و هر دو در قلعه الموت محبوس شده کار ایشان در آنجا بنهایت رسید و هم در این سنه روز شنبه هشتم شوال محمد خان تکلو حاکم هرات وفات یافت و هم درین سال قشلاق در قزوین واقع شده در آنجا امر صدارت بمیر تقی الدین محمد بن میر معز الدین محمد صدر سابق مغض گردید .

خمس و ستین و تسعمائه ۹۶۵ نوروز یونت میل جمعه هشتم جمادی الاولی در روز سه شنبه یازدهم رمضان رایات جلال به بیلاق خرقان فرموده امراء عظام مثل بدرخان [امیر دیوان استاجلو صاحب سلطانیه و طارمین] و شاه قلی خلیفه مهرداد [حاکم] به بساق استر آباد مأمور گشته در شنبه نهم شعبان از قزوین بیرون رفتند و سایر امرا چون یادگار محمد بیک [ترخان] موصول و حسن بیک فتح اغلی استاجلو و شاه قلی بیک چاوشلو و عباس علی بیک [ولد چرندات سلطان و احمد بیک قبا اغلی قاجار و قاسم علی سلطان درغوت اغلی] شاملو و رستم خان افشار [حاکم کوه کیلویه] و دیگر امرا بدیشان پیوسته باتفاق ابراهیم خان صاحب استر آباد بر سرترکان اوغلو رفته ایشان باتفاق ابوالوالی خود بحول اترک درآمده بودند امرا از عقب ایشان ایلغار برده و در همان شب شاه قلی خلیفه را در اثناء راه قولنج عظیمی دست داده در شب سه شنبه هجدهم رمضان در گذشت امرا تا کنار آب رانده چون از ایشان اثری نیافتند برگشتند در اثنا علی سلطان از بک بمدد ترکان رسیده تا آنکه نواب اعلیٰ احکام بقصدغن تمام بامرا نوشته بود که اگر علی سلطان بیاید جنگ ناکرده کیفیت بمرض رسانند امرا از آن ذاهل شده از کمال غرور نهیب اجتماععی از آب جرجان عبور نموده او از غایت عجز

خندقی برکنار مخیم خود کنده پناهی راست کرده بود و در عقب آن تفنگچیان نشانده امرا آغاز جنگ کرده در روز یکشنبه بیست و یکم شوال از وی شکست یافتند بعضی بقتل رسیده و بعضی دست گیر شدند و نتیجه خلاف امر قضا امضا بظهور رسید [و هم در شب دوشنبه بیست و سوم جمادی الاولی بعد از نوروز بدو روز و دو مرتبه سیل قزوین آمده قریب دوهزار خانه ویران کرده مبلغها خسران ترك و تاجیک شد و هم در این سال مغفرت پناه شیخ زین الدین جبل عاملی رارومیان درمکه گرفته باستانبول بردند و بواسطه تمصب مذهب در پنجشنبه عشا و سطر جبهید ساختند] و هم درین سال قشلاق در قزوین واقع شده و در شب پنجشنبه ششم جمادی الثانی ابای ترکمان را که فساد بسیاری در اسر آباد از او مولد شده بود خواجه محمد مظفر بنکچی و ملازمانش کشته سر او را در جمعه بیست و هشتم شهر مذکور بدرگاه آوردند و در روز چهارشنبه هفدهم ربیع الاول نواب اعلی بمبارکی طالع و بخت فیروز از دولتخانه کهنه [بدولتخانه] مجدد نقل و تحویل فرمودند

ست و ستمین و تسعمائه ۹۶۶ نوروز قوی ثیل شنبه غره جمادی الاخری چون هوا ملایم میگذشت نواب اعلی میل بیلاق نفرمودند (۱) در اثناء این سال خبر رسید که میانه اولاد خواندگار نزاع شده در صدد جنگ و جدال اند مرتبه مرتبه این خبر به تحقیق میبویست تا آنکه از یادگار بیک بازو کی صاحب ایشک رد و قافمان کس رسید که خیمه چند در یاس فرود آمدند مقارن آن ملازم شاه قلی سلطان استاجلو از جخور سعد آمده علی آقا چاوش باشی سلطان بایزید را همراه آورد خلاصه سفارت آنکه اگر نواب اعلی ما را در پناه خود جای میدهد بدرگاه آیین متعاقب خبر رسید که وی در پاسین از پاشاها شکست یافته بخجور سعد آمد بنا برین حسن بیک یوزباشی را بامبلنی کرآمد از نقد و اتمه باستقبال او روان داشته درین اثنا سنان بیک که سابقاً در گرجستان گرفتار شده بود از جانب خواندگار و دوراق ملازم [سلطان] سلیم بر سالت رسیدند و منبیهان خبر [قرب] وصول سلطان بایزید رسانیدند.

سبع و ستمین و تسعمائه ۹۶۷ نوروز پیچی ثیل دوشنبه سیزدهم جمادی الثانی سلطان بایزید چون بحوالی قزوین رسید تمامی امرا و اعیان باستقبال رفته وی را در نماز عصر چهارشنبه بیست و یکم محرم بشهر در آوردند و در میدان مجدد بلازمت نواب اعلی مشرف شد در آن روز این کمینه امر غریبی عجیب از کمال تایید دولت متناهی و غایت عنایت الهی که همواره شامل حال این دولت می انتقال است برای العین مشاهده نموده مجلا سلطان بایزید با اشکری چون سد سدید همه با اسلحه جنگ از تیرو شمشیر و

تفتان بر اسبان تازی سوار و مهیای کار زار چون بیدان در آمد بندگان نواب اعلی باقورچی باشی و قورچی و تیر و کمان و شمشیر بنفس نفیس اورا استقبال نموده تا بمیان میدان قدم رنجه داشتند بیکبار لشکر دست راست و دست چپ بیگانه هاله و ارا حاطه آن شهریار خورشید آثار کرده اعوان و انصار قریب دو تیر پرتاب دور مانده این ذره بی مقدار در خدمت شیخ علی منشا از گوشه بامی نظاره میکرد ناگاه از مشاهده آن امر غریب لرزه بر اعضای بندگان افتاده و چند نوبت آیه الکرسی خوانده بر آن مهر سپهر تابنده دمید

بیت:

اگر فتنه گردد سبک تاسماک چوایزد نگه دارد از بد چه باک

بالجملة مقدم اورا باصناف تعظیم و تبجیل تلقی فرموده او را در دولخانه قدیم فرود آوردند و در روز جمعه (برای) تهنیت قدم او قدم مبارک رنجه داشتند و دقیقه‌ای از دقایق غریب نوازی و اشفاق فرو نگذاشتند و بعد از چند روز در میدان مذکور جشن عالی [ترتیب] کرده قریب دو هزار تومان نقد و جنس بدو مکرمت فرموده بدست همایون که بوسه گاه سلاطین ربع مسکونست بواسطه کمال تعظیم جیقه مرصع بر سر او زدند و او از غایت کبر و حماقت بلوازم عذر خواهی قیام نکرد و این مصراع تاریخ آمدن اوست « بگو شهر محرم بود وقوی لیل » و نواب اعلی در صدد درخواست کنه او از پدر شده علی آقا و آقچه سفیل یوز باشی حرم که از معتدان در گاه بود همراه سنان بیک به خواند کار و ارشتی آغا را مصحوب دود آق نزد سلطان سلیم روان داشتند در خلال آن احوال بموجب وسوسه بعضی مفسدان که در پیش او بودند چون دیو قدوز و سنان میراخور از طریق صواب گشته خیال تخلف از موکب همایون در خاطر گذرانیده و غرا اغرلو و محمود چرکس و مصطفی نشانچی از آنجا نفی و واقف شده بحسن بیک یوزباشی درین باب ایما می کردند سلطان بایزید بر آن اطلاع یافته در شبی هر سه را بغلوتی طلبیده بقتل رسانید و نواب اعلا مطلقاً این را بروی او نیاورده همچنان در مقام مهربانی و اشفاق بودند تا آن که عرب محمد نام طرابزونى که شیعه مخلص بود هم از ملازمان او بهمی باز ندران رفته هم در آن اوان از گرد راه رسیده در روزی که نواب اعلی و سلطان بایزید در باغ سعادت آباد سیر میفرمودند خود را بخدمت رسانیده آهسته گفت دو کلمه واجب العرض دارم و فرصت فوت میشود نواب اعلی او را بدیوانخانه وعده کرده حریفان از آن بویی بردند بموجب الخائن خایف از باغ چون بمنزل خود رفتند آن بیچاره را در شب پنجشنبه بیست و یکم رجب که در آن شب قرآن نحسین شده بود بقتل آوردند و این خبر که بسامع جاه و جلال رسید از دو جهت ملال فرمودند یکی آنکه مرد مؤمنی بناحق کشته شد و دیگر آن که در ایشان خیانت عظیمی هست

که این جرأتها میکنند بالضرورة بفکر دفر ایشان افتاده اثر ملال بندگان که بر همگنان ظاهر گشت نماز شام جمعه بی عوام بر درخانه او هجوم آورده آغاز طمن و لمن کرده سنک بر در و بام او انداختند هر چند این معنی موافق مزاج اشرف اقدس نبود اما چون امری بی اختیار واقع شده بود دیگر بر آن جماعت اعتماد نمانده بنابراین صبح جمعه بعضی از امرا بمنزل او رفته ویرا با فرزندان بدستور مقرر بدولتخانه آوردند و در عصر آن روز او را ملوب الاختیار ساخته ملازمان مفسد او را چون لله پاشا و فرخ بیك و سنان میراخور و عیسی چاشنی گیر و خواجه عنبر و غیرهم بقتل آوردند و اورخان پسر بزرگتر او را بحسن بیك و سلطان محمود را بمعصوم بیك و سلطان محمد را به قورچی باشی و سلطان عبدالله را بمیر سید شریف سپردند و خودش را در اندرون دولت خانه حفظ نموده قورچیان برو گماشتند [و در اوایل رمضان مزاج و هاج اقدس اشرف انحراف پیدا کرده قریب یکدوماه در کشید] و هم در روز سه شنبه پانزدهم جمادی الاولی این سال عیسی خان پسر لوند حاکم گرجستان بسماعت اسلام رسیده منظور نظر کیمیا اثر شده و به مرتبه بی ارجمند فایز گردید و در آن تاریخ گفتند « عیسی لوند شد مسلمان از صدق » و حسن بیك چاوشلو قورچی تیر و کمان که از مقربان و معتمدان بود در روز شنبه هفدهم ذی الحجه وفات یافت .

ثمان و ستین و تسعمائه ۹۶۸ نوروز تخا قوی میل سه شنبه بیست و چهارم جمادی الثانی [وهم] درین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد وایلچیان خواندگار مقدم ایشان علی پاشا حاکم مرعش و حسن آقا قاپوچی باشی که از جمله محرمان و معتمدان بود با هفتصد و شش نفر در شنبه نهم جمادی الثانیه بایروان خچور سعد رسیده در سه شنبه بیست و دوم رجب بقزوین در آمده تمامی خواص و عوام مراسم استقبال به جای آوردند و در یکشنبه بیست و هفتم به تقبیل بساط جلالت مناظر رسیده تحف و تنسوقات و بیلاکات از مرصم آلات چون کمر شمیر و کمر خنجر و اقمشه نفیس فرنک و روم و بسیاری از نقایس و چند نفر اسب بدو که خواندگار اتحاف داشته بود به آیین مرغوبی گذرانیدند و نواب اعلی بعد از [انواع] مراعات و اصناف نوازشات جعفر بیك کنگر او استاجلو که در سلك امرا [ی عظام] منتظم بود بایلچی گری مقرر داشته همراه ایشان بروم روان و هم در پانزدهم شعبان گرگین ولد لوند گرجی در چنگ شاه وردی سلطان زیاد اعلی بقتل آمده در حینی که ایلچیان روم در مجلس خلد آیین بودند سرها و احترامها از نادران گرجی اسیر را بنظر اشرف اعلی رسانیدند و هم در پانزدهم شوال رستم پاشا وزیر اعظم خواندگار که بدختر داماد خواندگار بود باجل طبیعی در گذشت گویند از جمله متردکاتش دوهزار (۱) پوستین سمود بود دیگر اجناس نقود برین قیاس

توان کرد و در شب شنبه دهم ربیع الثانی حسن بیک یوزباشی استاجلو که از اعاضه امرا و مقربان بود [و میرزا اشرف . قاضی جهان وکیل شرف: دودمان سادات سیفیه بود نهم شهر ذیقعد] و سید محمد جبل عاملی که پیش نماز نواب اعلی بود در سحر جمعه سوم ذی الحجه و خواجه قاسم [نظر] که مستوفی دیوان اعلی بود در هفدهم ذی الحجه وفات یافتند .

تسع و ستمین و تسعمائه ۹۶۹ نوروز ایت‌ایل چهارشنبه پنجم رجب در روز سه شنبه بیست و هشتم محرم رایات جلال بمزم شکار ماهی متوجه طارم شده تا حوالی خرزبیل که ملتقای سفید رود و شاه‌رودست (۱) فرموده چند روزی شکار کردند و بعد از عود از آن سفر مزاج اقدس ناموس العالمین مهین بانو الشهیره بسلطانم همشیره اعیانیه نواب اعلی که ملکه الخیرات و بانیة المبرات بود و العالمیان غربی بحر نوال ایشان انحرافی پیدا کرده در نصف شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاولی بعالم قدس فرمودند ولادتش سنه خمس و عشرين و تسعمائه ۹۶۵ و صباح نواب اعلی بنفس نفیس تشییع جنازه معحوف برحمت بی اندازه ایشان تابشاهزاده حسین علیه السلام فرموده میر تقی الدین محمد صدر و مولانا عماد الدین علی استرآبادی معلم علیه و دبدبه لقلی بیک ایشک آقاسی حرم‌نمش غفران مآلرا بدار المؤمنین قم برده در جوار حضرت معصومه علیها السلام بامانت گذاشتند و در چهارشنبه غره جمادی الاولی سونیک بیک قورچی باشی افشار که از صوفیان کیلان و سنش از نود (۲) متجاوز بود و در اواسط ربیع الاخریاد گار محمد بیک موصول ترخان بن مرجومک سلطان بن امیر خان که حاکم ساوه بود و در شنبه بیست و دوم صفر میر فیض الله قاضی معسکر و در هفتم صفر قاضی عماد ناظر بیوتات و در پنجشنبه بیست و پنجم ذی القعد میرزا کافی میشی وفات یافتند و درین سال ولی بیک یساول باشی استاجلو که بر سالت روم رفته بود همراه ایلچیان آنجا چون خسرو پاشا حاکم وان و سنان بیک چاشنی گیر و علی آقا چاوش باشی با دو بیست نفر در روز پنجشنبه چهاردهم ذی القعد بقرین رسیده در شنبه هفدهم در باغ سعادت آباد بیابوس سر افراز شدند و کتابتی که بخط خواند کار آورده بودند مشتمل بعهود و پیمان و مؤکد باصناف ایمان گذرانیده پیشکشی که از آن دیار آورده بودند بعرض رسانیده نوازش یافتند و چون قبل از اینکه نواب اعلی فرخزاد بیک را فرستاده بودند با خواند کار مصالحه و معاهده واقع شده بود و نواب اعلی به موجب **ان الیه دگان مسؤولان** نقض آن روا نداشتند دیگر چون صلاح کافه خلائی در سد باب نزاع بود بنده دگان نواب اعلی که در جمیع امور نظر بر صلاح حال جمهور داشته

۱- از اینجا تا آخر کتاب از نسخه «د» ساقط شده است، و فقط از نسخه «ع» استفاده شد.

و دارند و سلطان بایزید با اولاد در روز پنجشنبه بیست و یکم ذی القعدة حسب استدعای پدرش تسلیم ایلچیان کرده ایشان به فرموده خواندگار همه را بخیه هلاک کرده «نی دست تودارد خبر نی تیغ تو آلودگی» در سلخ شهرمذکور با اجساد ایشان بروم بازگشتند و در بیستم ربیع الثانی داود بیگ پسر لواصان حاکم گرجستان بدرگاه آمده با فوجی از ناوران بشرف اسلام و ایمان رسیده حکومت تفلیس بدو مفوض گشته بقلب خانی مشرف گشت و درین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد.

سبعین و تسعمائه ۹۷۰ نوروز تنگوزئیل پنجشنبه شانزدهم رجب در روز یکشنبه نوزدهم صفر جمعه بیک کنگرلو که بر سالت روم رفته بود با الیاس حاکم خواندگار همراهی کرده و بدرگاه گیتی پناه آمدند و پیشکشی که آورده بودند از آن جمله چهل اسب بدو با چلهای ذربفت و محل و زین مرصع و پانزده هزار اشرفی قبرسی که عبارتست از سی هزار تومان و بسیاری از نفایس و تنسوقات روم و فرنکو مصر و یمن در محل خود گذرانیدند درین دو سه سال عیسی خان پسر لوند در بارگاه فلک اشتباه بر تبه بی ارجمند رسیده مقدم بر امرا و ارکان دولت عظمی می نشست و هر ساله مبلغ شش هفت هزار هزار تومان الکا و انعامات، بمحض همین که از کیش پدر منحرف گشته روی نیاز بدین درگاه که قبله مقلبان آگاه است آورده بود در وجه او مقرر گشته با دیگر بقدرات سرافراز میگشت بیکبار بشامت و سوسه بی از ناوران که عادت بشراب و کباب گوشت خوک کرده بود همه آن حقوق را فراموش کرده خیال فرار و ارتداد داشت و یکدو از ملازمان مجرم او این منی را بپایه سر بر اعلی معروض داشته بعد از پیروی و تحقیق چون صدق سخن ایشان بوضوح پیوست در آخر چهارشنبه بیست و ششم ربیع الثانی گرفتار شده در سه شنبه شانزدهم جمادی الاولی او را بقلعه الموت بردند و هم در سیزدهم رجب این سال میر تقی الدین محمد صدر از آن امر معاف گشته (۱) در ذی القعدة صدارت عراق و فارس و خوزستان بمیر شمس الدین محمد یوسف که از افاضل سادات ملایک صفات استرآباد است مفوض شد و در عشر اواسط ذی الحجة صدارت خراسان و آذربایجان و شروان بمیر زین الدین سید علی مخدوم زاده امیر شمس الدین اسدالله مرعشی صدر سابق عنایت فرمودند و در اواخر روز جمعه هشتم شعبان حکیم نور الدین محمد بن مولانا کمال الدین حسین طبیب خاصه شریفه، در روز دوشنبه بیست و هفتم رجب و مولانا قطب الدین محمد بغدادی مشهور بقاضی اغلی وفات کردند، و هم درین سال قشلاق و ییلاق در قزوین واقع شد.

احدی و سبعین و تسعمائه ۹۷۱ نوروز سیچقان ئیل شنبه بیست و هفتم رجب

در تابستان و زمستان این سال نواب اعلی به فتح و فیروزی متوجه انتظام مهام بوده ییلاق و قشلاق در قزوین فرمودند معصوم بیك و بعضی امرابر سرمازندان روان داشتند آخر بشفاعت سلطان مراد خان حاکم آنجا آن الکرا دانسته بوی شفت فرمودند و او تعهد بقایای سنوات نموده در صدد ادا شد و در این سال پیر محمد خان بن جانی بیك سلطان والی بلخ باغواي مفسدان بجوالی مشهد مقدس آمده بی آنکه خرابی کند به نیروی دولت قاهره بالکای خود بازگشت و توك بهادر حال خود را بعذر خواهی بدرگاه فلك اشتباه فرستاده نواب اعلی بعد از مراحم خسروانه حسن بیك یساول باشی شاملو مصحوب و نزد موما الیه روان داشتند و درین سال علی سلطان ازبك و برادرزادگان بخراسان آمده پیرتاوای چند کردند چون همگی همت والای بندگان نواب اعلا بتقدیم شعار اسلام مصروفست بموجب **وَ اَذِنَ فِي النَّاسِ بِالْحِجِّ** مؤالف و مخالف را بدین طریق حق دعوت فرموده بنابراین درین چند سال چندین نفر از اعیان ازبکان ماوراءالنهر به نیت حج آمده بهجهاز رفتند و علی مراتب درجانهم مراعات یافتند و ایسلاچی مکرر سید ابوالکرام نامی در پنجشنبه چهاردهم ذی الحجه از جانب سلطان محمودخان والی آنجا پیشکشهای لایق آورده با حق وردی بیك ولد فتحی بیك برواچی در رسالت آنجا مقرر شده بود مبادت نمود و در شب نوزدهم سال مهدعلیاخانش بیك همشیره نواب اعلی بهال بقایبوست و مرتضی مالک اسلام به نیت حج از قزوین متوجه بغداد شده بعد از شرف زیارات عتبات عالیات بواسطه موانع مناع للمخیر عود نموده در همدان صبح جمعه پانزدهم ذیحجه بهالم جاودان رفت و ولادتش در شب پنجشنبه سیزدهم شوال سنه اثنی عشر و تسعمائه ۹۱۲ قدس الله سره الاظهر.

اثنی و سبعین و تسعمائه ۹۷۲ نوروز اودئیل یکشنبه هشتم شعبان درین سال امراء عظام چون معصوم بیك و سایر امراء عراق و کرمان بیورش خراسان مامور گشته چون قلعه خبوشان را ازبکان بتغلب گرفته بودند و بمیر شهریار نامی که راه وزارت علی سلطان دارد سپرده بودند و او آنجا را باقوام خود داده بدیدن وی رفته به دهمی از اهالی آنجا بسررداری پهلوان قمری مراسم دولتخواهی بتقدیم رسانیده بود کسان شهر را بعضی بقتل آورده باره بی را بدر کردند و علی سلطان لشکر بدانجا کشیده خاسراً خایباً برگشت و پهلوان قمری بجلدوی مشمول آن عواطف بیدریغ شده الکاء کلبدو بعضی مواضع به قبول او مقرر شد و از دیوان اعلی حکومت آن قلعه و نیشابور و اسفراین به ایقوت بیك چاوشلو استاجلو عنایت فرمودند و چون آثار ظلم و عدوان قراق خان تكلو که بعد از پدرش محمد خان والی هرات شده بود در پایه سریر اعلی مذکور شد درین سال بنا بر رفع تعدی و تجاوز او امرایی که به خراسان رفته بودند و شاهزاده های عالیشان چون سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا مامور بدفع او

گشته در آن اثنا برادران قراق چون مصطفی بیک و مسیب بیک قصد او کرده کاری از پیش نه بردند بنابراین با فوجی از دولت خواهان تكلو از شهر بیرون آمده به غوربان مزد صافی ولی سلطان روملو صاحب آن جا رفتند و قراق برادر دیگر حسین قلی و جمفر پسر خود را با جمعی کثیر از عقب ایشان فرستاده در حوالی غوربان در شب دهم جمادی الاخر بین الفریقین مقاتله دست داده مصطفی بیک را شکسته احمد بیک و مسیب بیک برادران قراق را با بعضی از ملازمان ایشان دست گیر کرده نزد قراق بردند که مصطفی بیک با سایر گریختگان را ازو طلب دارند و اگر ندهد جبراً قهراً قلعه او گرفته او را نستانند در آن اثنا قراول امرا بدان حوالی رسیده متعاقب آن بعضی از امرا چون ولی خلیفه شاملو حاکم قم و خلیل سلطان سپاه منصور گرد بمعمر که رانده جمعی کثیر مردم قراق کشته شدند این خبر چون بقراق رسید حرکه المذبوحی (۱) کرده مقارن آن خبر رسید که امرا بر براط بریان آمده اند بیکبار بقایای لشکرش پیریشان گشته بامعدود چند در خدمت شاهزاده عالمیان ابوالغالب سلطان محمد میرزا و سلطان حسن میرزا مخدوم زاده اش بحصار اختیار الدین رفته ازین جانب شاهزادگان و امرا بهرات درآمده اورادر عصر جمعه شانزدهم زیر آوردند و در محلی مضبوط گردانیده این احوالات را بیایه سریر اعلیٰ معروض داشتند و قراق چون بمرض استسقا مبتلا بود در تضعیف آن حار مرده از نکال دنیا بعذاب عقبی اتصال یافت و هم در شب پنجشنبه دوازدهم شعبان که چهارم نوروز اودمیل بود بندگان نواب اعلیٰ حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه را در عالم رؤیادیده صباح تنمۀ تمناوات ممالك محروسه را که در کل قریب سی هزار تومان اصلا و فرعاً میشد بخشیده ثواب آن عطیه را که هرگز هیچ يك از سلاطین روی زمین ده يك آن مكرمت نکرده بودند بارواح حضرات ائمه هدی صلوات الله علیه را در عالم رؤیا دیده تقبل الله تعالی من حضرت الاقدس الاعلیٰ و خلد ملکه و سلطانه مادامت الارض و السماء فی منتصف شهر ربیع الاول سنه سبعین و تسعمائه ۹۹۰ (۲) من الهجرة النبوية المصطفوية

پایان

فهرست یا کلید کتاب

۱- معمولا در تنظیم فهرست که در حقیقت کلید استفاده از کتاب است نام اشخاص ، قبایل و اماکن هر کدام جداگانه ترتیب داده میشوند ولی در کتاب حاضر بواسطه اینکه در ضمن تنظیم بمشکلاتی برخوردیم و پاره‌ای از اسامی مشتبّه و یا بطور مسامحه‌یکی بجای دیگری استعمال شده بود ترجیح دادیم که همه در یکجا متمرکز شود و این کار دارای مزایائی است که خواننده از جملند ضمن مطالعه پی میبرد .

۲- در این فهرست حتی الامکان اسامی اصلی مورد توجه قرار گرفته و کلمات دیگری از قبیل **الوس**، **آتابک**، **اویماق**، **امام**، **امیر**، **امیره**، **الکا**، **بیک**، **خواجه**، **سلطان**، **سید**، **شیخ**، **قاضی**، **ملک**، **میرزا** و نیز لقب‌ها محسوب نشده اند . مثلا **الوس** کلهر در حرف **ل** و **آتابک** سام در حرف **س** و **اویماق** تاتار و **امیر تیمور** در حرف **ت** و **امیره دیباچ** در حرف **د** و **خواجه یحیی** کرای در حرف **ی** و **قاضی احمد** صاعدی در حرف **الف** و **میرزا بایر** در حرف **ب** و **شیخ ابراهیم حموی** در حرف **الف** و **قطب الدین اسک** در حرف **الف** تنظیم شده اند. البته در کلماتی چند از قبیل **امیر بیک** موصوله که «امیر» جزء نام او است بدیهی از قاعده نامبرده مستثنی است.

و باید تذکر دهیم که چند کلمه استثنائی **آب**، **چشمه**، **چمن** و کنبه‌ها نیز از این قاعده خارج شده و حرف اول آن‌ها را در نظر گرفته‌ایم.

۳- چون بعضی از اماکن گمنام بود و احتمال اشتباه میرفت و نیز بعضی از آنها با نام اشخاص اشتباه میشد باز یاد کردن کلمه «قلعه» منفلور اصلی را تامین کردیم مانند «قلعه اختیارالدین» در حرف **الف**.

آذر ماه ۱۳۴۲

سید کاظم موسوی

فهرست

نامهای اشخاص و اماکن و قبایل

، ۲۲۸ ، ۲۲۷ ، ۲۲۴ ، ۲۲۳

، ۲۵۲ ، ۲۴۹ ، ۲۴۸ ، ۲۳۷

، ۲۶۰ ، ۲۵۷ ، ۲۵۶ ، ۲۵۳

، ۲۸۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۰ ، ۲۶۷

، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۸۹ ، ۲۸۷

۳۰۸ ، ۳۰۰

آرزولاش ۱۸۲ ، ۱۸۱

آرامشاه بن قطب الدین ۱۴۴

آرایش بیگم ۲۵۰

آزرمی دخت ۱۷۵ ، ۳۴

آسیه ۱۵

آصف ۱۵

آغوز ۴۲

آقا محمد ۲۷۹ ، ۲۷۸

آقا محمدیك ۲۷۳

آقا محمد تیمور ۲۲۰

آقا محمد روز افزون ۱۸۸

آق آورده ۲۰۵

آقا واینی ۱۹۷

☆ (آ) ☆

آب آتل ۲۰۶ ، ۲۰۳

آب آمویه ۲۷۸

آب جرجان ۳۰۳

آب چبقو ۲۱۵

آب زاب ۲۹

آب سند ۲۲۸ ، ۱۲۲

اتابك آبش خاتون ۱۲۷

آبشگون ۱۲۱

آب عاصی ۱۵۴

آب فرات ۲۴۸

آب کر ۳۰۰ ، ۲۹۹ ، ۲۹۸ ، ۲۹۷ ، ۲۶۵

آب وحش ۲۴۰

آتشگاه ۲۲۴

آدم ۲۵۱ ، ۱۹۶ ، ۱۱۰ ، ۱۰۰ ، ۹

آدم ثانی (لقب نوح) ۱۱

آذربایجان ۱۲۵ ، ۱۲۴ ، ۱۱۶ ، ۱۰۸

۲۰۵ ، ۲۰۴ ، ۲۰۲ ، ۱۷۵ ، ۱۷۰

، ۲۲۲ ، ۲۱۸ ، ۲۱۶ ، ۲۱۵

آق پولاد سلطان ۲۷۵	آل عبد المؤمن ۱۵۳
آق چاقاق ۲۷۰	آل عثمان ۲۴۵، ۲۴۳، ۲۴۲، ۱۹۵
قدیم الدوله آق سنقر ۱۲۹	آل فریعون ۱۰۵
آق شهر الکانکه ایللی ۲۴۴، ۲۴۳	آلمان ۱۳۰
آق قوینلو ۲۳۳، ۱۳۴، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۵۶	آل مرداس ۱۵۴
آلان ۱۹۶	آل مظفر ۲۲۴، ۲۲۲
آلاتقوا دختر جوینه ۴۲	آمد ۱۶۷، ۱۲۲
قلعه آلام ۲۶۴	آمر اسماعیلی ۶۸
آل الیاس* ۱۰۶	آمل ۱۷۹، ۸۹، ۸۸، ۷۴، ۷۳، ۷۲، ۲۹
آل ایوب ۱۳۶، ۱۳۱، ۶۵	۲۲۷، ۲۱۹، ۱۸۱
آلب ارسلان بن رضوان ۱۱۷، ۱۱۶	آمنه بنت وهب ۱۹
سلطان آلب ارسلان سلجوقی ۹۷، ۶۴، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۷، ۱۰۸	آمنه بنت امام هفتم ۲۷
۱۵۶، ۱۵۵، ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۶۶، ۱۶۴	آنادولی ۱۶۰
شمس الدین آلب ارغون بن هزار اسف ۱۷۱	آنکودریان ۲۲۲
آل باوند ۱۸۰	آی خان ۴۲
آل بویه ۱۲۷، ۸۱، ۷۶	☆ (أ) ☆
آل جفته ۴۰	ابای ترکمان ۳۰۴
آل حمدان ۵۸	ابدالیك ۲۷۲
آل حمیر ۳۸	ابراهیم؟ ۳۰۱
آل رمیشه ۶۶	ابراهیم [الخلیل، بن تارح] ۱۲، ۱۰، ۹
آل زیار ۱۷۷، ۷۴	۲۳۴، ۲۹۲، ۲۴، ۲۱، ۱۳
آل ساسان ۳۲	ابراهیم بن احمد ۵۶
آل سامان ۱۰۵، ۱۰۰، ۹۸، ۹۶، ۷۴	ابراهیم بن اغلب ۵۵
آل سبکتکین ۱۰۷، ۱۰۴	ابراهیم بن امام پنجم ۲۶
آل سلجوق ۱۲۵	ابراهیم بن امام هفتم ۲۶
آل عباس ۱۵۳، ۴۸	میرزا ابراهیم بن امیر شاه ملک ۲۰۷
☆ بکلمه «بنی» نیز مراجعه شود	ابراهیم بن بقرخان ۱۶۳
	ابراهیم بیک بن دناخلیل ۲۵۵
	ابراهیم بن رضوان ۱۱۷
	میرزا سلطان ابراهیم بن میرزا شاهرخ ۲۱۷، ۱۷۲

۱۴۸، ۱۲۳، ۸۳	اباخان بن هلاکو	۲۳۲	میرزا ابراهیم بن میرزا علاءالدوله
۱۷۲، ۱۷۱، ۱۴۹			ابراهیم بن علی فضلویه ۱۶۹
۲۰۴، ۱۹۹، ۱۷۹			ابراهیم بن مالک ۴۶
۲۱۲			شیخ ابراهیم بن سلطان محمد ۱۹۳
۴۸	ابن جوزی	۱۳۳	ابراهیم بن محمد دانشمند
۱۳۸	ابن خلکان	۱۰۳	سلطان ابراهیم بن مسعود
۲۸	ابن الرومی		ابراهیم بن مقتدر = مقتی
۴۴	ابن زیاد		ابراهیم بن نصر = طمناج خان
۱۶۱	ابن سمقین	۲۵۱، ۱۹۵	ابراهیم بیك
۹	ابن عباس	۲۹۱، ۲۴۵	ابراهیم پاشا
۱۵	ابن العجوز	۲۳۶	ابراهیم جابوق
۶۳، ۶۲	ابن عنبه	۲۱۳	شیخ ابراهیم حموی
	ابن المیدوزیر = ابوالفضل بن المید	۳۰۲، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۴	ابراهیم خان
۲۸۴	ابن قلج بهادر	۳۰۳	
۷۶	ابن ماکولا	۱۹۰	ابراهیم خان بن محمد بیك
۲۶۰	ابن معاس	۳۰۲، ۲۰۲	میرزا ابراهیم سلطان
۵۱	ابن مقله	۲۵۲	امیر ابراهیم شاه
۲۲۰	ابن یمین	۲۶۱	شیخ ابراهیم صفوی
۲۸۸، ۲۸۳، ۸۴، ۷۳، ۳۰	ابهر	۲۶۲	سید ابراهیم میرزا صفوی
۲۶، ۱۹	ابو	۲۹۶	ابراهیم صفوی
	ملا ابواسحاق؟	۱۴۱	ابراهیم غزنوی
۲۲۴	ابو اسحاق بن اویس	۱۵۶	ابراهیم بن قریش
۲۷۱	ابو اسحاق شیره چی	۳۰۹، ۳۰۲	سلطان ابراهیم میرزا
۲۲۲	امیر شیخ ابو اسحاق بن محمود شاه	۱۶۹، ۱۶۸	ابراهیم نیال
۱۷۱	ابو اسحاق اینجو	۴۶	ابراهیم بن ولید
۲۲۱، ۱۹	ابو ایوب انصاری	۲۶۹، ۸۳	ابرقو
۱۰، ۹	ابوالبشر = آدم	۳۹، ۳۸	ابرهة بن الصباح
۲۵	ابوبکر خلیفه	۶۵	ابسر بن ملک کامل
۱۷۲	شرف الدین ابوبکر	۲۱	ابطحش
۱۲۶، ۱۲۹	اتاپك ابوبکر بن سعد بن زنگی		

ابو سعید بن احمد پشتک ۱۷۲	میرزا ابا بکر بن میرانشاه ۲۳۶، ۲۲۹
ابو سعید ازبک ۲۷۵	۲۴۸، ۲۳۷
ابو سعید ایلخانی ۹۸	ابو بکر بن نجم الدین = ملک عادل
ابو سعید حسن بن علی ۶۵	ابو تراب ۲۳
ابو سعید بن قرا یوسف ۲۴۸	ابو تمام طائی ۵۵
ابو سعید خان بن کوچونجی ۲۰۸	ابو ثعلب ۵۹، ۵۸
سلطان ابو سعید بن سلطان محمد ۲۳۷، ۲۱۴	ابو جعفر دوانیق ۵۵، ۴۸، ۲۶، ۲۳
سلطان ابو سعید مظفر ۲۳۳	۱۸۲، ۱۷۵
ابو سعید میرم ۲۳۴	ابو جعفر کاکویه ۸۱
ابوسفیان ۴۴	ابو جهل ۲۰
ابو شجاع بن بهاء الدوله = سلطان الدوله	ابو حرب کاکویه ۸۱
ابوشمر ۴۰	ابوالحسن بن کینویه ۱۷۰
ابوالشوک بن محمد ۱۶۹، ۱۶۸	ابوالحسن بن مکی ۱۷۰
ابوطاهر اوانی ۱۰۸	ابوالحسن زید ۲۵
ابوطاهر فضلی ۱۲۶	ابوالحسن عتبی ۹۹
ابوطاهر بن بهاء الدوله = جلال الدوله	ابوالحسن بن اخشید ۵۷
ابوطالب ۱۹	ابوالحسن حمدانی ۶۰
ابوالعباس تاش ۹۹	ابوالحسن بن یوسف تاشقینی ۱۵۲، ۱۵۱
ابوالعباس خوارزمشاه ۱۰۵	ابوالحسن احمد بن محمد ۷۳، ۷۲
ابوالعباس سفاح ۴۸	ابوالحسب ۱۷۵
ابوعبدالله خوارزمشاه ۱۰۵	ابوحله ۲۵
ابوعبدالله شیعی ۵۶	ابوالخیر خان ۲۰۹
ابوعبدالله صوفی ۶۶	ابوالخیر خان ازبک ۲۳۳
سید ابو عراده بن رمیثه ۶۰	ابوالخیر خان بن دولت شیخ اغلان ۲۰۷
سید ابو العلا ۱۲۷	ابودلف ۷۸
ابوعلی بلعی ۹۹	ابوزغفاری ۱۰، ۹
ابوعلی سیمجور ۱۶۲، ۱۰۵، ۱۰۰	ابوریحان بیرونی ۱۷۶
شیخ الرئيس ابوعلی سینا ۸۱	سلطان ابوسعید ۱۳۹، ۹۱، ۸۵، ۶۶
ابوعلی کومک ۱۰۱، ۱۰۰	۲۰۲، ۱۹۳، ۱۷۳، ۱۴۹
ابوعلی کیخسرو ۸۱	۲۱۹، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۰۷
	۲۳۴، ۲۳۳، ۲۲۲، ۲۲۱
	۲۵۲، ۱۵۱، ۲۴۹، ۲۳۸

ابو منصور اسفهلار ۸۳	ابوعلی محتاج ۷۴
ابو منصور بن بدر ۱۶۹	امیر ابوعلی بن الیاس ۱۰۶
ابونصر خوارزمشاه ۱۰۵	ابوالنث بن ابونمی ۶۵
ابونصر فارابی ۵۹	ابوالفتح بیک ۲۵۷
ابونصر فراهی ۹۷	ابوالفتح سلطان افشار ۲۹۵
سیفالدین ابونصر بن کیقباد ۱۲۷، ۱۲۶	معمدالدوله ابوالفتح بن مقلد ۱۵۵
خواجه ابوالوفا ۲۶۷	ابوالفداء موردخ (اسماعیل) ۱۳۷
ابویندز ناتی ۶۷	ابوالفرج اصفهانی ۵۹
ابویعقوب بن محمد ۱۵۲	ابوقلیته قاسم ۶۴
ابویوسف ؟ ۲۵۲	ابوالفضل حمدانی ۵۹
ابویوسف بن جهان شاه ۲۵۲، ۲۵۰	ابوالفضل بن العمید ۱۶۸، ۷۷
ابویوسف قهالی ۲۱۰	ابوالفوارس ۸۰
ابویوسف بن محمد امین ۲۱۰	شجاع الدین ابوالقاسم ۱۲۲
ابیورد ۲۹۲، ۲۳۶، ۲۱۹	ابوالقاسم اعور ۱۱۹
اتابکان یزد ۸۳	ابوالقاسم بن اخشید ۵۷
قلعه اترار ۲۳۰، ۲۰۸	قاضی ابوالقاسم بن اسماعیل ۱۵۰
اترك ۳۰۳	ابوالقاسم بن اطروش ۷۴، ۷۳
اتسز ۱۱۰	ابوالقاسم بخشی ۲۷۶
علاءالدین اتسز ۱۴۲	ابوالقاسم خلفای قاجار ۲۹۵
معین الدین اتسز ۱۲۴	ابوالقاسم مغربی ۱۶۷
اتسز بن قطب الدین ۱۲۰	ابواللیث ۲۱۹
مجیرالدین اتق ۱۲۴	ابوماک بن سبا ۳۷
قلعه ائلطان ۲۲۹	ابو محمد موحدی ۱۵۳
اتلمش ایلچی ۱۳۹	ابومسعود انصاری ۳۴
اتورخان ۴۱	ابو مسلم ۱۴۰، ۴۸، ۴۲
اثیرالدین اخستکی ۱۱۲	ملك شهاب الدین ابوالمظفر سام ۱۴۲
احد ۲۰	ابوالمعالی شریف ۶۰، ۵۹
احرسب ۳۶	ابوالمعسر بن سرخاب ۱۶۹
امیر احمد ۸۵	ابومعشر ۱۹
کارکیا خان احمد ۸۷	سید ابوالمکارم ؟ ۳۰۹
	خواجه ابوالمکارم ۴۰

احمد بن مقتدر = قادر	کارکیا سلطان احمد ۲۷۹، ۸۶
احمد بن مقتدی = مستظهر	میرزا سلطان احمد ۲۶۹، ۲۳۹، ۲۳۸
احمد بن موفق = معتضد	احمد اسماعیلی = مستعلی
احمد خان بن هلاکو ۱۱۶	شهاب الدین احمد ۶۶
احمد بن یحیی یعنی ۶۳	احمد بن ابی خالد ۵۴
نصرالدین احمد بن یوسف شاه ۱۷۱	احمد بن اسماعیل ۹۶
احمد بیک ۳۱۰، ۲۸۴، ۲۶۳، ۲۵۷	امیر احمد بن اسماعیل سامانی ۹۹
احمد بیک آقاچاوشلو ۲۸۳	ابوالحسن احمد بن اطروش ۷۳
احمد بیک بن علاءالدوله ۲۷۱	احمد بن امام هفتم ۲۶
احمد بیک قورچی باشی استاجلو ۲۹۶	سلطان احمد بن شیخ اویس ۲۱۶
احمد بیک قبااغلی قاجار ۳۰۳	احمد بن بویه = معزالدوله دیلمی
احمد بیک نوری کمال ۲۸۹، ۲۸۶	اتابک احمد بن پشنگ ۱۷۱
احمد پاشا ۲۴۶	احمد بن حسن عباسی = حاکم
سلطان احمد تبیتسل ۲۴۰	احمد خان ۱۲۹
سیف الدین احمد تفتازانی ۲۷۴	احمد خان بن خضر خان ۱۶۴
احمد بن جعفر بیک ۱۱۷	احمد بن سامان خداه ۹۸
سلطان احمد جلایر ۲۴۴، ۲۲۸، ۱۹۳	احمد بن سهل ۹۶
۲۴۸	احمد بن طولون ۵۶
احمد خان = النجه خان	احمد بن ظاهر ۵۴
سلطان احمد خان ۱۸۸، ۱۸۷، ۲۱۳، ۲۰۷	سید احمد بن عزالدین حسین ۲۷۳
احمد سلطان ۲۸۳	احمد بن فهد ۹۳
احمد سلطان ازبک ۲۷۳	احمد بن مأمون = ابونصر
احمد سلطان صوفی اغلی استاجلو ۲۴۰	سلطان احمد بن مبارزالدین ۲۲۴، ۲۲۳
۲۹۴، ۲۸۳	احمد بن متوکل = معتمد
احمد سلطان مستوفی ۲۷۶	احمد بن محمد = مستعین
قاضی احمد صاعدی ۲۲۴	احمد بن محمد اربلی = ابن خلکان
خواجه احمد قنقرات ۲۷۳	احمد بن محمد اغلی ۵۶
احمد میرزا پادشاه ۲۰۸	احمد بن محمد صفاری ۹۶
سلطان احمد میرزا ۲۹۶	احمد بن محمد غزنوی ۱۰۳
قلعه اختیارالدین ۲۸۰، ۲۳۰، ۱۴۹	احمد بن مروان ۱۶۷
	احمد بن مستضیء = ناصر

امیر ارتنا ۲۱۵	اختیارالدین ملک زوزن ۱۱۹
ارجان کوه ۹۶، ۷۹، ۷۷، ۷۰، ۳۳	اخست ۲۵۴
قلعه ارجوان استار ۲۶۴	اخشید ۵۹، ۵۸، ۵۷
قلعه ارجبیش ۳۰۱، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۴۸	اخشیدیه ۵۷
اردبیل ۲۶۰، ۲۵۸، ۲۵۱، ۲۱۶	اخلاج غور ۱۴۶
۲۸۰، ۲۷۳، ۲۶۴، ۲۶۱	اخلاط ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۱۶۲، ۱۳۴
۲۹۸، ۲۸۳	۳۰۱، ۲۹۸
شاه اردشیر ۱۸۵، ۱۸۴، ۱۷۹	اخخوخ ۱۱
اردشیر بابکان ۱۲۷، ۳۲	اخی جوق ۲۲۲
حسام الدوله اردشیر بن بیستون ۱۸۵	قلعه اخی سعدالدین ۲۴۹
شاه اردشیر بن حسن ۱۷۸	اخی سلطان تکلو ۲۸۴
اردشیر خوره فارس ۳۲	قلعه اداق ۲۳۴
حسام الدوله اردشیر بن سیف الدوله ۱۸۴، ۱۷۹	ادرنه ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴، ۲۴۳
ملک اردشیر شپانکاره ۱۲۹	ادریس (لقب ^{۱۱} اخخوخ) ۱۴، ۱۱، ۱۰
اردشیر بن شرویه ۳۴	ادریس بن ادریس ۶۱
اردشیر بن هرمز ۳۳	ادریس بن عبدالله ۶۱
اردن ۱۵۴	ادریس بن علی بن حمود ۶۲، ۶۱
اردوخان ۴۱	ادریس بن عمر ۶۱
امیر اردوشاه ۲۳۶	ادریس موحدی ۱۵۳
اردوان بن اشغ ۳۱	ادریس الواثق موحدی ۱۵۳
اردوان بن بلاشان ۳۱	ادریس بن یحیی اندلسی ۶۲
اردوان بن نرسی ۳۲	قلعه ادرندخود ۲۷۴
قلعه اردوی سامان ۲۶۴	مولانا ادم منشی ۲۸۲
ارزنجان ۲۶۴، ۱۳۴، ۱۱۶، ۱۱۵	ادیووس ۳۵
۲۹۸	قلعه اران ۱۹۳، ۱۲۵
ارزن الروم ۲۱۷، ۱۳۴، ۱۳۳، ۱۱۴	ارباط بن اخخم ۳۹
۳۰۲، ۲۹۸، ۲۵۱	ارپاخان بن شهبان ۲۲۱، ۲۱۵، ۲۰۴
ارژنک ۳۳	قلعه ارپه چاهی نخجوان ۲۸۳
ارس خان بن جیهی ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۰۵	ارتاق المولد ۴۳، ۱۹
۲۹۶، ۲۲۸	امیر ارتق ۱۳۳
	ارتق بوکا ۲۱۰، ۱۹۹، ۱۹۷

ارمیا ۱۷، ۵۱	ارسطو ۳۰
ارون ۱۵	ارسلان خاتون ۸۲
اریحای شام ۱۵	ارسلان خان (چند نفر از ترکستان) ۱۶۳، ۱۶۴
اریونوس ۳۵	ارسلان خوارزمشاه ۱۶۵
ازبک ۲۳۹، ۲۲۸، ۲۱۴، ۲۰۸، ۲۰۷	ارسلان شاه بن طغرل سلجوقی ۱۱۲، ۱۱۰
۲۹۵، ۲۸۲، ۲۷۴، ۲۴۷، ۲۴۱	۱۲۶، ۱۱۸
اتابک ازبک ۱۲۵	ارسلان شاه بن کرمانشاه ۱۱۸
ازبک خان ۲۱۵	سلطان ارسلان شاه بن مسعود ۱۰۴
ازبک خان بن طغرل ۲۰۴	نورالدین ارسلان شاه بن مسعود ۱۳۱
ازبکان ۲۰۹، ۲۹۲، ۲۷۵، ۲۴۰	قلعه ارسن ۲۰۴
قلعه ازبک ۲۴۳	ارسو بن قیدو ۱۹۸
اسبان = امیر اصفهان	قلعه ارشح ۱۱
اسبند = امیر اصفهان	قلعه ارسف ۱۴۳
استچاوشلو ۲۶۴	ارض الروم ۳۰۱
قلعه استا ۲۶۸	ارطغرل ۲۴۳، ۲۴۲
استاد شیخی توبچی ۲۹۳	ارطغرل ساروبند ۲۴۲
استاجلو ۲۶۴	امیر ارغش ۶۴
قلعه استاه خواف ۲۹۳	ارغش ۷۵
استانبول ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۰، ۱۶۱	ارغوان (مادر مقتدی) ۵۲
۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۳	ارغو خان ۱۱۶
۳۰۴، ۲۹۷	ارغون آقا ۲۱۲
قلعه استبراق ۱۵۹	ارغون خان بن اباخان ۲۱۲
قلعه استحباب ۱۶۳	ارغون تومنین ۱۳۱
استرآباد ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۲۸	امیر ارغون شاه جانی قربانی ۲۱۸
۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵	ارغونیه ۲۴۰
۲۳۶، ۲۷۳، ۲۸۴، ۲۸۶	ارفخشد ۱۲
۲۹۴، ۲۹۸، ۳۰۳، ۳۰۴	ارکنه قون ۴۲
۳۰۸	ارمانوس ۱۰۸، ۱۳۲، ۱۶۱، ۱۶۲
استیاوس ۱۵۸	ارمونوس ۳۵
اسحاق بن ابراهیم ۱۳، ۱۴، ۱۹۳	

میرزا اسکندر بن میرزا عمر ۲۳۴
 اسکندر بن عمر شیخ ۲۲۴، ۲۰۲
 اسکندر فیلقوس ۳۶
 ملک اسکندر بن ملک کاوس ۱۸۸
 ملک اسکندر بن ملک کیومرث ۱۸۸، ۱۸۷
 اسکندر بن قرا یوسف ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸
 ۲۵۱
 اسکندروس ۱۶۰
 اسکندریه ۱۵۸، ۱۳۷، ۳۰، ۲۱
 سادات اسکویه ۲۹۲
 اسماء بنت امام صادق ۲۶
 اسماء بنت عمیس ۲۴
 اسماعیل بن ابراهیم ۱۸، ۱۴، ۱۳
 اسماعیل = ابوالنداء
 بهاء الدین اسماعیل ۱۲۹
 شمس الملوک اسماعیل ۱۲۴
 اسماعیل اسماعیلی = منصور
 اسماعیل بن امام صادق ۲۶
 اسماعیل بن امام کاظم ۲۷
 اسماعیل جرجانی ۱۲۱
 اسماعیل بن جعفر بن اطروش ۷۴
 اسماعیل بن حافض اسماعیلی = ظافر
 امیر اسماعیل بن نوح امانی ۹۶، ۹۵، ۷۲
 ۱۰۰، ۹۸
 اسماعیل بن سبکتکین ۱۰۱
 اسماعیل بن سیف الاسلام = ملک معز فتح الدین
 اسماعیل صفوی ۲۶۶
 سلطان شاه اسماعیل صفوی ۲۵۸
 اسماعیل جد فضلیه ۱۲۷
 اسماعیل بن مصر ۱۵۴

اسحاق بن البکین ۱۰۰
 اسحاق بن امام صادق ۲۶
 اسحاق بن امام کاظم ۲۷
 اسحاق اوند ۸۷
 اسحاق صفوی ۲۵۹
 اسحاق بن علی ۱۵۱
 اسدآباد همدان ۱۶۸، ۱۵۷
 اسدالدین شیرکوه ایوبی ۱۳۵، ۱۳۴
 میر شمس الدین اسدالله مرعشی صدر ۲۹۲،
 ۳۰۸، ۳۰۳، ۲۹۹
 اسرائیل ۱۰۷، ۱۵، ۱۴
 اسطوس ۳۵
 اسعد بحرینی ۲۵
 اسعد بن زراره ۱۹
 اسفار شیویه ۷۵، ۷۴، ۷۳
 اسفراین ۳۰۹، ۲۷۶، ۲۲۰
 قلعه اسفناق ۲۰۸، ۲۰۶، ۲۰۵
 اسفر نجان ۲۵۸
 اسفندیار ۲۶۶، ۱۲۲
 قطاب الدین اسک ۱۴۴
 اسک دراز دست ۱۱۸
 اسکافی ۷۴
 جلال الدوله اسکندر بن تاج الدوله زیار
 ۲۹۸، ۲۲۰، ۱۸
 ۳۰۱، ۱۸۵
 اسکندر ثانی ۳۷
 اسکندر خان بن جانی ۲۰۹
 اسکندر بن داراب ۳۰
 اسکندر روزافزون ۸۹
 اسکندر شیخی بن افراسیاب ۱۸۱، ۸۹، ۸۸
 ۲۲۹، ۱۸۶

اصطفان ۱۶۰
 امیر اصفهان بن قریوسف ۲۴۸، ۲۱۷
 اصفهان ۷۷، ۷۵، ۷۰، ۵۳، ۳۰، ۲۹
 ۱۰۹، ۱۰۲، ۸۴، ۸۲، ۸۱، ۷۹
 ۱۷۰، ۱۶۴، ۱۱۶، ۱۱۱، ۱۱۰
 ۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۳، ۱۷۸، ۱۷۳
 ۲۵۴، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۳۴، ۲۳۱
 ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵
 ۲۸۲، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵
 ۲۹۸، ۲۸۸، ۲۸۵
 اطروس ۳۵
 اطروش (حسن بن علی) ۷۴
 اعطه زوجه لاون ۱۵۹
 قلعه اعماد ۱۵۰
 اغرش (کوی) ۲۴۷، ۲۴۶
 اغرق ۲۸۹، ۲۸۸
 اغرلو ار جان ۲۸۷
 اغرلو محمد ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱
 اغطای خان بن محمد امین خان ۲۱۰
 اغلان امت چاوشلو ۲۷۰
 اغلان خلیفه ۲۸۸
 اغلب بن ابراهیم ۵۵
 اغلب بن سالم ۵۵
 قاضی اغلی = قطب الدین محمد بندادی
 اغور خان ۵۱، ۴۱
 اغور سلطان ۱۷۴
 اغور میسوز ۲۰۰
 افراسیاب ۱۶۶، ۱۶۲، ۸۸، ۳۰، ۲۹
 افراسیاب جلاوی ۱۸۱، ۱۸۰
 اتابک افراسیاب بن یوسف شاه ۱۷۱

اسماعیل میرزا صفوی ۳۰۱، ۲۹۸، ۲۹۷
 ۳۰۳، ۳۰۲
 اسماعیل بن نورالدین محمود ملک صالح ایوبی
 اسماعیلیه ۵۶
 استوقا خان بن اويس ۲۰۲
 قلعه اسه تخی ۲۴۶
 اسوس ۳۵
 قلعه اشب کردستان ۱۳۰
 اشبیلیه ۱۵۰، ۶۰
 اشتران کوه ۱۷۰
 ملک اشرف ۱۴۰، ۱۱۵
 اشرف بیک ۲۵۶
 ملک اشرف پادشاه شام ۲۶۴، ۲۴۸
 ملک اشرف بن تاج الدوله ۱۸۸
 ملک اشرف بن تیمورتاش ۲۱۸
 اشرف خر ۲۱۸، ۲۰۴
 سید اشرف علوی ۱۶۴
 ملک اشرف فرخ ۱۴۰
 میرزا اشرف قاضی جهان ۳۰۷
 ملک اشرف بن مسعود ۱۳۷
 اشغانیان ۳۱
 اشکانیان ۳۱
 اشک بن اشک ۳۱
 اشک بن دارا ۳۱
 اشمویل بن هلقانا ۱۶
 اصبهید بن سازنگین ۶۴
 اصبهید خورشید بن مهرداد ۱۸۲
 اصبهید شیروین بن سرخاب ۱۷۵
 اصحاب الرس ۱۸
 اصطخر ۲۶۲، ۲۵۷، ۱۷۵، ۲۹، ۲۸

القاس میرزا ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۳،	افسروس ۳۵
۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷،	افريدون بن قارن ۱۸۳
۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱،	افريطوس ۳۵
الق تاق ۲۰۵	افريقين بن ابرمه ۳۸
قلعه الموت ۷۰، ۷۵، ۸۰، ۱۷۴، ۱۷۸،	افريقه (مغرب) ۳۸، ۵۵، ۶۹
۳۰۸، ۳۰۳	افشار ۲۹۴
قلعه النجق ۱۲۵، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۸۹،	افطشجب ۳۶
النجمه خان بن ترك ۴۰، ۴۱، ۴۰۳،	افلح بن عبدالوهاب باضی ۵۶
النجی بن طغجار ۱۲۰	اقاميه ۱۶۱
قلعه النك زادكان ۱۰۸، ۲۷۶،	اقجه سفيل يوز باشی ۳۰۵
النك قآن ۲۱۲	اقراع ۱۵
قلعه النك نشين ۲۸۷	اقرن بن شمر ۳۸
قلعه الوار ۱۴۷	الامه ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۱،
الوند بن اسکندر ۲۴۹	الامه تكلو ۲۴۷، ۲۸۶،
الوند بن سلطان خليل ۲۵۴	الامه ذوالقدر اغلی ۲۸۹
الوند بيك بن يوسف بيك ۲۵۶، ۲۵۷،	البتكين ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰،	البراز مؤرخ صفوی ۲۵۹
الوند خان ۲۶۶	قلعه التون کبری کويرك ۲۸۹
الوند خان افشار ۲۸۹، ۲۹۱،	الجای ترکان خاتون ۲۲۵
قلعه الهاك ۹۲	الجايثو ۱۸۰، ۲۱۱،
قلعه اله داغ ۱۱۶، ۱۳۱، ۲۱۳، ۲۶۷،	الجايثو سلطان ۲۰۰
الياس بيك ۲۶۸، ۲۶۹،	قاعه الحوس ۳۵
الياس پينغمبر ۳۰۸	السيحك ۴۳
الياس بن ياسين ۱۶	الشكر دقاقران ۲۴۹، ۳۰۴،
اليون ۱۵۹	الطون (مادر ظاهر) ۵۳
ام ابراهيم (مادر داعی کبير) ۷۲	الغ خان ۱۴۵، ۱۴۶،
ام اسحاق ۲۵	ميرزا الغ بيك بن سلطان ابوسعيد ۲۰۲،
ام اسحاق بنت طلحه ۲۵	۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۹، ۲۳۱،
ام اسماء بنت امام كاظم ۲۷	۲۳۲، ۲۳۷، ۲۳۹،
ام بشر ۲۴	الفونب يايدار ۱۹۹
ام البنين بنت حزام ۲۴	الفونبيرة جفتای ۱۹۷

۲۶۵، ۲۶۳، ۲۵۹	ام جعفر بنت امام کاظم ۲۷
۲۶۷	ام الحسن ۲۴
۴۹	ام الحسن بنت علی ۲۴
۲۹۰	ام الحسین ۲۴
۲۴۷	ام الحسین بنت داعی ۷۲
امیه بن عبدالرحمن ۴۸	ام سلمه ۲۵، ۱۸
اناخا ۱۳	ام سلمه بنت امیر المؤمنین ۲۴
انباء ۱۵۶، ۶۸، ۵۴، ۴۸	ام سلمه بنت امام هفتم ۲۷
انباء مدائن ۲۱۷، ۱۵۵	ام سنان المذحجیه ۲۴
قلعه انجان ۱۶۶	ام عبدالله بنت امیر المؤمنین ۲۵
انج سرور ۱۶۲	ام عبدالله بنت امام حسن ۲۵
قلعه انجوگز ۲۴۳	ام فروه ۲۶
قلعه اندجان ۲۳۹، ۲۳۳	ام الکرام بنت امیر المؤمنین ۲۴
اندلس ۱۵۳، ۱۵۱، ۶۰، ۴۶	ام کلثوم ۲۴
انسی خان ۴۱	ام کلثوم بنت امام سوم ۲۵
انطاکیه ۱۶۱، ۱۳۲، ۱۱۴، ۱۱۳، ۳۷	ام کلثوم بنت امام هفتم ۲۷
۱۹۵	ام مسعود بنت عروه ۲۴
انکحور ۶۳	ام موسی (مادر مهدی) ۴۹
انکه قآن ۲۱۱	ام هانی بنت امیر المؤمنین ۲۴
انگوریه ۲۲۹، ۱۳۲، ۱۱۴	اماسیه ۲۷۷، ۲۴۷، ۲۴۴، ۲۴۲، ۱۳۲
انگیز بن پسر ۱۱۱	امامه بنت امیر المؤمنین ۲۴
انوس ۳۵	امامه بنت امام دهم ۲۷
انوش ۱۱	امت بیک ۲۶۵
انوشجان بن وهرز ۳۹	املخ ۱۰
انوشیروان (عادل) ۱۷۵، ۱۷۴، ۳۹، ۱۹	خواجه امیر بیک ۳۰۰
۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۱	امیر بیک روملو ۲۹۰، ۲۸۷
انوشروان بن امیر ابوسعید ۱۹۰	امیر خان موصلو ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۳، ۲۷۰
انوشروان دارا ۲۱۱	امیر سلطان موصلو ۲۸۸، ۲۷۸، ۲۷۶
اهدی ۱۸	امیر المؤمنین علی (ع) ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹
اهریمون ۳۶	۱۰۲، ۹۳، ۷۲، ۴۰

میرزا سلطان اويس ۲۴۸'۲۳۷'۲۲۳	اهواز ۸۲'۷۵'۳۲
۲۷۴	اوبه ۱۱۰
شيخ اويس بن شيخ حسن ۲۲۳'۲۱۶	قلعه اوجان ۲۱۳'۲۱۴'۲۱۵'۲۶۷
سلطان اويس بن شاه ولد ۲۱۷	۲۸۹'۲۸۲'۲۸۰'۲۷۸
اويس خان بن شير علي ۲۰۲	۲۹۶'۲۹۴
اويس قرني ۲۳	اوجانان ۲۴۸
ملك اويس بن ملك گسثم ۱۸۷	قلعه اوجه ۱۴۴
قلعه اويلون يلدوق ۱۹۵	اوجی باشی عربگرلو ۲۸۹'۲۸۷
اياز (غلام سليمان سلجوقي) ۱۱۴	اوج اوق ۴۲
شهاب الدين اياز ۱۹۱	قلعه اوچونمنان ۱۴۳
ايا سلیق ۲۴۳	اوجیبال ۱۰۱
ايبه (سلطان) ۲۶۳'۲۵۷'۲۵۶'۲۵۵	اودیل (نام امام حسین) ۲۵
ایتوخ ۱۰	قلعه اوده ۱۵۷'۱۴۶
قلعه ایچ ۱۲۹'۱۲۸	اورخان (بن عثمان) ۳۰۶'۲۴۳'۴۱
ایچکداخان ۲۰۰	اورده (دودمان) ۲۰۷
ایدزن بن بوقا ۲۰۵	اورای ثاک (لقب ادریس) ۱۱
قلعه ایدج ۴۹'۴۸	اوزرخلنجان ۳۶
ایران ۱۲۲'۱۰۷'۴۲'۳۸'۲۹'۱۲	اوس ۱۹
۲۰۴'۱۹۹'۱۹۷'۱۹۶'۱۴۰	اوغسطس ۱۵۸
۲۲۸'۲۱۸'۲۱۷'۲۱۶'۲۱۲	اوفرخوا ۳۵
۲۶۳'۲۶۰'۲۵۹'۲۵۵'۲۲۹	اوقرم ۲۰۷
۲۹۳'۲۶۷	اوکتهای قآن ۱۹۷'۱۹۶'۱۲۷'۱۱۵
ایران شاه بن تورانشاه ۱۱۷	۲۱۰'۲۰۳'۲۰۱'۱۹۹
ایرزن بن ساسی بوقا ۲۰۵	۲۲۵
ایروان ۳۰۶	قلعه اولاد کلیس ۲۷۸
ایرومچی ۴۳	اولاغچی بن باتو ۲۰۴
قلعه ایزدخواست ۲۹۸	قلعه اولک ۲۰۴
ایسنوقا خان بن دوا ۲۰۰	اونش خان بن محمد امین ۲۰۹
ایشوع ۱۸	اونک خان ۱۹۶
ایغوت اغلی ۲۶۸	قلعه اونیک ۲۴۸'۲۲۸

ایوب بن سید محمد ۹۳	ایغور ۴۲
ایوب بن موس = ایوب	قلعه ای قار ۲۷۸
۵ (ب) ۵	ایقوت بیک چاوشلو ۳۰۹
قلعه بابا الهی ۲۳۵	ایکه ۱۴
بابا بهادر ۲۱۸	ایل ارسلان بن اتسز ۱۲۰
بابا حاجی همدانی ۲۴۸	ایل ارغون ۲۳۷، ۲۳۳
بابا حسین ۲۳۳	ایلاهی بن ملکان ۱۴
بابا خاکی ۲۷۶	ایل پارس خان بن بور آقرین ۲۰۹
بابا سلطان ۲۰۸	شمس الدین ایلتمش ۱۴۴، ۱۴۳، ۱۲۲
بابا سلیمان ۲۷۷، ۲۷۰، ۲۶۴	ایل خان ۲۱۲، ۴۲
میرزا بابا بر بن میرزا بای سنقر ۲۰۳، ۸۹	ایلدرم بایزید = بایزید بن مراد
۲۳۴، ۲۳۱	اتابک ایلدگز ۲۲۴، ۱۱۲
۲۸۰، ۲۷۵	تاج الدین ایلدوز ۱۴۳
بابا پادشاه ۲۴۱، ۲۳۶	ایلفازی ۱۱۷
بابک کرمان ۳۲	نجم الدین ایلفازی بن ارتق ۱۳۳
بابکان ۳۲	ایلکانیه ۲۸۱
بابل ۳۵، ۲۹، ۱۷، ۱۲	ایلك خان ۱۰۰
بابلکان ۹۰	ایلك خان شمس الدوله ۱۶۳، ۱۶۲
باتوی خان بن چوچی ۲۰۳، ۱۹۷	ایله قولاغی ۲۶۷
بادرت ۳۶	قلعه ایلود؟ ۱۸۹
بادغیس ۲۳۵	ایلور ۲۵۲
بادکوبه ۸۷	ایلون ۱۳
بادنجا سلطان روملو ۱۸۳	قلعه ایلیا ۲۲، ۱۲
بادوسبان بن افریدون ۱۸۳	ایناق ۱۷۸
بادوسبان بن جیل ۲۸۲	اینجو ۲۲۱
بادوسبان خورزاد ۱۸۳	اینده بن متقلای ۲۱۱
قلعه بادوق ۲۶۳	اینوخ ۱۳
بادیس بن منصور ۶۹	ایوب ۱۴، ۱۳
باذان بن ساسان ۳۹	سیدایوب ۹۴
	نجم الدین ایوب ۱۳۴

میرزا بایسنقر بن سلطان محمود ۲۳۸	بارانی = قراقرینلو
بای سنقر میرزا ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۳۹	باربد ۳۴
بایسنقر بن یعقوب ۲۶۳	بارع هروی ۱۹۸
بایندر بیک ۲۵۴، ۱۴۰	باریک بیک پیرناک ۲۷۱، ۲۵۷
بایندر بیک ملک اغلی ۳۰۰	بازارچای ۳۰۲
بایندری = آق قوینلو	باسریه ۴۹
بایندریه ۲۵۵	قلعه باش = پشنگ دواتدار
بجدل ۴۴	باطرخوزستان ۷۰
بچه ترکمان ۲۰۹	باعی (مادر مقتضی) ۵۳
بحرین ۱۲۷	باغ دلگشا ۲۲۸
بحکم ۷۵	باغ زاغان ۲۳۳
بحیراء ۱۸	باغ سعادت آباد ۳۰۷، ۳۰۵
بخارا ۱۰۶، ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹، ۹۸، ۹۶	باغ نصریه ۲۵۳
۲۲۷، ۲۰۸، ۱۸۳، ۱۶۲، ۱۰۲	امام باقر (ع) ۲۶
۲۷۶، ۲۷۵، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۷	باکو ۲۶۵، ۲۴۹
۲۹۵	بالتقور ۱۹۸
امیر بخشایش داروغه بنداد ۲۱۶	بامیان ۱۴۳
قلعه بخشی ۲۴۹	باوزکند ۱۶۳
بخت النصر ۳۵، ۱۷	باوند بن شاپور ۱۷۵
عزالدوله بختیار ۷۹، ۵۹	باوند ۷۶
بداق خان قاجار ۲۹۲	بایدوخان ۴۱
بدخشان ۲۴۱	بایدوخان بن طرغای ۲۱۳
بدر ۲۰	بایزید ۲۷۴
سید بدران بن میدفلاح ۹۴، ۹۳	سلطان بایزید ۳۰۴، ۲۶۹، ۲۶۵، ۲۴۹
بدر بن مقلد عقیلی ۱۵۵	۳۰۸، ۳۰۵
بدران حسنویه ۱۵۸	بایزید سلطامی ۱۴۲
بدر بیک ۲۸۳	بایزید بن مراد ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۲۹
بدرخان شاملو ۳۹۳، ۲۹۶، ۲۸۷، ۲۸۵	بایسنقر ۴۳
بدرالدجی (مادر قایم) ۵۱	میرزا بایسنقر ۲۳۱

سید برکه ۲۲۶	بدرالدین طاهر ۱۶۸
برکه خان الوس ۱۹۷، ۱۱۵	بدرالدین لؤلؤ ۱۳۷، ۱۳۱
برکه خان بن چوچی ۲۰۴	بدرالدین مسعود ۱۷۲
برکه دشت ۱۷۰	سید بدران بن عجلان ۶۱
زعیم الدوله ابو کامل برکه بن مقلد ۵۵، ۱۵۶	بدلیس ۲۸۷، ۲۸۶
برکیارق ۱۲۰، ۱۱۶، ۱۰۹، ۸۲	قلعه بدوان ۱۴۴
برلاس ۲۲۹، ۲۲۶، ۴۳	بدوده ۱۶۰
برهان؟ ۳۰۰، ۲۹۹	قلعه بدویدن ۴۹
بروجرد ۲۵۵، ۱۷۳، ۱۶۸، ۱۰۹	بدیع الزمان ولد علی بیك موصلو ۲۳۸، ۲۳۵
بروسا ۲۴۶، ۲۴۵، ۲۴۴	۳۰۹ ۳۰۱
برون سلطان تكلو ۲۸۸، ۲۸۳	براق حاجب ۱۶۶، ۱۲۲، ۸۳
بریه بنت امام کاظم (ع) ۲۷	براق خان بن ارس خان ۲۰۰، ۱۹۹
اتابك بزابه ۱۲۴	۲۰۷، ۲۰۶
میر بزرگ ۸۸	براق خان بن سونجك خان ۲۰۹، ۲۰۸
بزرگ امید رودباری ۷۰	قلعه بریاب ۲۳۳، ۲۳۱
بوزم ۱۰۸	بریت ۱۵۶
بساسیری ۱۵۶	قبیله بربر ۴۷
بسام بن وردان ۸۲	بربر بن سیم ۳۶
بست ۱۰۴، ۱۰۳، ۹۵	بربر بن شوستان ۳۶
بسطام ۲۸۴، ۲۲۴، ۲۱۸، ۱۴۲، ۱۴۰	بربه مادری ۲۱۱
۲۹۴، ۲۹۲	برتان بهادر ۴۳
بسیل ۱۶۰	برزم ۱۷۸
بسیل بن رومانس ۱۶۱	برسون ۱۳
بشر بن مهدی ۱۰۶	بردع ۳۰۲، ۲۵۵، ۲۵۱
بصره ۲۱۷، ۸۱، ۸۰، ۶۵، ۵۵، ۵۰، ۲۳	بردع اران ۳۰
۲۲۸	بردی بیك ۲۲۲، ۲۰۵
بطالسه ۳۶	بردی بیك خان ازبك ۲۶۱
بطلموس ۳۷	قلعه برغلو ۱۱۳
بطلموس بن اوعوس ۳۶	برقوق ۲۲۸
	برك پادشاه بن لقمان ۲۰۹

بلاشان بن بلاش ۳۱	بعلبك ۱۶۱، ۱۵۴، ۱۶
بلاوس ۳۵	بغان تكين ۱۱۹
بلجيك ۲۴۲	بغداد ۵۳، ۵۱، ۵۰، ۴۸، ۴۶، ۲۷، ۲۶
بلخ ۱۰۹، ۱۰۷، ۱۰۱، ۹۵، ۳۰، ۲۸	۸۱، ۸۰، ۷۹، ۷۲، ۶۴، ۵۸، ۵۷
۲۷۴، ۲۴۱، ۲۳۶، ۲۲۵، ۱۶۳	۱۰۸، ۱۰۷، ۱۰۱، ۹۶، ۹۵، ۹۳
۲۹۵، ۲۸۷، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۵	۱۲۱، ۱۱۶، ۱۱۵، ۱۱۱، ۱۰۹
۳۰۹	۱۴۵، ۱۳۵، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۲۴
بلروان ۱۰۵	۲۱۲، ۱۷۱، ۱۶۸، ۱۵۷، ۱۵۱
بلعمی وزیر = ابوعلى بلعمی	۲۲۹، ۲۲۸، ۲۱۷، ۲۱۶، ۲۱۴
قلعه بلغار ۲۰۴، ۱۶۱	۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۷
بلغراء ۲۴۷	۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۵۷، ۲۵۳
بلقيس ۳۸، ۱۷	۲۸۵، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۲
بلكا تكين ۱۲۰، ۱۰۱	۲۹۸، ۲۸۹
بلك تو ۲۱۱	بغداد خاتون ۱۴۹
بله كنبد ۲۹۶	بقان ۱۰۶
بلوچين ۱۹۵	بقرا ۷۵
بم ۲۲۲، ۱۱۹	بقراخان ۱۶۶، ۱۶۳، ۱۶۲
قلعه بناب ۹۴	بقيع ۲۴
تاج الدين بنالتكين ۹۸	بكتاش بن تنش ۱۲۴
بنالتكين ۱۶۳	بكتوزون ۱۰۰
بندگوار ۳۰	الكای بكر ۱۲۳
بنگال كجرات ۱۴۸	بكر بیک مصلو ۹۰
بنگاله ۱۴۸	بكر بن محمد بن اليسع ۷۵، ۷۴
بنی الادريس ۱۵۰	بكر بكی ۲۹۰
بنی اسد ۱۵۷	بلاد جبل ۴۸
بنی اسرائیل ۳۱، ۱۷، ۱۶	بلاد سفان ۱۶۶
بنی الاصغر ۱۵۸، ۱۳	بلاد سوغون ۱۶۳
بنی اغلب ۵۵	بلاش بن اشغ ۳۱
بنی الیاس ۱۰۶	بلاش بن بهرام ۳۱
	بلاش بن فیروز ۳۳، ۳۱

بهرام شاه ۱۰۵	بنی امیه ۱۵۱، ۱۳۷، ۴۴
بهرام شاه بن خسرو ملک ۱۰۵	بنی ربیعہ ۵۸
بهرام بن شاپور ۳۳، ۳۱	بنی زماہ ۵۱
ملک یمن الدین بهرام شاه صفاری ۹۷	بنی سلیمان ۶۴
بهرام شاه غزنوی ۱۴۱	بنی نضیر ۲۰، ۱۹
بهرام شاه بن طغرل شاه ۱۱۸	بنی طی ۶۳
بهرام بن مافیه ۱۲۷	بنی عدی بن النجار ۱۹
بهمن بن کیومرث ۱۸۸	بنی عقیل ۱۵۶، ۱۵۵
بهرام گور ۷۷	بنی غسان ۴۰
سلطان بهرام شاه بن مسعود ۱۰۴	بنی قریظہ ۲۰
بهرام میرزا ۲۸۵، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱	بنو قنطور ۱۹ھ
۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹	بنی قیصر ۱۲۶
۳۰۲	بنی کلاب ۱۵۴، ۶۰
بهرام بن یزدجرد ۳۳	بنی لیث ۹۵
بهرانج ۱۴۵	بنی مرداس ۱۵۶
بهروز شهنه بغداد ۱۳۵	بنی المصطلق ۲۰
بهسئون بن وشمگیر ۷۵	بنی نمیر ۱۵۶، ۴۴
بهمن بن اسفندیار ۳۰	بنی هاشم ۱۹
ملک بهمن بن بیستون ۱۸۷	بنی همیج ۱۰۰
بهواط ۱۸۱	بهاء الدوله ۷۹
بوجه خان بن محمد امین ۲۰۹	بهاء الدوله دیلمی ۵۲
بوداق خان قاجار ۲۹۰	بهار ۲۴۰، ۱۴۶
بورون سلطان تکلو ۲۳۶	بهارلو ۱۷۴
قلعه بوری باشی ۲۰۰	بهار به بلخ ۹۸
بوریه قوچین ۲۰۳	ملک بهرام بن ارتق ۱۳۳
بوزنجر ۴۲	بهرام بن اسکندروز افزون ۹۰، ۸۹
بوزوق ۴۲	بهرام بن اورمزد ۳۲
بوسطایوس ۱۵۸	بهرام بن بهرام ۳۳، ۳۲
بوصیر ۴۶	بهرام بیک بن فرخ یسار ۱۹۴
بوقا ۲۱۳	بهرام چوبینه ۱۷۵

بیوراسب بن مرداس ۲۹	بوقا تیمور خان بن قداقی ۲۰۰
بیان سلدوز ۲۰۱	بوقا خان ۴۳
بیان قلی ۲۲۵	بوقیس ۱۰
بیان قلی خان بن سرغاتو ۲۰۱	بونوز ۱۹۴
	ببیرس = ملک ظاهر
ب(پ) ۵	بیت المعمور ۸۷، ۱۱۰، ۱۰
پادشاه خاتون ۱۲۳	بیت المقدس ۱۳۵، ۵۷، ۳۵، ۲۰، ۱۸، ۱۷
پای پرد ۲۹۸	بیرشاه ۱۲۲
پاسی چمن ارزنجان ۱۱۵	بیرام بیک (قراما نلو) ۲۸۳، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۲
قلعه پاسین ۳۰۴، ۲۹۸	بیرام خان بهارلو ۲۴۱
پاشین ۲۱۹	بیستون ۲۷۸، ۱۸۵
پایین علی چوپان ۲۹۹	ملک بیستون ۲۳۱
معین الدین پروانه ۱۱۶	ملک بیستون بن جهانگیر ۱۸۸، ۱۸۷
پرویز ۱۷۵، ۳۴	بیستون بن زرین کمر ۱۸۵
پریخان خانم ۲۹۷	قلعه بیضا ۲۵۷
پشت کوه ۸۵	بیفرد ۱۹۴
پشکل دره ۲۱۴	بیفو خان ۱۶۵
اتابک پشنک ۱۷۱	قلعه بیقر ۲۹۳
پشنک دواتدار قایتبای ۲۵۴، ۱۴۰	بیقره ۲۷۲
پکی چری ۲۴۳	بیقلوچاوش ۲۴۷
پلنگاباد ۱۱۶	بیکناش ۱۹۷، ۱۹۶
پهلوان قلی ۲۱۰	قلعه بیک شهری ۲۴۳
پهلوان قمری ۳۰۹	سید بیک کمونه ۲۹۶
عماد الدین پهلوان بن هزاراسف ۱۷۰	بیکم همسر جهان شاه ۲۵۰، ۲۴۹
پوراندخت ۳۴۰	بیل پاشا ۲۸۶
پیر ۱۰۱	بیلقان ۲۲۹، ۲۱۴
پیر بوداق ۲۵۰، ۲۴۸	بیلتن بیک ۲۶۶
پیرشاه بن قطب الدین ۱۱۹	بیلوس بن قیلاد ۳۷
پیر علی ۱۷۴	بییق ۲۱۹، ۷۵
	بییهی ۱۰۸

تاج المعالی = هاشم بن قلیته	پیر علی تاز ۲۳۰
تاجی بهادر نواجی ۲۰۹	ملک پیر علی بن معز الدین حسین ۱۵۰
تاجیک ۲۶۰	پیر عمر بیک شیر هچی باشی ۲۷۷
تارح ۱۲	پیر قورچی باشی استاجلو ۲۷۷
تازیک ۲۰۳	میرزا پیر محمد ۲۳۴
تاشقین بن علی ۱۵۱	پیر محمد الیاوذا ۲۵۲
تاشکند ۲۴۰، ۲۲۷، ۲۰۸، ۲۰۳	پیر محمد خان ۳۰۹
تاورت ۵۶	پیر محمد خان بن جانی ۲۰۹
تانیکو ۱۶۷	پیر محمد سلطان بن جانی بیک ۲۴۱
تانیکو طبر ۱۲۲	پیر محمد بن جها نگیر ۲۳۰
خان تایری بن بولک ۲۱۲، ۲۱۱	پیر محمد بن عمر شیخ ۱۸۶
تبابه ۳۹، ۳۷	پیران و سه ۳۰
تبت ۱۴۶	پیری بیک قاجار ۲۶۶
تبرستان ۲۷۳	پیری سلطان ۲۷۶
تبرسران ۲۶۲	پیشداد (لقب هوشنگ) ۲۸
تبریز ۱۷۱، ۱۴۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۸۷	پیشکانات ۱۲۸
۲۲۳، ۲۲۲، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۶	پیشه کنار ۲۵۸
۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۳۵، ۲۲۷	پیه پس ۸۷
۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱	پیه پیش ۸۷
۲۷۲، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۵۷	
۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷	
۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۲۳	ه(ت)ن
۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۹۳	قلعه تابش ۱۲۴
۳۰۲	تابوت سکینه ۱۶
تبع اول ۳۸	تاتار ۵۴
تبع بن حسان ۳۸	اویماق تاتار ۴۱
تبوک ۲۲، ۲۰	تاتار خان ۴۱
تنش ۸۲	ملک تاج الدوله بن اسکندر ۱۸۸
تنش بن البارسلان ۱۲۹، ۱۱۶، ۱۱۳	تاج الدین شاه بن حسام الدین ۱۷۲
۱۵۶	تاج الدین زاهد ۲۶۰

قلعه تکریت ۲۲۸، ۱۳۵	تاج الدوله تنش ۱۲۴
تکش ۱۳۲، ۱۰۸	قلعه تنجن ۲۳۴
اتابک تکلہ بن زنگی ۱۲۶	تحرود قم ۳۹
اتابک تکلہ بن مودود ۱۷۰، ۱۲۶	تخت سلیمان ۲۹۵، ۲۷۵، ۲۶۹
مظفرالدین تکلہ بن هزار اسف ۱۷۱	تراکمه ۱۹۴
تکوز ۴۲	تربت آباد ۱۱۳
تکبه خاتون ۲۲۶	ترجان ۲۹۸، ۲۶۷، ۲۶۴
تلخستان ۲۷۳	ترخان ۱۵۹
تل بوته تنبوی ۱۵۵	ترشیز ۲۲۷
تل موزون ۲۳	ترک ۲۶۰
تموچین ۱۹۵	ترک خان ۴۱
قلعه تموک ۳۰۰	ترکان (مادر فیروز شاه) ۱۴۵
تمیم بن معز ۷۰	ترکان خاتون ۱۲۲، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۰۹
تنکابن ۸۴	۱۶۵، ۱۶۴، ۱۵۶، ۱۲۷
تنبل لواحمد ۲۹۷	ترکستان ۱۴۵، ۱۰۷، ۱۰۶، ۱۰۱، ۸۹
تنکک حکک ۲۷۵	۲۲۸، ۳۱۱، ۱۹۹، ۱۹۶، ۱۶۲
تنوخ ۴۰	۲۳۹، ۲۳۷، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۰
تهران ری ۲۷۷	۲۴۰
قطب الدین تهمتن ۱۹۱	ترمد ۲۷۵، ۲۴۰، ۱۶۴، ۱۴۳، ۱۰۹
تواحیس فلسطین ۵۷	ترمه شرین خان بن دواخان ۲۰۱
توتوخان ۴۱	امیر ترمیار ۲۱۴
تورخ شاپور ۳۳	تسکر خان ۴۲
تودامنکا بن بوقای ۲۰۵	تغلق تیمورخان ۲۲۵
تور بن فریدون ۴۲	سلطان تغلق شاه بن علاء الدین ۱۴۷
توران ۲۹۳، ۲۲۵، ۲۱۵، ۱۹۷، ۳۸، ۲۹	تفلیس ۳۰۸، ۲۹۴، ۲۵۳، ۲۰۴
توران تیمورخان ۲۰۱	قلعه ثقات ۱۳۲
شمس الدوله تورانشاه بن نجم الدین ایوب	تقتمش ۲۲۷، ۲۰۵
۱۳۷	ملك تقتمش خان ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۱۶، ۲۰۶
توران شاه بن تهمتن ۱۹۱	۲۲۸
توران شاه بن سلفر شاه ۱۹۲	تغلق تیمورخان بن ایمل خواجه ۲۰۲

امیر تیمورتاش بن امیر چوپان ۲۱۷	توران شاه بن طغرل شاه ۱۱۸
تیمور سلطان ۲۷۶	توران شاه بن فیروز شاه ۱۹۲
تیمور سلطان بن تیمور ۲۰۶	توران شاه بن قاورد ۱۱۷
تیمور بن شیبک ۲۷۵	توران شاه بن ملک صالح ۱۳۶
امیر تیمور طراغا ۲۲۵	توزون ۷۵، ۵۱
تیمور قآن ۲۱۲، ۱۹۸	توفیل بن میخائیل ۱۶۰
تیمور قآن بن جم کم ۲۱۱	توقان خان ۱۶۴
تیمور قتلغ خان بن تیمور ۲۰۶	قلعه توقات ۱۱۵
تیمور بن کلدو ۱۲۲	توقا قیا بن ارس خان ۲۰۵
تیمور ملک ۲۰۶	توقا خان بن قوبوقوی ۲۰۴
تیمور ملک بن ارس خان ۲۰۵	قلعه تورکان ۱۰۹
تیه (صحرا) ۱۵	تولک بهادر ۳۰۹
◊ (ث) ◊	تولی بن چنگیز ۲۱۰
تعلبی ۲۶	تومنه ۴۳
ثماعة بن عمرو الاودی ۸۷	تویان ۱۶۶
ثمود ۱۸	تیغور خان ۲۱۲
ثمانین (قریه ای که نوح ساخت) ۱۱	تیما (نام حضرت امام جواد در تورات) ۲۷
ثنابران ۲۷۲	امیر تیمور
الثائر بالله ابو الفضل سید جعفر بن محمد ۱۸۳	۹۸، ۸۹، ۸۸، ۸۴، ۴۳
◊ (ج) ◊	۱۵۰، ۱۴۸، ۱۴۰، ۱۳۹
جابر انصاری ۲۶	۱۹۱، ۱۸۶، ۱۸۱، ۱۷۳
جابر جعفی ۲۶	۲۰۵، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۳
جاجم خان ۲۱۰	۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۲، ۲۰۶
جالوت ۱۶	۲۲۴، ۲۲۳، ۲۲۱، ۲۱۹
جاماسب بن فیروز ۱۸۱، ۳۳	۲۴۴، ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۲۶
شیخ جامی ۲۴۵	۲۶۱، ۲۴۸
جان چهره قرقر ۲۴۱	تیمور شاه ۲۲۵
حان وفا میرزا ۲۷۴	تیمور شاه بن بیوقور ۲۰۱
	حسام الدین تیمورتاش ۱۳۳
	تیمور تاش بن امیر چوپان ۲۱۷، ۱۳۹

جغفر بن شهریار ۱۷۶	جانی ۲۹۷
حضرت امام جعفر صادق ۲۶۰، ۲۳	جانی بیک خان ۲۸۴، ۲۷۵، ۲۶۱، ۲۱۸
شیخ جعفر صفوی ۲۶۱، ۲۵۱	جانی بیک خان بن ازبک خان ۲۰۴
جغفر طیار ۲۰	جانی قربانی ۲۱۹
جغفر بن علی امیر المؤمنین (ع) ۲۴	جبار بردی ۲۰۶
جغفر بن امام کاظم (ع) ۲۷	جبار بن غالب ۳۷
جغفر کذاب ۲۷	جبرئیل ۲۲، ۱۹، ۱۳
سید جغفر بن محمد = الشاعر بالله	جبرئیل صفوی ۲۵۹
جغفر بن معتمد = متوکل	قلعه جیل ۱۳۷
جغفر بن معتمد = مقتدر	جبله بن ایهم ۴۰
جغیر ۲۴۲	قلعه جته ۲۲۶، ۲۲۵، ۱۰۷
جفان بادر ۲۱۲	جخور، سند = چخور
جغتای ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۰۳، ۱۹۹، ۱۹۷	جده ۱۰
۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۶، ۲۳۲	جربادقان ۲۳۱، ۱۷۳، ۳۰
۲۵۲	جرجان ۱۷۹، ۱۲۱، ۱۰۶، ۷۶، ۷۴
جغری بیک = داود	۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۸، ۱۸۳
جغفه بن عمرو = ابوشمر	جرهم ۱۳
جلادجان ۷۰	جرون ۱۹۲، ۱۹۱
جلال الدوله (دینوری) ۱۶۸، ۸۰	جزیره ۱۶۷، ۱۳۴، ۱۳۰، ۱۲۱، ۵۷، ۲۳
خواجه جلال الدین ۱۴۵	۲۲۸
جلال الدین بن بهاء الدین ۱۴۳	جزیره خضراء ۶۲
سید جلال الدین تبریزی ۲۵۹	جزیره صقلیه ۵۶
جلال الدین خوارزمشاه ۱۲۵، ۱۲۲، ۱۱۵	جستان بن استندار ۱۸۴
۱۹۶، ۱۳۱	قلعه جغیر ۱۳۰
جلال الدین سلطان ۲۰۶	جغفر ۲۵
جلال الدین سلطان تقتمش ۲۰۶	جغفر بن اطروش = ابوالقاسم
جلال الدین طیب شاه ۱۲۹	جغفر بیک کنگر لواستاجلو ۳۰۸، ۳۰۶
جلال الدین منکبرنی = جلال الدین خوارزمشاه	جغفر تکین ۱۶۳
جلال الوزراء ۱۱۹	جغفر حاکم مکه ۶۳
قلعه جلاو ۱۸۱	جغفر بن امام رضا (ع) ۲۷
جلایر ۴۳	میر جغفر ساوجی ۲۸۶، ۲۸۲

جها نگیر سلطان ۱۷۴	جمال احمد = ابن عنبه
جها نگیر مظفری ۲۲۴	جماه بنت امیر المؤمنین (ع) ۲۴
۱۸۸، ۱۸۷ ملک جها نگیر بن ملک کاوس	جمجال ۲۷۸
جها نگیر میرزا ۲۵۷	جم سلطان ۲۴۶
جهرم ۱۲۸	ملک جمشید ۱۲۷، ۱۲۶
قلعه جواد ۲۹۹، ۲۹۶	جمشید فریدون ۲۶۳
کوه جودی ۱۱	جمشید قارن قاینی ۸۹
جور جس ۲۷۷	غیاث الدین جمشید گاشی ۲۳۲
جور جس لاون ۱۵۹	جمن طهمورث ۲۹
جور جه ۱۹۶، ۱۶۶	جنات کرمان ۸۰
جورقان ۱۶۸	قلعه جنانی ۲۶۵
جوزجانان ۱۰۵	جند سلطان ۲۹۴
جوکی ۲۲۶	جندشاپور ۹۵، ۳۲
جوهر ۶۷	جنکروی ۱۷۲
جیحون ۱۶۳، ۱۴۲، ۱۰۸، ۱۰۷، ۲۹	جنکس خان بن ابولکان ۲۰۱
۲۳۷، ۲۱۲، ۱۹۹	قلعه جنوق ۲۰۹
جیرفت ۲۳۷	سلطان جنید ۲۶۰
جیل بن فیروز ۱۸۲، ۱۸۱	جهان پهلوان بن ایلدکز ۱۱۸
جیلانشاه ۱۸۱	قاضی جهان حسنی ۱۸۹
جیهای بن ایدزن ۲۰۵	جهان سوز = لقب علاء الدین حسین
۵ (ج) ۵	جهانشاه ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۱۷، ۲۰۲
چاپان سلطان ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۲	۲۶۴، ۲۶۱، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰
۲۸۲	میرزا جهان شاه ۲۳۷، ۲۳۱
چارجوی ۲۷۶	جهان پادشاه ۸۹
چالداران ۲۹۸، ۲۷۷	میر جهان شاه بن مبشر ۱۹۰
چالوس ۷۲	جهانشاه میرزا ۲۵۶، ۸۵
چاولی سفال ۱۱۳	جهانشاه میرزای ترکمان ۲۳۷
چاولی شغاول ۱۲۸	جهانشاه میرزا بن قرا یوسف ۲۴۹
چهارخان بن قیدو ۱۹۸	میرزا جهانگیر ۲۳۹، ۲۳۰، ۲۲۶
	جهانگیر بیک ۲۵۱

چوهه سلطان تكلو ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۹

۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴

چين ۱۰۸، ۳۸

☆ (ح) ☆

حاجی بيك ۲۹۰

حاجی بيك بايندر ۲۵۷

حاجی بيك قربانی ۲۲۷

حاجی خان ۲۱۵

حاجی خان بن محمد خان ۲۰۷

حاجی داماد ۱۲۳

حارث بن ابی شمر ۲۰

حارث بن ثعلبه ۴۰

حارث بن مالك ۳۷

حارث بن عمرو ۴۰

حارینوس ۳۵

حاطب بن ابی بلتمه ۲۰

خواجه حافظ ۲۲۳

حافظ اسماعیلی ۶۸

ملك حافظ بن ملك غياث الدين ۱۴۹

حاکم اسماعیلی ۶۷

حاکم عباسی ۵۴

حالیجان ۷۰

حام بن نوح ۱۲

حامیکه ۲۰۳

حباليق ۲۹۷

حبشه ۳۹

حبشه مادر منتصر ۵۰

حبيل الكوكب ۶۱

حبیبه بنت ربیعہ ۲۴

چنان قاآن بن ترمه ۲۱۱

چخور سفد ۳۰۰، ۲۹۸، ۲۸۶، ۲۸۳، ۲۶۳

۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۲

قلعه چركس ۲۶۲، ۲۶۱، ۲۲۸

چركين حسن تكلو ۲۷۹

چرنداب ۲۸۲

چرنداب سلطان شاملو ۳۰۳، ۳۰۰

چريك اغول ۱۹۸

چشمه صلاح الدين ۲۵۷

قلعه چكدوزی ۲۱۰

چكر كه سلطان شاملو ۲۸۴

چلبان بيك ۲۷۰

چلدران = چالداران

چله خانه ۲۶۱

چمن ابهر ۲۹۵

چمن فارس چين ابهر ۲۸۵

چمن محوسا و جبالاغ ۲۸۷

چناران اسفراین ۲۳۱

قلعه چنك ۲۹۶

چنگيز خان (بن يسو كاهادر) ۱۲۲، ۱۲۱، ۴۳

۱۹۶، ۱۹۵، ۱۶۶

۲۱۸، ۲۰۳، ۱۹۹

۲۴۲، ۲۲۶

جهار باغ ميرزا پير بوداق ۲۷۱

امير چوپان ۲۰۴، ۱۴۹

چوپان بيك ايچك اغلی استاجلو ۲۹۷

امير چوپان سلدوز ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۱۷

چوچی ۲۰۳

چوچی قسار ۲۱۸

چولی بيك افشار ۲۹۴

حسن بن احمد یمنی ۶۳	حجاج ۴۸
شیخ حسن ایلکائی ۲۱۸	سلطان حجاج بن قطب الدین ۱۲۳
حسن بن بهاء الدوله = شرف الدوله	حجاز ۳۰۹، ۱۳۷، ۶۶، ۶۵، ۶۳، ۵۹
حسن بیک امیر صفوی ۳۰۶	حجر ۶۴، ۱۳، ۱۲
حسن بیک چاوشلو ۳۰۶	قاضی حجة الاسلام ۱۵۳
حسن بیک علیخانی ۲۶۳، ۲۵۵	حدیبیه ۲۰
حسن بیک فتح اعلی ۳۰۳	حراصه ۱۵۵
حسن بیک یوزباشی ۳۰۵، ۳۰۴، ۲۹۰	حران ۱۱۳، ۱۲
حسن بیک یساول باشی شاملو ۳۰۹	ملك تاج الدین حرب صفاری ۹۷
حسن پادشاه ۲۴۵	حرری ۳۷
حسن تکی بن علی ۱۶۵	قلعه حرسه ۱۲۸
شیخ حسن بن تیمورتاش ۲۱۷، ۲۱۵	حریث ۳۷
حسن بن جعفر حاکم مکه ۶۳	حزقیل ۱۶
حسن بن امیر چوپان ۲۰۱	حزقیل بن بوزی ۱۵
امیر شیخ حسن بن امیر حسین ۲۱۵	حسان بن تبع ۳۸
کارکیا سلطان حسن بن خان احمد ۸۶	حسان بن ثابت ۴۰، ۲۳
حسن بن خارویه ۵۷	حسام الدوله ۱۶۹
حسن خداوند ۷۱	امیر حسام الدین ۲۷۰
خواجہ حسن دامغانی ۲۲۱، ۲۲۰	امام حسن (ع) ۲۴
حسن بن رضا ۲۷	امام حسن عسکری ۲۷
حسن رکن الدوله ۷۷	کارکیا سلطان حسن ۸۷، ۸۶، ۸۵
حسن بن زید داعی کبیر ۱۷۶، ۱۷۳، ۷۳، ۷۱	حسن آغا ۲۶۶
حسن بن امام سجاد (ع) ۲۵	حسن آقای شاملو ۲۹۲، ۲۴۴
حسن بن سید الدین یوسف = علامه حلی	حسن آقا قاپوچی باشی ۳۰۶
حسن سلطان ۲۹۴	شیخ حسن بزرگ ۲۲۱، ۲۱۷
شیخ حسن سلطان بخت ۲۲۱	ابوالنصر سلطان حسن بیک ۱۹۳، ۱۳۴، ۹۰
حسن سلطان ریشه‌ری ۲۹۴	۲۵۰، ۲۳۷، ۲۳۳
حسن بن سلطان مراد ۲۵۷	۲۶۱، ۲۵۲، ۲۵۱
حسن صباح = بن علی حمیری	۲۶۲
کیا حسن ضمان دار ۱۸۰	فلك الدین حسن ۱۷۲
	حسن بن ابو الحسین احمد ۷۴

نصیرالدین حسین ۱۴۲	حسن بن عبدالله حمدانی ۵۸
میر حسین (برادرزن امیر تیمور) ۲۲۶	حسن بن عفرا ۱۱۳
امیر کمال الدین حسین ابیوردی ۲۷۳	حسن بن علی اطروش ۷۳
حسین بن احمد کوبی ۷۳	حسن علی بن جهان شاه ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹
حسین بن امام سجاد ۲۵	۲۵۲
حسین اصغر بن امام سجاد ۲۵	حسن بن علی حمیری ۱۰۸، ۷۶، ۷۰
حسین بن امام علی النقی ۲۷	حسن بن علی صنهاجی ۷۰
میرزا شاه حسین اصفهان ۲۸۰، ۲۷۷	حسن بن قاسم داعی صغیر ۱۷۳، ۷۳، ۷۲
سلطان حسین بن شیخ اویس ۲۲۳، ۲۱۶	حسن بن قتاده ۶۰
حسین بیک سعدلو ۲۳۴	حسن بن قطبه ۴۸
حسین بیک الله ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۹	حسن قلی خان بن ایلک ۲۰۹
۲۹۳، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴	حسن بن امام کاظم (ع) ۲۷
حسین بیک یوزباشی ۲۹۹	شیخ حسن کوچک ۲۱۸
حسین سلطان (تکلو) ۲۸۸	حسن کیا جلای ۲۵۳
سلطان حسین جلایر ۱۹۳	خواجہ حسن ماضی ۲۵۶
حسین بن حمدان ۹۶	حسن مثنی ۲۴
حسین خان شاملو ۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۸۵	حسن بن مستنجد = مستضی
۲۸۹	سلطان حسن میرزا ۳۱۰
حسین صوفی قنقرات ۲۲۶	حسن نومسلان ۷۱
میر قوام الدین حسین صدر ۲۸۵	شیخ حسن نووان ۶۶
میر کمال الدین حسین صدر ۲۶۹	حسن بن یحیی اندلسی ۶۲
ملک علاء الدین حسین بن عزالدین ۱۴۱	حسنه بنت امام کاظم (ع) ۲۷
سلطان حسین بن علاء الدوله ۲۱۷	حسین ۲۴
حسین علی بن اسکندر ۲۵۰	حضرت امام حسین ۴۴، ۲۵
حسین بن علی مروودی ۹۶	سلطان حسین ۲۶۹، ۲۵۶
حسین عمید ۷۷	کار کیا سلطان حسین ۲۶۴
شاه حسین بن ملک عزالدین ۱۷۳	میرزا شاه حسین ۲۷۸
ملک معز الدین حسین بن ملک غیاث الدین ۱۴۹	شاهزاده حسین ۳۰۷
میر حسین کیا ۱۸۱	عزالدین حسین ۱۴۳
حسین کیا ۲۶۸	ملک عزالدین حسین ۲۲۵

حله ۲۱۷، ۱۵۷، ۱۰۰، ۶۶، ۶۵	حسین کیا جلاوی ۲۶۸
حلوان ۱۶۸، ۳۳	ابورضا حسین بن محمد ۱۷۹
حماد ۲۷	حسین بن مسعود ۱۶۸
حماة ۱۶۱، ۱۳۰	قاضی میر حسین عیبدی ۲۸۹
حمزه ۴۴، ۲۰	قاضی میر حسین میبدی ۲۶۹
حمزه برادر زن جهانشاه ۲۵۰	سلطان حسین میرزا باقرا ۲۳۴، ۲۳۳، ۹۸
حمزه بیک فتح اغلی استاجلو ۲۶۴	۲۶۹، ۲۶۷، ۲۳۸
حمزه بن امام کاظم (ع) ۲۶	۲۷۶
حمزه سلطان جامسلو ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۴۰	امیر حسین میلا ۲۲۵
۲۸۷	سلطان حسین نبیرة امیر تیمور ۲۳۴
حمزة بن وهاش ۶۴	امیر حسن نبیرة امیر غزن ۲۰۲، ۲۰۱
حمص ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۲۴، ۱۱۶	خواجہ حسینی ۲۳۴
۱۶۱	حصار جوزجانان ۹۷
حمود (لقب احمد اندلسی) ۶۱	حصار خاتون ۲۵۴
حمویہ ۷۲	حصار شادمان ۲۴۰، ۲۳۸
قلعة حمید ۲۴۳	حضر (مادر معتضد) ۵۰
حمید برادر برای حاجب ۱۲۲	حضر موت ۱۲
حمید بن قحطبه ۲۷	حفص بن مغیره ۴۴
حمیدة بربریه ۲۶	حق نظر خان بن قاسم خان ۲۰۷
حمیر ۱۵۱	حق وردی بیک ۳۰۹
حمیر بن سبا ۳۷	حق طیب ۱۲۱
حمضیه بن ابونمی ۶۵	حقیقی (تخلص جهانشاه) ۲۵۰، ۲۴۹
حناشک ۷۶	حقدکان ۱۶۹
حسنویه بن حسین ۱۶۸، ۱۶۷	حکیم بن عبدالرحمن ۴۷
حنین ۲۰	حکیم بن هشام ۴۶
قلعة حبکتو ۲۷۴	حکومش ۱۶۷
حیدر ۲۳	حکیم بنت اسید بن مغیره ثقفی ۲۶
سلطان حیدر ۲۷۳، ۲۶۲، ۲۶۱	حکیم بنت حضرت امام کاظم (ع) ۲۷
شیخ حیدر خان بن ابوالخیر خان ۲۰۷	حلب ۱۲۹، ۱۱۷، ۱۱۶، ۱۱۴، ۶۰، ۵۹
	۱۵۶، ۱۵۵، ۱۵۴، ۱۳۳، ۱۳۰
	۳۰۱، ۲۶۱، ۲۴۷، ۲۴۲، ۱۶۱

خدیجه بنت امام سجاد (ع) ۲۵

خدیجه بنت امام کاظم (ع) ۲۷

خدیجه بیگم ۲۶۱

خراسان ۷۸، ۷۵، ۷۴، ۵۸، ۵۵، ۵۴، ۲۳

۱۰۳، ۱۰۲، ۱۰۰، ۹۵، ۹۲، ۸۸

۱۱۹، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۷

۱۶۴، ۱۴۱، ۱۲۵، ۱۲۱، ۱۲۰

۲۱۴، ۲۱۳، ۲۰۸، ۱۷۴، ۱۶۵

۲۲۴، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۸، ۲۱۵

۲۳۵، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷

۲۷۳، ۲۶۸، ۲۵۲، ۲۳۷، ۲۳۶

۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴

۲۸۷، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۹

۳۰۹، ۳۰۸، ۲۹۲

خرپرت ۲۹۸، ۲۷۰، ۱۳۳

الکای خرز دیل ۲۸۳

خرزبیل ۳۰۷

بیلای خرقان ۲۸۴، ۲۷۳، ۲۵۳

۳۰۳، ۲۹۹، ۲۹۶

خرم آباد ۲۲۱

خرماتو ۲۳۳

خروجرد جام ۲۶۰

خروس (پادشاه بابل) ۱۷

خزانه ۲۷۵

خزرج ۱۹

خسرو شاه ۲۳۹، ۲۳۸

خسرو بن اشغ ۳۱

خسرو بن بلاش ۳۱

سلطان خسرو شاه بن بهرام شاه ۱۰۴

خسرو پاشا حاکم وان ۳۰۷

حیدر بیک ولد استاد شیخ توسکی ۳۰۳

حیدر قصاب ۲۲۰

حیدر کرار ۲۶۸

حیره ۲۳

حوا ۱۰

حواله ۳۷

حویزه ۲۷۲، ۲۱۷، ۹۴، ۹۳

❖ (خ) ❖

خاتم الانبیاء ۱۵۸، ۱۸

ملک خاتون ۱۱۰

خاتون سنقریه ۱۰۹

خادم بیک طالش ۲۷۲

خاص مراد ۲۴۶

خاصیک بیک ۱۱۱

خاضع (مادر مکتفی عباسی) ۵۱

خاقان بکی خانم ۲۹۶

خاقانی ۱۲۱

خان بالیغ ۲۱۰

خان چهره ۲۹۵

خانزاد ۲۲۶

خان محمد استاجلو ۲۴۷

خان میرزا ۲۴۰

قلعه خوبوشان ۳۰۹

ختم ۱۶۳

خجند ۱۹۸، ۱۶۵، ۱۶۳

خدا پیردی ۲۹۵

خداداد چینی ۲۳۷، ۲۳۶

خدیجه کبری ۲۱، ۱۹

خدیجه بنت علی (ع) ۲۴

شجاع الدین خورشید بن ابوبکر ۱۷۳، ۱۷۲

خورکیا ۲۹۲

خوزستان ۷۰، ۴۸، ۳۳، ۳۲، ۲۸، ۱۷

۱۲۰، ۹۵، ۹۳، ۸۱، ۷۹

۲۷۲، ۲۲۹، ۲۲۳، ۲۱۷

۳۰۸، ۲۹۷، ۲۹۶، ۲۹۵

خوله بنت جعفر ۲۴

خوله بنت منظور فزاری ۲۴

خوی ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۵۰، ۲۱۸، ۱۵۷

۲۸۵، ۲۷۶، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۵۳

۳۰۱، ۲۸۹

خیبر ۲۰

خیزران ۴۹

خیزران نوییه ۲۷

قلعه خیسار غور ۱۴۹

قلعه خیشان ۲۳۴

اهل خطا ۲۱۰، ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۱۳، ۴۳

۲۳۱، ۲۳۰، ۲۱۲

خطائیان ۴۳

خطیب الانبیاء (لقب شعیب) ۱۴

خلخال ۲۹۸، ۲۸۳، ۲۱۹

خلفایک ۲۶۵

خلف بن احمد ۹۶

خلیفه مهر دار ۲۸۶

خلیل الله ۱۳

خلیل الله رعناشی ۹۴

سلطان خلیل ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۳۳، ۸۷

۲۸۷، ۲۷۹

سلطان خلیل بن شیخ ابراهیم ۲۶۱، ۱۹۳

سلطان خلیل بن حسن بیک ۲۵۳

خسرو پرویز ۲۰

خسرو فیروز بن ابوالنجار = الملك الرحیم

خسرو فیروز بن عضد الدوله = بهاء الدوله

سلطان خسرو ملک بن خسرو شاه ۱۰۵

امیر خسرو دهلوی ۱۴۶، ۱۴۵

امیر خسرو شاعر ۱۴۸، ۱۴۷

خسرو بن هرمز ۳۴

خضر نبی (ع) ۱۹۱، ۱۴

جمال الدین خضر بن تاج الدین شاه ۱۷۳

خضر خان ۱۶۴، ۱۴۸

خضر خواجه خان ۲۰۲

خواجه حق = مبارک خواجه

خواجه نظام الملك ۱۱۲

قلعه خوار ۲۷۲، ۲۸۳، ۲۶۸

خوارزم ۱۷۹، ۱۴۲، ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۰۵

۲۲۷، ۲۲۶، ۲۰۹، ۲۰۷، ۲۰۶

۲۳۴

خوارزمیه ۱۶۶، ۱۵۵

خوارزم شاه ۱۴۳، ۱۱۲

خوارزم شاهیه ۱۲۰

خواف ۲۹۳

خواقین ترک ۴۰

خواند کار ۲۸۸، ۲۵۷، ۲۳۶، ۲۳۵

۲۹۷، ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹

۳۰۴، ۳۰۲، ۳۰۱، ۲۹۹

۳۰۸، ۳۰۷، ۳۰۶، ۳۰۵

خواندیه ۲۱۲

خوزاد بن بادوسبان ۱۸۳

خورشاه ۲۱۲

خورشاه بن علاء الدین ۷۱

دانشمندچه بن قیدو ۲۲۵، ۱۹۸	حسام الدین خلیل بن بدر ۱۷۲
دانیال ۱۷	میرزا خلیل سلطان بن میرزا میرانشاه ۲۳۷، ۲۳۶
دانیال الاکبر ۱۳	سلطان خلیل بن شیخ شاه ۲۸۰
داود پیغمبر ۲۷۹، ۶۰، ۱۶، ۱۵، ۱۰، ۹	خلیل نام یساولی ۲۷۱
داود بیک ۳۰۸	خمارویه بن احمد ۵۷
داود (جفری بیک) ۱۰۷	خمسه شستر ۲۷۲
داود بن عیسی ۶۵	خندق ۲۰
داود بن محمود ۱۵۷	د (د) ۵
ملک داود منکوحی ۱۳۴	دابویه ۱۸۱
امیر دباچ گیلان ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۷۰	دابویه بن جیل ۱۸۲
۲۹۱، ۲۷۹	امیر دادجیش بن التیاق ۱۲۰
دبیس بن صدقه ۱۵۷	قلعه دارالامان ۱۲۹، ۱۴۸
ابوالاغرد بیس بن علی ۱۵۷	دارالنافقه ۱۹
دحیه بن خلیفه ۲۰	دارالندوه ۱۲
در (مادر حاکم اسماعیلی) ۶۷	دارا بن بهمن ۳۰
قلعه درب مهر نحر و ۸۲	داراب بن داراب ۳۰
در بندشروان ۲۹۷، ۲۱۶	دارا بن رستم ۱۷۶
در بند کوه ۲۷۲	دارا بجر د ۱۲۸
در بیک قورچی ۲۸۶	دارا در بند ۱۷۹
در جزین ۲۸۸	داریوش (دونفر) ۳۶
در گز ۲۴۱	دازمهر بن فرخان ۱۸۲
در نجا ۱۱	داشتیمور ۲۵۹
دره آناخاتون ۳۹۷	داعی صغیر = حسن بن قاسم
دره بیقره ۲۹۹	داعی صغیر = محمد بن زید
درهم بن حسین ۹۵	داعی کبیر = حسن بن زید
دروازه خوش ۲۹۲	دامغان ۲۹۲، ۲۸۴، ۲۷۳، ۱۸، ۱۱۲
دروازه سوق السلطان ۳۱۶	دانا خلیل بن کوده محمد ۲۵۳
درویش اغلان الی ۲۰۶	دانا محمد افشار ۲۷۳
درویش بیک ۲۸۳	امیر دانشمند ۱۴۹، ۱۳۲
درویش سلطان ۲۰۸	

دوانیق ۱۵۹	درویش محمدخان شکی ۳۰۰،۲۹۶،۲۹۴
دوتومن ۴۳	دریای زیتون ۲۱۰
دوچاهه ۲۳۴	دریای فرنگ ۲۲۹
دورآق ۳۰۵،۳۰۴	دزفول ۲۹۹،۲۹۵،۲۵۷،۲۱۷،۹۵،۹۴،۹۳
دورمش بیک قورچی باشی شاملو ۲۵۷	دزکوه اصفهان ۷۰
دورمش خان شاملو ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۷،	دستجردان ۲۲۱
۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۰	دشت خزر ۳۱
دورمش خان بن عبدی ۲۸۳	دشت قیچاق ۲۲۷، ۲۱۸
دریا تیمور ۲۰۱	دشت مغان ۲۵۲
دوزمه مصطفی = مصطفی بن ایلدرم پاشا	دعدا (نام اصلی زردشت) ۳۰
دوسبان ۱۸۲	دعبل بن علی ۲۷
دولاب ری ۷۸	ملک دقاق بن تنش ۱۱۰
دولت خاتون ۱۷۳	دلشاد خاتون ۲۲۱، ۲۱۵
دولت شاه ۱۰۹	دماود ۲۶۸، ۹۱، ۲۸
قلعه دولو ۱۳۲	دمشق ۱۳۶، ۱۳۰، ۱۲۴، ۱۱۶، ۵۹، ۵۷
قلعه دولی شامک ۱۹۷	۲۲۹، ۱۶۰، ۱۳۸
دوما (نام امام صادق در تورات) ۲۶	امیر دمشق ۲۲۱
قلعه سلطان دودین ۲۳۴، ۲۱۸	دمشق خواجه بن امیر چوپان ۲۱۵
دوین آذربایجان ۱۳۵	دمشقه تبریز ۲۱۶
دیار بکر ۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۲، ۱۱۶، ۲۹	دندا امید بن شهریار ۱۸۳
۱۶۷، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۵	دنیابوند ۲۹
۲۵۱، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۱۵	ده آک ۲۱۱
۲۵۷، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳	ده الطی ۳۰۲
۲۷۷، ۲۷۰، ۲۶۶، ۲۶۴، ۲۶۱	ده ده بیک ذوالقدر ۲۷۲، ۲۶۹
۲۹۰، ۲۸۶	ده ده بیک ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۰
دیار ربیعه ۱۵۶، ۵۸	دهری سلطان شاملو ۲۸۷، ۲۸۴
دیار عرب ۲۴۷	ده قوتیمو ۲۱۱
دیالمه ۷۴	دهلی ۱۴۶، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۲۳، ۱۲۲،
دیبا قوی خان بن النجه خان ۴۱	۲۴۱، ۲۲۸، ۲۰۱، ۱۴۷
دیلکان ۲۶۷	دواخان ۲۰۰، ۱۹۸، ۱۴۷

شیخ ذوالنون شیرازی ۲۳۴	دیلیم ۷۳
ذوالنون بن محمد ۱۳۳	دیلیمان ۲۶۴، ۱۷۶، ۷۵، ۷۷، ۷۳
ذوالیسع ۳۶	دیلیمی ۲۷
ذوالیمینین = طاهر بن حسین	دیمه خان ۲۱۲
☆ (ر) ☆	دین محمد ۳۰۱، ۲۰۹
راجح بن قتاده ۶۵	قلعه دینه عجم ۲۵۶
راشد بن مسترشد ۵۲	دینور ۱۶۸، ۱۶۷، ۱۱۰، ۱۰۶، ۵۸
راضی بن مقتدر ۵۷، ۲۸	دیو پروانه ۲۹۰
راضیه (لقب حضرت زهرا) ۲۱	دیو سلطان روملو ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۳۶
رافع بن هرثمه ۱۷۶، ۷۲	۲۸۴، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۸۱
رامهرمز ۷۵، ۳۲	دیو قدوز ۳۰۵
رانکو ۸۶، ۸۵، ۸۴	دیو یادگار روزکی ۲۸۶
راهب ۱۸	دیو قلای بیك ایشك آقاسی ۳۰۷
رئیس الرؤسا ۱۵۶	دین محمد از بک قلی محمد ۳۰۰
رئیس عینی ۲۶۹	○ (ذ) ○
رایش بن شداد ۳۸	ذبیح الله (لقب اسماعیل) ۱۳
رباب بنت امرء القیس ۲۵	ذخیره بن قائم عباسی ۵۲
رباط اتابك ۲۸۸	ذرجرود ۲۹۴
رحبه شام ۱۱۶	ذکوان بن عبدقیس ۱۹
رزقان ۲۲۲	ذو شناتر ۳۸
رسترقاسم ۸۶	ذوالفقار بن علی بیك ۲۸۴
رستم (بن زال) ۲۶۶، ۱۲۲، ۲۹	ذوالقدر ۲۹۴، ۲۶۴
شاه درستم ۲۷۲	ذوالقدر قرمان ۲۴۶
رستم بیك بن مقصود ۲۶۳، ۲۵۵	اویماق ذوالقدر ۲۷۰
رستم پاشا ۳۰۶، ۳۰۱	ذوالقرنین ۱۴
شاه رستم بن جهانگیر ۱۷۴	ذوالکفل ۱۵
شاه رستم بن شاه حسین ۱۷۴	ذنوای ۳۹، ۳۸
رستم خان افشار ۳۰۳	امیر ذوالنون اردغون ۲۳۹، ۲۳۵
آقارستم روزافزون ۹۲، ۹۱، ۹۰	

رضی الدین نیشابوری ۱۱۹	رستم بن سرخاب ۱۷۶
سلطان رضیه ۱۴۴	رستم بن شروین ۷۶
رعناش ۹۴	اصبهید رستم بن شهریار ۱۷۷
رفیع الدین محمد ۱۱۹، ۱۱۸	شاه غازی رستم بن علی ۱۷۸
رقیه بنت امام حسن ۲۵	میرزا رستم بن عمر شیخ ۱۸۶
رقیه بنت علی (ع) ۲۴	رستم بن قارن ۱۷۷
رقیه بنت امام کاظم (ع) ۲۷	سیف الدین رستم بن محمد ۱۷۲
رقیه (مادر قادر عباسی) ۵۲	رستم دار ۱۸۳، ۱۷۹، ۱۷۴، ۸۹، ۸۸، ۸۴
رکن الدوله بن بویه ۱۷۶، ۱۶۷، ۷۵	۲۱۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۴
سلطان رکن الدین ۱۹۴	۲۷۹، ۲۷۸، ۲۲۷، ۲۱۹
رکن الدین کازرونی ۲۹۲	رسطالیم ۳۵
رکن الدین مرغی ۱۴۸	حضرت رسول، رسول اکرم ۲۲، ۲۱، ۱۰
شیخ رمضان وزیر ۲۴۴	۴۴، ۲۵
رمله ۱۲	رشت ۲۸۹، ۲۸۳، ۸۴
قلعه رنگین ۲۵۸	رشید = هارون
قلعه رها ۲۵۴، ۱۴۰، ۱۱۳	رشیدخان بن النجه خان ۲۰۳
رها بن گودرز ۱۷	رشید الدوله کلایی ۱۵۵
رهوه ۱۶۲	رشید و طواط ۱۲۰
رهی = اعطه	سید صلاح الدین رشید ۲۶۰، ۲۵۸
رودبار ۱۸۵	رصافه بندگان ۴۹
رودبار طالقان ۹۰	رصد (مادر ظاهر اسماعیلی) ۶۸
رودخانه اهر ۲۱۳	حضرت امام رضا (ع) ۱۸۸
رودخانه کر ۲۹۶	سید رضا کیا ۸۸
قلعه رودس ۲۴۷	کار کیا رضا کیا بن علی ۸۴
رودک ویرکان ۲۹۶	ملک رضوان بن قتش ۱۱۶
رودکی ۹۹	رضی الدین ۸۸
ریس ۱۹۷، ۱۶۱	سید رضی الدین محمد موسوی ۲۱

قلعه زبید ۱۳۷	روم ۱۵۸، ۱۳۹، ۱۳۸، ۱۳۲، ۴۰، ۱۴
زبیده ۴۹	۱۹۷، ۱۹۴، ۱۷۵، ۱۶۰، ۱۵۹
زبیر ۲۳، ۲۲	۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۲، ۱۹۹
زبیر بن متوکل = معتز	۲۴۲، ۲۳۵، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۱۷
قلعه زرده ۱۷۱	۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۳
زردشت ۳۰	۲۷۷، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۵۵، ۲۵۳
قلعه زرگر ذوالنون ۲۷۰	۳۰۶، ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۸۸، ۲۸۶
زرین کمر بن جستان ۱۸۵، ۱۸۴	۳۰۸، ۳۰۷
اصبه دحسام الدوله زرین کمر بن فرامرز ۱۸۴	رومانس بن قسطاطین ۱۶۰
زرین کلاه ۲۵۸	روم ایلی ۲۴۴
زعیم الدوله = برکه بن مقلد	رومیه ۳۰۱، ۲۹۹، ۲۹۴
زکریا بن برخیا ۳۱، ۱۸، ۱۷	رومیه مداین ۳۳
امیر زکریا ۲۹۲، ۲۶۶، ۲۶۵	رویان ۱۸۲، ۱۲۹
زکریا سلجوقی ۱۱۴	رویین ۲۵۷
زکیه (لقب حضرت فاطمه) ۲۱	ری ۹۱، ۹۰، ۸۱، ۷۷، ۷۵، ۷۴، ۴۹
زکیه = نهیر	۱۷۶، ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۱۲، ۱۰۹
زلیخا دختر البارسلان ۱۵۶	۲۵۶، ۲۴۸، ۲۳۷، ۲۲۴، ۲۱۴
زمخشری ۶۴	۲۸۳، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۲، ۲۶۸
زمرد (مادر ناصر عباسی) ۵۳	۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۶
زمرد خاتون ۱۲۴	ریان بن الولید ۱۵، ۱۴
زمزم ۶۴	قلعه ریشهر ۲۹۴
قلعه زمین داور ۲۴۰	ریطه ۴۸
زنجان ۳۰۱، ۲۴۶، ۷۵، ۷۳	
زنده چشم ایردی ۲۲۶	☆(ز)☆
زنجیر سرای ۲۲۷	
اتابک زنگی ۱۷۰، ۱۲۴	زابل ۱۰۱
عمادالدین زنگی بن آق سنقر ۱۳۰	زابلستان ۲۳۰، ۱۲۱
اتابک زنگی بن مودود ۱۲۶	اسوة الاولیا شیخ زاهد جیلانی ۲۵۹
زهرا (لقب حضرت فاطمه) ۲۱	زاهد محمد ۲۹۰
زهرا (نام شهری) ۴۷	قلعه زاویه ملاحسن ۲۹۰

سادیوس ۳۵	زوبن طهماسب ۲۹
ایماق سار ۲۶۹	ملك زوزن ۱۲۶، ۱۱۹
ساره ۱۳، ۱۲	سلطان زیاد اغلی ۲۹۷
قلعه سارو ۲۹۸	زیاده الله بن ابراهیم ۵۵
ساروبند ۲۴۲	زیاده الله بن احمد ۵۶
ساروعلی مهرداد ۲۷۰	زیاده الله بن عبدالله ۵۶
ساروقیلان ۲۷۱	زید بن امام حسن ۲۴
قلعه ساروقمش ۲۷۶	زید بن علی (ع) ۴۵
قلعه ساروقیا ۲۶۴	زید بن امام کاظم ۲۷
سارویه بن فرخان ۸۲	زید بن علی نوبندجانی ۷۷
ساری ۹۰، ۸۹، ۸۸	زینب صفری ۲۴
ساق سلمان ۲۷۵	زینب صفری بنت حضرت علی (ع) ۲۴
قلعه سالیان ۲۹۴	زینب کبری بنت حضرت علی (ع) ۲۴
اتابك سام ۸۲	زینب بنت امام محمد باقر (ع) ۲۶
بهاء الدین سام بن حسین ۱۴۱	زینب بنت امام کاظم (ع) ۲۷
بهاء الدین سام بن شمس الدین ۱۴۳	شیخ زین الدین جبل عاملی ۳۰۴
بهاء الدین سام بن غیاث الدین ۱۴۲	میر زین الدین سید علی (در حرف عین)
محبی الدین سام ۸۳	زینش بهادر ۲۸۴
سام میرزا ۲۹۲، ۲۸۷	حضرت امام زین العابدین ۸۸، ۲۴
سام بن نوح ۱۲، ۱۱	سید زین العابدین ۹۱، ۹۰
قلعه سامان ۹۸	سلطان زین العابدین بن شاه شجاع ۲۲۳
سامان خداه ۹۸	زین العابدین صفوی ۲۷۵
سامانیان ۱۷۶	زینل بیک ۲۵۲، ۲۴۶، ۲۳۳
سامره ۵۱، ۵۰، ۴۹، ۲۸	زینل خان شاملو ۲۷۹، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۲
ساوجبلاغ ۳۰۲، ۲۸۳، ۲۷۲	۲۸۴
ساوسان ۳۵	۵ (س) ۵
ساوه ۲۸۴، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۳۱، ۱۱۰، ۵۵	امیر سابق کلابی ۱۵۵
۳۰۷، ۳۰۳	ساتی بیک ۲۱۸
سباین یسجب ۳۷	
قلعه سباب ۲۹۹	

سرخاب بن مهر مردان ۱۷۵	سبزوار ۳۰۱، ۲۸۴، ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۱۹
سرخبالش تنشی ۱۵۶	سبکتکین ۱۰۱، ۱۰۰، ۹۹
سرخس ۲۳۴، ۲۱۴، ۱۱۹	سبوس ۳۶
سردرود تبریز ۲۳۶	قلعه سپید ۱۲۶
قلعه سردویه ۲۳۷	ست الدار ۶۶
قلعه سرشد ۲۹۵	ست الساده (مادر راشد عباسی) ۵۳
قلعه سرق ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۶۹	امیرستی خاتون ۱۱۰
سرمه لو ۲۴۹	حضرت امام سجاد ۲۵
قلعه سروج ۱۱۲	مولی سجاد بن بدران ۹۴
قلعه سرور ۲۶۶، ۲۵۶	سجان ۱۱
سریانین ۳۶	سجاوندخواف ۲۲۲
سعد بن ابوبکر ۱۲۷	سجلما سیه ۶۶
سعد الدوله ۵۹	سدوم ۱۳
سعد الدوله رستم داری ۸۹، ۸۸	قلعه سدی ۱۰۳
سعد الدین تفتازانی ۱۵۰	سراب ۲۸۹، ۲۸۱، ۲۱۳
اتاپک سعد بن زنگی ۱۲۶، ۱۱۹	سرابن بربر ۳۶
سعد بن معاذ ۱۹	سراندیب ۲۶۰، ۱۰
سعد الله کرمانی ۲۳۶	سرای خانم ۲۵۳
شیخ سعدی ۱۲۶	قلعه سرنیل ۲۳۵
سعدی بن ابوالشوک ۱۶۹	سربداران ۲۱۸
قلعه سعدیه ۵۱	سربدار ۲۲۷، ۲۲۱، ۲۱۹
سعید ۱۶۷	سرتاق بن باتو ۲۰۴
ملك سعید = محمد بن ظاهر	سرجم ۸۳
سعید مسیب ۴۵	سرخاب ۱۸۱، ۱۷۶، ۱۷۵
سعید بن نصیر الدوله ۱۶۷	الکای سرخاب ۲۹۹
مولانا سعید الدین ۲۰۴	سرخاب بن بدر ۱۶۹
سغد ۱۰۷، ۱۰۶	سرخاب بن کیخسرو دیلمی ۱۵۷
سفاح عباسی ۱۵۹	سرخاب بن محمد ۶۹
سفیدرود ۸۵	

سلطانیه ۲۳۲،۲۲۷،۲۱۸،۲۱۴،۱۷۳

۲۸۳،۲۷۹،۲۷۰،۲۵۳،۲۳۷

۳۰۳،۳۰۰،۲۹۶،۲۸۹،۲۸۸

سلفر ۱۲۵

سلفرآباد ۸۳

سلفرشاه بن تورانشاه ۱۹۲

سلفرشاه بن شهاب الدین ۱۹۲

سلفرشاه بن محمود شاه ۸۳

سلماس ۳۰۱،۲۷۱،۲۴۹

خواجہ سلمان ساوجی ۲۱۶

سلمان فارسی ۲۳

سلمه بنت امام محمد باقر (ع) ۲۵

سلیط بن عمرو ۲۰

امیر سلیق ۱۳۴، ۱۳۳

قلعه سلیکان ۴۰

سلیمان (نبی) ۳۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵

سلیمان بن ابراهیم ۱۳۴

سلیمان بن ابوعلی الیاس ۱۰۶

امیر سلیمان بن ایلدرم بایزید ۲۴۴

سلیمان شاه ایوه ۱۷۲

سلیمان بیک بیژن ۲۶۲، ۲۵۵، ۲۵۴، ۹۰

سلیمان پاشا بن اورخان ۲۴۳

سلیمان بیک ذوالقدر ۲۶۹

سلیمان بن حضرت امام سجاد (ع) ۲۵

سلیمان بن حکم ۴۷

سلیمان بیک روملو ۲۸۴

سلیمان سلجوقی ۱۰۷

سلیمان سلطان ۲۸۸

سلیمان سلطان روملو ۲۹۰

سلطان سلیمان بن سلیم خان ۲۴۷

سفینه خادم ۲۴

قلعه سقین ۲۰۴

امیر سقمان بن ارتق ۱۳۳

قطب الدین سقمان بن نور الدین محمد ۱۳۴

سقناق ۲۹۹، ۲۲۷، ۲۲۶

سکتور نوایان جلایر ۱۲۹

سکینه بنت حسین (ع) ۲۵

سلاجقه ۱۷۷، ۱۲۰، ۷۶

سلامه ۴۸

سلامش بن ظاهر ۱۳۸

امیر سلتمش ۱۴۹

سلجوق ۱۰۷

سلجوق خاتون ۱۱۳

سلجوق شاه سلفری ۱۹۱، ۱۲۹

سلجوق شاه ۱۳۵، ۱۲۷، ۱۱۸

سلجوق شاه بیگم ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۳

سلجوقیان ۱۹۵

سلطان بیک ۲۶۷

سلطان الدوله دیلمی ۱۵۷، ۸۰، ۷۹

سلطان سلیم ۲۷۷، ۲۷۴، ۲۵۷، ۱۴۰

۳۰۵، ۳۰۴

سلطان سلیم بن سلطان بایزید ۲۴۶

سلطان شاه ۱۲۱

سلطان شاه خوارزم شاه ۱۳۲، ۱۱۹

سلطان شاه بن رضوان ۱۱۷

سلطان شاه بن قاورد ۱۱۷

سلطانم ۳۰۷

سنجارشام ۱۰۹	سلیمان شاه ۲۴۲
سنجار ۲۴۸	ابوالحکم سلیمان بن عبدالرحمن ۶۱
سنجاریب ۳۵	سلیمان بن عبدالملك ۴۵
سلطان سنجر ۱۳۱، ۱۲۰، ۱۰۴، ۹۷، ۸۲	سلیمان بن علی پروانه ۱۱۶
۱۶۵، ۱۶۴، ۱۴۸، ۱۳۴	سلیمان بن قتلش ۱۵۶
۱۷۸، ۱۶۶	سلیمان بن قتلش سلجوقی ۱۱۳
سنجر سلجوقی ۱۴۱	سلیمان بن قلج ارسلان ۱۳۴
میرزا سنجر ۲۳۱	رکن الدین سلیمان بن قلج ارسلان ۱۱۴
سلطان سنجر شاه ۱۷۷	سلیمان بن حضرت امام کاظم (ع) ۲۷
سنجر شاه بن سیف الدین غازی ۱۳۱	سلیمان شاه بن محمد سلجوقی ۱۱۱
سنجر شاه بن طغاشاه ۱۳۲	سلیمان مروانی ۶۱
سلطان سنجر بن ملک شاه ۱۱۰، ۱۰۹	میرزا سلیمان بن یادگار ۲۴۱
میرزا سنجر بن میرزا احمد ۲۳۴	سلیمه حمص ۶۶
سند ۱۴۳، ۱۴۲	سمرخود ۳۵
سندی بن شاهک ۲۶	سمرقند ۱۵۰، ۱۱۰، ۱۰۶، ۹۸، ۳۰
سنقر ۲۴۲	۱۶۶، ۱۶۵، ۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۶
سنقر اشقر ۱۳۸	۲۰۷، ۲۰۶، ۱۹۸، ۱۹۷، ۱۷۳
سنقر بخاری ۱۷۷	۲۲۸، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۴، ۲۰۸
سنقر بن محمد کینویه ۱۷۰	۲۳۶، ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۹
اتابک سنقر بن مودود ۱۲۶	۲۷۶، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۳۷
سنقر و دغور ۱۰۵	سمان ۲۷۸، ۲۶۸، ۲۱۸، ۹۲
سنکری ۹۶	سمیل ۱۵۲
سنین ۱۸	سناباد ۲۷۷
آقاسهراب ۹۲	سناباد طوس ۲۷
امام سهل علی ۲۸۵	ستان بیک ۳۰۴، ۳۰۲
بیلاق سهند ۲۹۴، ۲۸۲، ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۵۴	ستان بیک چاشنی گیر ۳۰۷
سواحل ۱۱۹	ستان بن علوان ۱۲
سواربیک ۲۵۲	ستان میراخور ۳۰۶، ۳۰۵
سوخرا ۱۷۴	سنایی ۱۰۸، ۱۰۴
سوخنوس ۲۹۸	سنباد مجوس ۱۸۲

۱۳۹، ۱۳۸	ملك سيف الدين قلاون	سودان ۱۲	قلعه سوده هوده ۲۵۹
۳۹	سيف ذى يزن	سورس (دونفر) ۳۵	سورى بن معنز ۱۰۲
۱۵۷	سيفيه	سوس خوزستان ۱۷۱، ۲۸	سوغو جيحن ۴۳
۹۶	سيمجوردواتى	سولان ۲۸۰	سومنا ۱۰۲
۸۸۳	سينجوك	سونج خان ۴۱	سونجك ۲۰۸
۲۲۹، ۱۳۲	قلعه سيواس	سوندك بيك ۲۹۶، ۲۹۴	قلعه سيوارد ۲۵۹
۱۲۳	سيورغتمش جلال الدين	سونيك بيك قورچى باشى افشار ۳۰۷	غياث الدين سياوش بن عز الدين كيكاس ۱۹۴
۲۲۶، ۱۹۸	سيورغتمش بن دانشمندچه	سيويه ۵۵	سيحون ۱۵۳
۱۴۷	ملك سيوما	سيدحميرى ۲۶	سبدن (لقب حسن صباح) ۷۰
☆ (ش) ☆		سيدة النساء ۲۴، ۲۰	سيده (مادر مجد الدوله) ۱۷۶، ۸۱
۳۲، ۱۷	شاپور بن اردشير	سيرجان ۱۰۶	سيستان ۱۱۹، ۱۰۳، ۹۷، ۹۶، ۹۵، ۸۴
۳۱	شاپور بن اشك	۲۲۷، ۲۲۲، ۲۱۹، ۱۴۸، ۱۲۳	۲۸۵، ۲۷۶، ۲۳۷
۳۳	شاپور بن شاپور	سيف الدوله حمدانى ۵۹، ۵۸	سيف الدوله بن ماجوب ۱۸۴
۱۷۵	شاپور بن شهر يار	حاجى سيف الدين ۲۲۷	كياسيف الدين ۱۸۰
۱۷۴	شاپور بن كيوس	سيف الدين غورى ۱۴۱	سيف الدين فيروز شاه ۱۹۲
۳۲	شاپور بن هرمز	ملك مظفر سيف الدين قدروز ۱۳۸، ۱۳۷	
۲۵۰	شادسراى بنت اسكندر		
۳۲	شادشاپور		
۲۰۶	شادى بيك		
۱۳۴	شادى بن مردان		
۱۷۵	قلعه شار		
۳۳	شارستان قزوین		
۲۸۵	شاطرعلى		
۱۱	شالغ		
۲۸۵	شاملو		
۴۰، ۳۷، ۲۳، ۲۰، ۱۹، ۱۴، ۱۳، ۱۲	شام		
۱۱۵، ۱۱۳، ۶۴، ۵۸، ۵۷، ۵۶، ۴۴			
۱۳۰، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۶			
۱۵۸، ۱۴۰، ۱۳۸، ۱۳۵، ۱۳۴			
۲۲۸، ۲۲۴، ۲۱۶، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۲			
۲۷۴، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۲۹،			

شاه قلی خلیفه مهرداد ۲۹۰۰، ۲۸۷، ۲۶۴

۳۰۰، ۲۹۷، ۲۹۶

۳۰۳

شاه قلی سلطان استاجلو ۳۰۴، ۳۰۰

شاه قلی عربگرو ۲۸۰

شاه قلی وزیر ۲۸۷

شاه نظر ۲۹۶

شاه وردی بیگ کنگرلو ۲۹۷، ۲۹۴

میرشاهی بن میر عبدالکریم ۹۱

شبانکاده ۲۲۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵، ۱۱۹

شب پره (لقب جهاننشا) ۲۵۰

شبل الدوله ۱۵۴

شجاع (مادر متوکل) ۴۹

شجاع بیگ ارغون ۲۷۶، ۲۴۰، ۲۳۵

شجاع بن وهب ۲۰

شجرالدار ۱۳۷

قلعه سرشاد ۳۰۲

قلعه شرعان ۲۲۲

شرف آباد ۲۸۵

شرف تبریزی ۱۲۶

شرف خان ۲۸۷، ۲۸۶

شرف الدوله ۸۰، ۷۹

خواجهمیرک شرف الدین کرمانی ۲۹۲

شرف الملوك بن ركن الدوله ۱۸۰

شروان ۱۹۴، ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۸۱، ۸۷

۲۵۹، ۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۲، ۲۲۸

۲۷۲، ۲۶۵، ۲۶۴، ۲۶۲، ۲۶۱

۲۹۶، ۲۹۴، ۲۹۳، ۲۹۱، ۲۷۸

۳۰۸، ۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۸، ۲۹۷

شروین بن دستم ۱۷۶

شاه بادغزنی ۱۱۰

شاه ارمن = سلیمان بن ابراهیم

شاه بانوان ۱۳۴

شاه جهان بن سیور غنمش ۲۲۲

میرزا شاهرخ ۱۹۳، ۱۹۲، ۱۴۰، ۸۹

۲۲۷، ۲۱۹، ۲۱۷، ۲۰۷

۲-۴، ۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۸

۲۴۸، ۲۳۸، ۲۳۷، ۲۳۶

۲۵۱، ۲۴۹

شاهرخ خان افشار ۲۴۰

شاهرخ بیگ ولدادم ۳۰۲

شاهرخ بن سلطان فرخ ۲۹۳، ۱۹۴

شاهرخیه ۲۳۲

شاهرود ۳۰۷

شاه زنان بنت یزدجرد ۲۵

شاه شجاع بن مبارزالدین محمد ۲۲۴، ۲۲۳

شاه علی سلطان ۲۹۵، ۲۹۴

شاه غازی = فخرالدوله نام آور

حضرت اعلی شاه غفران پناه ۹۴، ۹۲، ۸۵

۱۹۴، ۱۸۱، ۱۷۴

۲۴۰، ۲۳۵، ۲۰۹

۲۵۷، ۲۵۶، ۲۴۶

۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲

۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۸

۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳

۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۷

شاه قباد ۲۸۵

شاه قلی ۲۸۰

شاه قلی بیگ چاوشلو ۳۰۳

شاه قلی بیگ قاجار ۳۰۲

شمع جهان ۲۳۶	میرسید شریف بن تاج الدین ۲۷۲
شمع جهان بن خضر خواجه ۲۰۲	میرسید شریف علامه (جرجانی) ۲۷۲، ۲۲۷
شمعون ۱۸	میر سید شریف صدر ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴
شنب غازان ۲۹۷، ۲۳۵، ۲۱۶، ۲۱۳	۳۰۶، ۲۹۵
شنب ۱۴۰	شریف صوفی میر خضر ایلی ۲۰۹
سلطان شهاب الدین ۱۴۶، ۱۴۲	شعب (مادر مقت ر) ۵۱
شهاب الدین ابهری ۲۵۹	شعیاب بن راموس ۴۱
شهاب الدین بن تور اشاه ۱۹۲	شعیب بن ثوب ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۰
شهاب الدین بن سام غردی ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۰۵	شکراغلی ۲۶۶
سید شهاب الدین بن سید عز الدین ۶۶	شکری مقدوعی = انجوگر
شهر اکیم ۱۷۹	شکر بن حسن حاکم مکه ۶۳
استندار شهر اکیم ۱۸۵	الکای شکلی ۲۹۸، ۲۸۰
شهر زور ۱۷۴، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷، ۳۰	شمخال ۲۹۷
۲۹۹	شمر بن افریقین ۳۸
شهر نوش بن هزاراسب ۱۸۴	شمس الدوله بن ایلغازی ۱۳۳
میر شهریار ۳۰۹	شمس الدوله بن فخر الدوله ۱۶۸
شهریار بن بادوسبان بن افریدون ۱۸۳	قاضی شمس الدین ۲۶۸
شهریار بن جمشید ۱۸۳	میر شمس الدین ۹۱، ۹۰
اصبهد شهریار بن دارا ۱۷۶	سلطان شمس الدین ایلمتش ۱۴۶، ۱۴۵
قلعه شهریار ری ۲۷۴، ۱۱۶	شمس اصفهانی ۲۷۲
اصبهد شهریار بن شروین ۱۷۶	سید شمس الدین بالکائی ۹۰
شهریار بن قارن ۱۷۷، ۱۷۵	سید شمس الدین دیلجانی ۳۰۱
نصیر الدوله شهریار بن کیخسرو ۱۸۵	ملک شمس الدین بن ملک غیاث الدین ۱۴۹
نصیر الدوله شهریار بن یزدجرد ۱۸۰	ملک شمس الدین کرلئی ۱۴۹، ۱۴۸
شه نشاء = لقب عضد الدوله	شمس الدین بن معز الدین کیقباد ۱۴۶
شه نشاء دانشمندی ۱۳۳	سلطان شمس الدین محمد ۱۴۴
شهیدی شاعر ۲۵۰	خواجه شمس الدین محمد ۲۱۳
شوره کل ۲۹۶	شمس الملك خان ۱۶۵، ۱۶۴
شوستان ۳۶	شمس الملوك بن شاه اردشیر ۱۷۹
شوشتر ۲۲۳، ۲۱۷، ۲۱۶، ۹۴، ۹۳، ۲۸	شمس نبی ۱۱۳

شیر ذیل بن عضد الدوله = شرف الدوله	۲۹۸،۲۹۴،۲۹۲،۲۲۸،۲۲۴
شیر شتر ۲۷۶	شولان ۱۷۰
قلعه شیرغان ۲۷۴	شوماس ۳۶
شیره ۳۴	شیبان بن جوجی ۲۰۷
شیرین ۳۴	شیبان بن احمد ۵۷
شیرین بك آغا ۲۲۶	شيك خان ازبك ۲۰۹،۲۰۷،۲۰۳،۹۲
شیرین خاتون ۱۴۸	۲۷۳،۲۴۰،۲۳۹،۲۳۵
شیشم ۱۰	۲۷۶،۲۷۴
○ (ص) ○	شبه ۲۰
صائبه ۳۵	شیث النبی ۱۴،۱۳،۱۱،۱۰
صاحب آباد ۸۷	شیخ الرئيس ۱۷۶
صاحب زنج ۵۰	شیخ زاده لامچی ۲۷۳
صاحب العصور الزمان ۲۸۱،۲۶۶،۲۶۵	شیخ شاه (ابراهیم صفوی) ۲۸۰،۲۷۸،۲۶۵
۲۸۲	شیخ شاه سراپی ۲۸۰
صادم کرد ۲۷۰	شیخ شاه بن فرخ یسار ۱۹۴
صالح ۱۴،۱۲،۱۱،۱۰	شیخ شهید ۲۲۱
ملك صالح ۱۳۸	شیخ لودزوالقدر ۲۶۹
ملك صالح بن بدرالدین ۱۳۱	شیخ میرزا ۲۷۵
سید صالح صفوی ۲۵۹	شیدر قو خان ۱۹۶
صالح بن عبید پیغمبر = صالح	شیراز ۱۱۹،۸۳،۸۲،۸۱،۸۰،۷۷،۷۲
صالح بن مرداس کلابی ۱۵۴	۲۲۲،۲۲۱،۲۰۴،۲۰۲،۱۸۶
صالح بن منصور ۶۰	۲۳۱،۲۲۸،۲۲۷،۲۲۴،۲۲۳
صالح بن نصر کنانی ۹۵	۲۵۶،۲۵۴،۲۵۳،۲۵۰،۲۳۳
صانع ثانی ۳۷	۲۷۲،۲۶۹،۲۶۸،۲۶۰،۲۵۷
صاین خان ۲۰۹،۲۰۳	۲۸۳،۲۸۰،۲۷۹،۲۷۶
قلعه صبران ۲۰۸	۳۰۲،۲۹۴،۲۹۰،۲۸۷،۲۸۵
صحرای موش ۲۵۱،۲۵۰	شیرانشاه = فرخ یسار
صدر جهان بخاری ۲۱۴	شیر حسن ایمر ۲۹۰
صدر جهان خالدي ۲۱۳	شیر خان افغان ۲۴۰،۲۳۶

طائف ۲۰	صدرالدین خان ۲۹۳
طارم (قزوین) ۲۶۹، ۲۵۹، ۲۵۱، ۷۵	صدرالدین استاجلو ۲۹۰
۲۸۳، ۲۷۰	صدقه بن دبیس اسدی ۱۵۷، ۱۵۶
طارم شاه ۳۰۷	صدیقه (لقب حضرت فاطمه) ۲۱
طارمین ۳۰۳	صربا ۲۷
طاواوس ۳۵	ملك اشرف صلاح الدین خلیل ۱۳۹
طالش ۲۶۴	صلاح الدین یوسف ۱۱۵
طالوت ۱۸، ۱۶	صفورا ۱۵
طالقان ۱۸۶، ۸۵	صفویه ۲۵۷
طاهر آباد ۲۷۳	قطب الافاق شیخ صفی ۲۵۹
ملك طاهر ۵۴	صفی الله = آدم
ملك طاهر برقوق ۱۳۹	صفین ۲۳
ملك طاهر چقماق ۱۴۰	صفیه خاتون بنت جفر بیک ۱۵۶
طاهر بن حسین ۵۵، ۵۴، ۴۹	صقلی ۱۶۰
طاهر ذوالیمینین = بن حسین	صقلیه ۱۵۸
طاهر بن عبدالله ۵۵	صمات ۱۳۶، ۱۳۵
طاهر بن محمد صفاری ۹۷، ۹۶	صندا ۳۹
طاهر بن هلال ۱۶۸	صنهاجیه ۴۷
طاهره (لقب حضرت فاطمه) ۲۱	صوفی خلیل موصولو ۲۸۴، ۲۵۵، ۲۵۴
طاهریه ۵۴	صوفی سلطان ۲۰۳
طاوکه (مادر مستنجد) ۵۳	صوفیان خان بن محمد امین ۲۰۹
طبرستان ۱۷۵، ۱۷۴، ۷۵، ۷۴، ۷۳، ۷۱	صوفیان خایفه ۲۹۲
۲۳۰، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱، ۱۷۶	صیدا ۱۶۱
طیس خراسان ۲۸۵، ۲۷۶، ۲۶۹، ۷۰	صیرفی خطاط ۲۱۵
۳۰۳، ۲۹۲	سیف الدوله صدقه بن نور الدوله ۱۵۷
طیب نصرانی ۴۴	۵ (ض) ۵
طخارستان ۱۴۳	ضحاك ۱۴۰، ۲۹
طرابزون ۲۹۸، ۲۶۱	۵ (ط) ۵
طرابلوس ۱۶۱	طائع عباسی ۵۲
طراز ۱۶۴، ۱۶۳	

قلعه طنبور ۷۰	طباریوس (دونفر) ۱۵۹، ۱۵۸
طنجه ۶۲، ۶۰	طبرک ۲۲۲، ۸۱
طهران ۲۹۲	طرسوس ۱۶۰، ۴۹
طهماسب شاه ۲۸۱	طرشتری ۱۰۷
طهمورث بن هوشک ۲۹	طرغای محمد = میرزا الغ بیک
طوب (مادرمقنضی) ۵۱	طرقة (مادرمسترشد) ۵۲
طورسینا ۱۵	طرقوا ۲۹۶
طورسون ۲۴۳	طرنان ۲۰۳
طوس ۲۳۴، ۲۱۹، ۱۰۲، ۴۹، ۲۹	طغای تیمورخان بن سوری ۲۲۰، ۲۱۸
سعدالدوله طوس بن تاج الدوله ۱۸۶	طغای تیموریه ۲۱۸
طولون ۵۶	طغاجار ۲۲۶
طولونیه ۵۶	طغاکان ۱۶۳
طومالاج داغی ۲۴۲	طغاشاه بن سلفرشاه ۸۳
☆ (ظ) ☆	طغان شاه بن مؤیدآینه ۱۳۲
ظافر اسماعیلی ۶۸	طفتکین ۱۲۴
ظافر بالله لخمی ۱۵۰	سیف الاسلام طفتکین بن نجم الدین ایوب ۱۳۷
ظاهر اسماعیلی ۶۸	طغرل بن ارسلان سلجوقی ۱۱۲
ملک ظاهر بندقاری ۱۳۸	سلطان طغرل (سوم) سلجوقی ۱۲۵
ظاهر بن حاکم ۱۵۴	طغرل بیک ۱۲۵، ۱۰۷، ۱۰۳، ۸۲، ۸۱
ظاهر عباسی ۵۳	۱۶۹، ۱۶۷
ظلوم (مادرراضی) ۵۱	طغرل بن توقناخان ۲۰۴
ظهیر ۱۷۹، ۱۷۸	طغرل رکن الدین سلجوقی ۱۱۱
ظهیر فاریابی ۱۳۲، ۱۲۵، ۱۱۴	طغرل سلجوقی (برادر مسعود) ۱۲۵
خواجه ظهیر کرای ۲۲۰	طغرل بن سقز ۱۲۶
☆ (ع) ☆	طغرل شاه بن محمد ۱۱۸
عاد ۱۸	طفلوکای ۲۰۵
قلعه عادلخوار ۲۹۱، ۲۹۰	طلحة بن ظاهر ۵۵
عادل بن مافیه ۸۰	طلحة بن عبیدالله ۲۵۰، ۲۳۰، ۲۲
ملک عادل بن ملک کامل ۱۳۹، ۱۳۶	طلیق بن طلیق (لقب معاویه) ۲۴
	ناطه ج خان بن محمد خان ۱۶۵، ۱۶۴

عبدالرزاق میمندى ۲۰۳	عاضد اسماعیلی ۱۳۵۰۶۹
سلطان عبدالرشید بن محمود ۱۰۳	عالم شیخ ۲۲۶
میر عبدالعزیز ۲۳۳، ۲۳۲	عام الحزن ۱۹
عبدالغز ز ولد عبید ۲۹۵، ۲۰۹	عایشه ۲۳
شاه عبدالعظیم ۲۹۶	عایشه بنت امام رضا ۲۷
میر عبدالعظیم بابلکائی ۲۹۹	عایشه بنت امام علی النقی ۲۷
عبدالعلی ترخان ۲۰۸	عایشه بنت امام کاظم ۲۷
خواجه عبدالقادر مراغه‌ای ۲۱۶	عایشه خاتون ۱۶۵
میر عبدالکریم ۱۸۷، ۹۲، ۹۱، ۹۰، ۸۹	عباد بن ابوالقاسم لخمی ۱۵۰
۲۷۴	عبادالله سلطان ۲۰۹
عبدالکریم بن مطیع = طایع	عباس بن حضرت علی ۲۴
عبداللطیف ۲۰۲	عباس بن امام صادق ۲۶
میرزا عبداللطیف بن الخبیک ۲۳۷، ۲۳۳	عباس بن امام کاظم ۲۶
عبداللطیف بن کوجونجی ۲۰۸	عباس بن شمس‌الدین ۱۴۳
عبدالله ۲۵، ۲۴، ۱۹	عباس بن علی بیک ۳۰۳
سید عبدالله ۲۷۷	قلعه عباسیه ۱۶۷، ۵۶
سید عبدالله بن ابرنجم ۶۵	عبد بن ابرهه ۳۸
عبدالله اسماعیلی = عاضد	قلعه عبدالآباد ۲۹۲
امیر عبدالله ۲۹۷، ۲۲۵	میر عبدالباقی ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۷۴
میرزا عبدالله ۲۳۷، ۲۰۷	عبدالرحمن بن امام حسن ۲۵
عبدالله خان ۲۹۸، ۲۹۵	عبدالرحمن بن حکم ۴۷
خواجه عبدالله انصاری ۲۲۱	عبدالرحمن بن امام سجاد ۲۵
عبدالله بن ابراهیم ۵۶، ۵۵	عبدالرحمن بن محمد ۴۷
عبدالله حان استاجلو ۲۸۳	عبدالرحمن بن معاویه بن هشام ۴۶
عبدالله بن امام محمد باقر ۲۶	عبدالرحمن بن ملجم ۲۳
سلطان عبدالله بن سلطان بزید ۳۰۶	ابو تاشقین عبدالرحمن بن موسی ۱۵۴
عبدالله بن حذافه سهمی ۲۰	عبدالرحمن بن هشام ۴۷
ابولهیجا عبدالله بن حمدان ۵۸	عبدالرحیم ملاح ۲۱۶
عبدالله بن دندا امید ۱۸۳	عبدالرزاق بن میرزا الغ بیگ ۲۳۹
عبدالله دیوانه ۲۷۹	عبدالرزاق بن فضل‌الله پاشینی ۲۱۹

عبدالملك بن نوح سامانی ۱۰۱،۱۰۰،۹۹

عبدالواحد بن یوسف ۱۵۳

میر وجیه الدین عبدالوهاب ۲۹۹

عبدی بیک شاملو ۲۷۰

عبیدخان ازبک ۲۷۶،۲۷۵،۲۱۰،۲۰۹

۲۹۴،۲۹۲،۲۸۶،۲۸۴،۲۷۹

عبید بیک شاملو ۲۸۵

عبید خان بن محمود سلطان ۲۰۸

عبیدالله اسماعیلی = مهدی

عبیدالله بن امام محمد باقر ۲۶

عبیدالله بن زیاد ۴۵

عبیدالله بن امام کاظم ۲۷

عبیدالله محمد = منصور دوانیقی

عبیدالله بن مروان حمار ۴۶

عتبه ۴۴،۲۰

عتبی مؤرخ ۱۰۲

عتبی وزیر = ابوالحسن عتبی

عثمان بیک میرانشاهی ۲۵۳

عثمان پاشا ۲۹۸

سلطان عثمان پادشاه سمرقند ۱۶۶

عثمان جد عثمانیان ۲۴۳،۲۴۲

عثمان بن سعید ۲۸،۲۷

عثمان بن صلاح الدین = ملک عزیز

عثمان بن علی (ع) ۲۴

سلطان عثمان بن علی ۱۶۶

ابو سعید بن عثمان یعقوب ۱۵۳

عداس ۳۵

عدن ۱۳۷

عبدالله بن ذخیره = مقتدی

عبدالله بن امام سجاد ۲۵

عبدالله سلطان ۲۰۹

عبدالله بن امام صادق ۲۶

عبدالله بن طاهر ۵۵

سید عبدالله بن سید عبدالکریم ۹۰

عبدالله بن علی (ع) ۲۴

عبدالله بن قادر = قائم

سید عبدالله بن قوام الدین ۱۸۱

عبدالله بن امام کاظم ۲۷

عبدالله خان بن کوجونچی ۲۰۸

ابو محمد عبدالله بن محمد یمنی ۶۳

عبدالله بن محمد ۴۸

میر عبدالله بن میر سلطان محمود ۹۱

عبدالله بن مروان حمار ۴۶

عبدالله بن مستنصر = مستنصر

عبدالله بن مکتفی = مکتفی

میرزا عبدالله بن میرزا سلطان ۲۳۳

عبدالله بن هارون = مأمون

عبدالله بن یعقوب ۱۵۳

عبدالله بن یونس خان ۲۰۲

عبدالمؤمن سنهaji ۷۰

عبدالمؤمن بن علی ۱۵۲،۱۵۱

عبدالمجید اسماعیلی = حافظ

فخرالدین عبدالسیح ۱۳۱

عبدالمطلب ۳۹

عبدالملك (بن مروان) ۴۵

عبدالملك سامانی ۱۶۳

عبدالملك شافعی قاضی القضاة ۲۱۴

عبدالملك کندری ۱۰۷

عسکران تران گردن ۲۵۶	عراق ۲۴ ، ۱۱۹، ۱۱۸، ۶۶، ۶۵، ۳۵
عسکری بن بابر ۲۴۰	۱۷۵، ۱۷۳، ۱۷۲، ۱۶۹، ۱۲۱
عصفور بن راشد ۱۲۷	۲۱۸، ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۰۲، ۱۷۸
عضدالدوله ۱۰۶، ۷۸، ۷۷، ۵۹	۲۳۷، ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۸، ۲۲۷
امیر عضد سیفی ۸۵	۲۶۷، ۲۶۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۲
قاضی عطاء الله ۳۰۰	۲۹۲، ۲۸۸، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۲
غفر دیاربکر ۳۰	۳۰۹، ۳۰۸، ۲۹۷
عقباتو = کبخاتو	عراق عجم ۲۴۸
عقیه حلوان ۵۵	عراق عرب ۲۴۸، ۲۱۷، ۱۳۵، ۱۳۰، ۹۳
عقیقی کوکبی ۸۴	۲۸۴، ۲۵۷
اکبرا ۳۳	عربستان ۲۸۷، ۲۵۴، ۱۴۰، ۹۴
علاء الدوله ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۴۶	عرفات ۱۰
اتابك علاء الدوله ۸۳	عرفی ۲۷
میرزا علاء الدوله ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۳۱	عروف ۱۸، ۱۵
میرزا علاء الدوله بن میرزا بایسنقر ۱۳۱، ۲۴۹	قلمه عز ۱۱۹، ۱۱۸
علاء الدوله جهانسوز ۱۱۰	عز الدوله ۷۹، ۷۸
علاء الدوله علی بن حسام الدوله ۱۷۹	عزالملوک ۸۰
علاء الدوله ذوالقدر ۲۶۷، ۲۵۷	عزت الملوك صفاری ۹۷
علاء الدوله رعناشی ۹۵	عزت ملك ۲۱۸
علاء الدوله علی ۱۷۸، ۱۷۷	عز الدین حسین ۱۷۳، ۱۷۲
علاء الدین (سرمداری) ۲۲۰	سید عزالدین سوغندی ۸۸
علاء الدین احمد ۲۷۹	سید عزالدین عجلان ۶۶
غلاء الدین بن بهاء الدین ۱۴۳	قاضی عزالدین کتان قزوینی ۱۲۵
علاء الدین تکش ۱۲۱	عزالدین لشکر ۸۲
علاء الدین حسن بن رستم ۱۷۸	عزیر ۱۷، ۱۵
علاء الدین صالح ۱۳۸	ملك عزيز ۱۳۵
خواجه علاء الدین فرومدی ۲۱۹	عزیز اسماعیلی ۶۷، ۶۳، ۵۹
سلطان علاء الدین کیقباد ۲۴۲	عزیز کندی ۲۷۷، ۲۵۶
خواجه علاء الدین محمد ۲۲۰، ۱۴۸	عسقلان ۶۸، ۵۹
اتابك علاء الدین یزدی ۱۲۷	عسکر مکرّم ۳۲

علی بیك پیرناك ۲۵۵	میر علاء الملك ۲۷۲
علی بیك ذوالقدر ۲۹۸	علاء الملك ترمذی ۱۲۱
علی پاشا ۱۸۵	امیر علاء الملك بن جهان شاه ۱۹۰
علی پاشا اوریات ۲۱۵	امیر علاء الملك بن قطب الدین مؤید ۱۸۹
علی پادشاه آینه بیك سوباشی ۲۴۴	علامه حلی ۲۱۴
علی پاشا حاکم مرعش ۳۰۶	علامه دوانی ۲۳۸
علی پاشا خان ۲۱۵	قلعه علم ۲۲۲
علیجان بیك ۹۱	علمشاه بیگم ۲۶۲
امیر علی جعفر ۲۱۸	حضرت علی علیه السلام ۲۲۳، ۲۵۰، ۲۴
علی چوپان ۲۹۶	سید علی ۲۷۹، ۹۴
علی حافذ زمخشری ۶۴	میرزین الدین سید علی ۳۰۸، ۳۰۳، ۲۹۹
علی بن حسین بن کاکلی ۷۴	شاه علی ۱۸۴
علی حمدانی = ابوالحسن حمدانی	شیر علی ۲۰۲
علی بن حمود ۴۷	کارکیا میرزا علی ۲۶۹، ۲۶۳، ۹۰، ۸۵
علی خان ۲۸۲	کیا علی ۱۸۰
جلال الدوله علی خان بن حسن ۱۶۵	مولی علی (مشعشعی) ۹۳
علی بن خورشید ۷۴	میرزا علی ۸۶، ۸۵
علی بن دبیس ۱۵۷	علی آقا چاوشی باشی ۳۰۷، ۳۰۴
امام علی الرضا (بن امام موسی) ۲۷، ۲۶	ابوالحسن علی بن ابوسعید ۱۵۴
امام علی زین العابدین ۲۵	علی بن احمد اندلسی ۶۱
علی بن امام سجاد ۲۵	علی بن اخشید = ابوالحسن بن اخشید
علی سلطان ۳۰۹، ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۰۱	علی بن اسحاق موحدی ۱۵۲
علی سلطان بن ارکیمور ۱۹۸	علی اسماعیلی = ظاهر
علی سلطان ازبک ۳۰۹، ۳۰۳، ۲۹۸	علی اصغر (ع) ۲۵
علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر ۳۰۲، ۳۰۰	علی بن امیر فرامرز ۸۲
علی سلطان تکلو ۳۰۲	علی بن امام محمد باقر (ع) ۲۶
علی سلطان حنچکلو ۲۷۹	علوی برقی ۵۰
علیشاه ۱۷۹، ۱۲۱	سلطان علی بن برك پادشاه ۲۱۹
علی شاه بن تکش ۱۴۲	علی بن بهرام ۹۰
علی بن شرف الدوله ۱۵۶	علی بیك ۲۸۴

علی بن یوسف تاشقین = ابوالحسن بن یوسف
 علیه بنت امام سجاد ۲۵
 علیه بنت امام کاظم ۲۷
 عمادالدوله علی ۷۷
 عمادالدوله علی استرآبادی ۳۰۷
 ملک عمادالدین دیندار ۱۱۹
 عمادالدین زنگی ۱۳۵، ۱۱۷
 عمادالدین بن قرارسلان ۱۳۴
 عماد الملك بن ملك صالح ۱۳۱
 قاضی عماد ناظر ۳۰۷
 عمادی شاعر ۱۱۱
 عمادیه ۲۸۶، ۱۳۰
 عمار یاسر ۲۳
 عمار (جبال) ۶۲
 عمالیق ۱۳
 عمان ۲۲۸، ۱۲۷، ۲۳، ۱۲
 ابوحنص عمر بن ابراهیم موحدی ۱۵۳
 عمر بن ادیس ۶۱
 حسام الدین عمر بیک ۱۷۳
 عمر بن امام سجاد ۲۵
 عمر شیخ ۲۰۳
 میرزا عمر شیخ بن سلطان ابوسعید ۲۳۹
 عمر بن عبدالعزیز ۴۵
 عمر بن علا ۱۸۲
 عمر غازی بن سلطان غازی ۲۰۹
 عمر بن فرات ۲۷
 میرزا عمر بن میرانشاه ۲۳۷، ۲۳۶
 عمرو بن امام حسن ۲۴
 عمرو بن امیه ۲۰
 عمرو بن تبع ۳۸، ۲۸

علی شکر ۱۷۴
 علی شکرترکمان ۲۴۱
 خواجه علی شمس الدین ۲۲۰
 امیر علی شیر کجکینه ۲۳۵
 علی بن امام صادق (ع) ۲۶
 سلطان خواجه علی صفوی ۲۶۳، ۲۶۲، ۲۶۱
 علی بن عبدالله حمدانی ۵۹
 شیخ علی بن عبدالعالمی کرکی ۲۸۹، ۲۸۵
 علی بن فضلوله ۱۶۹
 میر سید علی قاینی ۲۶۷
 شیخ علی قوشچی ۲۳۲، ۲۱۸
 سید علی بن کمال الدین ۸۹
 کارکیا سید علی کیا ۸۶، ۸۵، ۸۴
 علی کیا ضما نادر ۲۶۸
 علی بن کیقباد = سیف الدین ابونصر بن کیقباد
 سلطان علی میرزا بن سلطان خلیل ۲۵۴
 علی بن مأمون موحدی ۱۵۳
 سید علی بن محسن ۹۳
 علی بن محمد ۱۷۰
 علی بن محمد السمری ۲۸
 میرزا سلطان علی بن میرزا سلطان محمود ۲۳۹
 ابوالحسن علی مرندی ۱۵۷
 سلطان علی بن مسعود ۱۰۳
 علی بن معتصم = مکتفی
 شیخ علی منشا ۳۰۵
 خواجه علی مؤید ۲۲۱
 سلطان علی میرزا ۲۴۰، ۲۰۸
 سلطان علی میرزا افشار ۲۷۷
 امام علی النقی ۲۷
 علی بن یحیی صنهاجی ۷۰

☆ (غ) ☆

غارثور ۱۹
 غارحرا ۱۹
 غازان ۲۱۴، ۲۰۴
 سلطان غازان ۸۴، ۶۵
 غازان خان ۲۰۶، ۱۷۳، ۱۳۹، ۱۱۶، ۲۳
 ۲۲۲
 غازان خان بن ارغون ۲۱۳
 غازان سلطان خان ۲۲۵
 سیدغازی بیك ۲۶۶، ۲۵۶
 غازی بیك بن فرخ یسار ۱۹۴
 شاه غازی ۱۸۴
 غازی خان ۲۹۰، ۲۸۸، ۲۸۷
 غازی خان تكلو ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۸۹، ۲۸۵
 فخرالدوله شاه غازی بن زیار ۱۸۶
 سیف الدین غازی بن عمادالدین ۱۳۰
 سیف الدین غازی بن مودود ۱۳۱
 غازی بن نجم الدین ۱۱۴
 غدیر خم ۲۲، ۲۱
 غرا اغرلو ۳۰۵
 غرجه سمرقند ۱۲۰
 غرجستان ۲۷۴، ۲۳۶، ۱۴۳، ۱۰۵
 غرغره ۲۷۹
 غزالی ۱۵۱
 غزان ۱۷۸
 غزان سلطان خان بن نسور ۲۰۱
 امیر غرقن ۲۲۵، ۱۴۹
 غزنه ۲۷۲، ۲۰۱، ۱۴۳، ۱۴۱، ۱۰۲
 غزنین ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۰۴، ۱۰۱، ۱۰۰

عمرو بن ذی قیمان ۳۸
 عمرو بن عاص ۲۳
 عمرو بن عبدود ۲۰
 عمرو بن لیث ۹۶، ۹۵، ۷۲
 عمرو بن یعقوب ۹۶
 عمودیه ۱۶۰
 خواجه عنایت ۲۹۲
 میرزا عنایت خوزانی ۲۸۹
 خواجه عنبر ۳۰۶
 عنصری ۱۰۲
 سید عوض ۲۵۸
 عوض پاشا ۲۴۵
 سلطان حسام الدین عوض خلج ۴۶
 عوض دیدون ۱۴۷
 عوف بن ابوشمر ۴۰
 عون بن علی ۲۴
 عیسی (بن مریم) ۲۳، ۱۹، ۱۸، ۱۰، ۹
 ۶۴، ۴۴، ۳۱
 سلطان عیسی ۲۲۸
 عیسی بن ادریس ۶۱
 عیسی اسماعیلی = فایز
 عیسی بن ایلدرم بایزید ۲۴۴
 عیسی بن جعفر حاکم مکه ۶۳
 عیسی چاشنی گیر ۳۰۶
 عیسی خان ۳۰۸، ۳۰۶، ۱۶۴
 قاضی عیسی صدر ۲۷۳، ۲۵۴
 امیر قطب الدین عیسی بن فلیته ۶۵
 عیص ۱۲
 عین جالوت ۱۳۸

فاریاب ۲۷۴	غصه (مادر مستغنی) * ۵۳
بی بی فاطمه ۱۶۱	غنض (مادر مستغنی) ۵۱
فاطمه زهراء ۲۱	غضنفر بن ناصر الدوله ۵۸
فاطمه بنت اسد ۲۲	غلام خواجه ۲۹۷
فاطمه بنت علی (ع) ۲۴	غنجدان ۲۷۵
فاطمه بنت امام حسن (ع) ۲۵	غور ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
فاطمه بنت حسین (ع) ۲۵	غوریه ۱۰۴
فاطمه بنت حسین بن سجاد ۲۶	غیاث الدین ۱۹۹
فاطمه بنت امام سجاد (ع) ۲۵	ملك غیاث الدین ۲۲۷
فاطمه بنت بنت امام صادق (ع) ۲۶	غیاث الدین پیر شاد ۱۲۲
فاطمه صفری بنت امام کاظم (ع) ۲۷	غیاث الدین حاجی ۲۲۲
فاطمه کبری بنت امام کاظم (ع) ۲۷	ملك غیاث الدین شبانکاره ۱۲۹
فاطمه بنت امام محمد تقی (ع) ۲۷	ملك غیاث الدین بن ملك شمس ۱۴۹
فالغ ۱۲	غیاث الدین کیخسرو ۱۱۳، ۱۱۴
فاوس ۱۲	میر خواجه غیاث الدین محمد ۲۱۵
فایز اسماعیلی ۶۹	غیاث الدین محمد ۲۷۸
فایق ۱۰۰، ۱۶۲	سلطان غیاث الدین محمود ۱۴۴
قلعه فتح ۶۰، ۱۶۲	میر غیاث الدین منصور ۲۸۶
فتح الدین فضلویه ۱۶۹	☆ (ف) ☆
فخ ۶۰	فاتو ۱۱
فخر رازی ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۴۳	فارس ۳۲، ۳۹، ۷۰، ۷۷، ۸۰، ۹۵، ۹۶
فخر الدوله بن جبیر ۱۶۷	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۹۲، ۲۲۲
فخر الدوله بن رکن الدوله ۷۶، ۷۷، ۷۸	۲۲۳، ۲۲۷، ۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴
۱۶۷، ۱۷۶	۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۶، ۲۶۸
سید فخر الدین ۸۸	۲۷۶، ۲۸۵، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸
فخر الدین بهرامشاه ۱۳۴	۳۰۲، ۳۰۸
ملك فخر الدین بن شمس الدین ۱۴۹	قلمه فارس ۲۹۸
سید فخر الدین ابن قوام ۱۸۶	
فخر الملك وزیر ۱۶۸	
فدك ۴۵	
فرات ۳۵، ۶۳، ۱۰۸، ۱۴۲	

۲۳۱	فشا پویه ری	۸۱	ظهير الدين ابو منصور فرامرز
۲۲۸	قلعه فشاق	۸۲	امير علاء الدوله فرامرز بن علی
۸۴	فشام کوه دم	۲۱۲	فراهان
۲۶	فضل بن عمر	۱۸۲	فرخان بزرگ
۲۷	فضل بن امام کاظم	۳۰۶	فرخ بیک
	فضل بن مستظهر = مسترشد	۱۱۷	فرخ چقماق
	فضل بن مقتدر = مطیع	۳۴	فرخزاد
۱۲۷	نظام الدین فضل الله بن حسن	۳۰۷، ۳۰۲	فرخزاد بیک
۱۷۱	فضل الله قزوینی	۱۰۳	سلطان فرخ زاد بن مسعود
۱۲۶	فضلویه	۱۱۹	فرخ شاه دغجناه
۸۰	فضلویه شبا نکاره	۱۹۲	فرخ شاه بن محمد شاه
۹۳	سید فلاح بن سید محسن	۲۵۵، ۲۵۲، ۱۹۳	فرخ یسار (بن خلیل)
	فلامصره ۳۷	۲۶۵، ۲۶۲	
	فلسطين ۴۶، ۱۲	۱۱۳	فردوس رومی
	فلك المعالی = منوچهر بن قابوس	۱۷۷	فردوسی
	امیر فلیته بن ابوفلیته ۶۴	۲۵	فرزدق
	قلعه فوشنج ۲۷۶	۱۱	فرشح
	فولادخان بن شادی بیک ۲۰۶	۵۹	فرعور
	فولادخان بن کونجک خان ۲۰۱	۱۵	فرعون
۸۰	ابومنصور فولاد ستون بن ابوالنجار	۲۳۹	فرغان
۱۲۷، ۸۲		۹۸، ۵۷	فرغانه
	فولا فسا ۳۵	۳۰۸، ۳۰۶، ۲۴۷	فرنک
	فومن ۸۷	۳۰	فرنکیس
	فرمودوخ ۳۶	فرهمان (مادر منتصر اسماعیلی) ۶۸	
	فیثاغورث ۲۱۶	۳۵	فروطاوس
۱۴۶	ملك فیروز (جلال الدوله)	۲۱۹	فرومد
۲۵۷	فیروز آباد	۳۱	فریبرز بن کاوس
۳۳	قلعه فیروز بهرام	۶۷	فرید (مادر عزیز اسماعیلی)
		۲۹	ریدون بن آبتین
		۸۵	کیا فریدون

قاسطین (معاویه واصحابش) ۲۳
 قاسم بن امام حسن (ع) ۲۴
 میر قاسم انوار ۲۶۰
 قاسم بن ایلدزم بایزید ۲۴۴
 قاسم بیک ۲۷۱، ۲۵۰
 قاسم بیک بن ابراهیم ۱۹۵
 قاسم بیک بن جهانگیر ۲۵۷، ۲۵۶
 قاسم پروانجی ۲۵۱
 قاسم پیرناک ۲۵۶
 قاسم بن حمود ۶۱
 قاسم بن امام کاظم (ع) ۲۶
 قاسم خان بن سیدک خان ۲۰۷
 قاسم علی سلطان درغوت اعلی شاملو ۳۰۳
 قاسم بن محمد بن ابی بکر ۲۶
 خواجه قاسم نظر ۳۰۷
 قاسم بن هاشم ۶۴
 قلعه قاقرمان ۲۶۴
 قاقم (زن نوشیروان) ۳۳
 قانع بن یعور ۴۰
 سلطان قانصو ۱۴۰
 قانصو پادشاه ۲۷۴
 قانصو غوری ۲۴۷
 قانلوچمن ۳۰۲
 قاهر بن معتضد ۵۱
 ملک قاهر بیدرا ۱۳۹
 قاهره ۱۳۹، ۶۷، ۵۷
 قاهره معزیه = قاهره
 قادر بن جفر بیک = احمد
 قاورد سلجوقی ۱۲۷، ۱۱۷، ۱۰۷
 سلطان قایینا ۱۴۰
 قاین ۲۷۸، ۲۷۶، ۹۷
 قبا (مسجد) ۲۲

فیروز شاه ۲۵۸، ۱۹۲
 سلطان فیروز شاه بن رجب ۱۴۸
 فیروزشاه بن شمس الدین ۱۴۴
 فیروز بن نرسی ۱۸۱
 فیروز بن یزدگرد ۳۳
 فیروزکوه ۱۲۱، ۱۴۲، ۲۵۳، ۲۶۸
 ۲۸۴، ۲۷۹
 فیروز بن هرمز ۳۱
 فیروزه بیگم ۲۳۴
 میر فیض الله ۳۰۷
 فیلقوس ۳۰
 فیوم مصر ۴۶

☆(ق)☆

قآن ۱۲۳، ۱۲۲، ۸۳
 قائم اسماعیلی ۶۶
 قائم عباسی ۱۵۶، ۱۰۷، ۸۲، ۶۴، ۵۲
 قابوس بن مصعب ۱۵
 قابوس بن وشمگیر ۱۷۷، ۱۷۶، ۷۶، ۷۵
 قاتو ۱۶۱
 قاجار ۲۵۵
 قاجولی ۴۳
 قادر عباسی ۱۶۷، ۱۵۵، ۵۲
 قارچقای محمد ۲۶۶
 قارس ۱۱۴
 قارلقان ۱۶۵
 قارن (جبال) ۱۷۵
 قارن بن شهریار ۱۷۷، ۱۷۶
 قارنجه بیک استاجلو ۲۸۲

قران ۲۰۴	شاه قباد ۲۴۹، ۱۸۱
قرا ارسلان ۱۱۷	قباد بن خسرو ۳۴
قرا اسکندر ۱۹۳	عضدالدوله قباد بن فخرالدوله ۱۸۶
قرا اسماعیل ۲۹۰	قباد بن فیروز ۳۳
قرا باغ ۱۹۳، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۲۸	قبچاق ۱۱۵، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۲۸
۲۲۹، ۲۳۷، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۳	قبطیان ۱۵
۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰	قبل خان ۴۳
قراجار ۲۲۶	قبلا ری بیک = قبلا قآن
قراجار نویان ۱۹۹	قبلا قآن بن تولی ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹
قراجه الیاس روملو ۲۶۴	۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲
قراجه بهادر ۲۰۹	قبه (کوه پایه) ۲۶۲
قراجه ساقی ۱۳۵	قبول (مادر قاهر) ۵۱
قراجه سلطان ۲۸۳	قبیحه (مادر معتر) ۵۰
قراچین بیک ۲۰۷	قتاده بن ادیس ۶۵
قراحصار ۲۴۲	قتلغ ؟ ۱۳۷
قراخان ۴۱، ۴۲	قتلغ اینانج ۱۱۲، ۱۲۵
قراخان استاجلو ۲۴۷	قتلغ ترکان آغا ۲۲۶
قراخطا ۸۲، ۱۲۰، ۱۲۲	قتلغ ترکان ۱۲۳
قراخطایان ۱۶۶	قتلغ تیمور ۲۲۵
قرا خلیل چندرلو ۲۴۳	امیر قتلغشاه ۲۱۴
قرا رستم قرامانی ۲۴۳	قتلغ نگارخانم ۲۰۳، ۲۳۹
قراطال ۲۰۵	قتلمش ۱۰۷، ۱۱۲
قراطین (مادر واثق) ۴۹	قحطان ۱۲
قرا عثمان آق قوینلو ۲۱۷، ۲۵۱	قدار ۱۲، ۱۱۵
قرافه مصر ۶۷	قدرخان ۱۰۹
قراق ۳۱۰	قدرخان بن عمرخان ۱۶۴
قراقروم ۲۱۲	قدرخان بن یوسفخان ۱۶۳
قراقوینلو ۲۴۷	قلعه قدر دلوی ۱۰۱
قرامان ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۴۶	قلعه قدس ۲۶۱
قرامانلو ۲۵۱	، قرا آغاج قرا باغ ۲۸۸، ۳۰۰

۳۰۹،۳۰۸،۳۰۷	قرا مقودره ۲۹۰،۲۸۶
قس ۱۸	قرا مطه ۵۱
قس بن ساعدة الایادی ۲۱	قراننودره = قرا مقودره
قسان (مادر متمد) ۵۰	قرا هلاکوبن ماتکان ۱۹۹
قسطنطین ۱۶۱،۱۵۹،۳۱	ایل قرایسی ۲۴۴
قسطنطین بن لاون ۱۶۰،۱۵۹	قرا یوسف ترکمان ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۴
قسطنطین بن هرقل ۱۵۸	قرا یوسف بن قرا محمد ۲۴۸، ۲۴۷
قسطنطنیه ۱۵۸	قربان علی ۳۰۰
قسطوس بن قسطنطین ۱۵۸	قرجفای محمد ۲۵۶
قشلی قاآن بن ترمه ۲۱۱	قلعه قرشی ۲۷۵، ۲۰۱
قصر ابلق شام ۱۳۸	قرطبه ۱۵۰، ۶۱، ۴۷، ۴۶
قصر ابن هبیره ۶۸	قرق سید علی ۲۵۵
قصر حسنی ۵۱	قلعه قرقره ۳۰۲، ۱۶۶
قصر فیروزه ۱۰۲	قرقیا ۳۷
قضاغه ۲۵	قلعه قرم ۱۱۶
قطار آباد ۱۵۷	قرم شمخال قیتاق ۲۹۶
قطامه ۲۳	قرمسین ۱۶۸
قطب الدین ایلغازی ۱۳۳	قرواش بن مقلد = ابوالفتوح بن مقلد
اتابک قطب الدین ۱۱۸	قریش ۲۶، ۲۲
سلطان قطب الدین خلج ۸۳	علم الدین قریش بن بدران ۱۵۶
سلطان قطب الدین خوارزمشاه ۱۲۶، ۱۲۲	امیر قزقن ۲۰۱، ۱۹۸
۱۶۶، ۱۴۲	قزل آغاج ۲۴۹
قطب الدین علامه شیرازی ۸۷	قزل ارسلان بن ایلدگز ۱۲۵، ۱۱۲
ملك قطب الدین صفا ۹۸	فخر الدین قزل ارسلان بن داود ۱۲۳
سید قطب الدین صفوی ۲۵۸	قزل ارسلان سلجوقی ۱۲۵
قطب الدین بن عزالدین ۸۳	قزوبین ۸۶، ۸۵، ۸۲، ۷۷، ۷۵، ۷۳، ۳۲
ملك قطب الدین ولد ملك مظفر ۱۲۹	۲۵۱، ۲۱۴، ۲۱۰، ۱۲۱، ۹۸، ۹۲
قطر الندی ۵۷	۲۸۸، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۳، ۲۷۲
قلعه قطوان ۱۶۶، ۱۶۵	۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۹۳، ۲۹۲
قطیف ۱۲۷	۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۱، ۳۰۰، ۲۹۹
قلعه قعر ۱۳۷	

میر قوام الدین حسین ۲۸۴، ۲۸۲	قم ۲۶۸، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۳۱، ۹۶، ۷۷
قوام الدین رعناشی ۹۴	۲۹۸، ۲۹۵، ۲۸۴، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۴
قوام الدین مرعشی ۱۸۰	۳۱۰، ۳۰۷
میر قوام الدین نوربخش ۲۹۲	قمرالدین ۱۹۴
قوتی خان ۲۱۲	قمرالدین دوغلات ۲۲۶
قلعه قوربال ۲۶۲	قمش اغلان ازبک ۲۸۶
قورچی باشی ۳۰۶	قلعه قمش ۲۲۸
قورمش ۲۱۴	قلج ارسلان سلجوقی ۱۳۴
قوری بیگم ۲۰۷	قلج ارسلان بن سلیمان بن قلج ارسلان ۱۱۴
قوری خان اغلق ۲۰۶	قلج ارسلان بن سلیمان بن قتلش ۱۱۳
قوسمس ۳۵	رکن الدین قلج ارسلان بن غیاث الدین ۱۱۵
قوشقین طایفو ۱۶۶	قلج ارسلان بن مسعود ۱۱۳
قلعه قوقا ۱۶۹	قلج خان ولدخان محمد ۲۸۳
قوش ۱۷۶	قلماق ۲۱۲
قومه ری ۲۶۸	قاهات ۱۹۱
قونیه ۱۹۵، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳	قنبربی ۲۷۴
قویله ۴۳	قدریقلان ۲۴۰، ۲۳۸
قویون اولومی ۲۶۵	قندق ۱۰
قیاپایک قورچی ۲۹۰	قندهار ۲۹۲، ۲۷۶، ۲۴۰، ۲۳۵، ۲۳۰، ۹۶
قیاسلطان ذوالقدر ۲۸۸	قندرجه ۲۲۷
قیان ۴۲	اتابک قنقر بن سلطان محمد ۱۲۸
قیان بن ایل خان ۴۲	قنقرات ۲۰۹، ۲۰۳
قیدار پیغمبر ۲۸۶، ۲۷۰، ۲۵۷	قنقرازی ۲۱۳
قیدار (نام امام حسن در تورات) ۲۴	قهستان ۲۱۲، ۱۹۴
قیدو ۲۰۰، ۱۹۹	قلعه قهقهه ۲۹۹
میرزا قیدوبن پیرمحمد ۲۳۰	قوام بیگ ۲۳۶
قیدوبن قاشین ۱۹۷	قوام الدوله بن بهاء الدوله ۸۰
قیدوبن واسیق ۲۱۸	سید قوام الدین ۸۴
قیدوخان ۴۳	ملك قوام الدین = ملك زوزن
قیدوف ۱۸، ۱۵	میر قوام الدین ۱۸۱، ۸۸

کاوس ۳۵	قیرخان ۱۱۵
کاوس بن اسکندر ۷۶	ملک قیس ۱۹۱
ملک کاوس بن ملک اشرف ۱۸۸	قیس بن عیلان ۱۵۲
ملک کاوس بن جهانگیر ۱۸۷	قیس بن ملکان ۱۲۶
کاوس بن کیقباد ۱۹۳	قلعه قیصار ۲۳۳
ملک کاوس بن ملک کیومرث ۱۸۸، ۱۸۶	قیصریه روم ۲۷۰، ۱۳۲، ۱۱۴
قلعه کاوله ۱۹۴	قیمونوس ۳۵
کبتوقانویان ۱۳۹، ۱۳۸	قینان ۱۱، ۱۰
کبک خان بن تتمش ۲۰۶	قلعه قیون الموی ۲۹۶
کبک بن دوا ۲۰۰، ۱۹۸	☆ (ک) ☆
کبک سلطان ۲۸۳، ۲۸۲	کابل ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۶
کبک قرن ۲۹۰	کابلشاه بن دورجی ۲۰۱
کبک بن قونچی ۲۰۹	کاخ ۱۳۴
کبوترخانه اخسی ۲۳۹	کارکیا بن میرسید ۸۵
کبود جامه ۷۶	کازرون ۲۶۸، ۱۲۹، ۱۲۷
کبود گنبد ۲۸۸	کاشان ۲۹۸، ۲۷۹، ۲۷۲، ۲۳۱، ۱۷۷
کج ۲۸۵، ۱۲۲	کاشغر ۲۰۳، ۱۶۳، ۱۴۳
کجرات ۲۴۱	کاظمیه ۲۸۰
کجور ۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۶، ۱۸۵	کافور ۵۸، ۵۷
کچل بیک حاجیلو ۲۹۴، ۲۶۸	میرزا کافی میش ۳۰۷
قلعه کرایت ۱۹۶	کاکاشیمان ۱۱۷
کربلا ۱۵۷، ۱۵۶، ۲۵۰، ۲۴	کان کل سمرقند ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۲۹، ۲۱۲، ۲۰
کرتاق ۴۲	کاکویه ۸۱
کرخوس ۳۶	کالب بن یوفنا ۱۵
کردان یختی ۳۰۱	کالبوش ۲۷۶
کرد بیک ۲۸۳	قلعه کالنچار ۱۰۷
کردستان ۳۰۱، ۲۹۹، ۹۱	امیر کالنچارلاری ۱۸۹
کرد کوه دامغان ۱۷۹، ۷۰	کالنجرود ۲۲۰
کردوجین ۸۳	کامران میرزا ۲۴۱، ۲۴۰
قلعه کردی ۱۰۱	ملک کامل = محمد بن ملک عادل
کسرعیسی ۳۰۱	

قلعه کلی دیزی ۲۴۶
 کلیش ۹۱
 کلیم الله ۱۵
 قلعه کماخ ۲۴۶، ۲۲۹
 کمال اسماعیل ۱۲۹، ۱۲۸، ۱۲۱، ۱۱۹
 ۱۷۸
 سید کمال الدین ۸۹، ۸۸
 میر کمال الدین بن سید شمس الدین ۹۱
 کمان کندی ۲۸۲
 قلعه کماتور ۲۲۸
 کمردره ۲۹۷
 کدشتکین بن طابلو ۱۳۲
 کمز سلطان ۲۸۶
 کمیت ۲۶
 کنج ۱۱۹
 کن خان ۴۲
 کند بادام ۲۰۲
 کند خوار ۱۷۹
 کندمان ۲۸۵، ۲۳۱
 کنمان ۱۴
 قلعه کنکاج ۲۵۲
 کنک ۲۳۶
 کنک بابل ۲۹
 قلعه کهران قبان ۱۲۵
 کهستان هرات ۲۸۶، ۲۷۵
 کهلان بن سبا ۳۷
 کهنه شاهویردی ۲۹۷
 کهین = ملک شمس الدین محمد
 کوالش ۲۹۱
 کو بایک ۱۶۶

قلعه کرک ۱۳۹، ۱۳۸
 کرمان ۱۱۷، ۱۰۶، ۹۵، ۸۳، ۸۰، ۷۹
 ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۱۹، ۱۱۸
 ۱۹۲، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷
 کرماوز تومان ۲۶۶
 قلعه کرمان ۲۴۳
 قلعه کره ۲۸۸
 کریم بردی بن تقتمش ۲۰۶
 کریوه اسد آباد ۱۲۱
 کریوه صائن ۲۸۲، ۲۸۱
 کریوه کورش ۲۹۰
 کرخان ۴۲
 کسری بن قباد ۳۴، ۳۳
 کسکر ۸۷
 کسکن قرابن جانی بیک ۲۹۵
 قلعه کش ۲۲۷، ۲۲۶
 کش بیک ۲۹۵
 کشم ۹۲
 کشمیر ۱۴۳
 کعبه ۳۹، ۳۸، ۲۲، ۱۹، ۱۳، ۱۱، ۱۰
 ۶۴، ۴۴
 قلعه کفه ۲۹۷
 کلدانیان ۳۵
 کلرخان ۲۱۱
 کل کافر ۲۴۱
 خواجه کلان ۲۹۳
 الوس کلهر ۲۹۵
 قلعه کله پوش ۲۷۶
 کلوا سفندیار ۲۲۰
 قلعه کلک وول ۲۴۳

کومش قبه بروسا ۲۴۳	کوبرلاس ۲۳۷
کونجک خان بن دواخان ۲۰۰	قلعه کوتاهیه ۲۴۳
کونددر ۲۴۲	کوتی ۱۳۵
کوندغدی ۲۴۲	کوثی ۱۲
کونک شیره ۱۱۷	کوجونجی خان بن ابوالخیر خان ۲۰۸
کوهرود ۷۷	کوچه کچی ۲۸۴
کوه کیلویه ۲۵۶، ۱۷۰، ۱۲۵، ۹۴، ۹۳	کوده احمد اغر لومحمد ۲۶۵، ۲۵۵، ۲۵۳
۳۰۳، ۲۹۷، ۲۸۹، ۲۷۲	کورخان ۱۶۷، ۱۶۶، ۱۶۵
کوی کنک قنقرات ۲۰۶	کورخان ثانی ۱۶۶
کی اردشیر بن اسفندیار ۳۰	کور سلیمان ۲۷۹
امیر کیا بن رکابز ۸۵	کور سهراب ذوالقدر ۲۹۷
قلعه کیا کلیس ۷۷	کور شاهرخ ۲۸۶
کیا فخرالدین جلاوی ۱۸۱	کور شاهسوار ۲۹۰
کیا هرای ۱۵۱	کور کولی ۲۷۰
کیاوشناسف ۱۸۱	کور شاپدر ۳۲
کیبار ۲۴۳	کوروس ۳۵
کیخاتوخان ۲۱۳	کوسجد ۱۶۸
کیخسرو ۱۶۹، ۷۵	کوسه پیر قلی ۳۰۰
رکن الدوله شاه کیخسرو بن تاج الدوله ۱۸۰	کوسه حاجی ۲۵۵، ۲۵۴
غیاث الدین کیخسرو سلجوقی ۱۹۴	کوسه داغ ۱۱۵
کیخسرو بن سیاوش ۳۰	کوشک ۲۷۲
ملك کیخسرو بن شهر اکیم ۱۸۵	کوشک بن طامایک خان ۱۶۷، ۱۶۶
غیاث الدین کیخسرو بن علاء الدین ۱۱۵	کوطاب ۱۶۱
غیاث الدین کیخسرو بن قلج ارسلان ۱۱۴	کوغه ۱۳۴
۱۱۶	کوفه ۲۱۵، ۱۵۵، ۸۴، ۶۵، ۲۴، ۲۳
قلعه کیش ۳۰۰	کوک اورده (سلاطین) ۲۰۴
ء کیف ۱۳۶، ۱۳۳	کوک تپه ۲۸۰
علاء لدین کیقباد ۱۱۵، ۱۱۴	کوکجه سلطان قاجار ۲۹۸، ۲۹۷
کیقباد بن شیخ ابراهیم ۱۹۳	کولا ۱۷۵
کیقباد بن زاب ۲۹	

ابو کالنجار گرشاف بن علاء الدوله ۸۲، ۸۱
 گرگین ۳۰۶
 علاء الملک گرگین شاه بن سیف الدین ۱۹۰
 گرگین میلاد ۱۸۹
 گرمرو د ۲۲۲
 گرمسیر فارس ۲۸۶، ۲۷۶
 قلعه گزین ۲۷۷
 گشتاسف بن لهراسف ۳۰
 گلخندان ۲۶۸
 گلخواران ۲۵۹، ۲۵۸
 قلعه گلستان ۲۹۷، ۲۹۳، ۲۶۵
 گلشاه ۲۸
 گنبد ابواب البر ۲۱۵
 گنبد قابوس ۲۹۸
 گنبد قورق ۲۱۴
 گنجه ۲۵۵
 گواشیر ۳۲
 گودرز بن بلاش ۳۱
 گودرز بن نرسی ۳۲
 گورخان ۱۲۲، ۱۱۰، ۹۷
 ملک گورکان ۱۴۷
 گورکانیان ۲۲۵
 گوزل احمد بایندر ۲۶۷
 گوزل دره ۲۸۴، ۲۷۹
 گوهر شاد بیگم ۲۳۸، ۲۳۱
 گوهرنسب ۱۱۰
 کیلان ۱۲۱، ۸۶، ۸۵، ۸۴، ۷۵، ۷۳
 ۲۱۴، ۱۸۵، ۱۸۳، ۱۸۲، ۱۸۱
 ۲۷۹، ۲۷۰، ۲۶۵، ۲۶۳، ۲۵۹
 ۲۸۹، ۲۸۳

علاء الدین کیقباد بن غیاث الدین ۱۱۵
 کیقباد بن فرامرز ۱۱۶
 معز الدین کیقباد بن ناصر ۱۴۵
 کیوک خان ۱۹۹، ۱۹۷
 کیکاوس بن کیقباد ۳۰
 کیکاوس ۸۳
 عزالدین کیکاوس ۱۱۵، ۱۱۴
 عزالدین کیکاوس بن غیاث الدین ۱۱۵
 استندار کیکاوس بن هزاراسب ۱۸۴
 کیلویه ۲۳۱
 کینویه بن ابراهیم ۱۷۰
 کیوس بن کیقباد ۱۷۴
 کیومرث ۴۰
 ملک کیومرث ۲۱۹
 ملک کیومرث بن بهمن ۱۸۷
 ملک کیومرث بن بیستون ۱۸۶
 ملک کیومرث بن جهانگیر ۱۸۷
 ملک کیومرث بن ملک کاوس ۱۸۸
 کیومرث بن لاود ۲۸

☆ (گ) ☆

گاباره ۱۸۱
 گرجستان ۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۷، ۱۲۲
 ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۴۹
 ۳۰۰، ۲۹۶، ۲۸۳، ۲۷۹
 ۳۰۸، ۳۰۶، ۳۰۴، ۳۰۲
 گرجیان ۲۵۸، ۱۳۴، ۱۱۴
 ملک گردانشاه ۱۹۱
 گرشاسب بن زو ۲۹
 عزالدین گرشاسب ۱۷۲

قلعه لکبر ۱۴۶	گیلان پیه پیس ۸۷، ۸۶، ۸۴
لله پاشا ۳۰۶	گیلان پیه پیش ۸۷
لمسرود بار ۸۵	گیلان شاه بن کاوس ۷۶
لموخان ۲۲۸	گیرانکس رومی ۱۶۲
لنکور ۱۸۶	*(ل) *
قلعه لنکوتی ۱۴۵	حسام الدین لاجین ۱۳۹، ۱۳۸
لهاور ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۲، ۱۰۵، ۱۰۴	لاچین نیک ۶۵
۲۴۱، ۲۲۸	لار ۲۸۲، ۲۷۲، ۱۹۰، ۱۸۸
لهراسب ۱۷	لارجان ۱۸۸، ۱۸۰
لهراسف بن اردوند ستاد ۳۰	قلعه لاری ۲۱۳
الکای لواسان ۳۰۲	لاز فرک ۲۴۳
قلعه لوس ۲۰۵	لا شاهین ۲۴۳
لوط (بن هارون) ۱۴، ۱۳، ۱۲	لاهیجان ۲۹۳، ۲۹۲، ۲۷۹، ۲۶۴، ۸۶
لولخواجه اغلان ۲۰۵	لاوسین ۳۵
اتابک لؤلؤ ۶۰	لاون ۱۵۸
لؤلؤ جراحی ۵۹	لاون بن بسیل ۱۶۰
لؤلؤ خادم ۱۱۷	لاون بن قسطنطین ۱۵۹
لوماسوقاآن ۲۱۱	لبابه بنت امام کاظم (ع) ۲۷
لوند (حاکم گرجستان) ۲۷۹، ۳۰۶	لحسا ۱۲۷
لیث بن علی ۹۶	لخیمه ۳۸
لیطایوس ۱۵۹، ۱۵۸	لر برزک ۱۶۹
قلعه لیقا ۲۰۴	لر کوچک ۲۲۷
لیلی بنت ابی مره ۲۵	لرستان ۲۲۸، ۲۲۱، ۱۷۳، ۱۷۱، ۱۷۰
لیلی بنت مسعود ۲۴	۲۳۱
*(م) *	خواجه لطف الله ۲۲۰
قلعه ما بکی ۱۶۹	لطیف بیک ۲۶۶
مؤتفکات ۱۳، ۱۲	لطیف بن رکن الدین محمد ۲۲۳
سید ماجد بن فلاح ۹۴، ۹۳	لطیف میرک ۲۰۹
	لقمان بن طغای تیمور ۲۱۸

۲۰۱، ۱۹۹، ۱۶۶، ۱۶۵	قلعه ماجر ۲۰۴
۲۰۸، ۲۰۷، ۲۰۳، ۲۰۲	ماچین ۲۱۰، ۱۹۷
۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴	ماحور ۱۰
۲۳۶، ۲۳۳۲، ۲۳۲، ۲۲۹	قلعه ماخان ۲۳۴
۲۷۴، ۲۴۹، ۲۴۰، ۲۳۷	مئدمئد ۱۸
۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۵، ۲۷۹	مارقین ۲۳
۳۰۹	مارده (مادر معتم) ۴۹
میخا ۱۸	ماردین ۲۵۰، ۲۲۸، ۱۳۳
امیر قطب الدین مؤید باقوی ۱۸۹	مارین ۱۷۶، ۱۷۵
مؤید آینه ۱۶۵، ۱۳۱، ۱۱۲	ماریوس ۳۵
مؤید الدوله ۷۸، ۷۷، ۷۶	مازندران ۱۳۲، ۱۲۱، ۹۲، ۸۹، ۸۸، ۸۴
مایلویه ۱۲۸	۱۷۹، ۱۷۸، ۱۷۷، ۱۷۶، ۱۷۴
امیر قطب الدین مؤید الثاني بن کالنجار ۱۸۹	۲۱۹، ۲۱۴، ۱۸۶، ۱۸۴، ۱۸۱
امیر مبارزالدین ۱۱۹	۲۷۸، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۳۷، ۲۲۸
امیر مبارزالدین حسنویه ۱۲۸	۳۰۹، ۲۷۹
مبارزالدین مظفری ۵۴	ماسبدان ۴۹
مبارک خواجه ۱۲۳، ۱۲۲	امیر ماضی = امیر اسماعیل سامانی
مبارک خواجه بن ایر زن ۲۰۵	ماکان بن کاکي ۱۰۶، ۷۵، ۷۴
مبارکشاه ۱۴۷	ماکو ۲۷۲، ۲۵۰
مبارکشاه بن قراهاکو ۱۹۹	مالقه ۶۱
مبارکه ۲۱	مأمون عباسی (عبدالله) ۵۵، ۵۴، ۴۹، ۲۷
امیر قطب الدین مبشر بن مبارزالدین ۹۰	۱۷۵
متقی عباسی (ابراهیم بن مقتدر) ۵۱	مأمون بن احمد ۱۰۵
متنبی ۵۹، ۵۸	مأمون بن مأمون خوارزمشاه = ابوالعباس
متوکل (جعفر بن معتم) ۱۶۰، ۴۹	مانجونویان ۱۱۵
مجتبی (لقب امام حسن) ۲۴	مانی نقاش ۱۶۶، ۳۳
مجدالدوله ۷۸	قلعه ماهانه ۲۲۸، ۸۸
محمد (ص) ۱۰۳، ۱۸، ۱۴	مادروی ۱۰۰
خواجه جلال الدین محمد ۲۸۲	ماوراءالنهر ۱۲۱، ۱۰۸، ۱۰۷، ۹۸، ۹۵
میر جمال الدین محمد ۲۸۳، ۲۸۲، ۲۷۸	۱۶۴، ۱۶۲، ۱۵۰، ۱۴۹
سلطان محمد (عثمانی) ۲۵۳	
میرزا سلطان محمد ۲۳۳	

محمد بن اویس ۷۱	شمس الدوله محمد ۱۲۴
سلطان محمد بن ایلدرم بایزید ۲۴۵، ۲۴۴	قطب الدین محمد ۱۲۱
محمد بن ایلدگز ۱۱۲	کارکیا سلطان محمد ۱۸۷، ۹۱، ۸۵
محمد بایر میرزا پادشاه ۲۴۰، ۲۳۹	کارکیا سید محمد ۸۵
امام محمد باقر (ع) ۲۵	کمال الدین محمد ۱۲۴
سلطان محمد بن بایزید سلطان ۳۱۶	کیا محمد ۱۸۰
میرزا سلطان محمد بن بای سنقر ۲۳۱	مبارز الدین محمد ۸۳
سلطان محمد باقر ۲۷۷	معز الدین محمد ۲۹۲
محمد بن بزرگ امید ۷۱	محمد اسماعیلی = قائم
محمد بختیار ۱۴۶	آقا محمد بن آقا رستم ۹۲
قطب الدین محمد بغدادی ۳۰۸	محمد ابراهیم بن میرزا سلیمان ۲۴۱
محمد بلعمی = ابوعلی بلعمی	محمد بن ابراهیم سیمجور ۷۶
امیر محمد بهارلو ۲۳۶	محمد بن ابوالحسن احمد ۷۴
محمد بیك ۱۹۵، ۱۹۴	علاء الدین محمد بن ابوعلی ۱۴۲
محمد بیك دکر اغلی ۳۰۱	سلطان محمد اباغنج ۲۱۵
محمد بیك سفره چی استاجلو ۲۷۲	محمد ابوالقاسم حمادی ۱۰۱
محمد بیك شرف الدین اغلی ۲۸۴	امیر نجم الدین محمد ابونمی ۶۵
محمد بیك قرامان ۲۴۵	محمد بن احمد ۵۶
محمد بیك بن میر علاء الملك ۱۹۰	محمد بن احمد کاتب ۹۹
محمد تاسلیم ۱۰۴	محمد بن ادریس اندلسی ۶۲
جلال الدین محمد تبریزی ۲۸۰	محمد بن ارسلان شاه ۱۱۸
امام محمد تقی بن امام رضا (ع) ۲۷	خان محمد استاجلو ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۸
محمد بن توتشلق بن تیمور ۲۱۵	قاضی محمد بن اسماعیل = قاضی ابوالقاسم
سید محمد تومرت ۱۵۳، ۱۵۱	محمد بن اغلب ۵۶
محمد تیمور ۲۸۵	محمد اغلان ۲۰۲
سید محمد جبل عاملی ۳۰۷	جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون ۲۴۱
شیخ محمد جزری ۲۴۳	سلطان محمد الجایتو = محمد خدا بنده
سلطان محمد جلایر ۲۴۷	محمد بن الیاس = امیر ابوعلی بن الیاس
اتابک محمد جهان پهلوان ۱۲۵	محمد امین ۵۴
	محمد انداجی ۸۴

- محمد خواجه ایردی ۱۴۹
 سلطان محمد خوارزمشاه ۱۶۶، ۱۴۲
 محمد خلیفه قورچی باشی شاملو ۲۸۸
 محمد بن دانشمند ۱۳۳، ۱۱۲
 محمد بن دشمن زیار ۸۱
 شمس الدین محمد رازی حسنی ۳۰۰
 محمد بن رشید = منتعم
 غیاث الدین محمد رشیدی ۲۲۲، ۲۱۴
 میر حاجی محمد رعناشی ۹۴
 محمد بن رندان ۱۱۹
 محمد زمان میرزا بن بدیع الزمان ۲۳۶
 محمد بن زید ۲۷۲، ۷۳، ۷۲
 خان محمد سارو ۲۷۷
 قاضی محمد ولد سافر ۳۰۳
 ملک غیاث الدین محمد بن سام ۱۴۲، ۱۴۱
 ۱۴۸
 محمد بن سعد ۱۲۷
 سلطان محمد سلجوقی ۱۰۹
 محمد سلطان ۱۹۱
 محمد سلطان بن تیمورخان ۲۰۷
 محمد سلطان جهانگیر ۲۲۹
 سلطان محمد بن سلطان محمود ۱۰۲
 سلطان محمد بن سلطان مراد ۱۰۲
 محمد سلطان شرف الدین اغلی ۲۸۵
 سید محمد بن سید مرتضی ۸۹
 سید محمد بن سید فلاح ۹۲
 شاه محمد سیف الملوك ۲۸۷
 سلطان محمد بن شاه ولد ۲۱۷، ۲۱۶
 محمد بن شرف الدوله ۱۵۶
 علاء الدین محمد بن شهاب الدین مسعود ۱۴۷
 محمد سلطان بن جهانگیر ۲۳۰
 امیر محمد حاکم مکه ۶۴
 شمس الملوك محمد بن حسام الدوله اردشیر ۱۷۹
 محمد بن حسن خداوند ۷۱
 محمد بن حسن داعی ۷۳، ۷۲
 محمد بن حسن نومسلطان ۷۱
 محمد بن الحنفیه ۲۴
 محمد حسین میرزا ۲۶۸
 محمد حکیم میرزا ولدهما یون میرزا ۲۴۲
 محب الالب ۳۷
 محب الاقم ۳۷
 محدثه (لقب حضرت زهرا) ۲۱
 محراب شروانی ۲۹۹
 میر محسن رضوی قمی ۲۸۳
 سید محسن بن سید محمد ۹۴، ۹۳
 محمد خان ۳۰۹، ۲۸۹، ۲۱۸، ۲۱۶، ۱۶۵
 محمد خان والی سمرقند ۱۱۰
 محمد خان بن بوداق سلطان ۲۰۷
 محمد خان بن پولاد خان ۲۰۱
 محمد خان تكلو ۳۰۳
 محمد خان ذوالقدر اغلی ۲۹۸، ۲۸۸، ۲۸۶
 محمد خان بن سلیمان خان ۱۶۴
 غیاث الدین محمد خان بن شادی ۲۰۶
 محمد خان شرف الدین ۲۹۲
 سلطان محمد خدا بنده ۱۴۹، ۱۲۳، ۶۵
 ۲۶۶، ۲۱۸، ۲۱۴
 امیر محمد خداداد ۲۳۴
 محمد خلیلان ۲۵۹
 قطب الدین محمد خوارزمشاه ۱۹۶، ۱۱۹
 میر محمد ولد خواجه میر بجان تغاچی ۲۹۷

محمد بن علی (ع) = محمد بن الحنفیه
 محمد بن علی بن عبیدالله بلعمی = بلعمی وزیر
 محمد بن علی صفاری ۹۶
 محمد بن علی کینویه ۱۷۰
 ابوالفتح محمد بن عیار ۱۶۸
 قطب الدین محمد غوری ۱۴۲، ۱۴۱
 شمس الدین محمد بن فخرالدین ۱۴۳
 محمد بن فرات ۲۷
 محمد بن فضل ۲۶
 محمد فضولی ۱۲۶
 محمد بن قاسم بن حمود ۶۲
 نورالدین محمد بن قراارسلان ۱۳۴، ۱۱۳
 قطب الدین محمد قراخطائی ۱۲۳، ۱۲۲
 شاه محمد ولد قرا یوسف ۲۴۸، ۲۱۶
 قاضی محمد کاشی ۲۷۲، ۲۶۸
 محمد بن امام کاظم (ع) ۲۶
 شیخ محمد کجی ۲۶۵
 سید محمد کمونه ۲۷۷، ۲۷۲، ۲۷۱
 ملک مظفر الدین محمد مبارز الدین ۱۲۸، ۱۱۹
 ۲۲۲، ۱۲۹
 محمد بن متوکل = منتصر
 سلطان محمد بن محمود سلجوقی ۱۲۵، ۱۱۱
 محمد بن مستظهر = مقنفی
 محمد بن مظفر تبکی ۳۰۴
 محمد بن مظفر ۱۷۱، ۱۰۶، ۹۶
 سلطان محمد مظفری ۲۲۴
 محمد بن معتضد = قاهر
 محمد مقیم ۲۳۹
 محمد بن مقتدر = راضی
 محمد بن المقدام ۱۳۰

ابوالفضل محمد بن شهریار ۱۸۳
 محمد شاه بن بهرامشاه ۱۱۹، ۱۱۸
 غیاث الدین محمد شاه بن تغلقشاه ۱۴۸
 محمد شاه بن تهمتن ۱۹۱
 محمد شاه بن حجاج ۱۲۳
 اتابک محمد شاه بن سلفرشاه ۱۲۷
 محمد شاه بن فیروزشاه ۱۹۲
 میر جمال الدین محمد شبرنگی استرآبادی ۲۷۷
 سلطان محمد شحنة ۲۱۶
 شمس الملوك محمد شهریار بن کیخسرو ۱۸۵
 محمد شیران خلیج ۱۴۶
 محمد بن امام صادق (ع) ۲۶
 محمد بن صالح ۱۵۸
 محمد بن صالح تبکی ۲۹۳
 میر تقی الدین محمد صدر ۳۰۸، ۳۰۷
 شمس الدین محمد صفاری ۹۷
 سید محمد صفوی ۲۶۰، ۲۵۸
 محمد بن طغی = (اخشید) ۵۷
 محمد بن طاهر ۲۹۲، ۵۵
 محمد طرا بزوئی ۳۰۵
 محمد بن ملک عادل ۱۳۶، ۱۱۵
 محمد بن عباد لخمی ۱۵۰
 محمد بن عبدالرحمن ۴۷
 محمد بن عبیدالله عباسی ۱۸۲، ۱۷۵، ۴۹، ۴۶
 محمد بن عثمان بن سعید ۲۸
 عزالدین محمد بن امیر عزالدین حسین ۱۷۳
 محمد بن ملک عزیز ۱۳۶، ۱۳۵
 ملک سیف الدین محمد بن علاء الدین ۱۴۰
 مبارز الدین محمد بن علاء الملک ۱۹۰

۱۷۳ ملك شجاع الدين محمود	۱۷۷، ۱۵۷، ۱۲۴ سلطان محمد بن ملكشاه
۲۲۱ ميرشرف الدين شاه محمود	محمد بن منصور ۱۳۹
۱۲۴، ۹۸ شهاب الدين محمود	امام محمد مهدی (ع) ۲۸
۱۴۶ ناصر الدين محمود	محمد موحدي ۱۵۲
۱۳۱، ۱۳۰، ۱۲۴، ۱۱۳ نورالدين محمود	نورالدين محمد بن مولا ناکمال الدين حسين ۳۰۸
۱۳۵	سلطان محمد میرزا ۳۰۳، ۳۰۲، ۲۹۲
۱۳۱ ركن الدين محمود	۳۱۰
۲۶۵، ۲۵۲، ۲۲۸ محمود آباد شروان	محمد بن ميكائيل ۱۰۷
۲۹۵، ۲۹۴	محمد بن ناصر = ظاهر
محموداغلان ۲۰۶	محمد بن امام علي النقي (ع) ۲۷
۲۳۸ ميرزا سلطان محمود بن ابوسعيد	ميرمزالدين محمد نقيب اصفهانی ۲۸۶
۱۲۱ سلطان شاه محمود بن ايل ارسلان	قطب الدين محمد بن نوشتكين ۱۲۰
۲۳۲ ميرزا شاه محمود بن بابر	محمد بن هارون = امين
۳۰۶ سلطان محمود بن سلطان بايزيد	محمد بن هارون سرخسی ۷۲
محمود بلوچ ۱۲۳	محمد بن واثق = مهدي عباسی
محمود بن بوداق سلطان ۲۰۸	محمد بن وردعطار ۷۲
محمود بيك بن اغرلو محمد ۲۵۵	امير محمد امير يوسف ۲۷۶، ۲۷۵
محمود بيك تركمان ۲۶۸	مير محمد يوسف ۲۸۰
محمود بيك ذوالقدر مهردار ۲۸۷	ميرشمس الدين محمد يوسف ۳۰۸
سلطان محمود پادشاه هند ۲۲۸	محمد بن يوسف ۱۹
پير محمود جهانگير ۲۲۸	محمد بن يوسف انجدامی ۱۵۳
محمود چركس ۳۰۵	محمد بن يحيى يمنى ۶۲
محمود خان ۱۶۴	محمدی پير بوداق ۲۵۰
سلطان محمود خان ۳۰۹	محمدی بيك موصلو ۲۹۲، ۲۹۱، ۲۸۳
سلطان محمود خلع ۱۴۸	۲۹۷
خواجه محمود ساغرچی ۲۷۴	محمدی بن جهان شاه ۲۵۲، ۲۵۰
سلطان محمود بن سبكتكين = غزوی	محمدی بن جهانگير ۱۷۴
سلطان محمود سلجوقی ۱۲۴، ۱۱۱، ۱۱۰	محمدی میرزا بن يوسف بيك ۲۵۷، ۲۵۶
سلطان محمود بن سيور غمش ۱۹۸	محمت ۳۶
محمود شاه بن قطب الدين ۸۳	خواجه محمود ۲۷۵، ۲۷۴
	میرزا شاه محمود ۲۳۴

مدین ۱۵۰۱۴	سلطان محمود بن شاه ولد ۲۱۷
مدینه طیبه ۲۶،۲۵،۲۴،۲۳،۲۲،۲۰،۱۹	ناصرالدین محمود بن شمس الدین ۱۴۵
۴۴،۴۰،۳۸،۲۷	رکن الدین محمود صفاری ۹۸،۹۷
مراجل (مادر مأمون) ۴۹	ماک سلطان محمود صفاری ۹۸
سلطان مراد ۲۷۴،۲۶۸،۲۶۷	محمود بن عمر = زمخشری
مراد بیک (بایندر) ۲۶۹،۲۶۷،۲۵۱	سلطان محمود غزنوی ۱۰۱،۱۰۰،۹۸،۷۶
مراد بیک بن جهانگیر ۲۵۳	۱۶۳،۱۴۱،۱۰۷،۱۰۵
امیر مرادخان ۹۲	۲۳۹،۲۰۷،۱۷۷
سلطان مراد خان ۳۰۹	سلطان غیاث الدین محمود بن غیاث الدین ۱۴۲
سلطان مرادخان بن میرشاهی ۹۱	محمود قلہاتی ۱۹۱
سلطان مراد بن محمد ۱۹۵	عزالدوله محمود کلایی ۱۵۵،۱۵۴
سلطان مراد بن سلطان محمد ۲۴۵	شاه محمود بن مبارزالدین ۲۲۳
مراد غازی بن اور خان ۲۴۳	محمود بن سلطان محمد ۱۳۰
سلطان مراد بن یعقوب بیک ۲۵۷	محمود خان بن محمد خان ۱۳۰
مراد سلطان ۲۸۳	سلطان محمود بن محمد ۱۷۷
مراغه ۲۸۰، ۲۱۲، ۵۲	صمصام الدین محمود بن نورالدین محمد ۱۷۳
مراکش ۱۵۳، ۱۵۲، ۱۵۱	سلطان محمد بن سلطان مصطفی ۳۰۱
مرب (مادر مهتدی) ۵۰	شاه محمود مظفری ۱۲۹
مرتضی (لقب حضرت امیر) ۱۲۳	سلطان محمود بن ملکشاه ۱۰۹
سید مرتضی بن سید علی ۸۹	محمود میرزا ۲۵۶
مرج ۲۴۷	سلطان محمودخان بن یونس ۲۰۳
مرجومک سلطان ۲۸۴	محمودی (قلعه) ۲۰۸
علاءالدین مردان خلیج ۱۴۶	ملکشاه محمود بن یحیی ۹۸
مهر مردان بن سرخاب ۱۷۵	نظام الدین محمود بن یحیی ۱۲۸
مرداوند بن زیار ۱۸۳، ۷۴، ۷۷، ۷۵، ۷۳	محمی الدین بردعی ۲۱۸، ۲۰۵
صمصام الدوله مرزبان ۷۹	محمی چلبی آلای بیگی ۲۹۱
مرزبان بن سلطان الدوله = عزالملوک	مخارق (مادر مستعین) ۵۰
مرضیه (لقب حضرت زهرا) ۲۱	مخدوم شاه ۲۲۲
مردان زور ۸۳	مخلص ۳۷
مرعش ۳۰۶، ۱۵۹	مداین ۶۸
	مدرس چاشنی گیر ۱۳۹

مسجد جمعه سمرقند ۲۲۸

مسجد قبا ۱۹

مسروق بن ابرهه ۳۹

ملك مسعود ۶۵

سلطان مسعود بن ابراهیم ۱۰۴

عزالدين مسعود بن ارسلان شاه ۱۳۱

ملك فخرالدين مسعود بن عزالدین حسین ۱۴۳

وجيه الدين مسعود سربدار ۱۴۹، ۱۸۰

۲۲۰، ۲۱۹، ۱۸۵

سلطان مسعود سلجوقی ۱۲۵، ۵۳، ۵۲

۱۵۷، ۱۲۶

غیاث الدین مسعود سلجوقی ۱۱۱، ۱۱۰

مسعود شاه ۲۲۲

امیر مسعود شاه ۲۲۱

علاء الدین مسعود شاه بن فیروز شاه ۱۴۵

مسعود غزنوی ۱۰۳، ۸۱

سلطان مسعود ؟ ۱۳۵

مسعود بن قلیج ارسلان ۱۳۳، ۱۱۳

ملك مسعود بن ملك كامل ۱۳۷

غیاث الدین مسعود بن عزالدین کیکاوس ۱۱۶

رکن الدین مسعود بن محمود ۱۹۱

میرزا مسعود بن میرزا سلطان محمود ۲۳۸

سلطان مسعود بن مودود ۱۰۳

عزالدين مسعود بن مودود ۱۳۱

قلعه مسکا ۲۲۸

مسکین احنی ۲۹۷

مسلم بن قریش = شرف الدوله عقیلی

مسیب بیک ۳۱۰

مسیح بیک ۲۵۵

مسیطو دوس ۳۵

مرغاب ۲۷۵، ۲۷۴

مرغیه خاتون ۱۹۹

مرکیت ۲۰۳

قلعه رل ۲۳۵

مرند ۲۹۷، ۲۹۳، ۲۸۹، ۲۴۹

مرندی ۱۵۷

مرو ۲۱۴، ۲۰۸، ۱۱۰، ۱۰۸، ۱۰۱

۲۸۴، ۲۷۶، ۲۷۴، ۲۷۳، ۲۳۷، ۲۳۴

۳۰۱، ۲۹۲، ۲۸۷، ۲۸۵

مروخان ۲۴۲

مروان بن حکم ۴۵

مروان بن محمد ۴۸، ۴۶

مروان حمار = مروان بن محمد ۲۸

مریم بنت عمران ۱۷

مزار ابواسحاق ۱۲۷

مزدک ۳۳

مزدوج ۳۵

امیر مزید ارغون ۲۵۲، ۲۳۸

مساع (نام امام باقر در تورات) ۲۶

مستر شد عباسی ۱۵۷۵۳، ۵۲

مستضی عباسی ۱۳۵، ۶۵، ۵۳

مستظهر عباسی ۵۳، ۵۲

مستعصم عباسی ۲۱۲، ۵۳

مستعلی اسماعیلی ۶۸

مستعین عباسی ۵۰

المستکفی بالله عباسی ۵۴، ۵۱

مستنجد عباسی ۵۳

مستنصر اسماعیلی ۷۰

مستنصر عباسی ۵۳

خواجه مظفر تیکچی ۲۹۳،۲۳۶،۹۲	مشمع ۲۷۲
مظفر حسین میرزا ۲۳۵	مشعیمان ۲۵۳
مظفر سلطان ۲۹۲،۲۷۰،۸۷	مشملة (مادر مطیع) ۵۱
مظفر بن یاقوت ۷۷	مشهد مقدس ۳۰۹،۲۸۷،۲۷۶،۲۳۲،۸۲
مظفریه تبریز ۲۵۰	مشهدین ۲۱۷
مظفری شاعر ۱۸۴	مصامده (نام قبیله) ۱۵۱
مما اغول ۲۱۲	مصر ۵۶،۳۶،۱۸،۱۷،۱۵،۱۴،۱۲،۱۱
معاویه بن ابی سفیان ۲۶۶،۴۴،۲۴،۲۳	۶۹،۶۸،۶۵،۶۳،۶۰،۵۹،۵۸،۵۷
معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار ۴۸	۱۳۶،۱۳۵،۱۳۴،۱۳۱،۱۱۵
معاویه بن یزید ۴۵	۱۵۸،۱۵۱،۱۴۰،۱۳۹،۱۳۷
مقام (نام امام سجادر تورات) ۲۵	۳۰۸،۲۷۴،۲۵۴،۲۵۱،۲۴۷،۲۱۷
ممتاز عباسی ۵۰،۲۷	مصر قورچی غور غلو ۲۸۵
معتصم عباسی ۲۲۴،۱۶۰،۴۹،۲۷	سلطان مصطفی ۳۰۱
سلطان معتصم بن زین العابدین ۲۲۴	مصطفی بن ایلدرم بایزید ۲۴۵،۲۴۴
معتضد عباسی ۹۶،۹۵،۷۲،۶۲،۵۷،۵۴	مصطفی بیک ۳۱۰،۲۹۵
۳۶۶	مصطفی ترکمان ۲۴۷
معتضد بالله لخمی = عباد بن ابوالقاسم	مصطفی سلطان ۲۸۴،۲۸۲
معتمد عباسی ۹۵،۵۰،۲۸،۲۷	مصطفی عثمانی ۱۹۵
معتمد علی الله لخمی = محمد بن عباد	مصطفی ناشنچی ۳۰۵
ممد اسماعیلی = معز	مصعب بن عمیر ۱۹
ممد بن ظاهر = منتصر اسماعیلی	مصر بابلی ۳۶
معدل بن علی صفاری ۹۶،۱۱	مصفلة بن هبیره ۱۸۲
معرج بن دقل ۵۹	قلمه مصنع ۱۵۶
معز اسماعیلی ۶۹،۶۷	مطیع عباسی ۶۳،۵۲،۵۱
معز بن بادیس ۶۹	خواجه مظفر ۲۹۴
معزالدوله دیلمی ۷۷،۷۳،۶۳،۵۸،۵۱	شرق الدین مظفر ۸۳
۷۸	ملك مظفر ۱۱۹
معزالدوله کلابی ۱۵۵،۱۵۴	مظفر بن شاه منصور ۲۲۴
سلطان معزالدین بهرامشاه ۱۴۴	مظفر بیک ترکمان ۹۱
معزالدین بیک ۱۳۷	مظفر بیک بن منصور بیک ۲۵۶

۱۵۹،۱۳۲،۱۱۴

۲۴۶،۲۲۹،۱۶۰

ملاله ۱۵۲

قلعه ملتان ۲۲۸،۱۰۷،۱۰۴

ملثمین ۱۵۱

ملقوج اغلی ۲۷۷

ملك بیک خوی ۲۸۹،۲۸۸

ملك آغا ۲۳۴

الملك الرحیم ۸۲،۸۱،۸۰

سلطان ملكشاه ۱۱۶،۱۱۳،۱۰۸،۹۷،۸۲

۱۵۶،۱۲۹،۱۲۰،۱۱۷

۱۷۷،۱۵۷

ملكشاه بن ملك محمد ۱۳۴

ملكشاه بن طغرل ۱۲۵

ملكشاه بن محمود سلجوقی ۱۲۱

ملكه خاتون ۱۲۵

ملكیكرب بن تبع ۳۸

ملسمان ۱۵۳

مانجه خان ۴۱

ملوك خلیج ۱۴۶

ملوك غور ۱۴۳

مناره نصریه تبریز ۲۹۲، ۲۹۳

منتشا سلطان شیخلو ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۷

۲۸۸، ۲۸۷، ۲۸۶

۲۹۶، ۲۹۰

قلعه منتشق ۲۶۴

منتصر اسماعیلی ۶۸

منتصر اموی (لقب حکم) ۴۶

منتصر عباسی ۵۶، ۵۰

منجق کمین ۵۹

مقصود بیک صفوی ۳۰۶، ۳۰۳، ۲۹۶

۳۰۹

مظم بن ملك عادل ۱۳۷، ۱۲۲

معلى (لقب یحیی اندلسی) ۶۱

معین الدین پروانه ۱۹۴

معین الدین عسلی ۲۶۰

خواجه معین الدین یزدی ۲۸۹

مغرب ۱۵۲، ۱۶

منول و مغولستان ۲۰۲، ۱۹۵، ۴۲، ۴۱

۲۵۹، ۲۲۷، ۲۱۳

مفوسا ۳۶

مقتدر عباسی ۹۶، ۷۵، ۵۸، ۵۷، ۵۱

مقتدی عباسی ۱۰۹، ۵۲

مقتفی عباسی ۱۱۱، ۵۳

مقصود بیک بن حسن ۲۵۳

حسام الدوله مقلد بن مسیب ۱۵۵

مقوقس ۲۰

مکفی عباسی ۹۶، ۵۸، ۵۲

امیر مکثر بن عیسی ۶۵

مکران ۲۸۵، ۱۲۲، ۱۱۹

مکنا باد ۱۰۴

مکه مظمه ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹، ۱۳، ۱۲، ۱۰

۶۴، ۶۲، ۴۸، ۳۸، ۲۶، ۲۳

۲۵۷، ۱۳۷، ۱۰۴، ۶۶، ۶۵

۳۰۴

مکی بن ابوالحسن ۱۷۰

ملاحده ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۲۱، ۵۳، ۵۲، ۳۳

۲۱۲

ملاذگرد ۱۶۱، ۱۰۸

ملاط (ملاطیه آملستان) ۱۱۳، ۸۵، ۸۴

منکو تیمور ۱۳۸	منداب ۲۴۱
منکو چك غازي ۱۳۴	منذر بن محمد ۴۷
منكورس ۸۲	منشار ملاطيه ۱۱۴
منكو قآن بن تولى ۱۸۵، ۱۴۸، ۱۲۳	قلعه منصور ۱۳۷
۲۱۲، ۲۱۰، ۲۰۴، ۱۹۷	منصور اسماعیلی = آمر
قلعه منكوگون ۲۶۴	منصور اسماعیلی = حاكم
منهاج بن سراج ۱۴۵	شاه منصور ۲۵۲، ۲۲۸، ۲۲۴، ۲۲۳
منوچهر بن قابوس ۷۶	میر غیاث الدین منصور ۲۸۵
منوچهر بن نشخور ۲۹	ملك منصور = محمد بن ملك عزيز
منو قآن ۱۹۹	منصور بيك ۲۷۳
قلعه منيف ۱۱	منصور بيك افشار ۲۶۹
مهدی عباسی ۵۰	منصور بيك پرنك ۲۵۳
مهد عليا ۲۶۳	منصورخان بن سلطان سعيد ۲۰۳
مهد عليا خانش بيگم ۳۰۹	منصور بن داود ۶۵
مهدی اسماعیلی ۶۶	ابو كامل منصور بن دبیس ۱۵۷
مهدی سلطان ۲۴۰	منصور دوانیقي ۴۸، ۴۷
سلطان مهدی بن شاه شجاع ۲۲۴	منصور بن ظاهر = مستنصر
مهدی عباسی = محمد بن عبیدالله	امیر منصور بن عبدالملك ۹۹
مهدیقلی سلطان ۲۹۴	ملك منصور قلاون ۱۳۸
مهدی کیا ۸۴	منصور کرد ۳۱۰
مهدیه ۶۷	ابوالنصر منصور بن لؤلؤ ۶۰
قلعه مهرآور ۷۴	منصور بن مستر شد = راشد
مهاليل ۱۱	ملك منصور بن ملك معز ۱۳۷
ابوالماجد مهلهل دینوری ۱۶۹	منصور بن نصر ۱۶۷
قلعه مهبیار قوشه اصفهان ۲۲۴	امیر منصور بن نوح ۱۰۶، ۱۰۰
مؤته ۲۰	منصور بن يوسف ۶۹
قطب الدین مودود بن زنگی ۱۳۰	مبقا (از اوصیاء موسی) ۱۵
سلطان مودود بن مسعود ۱۰۲	منکبرنی (لقب جلال الدین خوارزمشاه) ۱۲۲
موسی (ملازم محمد سلطان) ۲۲۹	منکلی بيك ۱۳۲
امیر موسی ۲۲۶	منکلی خان ۴۲

میثم ۱۰	صلاح الدین موسی ۲۳۲
میخائیل (چند نفر رومی) ۱۶۰، ۱۵۹	موسی بن ایلک خان ۱۶۳
۱۶۲، ۱۶۱	موسی بیک بن عیسی بیک موصول ۲۸۷
میدان سعادت ۲۲۲	موسی بن بوغا ۷۳
میدان صاحب آباد ۲۸۷	موسی بینو ۱۰۷
میرزا میرانشاه بن امیر تیمور ۲۲۷، ۲۱۴	موسی جوکار بن حسین ۲۲۴
۲۴۸، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۴۸	موسی چلبی بن ایلدرم بایزید ۲۴۵، ۲۴۴
میر بزرگ ۹۱	موسی بن حفص ۱۷۵
میرسید ۸۵	صدرالدین موسی صفوی ۲۶۰
میس ۳۵	موسی بن علی بن بایدو ۲۱۵
میسانام امام کاظم در تورات ۲۶	موسی بن عمران ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۰، ۹
میسو خان بن جغتای ۱۹۹	امام موسی الکاظم (ع) ۲۵۸، ۹۳، ۲۶
میسون ۴۴	موسی میر قع بن امام تقی (ع) ۲۷
میکائیل ۱۰۷، ۲۲	موسی بن محمد = هادی
میمند ۲۷۴	موسی بن نصیر ۱۵۱
میمه ۲۳۳	موسبوس ۳۵
میمون دز ۷۱	موصل ۱۱۳، ۱۱۱، ۶۸، ۵۸، ۵۷، ۱۷، ۱۱
میمونه بنت حضرت علی ۲۴	۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۱، ۱۳۰
میمونه بنت امام کاظم ۲۷	۲۴۸، ۱۶۷، ۱۵۶، ۱۵۵
مینا ۱۹۱	موصول ۲۵۵
قلعه مینو خان ۱۹۲	موطیا ما ۳۶
☆ (ن) ☆	موفق بن متوکل ۹۵، ۵۰
نازین بیک قاجار ۲۸۲	مونس الاستاد ۹۶، ۵۸، ۵۱
ملك ناصر ایوب سیف الاسلام ۱۳۵	مونس بیک ۲۴۳
ملك ناصر (محمد بن منصور) ۱۳۹، ۶۵	مونس خادم = مونس الاستاد
ناصر الحق ۱۸۳	میانه ۲۵۳، ۲۵۲، ۲۵۱
میرزا ناصر ظهیر الدین ۲۳۹	میافارقین ۱۶۹، ۱۶۷
ناصر عباسی ۱۲۱، ۱۱۳، ۶۵، ۵۳	میبد ۲۲۲

نرسی بن نرسی ۳۲	ناصر کیا بن میرسید ۸۵
نزار اسماعیلی = عزیز	ناصرالدین پادشاه مصر ۲۱۷
قلعه نسا ۲۹۲، ۲۱۹	ملك ناصرالدین صفاری ۹۸، ۹۷
نصر حاجی ۱۰۱	ناصرالدین غوری ۱۲۴
امیر نصر سامانی ۹۸، ۷۴	ناصرالدین قباچه ۱۴۳، ۱۴۴
تاجالدین ابوالفضل نصر صفاری ۹۷	ناصره الجلیل ۱۸
امیر نصر بن احمد شاهي ۹۹، ۹۶، ۱۰۶، ۱۷۶	قلعه ناقل ۱۸۵
نصر بن ارسلان خان ۱۶۴	ناکثین (اصحاب جمل) ۲۲
نصر = شمس الملك خان	نالیفوخان بن قدامی ۲۰۰
نصر بن علی = ایلک خان	نامراد (لقب سلطان مراد) ۲۶۹
نصر بن ممتازالدوله کلای ۱۵۵	فخرالدوله نامورین بیستون ۱۸۵
نصر بن نصیرالدوله ۱۶۷	استندار فخرالدوله نام آور بن شهر اکیم ۱۸۵
حاجی سیفالدین نصرت بن کالنجار ۱۹۰	فخرالدین نامورین نصیرالدوله ۱۸۴
نصرت بن محمود قلها تی ۱۹۱	نجاشی ۲۰
نصرت بن هزار اسف ۱۷۱	نجران ۲۰
ملك نصره الدین ابراهیم ۱۲۹	نجف اشرف ۱۰، ۲۳، ۷۹، ۱۶۸، ۲۱۴
اتابک نصره الدین بن ابوبکر ۱۱۹	۲۸۹، ۲۱۵
نصره الدین بن بهرام شاه صفاری ۹۷	میر نجم ثانی ۲۷۴، ۲۷۵
اتابک نصره الدین بن محمد ۱۲۵	شیخ نجم زرگر ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲
نصر الله تاشینی ۲۲۰	نجم الدین بن ملك کامل ۱۳۶، ۱۳۷
نصیبین ۱۱۷، ۱۵۵، ۱۵۶	نخجوان ۲۱۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۶، ۲۷۸
نصیرالدوله ۱۶۷	۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۲
خواجه نصیرالدین طوسی ۲۱۲	نخود سلطان ۲۸۴
نطنز ۸۱	نخیکرد ۱۳۳
شیخ نظام اولیا ۱۴۷	ندارس ۱۵۹
نظام الدین حسنویه ۱۲۸، ۱۲۹	نردشیر ۳۲
نظام الدین شبا نکاره ۱۲۹	نرسی بن بلاش ۳۱
نظام الدین محمود ۱۱۹	نرسی بن بهرام ۳۲
نظام الملك وزیر ۱۴۴	نرسی بن جاماسب ۱۸۱
خواجه نظام الملك ۱۰۸، ۱۰۹	نرسی بن گودرز ۳۲

امیر نوح بن نصر سامانی ۹۹	شیخ نظامی گنجوی ۱۳۴، ۱۲۵
نوذربن منوچهر ۲۹	مدرسه نظامیه ۱۲۴
نور ۱۸۷، ۱۸۶	نظر بیک ۲۰۹
نوربخارا ۱۰۷	امیر نعمت الله ۲۸۵
امیر نوروز ۱۴۹	نورالدین نعمت الله ۲۹۹
نوروز احمد ۲۰۸	میر نعمت حلی ۲۸۴
نوروزگورکان ۱۴۸	نعمان بن عمرو ۴۰
نورالدین احمد ۱۷۱	نعمان بن منذر ۱۵۰
نورالدین علی بن صلاح الدین ۱۳۶، ۱۳۵	نفیسه بنت علی (ع) ۲۴
۱۳۷	نقش جهان بن شمع جهان ۲۰۲
نورالدین عوفی ۱۴۴	نکوحیه ۱۲۹
نورعلی بیک بایندر ۲۵۶	نکودار اغول ۲۱۳
نورعلی بیک پیرناک ۲۵۵	نمرود الجبار بن کوش ۳۵۰، ۳۰۰
قاضی نورالله انسی ۲۷۳	نمرود بن کنعان ۱۲
نوری ۲۸۲	نهادنفر اهان ۲۵۹، ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۸، ۸۱
نوشته‌کن در بری ۱۵۴	نهر حانور ۱۱۳
نوشته‌کن غرجه ۱۲۰	نهر محمودی ۲۷۳
نوشهر الا داغ ۲۱۵	نهر دان ۲۳
نوشیروان قبیچاقی ۲۱۸	قلعه نهر ۹۳
امیر کالنجار نوشیروان بن منوچهر ۷۶	حضرت نواب اعلیٰ ۲۰۸، ۱۹۴، ۱۷۴
نوقای ۲۰۴	۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۸
نیشابور ۱۰۷، ۱۰۶، ۷۶، ۷۴، ۷۰، ۳۲	۲۹۱، ۲۸۹، ۲۸۷
۲۳۴، ۲۱۹، ۱۳۲، ۱۲۱، ۱۱۲	۲۹۹، ۲۹۶، ۲۹۳
۳۰۹، ۲۹۲، ۲۸۴	۳۰۵، ۲۰۴، ۳۰۲
نیکچر ۳۰۱	۳۱۰، ۳۰۶
قلعه نیکسار ۱۳۲	نواب همایون ۹۲
نیکی ۱۶۳	نوبندگان فارس ۸۱
نیک‌ی خان بن بایدار ۲۰۰	نوح (بن لمک) پینمبر ۱۴، ۱۱، ۱۰، ۹
نیل (رود) ۱۵	امیر نوح سامانی ۱۶۲
نینوا ۱۷	امیر نوح بن منصور ۹۹

هرمز بن شاپور ۳۲
 هرمز بن نرسی ۳۲
 هرمس الهرامسه (لقب اداریس) ۱۱
 هروندان بن بندار ۱۸۳
 هرات ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۳۱، ۳۰
 ۲۰۲، ۱۹۹، ۱۸۱، ۱۵۰، ۱۴۹
 ۲۳۳، ۲۳۱، ۲۳۰، ۲۲۷، ۲۲۵
 ۲۶۹، ۲۴۹، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۳۴
 ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۷۴، ۲۷۳
 ۲۸۶، ۲۸۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۹
 ۳۰۲، ۲۹۶، ۲۹۲، ۲۸۸، ۲۸۷
 ۳۰۹، ۳۰۳
 هزار اسب ۲۰۹، ۱۱۰، ۱۰۵
 استندار هزار اسب بن شهرنوش ۱۸۴
 عزالدوله هزار اسب بن فخرالدوله ۱۸۴
 ملک هزار اسف بن ابوطاهر ۱۷۰
 هزار جریب ۲۷۸، ۱۷۶، ۹۱
 هزارستون ۳۰
 قلعه هزاره ۲۲۲
 هژیرالدین خورشید ۱۸۴
 هشام بن حکم اموی ۴۷
 هشام بن عبدالرحمن ۴۶
 هشام بن عبدالملک ۴۵، ۲۶
 هشام بن محمد ۴۸
 هلاکوخان بن تولی ۱۲۹، ۱۲۷، ۷۱، ۵۳
 ۱۷۹، ۱۷۱، ۱۳۸، ۱۳۱
 ۲۳۶، ۲۱۵، ۲۱۲، ۱۹۷
 هلال بن بدر ۱۶۸
 هلقوتو بهادر یوزپلنکی ۲۷۵
 لهله بهادر عربگرلو ۲۹۰
 همای بنت بهمن ۳۰

نیکوطراز ۱۶۶
 (ه) ه
 هایل ۱۱، ۱۰
 هاجر ۱۲
 هاجر (مادر مستعصم) ۵۳
 هادی عباسی ۱۷۵، ۶۰، ۴۹
 هارون الرشید عباسی ۱۴۰، ۶۰، ۴۹، ۲۶
 ۱۷۵، ۱۵۹
 هارون بن خماریه ۵۷
 هارون بن سلیمان = بقرخان
 امیر هادی بن علاء الملک ۱۹۰
 هارون بن عمران ۱۵۰
 هارون بن غرب ۷۵
 هارون بن امام کاظم (ع) ۲۷
 هارون بن معصم = وائق
 هاشم بن شیخ ابراهیم ۱۹۳
 قلعه هاشمیه ۴۸
 هیة الله ۱۱
 هدهاد بن شرحبیل ۳۸
 هذاذ (نام امام رضا در تورات) ۲۷
 هرید (دامادیزدجرد شهریار) ۱۲۷
 هرزین ۲۷۱
 هرقل ۱۵۸، ۲۰
 هرقل بن قسطنطین ۱۵۸
 هرموز (جزیره) ۱۹۱، ۱۷۵، ۱۲۶
 ۳۰۰، ۲۲۸
 هرمز بن انوشیروان ۳۳
 هرمز بن بلاش ۳۱

۶۰ واضح	همایون محمد پادشاه بن بابر میرزا ۲۴۰،۲۳۶
۱۵ واعث	۲۹۵،۲۴۱
واقیدما (نام حضرت حجت در تورات) ۲۸	همدان ۱۱۱، ۱۰۷، ۸۲، ۷۵، ۵۵، ۲۹
وامیان ۱۷۳	۱۷۳، ۱۶۸، ۱۲۱، ۱۱۷، ۱۱۲
وان ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۹، ۲۸۶، ۲۵۵	۲۵۵، ۲۵۲، ۲۵۱، ۲۱۳، ۱۷۴
۳۰۷، ۲۹۷	۲۹۸، ۲۹۶، ۲۹۵، ۲۷۹، ۲۷۱، ۲۶۷
وسطان ۲۹۱، ۲۹۰	هند (هندوستان) ۱۰۲، ۴۴، ۳۶، ۱۲، ۱، ۱
وسمکوه ابهر ۷۰	۱۴۲، ۱۴۱، ۱۲۲، ۱۰۴
۱۱ وسیح	۲۱۰، ۲۰۱، ۱۴۶، ۱۴۴
وشمگیر بن زیار ۷۷، ۷۵	۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۸
ولاره رود لارجان ۷۴	۲۴۱
ولاش ۱۷۵	هندوان ۲۲۵
امیرولی ۲۲۷، ۲۲۱	هندو شاه بن سنجر ۱۷۱
ولی بیک یساول ۳۰۷	همو پادشاه منداب ۲۴۱
ولی خلیفه شاملو ۳۱۰	هوبه سنا (ذوالاکتاف) ۳۲
ولی سلطان روملو ۳۱۰	هود (بن عبدالله) پیغمبر ۱۴، ۱۲، ۱۱، ۱۰
امیر ولی بن شیخ علی هندو ۲۱۸	۱۹۱
ولیان کوه ۲۴۹	هوذه ۲۰
ولید بن عبدالملک مروان ۴۵، ۲۵	هورما بن اهریمون ۳۶
ولید بن یزید ۴۵	هوشنک بن سیامک ۲۸
ولیعنه بن مرثد ۳۸	هوشنک بن کاوس ۱۹۳
قلعه ولیله ۶۰	☆ (و) ☆
ومیک ۱۴۲	وائق عباسی ۴۹، ۴۴
وهرز بن نه آفرین ۳۹	وادی ذحوار ترک قزوین ۸۱
وینوخ ۱۰	وادی القری ۱۲
۵ (ی) ۵	وادی الملح ۱۱۲
باتیله ۲۲۴	واسط ۲۲۸، ۲۱۷، ۷۰
یادگار بیک بازوکی ۳۰۴	
یادگار محمد بیک موصلو ۳۰۷، ۳۰۳	
میرزا یادگار محمد بن میرزا سلطان محمد ۲۳۳	
۲۳۸، ۲۳۵	

۱۸۲۰۱۷۹۰۱۷۵

یزد گربن بهرام ۳۳
یزید پاشا ۲۴۵
یزید سلطان ۲۸۱
یزید بن عبدالملك ۴۵
یزید بن معاویه ۴۵، ۴۴، ۲۶۲
یزید بن ولید ۴۶
یسطور (نام امام تقی در تورات) ۲۷
یسودار قآن ۲۱۱
یسودر ۸۳
یسو کا بهادر ۴۳
یسومنکا بن جفتای ۱۹۹
یغفور ۶۰
یغفور بن استرا ۱۵۹
یعقوب پنجمبر ۱۹۵۰۹۵۰۱۴۰۱۳
سلطان یعقوب ۱۴۰، ۹۰
یعقوب بیک ۲۶۲، ۲۵۴، ۲۵۳
یعقوب چلبی بن مراد غازی ۲۴۳
یعقوب خان ۲۵۷
یعقوب سلطان قاجار ۲۹۰
سلطان یعقوب بن عبدالحق ۱۵۳
یعقوب بن لیث ۵۵
یعقوب بن یوسف موحدی ۱۵۲
یکسوم بن ابرهه ۳۹
تاج الدین یلدوز ۱۴۳، ۱۴۲
یمن ۶۵، ۶۲، ۴۰، ۳۹، ۳۷، ۲۳، ۲۱، ۱۳
۳۰۸، ۲۶۰، ۱۵۱، ۱۳۷، ۱۰۸
یمین الدوله و امین الله (لقب سلطان محمود) ۱۰۷
ینگه شهر ۲۴۶
یهود ۱۸
یوحنا ۱۶۲

امیر یار احمد خوزانی ۲۷۳، ۲۷۲
یار علی بیک بن نور علی بیک ۲۵۷
یار غوی ۱۷۱
یاس ۳۰۴
یاسر بن منعم ۳۸
یاغی ارسلان بن دانشمند ۱۳۳
یاغی باسان بن دانشمند ۱۳۲
یاغی باستی ۲۲۲، ۲۲۱
یافت بن نوح ۴۰۰، ۱۲۰، ۱۱
یافعی ۵۳
یا قوت ترکان ۷۳
یا قوت خطاط ۲۱۳، ۱۷۶، ۵۳
یا قوت سلجوقی ۱۰۷
یا قیش ۲۸
شاه یحیی ۲۲۳
یحیی بن احمد یمنی ۶۳
یحیی بن تمیم ۷۰
یحیی بن حسین یمنی ۶۲
یحیی بن الحکم ۲۵
یحیی بن زکریا ۲۵۰، ۱۸۰، ۱۷
یحیی سامانی ۱۰۶
خواجه یحیی ولد خواجه عبید ۲۳۹
یحیی بن علی (ع) ۲۴
یحیی بن علی بن حمود ۶۱
خواجه یحیی کرابی ۲۲۰، ۲۱۸
یحیی بن محمد موحدی ۱۵۳
شاه یحیی بن مظفر ۲۲۴
یرلق بن ارسلان شاه ۱۱۸
یزد ۲۲۴، ۲۲۲، ۱۱۸، ۸۴، ۸۳، ۸۲، ۱۱
۳۰۳، ۲۸۵، ۲۷۲، ۲۶۹، ۲۵۶، ۲۳۱
یزد جرد بن شاپور ۳۳
تاج الدوله یزد جرد بن شهریار ۱۰۱، ۳۴

(استدراك)

ابوطاهر لر بزرگ ۱۷۰
 مجیب الدین احمد ۲۷۳
 احمد اندلسی = حمود
 اشکنبر ۲۹۷
 ملک افضل = نورالدین علی بن صلاح
 التونیه ۱۴۴
 الیسع بن اخطوت ۱۶
 الیسع بن محمد ۱۰۶
 اوجان ۲۹۲
 باکالنجار ثانی بن علاءالملک ۱۸۹
 بفارکسن ۲۴۵
 جامی ۲۴۶
 حسن بیک ۲۴۶
 دریادک ۳۰۲، ۲۹۲
 رئیس محمدکوه (در حرف میم)
 رمله بنت علی ۲۴
 سرلق ۲۹۴
 سهند ۳۰۳
 شاپور وزیر ۱۳۵
 امیر شاه ملک ۲۳۲
 شاوردی سلطان زیاد اغلی ۳۰۶
 شرف الدوله عقلی ۱۵۶، ۱۵۵
 شرف المعالی = نوشیروان بن منوچهر
 شمس الدین غوری ۸۹
 شمس المعالی = قابوس بن وشمگیر
 شیرمحمدخان بن شمع جهان ۲۰۲
 شیرمحمدخان بن خضر خواجه ۲۰۲
 صاحب کامل التواریخ ۱۶۵
ملک صالح = نجم الدین بن ملک کامل
امور اسحاق علی = حاکم ۶۷
 پایان

یورت تاوولی ۲۸۶

یوری بن طغتکین ۱۲۴
 صلاح الدین یوسف (بن نجم الدین) ۱۳۱، ۱۳۰
 ۱۳۷، ۱۳۵
 یوسف بیک ۲۵۴
 یوسف تاشقین ۱۵۱، ۱۵۰
 یوسف بن حافظ ۶۹
 یوسفخان بن صوفیان ۲۱۰، ۲۰۹
 یوسف خوارزمی ۱۰۸
 یوسف (ذونواس) ۳۹
 اتابک یوسف شاه بن البارغون ۱۶۹، ۸۴، ۸۳
 ۲۲۲، ۱۷۱
 یوسف صوفی ۲۲۷، ۲۲۶
 فخرالدین یوسف صفوی ۲۶۰
 یوسف بن عبدالمؤمن ۱۵۲
 یوسف بن محمد = ابو یعقوب بن محمد
 یوسف بن مقتفی = مستنجد
 امیر یوسف ملکین ۶۹
 یوسف بن یحیی یمنی ۶۳
 یوسف بن یعقوب ۱۵۲، ۱۳
 یوسف بن یعقور مرینی ۱۵۳
 یوشع بن نون ۲۳، ۱۵
 یولدورخان ۴۲
 یولدی شیخ قزاق ۲۳۴
 یونان ۳۶
 یونان بن دراج ۴۰
 یونس خان بن اویس خان ۲۰۲
 یونس سلجوقی ۱۰۷
 یونس خان بن صوفیان ۲۱۱
 یونس بن متی ۴۷
 یونس خان مغول ۲۳۹

۴۰۰ ریال